UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228157
UNIVERSAL
LIBRARY

TIGHT BINDING BOOK

22 ó157

OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. 954.03 Acc. No. 24140

ابوالفضل علامی

اکبر ناصہ

Osmania University Library

Call No. ۹۵۴۲۲۳ ق ۱ ۲ ۱ Accession No. 24140

Author ابوالفضل علائی

Title ابرناصر

This book should be returned on or before the date last marked below.

دفتر اول

از

اکبر نامه

تصنیف

علامهٔ زمانه شیخ ابوالفضل علامي بن شیخ مبارک ناگوری

بتصحیح

جناب - فضیلت‌مآب - واقف دقائق غوامض نکات - عارف حقائق رموز و اشارات - دادده بدائع معاني
و صنائع بیان - داغه فصحاء دهر و بلغاء زمان - ماهر حکمتهای طبعي و عملي

مولوی آغا احمد علي

و جناب - فضائل‌انتساب - نورحدیقهٔ حکمت و دانشوري - نور حدیقهٔ صنعت و هنر پروري عرائس افکار افکارصفت
غازه پیرای - عجالس انوار انظار دقیقه را جلوه‌آرای - مرکز دایرهٔ فصاحت و بلاغت - مردمک
باصرهٔ بداعت و براعت - من‌له ذوق سلیم - و طبع مستقیم

المولوی عبد الرحیم

مدرسین مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسیٹی بنگاله

در مطبع

مظہرالعجائب المعروف به اردو ٹائیٹ پریس واقع

کتاب پبلشنگ ہاؤس
نئی دھلی - ۲

بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران حمد و ثنا ایثار مبدعی که ذاتش را بردهٔ غیبت پوشانید - و صفاتش را بردهٔ شهادت پوشانید - آسمان با آن علوّ شان اسفلین زینه‌ایست از قصر خلقتش - زمین با این وسعت و تمکین سنگ پارهٔ ایست از صفّهٔ صنعتش - زمان بادی ست از چمن قدرتش - جهان منظری ست از گلشن حکمتش • نظم •

• برون ذاتش از علم کروبیان • فزون وصفش از شرح افلاکیان •
• بآن کی رسد فکر نوع بشر • که قاصر ز درکش عقول عشر •

و بی‌پایان صلوات نثار شافعی که وجودش فایق است در اهمّیّت از همگی مهمّات جهان و نورش سابق است در اقدمیّت از سایر انوار زمین و زمان - نقص قدمیش خورشید است در سمای رسالت و پیغمبری - ذات باکمالاتش دری ست بر تاج هدایت و رهبری • نظم •

• نبیّ که شاه دوعالم هم اوست • صفیّ که بادی و خاتم هم اوست •
• کریمی که دین است انعام او • یتیمی که نجم است از نام او •

و نفائس درود و شرائف سلام بر آل و اصحاب کرام که ستارگان اند از آسمان هدایت و رطب چینان اند از نخلستان ولایت • نظم •

• شموعی که دین‌خانه روشن ازان • جهان روشنی یافت از نورشان •
• چه بودند گنج معانی همه • پر از گوهر و لعل دینی همه •

اما بعد بر ضمائر دانش مظاهر مستبصران کارخانهٔ ایزدی مخفی نیست که اگرچه [نعم الٰهی را (که بر نوع بنی آدم از مبدأ فیّاض افاضه شده است) پایانی نیست - و پیداست که شکر یک نعمت ازان نعمتهای نامتناهی از طاقت بشری بیرون] امّا نعمت نطق را (که افاده و استفاده و افاضه و استفاضه بآن منوط و مربوط است) پایه بلند ساخت - چه همین نطق است که بواسطهٔ آن جبریل امین پیغمبران را از تشریف وحی از جناب کبریا مشرّف نرموده اند (اگرچه آن نوع دیگر باشد از نطق) و همین نطق است که بواسطهٔ آن پیغمبران بیراهه‌روان بادیهٔ غوایت را بشاهراه هدایت کشیده - همین نطق است که بواسطهٔ آن ارسطاطالیس لوای حکمت بر عرصهٔ جهان افراخته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن فلاطون و والیس آوازهٔ دانش بگوش عالمیان

انداخته - همین نطق است که بواسطهٔ آن فردوسي و نظامي اکلیل یکتائي را بالای دانش گفتار پیراسته - و همین نطق است که بواسطهٔ آن ابوالفضل علامي اظهار جوهر حقیقت و کارداني کرده باتکلی خود مسند وزارت اکبر را آراسته - چه اکبرے ۔ سکندرے - و چه علامیئے - ارسطوئے الحق جلال الدین محمد اکبر پادشاه از همگي فرمان روایان هندوستان در داد بخشي و عدالت گستري گوی سبقت ربود - و هیبت آئین معدلت و نیکو قوانین سلطنتش راههای دور و دراز اقصای ممالک شرق و غرب پیمود - امّا این همه لوای اقبال بر افراختن و کوس اجلال نواختن بیشتر از مغز معامله دریافتن و عنان بصوی تدبیر صایب تافتن علامی فهامي بود • بیت •

• نه اکبر بر سریر سلطنت ماند • که علامي بکلکش مملکت راند •

و سخن نفس المصري آنکه اکبر بذاته پادشاه عاقل و هوشیار - آگاه دل و معدلت شعار بود معامله فهمي و حقیقت ورزی ابو الفضل گوش هوش او را افزود • • نظامي •

• وزیر چنین شهریار چنان • جهان چون نگیرد قرار چنان •

آمدم بر سر مدّعا - پوشیده نماند که این نسخهٔ نامي و این صحیفهٔ گرامي (که از گفتارهای دانش معمور است - و هزاران گنجینهای معاني دران مستور) یعني کتاب اکبر نامه (که قطره ایست از دریای علم ابو الفضل علامه) بارے (بمطبع اقبالمند والا گوهر - منشي دول کشور بفرمان صاحب الحکومة و الایاله - مهاراجهٔ پٹیاله) مطبوع شده بود - امّا بسبب اغلاط فاحش نا مطبوع برآمد - بصورت مرغوب بود - و بمعني معمور از عیوب - بظاهر سنجیدگي داشت و بباطن نا پسند - باز برای ایشیاتک سوسایٹی کلکته بصوابدید والا جناب معالي القاب (صاحب المفاخر البهیّه - و المآثر السنّیه - مجمع المحامد العلیّه العالیه - منبع المناقب الجلیّه الغالیه - رافع اعلام العلوم العقلیّة و النقلیّه - مادّ حرادق الفنون الادبیّة و الحکمیّه - قدوة الفضلا زبدة العقلا - فخر ارباب العزائم - صدر اصحاب العمائم - خلاصهٔ اعیان جهان - نقاوهٔ نوئینان زمان خداوند سجیّات رضیّه - صاحب صفات وضیّه - درّ یکتای فضائل و حکم - لعل بے بهای جلائل شیم شمع معالم دانش و سخن پروري - زیب دهٔ مجالس بینش و هنر گستري - دریای ناپیدا کنار دقائق معاني - بحر محیط سخن سنجي و نکته داني - و الا گوهر عالي تبار - جوهر شناس معدلت دثار • • نظم •

• شاه سریر علم و چه شاهست دوربین • ماه منیر فضل و چه ماهست ماه دین •
• دانش بعے بدید خداوند و جا گرفت • امّا ندید هیچ مقامے گزین چنین •
• صدر صدور جمع کرام است در عطا • فحل فحول بزم هنرها مست بالیقین •

ملجای ارباب تدریس و تعلیم - ماوای اصحاب تعظیم و تفخیم - فرد افراد الزمن - الصاحب بیج بلخمن - حاکم المدرسة الکلکتیة العالیه - الذي ما نال احد ممن سبقوا من الحکام الماضیه ما ناله من فضائل جلیلة جلیّه - و شمائل جمیلة مرضیّه • • بیت •

• و هذا و ان کان الاخیر زمانه • لآتٍ بما لم تستطعه الاوائل •

لا زالت سحب اعطاءه ممطرة - و نخل اجداءه مثمرة - و شوارق الطافه طالعه - و بوارق اعطافه لامعة و ریاض افادته ناضرة - و اثمار افاضته باهرة - الی یوم الآخرة) زیور طبع می پوشد •

دانستنی ست که نزد مصحح ده نسخهٔ اکبرنامه (که موسوم به آ ب ج د ه و ز ح ط ی است - و تفصیلش بذیل این دیباچه رقم پذیر میشود) موجود است - امّا همگی نسخها قلمی اند - سوای نسخهٔ ز که مطبوع است - و لیکن سنگی - که آن هم حکم قلمی دارد و آن همان است که تبدیل ازین کیفیت طبعش بمعرض بیان آمده - و معلوم است که قلمی نسخها مملو از اغلاط می باشند - که کاتبان ساده لوح را نظر بر حسن صوری ست - که عبارت از خط خوب است - نه بر حسن معنوی - که عبارت از عبارت نیک و صحت - و بالجمله باعانت این نسخهای دهگانه در تصحیح آن معی بے حد و مر و جهد بیشتر از بیشتر (که مزیدے بران متصور نیست) بکار می رود •

دیگر بوضوح پیوندد که جزو اوّل و دوم (یعنی بیست و چهار فارم) از اوّلین دفتر این کتاب بتصحیح ماهر امرار خفی و جلی المرحوم مولوی آغا احمدعلی (سقاه الله من عین تسنیم - و ادخله جنة النّعیم) چاپ شده بود که مولوی موصی الیه داعیٔ حق را لبّیک گفتند - باقی بتصحیح الرّاجی الی رحمة ربّه الکریم - العاصی عبد الرّحیم - و بحسن تائید ملازمان جناب پرنسپل صاحب بهادر ممدوح در تحقیقات بعضے اسماء و نوادر لغات (که جناب افاضت مآب را درین باب نیز ید طولی ست) از حلیهٔ طبع محلّی گردید - و دفتر مذکور بترتیب لایق مرتّب شد • شعر •

• فلو قبل مبکاها بکیت صبابة • بسعدی شفیت النّفس قبل التّندّم •

• ولکن بکت قبلي فهیّج لي البکا • بکاها فقلت الفضل للمتقدّم •

انشاء الله تعالی اگر چندے حیات مستعار وفا کند و طایر روح درین چمن بے ثبات قالب خاکی خرامد در تصحیح و تحقیق دفتر دوم نیز سعی موفور و کاوش بے وهن و فتور بر روی کار خواهد آمد و هرگز تقصیرے و توانیدٔ دران راه نخواهد یافت - و بالله التّوفیق - و علیه التّکلان فی التّحقیق •

• تفصیل نسخهای دهگانه •

(ا) این نسخه کامل است - یعنی تا آخر سال پنجاهم از جلوس اکبر پادشاه - ازان

فورت ولیم کالج - بسیار محو و اثبات از کاتب دران راه یافته - تاریخ اتمام کتابت دران مندرج نیست ما بعد سال هفدهم در صفحهٔ (۶۳۲) تاریخی از کاتب مرقوم است - و آن چنین است در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتاریخ دوم شهر صفر المظفر سنه هجری ۱۲۰۶ یک هزار و دو صد و شش موافق سنه ۳۵ شاه عالم صورت اتمام و طرز اختتام پذیرفت •

(ب) این نسخه ناقص است تا آخر سال هفدهم - ایضا ازان فورت ولیم کالج - در اغلاط بد تر از اولین - در آخر این عبارت مرقوم است - روز شنبه تاریخ سیوم شهر رمضان المبارک سنه ۹۰ (همین صورت) از جلوس والا •

(ج) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان فورت ولیم کالج - فی الجمله صحیح است - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(د) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي ست - فی الجمله صحتی دارد - تاریخ کتابتش نا معلوم •

(ه) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان ایشیاتک سوسایٹی کلکته - از اغلاط پر - تاریخ کتابتش مرقوم نیست •

(و) ایضا تا آخر سال هفدهم - ازان عالیجناب مولوي کبیر الدین احمد صاحب مالک مطبع اردو گائیڈ شاعت نیوغه - اغلاط بسیار دارد - نه ورق قبل از اتمام تاریخ کتابتش چنین آورده - بتاریخ غرهٔ ربیع الثاني سنه ۴۶ چهل و شش جلوس صاحبقراني اورنگ زیب پادشاه غازي راقم الحروف شیخ مصطفی انصاري - حسب اشارهٔ میر عطاء الله کشمیري تحریر یافت •

(ز) این نسخه مطبوعهٔ منگي ست - تا آخر سال چهل و ششم - اغلاط بسیار دارد - چنانچه پیشتر ایمائے بدان رفته - تاریخ طبعش پانزدهم شهر صفر سنه ۱۲۸۴ هجري •

(ح) این نسخه تا آخر سال هفدهم است - از کتبخانهٔ دهلي - اگرچه دفتر اول در صحت یکتائي دارد - اما از ابتدای دفتر دوم محو و اثباتے راه یافته - تاریخ کتابتش نامعلوم •

(ط) ایضا تا آخر سال هفدهم - از کتبخانهٔ دهلي - اغلاط دروے پایان - در آخر چنین مکتوب است - بتاریخ چهاردهم شهر ربیع الاول سنه ۹۰ (همین صورت) جلوس اکبر پادشاه غازي •

(ي) این نسخه تا آخر سال بیست و چهارم دارد - اما دفتر اول ندارد - از کتبخانهٔ دهلي فی الجمله صحیح است - در آخر چنین مکتوب است - هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۰۷ - فقط •

• اللهیف الاثیم - عبد الرحیم •

فهرست دفتر اول از اکبرنامه

(اذکار)	(صفحات)
ذکر بعضے بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته — — — —	۱۱
ذکر طلوع نیر اعظم و سطوع سعد اکبر از سمای سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظل الٰهی — — — — —	۱۷
ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود — — — —	۲۳
تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیرای حضرت شاهنشاهی و مجملے از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان — — —	۲۷
ذکر زایچهٔ سعادت ارقام که علامهٔ الزمانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی استخراج نموده — — — — —	۳۱
شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک قرون و ادوار امت — — — — —	۳۶
صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی —	۴۰
بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی — — — —	۴۱
تصویر اساسی گرامی دایهای سعادت پیرای و قوابل روحانی قوالب حضرت شاهنشاهی — — — — —	۴۳
ذکر بعضے از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت پیرای حضرت شاهنشاهی —	۴۷
شکرگذاری مولف این شرفنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی — — — —	ایضا
ترتیب انساب معالی القاب و تشویق امامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی — — — — —	۴۸
ذکر احوال آدم علیه‌السلام — — —	۵۲
شیث علیه‌السلام — — — — —	۵۳
انوش — — — — — —	۵۴
قینان — — — — — —	ایضا
مهلائیل — — — — — —	ایضا
یرد — — — — — —	۵۵
اخنوخ — — — — — —	ایضا
متوشلخ — — — — —	۵۶
لمک — — — — — —	۵۷
نوح — — — — — —	ایضا
ترک — — — — — —	۵۹
النجه خان — — — — —	ایضا
دیمب باتوی — — — — —	ایضا
کیوک خان — — — — —	ایضا
الغجه خان — — — — —	ایضا
مغل خان — — — — —	۶۰
قرا خان — — — — —	ایضا
اغورخان — — — — —	ایضا
کن خان — — — — —	۶۱
آی خان — — — — —	ایضا
یلدوز خان — — — — —	ایضا
منکلی خان — — — — —	۶۲
تنگیز خان — — — — —	ایضا
ایلخان — — — — —	ایضا

قپان — — — — — — — — ایضا
تیمورتاش — — — — — — — ۶۳
منکلي خواجه — — — — — — ایضا
یلدوز خان — — — — — — — ایضا
جویینه بهادر — — — — — — ۶۴
حضرت عصمت قباب قدسي نقاب
آلتغوا — — — — — — — — ایضا
بوزنجر قاآن — — — — — — ۶۷
بوقا خان — — — — — — — ایضا
دوتمین خان — — — — — — ایضا
قایدوخان — — — — — — — ایضا
بایسنغرخان — — — — — — — ۶۸
توسنه خان — — — — — — — ایضا
قاچولي بهادر — — — — — — ایضا
ایردمچي براس — — — — — — ۷۱
سوغو چیجن — — — — — — — ایضا
قرا چار نویان — — — — — — ۷۲
ایجل نویان — — — — — — — ۷۶
امیر ایلنگر خان — — — — — — ایضا
امیر برکل — — — — — — — ۷۷
امیر طراغای — — — — — — ایضا
صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا
والدین امیر تیمور گورکان — — — ایضا
جلال الدین میرانشاه — — — — ۸۱
سلطان محمد میرزا — — — — — ۸۲
سلطان ابوسعید میرزا — — — — ایضا
عمر شیخ میرزا — — — — — ۸۳
حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني
ظهیر الدین محمد بابر پادشاه غازي ۸۶
محاربهٔ حضرت گیتي ستاني فردوس
مکاني با سلطان ابراهیم و ترتیب
صفوف نبرد — — — — — — ۹۵
کنکاش نمودن حضرت گیتي ستاني
و گرفتن حضرت جهانباني یورش
شرق رویه بر زمهٔ اخلاص خود — — ۱۰۲
ذکر بعضے ازسوانح این سال معادت اتصال
و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت
جهانباني بحضرت گیتي ستاني ۱۰۴
مصاف نمودن حضرت گیتي ستاني
فردوس مکاني برانا سانگا و رایات فتح
افراختن — — — — — — — ۱۰۵
رخصت حضرت جهانباني بکابل و بدخشان
و نهضت موکب جهان نورد حضرت
گیتي ستاني بمستقر خلافت — — ۱۱۱
حضرت جهانباني جنت آشیاني
نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازي ۱۲۰
ذکر آمدن میرزا کامران ازکابل به پنجاب ۱۲۴
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسخیر بنگاله و فسخ
عزیمت و مراجعت بمستقر خلافت — ۱۲۶
ذکر نهضت حضرت جهانباني جنت آشیاني
بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر
و فتح آن ممالک — — — — — ۱۳۰
گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال
فاسد — — — — — — — ۱۴۲
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به تسخیر بنگاله و فتح آن
ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه
دربن میان روی نمود — — — — ۱۴۷
ذکر احوال شیر خان — — — — ایضا
گرفتن شیر خان قلعهٔ رهتاس را — — ۱۵۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني از دارالخلافهٔ آگره بصمت
ممالک شرقیه بدفع فتنهٔ شیر خان

و مراجعت بعد از محاربت و سوانح
عبرت افزا که بعد ازان وقوع یافته — ۱۶۲
رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت
شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت
آشياني و تتمهٔ سخن — — — — ۱۸۳
ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهي
که عنوان کرامات و دیباجهٔ مقامات
تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت — ۱۸۶
توجه موکب حضرت جهانباني جنت
آشياني بقندهار و از انحدود سفر حجاز
گزیدن و آهنگ عراق کشیدن — — ۱۸۸
ذکر مجملے از احوال خسروان مآل شیر خان ۱۹۵
ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر — ۱۹۶
ذکر مجملے از احوال میرزا کامران — ۱۹۹
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بخراسان و عراق و آنچه
درین سفر روی نمود — — — — ۲۰۲
فرمان شاه طهماسپ بحاکم خراسان — ۲۰۶
مراجعت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاهي از قندهار بکابل — — — ۲۲۴
غلبهٔ حضرت شاهنشاهي درکشتي گرفتن
با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت
نقارهٔ اقبال نواختن — — — — ۲۲۶
وصول موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست ۲۲۷
وسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بقندهار و محاصره کردن
و فتح نمودن — — — — — — ۲۲۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از قندهار بتسخیر کابل
و فتح آن ممالک — — — — — ۲۳۸
آرایش جشن دولت پیرای ختنه سور
حضرت شاهنشاهي و آئین بستن بآئین
اقبال و ظهور خارق عادت ازان نونهال
بوستان دولت — — — — — — ۲۴۶
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني بتسخیر بدخشان و فتح
آن ولایت و آنچه دران ایام روی نمود ۲۵۰
پرده گشائی اسرار حکمت در گرد نقله
انگیختن میرزا کامران و تسلط او برکابل ۲۵۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان بکابل
و محاصرهٔ آن — — — — — — ۲۶۰
ظهور کرامت علیا از حضرت شاهنشاهي
و فتح کابل — — — — — — ۲۶۵
مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي
و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود — ۲۷۰
نهضت موکب جهانگشای حضرت
جهانباني جنت آشياني ببدخشان
و بفتح و فیروزي رجوع بکابل — — ۲۷۳
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني ازکابل بدلخ و رجوع عالي
از بے اتفاقی میرزا کامران و نفاق
امرا بکابل — — — — — — ۲۸۵
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از کابل و محاربه بمیرزا
کامران و دیگر وقائع عبرت افزای — ۲۹۴
معاودت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشياني از بدخشان و محاربه
با میرزا کامران و قرین فتح نزول اقبال بکابل ۳۰۲
اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت
شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان
بحساط آگاهي — — — — — — ۳۰۶

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران بار دیگر ۳۰۸
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران
باردیگر و شهادت میرزا هندال — — ۳۱۱
اختصاص ولایت غزنین بحضرت
شاهنشاهي و ارتفاع منزلت بعضی
مستعدان دولت بخدمت والا — — ۳۱۵
عزیمت حضرت جهانباني جنت آشیاني
از بهسود بر سر قبائل افغانان که کمینگاه
فتنهٔ میرزا کامران بود و فرار او بهندوستان ۳۱۹
توجه حضرت شاهنشاهي بغزنین و آن
سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني
بخشیدن — — — — — — ۳۲۱
نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني به بنگش و تادیب
گردن کشان و لوای عزیمت افراختن
بهندوستان و بدست آوردن میرزا کامران
و مراجعت بکابل و دیگر سوانح — — ۳۲۳
توجه موکب مقدس حضرت جهانباني
جنت آشیاني بقندهار و مراجعت
بدولت و اقبال — — — — — ۳۳۲
مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که
در ایام هرج و مرج روی نمود — — ۳۳۶
احوال هیمو — — — — — — ۳۳۷
یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت
آشیاني بتسخیر هندوستان و فتح آن
بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي — ۳۴۰
ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت
شاهنشاهي و دیگر سوانح اقبال — — ۳۴۷
نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي
بصوب پنجاب بموجب امر عالی حضرت
جهانباني جنت آشیاني — — — ۳۵۵
ذکر تتمهٔ احوال سعادت مئوال حضرت
جهانباني جنت آشیاني و شرح بعضی
از جلائل مخترعات و قوانین آنحضرت ۳۵۶
پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت
باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني
و مسافر شدن بآن عالم — — — — ۳۶۲
سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي
از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت
جلوس مقدس — — — — — ۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحیم

الله اکبر این چه دریافتیست ژرف - و شناختیست شگرف که حقیقت‌پذیران دقیقه‌رس و روشن‌ضمیران صبح‌نفس که باریک‌بینان جداول آفرینش و پرکارگشایان لوحهٔ دانش و بینش اند در ترکیب عنصری و پیکر هیولانی نقدی گرانمایه و گوهری والاطبع که در کالبد قیمت نگنجد - و میزان قیاس برنسنجد - ، بمکیال گفت درنیاید - و از مقیاس اندیشه بیرون باشد غیر از سخن که نسیمیست متحرک و هوائی متموج نیافته اند - و چرا چنین نباشدکه سرانجام دارالملک معنی بے دستیاری آن امکان نپذیرد و معموریِ خراب‌آباد صورت بے مددکاری آن در اندیشه نگذرد * مثنوی *

این چه سخن بود که شد آشکار * پرده برانداخت ز هرده هزار

نیست درین بزم بسرمستیش * نیست حریفی بزبردستیش

کارگشا اوست درین کارگاه * صدرنشین اوست درین بارگاه

هرچه درآمد بدلِ اهلِ هوش * دل بزبان گفت و زبان زد بگوش

از درِ دل هم بدرِ دل رهش * ناطقه و سامعه جولانگهش

ماه سخن را برصدگاه هوش * مشرق و مغرب زززبانست وگوش

چنانچه بپایهٔ والای آن بنردبانِ آسمان نتوان رسید بپای بادپیمای خرد در بیدای ناپیدای طبیعت آن قدم نتوان زد - آتشی مزاجیست بادنهاد - خاکی طبیعتی است آب‌نما - منبعش آتشکدهٔ دل - اوج پروازش نزهتگاه (۱) هوا - گرمی بازارش بآب - آرامگاهش مفحهٔ خاک - مرتبه‌شناسان صفوف عزت فراخورِ دید و دریافت خود چنانچه سپهسالارِ انجمنِ معنی بل خلف‌الصدق دل دانستند - موبد موبدانِ دانش آتشکدهٔ خاطر بل ابوالآبای ضمیر انگاشتند - خاصه سخنی که زیبِ فهرستِ نسخهٔ مفاخر و زینتِ دیباچهٔ مجموعهٔ معالی باشد یعنی مدحِ کدخدای آسمان و زمین و حمدِ دادارِ

---

(۱) نسخهٔ [ز] بزمگاه .

جان و تن‌آفرین - هم آغاز را پایهٔ سرفرازی - و هم انجام را پیرایهٔ دلنوازی - هم قافله‌سالارِ سخنوران و هم شهریارِ سخنوری - چراغِ کلبهٔ تاریک‌نشینان - انیسِ وحدتسرای خلوت‌گزینان - دردافزای باطنِ مشتاقانِ کوی خداجوئی - مرهم‌بندِ ناسورِ خسته‌درونانِ کنجِ ناشکیبائی - نوشدارویِ شورابه‌نوشانِ اشکِ حسرت - موصبائیِ شکسته‌دلانِ زاویهٔ خاموشی - زرّم‌آرای دلورانِ هنگامهٔ عشق - بزم‌افروزِ معشوق‌مزاجانِ بارگاهِ اطمینان - تشنه‌لبانِ دریافت را استسقابخش - گرسنه‌دلانِ بادیهٔ جویائی را جوع‌افزا - ازینجاست که خردپروران بیدارِدل با همه سراسیمگیِ شوق و بی‌آرامیِ شغف دستِ فکرت از دامنِ هودجِ کبریا کوتاه داشته تشنه‌لب و آبله‌پای هزاران جوش و خروش دروخورده مهرِ خموشی برلب‌نهاده اند - و بدستیاریِ انصاف پایِ ادب دردامنِ عجز پیچیده در انچه شایانیِ آنرا از عطیه‌خانهٔ تقدیر نداده باشند شروع نکرده‌اند ❁ شعر ❁

راهِ کمالِ ترا حرف و نقط ریگِ دشت ❁ عالمِ علمِ ترا شهرِ سخن روستا

بر درت اندیشه را شحنهٔ غیرت زند ❁ لطمهٔ حیرت برو میلیِ جهل از قفا

یعنی سپاس‌ایزدِ بیچون از احاطهٔ امکان بیرونست - و ستایشِ خداوندِ بیهمال از احصای اکوان افزون -

❁ مثنوی ❁

حدیثِ انچا که از یزدان‌شناسیست ❁ سپاس‌اندیشیِ ما ناسپاسیست

تو جرأت بین که همت میزند جوش ❁ که گیرد قطره دریا را در آغوش

نه پنداری که حرفش در کتابست ❁ که این حرفِ کتان و ماهتابست

سخن را چند باشی محمل‌آرای[۲] ❁ بدست‌آویزِ عجز اینجا بنه پای

هرگاه زمینیانرا باآسمانیان رابطهٔ مناسبت مفقود - و خاکیانرا با افلاکیان راهِ سخن مسدود باشد مکانیانرا بالامکانیان چه نسبت خواهدبود - تا حصّهٔ منِ درّهٔ خاک‌نشین با نسبتِ آفتابِ عالمتابِ قدس چه باشد - محبوسِ مظمورهٔ امکان و حدوث را ببادیه‌پیمائیِ عرصهٔ وجوب و قدم چه حد و کدام یارا - ذرّهٔ سرگشتهٔ بی‌سروپا را در شعشعهٔ نیّرِ جهان‌افروز بجز هواداریِ چه بهره - و قطرهٔ شبنم را با بحرِ زخّار و ابرِ مدرار بجز لافِ خشک‌لبیِ چه نسبته - هیهات اگر ذرّه ازان فروغ‌بخشِ انجمنِ هستی‌گوید اگرچه اورا نمیشناسد و اورا نمی‌گوید امّا ازو میگوید - و اورا میجوید - لیکن تمکنای ظلمت را با ماهیتِ نور چه‌نسبت - و عدمِ مطلق را باوجودِ بحت چه مناسبت - آفریده هرگاه از آفریننده کامیابِ شناسائی نتواند شد تا دمی چند در هوایِ ثنایِ بدائعِ مکنوناتِ او زند - یا قدمی چند در صحرایِ

---

(۲) نسخهٔ [ا] محفل‌آرای -

ادراک مخزونات او نهد، اورا در معرض ستایش آفریدگار درآمدن چگونه سزد - بارنایافته را از خلوتسرای سلطان سخن‌گفتن خودرا در مضحکهٔ انام انداختن - و سخرهٔ هنگامهٔ عوام ساختن است -

* مثنوی *

پای‌سخن راکه دراز است دست * سنگ سراپردهٔ تو سر شکست

گرچه سخن مرده و جان‌پرور است * چونکه بخوان تو رسد نغز است

ای برتر از کرسی عقول و اوهام - و ای والاتر از ساحت عناصر و اجرام چون معرفت ذات و صفات ببخشیدی معلوم شدکه سپاسداری بر همّت ما لازم نکردی - و چون نعمت بی‌منتها عنایت نکردی مفهوم‌شدکه بر ذمّت ما شکرگذاری واجب‌نفرمودی - چون در گفتار بسته دیدم درگاه کردارگشوده‌یافتم - بخود بیخود گفتم که اگر توانائی سخن‌سرائی نداری و بادپیمائی نمی‌توانی کرد آزرده مباش - که این طریق چرب‌زبانان تهیدست است که لفظ را بفریب دلالگی ببهای معنی فروشند - همدے که از روی فرمان جهان‌مطاع سلطان خرد بر ذمّت گرامی خانوادهٔ امکانی واجب شمرند آنست که گوهر شب‌تاب خرد را که از بخششهای مهین مدبّر فیاضست چراغ روشنائی ساخته در رفت‌وروب عرصهٔ باطن و ظاهر کوشند - اگر منتظمان کارگاه قضا و قدر فردے از افراد بنی‌آدم را در لباس تجرّد و تنهائی داشته اند نخستین کمر همّت در اصلاح خود بندد - آنگاه در صلاح دیگران کوشش نماید - و اگر بجانب جمعیّت‌آباد تعلّق و تکثّر که در سلسلهٔ نظام کون و فساد ازان‌هم گزیر نیست آورده اند اگر فرمانروا ست اصلاح دیگرانرا بر اصلاح خود مقدّم دارد که مقصود از شبانی پاسبانی رمه است - و غرض از سلطانی نگاهبانی همه - و اگر فرمانبردار است نخستین بر اوامر مَنْ لَه الامر اقدام نماید - پس نهانخانهٔ دل خودرا از غبار خواهش گران‌پای و خشم سبک‌سر پاک سازد - تا باین زیست و رفتار بستایش دادار بیچون و پروردگار درون و بیرون متخلّق و متحقّق گردد *

چون میدان من و دل سخن باینجا رسید عقل سرگردانرا منزل از دور نمود - اندیشه را وقت بقدرے خوش شد - خاطر حیرت‌زده اگرچه از دشواری و درازی راه آزردگی داشت اما از آهنگ سازراه و نوید وصول خوشوقت گشته‌بود که ناگاه دل دوربین را باز پای اندیشه بسنگ آمد که مقصود از ستایش الٰهی نه آنست که صفات کمال اورا دریابد - و آنرا بدرگاه او نسبت دهد - یا نعمتهای بی‌انتهای قدم را در شمار آورد - و در برابر آن متاع ستودگی حدوث آلود خودرا پیش کشد - تا این را از حوصلهٔ بشری برتر داند و از پس‌ماندگان پیشگاه سپاس‌گذاری باشد - یا آنکه خویشتن آرائی خود را ثناخوانی الٰهی نام نهد - و از تاریکی راه و باریکی مقصود افکارخاطرگردد و طبع حیله‌جوی این را غنیمت دانسته از حمد بازماند - و آغاز درانچه حیله‌ساز وقت آنرا مقصود وانموده است نماید - بلکه

مراد از حمد آنست که این نفس سپاس‌دوست خودآرای خودفروش را بر آستان بندگی در پایهٔ نیاز و سرافکندگی داشته از طاق نظر خودبین خویش افکند - تا معنی بیچارگی او بصورت نیازمندی آراسته شود - و ظاهر و باطن او بغروتنی و بی‌سرمایگی پیرایه گیرد - تا شایستگی کنار مقصود را سزد - و بحمد دادار جان آمرزش گراید - و چون این متاع سپاس‌گذاری در بنگاه بشری فراوان - علی الخصوص در معامله‌جای این راقم بی‌اندازه است چرا از حمد ایزدی باز مانم - و از شکر سرمدی تقاعد کنم - همان بهتر که از آفت مکراندوزی این خودسرای برآمده خود را آمادهٔ سپاس بلنداساس گردانم - ازانجاکه مقصد بلند بود - و مطلب ارجمند - زبان سخن‌ساز را دل رخصت نمیداد - و دل معامله‌فهم از حیرت سر بر نمی‌آورد - نه فطرت میگذاشت که مثل نادانان هنگامهٔ تقلید بدستیاری حرف و صوت در پیشگاه تناهوانی خداوندی جل جلاله درآمده باستعارات مستعار و عبارات مبتذل خرسند گردد - و نه همت سپاس‌دوست راضی میشد که مثل دانایان کم‌حوصله دل از جست‌وجوی او بازداشته لب از گفت‌وگوی او بربندد - و بیک اقرار ناقص که در معامله بخلاف آن طریق مستمر دارد عجز را نموده خود را از نیک‌اندیشان راست‌گوی ظاهر کند - زمانی دراز درین اندیشه ماندم نه سر خروشیدن بود - و نه دماغ خموشیدن که ناگاه از خرد که فروغ هستی اوست[۳] درے از روشنائی گشودند - و دل هرزه‌گرد را گردن امید بکمند مقصود بسته آمد - پیام آگهی بگوش توفیق رسید که ای نقش‌طراز نگارستان معنی کتاب تصنیف نمیکنی که دیباچه را بحمد آرایش دهی - حال فرمانروای زمین و زمان - گوهر تاج پادشاهان مینویسی و سپاس ایزدی بتحریر میبرد - و نیایش خدای بتصویر می‌آید - حمد را حمد نمی باید - چه مصنوعات صانع بر کمال حمدیت از دادار پاک که بزبان بیزبانی ادا شده - آگاه‌دلان آبادباطن را بدریافت این پذیرای نور مطلق میگرداند - و بسایهٔ بلندپایهٔ حامدیت که بالذات منصب والای بزرگ‌نهاد وجوب وجود است میرساند - و پیداست که در عالم عنصر عظیم‌تر اثرے و شریف‌تر گوهرے از وجود گرامی پادشاهان والاشکوه که سرانجام نظام ظاهر عالم وابسته بدستیاری همت قدسی اعتصام ایشانست نشان نداده اند - و یقین که جهانے به تنے سپردن - و مهم عالمے بشخصے گذاشتن جهان معنی درو نهادنست بلکه جان جهان معنی ساختن - خصوصاً گیتی‌آرائے که آهنگ دریافت شمایم نسایم بهارستان معنوی داشته بر سریر کامروائی سربلند باشد - سیما خدیو زمانے که باین دو حالت شگرف از سرچشمهٔ باطن سیراب‌دل و شاداب‌خاطر شود - خامه آن قبله‌گاه خداآگاهان که بثنائید ایزدی ازین مراتب فراتر شده رنگ‌آمیز نگارین

---

(۳) نسخهٔ [ب ز] ازوست -

خانهٔ معانی و بزم‌افروز شبستان حقائق شده محرم خلوتکدهٔ شهود و انیس صفوتسرای وحدت گشته ببخت بیدار بر تخت اقبال نشیند - و فرمانروائی صورت و معنی و عقده‌گشائی ظاهر و باطن بدو تفویض یابد - چنانچه طرازندهٔ اورنگ شاهی - و فرازندهٔ لوای ظل اللهی زمان مسعود ماست که مجموعهٔ نقشبندان فهم و خرد - بل کارنامهٔ صنعتگران ازل و ابد است - با چنین اسباب فراوان حمد حقیقی که تو داری چگونه درین تگاپو سرگردان ماند - از شنیدن این پیام روح‌پرور صبح‌دولت دمید - سرمایهٔ سعادت جاوید میسّر شد - دیدهٔ امید روشن گشت - عالم صورت رواج گرفت - ملک معنی ابتهاج یافت - دامن مقصود بدست افتاد چهرهٔ مطلوب در نظر آمد *

سبحان‌الله این چه سّریست بدیع که در کتابهای روزگار سپاس دادار پاک برای زیور کتاب می‌آرند و دریغا کتاب را برای ثنای ایزد جان‌آفرین می آرایند - در صحائف جهانیان حمد را بطفیل مقصود بر زبان میرانند و درین شگرفنامه مقصود را بطفیل ستایش مینگارند - در روش قدیم ستایش حضرت معبود گفتار بود - و درین تازه بارگاه خردشاهراه ثناخوانی کردار است - سوابق در محامد الٰهی بسخن التجا می بردند - و درین دیباچهٔ بدیع‌رقم بانسان کامل که پادشاه حق‌پرست است پناه میبرند - یعنی آن خدیو جهان که بدولت خداجوئی و خدایابی او نقاب از میان ظاهر و باطن برخاست - و در فرقهٔ ارباب تجرّد و اصحاب تعلّق محبت پدید آمد - و حجاب از پیش صورت و معنی مرتفع گشت - غفلت که راه مخالفت هشیاری میرفت باز آمده از ملازمان شعور است - تقلید که از اقلیم تحقیق برآمده شورانگیزی میکرد امروز طیلسان تحقیق بر دوش گرفته از مستشاران درگاه است - خودپرستی کورباطن که خداپرستی گذاشته خلق‌پرستی کردے - چشم بینا یافته سرافکنده و شرمنده بعبادتگاه ایزدپرستی درآمد - حسد ناتوان‌بین که باد ماخولیا در سر و سودای جنون در دماغ داشته با دادار دانای توانا دم منازعت میزد خرد رهنمائی حاصل کرده از گروه مستغفران درگاه عطیت و طبقهٔ مساعدان جنود دولتست - درد طلب که صحت ابدی همان تواند بود از لنگی به پیکی آمده هم مقصودی و هم قاصدی مینماید - و چرا چنین نباشد که درین زمان دانش‌افزا چراغ شبستان عالم - فروغ دودمان آدم - پرده‌برانداز اسرار غیبی - چهره‌گشای صور بے‌عیبی است - و چگونه این در نظر هوشمندان دوربین بعید باشد که ناظم آداب شهنشاهی - قاسم ارزاق بندگان الٰهی - باریک‌بین دقایق موشکافی - صاحب‌عیار جواهر صرّافیست - تا در عالم وجود پیشوائی ارباب تجرّد که ولایتش خوانند و مقتدائی اصحاب تعلّق که سلطنتش نامند جدا جدا بود - درمیان بنی‌نوع کشاکش اختلاف بواطن را سرانجامه داشت - امروز که از بلندیابی و پیش‌بینی و

فراخ‌حوصلگی و شمول مهربانی و عموم قدردانی و کمال ایزدشناسی این دو منصب گرانمایه که سررشتهٔ انتظام صورت و معنی امت باین گرهگشای گنوز خردمندی و کلیددار خزاین خداوندی عنایت شده - اگر وجود مقدس او این خاصیت نبخشد هرآینه اندکی از بسیار از ممکن بطون بمامن ظهور آمده باشد - هیچ میدانی که این شعشعهٔ عالمگیر بنفس نورانی کیست و قدم میمنت‌پیرای که این سعادت بخشید - این بدولت نورانیت و حقانیت پادشاه عالم‌پناه زمان ماست - یعنی آن شهنشاه معارف‌دستگاه - مظهر قدرت الهی - مورد کرامت نامتناهی - یگانهٔ درگاه صمدیت - مقرب بساط احدیت - گوهر معدن شاهنشاهی - نص خاتم یداللهی - فروغ خاندان گورکانی - چراغ دودمان صاحبقرانی - صاحب‌سر بیچونی - وارث سریرهمایونی - مخترع قواعد کشورستانی - غرهٔ نامیهٔ صبح هدایت - قرهٔ باصرهٔ آفتاب ولایت - گرامی‌مازگوهر آدم - ولیعهد نیرّاعظم - انتخاب مجموعهٔ قضا و قدر - مقدمهٔ جنود فتح و ظفر - لبّ‌لباب امتزاج لیالی و ایام - زبدهٔ نتایج عناصر و اجرام - چشم‌جهان جود و افضال - خال رخسار سلطنت و اقبال - قوة الظهر شخص خلافت - مسرة الصدر عدل و رأفت - فروزندهٔ گوهر بخت و بختیاری - فرازندهٔ پایهٔ تخت و تاجداری - قدردان جوهرخردمندان - قیمت‌شناس گوهر همت بلندان - گرهگشای کارفروبستگان - مرهم‌بند ناسور دل‌خستگان - صاحبدل روشن‌رای - جان‌بخش جهان‌پیرای - روح مصوّر و عقل مجسّم - عالم‌جان و جان عالم - روشنضمیر حق‌بین - طریقت‌پسند حقیقت‌گزین - هشیارخرام دوام‌آگاهی - بیدارنشین تخت صبحگاهی - یکتای خلوت‌کدهٔ نور - نورافزای نهانخانهٔ حضور - عارف اطوار سُبُل - کامیاب صلح کل - مورد غرائب کرامات - صاحب اعالی مقامات - محرم اسرار سفیدی و سیاهی - مظهر حقائق کونی و الهی - بینای روابط تقئیدی و اطلاقی - دانای رموز انفسی و آفاقی - منهل متعطشان زلال وصال - مقصد متحیّران طریق کمال - مظهر نکات شگرف و معارف گرامی - مورد علوم لدنّی و رموز الهامی - محفل‌آرای سفر در وطن - شمع‌افروز خلوت در انجمن - زودرس دیرگیر - بسیاربخش اندک‌پذیر - دیده‌بان سفینهٔ کن‌مکن - سفینهٔ دریای بی‌سر و بن - دقیقه‌شناس حفظ مراتب - موی‌شکاف تقسیم رواتب - فرخنده‌رای خجسته‌منظر - فرّخ‌طالع بلنداختر - بردبار گران‌سنگ - صاحب‌فر عالی‌فرهنگ - خردآرای بخردنواز - دوست‌پرور دشمن‌گداز - ملک‌گیر عالم‌آرای - عدوبند کشورگشای - صاحب‌ارایک عظمت و جلال - رافع رایت حشمت و اقبال - پاسبان دولت و دین - نگهدار تخت و نگین - طرازندهٔ هفت‌اقلیم - برازندهٔ تخت و دیهیم - شهسوار صف‌شکن - شاهباز شیرافکن - مجاهد میدان جهاد اکبر - مبارز جولان هفت کشور - مشیّد بنیان سلطنت و ریاست - موسّس ارکان تربیت و سیاست - معتصم عروهٔ وثقی عقل کامل - مستوثق حبل متین عدل شامل - در زیبای بزمگاه تمام‌نظر - در دل رزمگاه تمام‌جگر - در بزم عشرت

ابر دربابار - در رزم نصرت دریای خونخوار - در میدان جرأت سیف مسلول - در جولان جلادت رمح مصقول - دریای موج‌انگیز عالم عطا - سحاب آتشبار نیسان وغا - انفاسش مجمرگردان بزم روح - الطافش مروحه‌جنبان صبح فتوح - عدلش بر اعتدال نوروزیی از طبع خورده‌انگیز - خُلقش بر نسیم اردی‌بهشت از خنده لب‌ریز - عنصر وجودش در فتح مغلقات مرتاض ممتحن - عقل سلیمش در کشف معضلات مستشار مؤتمن - ظاهرش فرّ جمشیدی و شکوه فریدونی - باطنش دانش سقراطی و بینش افلاطونی - ظاهر و باطنش مرتاض - چشم و دلش با مبدأ فیّاض - دل‌را با زبان دمساز ساخته - وحدت را با کثرت انباز کرده - بیداریش در پاس نفس گذشته - همّتش پای بر هوا و هوس مانده - صدق معامله اش دکانچهٔ تلبیس و تدلیس برانداخته - عیار دانشش قلب زراندود از زر و گوهرآمود جدا ساخته - جلباب تجبّر بر مفارق غرایم دریده - طومار عفو بر تارک جرائم کشیده - شعشعهٔ جبروت از پیشانی عاطفتش لمعهٔ ظهور بیرون داده - بارقهٔ لطف از نوائر قهرش زبانهٔ نور برکشیده - مولتش جگر سنگین‌جانان گداخته - هیبتش زهرهٔ آهنین‌جگران آب ساخته - دلتنگی روزگار اثرے از گرد ابرویش - گشادگی زمانه پرتوے از شگفتگی خُویش - دعای بقایش بزبان خرد و بزرگ مقام گرفته - مهر و رضایش بر دل برنا و پیر آرام یافته - بلندی نامش نامورانِ اکناف را پست کرده - تمکین دولتش سران اقطاع را از دست برده - طنطنهٔ اقبالش گوش هوش سلاطین آفاق باز کرده - کوکبهٔ جلالش چشم اندیشهٔ ملوک طوایف فراز نموده - صیت بلندش در گنبد گردون پیچیده - آوازهٔ شکوهش کران تا کران رسیده - صلای عطایش از اقصای شش‌جهت گذشته - درگاه والایش موطن منتخبان هفت اقلیم گشته - دولت روزافزونش کارنامهٔ ازمان و ادوار شده - طالع همایونش دیباچهٔ سعادت ثابت و سیّار نموده

* مثنوی *

آن شهنشاه آسمان‌پایه * چتر اقبالش آسمان‌سایه
چمن‌آرای دانش و فرهنگ * پایه‌افزای افسر و اورنگ
تخت قدرش بدولت ارزانی * شخص بختش گشاده‌پیشانی
حضرتش قبلهٔ گاه حق‌طلبان * رافتش چشمه‌سار تشنه‌لبان
زیر پا کرده از یک‌اندیشی * تخت شاهی و لطع درویشی
نه فلک بر مراد او دوّار * هفت اختر بکار او سیّار
بزم‌ساز زمان بهشیاری * پاسبان جهان به بیداری
مهر و کینش ببزم و رزم درون * جام لبریزده ز بادهٔ خون
بیم خاقان ز گرمی خویش * وهم قیصر ز چین ابرویش

آسمان جلوهٔ زمین تمکین ● صاحب عقل کل جلال الدّین

نور خورشید ذات و ظل اللّه ● گوهر تاج و تخت اکبر شاه

این جهان کهن ازو نو باد ● کوکبش آفتاب پرتو باد

این تهیدست که از بی‌سرمایگی متودن نه جای نشست و نه پای ایستاد داشت بیمن این نیّت درست و عزم جزم بکبارگی گنجور خزاین آفرینش آفریننده شد - بوالعجب خزینه‌داری که از خرج نقد جمع افزاید و از جمع نقصان پذیرد - بدولت اخلاص کیمیاگر شدم - و خاطر مفلس را توانگر ساختم - دست نوال گشودم - و در خزینه گشادم - نیکبخت بودم دولتمند شدم - حرف مرا بودم ثناخوان گشتم - بر آستانهٔ مجاز در حقیقت گشودم - ساده‌لوح بودم نکته‌نگار شدم - در مراد که بر روی من فراز بود از گشایش ایزدی باز شد - سرافکندگی بسرافرازی بدل گشت - ناکردهٔ من بکرده مجری شد - و ناگفتهٔ من بگفته مؤدّی گشت - از بارعام بدولتسرای خاص آورده من بیزبانرا زبان سخن سرائی بخشیده رخصت سخن فرمودند - خواستم پیش از شروع در مقصود چنانچه رسم پیشینیان هر طایفهٔ از طوائف عالمست که عنوان کتاب را بعد از سپاس ایزدی بدعای والانژادان قدسی و صاحبان نوامیس الٰهی که در شبستان عالم شمع هدایت و اناضت افروخته بذبانخانهٔ عدم فرورفته اند چه بطریق عموم و چه بآئین خصوص مزیّن گردانند این مجموعهٔ محامد ایزدی را نیز بران نمط پردازم - و دعای گروهی که در پیشگاه دریافت این کس بیزرگی و خداشناسی جا دارند بعبارتی که دل خواهد ادا نمایم - لیکن چون این بی‌بردهٔ حقیقت از راه مجاز میداند که اگر آشفته‌رائی در بارگاه سلطنت راه یافته سفارش سپهسالاران معرکه نماید و بوسیلهٔ خود خواهد که بگلریبگی آن دولت را رحمت‌پذیر فرمانروای زمان گرداند هرایئه بسفاهت یا جنون منسوب گردانند ● شعر ●

چه یارا مها را که رهشندهٔ مه را ● سفارش بخورشید انور نویسد

همین رفعت قدر او بس که خودرا ● بران حضرت از ذرّه کمتر نویسد

در حضرتی که بزرگان نوازش‌یافتهٔ آن درگاه را رخصت خواهش نبخشیده اند - و قدرت سفارش مورچهٔ نداده از چون منی بر درمانده بل راه‌نیافته کجا سزد که برای برگزیده‌های آن درگاه امتدعای رحمت و تحیّت نماید - و التماس مغفرت و رضوان کند - و اگر از نافهمیدگی زبان جرأت دراز سازد در عدالتگاه تمیز بچه نام نامزد شود - و در بازپرس انصاف بچه طعن مطعون گردد - بنابرآن خاطر ازین اندیشه باز آورده خود را آمادهٔ آن ساختم که اگر همّت دستگیری کند و توفیق یاوری نماید احوال سعادت‌مئوال پادشاه صورت و معنی پیشوای دین و دنیی را نگاشتهٔ کلک بیان گردانم - و صفات جمال و جلال و نعوت عظمت و کمال و بدائع بزم و غرائب رزم و شرائف عبادات و لطائف عادات

این برگزیدهٔ الٰهی را بے شائبهٔ تکلفات نثرپردازان نظم‌گستر فراهم آورم - تاحقّ عبودیّت و ارادت ولی نعمت‌گذارده باشم - و هم حقّے بر نورسان عالم شهود و آیندگان قوافل وجود ثابت گردانیده - هرچند هریکے ازین چهار چیز باعث قوی بود بر اقدام این امر رفیع‌قدر - امّا ازانجاکه مقصد بلند و همّت کوتاه بود این دولت میسّر نمیشد - و این امنیّت بحصول نمی پیوست - تا آنکه بر پیشگاه خاطر اخلاص‌مظاهر چنین جلوه دادند که درین شغل شگرف همچنانکه حقّ مخلوق میگذاري حقّ خالق نیز بجای می آري - اگرچه لوازم آداب ارادت و حقوق نعمت‌رهیدگی ادا میکني درمعنی بحمد خداي جهان‌آفرین قیام می‌نمائی - روزبروز این عزم مصمّم میشد - و اسباب نیکبختی آماده میگشت - تا آنکه از بارگاه افضال بخصوص تربیت این‌نظرکردهٔ خود و عموم‌مهربانی‌مستعدّان سعادت برین پیش‌قدم سالکان شاهراه ارادت نظر باخلاص - و واپسترین قوافل ارباب سعادت نظر بعزّ مراد - ابو الفضل بن مبارک که کلاه چهارترکی ارادت بر تارک دل مانده - و آستین هفت‌طراز عقیدت بر دوده هزارعالم‌افشانده - برتو اشارت تابت که موانح احوال اقبال‌قرین و وقائع فتوحات دولت‌افزاي مارا بخامهٔ صدق نگارش نماید - چگونه‌که این حکم نوشتن سرگذشت بود - یا بخشیدن همّت نگاشتن را اجازت فرمود - یا دل را سعادت بخشیده واقعه‌نویس جلائل آثار ماخت - یا زبان اعجمی را فصاحت گفتار کرامت کرد - لے نے سخن را بال و قلم را قدم بخشید - هروش غیب بود که از عالم بالا مژدهٔ جان‌بخش رسانید - یا ناموس اکبر که از پیشگاه جبروت تنزیل وحي نمود - لاجرم غایت تکاپوي و نهایت جهت‌وجوي در جمع‌کردن حرائد احوال و صفائح واقعات حضرت شاهنشاهی بجای آوردن گرفتم - و مدّتے از ملازمان درگاه و قدیمان این دودمان دولت از پیران هوشمند راست‌گفتار و جوانان بیدارمغز درست‌کردار می‌پرسیدم و بقید کتابت می در آوردم - و باطراف ممالک بجمعے که با خدمت قدیم درستی و راستی مذیقّن بعضے - و مظنون برخے بود مناشیر عالي شرف صدور یافت که نقل مسوّدات و یادداشتهاي خودرا بدارگاه حضور فرستادند - هرچند این داعیهٔ سعادت‌افزا بتمام انجاح نیافته بود - و این آرزو بکمال انصرام نگرفته که حکم مجدّد از پیشگاه مقدّس لمعان ظهور داد - که فراهم آوردهائے که بتسوید رسیده باشد به بیاض برده بمسامع اجلال رساند - و انچه بعد ازین رقم‌پذیر شود ضمیمهٔ این کتاب گرامی سازد - و آنچنان تفصیل که از دقائق حقائق احوال و جزئیّات امور هیچ فروگذاشت نشود آنرا بهنگام فرصت حواله کند - بنابر حکم پادشاهي که ترجمان فرمان الٰهیست از اندیشهٔ که مکنون ضمیر بود بار آمده مسوّدات را ساده از آرایش نقش و نگار عبارت

---

(۲) نسخه [ح] انجام -

در قید تحریر کشیدن آغاز نمود - و از سالِ نوزدهمِ الٰهی که قانونِ واقعه‌نویسی از فروغ رای جهان آرای شاهنشاهی برتو ظهور یافته بود دفترِ واقعات را بدست آوردم - و ازان صحایفِ دولت تحقیقیِ تواریخِ بعد از سوانحِ گرامی نمودم - و نیز جدّے فروان رفت - تا اکثرے از مناشیرِ معلّی که از ابتدای اورنگ‌نشینی تا حال [که آغازِ صبحِ اقبال‌امت] بحدودِ اقطاع شرفِ نفاذ یافته بود چه بجنس وچه بنقل بدست درآمد - و بسا مضامین مُقدّمهٔ او سرمایهٔ این شکرنامه گشت. و کوشش بلیغ بجای آوردم تا بسیارے از عرائض که اعیانِ دولت و منتسبانِ عتبهٔ سعادت شرحِ موانحِ اطرافِ مملکت و تفصیلِ صوادرِ اکنافِ ولایت معروض داشته بودند ضمیمهٔ گنجینهٔ معانی شد - و از اسبابِ تشخیص و تحقیقِ خاطرِ مشکل‌پسند مطمئن گشت - و همّت گماشتم که معمولات و بیاضهای هوشمندانِ خبرت‌گزینِ روزگار فراهم آمد - و ازان نیز ذخیرهٔ برای شادابی و سیرابیِ این گلشنِ دولت برگرفتم - و با این همه اسباب و فنجوریِ خزاینِ مطالب چون از دیرگاه خانهٔ نقل خرابست و اختلاف و تناقض در اخبار و آثار شایع بآن بعضے نکرده از حضرتِ شاهنشاهی که بقوّتِ حافظهٔ کامله جزئیّات و کلّیّاتِ وقایع و سوانح را که از یک‌سالگی [که عقلِ هیولانی در اهتزاز بود] تا امروز [که بوالا خرد قبلهٔ بالغ‌نظرانِ حقیقت‌بین اند] بخاطرِ اقدس مرتسم دارند التماسِ تصحیحِ شنودهای خویش نموده در مجالسِ متعدّده بصحّت رسانیدم - و شبهات و شکوک را بکزاکِ تحقیق و ایقان محو کردم - و چون باطن را اطمینانے پدید آمد خاطرِ اخلاص‌مند را ببذلِ مجهود کارفرمای این مطلبِ عالی گردانیدم - امید که بتابید اخلاص این خدمت بانجام رسانم - و انچه از عجائبِ این نوبارهٔ چمنِ کائنات و فهرستِ کارنامهٔ مکوّنات درخورِ استعدادِ خود دریافته باشم ظاهر کنم - تا تاریک‌دلانرا شمعِ بصیرت برسرِ راهِ خرد نهاده آید - و روشنضمیرانرا سرمایهٔ مزید آگاهی شود. سبحان الله این چه دولتیست که عبادتِ الٰهی را در پردهٔ خدمتِ پادشاهی بجای می‌آورم - و دستور العملِ صوری و معنوی و آدابِ پادشاهی و بندگی را برایِ کافّهٔ خلایق از پادشاه تا گدا ترتیب داده سرمایهٔ دولتِ ابدیِ خود میگردانم ●

و چون درین کتاب [که محمدت‌نامهٔ ایزدیست] هر زمان نامِ والاشکوهِ این پادشاهِ آفاق بصریح بردن از ادب دور میدانم لاجرم بحضرتِ شاهنشاهی عبارت را گرامی میسازم - و از پادشاهِ غفران‌قباب والدِ بزرگوارِ آنحضرت بحضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی اکتفا نموده سخن دراز نمی کنم - و حضرتِ والدهٔ ماجدهٔ آن قدسی‌نژاد را بحضرتِ مریم‌مکانی [که حضرتِ شاهنشاهی را

---

(۸) نسخهٔ [۱ ب] جنت‌آستانی ●

این خطاب مستطاب درضمیر انور گذشته] اشارت می نمایم - و از جدّ گرامی این خداوند جهان بحضرت گیتی ستانی فردوس مکانی تعبیر نموده عبارت را کوتاه میگردانم *

ذکر بعضے بشارت غیبی اشارت قدسی که پیش از ولادت با سعادت حضرت شاهنشاهی ظهور یافته

بر ضمائر مرآت ظائر دیده وران دوربین و رازداران مکامن یقین [که غیب نمایان اسرار الهام و پرده گشایان اطوار مظاهر و اجرام اند] مختفی و مستتر نیست که بدائع حکمت غامضه و غرائب قدرت کاملهٔ آفریدگار جلّ جلاله اقتضای آن میکند که بواسطهٔ ازدواج آبای علوی و امهات سفلی بعد از چندین ادوار امتزاج و اتصال - و اجتماع و استقبال - و قرانات علوی و سفلی - و طلوع و غروب - و ظهور و خفای کواکب - و خسوفات و کسوفات - و خواص شرف و هبوط - و تاثیرات اوج و حضیض - و امثال آن که طرّاحان کارگاه ایجاد و ابداع - و نقشبندان نگارخانهٔ تکوین و اختراع اند - یگانهٔ از خلوتیان پرده سرای بطون بمارگاه ظهور روی نماید - و یکتائے از پردگیان نهانخانهٔ عدم بر ملأ اعلای وجود جلوه فرماید - که موجب نظام سلسلهٔ کون و فساد و باعث تمیز چهاربازار هستم و داد گردد - همه سامان عالمے و سرانجام جهانے از تن واحد چگونه تمشیت پذیرد که بنیاد نهاد هر فردے مبتنی بر جمع اضداد - و اذابیّت عظمی در هر هر - و انصاف ناياب - و محبّت ناپدید - و خواهش در فریبی - و شهوت در روزافزونی *

خردمند دوربین داند که درهرچند مدّتے از وجود فرمانروائے که بتائیدات ایزدی مؤیّد و بسعادات سرمدی مستسعد باشد گزیر نیست - و هوشمند خبیر شناسد که این دولت به نیروی بازوی معنویست - و مرد معامله فهم معلوم کند که هرگاه چندین سال تربیت یابد لعل در مشیمهٔ معادن بلوغ رسد - تا لایق افسر شاهی تواند شد - این چنین گوهر بے بها و جوهر یکتا [که هیچ چیز بدان نماند] چندین امتداد قرون و دهور باید که پروردهٔ تربیت خاص شود - تا بمدارج ترقیات باستعداد خود فائز گردد - دقیقه شناسان معامله دانی دریابند که مقدار مدّت تائید باندازهٔ کثرت رعایا تواند بود - چه هرچند کثرت بیشتر اختلاف و تباین در افزایش و عظمت خدیو آن زمان ظاهرتر که بار عالم و عالمیانرا بدستیاری تائید الٰہی برفرق همت گرفته فرق عالمیانرا از فساد نگاه میدارد - و کار جهان و جهانیانرا بیاوری آگاهی سامان و سرانجام میدهد - و هرگاه بمقتضای حکمت بالغه کارفرمای حقیقی خواهد که نظام صورت و معنی و آبادانی ظاهر و باطن در دست فردے از افراد انسانی نهد مدّت تربیت این

بزرگ‌همتی بلنددریاست در اندیشهٔ بشری و دایرهٔ امکانی کجا گنجایش پذیرد - چنانچه روشندلان کارآگاه زمان ما این دو عطیهٔ کبری از سوادِ پیشانی نورانی این خدیوِ جهان می یابند - و از کمالِ انصاف از شرحِ مناقبِ او بعجز اعترافِ مینمایند - و این طایفه را همین دولت بس که بمساعدت توفیق پذیرایِ این دریافت گشته‌اند که ادراکِ رتبهٔ چنین خدیوی اندازهٔ طاقتِ بشری نیست - و در احترامِ این بزرگِ والاقدر تعظیمِ قدرتِ الٰهی دانسته پرستشِ خدایِ خود می‌نمایند - و همگی همّت در تحصیلِ رضای او که هرآینه مشتمل برگردآوریِ رضایِ ایزدِ بیچونست مصروف دارند - کدام سعادت ازین نعمت بزرگتراست - و کدام دولت ازین موهبت گزیده‌تر - و روشنضمیرِ دوربین [که چشمِ بصیرتش توتیای انصاف کشیده باشد] برهنمونیِ منارهٔ سعادت داند که چندین هزارسال بطناً بعدَ بطنٍ درمهدِ تربیت درآورده حضرتِ آلنقوا را طرازِ هستیِ بخشید - تا شایانِ آن نورِ عالم‌افروز که شرحِ آن شمهٔ پیشطاقِ داستانهای باستان و کتابهٔ مبانیِ تواریخ راستانست گردید - و شناسد که همان نور که بے وسیلهٔ بشری و رابطهٔ صلبی در مشیمهٔ باطنِ قدسی‌مواطنِ حضرتِ آلنقوا ظهور یافته بود بعد از تربیتِ چندین قرنِ دیگر که در ملابسِ قدسیِ مظاهرِ دیگران برایِ استکمال سیر میفرمود امروز در عنصرِ پاکِ این یگانهٔ یزدان‌شناسِ دادارپرست ظهور میکند

* شعر *

چندین زمان بگردد چندین قران برآید * کاین اخترِ سعادت از آسمان برآید

رسمیست قدیم و عادتیست معهود که مبشّرانِ دارالملکِ قدم و منهیانِ فاتح الباب کرم در هر زمانے پیش ازظهورِ چنین برگزیدهٔ[کهپس از هزار[۳] سال بکے بوجودآید] دولتمندانِ بخت‌بیدار را بنوید قدوم هدایت‌اقدام او مسرور سازند - چه هر امرے در تحقّقِ وقتے مرصود و عقدهٔ زمانے مخصوص معجّب و مکنونست - لجرم پیش از تحقّقِ[۴] این امر دریچهٔ از عالم غیب مقابلِ مشاعرِ افهام میگشایند - و مواجهٔ روزنهایِ شبکهٔ ادراکات میدارند - گاه در[۵] عالم شهود مینمایند - و گاه در عالمِ مثال [که تمثالیست از عالمِ ناسوت] جلوه میدهند - تا بر شاهراهِ شوق امیدوار بوده منتظرِ ظهورِ نیّرِ مقصود و مترصدِ طلوعِ نجمِ مسعود باشند - چه انتظار شوق‌افزایست - و شوق دولت‌آرای - و هرآنچه بعد از کشش و خواهشِ طالب وحده گیرد - و بعد از انتظار و طلب حصول پذیرد آنرا التّهابست که در غیرِ اینمعنی صورت نبندد - و مصداقِ این معنی

---

(۲) نسخه [ا د و] میگویند (۳) نسخه [ا] هزار - (۴) نسخهٔ [ا ب] تحقیق -

(۵) نسخه [ج] مشارع -

آنکه حضرت جهانباني جنّت‌آشياني از ظهور آنحضرت آگاه شده همواره بر خاک خاکساري تارک انکساری غبارآلود میداشتند - و فرق نیاز بر آستان کعبهٔ حاجات نهاده و روي اُمّید بسمت قبلهٔ مناجات آورده بلغت تضرّع و خشوع استدعای این دولت تازه که فی‌الحقیقت طالع همایون و عمر روزافزون عبارت ازینست میفرمودند • مثنوي •

خداوندا بلـــور شمع ذاتت • بگوهرهـــای دریـــای صفاتت
بآن پاکان‌که چون‌گل پاک رستند • درون از چشمهٔ خورشید شستند
که تاج دولتم را گوهرے بخش • سپهر رفعتم را اخترے بخش
ز ماهے ده شبستان مرا نور • که ظلمتهای عالم را کند دور
ز خورشیدے برافروزان وجودم • که افتد نُه سپهر اندر سجودم
بقائے ده بجـــان غمپذیرم • که گر صد ره اجل آید نمیرم

الحق چیزیکه حیات بے‌بدل را بدل تواند شد و عمر گذرنده را عوض تواند گشت فرزند خلف و جانشین مسند شرفست - که میوهٔ حدیقهٔ زندگاني و مصباح زجاجهٔ آمنانیست که از زیت عنایت ایزدي مستضی گشته - و چراغ خاندان آبا و اجداد طبقًا عن طبق روشن ساخته بر تخت بخت متمکّن گردد - و ظلال عدالت و جلالت بر مفارق عالمیان ممدود و مبسوط گرداند - خصوصًا چنین نادره ذاتے کامل و حق‌شناسے مدلّل که اگر صدر نشین اقطاب اولیا گویند لایقست - و اگر عقد سلسلهٔ عظمی را اب الآبا و جدّ لطی نامند بنفحص امر موافق - و هرآینه چنین پادشاهے که سلسله بر سلسله بر مسند فرماندهي و فرمانروائي و جهانگیري و عالم‌آرائي ثابت و مطمئن باشد بخلف گرامي سزاوارتر است و در طلب این مطلب عالي از همه بیقرارتر - تا آنکه چهارم ربیع‌الاوّل سال (۹۵۷) نهصد و چهل و هفتم هلالي حضرت جهانباني جنّت‌آشياني بعد از توجّه بمبدأ فیّاض زمانے سر ببالین راحت نهاده و تن به بستر استراحت درداده بودند - ناگهان در پردهٔ خواب سعادت‌احتجاب [که خلوتخانهٔ غیب عبارت ازانست] مشاهده فرمودند که حق سبحانه خلف نامدار کرامت میفرماید که شعشعهٔ عظمت از ناصیهٔ اقبال او تابد - و بارقهٔ ابّهت از جبههٔ احوال او فروغ دهد - و از نور هدایتش ظلمت‌آباد عقول و اوهام روشني پذیرد - و از فروغ معدلتش صفحهٔ لیالي و ایّام اضائت یابد - و بعد ازانکه بشارت دهندگان عالم غیب از احوال سعادت‌مآل آنحضرت آگاهي بخشیدند نام جلالت‌انتظام آن کارنامهٔ ایزدي را چنانچه امروز منابر و مناشیر بآن مزیّنند است - و وجوه دراهم و دنانیر بآن شگفته بیان فرمودند - و چون حضرت جهانبانی بدولت بیدار شدند ازین بشارت

عظمی و نعمت حسنی سجدات شکر الٰهی بتقدیم رسانیده کیفیت آنرا بمحرمان حریم خاص و ملازمان آستان اخلاص درمیان آوردند • شعر •

این خواب که از دیدهٔ جان پردهٔ گسل بود • خوابش نتوان گفت که بیداری دل بود

از شریف خان برادر شمس الدین محمدخان اتکه شنیده شد که شمس الدین محمدخان در بیست و دو سالگی در غزنین بخواب دیده‌اند که ماه در بغل ایشان در آمده • صورت واقعه را بپدر گرامی خود میر یارمحمد غزنوی که کدخدای درویش منش بود گفته‌اند • پدر گرامی از شنوح این واقعهٔ سعادت‌افزا خوش‌وقت شده چنان تعبیر نموده‌اند که ایزد تعالی دولتی عظیم بتو روزی خواهدکرد که باعث رفعت خاندان ما بوده باشد • و همچنان شد که از برکات انوار این بدر آسمان قدر پایهٔ عزت این سلسله از حضیض خاک باوج افلاک تصاعد نمود •

دیگر از راست‌گویشان درست‌اندیش معلوم شده که در زمانی که حضرت مریم‌مکانی خُلِّدَتْ ظِلالُ اجلالها بعناصر مقدس آنحضرت حامله بودند روشنی غریب از جبین مبین ایشان هویدا بود - بسا اوقات بر ناظران این منظرهٔ ربانی مشتبه بآئینه میشد چنانچه آئین خلی‌پوشان مرادی عفت‌است که نزدیک به پیشانی آئینه می بندند - و کوکب اقبال بزبان حال این ترانه میسرائید • شعر •

براه بخت نهادم جبین ظلمانی • هزار آینه آویختم به پیشانی

روزی در نزدیکی ایام ولادت باسعادت حضرت مریم‌مکانی بر هودجی میرفتند - در اثنای راه نظر ایشان بباغ انبه افتاده‌است - ازانجا که طبیعت درین حال بشربتهای میخوش و میوهای شیرین و ترش راغب می‌باشد بخواجه معظم (که برادر مادری ایشان بود) فرموده‌اند که ازان باغ انبهٔ چند بیارد • خواجه انبهٔ چند آورده بدست مبارک ایشان میدهد در نظرش پرتو قابلیهٔ فروغ‌بخش ایشان بآئینه اشتباه یافته پرسیده‌است که شما بر پیشانی خود آینه بسته‌اید - فرمودند که من آئینه نبسته‌ام از کجا میگوئید - خواجه چون نیک ملاحظه میکند پیشانی نورانی آنحضرت را بنور ایزدی تابان می‌یابد - تعجب نموده حیران آن نور ازلی میگردد • و ببعضی از محرمان درگاه الٰهی این را نقل میکند • و این استغفار خواجه بجهت آن بود که شعشعهٔ انوار الٰهی که از جبههٔ انور می‌تافت خواجه را یارای نگاه کردن تمامی آن نبود •

دیگر از والدهٔ ماجدهٔ خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش که بشرف اتکگی آن حضرت مشرف شده شنیده شد که پیشتر ازان که باین دولت کبری سعادتمند شوم مرتبه بود

که ناگاه نوری عظیم بمن روی آورد - و درمیان کنارم درآمد • پنداشتم آفتاب عالمتاب در کنار من افتاد - غریب حالتی روی نمود - و عظیم حیرتی دست داد که از لذت وجد و شوق تمام اعضا و اجزای بدنم در حرکت و اهتزاز آمد - و چاشنی آن لذت هنوز موبمویم را فرو گرفته‌است - و ازان وقت تباشیر آن صبح جلال و جمال و گل این شکونهٔ دولت و اقبال را چشم‌براه بودم که یارب نتیجهٔ این شگرف حالت چه تواندبود - تا آنکه باین خدمت والا که سرمایهٔ دولت دین و دنیاست سرفراز گشتم - و بحمدالله شکر این نعمت جاودانی سربلندی یافتم • مصرع •

دولت آنست که بے خون دل آید بکنار

سبحان‌الله چه سعادت بود که در کنار من آمد - و چه اقبال که در بر گرفتم - اگرچه در ظاهر بخدمت پرورش آن گوهر گرامی‌نژاد پشت‌قوی شدم ولیکن در معنی دولت روی بمن آورده مرا با قبیلهٔ من می‌پروزد - هرگاه آنحضرت را بر دوش میگرفتم سعادت مرا از خاک بر میکشید - چنانچه ببرکت این خدمت که سرنوشت بود طالع قوی و سعادت عظیم منّت بر من نهاد - و با قبیلهٔ خود روشناس هفت اقلیم شدم •

دیگر از مولانا نورالدّین ترخان و جمعے دیگر که ملازم رکاب سعادت‌اعتصام بودند شنیده شد که در نزدیکی ظهور نیّر اقبال حضرت جهانبانی در خانهٔ مسقف که دربیهای مشبّک داشت عشرت‌پیرای بودند - و حرف نمودار ولادت اشرف درمیان بود - ناگاه از شبکهٔ آن دولتخانه اشعهٔ نور الٰهی تابیدن گرفت - چنانکه نزدیکان درگاه که دولت حضور یافته‌بودند از خرد و بزرگ برین نور جهانتاب آگاه شدند - و جمعے که راه سخن داشتند استکشاف این معنی از حضرت جهانبانی کردند • فرمودند همانا که درین زودی از گلبن خلافت تازه گلے خواهدشکفت - و از نهانخانهٔ جاه و جلال و نگارین سرای عزّت واقبال نورپروردے بخت‌روشن سازے قدم در دائرهٔ وجود خواهد نهاد - که از کوکبهٔ عظمتش دلهای اعدای دولت در بوتهٔ اضمحلال بگدازد - و این خاندان والا و دودمان عالی را از سرتازے و رونقے پدید آید - بل شبستان عالم را از پرتو جهان‌افروزش ضیائے و بهائے تازه روی نماید •

دیگر میر عبدالحیّ صدر [که از پاکنژادان عالی‌قدر بود] نقل میکرد که سحرے حضرت جهانبانی جنّت آشیانی در مراقبه بودند - و گمان برده میشد که چشم مبارک ایشان گرم شده باشد - بعد از زمانے سر برداشتند که الحمد لله و المنّه که چراغ خانوادهٔ سلطنت ما بتازگی روشن شد • من سرّ این شکرانه پرسیدم - فرمودند که درین نشأهٔ خواب و بیداری چنان نمودند که

ستارهٔ نوراني از فلان جانب [و اشارت بمعمورهٔ که مولد اشرف بود فرمودند] طلوع کرد - و ساعت بساعت بلند میشد - و در بلند شدن هم نور او زیاده میشد - وهم جرم او افزون میگشت - تا آنکه اکثر عالم را نور او فرو گرفت • من از روشنضمیرے می‌پرسم که این جرم نوراني چیست - او جواب داد که نور مجسّم خلف الصدق تست - و هرقدر از مطلع ضحوا که این نور جهان‌افروز پرتو بر ساحت آن انداخته درتحت تصرّف و تسخیر او درآید - و آن ملک از انوار معدلت آن گرامي‌نژاد معمور گردد • دو روز ازین بشارت غیبي گذشته بود که خبر طلوع نجم سعادت از افق امّید رسید - چون از روي ملاحظه بوقت آن معاینهٔ روحاني و رؤیاي صالحه مقابله کردند ظاهر شد که حصول سعادت ولادت و شهود بشارت کرامت در یک وقت بود • بزرگے را که چنین فرخنده مولودے نصیب باشد این نمود و این آگاهی چرا کرامت نکنند - و آنچه که چنین موهبتے از دنبال آن بود امثال این مراتبه و انکشاف چگونه روندهد - و بر ظاهربینان نقدپرست اگر امثال این سوانح شگفت نماید دور نیست - امّا پاک‌سیرتان دوربین را بظن قبل از وقوع و به یقین بعد از حصول متحقّق شد که این پرتو آن نجم عالم‌افروز است - و آن مژدهٔ این نیّر ظلمت سوز - و بر دریافتهای دولت دوام ملازمت این خدیو جهان که بر جلایل شمایلش واقف باشند ظهور امثال این امور جای ایستاد نیست •

و بر نکته‌دانان باریک‌بین پوشیده نماند که اگرچه مولانا شرف‌الدّین علی یزدي در ظفرنامه رؤیاي صادقهٔ قاچولي بهادر و تعبیر تومنه‌خانرا ازروي ظاهر بروجود حضرت صاحبقراني نرود آورده و از هشتم کوکب نوراني [که جهانے از پرتو آن روشن شد - و از جیب قاچولي بهادر بدر آمد] اشارت بروجود حضرت صاحبقراني کرده که جدّ هشتم آنحضرت است - امّا بر باطن نورمواطن دوربینان عالم تعبیر و رمزدانان عالم‌مثال ظاهراست که از هفت کوکب هفت تن تعبیر نمودن که باکلیل فرمانروائي سربلندي نیافته باشند و بمتکلي دولت‌آرائي ارجمندي ندیده - از وادي تعبیر و اشارت مثالي دوراست - بلکه آن هفت کوکب هفت جهان‌آرای والاقدر اند - و مقصود ازان لمعهٔ جهانتاب ذات مقدّس حضرت شاهنشاهیست که بنورانیّت وجود ارفع عالم و عالمیانرا روشن گردانیده - و آن نور ساطع این سعداکبر است که از جیب آن برجیس سعادت سر زده بود - اگرچه او جدّ شانزدهم آن‌حضرت است ازروي شمارهٔ - امّا درین میان هفت کوکب برج عظمت اند - که نور این شهنشاه گیتي‌افروز در جبههٔ حال آنها کمال ظهور کرده(۲) - این هفت تن درمیان این هژده کس ببزرگي و گیتي‌آرائي امتیاز تمام داشته اند - و هشتم این گروه والاشکوه ذات اقدس حضرت شاهنشاهیست - که نور معدلت ایشان

---

(۲) نسخه [ج ح ط] داشته -

آفاق را منوّر دارد - و در سلسلهٔ علیّهٔ این هژده بزرگ این مظهر کمال قدرت ایزدي را خلعت گرانمایهٔ سلطنت صوري و معنوی ارزاني داشته نوربخش عالم باطن و ظاهر ساخته اند - بر متفحّصان دقایق آثار صدق این معني مخفي نیست - چنانچه مجملے از کمالات این گروه والا درین شکرنامه گذارش خواهد یافت - و بر هوشمندان بیداربخت حقیقت این سخن بظهور خواهد رسید - و هرگه امروز گرامي احوال این بزرگان فرخنده‌مآل را بنظر دقّت و خبرت مطالعه نموده عهد خلیفهٔ زمانرا دریابد و بر مراتب درجات عالي خدیو جهان مطّلع گردد آفرین بریں دریافت کند - هیهات هیهات سخن‌فروش نیستم که چشم تحسین از مردم داشته‌باشم - جایزهٔ عظمی ازین گزیده‌تر چه باشد که دل اخلاص‌گزین من مصدر نکات حقّاني شده است - و خرد نکته‌دان من مهبط این دقائق ربّانی گشته - ازین جواهر شب‌تاب گوشوارهاي گرامی بجهت آرایش گوش هوش سعادتمندان دانش‌پسند یادگار میگذارم ●

ذکر طلوع نیّر اعظم و مطلع سعد اکبر از سماي سعادت یعنی ولادت حضرت شاهنشاهی ظلّ الٰهی

ظهور نتیجهٔ آمال از مشیمهٔ ارادت - و طلوع نیّر اقبال از مطلع سعادت - یعنی ولادت اقدس حضرت شاهنشاهي از خدر معلّی وستر مقدّس حضرت عصمت‌قباب - عفّت‌نقاب - تقدّس‌احتجاب - تجرّدانتساب - ولیّهٔ عصر - بازغهٔ دهر - صاحبهٔ روزگار - کاملهٔ آموزگار - قدرهٔ طاهرات - اسوهٔ زاهرات - صفیّهٔ صافي‌نیّت - ونیّهٔ وافی‌طویّت - ملکهٔ قدسي‌ملکات - مالکهٔ سماوي‌برکات - صفوت زمین و زمان - برکت کون و مکان - موجهٔ دریاي قدم - صدف محیط کرم - چراغ خاندان ولایت - فروغ دودمان هدایت - سراج حظیم عبادت - مشکوٰة حریم سعادت - نامیهٔ طاعت ایزدی - باسرهٔ سلطنت مرمدي - قایمهٔ سریر همو - قاعدهٔ کرسی علو - خاتون منصّهٔ رفعت - بانوي حجلهٔ دولت - نقاب‌گزین هودج عزّت - رفعت‌بخش طیلسان عصمت - علیّهٔ والاي عالم بالا - خزینهٔ رحمت ایزد تعالی - نعمت کبرای مایدهٔ ربّاني - دولت عظمی موهبت آسماني - نقطهٔ دائرهٔ فضل و افضال - دُرّهٔ ناظرهٔ دولت و اقبال - شکوفهٔ بهارستان عدالت - لوحهٔ نگارستان جلالت - بارقهٔ انوار ولایت و ولا - نایرهٔ نیّر عظمت و اعتلا - زبدهٔ میامن کسبي و وهبي - نخبهٔ مکامن سرّي و قلبي - رابطهٔ عقد دانش و آگاهی - رابطهٔ انتظام سلسلهٔ کوني و الٰهي شجرهٔ طیّبهٔ صفوت و صفا - ثمرهٔ مکرّمهٔ کرامت و اصطفا - مرآت حقیقت‌نماي وجه یقین - مرتاض اعتلای مصاعد دولت و دین - اصل اصول دوحهٔ برومندي - نخلهٔ شریفهٔ رونق ارجمندی -

مستورهٔ معجرِ حلم و حیا - مخدّرهٔ مقنعهٔ عزّت و کبریا - ذریعهٔ انجلای نورِ غیب و شهادت - وسیلهٔ انکشافِ صبحِ دولت و سعادت - پرده‌نشینِ سرادقاتِ آسمانی - حضرتِ مریم‌مکانی - عصمة الدّنیا و الدّین - حمیده‌بانو بیگم [ادام الله ظلال جلالها] نقدِ پاکِ قدوهٔ اولیای کرام - قطبِ اقطابِ عظام - مبّاحِ بیدایی ناموت - مبّاحِ دریای لاهوت - مصباحِ مکامنِ روح - مفتاحِ خزاینِ فتوح - گلچینِ بساتینِ تجلّی - نخلبندِ ریاحینِ معنی - امامِ صومعهٔ ریاضت - ساقیِ میکدهٔ افاضت - دریادلِ مرحلهٔ تجرید - دریانوشِ مصطبهٔ توحید - مستغرقِ بحارِ مجاهده - مستهلکِ بوراقِ مشاهده - مشعله‌دارِ شبستانِ طریقت - قافله‌سالارِ شاهراهِ حقیقت - اکملِ مظاهرِ تجلّیاتِ ذاتیه - اجلّیِ مجالیِ انوارِ صفاتیه - مرآتِ سرایرِ اصحابِ کشف و شهود - نقّادِ ضمایرِ اربابِ رجد و وجود - مبّارِ مشاهدهٔ قلوب و ارواح - نظّارِ بواطنِ قوالب و اشباح - واسطهٔ انجلای غمامِ ظلام - وسیلهٔ انمحای ارقامِ آثام - عارفِ روابطِ امتزاجِ ظهور و بطون - کاشفِ لوایحِ اسرارِ بروز و کمون ● رباعی ●

قطبی که بقطبینِ فلک داشت پیام ● شیرانِ هوس را بادب کرده لجام
در بیشهٔ دل هزبرِ مرمت‌خرام ● درباکشِ عشق زنده فیل احمد جام

[قُدِّسَ سرّهُ] اتّفاق افتاد - بحسبِ ارتفاعِ شمریِ شامیّه که سی و شش درجه بود بعد از گذشتنِ هشت ساعت و بیست دقیقه از اوّلِ شبِ هشتمِ آبان ماهِ جلالی (۴۶۴) سالِ چهارصد و شصت و چارم - موافقِ نوزدهمِ اسفندارمذ ماهِ قدیمیِ سالِ (۹۱۱) نهصد و یازدهم - مطابقِ شبِ یکشنبه پنجمِ رجب سالِ (۹۴۹) نهصد و چهل و نهمِ هلالی - ششمِ ماهِ کاتک سالِ (۱۵۱۹) هزار و پانصد و نوزدهمِ هندوی - شانزدهمِ تشرینِ اوّلِ رومی سالِ (۱۸۵۴) هزار و هشتصد و پنجاه و چهارم - چهار ساعت و بیست و دو دقیقه از شبِ مذکور مانده بود در شهرِ کرامت‌بهر و حصارِ سعادت‌انحصارِ امرکوت که از اقلیمِ دوّم است - و عرضش از خطِّ استوا بیست و پنج درجه - و طولِ آن از جزایرِ خالدات صد و پنج درجه است - در هنگامی که موکبِ عالی ردیِ توجّه بتسخیرِ ولایتِ تته داشت - و هودجِ اقبال دران حصنِ دولت و حصارِ سعادت بجهتِ قربِ زمانِ اشراقِ این نورِ گیتی‌آرای توقّف نموده بود ●

و از غرایبِ امور که قریب بزمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال مانع شد آنست که پیش ازین ساعتِ مسعود طبیعت را اقتضایِ ولادت شد - مولانا چاند منجّم که بجهتِ تشخیص و تعیینِ طالع بموجبِ حکمِ پادشاهی بر عتبهٔ عفّت بود در اضطراب درآمد که الحال ساعت نحوست دارد - بعد از چند ساعت

---

(۴) نسخهٔ [ح] اجل - (۳) نصفه [ا] مقام [ح] نیام - (۴) نصفه [ح] بیستم -

ساعتی فرخنده که بهزاران سال پدید آید میرسد - چه شود که تولّد در توقّف افتد - حاضران مجلس استخفاف نمودند که این اضطراب چه گنجایش دارد - و امثال این امور اختیاری نیست - مقارن این حال آن اقتضا برطرف شد - و خاطر او از گذشتن ساعت نحوست بقدری فراهم آمد - و سبب ظاهری این عطیهٔ عظمی آن بود که دران هنگام دایهٔ ازان دیار آوردند که متکفّل این خدمت شود - چون کریمه‌نظر بود خاطر مقدّس حضرت مریم‌مکانی از دیدن آن نفرت نمود - و مزاج اعتدال‌سرشت منزجر شد - و آن اقتضا در طبیعت نماند - و چون ساعت مختار رسید از رهگذر آنکه ساعت نگذرد مولانا در قلق بود - محرمان حرم قدس گفتند که الحال حضرت مهد علیا بعد از صحت بسیار آسایش یافته غنوده اند - بیدار ساختن لایق نیست - انچه ایزد بلیچون در مشیّت خویش مقرر ساخته بوقوع خواهد‌پیوست - در همین حرف و حکایت بودند که حضرت مریم‌مکانی را شدّت وجع بیدار ساخت - و دران ساعت مسعود آن گوهر یکتای خلافت با بخت بیدار بظهور آمد - در سراپردهٔ عصمت و سرادق عزّت بساط نشاط بگستردند - و جشن شوق و انبساط ترتیب دادند - پردگیان خرگاهی و عصمتیان حریم پادشاهی دیدهٔ امّید بسرمهٔ شوق مکحّل کردند - ابروی هوس را رسمهٔ طرب دادند - گوش بشارت بگوشوارهٔ مراد برآراستند - چهرهٔ آرزو را گلگونهٔ عیش زدند - ساعد تمنّا را یارهٔ مقصود بستند - پای رقص بخلخال جلوه درآورده بجولانگاه عشرت و شادی درآمدند - و زمزمهٔ مبارکی و مبارکبادی برکشیدند - مروحه‌جنبانان صندلی‌ساعد بعطرآمیزی هوابیز گشتند - لخلخه‌سایان عنبرین‌موی زمین را تازه‌روی کردند - پرستاران گلچهره بگلاب‌افشانی شوق را آبروی تازه دادند - ارغوانی لباسان نوشخند بزعفران‌پاشی میمبرانرا در زر گرفتند - گلبویان سمن‌عارض بصندل کافورآمیز گرم‌رفتاران جلوه را اعتدال بخشیدند - مجمرهای زرّین در حواشی بساط بخورانگیز کردند - از عودسوزهای عنبرآگین سرپوش برداشتند - خنیاگران پرده‌ساز جادوی بیخودی بنیاد کردند - و ترانه‌زنان نغمه‌پرداز افسون بیهوشی دردمیدند

* مثنوی *

هم از هندی زنان نازک‌آواز * چو طاؤسان هندی جلوه‌پرداز
هم از چینی نوازان سبکدست * ز ساغرهای بی‌می گشته سرمست
هم از قانون‌نوازان خراسان * دل مشکل‌پسندان برده آسان
هم از دستانسرایان عراقی * نواساز نوید عمر باقی

الحق مجلسی شد چون عالم قدسیان تجرّدنهاد در نهایت قرار و آرام - و محفلی چون بزم روحانیان تقدّس‌نژاد مستغنی از بادهٔ و جام - تماشائیان ملأ اعلی بی واسطهٔ حسّ بصر تفرّج‌کنان گذشتند - و

نظارگیان عالم بالا بزبان بیزبانی باین ترانه ترزبان گشتند • شعر •

این چه معنیست که بی‌باده‌وجام‌است اینجا • باده کز جام بنوشند حرام است اینجا

خوانهای میوهٔ رنگارنگ کشیدند - و مایدهای نعمت گوناگون چیدند - تشریفهای رنگ‌رنگ بخشش فرمودند - و خلعتهای تنگ تنگ انعام کردند - ازین شگفتگی و خوشحالی چگویم که حاجت شرح و ابلاغ نیست - اگر توانم از برآمد مقصود قدسیان عالم بالا شمّه باز گویم که پس از چندین تکاپوی و جست‌وجوی نظام‌بخش ملک معنی و انتظام‌ارزانی‌کن عالم صورت را خلعت گرامی وجود پوشانیدند - و از مهد بطون منابع و خلوات قدسی بمنصّهٔ ظهور بدایع وجلوات انعمی آوردند - امّا شرح ابتهاج ملأ اعلی و کامروائی روحانیان تجرّدنژاد از اندازهٔ گویائی بیرونست •

همانزمان‌که نیّر جلال از مشرق اقبال طلوع فرمود قاصدان تیزگام و سواران چابک‌خرام بجانب مخیّم اقبال و معسکر اجلال که مسافت چهار فرسخ درمیان داشت برسانیدن این مژدهٔ جانفزا و نوید دلگشا شتافتند - و فردای آن شب که حاملِ روزِ سعادت بود وقت صبح صادق ازان منزل بدولت کوچ شده بود - وقریب به نیم روز نزدیک بمنزل در سرزمینی که بغایت دلگشا و خوش‌هوا بود و آبهای بینظیر و درختان دلکش داشت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بسعادت تکیه فرموده بودند - و معدودی از مقرّبان سریر اعلی بخدمت حضور قیام داشتند • مثنوی •

تازه درختان بفلک چترسای • سایه‌فکن برسر ظلّ همای

غلغل مرغولهٔ مرغان راغ • ریخته بر بزم نوای فراغ

ناگاه از عقب سوارِ گرم‌رفتار میامی‌کرد - مهتر سنبل (که‌غلام قدیم حضرت‌جهانبانی بود و از الطاف حضرت‌شاهنشاهی بعد ازان بخطاب مقدرخانی بلندنامی داشت) ازین سیاهی که سفیدروئی کونین درو مضمر بود آگاه گشته بعرض اقدس رسانید - حضرت فرمودند که اگر این سوار نویدرسان ولادت نوردیدهٔ سلطنت باشد ترا امیر هزار سازم • شعر •

پادشاهان جهانرا سزد ار هفت‌اقلیم • مژدگانی چنین مژدهٔ اقبال دهند

ازین جانب نیز چابک‌روان بادرفتار از غایت شادی عنانها از دست داده پیش دویدند - و آن سوار رخش سعادت هم نزدیک رسیده از غایت شوق بآوازهای بلند شهریار جهان و جهانیانرا بشادمانی جاوید مژده دادند - و بطلوع نیّر اجلال از افق امّید نوید رساندند - که سپیده‌دم صبح مراد بر حسب آرزو دمید - و سروین بهار اقبال بر طبق امّید سر برزد - همان لحظه آنحضرت سر بسجدهٔ شکر

---

(۲) نسخه [ب] میرسهیل - (۳) نسخه [ج] خدایی - (۴) نسخهٔ [ب] سعادتحم •

بدرگاه خداوندگاری ماندند - وبه دین نیاز بر خاک خاکساری مالیدند • شعر •

تاج رفعت بر سپهر و روی طلعت بر زمین • پای دولت بر سریر و فرق منّت در سجود

بعد از ادای وظایف شکر بمعسکر والا شتافته ببارگاه سپهرکارگاه درآمدند - جهانرا جشن عشرت و آئین دولت تازه شد - و نقارهٔ عیش و شادی بآئین نشاط کبقبادی بلندآوازه گشت - بارگاه ترتیب یافته بآئین همایونی - دلکش‌تر از جشن کیومرثی و بزم فریدونی • رباعی •

ای دیده بیا قدرت بیچون بنگر • وین بزمگه از درون و بیرون بنگر

گر ذوق تماشای دوعالم داری • آرایش این جشن همایون بنگر

جهان پیر برگ و نوای جوانی از سر گرفت - و عالم دلگیر عشرت فراموش‌کرده را بیاد آورد • شعر •

ساقیان دست بجام می بیغش کردند • خضر را تشنهٔ این چشمهٔ آتش کردند

این چه می بود که ساقی بقدح ریخت فرو • که مسیح و خضر از رشک کشاکش کردند

مطربان دستانسرا و مغنیان جادونوا سازهای گوناگون نواختن بنیاد نهادند - و پردهای رنگارنگ ساختن آغاز نمودند - چنگیان دست برشتهٔ مقصود دوزدند - عودنوازان غمهای جهانرا گوشمال دادند - قانونیان از زلف مراد تار برهمتند - نائیان گرم‌نفس نغمهای راست‌آهنگ برکشیدند - نجمکیان دلها را بمزاج مطلوب درآویختند - دائره‌دستان آینهٔ اقبال درپیش رو نهادند - ظریفان شگرف از رنگ‌آمیزی ظرافت نکته‌سنجان سحرپرداز را زبان سخن‌آفرین بستند - ندیمان نادره‌حرف در بذله‌گوئی لبهای مجلسیانرا در قهقهٔ شوق در آوردند - سپهسالاران جهانگشای و سرداران صف‌آرای فوج فوج تسلیم مبارکبادی بتقدیم رسانیدند - و طوایف اعاظم و اهالی و افاضل و موالی مراسم تهنیت و تعظیم بجای آوردند - و دانش‌منشان اسکندرپسند و اصطرلاب‌دانان رصدبند که علی‌الدّوام از همنشینان محفل‌نشین و همرازان اسرار آسمانی بودند زبچهٔ طالع مولود والاجاه مسعود را مرآت ضمیر اشراق‌پذیر ساخته از نظرات کواکب و اتصالات کلّی و تفاصیل احکام و عواقب آثار از طول بقا و علوّ ارتقا بر مدارج سلطنت و معارج خلافت چنانچه رقم ازان جداول بر صفحهٔ اجمال کشیده می آید معروض داشتند - و آنچه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی که در علوم ریاضی پایهٔ بلند و نصیب ارجمند داشتند و ضمیر بازیک‌بین آنحضرت آئینهٔ دلگشای اسکندری و جام گیتی‌نمای جمشیدی بود بدریافت والای خود استنباط عجایب و استخراج مآثر طالع این کارنامهٔ ایزدی فرمودند - بانچه دانایان دیگر از تاثیرات بسایط افلاک و نتایج اجسام و اجرام پی بروز غیبی برده بودند مقابله فرمودند - همه موافق و معاضد یکدیگر یافتند - و بعد از فراغ ازین جشن عالی مطابق بشارت غیبی و اشارت وحی (چنانچه گذارش یافته) آن گوهر قدسی را بهمان لقب اولعزم و اسم اعظ

ملقّب و موصوم ساختند - و در صحایف سعادت و صفایح دولت مذ[illegible] و مرقوم گردانیدند - و بعد از دو سال و چهار ماه تعبیر رؤیای صدق‌پیرایی بظهور پیوست - ثبّت الله زهی اسم سامی و طلسم گرامی که از آسمان کبریا و سپهر نور و ضیا فرود آمد - و از مشرق تا مغرب فروغ این اسم و پرتو این مسمّی فروگرفت - و از شرائف این نام بدایع انتظام یکی آنست که خدمت لغوی اعظمی جامع کمالات موزی و معنوی ملک‌الشّعرا شیخ ابوالفیض فیضی در بعضی تحریرات بدیعهٔ خود ایراد نموده‌اند که از غرائب مفاهیم اسرار حروف که کلمات عالیات‌اند و در عالم تجرّد و ترکّب آثار آن بر وجه اتم بحسب تفاوت مدارج و مصاعد ارتباط و انتصاب ظهور می‌یابد آنست که بیّنات حروف آفتاب که دویست و بیست و سه عدد است موافق‌است بعدد حروف اکبر • رباعی •

نوری که ز مهر عالم‌آرا پیدا ست • ازجبههٔ شاهنشه والا پیدا ست
اکبر که بآفتاب دارد نسبت • این نکته زبیّنات اسما پیدا ست

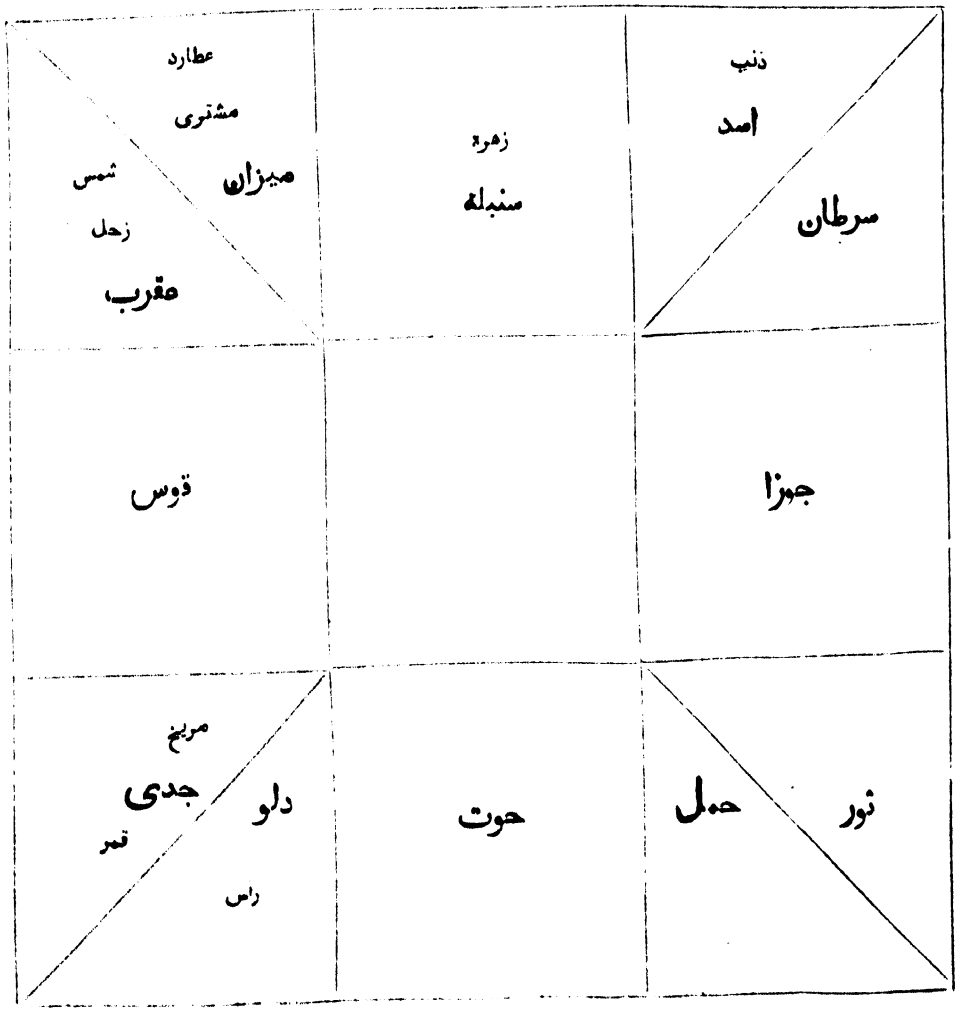
انتهی کلامه - و دیگر از لطائف این اسم جلیل آنست که واقفان رموز جفر و تکسیر و عارفان آثار و تراکیب حروف و طبایع‌شناسان الفاظ و کلمات (که از مقامات بطون هویّت و ظهور تنزّلات خبر دارند - و از عالم نورانیّت و ظلمانیّت حروف باعتبار تجرّد از نقط و امتزاج با نقاط آگاهند) ازین حروف بیست و هشتگانهٔ ابجد هفت هفت حرف بهر عنصری از عناصر اربعه منسوب داشته‌اند - و حروف عدات‌امتزاج این اسم گرامی جامع مراتب چهارگانه بوده از جامعیّت مدارج جمال و جلال و سایر نعوت فضل و کمال آگاه میسازد - چنانچه الف آتشی - و کاف آبی - و با بادی - و را خاکی است - و هرگاه اسمی بطریق سویّت در عنصریّت از حروف فراهم آید که عنصری دران ناقص نبود و عنصری مکرّر نیاید هرآینه آن‌اسم در حدّ ذات خود در کمال اعتدال باشد - و اعتدال نشانه‌ایست که اورا در حصن سیرت و صحّت بدن و طول عمر و ارتقای دولت و دوام مسرّت خداوند آن نام مدخل تمام است •

و در ضمن این نکتهٔ دیگر بر دریچهٔ ادراک جلوه‌گر شده که این معدد اکبر را هرچند اعدا از اطراف پیدا شوند نابود و پراگنده گردند - چه در ترکیب و نظم حروف این اسم دو حرف میانگی که آن کاف و باست کاف آبیست دشمن بالای خودرا که آتش است بر میدارد - و با که بادیست دشمن پایانرا که خاکست پراگنده میکند - و عارفان نقاط اسرار را باید که از رموز نکات عالی اشارات این اسم بدیع خبردار گشته از فیض معادات و کرامات مسمّی بهره‌مند گردند •

ذکر صورت زایچهٔ مسعود که در وقت ولادت اشرف بموجب ارتفاع اصطرلاب یونانی ثبت یافته بود

بیا ای آسمان‌سنج رصدبند * نگاهی کن بعقل چرخ‌پیوند
بحسن طالع صاحبقران بین * سعادت‌نامهٔ هردو جهان بین
تماشا کن دربن فرخنده منشور * سعادت بر سعادت نور بر نور

در وقت نهضت رایات نصرت‌اقتصام از حصار امرکوت مولانا چاند منجم را (که در معرفت اصطراب و تدقیق زیج و استخراج تقویم و تخریج احکام مهارتی عظیم و ممارستی تمام داشت) بجهت تشخیص زمان سعادت و تحقیق وقت ولادت ملازم درگاه عفت‌قباب ساخته بودند. و او چنان بمعسکر والا نوشته معروض داشت که بارتفاع اصطراب یونانی و حساب زیج گورگانی طالع سعادت‌مطالع منبله استخراج نموده‌شد - و صورت زایچهٔ اقدس این است *



اگرچه منزلهٔ برج ذروهٔ دین است مرکب از ثبات و انقلاب امّا درین دیباجهٔ اقبال ثبات طالع بامعانِ نظر و لمعانِ تأمّل بدو وجه متحقّق شده - یکی آنکه جزوِ طالع درجهٔ هفتم است از ثلثِ اوّلِ برج - و آن باتّفاقِ اهلِ تنجیم ثبات دارد - دوم آنکه برج ارضیست و ثبات در عناصرِ بارض منسوب - و این دو دلیل است بر ثباتِ سریرِ سلطنت و استقرارِ معهدِ خلافت - و صاحبِ طالع عطارد درین زایچهٔ اشرف بمنزلهٔ سعدِاکبر است - چه مشتری که سعدِاکبر است با اوست - و عطارد کوکبیست که با سعد سعدتر گردد - و زهره که سعدِ اصغر است در خانهٔ اوست - چنانچه عطارد در خانهٔ زهره است که میزان باشد - و منسوبست بعقل و دانش و فراست و کیاست - و آن هم بحسبِ تسویه و هم بحسبِ برجیّت در خانهٔ دوّم است که تعلّق باسبابِ معاش و قوامِ زندگانی دارد اضافهٔ کمالِ عقل و دانش بر خداوندِ طالع کرده که در امورِ معاش و معادِ عالم را بنورِ عقل بیاراید - و عقدهای دین و دولت را بسرانگشتِ خرد بگشاید - و زهره که بسعادت و میمنت مشهور و بعیش و طرب منسوبست درین طالع آمده همواره اسبابِ شوق و سرور و موادِّ ذوق و حضور آماده میدارد - و از غرائب آنکه صاحبِ طالع در خانهٔ معاش نشسته - و صاحبِ خانهٔ معاش در طالع - و هردو سعادتِ ذاتی و عرضی دارند - و ایّامِ زندگانی را با عیش و کامرانی انتظام می بخشند - و مشتری که سعدِاکبر است و منسوب بعدل و دیانت و علوّهمّت و استقامتِ طبع و تعمیرِ عالم نیز در خانهٔ دوّم است نظر بخانهٔ چهارم که خانهٔ عاقبت است اسبابِ عشرت و کامرانی بروجه اتم تا عاقبة العاقبه مقارنِ حالِ فرخندهٔ آلِ آن حضرت میدارد - و عطارد ممتزج المزاج بسبب مقارنه با سعدِاکبر سعادتِ کبری یافته و سعادت بر سعادت افزوده - و دلالت کرده برآنکه صاحبِ طالع بعلوِ همّت و سموِ منزلت بر همهٔ خلایق فایق باشد - و بارباب عقل و دانش و اصحابِ فطانت و ذکا مجالست نماید - و دانشوران روزگار و دانایانِ هر فریق ملازم درگاه دانش پناه او باشند - و هنرمندانِ روی زمین ترکِ اوطان نموده احرام طوافِ آستانِ رفیع او بندند - و آنچه در ضمیرِ الهام‌وردِ او پرتوِ حضور اندازد موافقِ عقل و مطابقِ نفسِ امر باشد - و ابوابِ نصفت

---

(۲) نسخه [ح] حیز - (۳) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • عقل بود پیشرو کار او • عقل بود قافله‌سالار او • هرچه نه از فکر بنوزدش فسون • هرچه نه از عقل بنوزدش جنون • و در نسخه [ز] این ابیات بحاشیه - (۴) نسخه [ب] عاقبة الامر - (۵) بعد ازان در نسخه [ط] • شعر • چو اسکندر بود در پادشاهی • بحکمت‌ورزی و دانش‌پناهی • و در حاشیهٔ نسخه [ز] این بیت نیز • ارسطوفطرتان دانش اندوز • بگردش در سخن رانی شب وروز •

و معدلت بر روی عالمیان گشاده در جمیع امور حفظ مراتب دیانت و صیانت نماید -
و در اختراع مبانی عمارات عالی که ملوک گذشته را کمتر دست داده باشد همّت بگمارد -
و دران عمارات دلپسند بانواع خوشحالی و خرّمی و اصناف آزادگی و بیغمی بگذراند -
و از جملهٔ غرایب آنکه زهره در خانهٔ عطارداست - و عطارد در خانهٔ زهره - و همه سعادت جمع شده -
یکی سعادت مشتری - دوّم سعادت زهره - سیّوم سعادت عطارد که از سعدین کسب کرده -
و این بغایت نادر افتد - و نیز اعظم عطیّه‌بخش عالم که نظام‌بخش امور جهانیانست
علی الخصوص کواصت‌فرصلی جلالت و اقتدار و شوکت و اعتبار در خانهٔ سیّوم در برج ثابت
واقع شده رفعت و جلالت و عظمت و شوکت موهبت نموده - و چون از هبوط برآمده
رو بشرف دارد شرافتش روزافزون ساخته - و چون ناظر است بخانهٔ نهم که خانهٔ سفراست
همواره در سفر رایات فتح و ظفرش سربلند بوده از آسیب و آشوب زمان در کنف حفظ و حراست
روشنی‌بخش جهان باشد - و خانهٔ سیّوم که باقربا نسبت یافته عقربست از اقارب عقارب
خبر داده - و زحل درانجا آن نزدیکان دور را بنحوست و نکایت بهاویهٔ ضلالت و هلاکت
رسانیده - و قوس و تد رابع است و آن خانهٔ عواقب کارها - و مشتری که صاحب اوست نظر
تسدیس دارد و متّصل‌است بعطارد مسعود و در حدّ خود و مثلّثهٔ خود است - در هر کارے
که توجّه فرماید بآسانترین روشے انصرام یابد - و عاقبت کارش بکامروائی باشد - و خانهٔ پنجم
که خانهٔ فرزندانست جدی‌است - و آن برجیست بسیار فرزند - و مرّیخ که کوکب سپاه است
درانجاست و کدخدای طالعست که مدار قانون عمر بروست - و از جلایل امور آنکه
این کوکب الجیش در بیت‌الشّرف است درجه و مثلّثه و دریجان و آدرجان و اثنا‌عشریّهٔ
خود از عمر دراز برومند گرداند - و از بسیاری اولاد و احفاد بهره‌مند سازد - و از فرزندان برخوردار
کامگار اعتضاد بخشد - و سپاه گیتی‌پوی را کامیاب ظفر و نصرت دارد - و از جملهٔ اتّفاقات
حسنه آنکه در زایچهٔ طالع حضرت صاحبقرانی نیز مرّیخ در پنجم بود - چنانچه در ظفرنامه
ایراد یافته - و حکمت‌پروران تجربه‌کار در طالع سلاطین قوّت مرّیخ اعتبار کرده اند - و درین زایچهٔ
قوی‌حال قدسی‌مثال زیادتی از طالع صاحبقرانی آنست که این کوکب والا در بیت‌الشّرف
است یار قوّتهائے که گذارش یافت - چنانچه این معنی از جلالت قدر و بزرگی شان و بلندی رتبت
در فتح و نصرت و تسخیر ممالک آگاه میسازد - و ایما مینماید ازین که صاحب طالع هرچند درازعمر
شود جاه او بیشتر و بهتر از ایّام شباب باشد - و ماه که واسطهٔ تاثیر علویّات بسفلیّاتست
زائدالنّور آمده بدولت روزافزون رهنموئی مینماید - و هیلاج هم اوست که بمثابهٔ روحست

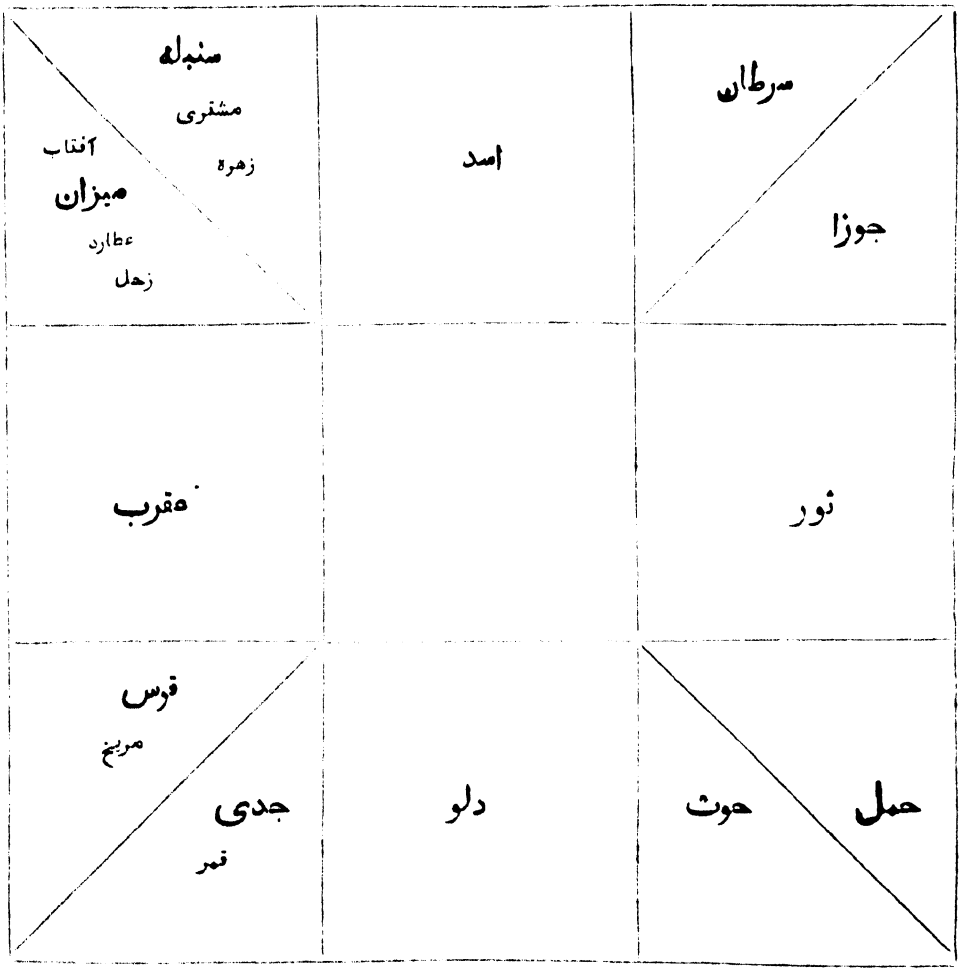
و مریخ بدن در خانهٔ پنجم امت منصرف از مریخ بتثلیث زهره واسطهٔ دوام صحت و تندرستی مزاج و قوت بدن گشته - و خانهٔ ششم دلو امت منسوب بلشکر - و صاحبش که زحل امت در میزان واقع شده که خانهٔ اعوان و انصار است - و راس دروست (۲) لشکریانرا از خیل مخلصان و فدائیان داشته - و وتد سابع حوتست بدرجهٔ هفتم که حدّ زهره است و از ملّت و آدرجان امت - مخدّرات حریم عصمت را در لوازم رضاجوئی و آداب خدمتگاری ثابت‌قدمی عطیّه نموده - و از نکوخدمتی کامیاب دولت و سعادت ساخته - و خانهٔ هشتم حمل امت صاحبش مریخ که سعادات مذکوره دارد - و ناظر بطالع بنظر تثلیث است اشارت بر حمایت الٰهی نموده در مواقف خوف و مکامن خطر - و خانهٔ نهم خانهٔ سفر امت صاحبش زهره در طالع قرار گرفته موادّ سرور و جمعیّت در سفرهای دور آماده میدارد - و موجب ازدیاد ملک میگردد - و مهم السّعادة در وتد عاشر است که خانهٔ دولت و اقبال امت - و صاحبش عطارد مسعود ناظر بنظر تثلیث - و همچنین سعد اکبر ناظر بنظر تثلیث بر سلطنت عظمی و کمال عقل و عدل دلالت کرده - و خزاین روزگار را در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدار او درآورده - خانهٔ یازدهم که خانهٔ امید امت صاحبش قمر زائدالنّور در پنجم طالع بواسطهٔ نظر تثلیث بطالع سبب حصول امانی و آمال شده - و در خانهٔ دوازدهم که خانهٔ دشمنانست ذنب جای گرفته در خواری و نگونساری اعدای دولت ابدپیوند اهتمام دارد - هر بیدولتی را که از قبلهٔ اطاعت روگردان شده ببادیهٔ فنا سرگردان ساخته - صاحبش که نیّر اعظم است در خانهٔ سیّوم که جای اعوان و انصار است جای گرفته بسیاری از مخالفانرا پشیمان ساخته در سلک بندگی و جانسپاری درآورده - و از غرایب این طالع آنکه عاشر که خانهٔ دولت و سلطنت امت جوزا ست که خداوندش صاحب طالعست - و مقرّر که هر صاحب طالع میخواهد که منسوب خود را برتبهٔ بلند رساند - لیکن بواسطهٔ موانع از قوّه بفعل نمی آید - و درین طالع مسعود آن خانه جای دولت و سلطنت واقعست - هرگاه که دولت درخانهٔ خود داشته باشد چگونه از منسوب خود دریغ دارد ❁

---

(۲) نسخه [ح] راست و درست -

تصویر زایچهٔ طالع آسمان پیمای حضرت شاهنشاهی
و مجملی از احکام بطرز اختر شناسان هندوستان

طالع معادلت مطالع آنحضرت بموجب حساب منجمان هند اسد قرار یافته که برج ثابت است - و کمال غلبه و استیلا و صولت و استعلا دارد - و نیّر اعظم که از جمیع افراد عالم نظر تربیتش بسلاطین بیشتر است صاحب طالع واقع شده - و این نشانیست روشن که صاحب طالع بر شهریاران نامور و فرماندهان بزرگ قدر غالب و مستولی باشد - و روزبروز قوایم سلطنت و ایالتش استحکام و استقامت پذیرد و قواعد رفعت و شوکتش باستقرار و استدامت انجامد. پنجهٔ قهرش دست گردنکشان بدسگال تاب دهد - و آوازهٔ کوس نبردش زهرهٔ صفدران شیرمرد را آب سازد[۲] - و صورت زایچهٔ قدسی بموجب تحریر عمدهٔ منجمان هندوستان جوتکرای که از ملتزمان عتبهٔ شاهی بود رقمزدهٔ کلک تصریح میشود ٭



---

(۲) نسخه [ط] صارد ٭ بیت ٭ زهی شاهنشهی باعقل و شمشیر ٭ که هم خود شیر و هم طالع شدش شیر ٭

بارجود کمالِ بیتمیزي و بےتکلّفی حضرتِ شاهنشاهي چندین شعشعهٔ عظمت و جبروت که از پیشانی سطوتش میتابد دلالت میکند که قولِ منجّمانِ هندوستان که طالعِ اشرف اسد میگویند نزدیک بواقع باشد - و در کتبِ احکامِ این طبقه مقرّراست که صاحبِ این طالع بسیارمال و غالب بر دشمنان و بخشایندهٔ برگنهگاران باشد - و بآئینِ عدل و انصاف گراید - و کارها بعقلِ قوي و رای متینِ خود سرانجام دهد - و بسفر مایل بود - و از سفر بهرهمند باشد - و صاحبِ فرزندانِ ارجمندِ رضاجوي شود - و مشتری و زهره در خانهٔ دوّم فراهم آمده صاحبِ طالع را بفنونِ هنرمندی و انواعِ دانشوری رهنمون گشته - و چون سعدِ اکبر در خانهٔ عطارد است بعطیّهٔ حسنِ صورت و تناسبِ ترکیبِ عنصری و سنجیدگیِ سخن و آراستگیِ مجالس و خردِ عالی و اندیشهٔ بلند در خداشناسی و یزدان پرستی و نکوکاری و انتظامِ هرکارے از روی شایستگی ممتاز ساخته - و زهره در سنبله بآرایشِ مخدّراتِ سرادقاتِ اقبال و افزایشِ پیرایهٔ حسن و جمال اهتمام نموده - و نیّرِ اعظم چون در میزان است هرچه خواهد از کارهای بزرگ بے ملاحظهٔ کسے بجای آرد - و توانا باشد - و برادران بپایهٔ او نرسند - بلکه نجمِ طالعِ اخوان محترق گردد - و جهانیان بر هواداریِ او متّحد و متّفق باشند - و چون عطارد در میزان است هنرمند و کاردان بوده به بیکاری خوش نداشته باشد - مشقّت‌کش و دشمن‌کُش گردد - و در الٰهیّات و دیگر فنونِ حکمت نکرهای دقیقش در مرتبهٔ ذوق و وجدان باشد - و چون در میزانست مشهورِ آفاق گردد - و کارهای پسندیده فراوان میدانسته باشد - و در ازمنهٔ ممتدّه جهانستانی و جهانبانی کند - و تدبیراتِ صایبه و افکارِ دقیقه نماید - و زحل چون در میزان است آسایش و آسودگي فراوان بیند - و خدمتکارانِ رضامند بحساب داشته باشد - و با شجاعتِ ذاتي بعقلِ کاملِ خود کار کند - و چون در میزان و در شرفست صاحبِ خزاینِ عالم شود - و چون در سایهٔ گرانمایهٔ آفتابِ جهانتابست خزاینِ بیکرانش مدّتهای مدید و عهدهای دراز برقرار بماند - و سفرهای دلخواه بکامراني و کامگاني کند - و ازو بزرگترے در روی زمین نباشد - و جانورانِ میادرنگ عظیم‌جثّه بر درگاهِ او باشند - هرچند بسنّ و سال بزرگ گردد قدرِ او بزرگتر شود - و کثرتِ سپاه و کمالِ دولت و جاه بے مشقّت و تردّد او حاصل آید - و بدولت و اقبال دیرگاه بماند - چه ازین بطي‌تر کوکبے نیست - بسطِ سعادت و استدامتِ سلطنت و امتدادِ زمان از عطیّه‌های اوست - و نیّرِ اعظم و زحل و عطارد در یک برجند - دوست‌پرور و دشمنکاه باشد - و آئینِ دوستی و دشمنی نیکو داند - و مریخ در قوس است جهانیان اورا ستایش کنند - چه در مثلّثهٔ طالع

---

(۳) نسخهٔ [ط] و اتفاق عالم و عالمیان بر طالب خوشودیِ او بوده - و باختیار و بےاختیار بر جويِ خشنودیِ او صفدف باشند -

خود است - دومتی قوی حال که آن سعد اکبر است اندیشها و غمهای طوایف عالم دور کند - و خوشدل و کامروا باشد - و بقوت صوری و معنوی و ذاتی و عرضی بزرگ بزرگان و پادشاه پادشاهان شود - و پرتو شهرتش عالمگیر گردد - وصیت عظمتش از کران تا کران برسد - بسیارے از سلاطین و حکام در تحت حکم او باشند - و از اندیشه‌ناک بوده مطیع و منقاد گردند - و چون در خانهٔ مشتریست و نیّر اعظم نظر برو دارد سروران جهان سربرخط فرمان او باشند - و خاک آستانش سجده‌گاه اطاعت خود سازند - و قمر در ششم است دشمنان او بزرگان باشند - امّا باو نرسند - و تاب بارقهٔ قهر و عظمت او نیارند - و همیشه دوستی اورا ترتیب دهند - تا باقتباس انوار وفاق او از آفات سلامت بمانند - و چون در جدی است وبال دلالت بر ضعف حال دشمنان کند - و خداوند طالع را موافق مزاج آید که فصل خصومات موافق عدل و مطابق نفس الامر کند - و تحقیق ادیان مختلف و مشارب متفاوت نموده هرطایفهٔ را به نکوکاری رهبری نماید - و خواهد که عالمیان از نشیب‌آباد تقلید برآمده بجادهٔ قویم تحقیق گرایند - و چون مشتری برو نظر میکند قدرت و قوّت پادشاهی زیاده از اندازهٔ قیاس باشد - و صاحب فرزندان شایسته گردد - و چون زهره ناظر است عنایت بزرگ‌منش خجسته‌کردار در خدمت او بعمرهای دراز باشند - و از رضاجوئی فرزندان نیک‌نهاد کامران شود ۵

و ضابطهٔ چند از کتب حکمای هندوستان که دلالت بر جلالت قدر این زایچهٔ قدسی میکند نیز ایراد می یابد - چون دوازدهم قمر یکی از کواکب سیّاره واقع شود مولود بعمر دراز کامیاب عیش باشد - و غبار عارضه بدامن عافیت او کمتر رسد - و چون در عین قوّت بود و شهادت ابتزاز و سعادت شرف داشته باشد پادشاهی بزرگ یابد - و بطول حیات و وفور برکات در منازل عالی‌اساس و اماکن والابنیان مسرّت‌آرای گردد - و چون درین زایچه دوازدهم قمر مریخ است حصول اینمعنی بدرجهٔ کمال رو دهد - و صاحب عساکر منصوره گشته در معارک رزم صف‌شکن و دشمن‌فکن باشد - و برهرکس نظر خشم اندازد گداختهٔ سطوت جلال او گردد - و چون دوازدهم نیّراعظم کوکبی مسعود واقع شود مولود گرامی پادشاه سلیم‌طبع سخنگذار دانش‌پذیر قوتحال صاحب‌اقبال بود - و در جائیکه دلیران نبرد و مردان مرد متوهّم شوند صاحب این سعادت هرگز متزلزل نگردد - و بهای و قار در دامن تمکن و بردلی کشیده دارد - و زایچهٔ توهّم و هایبهٔ تغیّر بساحت احتیاط او راه نیابد - و درین زایچهٔ مقدّس ورود سعدین در دوازدهم اتّفاق افتاده افاضهٔ سعادت مینماید - چون صاحب طالع نیّراعظم باشد و در سیوم واقع شود مولود اشرف را بمرتبهٔ سلطنت عظمی رساند - چنانچه درین دیباجهٔ سعادت پرتو ظهور دارد - و چون مشتری و عطارد و زهره هرسه ناظر قمر باشند

بر کشورگشائي و فرمانروائي مولود مسعود آگاهي بخشند - چنانچه درین لوحهٔ نگارین چراغ دولت می افروزند - و اگر جزو طالع یا قمر در نهبهر برج باشد و چهار کوکب یا زیاده بقمر ناظر بیست و دو سلطنت بصاحب طالع متعلق شود - و ممالک فراوان در حیطهٔ تصرّف و قبضهٔ اقتدارش استمرار پذیرد - و درین طالع با وجود بودن جزو طالع و بودن قمر در نهبهر خود قمر را پنج کوکب ناظرانه - یعنی اعظم - سعداکبر سعداصغر - زحل - عطارد ۵ و درین زایچهٔ قدمي صاحب طالع درخانهٔ سیّوم است مولود اقدس را اگر برادرے باشد دیر نماند - و دوستان جانسپار بهم رسند - و نکوکار و بخشنده و قویحال باشد - و بسلطنت بگزند و سعادت بےمنتها بهرهمند شود - و صاحب دوم در سیّوم واقعست کارهاي عظیم کند - و شغلهاي شگرف بوجود آورد - و اختراع قوانین دولت و حکمت کند - و بداندیشانرا تنبیه فرماید - و ازین ممر اندیشهٔ پیرامون ضمیر رالایش نگردد - و صاحب سیّوم در دوم است - بیچارهاي ازپاافتاده را دستگیري کند - و با خویشاوند سعادتپیوند بمهرباني پیش آید - و سایر نیکاندیشان از فیض انعام و احسان او بهرهمند گردند - و از حدایق افضال و اکرام او ثمرات برچینند - و مقرّر است که اگر صاحب میّوم سعد باشد مولود گرامي بسلطنت عُلیا رسد - چنانچه در زایچهٔ مقدس صاحب سیّوم سعداصغر است - هرآینه دلالت دارد برخلافت کبری و ایالت عظمی - و صاحب چهارم که مریخست در پنجم جاگرفته - پدر والاقدر از وجود اشرف او مؤیّد بتاییدات غیبي گردد - و فرزندان عالي نژاد او درازعمر باشند - و با دولت و اقبال بزرگ و نامدار شوند - و صاحب پنجم که مشتریست در دوم است خزاینش فراوان شود - و ممالک عظیمه درتحت تصرّف آورد - و چون زهره نیز در دوم است بنکات موسیقي و دقایق ادوار و رموز نغمات باریکبین و موي شکاف باشد - و صاحب ششم زحل در سیّوم است بعضے از ملازمان درگاهش اندیشهاي ناشایسته پیش گیرند - و پایمال قهرمان اقبال شوند - و صاحب هفتم زحل درسیّوم است امور شوکت و ابهت بتدبیر صایب خود انتظام دهد - و در خاطر او این آرزو جاي کند که مرا برادرے نشد که در خدمت من سربلند شدے - و صاحب هشتم مشتري در دوم است بتدبیر رائي خود اموال فراوان و خزاین بےاندازه را متصرف باشد - و تواند بود که میراث نیز بدست او افتد - و صاحب نهم مرّیخ در پنجم در خانهٔ مشتریست دلالت بر قوت حافظه کند - و یادداشت قوي داشته باشد - و هرچه با خلق کند شایسته کند - و

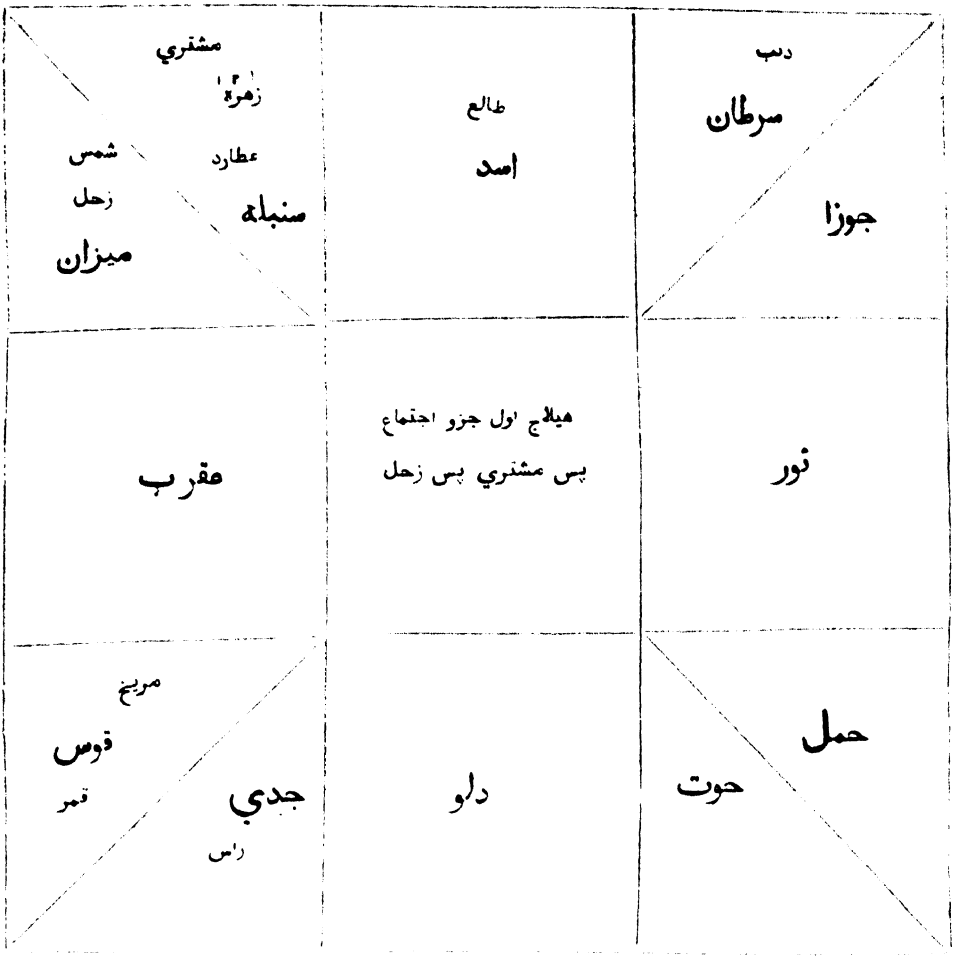
---

(۳) مطابق نسخه [ح] و در باقی هشت نسخه - اکبر - و صاحب خانهٔ سیوم یعني میزان زهره است که بعضے هم سعداصغرش نوشته و بعضی زهره را سعد اوسط گفته اند و قمر را سعد اصغر -

پرمنش خالق پسندیده نماید - و بآئین نیکو در رعیت‌پروری و معدلت‌گستری بسر برد - و اورا فرزندان دولتمند حق‌پرست شوند - و متأدب بآداب اطاعت و رضاجوئی باشند - صاحب‌دهم زهره در دوم است بوالدین و بزرگسالان خویش بادب و رضاطلب باشد - و صاحب یازدهم عطارد در سیوم است خدمتکاران و ملازمان درگاه را دوست دارد - و پناه جهانیان باشد - و دشمنان او بی محنت و مشقت او نیست و نابود گردند - و صاحب دوازدهم قمر در ششم است منافقان و مخالفان او فراوان باشند - و از صدمهٔ صدای کوس دولت و غلغلهٔ هیجای عظمت او مراسیمه و پراگنده گردند - و خایب و خاسر روی بفرامشخانهٔ فنا نهند - و اگر مشتری یا زحل در دوم واقع شود مولود مسعود پادشاه بزرگ گردد - و بر دشمنان چیره‌دست شود - و نیز هرگاه قمر در جدی که خانهٔ زحل است وقوع یابد و در تربیع زحل جای گیرد دلالت کند که اکثر عالم فرمانبردار مولود محمود باشد - و اطراف ممالک او بدریای شور منتهی شود - و ایام سلطنت سعادت‌انتظام او امتداد یابد - و نیز مقرر است که چون در زایچهٔ ولادت زحل در شرف باشد مولود اشرف پادشاهی بزرگ و عمر دراز کامیاب گردد - و این همه ضوابط و دلایل درین زایچهٔ مسعود رقم ظهور دارد ●

ذکر زایچهٔ سعادت‌ارقام که علامهٔ الزمانی عضدالدوله امیرفتح‌الله شیرازی استخراج نموده

در سالی که قدوهٔ علمای روزگار - و نقاوهٔ دانش‌اندوزان آموزگار - قسطاس دقایق علوم - اقلید مغالق مفهوم - مرتقی مدارج علیا - مبین حقایق اشیا - نقاد جواهر معانی - حلال غوامض یونانی - پرده‌شکاف روابط نور و ظلام - نکته‌طراز حرکت و سکون اجرام و اجسام - عنقای اوج بلندپروازی - علامة الدهر عضدالدوله امیر فتح‌الله شیرازی - برهنمونی بخت بیدار بپایهٔ سریر ارفع اعلی مشرف شد - و بمراتب رفیع و مدارج عالی خلعت امتیاز یافت - روزی راقم این شگرفنامه مذکور ساخت - که زایچهٔ طالع مسعود مختلف بنظر میرسد - مامول آنست که ایشان نیز بنمودار صحیح غور تمام کرده بمیزان تحقیق بسنجند - خدمت میر از کمال تدقیق بضوابط فارسی و قوانین یونانی استنباط طالع اشرف نموده اند قرار دادند - چون باعتماد محرر معتمدترین زایچهاست صورت آنرا با انموذجی از احکام ایراد مینماید ●



مرکزِ طالعِ اشرف درین زایچهٔ اقدس ده کارنامهٔ ادوارِ ثوابت و سیّاره امت بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ اسد امت و قائم الوتاد اتّفاق افتاده - و چون مرکزِ طالعِ سعادت‌مطالع از خانهٔ نیّرِ اعظم است هیچ کوکبی صاحبِ شرفِ خانهٔ او نیست - و حدِّ مرّیخست - و ربِّ مثلّثه اش سعدِ اکبر است بشرکتِ نیّرِ اعظم و خدمتِ زحل - و وجه و دریجانِ مرّیخ - و نهبهرِ مشتري - و آدرجان و هفت‌بهرِ مرّیخ - و اثناعشریّهٔ قمر - و وبالِ زحل است - و این درجه مذکّرامت و نیّره و از نحوست خالي - و مستولي برین طالع نیّرِ اعظمست بنحوے از شرکتِ زحل - و زهره در برجِ سنبله در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه و سي و هفت ثانیه - و سهم الولد بقولے در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه - و سهم المال در بیست و پنج درجه و هفده دقیقه - و سهم موت الاب در بیست و چهار درجه و بیست و سه دقیقه و سهم الاخوة در هشت درجه و چهل و هفت دقیقه - و سهم عدد الاخوة در چهارده درجه

---

(۲) در نسخه [ز] زهره در برج طالع .

و دوازده دقیقهٔ سنبلهاست **مرکز خانهٔ دوم** بیست و هشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ سنبلهاست خانهٔ و شرف عطارد است - و حدّ زحل - و ربّ مثلّثهاش قمر است بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و وجه عطارد - و دربجان زهره - و نهبهر عطارد - و آدرجان قمر - و اثناعشریهٔ نیّر اعظم و هفتبهر و هبوط زهره - و وبال مشتریست - و مستولی برین خانه قمراست - و این درجهٔ مذکر است خالی از ظلمت و نور و نحوست و سعادت - و مشتری در پانزده درجه و سیزده دقیقه و سی و هفت ثانیه - و عطارد در بیست و پنج درجه و بیست و چهار دقیقهٔ میزانست - و سهم الرّجا در دوازده درجه و پنجاه و سه دقیقه - و سهم النّصرة و الظّفر در یک درجه و هفده دقیقهٔ میزانست - و جزو اجتماع عالم در بیست و چهار درجه و پنجاه دقیقهٔ میزانست **مرکز خانهٔ سوم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ میزانست - و خانهٔ زهره است و شرف زحل - و حدّ مرّیخ - و ربّ مثلّثهاش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه مشتری - و دربجان و نهبهر و اثناعشریهٔ و هفتبهر عطارد - و آدرجان و هبوط نیّر اعظم - و وبال مرّیخ است - و مستولی برین خانه زحل است - و این درجهٔ مؤنّث است - و مضیّه و خالی از نحوست و سعادت - و زحل در ده درجه و چهل[۲] دقیقه و سی و سه ثانیهٔ عقربست - و سهم الغیب در هفده درجه و پنجاه دقیقه - و سهم السّعادت بر قول بطلمیوس و محیی الدّین مغربی در هجده درجه و نه دقیقه - و سهم الاصدقا والخیر[۳] (؟) و سهم العبید بقولی در بیست و سه درجه و دوازده دقیقه - و سهم الامراض بقولی در هفده درجه و بیست و یک دقیقه - و نیّر اعظم در صفر درجه و چهل و پنج دقیقه و پنجاه و هفت ثانیهٔ عقربست **مرکز خانهٔ چهارم** بیست و هفت درجه و بیست[۴] و یک دقیقهٔ عقربست - و این وتد قایم است و خانهٔ مرّیخ - و حدّ زحل - و وجه و اثناعشریهٔ و وبال زهره - و ربّ مثلّثهٔ مرّیخ است بشرکت زهره و خدمت قمر - و دربجان عطارد - و نهبهر و هفتبهر مشتری - و مستولی برین خانه مرّیخ است - و این درجهٔ مذکر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادتست - و سهم صفر البر در دوازده درجه و بیست و هشت دقیقهٔ قوس است - و سهم الخصومات در بیست و هفت درجه و سی و دو دقیقهٔ عقربست **مرکز خانهٔ پنجم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ قوس است - خانه و نهبهر مشتری - و شرف ذنب - و حدّ مرّیخ - و وجه زحل - و ربّ مثلّثهاش مشتری بشرکت شمس و خدمت زحل است - و دربجان شمس - و آدرجان زهره - و اثناعشریهٔ مرّیخ - و نه بهر مشتری -

---

(۲) نسخهٔ [ا] چهل و هشت - (۳) نسخه [ب] الصدق والخیر - (۴) نسخهٔ [ه] درجه و یک دقیقه -

و هفت‌بهر زحل - و هبوط راس - و وبال عطارد است - مستولی برین خانه مشتریست بنحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّراست وقیّمه و از نحوست و سعادت خالی - سهم السّلطنة و الملک در بیست و هشت درجه و سی و نه دقیقهٔ قوس است - منقارالدّجاجه و نسرالطّائر در بیست و پنج درجهٔ جدی‌است و مرّیخ در ده درجه و چهل و هشت دقیقه و بیست و سه ثانیه - و قمر در نوزده درجه و چهل و هشت دقیقه و چهارده ثانیهٔ جدی‌است **مرکز خانهٔ ششم** بیست و شش درجه و چهل[۲] و شش دقیقهٔ جدی است خانهٔ زحل و شرف و حدّ مرّیخ - و وجه شمس - و ربّ مثلّثه‌اش قمراست بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و دربجان و نه‌بهر عطارد - و آدرجان و اثناعشریّهٔ و هبوط مشتری - و هفت‌بهر و وبال قمراست - مستولی برین خانه مرّیخ است بشرکت زحل و قمر - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و نحس است - و راس در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ دلو است - و سهم الجیش و الاسارى در بیست و چهار درجه و چهل و چهار دقیقهٔ جدی است - و سهم موت الاخوة در دو درجه و یک دقیقهٔ دلواست - **مرکز خانهٔ هفتم** بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقهٔ دلو است - خانه و حدّ و اثناعشریّهٔ زحل - و ربّ مثلّثه‌اش عطارد است بشرکت زحل و خدمت مشتری - و وجه قمر - و دربجان زهره و آدرجان و نه‌بهر عطارد - و هفت‌بهر مشتری - و وبال شمس است - مستولی برین خانه زحل است بشرکت عطارد و نحو شرکتی از مشتری - و این درجهٔ مذکّر و مظلمه و خالی از نحوست و سعادت است - سهم الالفة و البقاء و النّبات و المحبّة در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حوتست • **مرکز خانهٔ هشتم** بیست وهشت درجه و چهل و سه دقیقهٔ حوتست خانه و نه‌بهر مشتری - و شرف زهره - و حدّ و وجه و دربجان و آدرجان و ربّ مثلّثه‌اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و حدّ و هفت‌بهر و اثناعشریّهٔ زحل - و هبوط عطاردست - مستولی برین خانه زهره است بشرکت مرّیخ و نحو شرکتی از قمر - و این درجهٔ مذکّر و قیّمه و خالی از نحوست و سعادت‌است - و سهم الشّرف در بیست درجه و هشت دقیقهٔ حمل‌است - و سهم الشّجاعه در دو درجه و پنجاه و سه دقیقهٔ حمل است • **مرکز خانه نهم** بیست و هشت درجه و یک دقیقهٔ حمل است - خانهٔ مرّیخ - و شرف نیّر اعظم - وحدّ زحل و هبوط و آدرجان و وجه و وبال زهره است - و ربّ مثلّثه‌اش مشتریست بشرکت نیّراعظم و خدمت زحل - و دربجان و نه‌بهر و اثناعشریه و هفت‌بهر مشتریست - مستولی برین خانه مرّیخ‌است بشرکت مشتری

---

(۲) نسخه [ز] چهل و هشت -

و نحو شرکتی از زحل - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و از درجات ابار است - سهم الولد المذکّر بقول در بیست و سه درجه و چهل و نه دقیقهٔ ثور است - و سهم سفرالبحر در در درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الام در پنج درجه و صفر دقیقهٔ ثور است ۰ **مرکز خانهٔ دهم** بیست و هفت درجه و بیست و یک دقیقهٔ ثور است - خانه و آذرجان زهره - و شرف و ربّ مثلّثه اش قمراست بشرکت زهره و خدمت مرّیخ - و دربجان زحل - و نهبهر و هفت بهر عطارد - و اثناعشریّه و حدّ و وبال مرّیخست - مستولی برین خانه زهره است بشرکت تام قمر و شرکتی از مرّیخ - و این درجهٔ مذکّر و نیّره و خالی از نحوست و سعادت است - سهم السّعادة بر قول[۲] غیر بطلمیوس و محیی الدّین مغربی در نه درجه و بیست و دو دقیقهٔ جوزا ست - وسهم العقل و النّطق در نه[۳] درجه و پنجاه و یک دقیقهٔ جوزا ست - و سهم المرض در بیست و پنج[۴] درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - و سهم الولد المذکّر بقول در بیست و نه درجه و چهل دقیقهٔ ثوراست - و سهم الورع در چهار[۵] درجه و صفر دقیقه جوزا ست - و سهم الاملاک در نوزده درجه و سی و شش دقیقه - و سهم الاعدا بقول در بیست و پنج درجه و بیست و هفت دقیقهٔ جوزاست - **مرکز خانهٔ یازدهم** بیست و هفت درجه و یازده دقیقهٔ جوزاست - خانه و نهبهر عطارد - و ربّ مثلّثه اش اورمت بشرکت زحل و خدمت مشتری - و شرف راس - و حدّ و دربجان زحل - و وجه شمس - و آذرجان مشتری - و اثناعشریّه و هفت بهر زهراست - و این درجهٔ مؤنث وقیّمه و خالی از سعادت و نحوست است - سهم عواقب الامور - و سهم التزویج در چهارده درجهٔ سرطانست - مستولی برین خانه عطارداست بشرکت زحل - **مرکز خانهٔ دوازدهم** بیست و شش درجه و چهل و شش دقیقهٔ سرطانست - خانه و وجه قمر و شرف و نهبهر و دربجان مشتری - و حدّ و وبال زحل است - و ربّ مثلّثه اش مرّیخست بشرکت زهره و خدمت قمر - و آذرجان و اثناعشریّه و هفت بهر و هبوط مرّیخ است - مستولی برین خانه قمراست بشرکت مشتری و مرّیخ و زهره و زحل - و این درجهٔ مؤنّث و نیّره و خالی از سعادت و نحوست است - و ذنب در بیست و هفت درجه و بیست و نه دقیقه و سیزده ثانیهٔ اسد است - و سهم العلم و الحلم و الغلبه و الفکرة در هجده درجه و بیست و دو دقیقه - و سهم الولد بقول در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الخوف و الشّدة در بیست و دو درجه و پانزده[۶] دقیقه - و سهم الحیوة در دو درجه و چهل و نه دقیقه - و سهم الاب در هژده درجه

---

(۲) نسخه [ا د ه ح] قول بطلمیوس - (۳) نسخه [ه] دو - (۴) نسخه [ه] نه - (۵) نسخه [ا ه ح] چهارده درجه ۰ (۶) نسخه [ج] یازده -

و بیست[۲] و در دقیقهٔ امد است - و درین زایچه هیلاج اوّل جزو اجتماع مقدّم است - پس سهم السّعادة - پس درجهٔ طالع - و کدخدا از ممرّ هیلاج اوّل زحل است - پس مشتری - و از ممرّ سهم السّعادة اوّل مشتریست - پس زحل - و از ممرّ درجهٔ طالع اوّل شمس است - پس مریخ ●

شرح احکام این زایچهٔ بدیعه که هیکل بازوی انجم و افلاک و تعویذ تارک نرون و ادوار است

چون اساس زایچهٔ قدمیّه استحکام یافت شرح اندکے از بسیار احکام بدایع انتظام این زایچهٔ مقدّمه ناگزیر است **احکام خانهٔ اوّل** چون مرکز طالع از اسدامست که خانهٔ نیّر اعظم است دلالت میکند بر علوّ فطرت و بها - و بودن هیکل مقدّس قوی و توانا - و بزرگی سر و فراخی پیشانی و کشادگی سینه و قدرت و بسطت و شهامت و عظمت و مهابت و حسن منظر و قوّت دماغ - و چون اکثر درجات طالع از برج منبله است که خانه و شرف عطارد است که درخانهٔ زهره در دوّم طالع است و متّصل بمشتری و در حدّ و مثلثهٔ خود است باید که در همه امور مالی و ملکی بنفس نفیس خود باز رهد - و بتدبیرات درست سرانجام مهام خود نماید - و چون متولی برین طالع شریف نیّر اعظم است بمشارکت زحل سلطنت تمامی ممالک هندوستان و بعضے از اقلیم چهارم بصاحب طالع تعلّق گیرد - و چون بحسب مقام نیّر اعظم بعد زحل است پادشاهی هندوستان مقدّم باشد بر اقلیم رابع - و چون صاحب مرکز دوّم که عطارد است متّصل بصاحب طالع شده دلالت کند برآنکه مال و ملک بآسانی دست دهد - و بودن طالع و سهم السّعادت و جزو اجتماع مقدّم از بروج کثیرة المطالع دلیل قوی بر درازی عمر و امتداد سلطنت باشد **احکام خانهٔ دوّم** چون مرکز خانهٔ دوّم از منبله است که خانهٔ عطارد است متّصل بشمس و اکثرش از میزان که خانهٔ زهره است و او در طالع است که خانه و شرف عطارد است دلالت کند برآنکه مال و ملک از ممرّ حسن تدبیر و عقل کامل حاصل شود - و پایندهٔ منصب بزرگ پادشاهی باشد - و بودن مشتری درین خانه در حدّ خود و اتّصال عطارد باو مقوّی اینمعنی است - و برآنکه وزرا بقوّت عقل وافر این صاحب طالع در انتظام امور ملک و مال کوشند نه بتدبیر خود - بلکه اندیشهای ایشان پیش تدبیر خدیو زمان ننماید - و چون صاحب دوّم در طالع است خزاین بحساب اورا جمع شود - و چون مشتری درین خانه است مال را در مسالک رضای ایزدی صرف کند - و در مرضیات خدای نگاهدارد - و نظام

---

(۲) نسخهٔ [ب] بیست دقیقه -

احوالش روزبروز دولت‌افزاتر باشد - و بودنِ مشتری در حدِ خود دلیلِ طولِ عمرِ گرامیست چنانچه فرزندزادهای گرامی را دریابد - و این سعادت‌منشان بنظرِ تربیتِ او بزرگ‌حال شوند - وزحل چون در دوم‌است و در شرف هرگز نقصانی بخزاین معمورهٔ او نرسد - و هیلاج که جزوِ اجتماعِ مقدم‌است درین خانه است مقوّی اینمعنی‌است - و کدخدا که زحل است و در شرفِ خود و شریکش که مشتریست دریغجا آمده عطیهٔ عمرِ مقدّس از ممرِّ دو کدخدا و سیّوم که مربّع است از عمرِ طبیعی (که صد و بیست سال‌است) متجاوز باشد - و بودنِ قمر مستولی برین خانه مؤیّدی دیگراست برای اساسِ این سعادت • **احکامِ خانهٔ سیّوم** چون صاحبِ طالع در سیّوم است دلالت کند بر کمالِ حلم و آهستگی و وقار و اعزاز و امداد اقربا - و این گروه از کوته‌بینی در مقامِ یکجهتی نباشند - امّا چون آن مرکزی که صاحبِ طالع دروست خانهٔ مربّع و مثلثه و حدّ و وجه و آدرجان و دریجانِ اوست و او در پنجمِ طالع است که خانهٔ فرح و شرفِ اوست - و در مثلثه و وجهِ مشتری و آدرجانِ صاحبِ طالع است - اندیشهای نادرستِ این طبقه موجبِ زیادتیِ جاه و سببِ مزیدِ دولتِ صاحبِ طالع گردد - و چون اوایلِ سیّوم (که تعلّق ببرادران دارد) مورد سطوتِ نیّرِ اعظم است دلیل است برآنکه برادران در جنبِ شکوهِ ذاتِ اقدس در حساب نباشند - و از پیمانهٔ غصّه شربتِ واپسین درکشند - و اواسط و اواخرِ سیّوم (که تعلّق با خوان و انصار دارد) محلِّ مهم السّعادة بقولِ بطلمیوس - و نیز وجهِ نیّرِ اعظم است و او شریکِ کدخدا ست دلیل‌است برآنکه دوستان و مخلصان بر بساطِ یکرنگی و جانسپاری بوده در آدابِ دولتخواهی ثابت‌قدم باشند - و از طرفِ صاحبِ طالع بسعادت و دولت رسند - و چون این محل از خانهٔ سیّوم تعلّق بتربیع دارد که در شرفِ خود است و آن خانهٔ فرح و خانهٔ زحل که کدخدای مقدّم است و آن نیز در شرفِ خوداست دوستان همه با شکوه و شوکت باشند - و بودنِ زحل مستولی برین خانه که کدخدا ست و واقع در شرفِ دلالتِ تام برین امور دارد - و بودنِ صاحبِ سیّوم در پنجم دلیل است بر التفاتِ احوالِ فرزندانِ گرامی - و آنکه نقل و حرکتِ نزدیک بسیار روی نماید که موجبِ انبساطِ خاطر گردد - و از غرائبِ آنکه مهم‌الغیب باتّفاق و مهم السّعادت بر قولِ بطلمیوس و محیی الدّینِ مغربی در یکجا جمع شده (که درجهٔ هجدهم عقرب است که داخلِ خانهٔ سیّوم‌است و این در طوالع کمتر افتد) دلالت قوی میکند برآنکه پیوسته از عالمِ غیب سعادت بر سعادت روی دهد - و هرآینه دلیلی متین‌است بر اطّلاع بر خفایای امور و آنکه ضمیرِ منیرش مورد مغیبات باشد • **احکامِ خانهٔ**

---

(۲) همچنین در هر نسخه و غالبا اعوان بود •

چهارم چون صاحب مرکز این خانه مرّیخ است و در شرف و رجعه و مثلثهٔ خود و حدّ مشتریست و او مستولیست برین خانه دلیل است برآنکه در اوّل مرتبه ملک بمعنی لشکریان در تصرّف درآید - و چون این خانه برج ثابت است و صاحبش در شرف ناظر بنظر مودّت همیشه ملک در تصرّف اولیای دولت باشد - و هرچه در تصرّف درآید پایدار بود - و چون هشتم و چهارم باعتبار این درجات که از اوّل عقربست جوزاست که صاحبش در تحت شعاع نیّراعظم مختفی است دلالت کند برآنکه چون صاحب طالع بسن تمیز رسد ملطان عقلش ظهور کند - و والد ماجد مولود مسعود درین هنگام رو بکمون و بطون آورده اقدام بشهرستان جاودانی نماید - و چون اکثر این خانه از برج قوس است و صاحب حد در دوّم طالع مولود درمقدار و حقگذار پدر باشد - و از ملک پدر روزیمند گردد * احکام خانهٔ پنجم چون صاحب اکثر خانهٔ پنجم [که تعلّق بمحبّان و مخلصان و معاونان دارد] یعنی مرّیخ در پنجم و در شرف است دلیل است بر جلایل احوال فرزندان مولود و اخلاص و ارتباط ایشان - و چون مستولی برین خانه زحل است که در شرف و مثلثهٔ خود و کدخدا است و مشتری که در رجعه و مثلثهٔ خوداست و شریک با کدخدا و صاحب مرکز این خانه است دلالت کند برآنکه فرزندان مولود سعادت‌پذیر و معین دولت گردند - و تارک ادب از زمین رضامندی برنگیرند - و نصرطایر که بر مزاج مرّیخ است و مشتری و صنقارالدّجاجه که بر مزاج مشتری و زهره است درین خانه است دلیل قوی بر فراوانی صید مسرّت و سعادت است * احکام خانهٔ ششم چون صاحب این خانه که زحل است در شرف خود است و راس درین خانه دلالت کند بر دوام سرور مولود و حصول مال و منال فراوان و استدامت صحّت عنصر و اعتدال مزاج - و اگر اندک عارضهٔ پیرامون مزاج قدسی گردد بے شایبهٔ امتداد بصحّت کامل انجامد - و چون مستولی برین خانه مرّیخ است بشرکت زحل و هردو درشرف اند خدمتکاران و ملازمان سعادتمند فراهم آیند * احکام خانهٔ هفتم چون صاحب مرکز خانهٔ هفتم زحل و در شرف است صاحب طالع را در اوایل جوانی پردگیان سراپردهٔ ازدواج از خاندان فرماندهان هند باشند - و چون زحل در بیت دوّم است دلیل باشد برآنکه این عصمتیان شادروان عفّت از حکم مالگذار و خزانه معمورساز او باشند - و چون سهم الالفة والمحبّة درین خانه است دلالت بر مزید التذاذ در الفت و مودّت کند خصوص که سهم الالفة در حوتست که خانهٔ مشتری و شرف زهره است * احکام خانهٔ هشتم چون مرکز این خانه از حوتست و صاحب او مشتری در دوّم است در حدّ و مثلثهٔ خود - و سهم الشّرف درین خانه است - و مستولی برین خانه زهره است بشرکت مرّیخ که در شرف است دلیلست بر عدم خوف و خطر و بحفظ و صیانت ایزدی مامون بودن *

احکام خانهٔ نهم چون مرکز این خانه در برج حمل است و خداوند او که مریخ است در شرف و فرح و مستولی برین خانه مولود مسعود از سفر کامیاب بود - و سفرهایی که درپیش آید متضمن تسخیر ولایتی باشد • احکام خانهٔ دهم چون مرکز این خانه از ثور است که خانهٔ زهره است و مستولی برین خانه و در طالع است دلالت کند بر سعادت تامه و ریاست عامه که عبارت از پادشاهی عظیم است - و آنکه این منصب والا در قبضهٔ قدرت صاحب طالع امتداد پذیرد خصوص که این خانهٔ شرف قمراست - و قمر ناظر باو و بطالع با نظر تمام دوستی - و چون سهم السعادت بقول جمهور درین خانه است دلیل است بر کمال سعادت و ازدیاد دولت - و آنکه اکثر اوقات در سرانجام و انتظام مهام ملک و ملت باشد - و چون سهم العقل والنطق درین خانه است دلیلست برآنکه عقل و سخن او پادشاه عقلها و سردفتر سخنان باشد - و بمنسوبات زهره که ارباب عیش و نشاط اند عنایت او فراوان باشد احکام خانهٔ یازدهم چون مرکز این خانه از جوزا است و صاحبش در دوم که بیت المال است دلالت کند برآنکه امیدهای او بتدبیراتی که در مال و ملک خود کند بر حسب دلخواه صورت یابد - و نیز دلیلست برآنکه اورا دوستان بکدل باشند - و ارباب علم و دانش در خدمت او بمرتبهٔ ارجمند روند - و چون سهم عواقب امور درین خانه است دلیلست برآنکه عاقبت آمال و امانی او همواره بخیر و سعادت برآید • احکام خانهٔ دوازدهم چون مرکز این خانه از سرطانست و صاحبش قمر در وبال و فرح دلیلست برآنکه اعدای دولت پیوسته در نکبت و وبال باشند بروجهی که صاحب طالع ازان رضامند شود - و بودن ذنب درآنخانه در درجهٔ اول مقوی اینمعنی است - و چون مهم العلم و الحلم درین خانه است دلیلست برآنکه صاحب طالع باوجود علم بر احوال کوته اندیشان تیره رای در مقام حلم و عفو باشد - و بردباری و فراخ حوصلگی و عموم مهربانی از صفات لازمهٔ او باشد • ایزد تعالی آن خدیو اقبال را بقرون و دهور ممتد دارد که صفات خلق عظیم [که اصل و خلاصهٔ امور جهانداری و ملک آرائی و سبب صید خاطر دوست و دشمن و رابطهٔ جذب قلوب و انتظام ضمایر خواص و عوام است] بحمد الله والمنه در مجموعهٔ اخلاق مهذب این مؤدب دبستان کبریای احدیت بر وجه اتم و نهج کمال مشاهد و معاین است - و از اصل فطرت و مبدأ طینت باین عطیهٔ والا و موهبت خاص اختصاص یافته - و از روی تحقیق آن همه شمایل و سجایای پسندیده بے تکلف و تصنع ملکهٔ آن ذات همایون برکات گشته ازین سرچشمهٔ معدلت بجداول بساتین استعدادات ارباب استفاضه جاری و ماریست • شعر •

همیشه تا که بر افلاک انجمند پدید • همیشه تا که بارواح قایمند اجسام

مباد جز بهوای تو گردش گردون • مباد جز برضای تو جنبش اجرام

اینست انموذجی از احکامِ زایچه‌های طالعِ اقبال‌مطالع - و اگر عطیّاتِ کواکب و سعاداتِ نظرات و خواصِ بیوت و غیرِ آن بتمام و کمال ایراد کرده شود هرآینه دفاتر بهمرسد، و ۴ تحایف ساخته گردد • شعر •

نمی‌رسد ز شمارِ دقایقِ شرفش • مهندسانِ رصدبند را بجز تخمین

صورت زایچهٔ اقدس منقول از خط مولانا الیاس اردبیلی موافق زیج ایلخانی

در وقتِ تحریرِ این گرامی صحیفه که محلِّ استکشافِ احوالِ سعادت‌قرین بود زایچهٔ بخطِ ارادت و افاضت‌پناه تحریرِ عهد مولانا الیاسِ اردبیلی [که در علومِ ریاضی پایهٔ بلند داشت و از صدرنشینانِ بارگاهِ قبولِ حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی بود] بنظر در آمد - آن زایچه نیز بجنس منقول گشت - مجرّد از بیانِ آثارِ بیوت و احکام - چه بجهتِ اعتبارِ مستخرج و چه باعتبارِ آنکه این زایچه بر خلافِ زایچه‌های دیگر مبتنی بر زیجِ ایلخانیست •

سرطان / اسد ذنب	زهره سنبله	میزان / عقرب زحل شمس
جوزا		قوس
نور / حمل	حوت	جدی قمر مریخ / دلو راس

(۴) اسمای بروج مطابق نسخه [د ر] و نامهای کواکب موافق همین نسخهٔ [ز] و در باقی مفقود -

بیان حکمت در اختلاف میان حکمای یونان و منجمان هندوستان در طالع مسعود حضرت شاهنشاهی

گروهے از دانش‌منشانِ روزگار را گمان میشد که این اختلاف که میانِ اختترشناسانِ هندوستان و فلک پیمایانِ یونان واقعست که یکے طالعِ آنحضرت را اسد میگوید - و دیگرے سنبله قرار میدهد - بنابر آنست که حکما را در حرکتِ فلک البروج اختلافست - جمهورِ حکمای متقدّمین و ارسطو برآنند که فلک هشتم را حرکت نیست - و ابرخس حکیم قایل شده بحرکت - امّا تعیینِ مقدار نکرده - و بطلمیوس گفته که حرکتِ او در صد سال یک درجه‌است - و درسی و شش هزار سال یک دوره تمام کند - و اکثرِ حکما برآنند که در هفتاد سال یک درجه قطع کند - و در بیست‌وپنج هزار و دویست سال دوره تمام سازد - طایفهٔ از حکما میگویند که در شصت و سه سال یک درجه قطع کند - و تمامیِ دوره دربیست و دو هزار و ششصد و هشتاد سال باشد - و سبب چندین اختلاف اختلافِ اسباب و آلاتِ رصدی و تفاوت در غموض و رقتِ انظار است - و تحقیق آنست که حکمای متقدّمین بحرکتِ ثوابت از جهتِ کمالِ بطوءِ مستشعر نشده‌اند - و بسببِ آنکه مدّتِ عمر وفا نکرده زمانے که مقدارِ حرکاتِ ثوابت را احساس توان‌نمود نیافته اند - پس در وقتِ تعیینِ بروج صورتِ اسد که از اجتماعِ چند کواکبِ ثابت متوهم میشود محاذی و مقابلِ جزوے از فلک الافلاک بود که الآن بحرکتِ فلک البروج ازان جز انتقال نموده بموضعے که صورتِ سنبله دران زمان دران موضع بود استقرار یافته - و همچنین سنبله بموضعِ میزان و میزان در مکانِ عقرب تا آخرِ بروج - پس حسابِ منجّمانِ هند بر وفقِ رصدِ حکمای متقدّمین‌است که مبتنی است بر عدمِ حرکتِ ثوابت - و حسابِ رصدِ جدید بر اعتبارِ حرکتِ فلک البروج که مستلزمِ انتقالِ صورتِ اسداست بموضعِ سنبله - و مقدارِ مابه‌التّفاوت درمیانِ این دو حساب هفده درجه است که هر برجے هفده درجه از مکانِ خود انتقال نموده - و ازینجا میتوان دانست که از رصدے که حکمای هند بسته‌اند تا رصدِ جدید یکهزار و یکصد و نود سال گذشته بقولے که درهرهفتادسالے یک درجه قطع‌کند - چنانچه اکثرِ حکما برآنند بضربِ هفتاد درهفده - وبقولِ بطلمیوس [که درصد سال قطعِ یکدرجه باشد] فاصله درمیانِ رصدین یکهزار و هفتصد سال بود - باریک‌بینانِ حقایقِ معانی و دقایق‌شناسانِ رموزِ آسمانی ازین مواقعِ خلاف و موارد اختلاف در وادیِ حیرت می‌افتند - و اکنون که قدوهٔ حکمای روزگار عضدالدّوله امیر فتح‌اللّه شیرازی بقوانینِ یونانی و ضوابط فارسی استنباطِ طالعِ همایونِ حضرتِ شاهنشاهی نموده اسد قرار

دادند [چنانچه نموده آمد] بوضوح می‌پیوندد که منشأ اختلاف نه آنست که گمان برده میشد خاصه که حکمای هندوستان بروجود اتفاق قایل نباشند چنانچه در دفتر دوم مشروحست - بلکه حکمت الٰهی و غیرت ایزدی چنین اقتضا فرمود که احوال این فارس میدان عظمت و محرم حلوتسرای کبریا هم از نظر اندیشهٔ بالغ‌نظران خورده‌دان باریک بین مخفی ماند - و هم از چشم بداندیشان کورباطن مستور و محتجب باشد - و ازین سبب است که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که در تدقیقات اصطرلابی و تحقیقات زیجی و رصدی سرآمد تخت‌نشینان نکته‌دانی و ثانی اسکندر یونانی بودند] بوجود کمال جهد و اجتهاد در طالع خدیو زمان چنانچه باید تصریح نفرموده اند - و همچنین سایر رموزشناسان علم تنجیم در پردهٔ اختلاف مانده مرّے ازین امر شگرف بر نیاورده اند - و باوجود اتفاق قوانین حسابی و تحقیق محاسبان درست‌اندیشه [که دانایان روزگار در امثال این امور کمتر اختلاف نمایند] بمقتضای غیرت الٰهی حقیقت زایچهٔ مقدّمه در نقاب احتجاب مانده - و در پردهٔ اختلاف مستتر گشته - و بالجمله هر یک از زایچهای طالع را [که انموذجے در هر کدام گفته آمد] اگر بنظر انصاف دیده شود ظاهر گردد که در حالت خداداني و ایزدشناسی و در جلالت قدر و منزلت و رفعت صوری و معنوی اورا ثانی نتواند بود - اگرچه زایچها باهم اختلاف دارند - امّا در دولت‌آرائی ظاهر و باطن متّفق بوده صاحب طالع را بمقتدائی صورت و معنی تهنیت مینمایند - و از نزدیکان حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی [که ظاهر و باطن ایشان براستی و درستی آراسته بود] شنیده شد که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چون زایچهٔ طالع سعادت‌مطالع را درپیش نظر داشته تامّل میفرمودند بارها چنین واقع شده که در خلوتگاه خاص درها بسته از کمال شوق برقص می‌درآمدند - و از غایت شوق جنبش دوری مینمودند - آرے صدرنشینان بارگاه ذوق حقیقی و چاشنی‌گیران خوان معرفت مرسومی [که از حلاوت وجدان و عرفان الٰهی لذّت‌پذیر باشند] چرا بشکر دریافت این لذّات بیخودی نکنند - و از فرط طرب و انشراح زمزمهٔ وجد و حال نکشند - چه صعود بر مدارج علیای این کمالات عین معرفت الٰهی است - و حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را ازکمال دریافت ذاتی بوارق واردات و حالات آنیه و کمالات و سعادات مستقبلهٔ ذات اقدس شاهنشاهی بر مشاعر ادراک میتافت - و جمیع آن انوار قبل از حصول در مراتب فعلیّه از مرآت زایچهٔ بدیعه معاینه میشد - و بارها بمستعدّان خطاب بیان میفرمودند که طالع این نیّر اقبال از طالع حضرت صاحبقرانی در بعضے امور عالیه بچند درجه زیاده است چنانچه بر تیزبینان جداول احکام بوضوح

---

(۲) نسخه [ز] آخرین دفتر [ج] ایقان و [ز] تقان -

USMANIA

مي پيوندد - و چون اين دو سعادت‌نامهٔ گرامي مقابله نموده عطيّاتِ كواكب و سعادات علويّات را بميزانِ تامّل برسنجند دريابند كه زايچهٔ صاحبقراني چه خبر ميدهد - و اين زايچهاي قدسيّه از چه آگاه ميسازند - سبحان‌الله باوجودِ تباعدِ مستخرجين از روي زمان و مكان و حال و تخالفِ ضوابطِ هريك از صحايفِ طالعِ فرخنده‌مطالع (كه‌صورت‌گذارش يافت) توافق دارند كه اين مواود بداية اعلى مراتبِ كوني و الٰهي رسد و ذاتِ مقدّسِ او مجموعهٔ مكارمِ صوري و معنوي گردد و از اقسامِ كمالات و ملكاتِ قدسي و كمروائي صورت و معنى - و سلطنتِ ظاهر و باطن - و انواعِ حالاتِ جهانباني - و درجاتِ فرمانروائي - و مدارجِ عليايِ حق‌پرستي و خداشناسي - و درويش‌پرسي و غريب‌نوازي - و درازيِ عمر و صحّتِ بدن - و اعتدالِ مزاج - و ممدوحِ عوام و خواص بودن - و مشكورِ صغير و كبير شدن - و كمالِ آگاهي و خبرداري از احوالِ عالم - و ضبطِ ممالك و حفظِ مسالك - و ساير امورِ ملك‌راني و جهانداري - و از غرايبِ آنكه جملگي اين حالات كه رموزدانانِ تنجيم بفكر و تامّل بآن پي برده اند ساده‌لوحانِ نقوشِ ستاره‌شناسي از فروغِ دوربينيِ خود از صفحهٔ پيشانيِ احوالِ آن حضرت ميخوانند - امّا قوتِ ناطقه از ادايِ بيانِ مراتب بعجز و قصور اعتراف مينمايد ● شعر ●

اي صفاتِ تو زبانها را بيان انداخته ● عزّتِ ذاتت يقين را در گمان انداخته

تصوير اسامي گرامي دايهاي سعادت‌پيراي و قوابل روحاني‌قوالب حضرت شاهنشاهي

همان زمان كه آسمان بفرّ ولادتِ عاليش برزمين حسد برد - و زمين بمقدمِ گراميش بر آسمان فخر جست روزِ آفرينش نوراني شد - پايهٔ دانش و بينش بلند گشت - و بدستِ سايه‌پروردانِ سعادت‌پرتو و نسرين‌بدنانِ پاكدامن عنصرِ قدسي و گوهرِ قدسيِ آنحضرت كه بسرچشمهٔ نورِ الٰهي و دريايِ معرفتِ ازلي شست‌و شو يافته بود و انوارِ قبول و اقبال بر وجودِ پاكش تافته برسمِ عادت (كه‌شيوهٔ متصدّيانِ تربيتِ تركيبِ ظاهرِ عنصريست) اغتسال و اصطفا يافت - دايهاي معتدل‌مزاج روح‌امتزاج بنقاطِ سعادت‌ارتباط (كه از پرده‌هاي ديدهٔ پاكان پاكتر بود) پيچيده آن پيكرِ ربّاني و هيكلِ آسماني را بحصنِ ادب و كمالِ احترام بركنار و كنفِ قدسي‌ميرثانِ پاكذيل نهادند - و پستانِ مهرباني بنوشين لبش داده بشيرهٔ جان‌پرور شيرين‌كام ساختند ● شعر ●

شير ز بهرِ بهشِ انگيختند ● شير و شكر را بهم آميختند

شير نه از دايهٔ اميد خورد ● كآب ز سرچشمهٔ خورشيد خورد

چون از نقارهٔ دودمانِ سعادت شمس‌الدين محمّد غزنوي در تتويج خدمتي شايسته بتقديم رسيده‌بود

حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی در قرب ایّام طلوع این نیّر اقبال از شرایف مجازات آن خدمت بوعدهٔ این موهبت عظمی امیدوار دولت جاودانی ساخته بودند که کوچ دولت‌منش عصمت‌سرشت او که امروز به جیجی انگه بلندخطابست بسعادت خدمت دایگی آن نوباوهٔ بهارستان خلافت و اقبال و دولت حضانت آن گلدستهٔ مرابستان عظمت و جلال معجر افتخار و طیلسان امتیاز پوشد - بنابرآن حضرت مریم‌مکانی قدسی ارکانی آن مایده‌ساز آسمانی راطلب داشته‌آن مولود فیض‌ورود را در حمایت مسعود بکنار امید او درآوردند - و چون هنوز وضع حمل این دایهٔ قدسی مایه نشده بود بعفّت‌مآب دایه بهاول (که خدمتگار خاص حضرت جهانبانی بود و بعصمت و طهارت امتیاز داشت) فرمودند که اوّل او شیر داد - و تحقیق آنست که اوّل بشیر والدهٔ ماجدهٔ قدسیّه میل فرمودند - پس ازان فخربیگا انگه کوچ ندیم کوکه باین شرافت کامیاب شد - بعد ازآن بهاول انگه دربارت این سعادت نمود - بعد ازان کوچ خواجه‌غازی باین دولت بلند عزّت یافت - ازان پس حکیمه باین عطیّهٔ کبری مخصوص گشت - سپس ازان عصمت‌نصاب جیجی انگه بآرزوی خود دولتمند صورت و معنی شد - و از پس او کوکی انگه کوچ توغ‌بیگی - و از گذشت او بی‌بی‌ربیا گردآوری این خدمت شایسته نمود - و آنگاه خالدار انگه مادر سعادت‌یار کوکه باین موهبت کبری اختصاص یافت - و در آخر آن عفّت‌قباب پیچه جان انگه والدهٔ شریفهٔ زین‌خان‌کوکه باین دولت بزرگ استسعاد یافته سرمایهٔ بزرگی جاودانی سرانجام داد - و جمع دیگر از عفّت‌قبابان بحضور بشرافت این خدمت سربلند شدند - همانا که حکمت ایزدی در اختلاف این طبقات ودیعت نهادن مشارب مختلفه است تا وجود مقدّس بمدارج متنوّعه رسیده هنامای اطوار گوناگون تجلّیات الٰهی گردد - یا برای آنست که بر مستبصران هوشمند ظاهر شود که این نونهال اقبال از زلال جویبار فیض ایزدیست - نه ازان باب که بتربیت صوری بر مدارج معنوی ارتفاع یافته - چه حالت معنوی این‌گروه بر همگنان پیدا که درچه پایه‌است - و بلندی رتبت قدسی‌منزلت این برگزیده در چه مرتبه ۰

و ازغرایب آثار آنکه حضرت شاهنشاهی در بدو حال و اوّل چشم گشودن در ملک وجود بخلاف عادت دیگر اطفال بتمکین تبسّم دلهای دانا را گلگل شگفته ساختند - متفرّسان زیرک‌طبع تبسّم را فاتحهٔ تفاؤل ابتسام بهار دولت و اقبال شناختند - و مقدّمهٔ انفتاح غنچهٔ امانی و آمال دانستند - بعد ازان بگهوارهٔ سبکتر از پیکر خیال (که نجّاران سریر سلطنت از صندل و عود ساخته بودند - و چون شاخ و برگ‌گل بیکدیگر پیوند کرده و لآلی و یواقیت گرانمایه از گوشه و کنار آن آویخته) آن گوهر یکتای نه صدف را بخوبترین وضعی آرام

داده بملایمت و رفق نرم نرم بجنبش درآوردند - و بجهت انس و آرام نام خجسته‌آغاز شایسته‌فرجام خالق ذوالجلال والاکرام موافق تالیفات موسیقی سرائیدند - عاکفان صوامع قدس و ساکنان مجامع انس [که منتظمان سلسلهٔ زمین و زمان و فراهم آرندگان دائرهٔ کون و مکان اند] کمربرا شده بر عالم و عالمیان منّت نهادند - و بآن جگرگوشهٔ آسمان باین تهنیت باندآوازه گشتند • شعر •

کای شرف عقل مسلّم ترا • دور شهنشاهی عالم ترا
روی زمین همچوتو باغی نداشت • طاق فلک چونتو چراغی نداشت
تازم ابداع بسی موج داد • تا گهرے چونتو بساحل نفتاد
خامهٔ تقدیر بسی نقش بست • تا ز قضا همچوتو نقشی نشست
نسخهٔ کون آیت تادیج تست • جلد فلک دفتر تشریح تست

چون چشم جهان‌بین و دیدهٔ سعادت‌قرین حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی بمشاهدهٔ دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی نگران بود فرمان عاطفت‌نشان شرف ارسال یافت که در حضانت (۲) حضرت مریم‌مکانی متوجّه مراتب عزّت و مخیّم اقبال شوند - و خواجه معظّم و ندیم کوکلتاش و شمس‌الدّین محمّد غزنوی را فرمتادند که در راه ملازم هودج سعادت باشند - الجرم حضرت شاهنشاهی در کنف دولت و کنار تربیت حضرت مریم‌مکانی یازدهم شهر شعبان بساعت مسعود از حصار امرکوت سراپردهٔ اجلال بیرون زدند - و بسعادت و اقبال بر تخت‌روان روان شدند • شعر •

عهد گهوارهٔ ناگذشته هنوز • بخت والاش کرده تخت‌نشین
چشم نگشوده و بدیدهٔ دل • دیده در انتظام دنیا و دین
دست‌نگشاده و دلش خواهان • که جهانرا کند بزیر نگین
ناشکفته گلش یکے ز هزار • عالم از باغ دولتش گلچین

چون تخت‌روان حضرت شاهنشاهی که گنج روان معرفت الٰهی بود قریب رسید و مسافت دو منزل ماند حکم جهانمطاع شد - که امیران سلطنت و ارکان دولت و سایر اکابر و اهالی متوجّه قبلهٔ اقبال و مستقبل کعبهٔ آمال شوند - قاصدان بشارت ساعت بساعت میرسیدند - و اخبار قرب مقدم گرامی زمان زمان میرسانیدند • شعر •

---

(۲) نسخه [ج] که حضانت -

میرسد موکب وشاه درجهان دنبالش • میرود قافلهٔ شوق بامنقبالش

و در آخرِ شعبان که روزِ نزولِ اجلال بود و یک منزل از معسکرِ اقبال مانده بود میفرمودند که همانا فرزند سعادت‌پیوند صاحبِ طالعِ فرخنده - و سعادتِ دارین در ذاتِ او مطوی - که هرچند نزدیکتر میشود در شهرستانِ وجود جمعیّتی دیگر معاینه میگردد - و مسرّتی تازه مشاهده می‌افتد - از صفای باطن و نورِ سراپرده حضرتِ جهانبانی جنّت‌آشیانی ادراکِ دقایقِ رموزِ الٰهی و دریافتِ حقایقِ کنوزِ آسمانی چه عجب - و از کمالِ ظهورِ آثارِ حضرتِ شاهنشاهی ظلّ‌الٰهی که نسخهٔ دیباچهای بدایعِ عالم و مجموعهٔ فهرستهای کمالاتِ بنی‌آدم است ابجای انوار را چه غرابت - و در ساعتی که سعادتِ قرانِ سعدین و میمنتِ اقترانِ نیّرین داشت بدولت واقبال بسرادقاتِ عظمت و اجلال نزول فرمودند - و بحضورِ موردالنّور مستسعد گشتند - و در سایهٔ همای دولتِ ابدی آرامگاه گرفتند - و تارکِ مبارکِ حضرتِ شاهنشاهی بمساسِ پای سریرفرسای حضرتِ جهانبانی بهنیّت برخورداری و وصول بکمالِ پیری سعادت‌پذیر شد - و از کمالِ عطوفت و فرطِ عاطفت در بر گرفته بر پیشانیِ نورانیِ آنحضرت که لوحِ سعادتِ دوجهانی و دیباجهٔ دولتِ جاودانیست بوسه دادند • ع •

• گاه بر لب گاه بر دل گاه بر سر داشتند •

بعد از مشاهدهٔ این نورِ اقدس زبانِ الهامی را بادای شکرگذاریِ حضرتِ باری عزّ شانهٔ و جلّ برهانهٔ مقرون ساختند - و فرقِ فرقدسای را بسجداتِ نیازمندی بر درگاهِ بی‌نیاز فرود آوردند • شعر •

نه تنها سجدهٔ سر دمبدم بود • که هرمو بر تنش درسجده خم بود

حافظانِ عنایتِ الٰهی و خازنانِ سعادتِ نامتناهیِ آن ودیعتِ ازلی و امانتِ ابدی را در کنفِ عاطفتِ پادشاهی سپرده باین زمزمهٔ شادی و ترانهٔ آزادی مترنّم گشتند • شعر •

اینست امانتِ الٰهی • زین گنج بخواه هرچه خواهی
اینست که در داش نهادند • ماهیّت کنه حق کماهی
اینست که کعبهٔ درش را • گیرند شهان بقبله‌گاهی
اینست که پای دولتِ ارمت • رونق‌دهِ تختِ پادشاهی

صفحه‌خوانانِ هیاتِ بشری بچشمِ تعمّق و تفکّر نظاره کردند - وقیافه‌شناسانِ هیکلِ انسانی بنظرِ تأمّل و تدبّر مطالعه نمودند - • قطعه •

چه دیدند دیدند نقشی که هرگز • ندیدند در جدولِ آفرینش
ز حیرت نگفتند چیزی و گفتند • زهی نوردانش زهی چشم‌بینش

انوارِ پادشاهی از ناصیهٔ غرّایش لامع - ارقامِ ظلّ‌اللّهی از خطوطِ دستِ والایش ساطع - شواهدِ عقل از ترکیبِ وجودش ظاهر - دلایلِ خداشناسی از مجموعهٔ هستیش باهر - براهینِ عدالت از اعتدالِ مزاجش پیدا - مواطعِ کرامت از جوهرِ ذاتش هویدا - رقومِ صاحبقرانی از جدولِ احسنِ تقویمش روشن - علومِ غیب‌دانی از بیاضِ نورنهادش مبرهن - رموزِ دوربینی از تیزبینیش واضح - اطوارِ دوراندیشی از نگاهِ بلندش لایح ۞

ذکر بعضے از تواریخ بدیعهٔ ولادت سعادت‌پیرای حضرت شاهنشاهی

بجهتِ ولادتِ اشرف نکته‌پردازانِ نظم و نثر تواریخِ مناسب یافتند - و قصایدِ تهنیت گفتند - و همه بعرضِ قبولِ مجلس‌نشینانِ بارگاهِ حضرتِ جهانبانی که عیارگاهِ جواهرِ السانی بود رسانیده کامیابِ جایزهای گرامی گشتند - ازانجمله این تاریخ را مولانا نورالدّینِ ترخان یافته بتحسین و احسان ممتاز شده بود ۞ رباعی ۞

چون فلک‌قضانشانِ تقدیرنوشت ۞ آیاتِ ابد را همه تفسیر نوشت
از بهرِ ولادتِ شهنشاهِ جهان ۞ تاریخ - شهنشه جهانگیر - نوشت
سنه ۱۴۹ ۵

و این تاریخ نیز از غرایبِ اتفاقاتست که یکے از فضلای عصر یافته بود ۞ شعر ۞

لله الحمد که آمد بوجود ۞ آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهے که ز شاهانِ جهان ۞ اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سالِ میلاد ۞ شبِ یکشنبه و پنجِ رجب - است (۱)

شکرگذاریِ مؤلّف این شکرنامه ابوالفضل بر دریافت زمان سلطنت و دوام ملازمت حضرت شاهنشاهی

در هنگامِ طلوعِ این نیّرِ اقبال اگرچه راقمِ این شکرنامه در نهانخانهٔ عدم بے مایهٔ هستی و پیرایهٔ ایزدپرستی گرانبارِ حسرت بود - امّا شکرِ این موهبتِ عظمی چگونه گذارد که زمانِ ظهورِ این بزرگِ حقیقی و مجازی پیشوای صوری و معنوی دریافته از نظرکردهای چشمِ التفات و تربیت‌است - و صد شکرِ دیگر آنکه پیشتر ازانکه زایچهٔ قدمی بنظر درآید و بدقایقِ شرایف و بدایعِ جلایلِ ارقامِ آن اطّلاع یابد کمالِ ایزدشناسی و ملک‌آرائی که از پایهٔ شناختِ منجّم فراتراست دریافته پرستارِ

---

(۱) درین تاریخ که نهصد و پنجاه و پنج عدد دارد شش افزونست از عدد مقصود که نهصد و چهل و نه میباشد - امّا آنکه واو را نخوانند چنانکه در نسخه [ا ح] واقعست ۞

قدرت ایزدی بود - و للّٰه الحمد ثمّ للّٰه الحمد که مثل امام الکلام حسّان العجم لسان الحقیقة حکیم خاقانی در حضرت صاحب وقت [که انتظام سلسلهٔ صورت و معنی را ازان گزیر نمیباشد] نیست - چنانچه نگاشتهٔ قلم حقایق رقم اوست • رباعی •

گوینده که هر هزار سال از عالم • آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش و یا فزاید ز عدم • آید پس ازین و یا فرو رفته بغم

و بطرزے دیگر میگوید • رباعی •

هریک چند از خسان جهان سیر آید • روشن جانے ز آسمان زیر آید
خاقانی ازین جنس درین دهر مجوی • بر ره منشین که کاروان دیر آید

و باقبال سعادت کامیاب ملازمت این فرمانفرمای کل و عقده‌گشای سُبُل گشته از دولت توجّه و التفات عالی مزاج زمانهٔ مشوره دانافریب را فهمیده خاطر را که سرگردان بادیهٔ اضطراب بود فراهم آورده در نشأهٔ تعلّق جز تحصیل خوشنودی او که عین رضای ایزدیست بهیچ چیز سرگرمی ندارد - و دل را از قیود تعلّقات و تقیّدات دنیوی آزاد ساخته نه در حضرت گذشته و نه در آرزوی آینده دلخراش است - چنانچه شرح احوال خود را از استسعاد ملازمت و استظلال بظلال رافت و عاطفت و سربلندی از اوج عزّت و ارجمندی بغرفهٔ معرفت در محلّ خود رقمزدهٔ کلک عرض خواهدگردانید •

ترتیب انساب معالی القاب و تنسیق اسامی گرامی آبای کرام حضرت شاهنشاهی

تعداد القاب مستطاب آسمانی انتساب آبای کرام و اجداد گرامی حضرت شاهنشاهی [که در مدارج رفعت و مراتب عظمت با آبای علوی توأمانند - و همه شاه و شاهنشاه و پادشاهی بخش و پادشاه‌نشان آمده اند - و بدانش خداداد و بینش حق‌بین چنانچه مقتضای عدالت و انصافست در انتظام عالم و عالمیان طنطنهٔ نام نیکو را که عمر ثانیست بلکه حیات جاودانی درین بساط گذاشته اند] باین ترتیب و منوال است - ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدّین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن میرانشاه بن صاحبقران قطب الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگان بن امیر[۲] طراغای بن امیر برکل[۳]

---

(۲) در تاریخ تیموری عربی - تیمور بن ابغای - (۳) در مطلع السعدین - طراغای ابن توکل ابن بلگر - و در حاشیهٔ صفحهٔ سیزدهم حصهٔ اول منتخب اللباب خافی خان چنین نوشته که - تیمور بن تراغای بن برکل بن ایلنکر - و توکل و ایلنگیز تصحیف - و سوءوجیهن اختلاف بسیار دارد - و قلچولی را بعضے قاجولی نوشته اند -

بن الفکیر بهادر بن ایچل نویان بن قراچار نویان بن موغوجیچین بن ایردمچی برلاس بن قاچولی بهادر بن تومنه خان بن بایسنغرخان بن قایدوخان بن دومنین خان بن بوقاقآن بن بوزنجر قآآن بن آلنقوا بنت جوینه بهادر بن یُلدوز بن منکلی خواجه بن تیمورتاش است - و او از نسل قیان بن ایلخان بن تنگیزخان بن منکلی خان بن یُلدوز خان بن آی‌خان بن کُن‌خان بن انوزخان بن قراخان بن مغل‌خان بن الغجه خان بن گیوک خان بن دیب‌باتوی بن اللجه خان بن ترک بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اَخنوخ بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السّلام - پوشیده نماند که تا یلدوز که جدّ بیست و پنجم حضرت شاهنشاهیست احوال سعادت‌مآل این عالی‌نژادان در صحف صدور گذارندگان سخن مضبوط و مسطور و برالسنهٔ مستحفظان اَرقام دهور محفوظ و مذکور است - و از منکلی‌خواجه تا ایلخان که احوال دو هزار ساله بطریق تخمین تواند بود بنظر درنیامده - چنانچه سبب این مذکور خواهدشد - و از ایلخان تا آدم که بیست و چهار تن اند و ارباب تواریخ ذکر کرده اند نیز نگاشتهٔ کلک اجمال خواهد گشت ۞

نزد خردمندان دوربین [که با دل انصاف‌گزین و دانش خداداد تتبّع اخبار گذشتها نموده بلکه شناسایی سخنان راست را سرمایهٔ دیانت و پیرایهٔ امانت خود ساخته نکاپوی در سنجیدگی کردار درست مینمایند] پوشیده نیست که انچه بر صفحات مسامع والواح اخبار رقم اشتهار دارد [که آغاز آدمیانرا هفت‌هزار سال میگویند] اصلے که شایستگی قبول عقول و افکار دانایان [که تماشائیان بهار و خزان این چار چمن (پرده)شناسان زیر و بم این هفت‌انجمن اند] داشته باشد ندارد - و در امثال این امور عقل درست‌اندیش دوربین از راستیها و درستیهای دریافت گاه انکار میکند - و گاه از احتیاط [که موقف اطمینان و محلّ ادراک است] در ردّ و قبول آن توقّف مینماید - بدستیاری فروغ جهان‌افروز خرد و مددکاری نقلهای معتبر وخبرهای معتمد روزگار مثل کتب قدیمهٔ هندی و خطائی و غیرآن [که از جولان حوادث مصون مانده و بنای قواعد نجوم و احکام ارصاد و غیر آن برآنست - و شواهد صدق و سداد از نتایج آن پیدا] و از ضبط تواریخ متواترهٔ حکمای این اقالیم و آثار ملاحق انکار این طبقهٔ مرتاض مفهوم میشود که این عالم و عالمیانرا ابتدائے و این مظاهر اسمای صفاتی را مبدائے پدید نیست - یا بمعنی قدم چنانکه اکثرے حکمای متقدّمین

---

(۲) صورت این اسما موافق اکثر نسخ - وتحقیق اینها بعد ازین درتحت هر یکی از اسما می‌آید ۞ - (۳) نسخه [ط] نظارگیان حاشیهٔ این هفت‌انجمن - (۴) نسخه [ز] تلاحق ۞

برآنده - یا بمعنی کمال طول امتداد که پهلو بقدم میزنند - گروه سیورها (که بریاضت و تجرد و حکمت در کل ممالک هندوستان امتیاز دارند) زمانهرا که بزبان هندی کال گویند بردو قسم منقسم ساخته‌اند یکی او سرپنی یعنی زمانی که آغازش بشادمانی گذرد و آخرش باندوه انجامد - دوم اوت سرپنی یعنی برعکس اول - و هر کدام ازین دوقسم را بشش حصه جدا ساخته اند - و هر حصه را آره می نامند - و هریک ازین آرهارا نام مخصوص نهاده‌اند بمناسبت خواص آن زمانه - چنانچه آرهٔ قسم اول را سکهمان سکهمان بتکرار این لفظ میگویند یعنی زمانه ایست که مسرت پر مسرت و فرح بر فرح می‌آرد - و امتداد این زمان فرحت‌بخش چهار کوراکور ساگراست - و نام آرهٔ دوم سکهمانست یعنی زمان خوشحالی و فارغبالی - و مدت او سه کوراکور ساگر است - و نام آرهٔ سیوم به سکهم (۴) دکهمان اشتهار دارد - یعنی در موسم خوشحالی اندوه و بدحالی طاری شود - و مقدار امتداد این آره دو کوراکور ساگراست - و آرهٔ چهارم به دکهمان سکهمان مشهور است - یعنی در اوقات اندوه و غم خرمی و بیغمی روی دهد - و درازی این آره یک کوراکور ساگر است بچهل و دو هزار سال کم - و آرهٔ پنجم دکهمانست برخلاف آرهٔ دوم که سکهمان بوده - طول مدت این آره بیست و یکهزار سال است - و آرهٔ ششم دکهمان دکهمانست برخلاف آرهٔ اول - و مدت او نیز بیست و یکهزار سالست - و اسامی آرهای قسم دوم بعینه همین اسامیست لیکن آرهٔ اول قسم دوم در نام و مدت متحد است بآرهٔ ششم قسم اول - و آرهٔ دوم قسم دوم نیز متحداست بآرهٔ پنجم قسم اول - و سیوم دوم بچهارم اول مطابق است - و چهارم دوم بسیوم اول موافق است - و پنجم دوم عین دوم اولست - و ششم دوم عین اول اولست - و الحال بزعم ایشان از آرهٔ پنجم قسم اول دوهزار و کسرے مچری شده است - پوشیده نماند که محاسبان هندوستان صدهزار را یک لک خوانند - و ده لک را پریوت گویند - و ده پریوت را یک کرور نامند - و صدکرور را یک ارب خوانند - و ده ارب را یک کهرب نامند - و ده کهرب را یک بکهرب (۳) گویند - و ده بکهرب را مهاسروج و پدم میخوانند - و ده پدم سنکه باشد - و ده سنکه را سمدر گویند - و کوراکور نامند - و مخفی نماند که زعم ایشان آنست که در زمان پیش در یک جای مخصوص از هر شکم یک بصر و یک دختر بوجود می آمد - چنانچه درمیان عوام ما هم اشتهار دارد - و گمان این گروه آنست که از موی سر اینها [که بغجگلی موصوم اند] چهار هزار و نود و شش مقدار مویهای

---

(۲) در گلستان سخن - سکهمان دکهمان - (۳) همگی این اسامی اعداد در جلد دوم آئین اکبری بحروف و حرکات بضبط آورده - ما بکهرب در صفحهٔ (۳۰۴) ازان بیا و در صفحهٔ (۵۱) ازان بنون منضبط است - و در بیشتر نسخ اکبر نامه بیا و در نسخهٔ [ا] بنون و در [ز] بمیم -

خردلی دیار دهلی مطهراست - و میگویند که موی طفل جگلی هفت روزه که بنهایت باریکست تجزیه بمثابهٔ باید کرد که دیگر قسمت نپذیرد - و از جنس اجزای موی مذکور چاهی را که طول و عرض و عمق آن چهار کروه باشد پر ساخت - و بعد از گذشتن صد هزار سال یک جزو از اجزای مذکوره را ازان چاه بر آورد - تا زمانی که آن چاه خالی شود این مقدار زمانرا که آن چاه بروش مذکور خالی شود پلوبم گویند - و هرگاه ده سمدّر [که شرح آن گفته شد] از پلوبم گذرد یک ساگر شود - و کمیّت ادوار مذکور باعتقاد این مردم از حیطهٔ بیان و احاطهٔ تبیان افزونست - و گمان این جماعت آنست که بجهت انتظام عالم صورت و معنی در هر هش آزه بیست و چهار آدم گرامی از دارالملک کمون بعالم ظهور می آیند - و سپری میشوند که نام اول آدناتهه است و رگهو ناتهه هم میگویند - و روائی دستور العمل این برگزیدهٔ ایزدی پنجاه کرور لک ساگر است - و نام آخرین مهادیو است - و مدّت روا چ احکام او بیست هزار سال است که امروز دو هزار سال از و گذشته است - و اعتقاد این جماعه آنست که چندین بار این بیست و چهار کس از کتم عدم بوجود آمده اند - و چندین بار خواهند آمد - و برآنند که مدار گردش روزگار بوقلمون بر چهار دور است - دور اول را [که مدّت او هفده لک و بیست و هشت هزار سال متعارفست] ست جگ گویند - درین دور اوضاع جهانیان فردًا فردًا بر صلاحست . وضیع و شریف و غنی و مسکین و صغیر و کبیر راستی و درستی را شعار خود ساخته در مرضیات الهی سلوک مینمایند - و عمر طبیعی مردم این دور یک لک سال است - و دور دوم که مسمّی به تریتا ست بقای آن دوازده لک و نود و شش هزار سال عرفیست - درین زمانه سه حصّه از چهار حصّه اوضاع آدمیان بمقتضای رضای الهیست - و عمر طبیعی مردمان درین دور ده هزار سالست - و دور سیوم که بنام دواپر اشتهار دارد امتداد آن هشت لک و شصت و چهار هزار سالست - و درین هنگام در حصّه روش جهانیان راست گفتاری و درست کرداریست - و عمر طبیعی آدمیان این زمان هزار سالست - و دور چهارم که به کل جگ شهرت دارد مدّت آن چهار لک و سی و دو هزار سالست - درین دور سه حصّه از چهار حصّه اطوار جهانیان بر ناراستی و نادرستیست - و عمر طبیعی مردم این روزگار صد سالست - و این گروه جزم دارند که هریکچندے حضرت هستی بخش جهانیان و پدید آرندهٔ عالمیان تجرد نهادے و دانش نژادے را از مکمن ستر و خفا بموطن بروز و جلا میدارد - و از صامت غیب و عدم بجلوه گاه شهادت وجود می آرد - و اورا وسیلهٔ آفرینش عالم میسازد - و این بزرگ را دهرما نام باشد - و اعتقاد ایشان آنست که این برهما صد سال عمر دارد که هر سالے ازان سیصد و شصت روز است - و هر روزے مشتمل بر هزار و چهار دور مذکور - و هر شبے بدستور روز متضمن

هزار ادوار مسطور است - و بزعم ایشان عدد برهما که بوجود آمده‌اند علم بشری احاطهٔ آن نمیکند - و میگویند که آنچه از ثقات شرح احوال برهما رسیده‌است برهمای حال هزار و یکم است - و از عمر این شخص بدیع امروز پنجاه سال و نیم روز گذشته است - و راقم این کارنامهٔ ایزدی این دو روایت را خود بترجمانی مردم دانشور راست‌گوی نکوکار هند از روی کتب معتبرهٔ ایشان نوشته - و آنچه در تصانیف شیخ ابن عربی و شیخ سعدالدین حمویه (که از کبار اولیا و اعاظم اهل کشف و وجدانند) در شرح رموزهای الٰهی و رموزهای ربّانی منقولست ازین عالمست - چه هر روز ربّانی متضمّن هزار سالست - و هر روز الٰهی مشتمل بر پنجاه هزار سال - و مؤلّف نفایس الفنون آورده که در تاریخ خطائی چنانست که از ابتدای عهد آدم ابوالبشر تا این زمان که (۷۳۵) هفتصد و سی و پنجم هجریست هشت صد و شصت و سه هزار و نه هزار و هشتصد سالست - و هرون پیش ایشان ده هزار سالست - و امثال این روایات و حکایات گوناگون در وسعت‌آباد قدرت الٰهی دور نیست که صورت صحّتی داشته‌باشد - و آدم بسیار بظهور آمده باشد - چنانچه از امام جعفرصادق علیه(۲)السّلام منقولست که پیشتر از آدم که پدر ماست هزار هزار آدم بوده انه - و شیخ ابن عربی میفرماید که دور نیست که بعد هفتهٔ ربّانی [که هفت هزارسال باشد و مدّت دور سلطنت سیّارات مبعده‌است] نسل یکی منقطع شود و آدم دیگر خلعت وجود پوشد - و پس از درازی سخن و کوتاهی کلام انموذجی از احوال برکت‌اشتمال این پنجاه و دو تن (که از آدم تا حضرت شاهنشاهیست) اکتفا بکتب و تواریخ مبسوط نکرده درین شگرفنامه درآرم - تا باعث مزید آگاهی شود - و این فروغ شناسائی را از متمّمات احوال حضرت شاهنشاهی دانسته برسم اجمال که شیوهٔ راقم‌است گذارش کنم۰

ذکر احوال آدم(۳) علیه السّلام

مشهور چنانست که پیش ازین بهفت هزارسال و کسری بمحض قدرت کاملهٔ ربّانی بے رابطهٔ صلب پدر و رحم مادر از عناصر اربعه مرکّبی معتدل پدید آمد - و بقدر استعداد و قابلیّت جسم روح از مبدأ فیّاض فایض گشت - و ملقّب بانسان و موصوم بآدم شد - در زمانے که اوّل درجهٔ جدی بر افق شرقی منطبق بود - و زحل درانجا - و مشتری در حوت - و مرّیخ در حمل - و قمر در اسد - و شمس و عطارد در سنبله - و زهره در میزان - و بعضے گفته‌اند که درآن هنگام جمیع کواکب در درجات شرف بوده‌اند - و ظاهرِ(۵) این کلام بضابطهٔ اهل هیأت و نجوم درست نباشد - چرا که، در عطارد

---

(۲) نسخه [د ح] رضی الله عنه - (۳) در لهجهٔ عبوانی - آدام - و در ترکی آدَم ۰ (۴) نسخه [د ۵] ظاهرا این ۰

مشکل میشود - چه شرف نیّراعظم در حمل و شرف عطارد در سنبله‌است - و عطارد از نیّراعظم بیش از بیست و هفت درجه دور نباشد - پس در حین شرف نیّراعظم شرف او چگونه صورت بندد - و همچنین در هنگام شرف عطارد شرف نیّراعظم واقع نشود - و همانا که نظر این گوینده برآن مقرّر منجّمین افتاده باشد که عطارد با هرکه پیوندد حال او گیرد - پس میتواند بود که عطارد با یکی ازین کواکب که در شرف بودند نسبت اتّصال داشته باشد - و او درازبالای گندم‌گون مجعّدموی زیباروی بود - و در درازی قامت این ابواآبا اختلاف کرده‌اند - بیشترے برآنند که شصت گز بوده - و ایزد تعالی از ضلع ایسر او حوّا را بوجود آورد - و با او ازدواج داد - و ازو فرزند پدید آمد - و در احوال این بزرگ ارباب تواریخ غرایب و عجایب فراوان آورده اند - که اگرچه نظر بر وسعت قدرت ایزدی مستبعد نیست امّا مرد معامله‌فهم مزاج‌روزگاردانسته کارآزموده نظر بر عادات جهان از روی حساب در قبول آن بقدرے می‌ایستد - منقولست که در زمان انتقال او چهل‌هزار فرزند و فرزندزادها بهم رسیده بود - و فرزندان بیواسطهٔ او چهل و یک تن بودند - بیست و یک پسر و بیست دختر - و بقولے نوزده دختر - و شیث از همه بزرگتر بود - بعضے گفته‌اند اورا در تعفینات (۲) و غیرآن از علوم غریبه تصانیف‌است چنانچه علّامه شهرزوری در تاریخ الحکما نقل میکند - گویند وفات او در هندوستان افتاده - و بر کوه سراندیب که بر سمت قطب جنوبی واقع شده مدفون گشت - و اکنون بقدمگاه آدم مشهوراست - بیست و یک روز بیمار بود - و حوّا بعد ازو بیک‌سال و بقولے هفت سال و بروایتے پس از سه روز وفات کرد - شیث که خلیفه و وصی بود اورا در جوار آدم دفن کرد - و نقلست که نوح در زمان طوفان تابوت ایشانرا بکشتی درآورد - و بعد ازان در کوه ابوقبیس و بروایتے در بیت‌المقدّس و بقولے در نجف کوفه دفن کردند ٥

شیث علیه السّلام

اشرف فرزندان بیواسطهٔ آدم است - بعد از سانحهٔ هابیل سعادت ولادت یافت - آورده اند که هرگاه حوّا حامله گشتے پسرے و دخترے آوردے - مگر شیث که اورا تنها زاد - و اقلیمیا (۳) خواهر قابیل در عقد ازدواج او درآمد - چون عمر آدم بهزار سال رسید اورا ولیعهد خود ساخت - و همگنانرا بمتابعت و مطاوعت او امر فرمود - بعد از آدم انتظام عالم صورت و معنی بر رای

---

(۲) نسخه [ا] تفضیات و [ب ج] تعینات و [د ز] تعفینات و [ه] تغفیات و [و] تغضات و [ح] تعقیبات ٥ (۳) در برهان اقلیما بروزن مسیحا هم آمده -

رزین او استقرار گرفت - همواره در جمعیّت ظاهر و معموری باطن همّت مصروف میداشت. در طوفان نوح جز اولاد او کسے نماند - و اورا اوریای اوّل گویند - و اوریا بزبان سریانی معلّم باشد. همواره بعلوم طبیعی و ریاضی و الٰهی اشتغال میفرمود - و اکثر اوقات در دیار شام اقامت میداشت. و بسیارے از فرزندان او ترک اسباب نموده در گوشهٔ عزلت بریاضت مشغول شدند - و چون از عمر گرامی او نهصد و دوازده سال گذشت جهانرا پدرود کرد - و بعضے برآنند که او نبیرهٔ آدمست. پدر او صلحا بود - و همانا که این قول از فروغ صحّت ضیائے ندارد ●

انوش

انوش (۲) - در ششصد سالگی شیث از خلوتسرای عدم بجلوه‌گاه وجود آمده بود - گروهے از گذارندگان سخن برآنند که مادر او قدسی‌نژادے بود که مثل آدم بےپدر و مادر خلعت هستی پوشیده بود - و بعد از پدر بموجب وصیّت مسندآرای خلافت شد - و اوّل کسے که درین دور اساس فرمانروائی نهاد او بود - گویند ششصد سال کامروایی سریر اقبال داشت - و بروایت یهود و نصاری نهصد و شصت و پنج سال - و بقول ابن جوزی نهصد و پنجاه سال - و بقول قاضی بیضاوی ششصد سال عمر یافت - اورا فرزند بسیار شد ●

قینان

قینان (۳) - از جمیع فرزندان انوش روشن‌ضمیر و بیداربخت و فراخ‌حوصله‌تر بود - این بزرگنهاد بعد از رحلت پدر بدابر تمهید وصیّت بانتظام مهام جهانیان مشغول گشت - و بر شاهراه متابعت و اقتفای آبای کرام سلوک نمود - عمارت بابل و شهر سوس بنای اوست - ابداع بساتین و عمارات هم باو نسبت میدهند - و در عهد او آدمی‌زاد بسیار شد - بکاردانی خود همه را متفرّق ساخت و خود با اولاد شیث در حدود بابل اقامت فرمود - و نهصد و بیست و شش سال زندگانی کرد - و بعضے برآنند که شش صد و چهل سال آب زندگانی میخورد - و طایفهٔ برآنند که قریب صد سال فراهم‌آور پریشانیهای روزگار بود ●

مهلائیل

مهلائیل - بهترین فرزندان قینان بود - چون عمرش بنهصد سال رسید اورا بجای خود مسندنشین

---

(۲) در برهان انوش بروزن خموش و در عبرانی بکسر همزه و در سیرة النبي لابن هشام يانش ● (۳) در عبرانی قینان بالفتح و در سیرة النبي قَيْنَن ● (۴) در عبراني مَهْلَائيل بیای مجهول و در سیرة النبی مَهْلِيل ●

ساخت - و او سیصد سال فرمانروائی گیتی یافت - عمر او نهصد و بیست و شش سال بود - یا هشتصد و چهل - یا هشتصد و نود و پنج سال ●

یرد

یَرْدْ (۲) - رشیدترین اولاد مهلائیل بود - بحکم پدر گرامی انتظام بخش جهان گشت - رودها و جویها او پدید آورد - و نهصد (۳) و شصت و دوسال - و بقولی نهصد و شصت و هفت سال عمر یافت - و این گرامی نژادان خانوادهٔ اقبال همه در زمان حیات آدم از بطون نیستی بظهور هستی آمده بودند ●

اخنوخ 24140

اَخْنُوخ - که بادریس مشهور است فرزند گرامی یردامت که بعد از گذشتن آدم متولد شد - اگرچه کوچکترین اولاد است امّا بفرهنگ و رای از همه بزرگ (۵) - و به بخت و دانش از همه بیش بود - و بعد از شیث کسی که تجدید نوامیس نمود اوست - و بعضی گفته اند که ادریس در وقت آدم صد ساله بود - و برخی سیصد و شصت ساله گفته اند - در مراسم سلطنت و دقایق حکمت یگانه بود - اگرچه بعضی جا جمیع علوم و صنایع را بآدم نسبت میدهند امّا بقول اشهر علم اخترشناسی و نوشتن و رشتن و بافتن و دوختن او درمیان آورد - و او از آغازیمون (۶) مصری که اورا اوریای ثانی میگویند دانش آموخت - و از القاب گرامی او هرمس الهامسه است - و اوریای مَیّوم نیز میگویند - و اورا پایهٔ بلند در خداشناسی میسّر شد - و به هفتاد و دو نوع زبان خلق را بیزدان پرستی دعوت فرمود - صد شهر آبادان ساخت - و کوچکترین آن شهرها مدینهٔ زهاست (۷) که از شهرهای جزایر است - بعضی آنرا داخل حجاز میدانند - و این شهر تا زمان هلاکو خان آبادان بود - و گویند خان مذکور آنرا بجهت مصالح ملکی و صلاح رعیت ویران ساخت - و هرگروهی از مردم و هر طبقهٔ از آدمیانرا بروشی خاص باندازهٔ حوصلهٔ دریافت آنها هدایت نمود ● آورده اند که در تعظیم نیّراعظم عطیّه بخش عالم (که بیشترین از دریافت فیوض انفسی و آفاقی او محروم بوده آداب شکرگذاری آن نورالانوار بجای نمی آوردند) رهنمونی کرد - و آنرا سرمایهٔ دولت صوری و معنوی میدانست - و در هنگام نزول اجلال و تحویل اقبال از برجی ببرجی که هنگام ظهور فیض خاص است علی الخصوص در تحویل حمل جشن بزرگ ترتیب میداد -

---

(۲) یرد بفتح یاي تحتاني موافقا للتوراة و لسيرة النبي ● (۳) نسخه [چ ز] نهصد و دو - (۴) در سيرة النبي خنوخ و در عبراني خانوخ بواو مجهول و در برهان بر وزن مطبوخ (۵) بجای بزرگتر (۶) نسخه [ح د] غازيمون و [ز] غاريمون ● (۷) نسخه [ح] رها ● (۸) در ترکی هولاکو بالضم ●

و چون کواکب سیّاره که فیضپذیران خوان انوار اویند هرگاه در خانهٔ خود یا شرفگاه خود میرسیدند آنرا گرامی شمرده شکر بدایع آفرینش ایزدی بجای می‌آورد - و آن ازمنه را مواقیت و مظاهر نعم والی حق میدانست - و همگی روزگار او بخدمت ارواح علویّه و اجرام مقدّسه میگذشت ٭ و گنبدهای اهرام مصری که بگنبد هرمان مشهور است بناکردهٔ اوست - و دران بنای عالی جمیع صنایع و آلات آنرا تصویر کرده است تا اگر از دل رود باز آورده شود - مرقوم است که یکی از عظمای دولت را بران داشت که گنبدهای مذکور را اساس نهاد - و سیر تمام عالم فرموده مراجعت بمصر نمود - و ابو معشر بلخی آورده که هرامسه بسیار است - امّا افضل ایشان سه تن اند - اوّل هرمس هرامسه که آن ادریس است - و اهل فرس برآنند که نبیرهٔ کیومرث است - دوّم هرمس بابلی است که بعد از طوفان بنای شهر بابل از آثار اوست - و نیذاغورس از شاگردان او - و بسعی این هرمس بابلی انچه از علوم در طوفان نوح مندرس شده بود از سرنو رونق گرفت - وطن او مدینهٔ کلدانیین بود که اورا مدینهٔ فلاسفهٔ مشرق گفتندے - سیوّم هرمس مصری استاد اسقلیبوس[٢] - او نیز در جمیع علوم خصوصاً در طبّ و کیمیا ید طولی داشت - اکثر اوقات بسفر گذرانیدے - و مولد هرمس الهرامسه مدینهٔ منیف (که الحال بمنوف[٣] اشتهار دارد) از دیار مصر بود - و آن مدینه را پیش از بنای اسکندریّه مدینة الحکما گفتندے - و بعد ازان که اسکندر این را بنا کرد جمیع حکمای منیف و غیر آنرا باسکندریّه آورد - از سخنان اوست که بهترین نکوئیها سه چیز است - راستی در وقت غضب - و بخشش در زمان تنگدستی - و عفو در هنگام قدرت - و در رفتن او ازین سرای غم‌پیرای در تواریخ حکایتے بدیع آورده‌اند که خردمندان در قبول آن می ایستند - و بروایتے درآن وقت هشتصد و شصت و پنج ساله - و بقولے چهار صد و پنج ساله - و نزد گروهے سیصد و شصت و پنج ساله بود ٭

منوشلخ

منوشلخ بن اخنوخ اورا فرزند بسیار بود چنانکه بدشواری بشمار می آمد - بعد از پدر بزرگوار بزرگ قوم شد - و خلایق را بپرستش ایزدان دعوت کرد - چون عمر او بنهصد رسید اورا پسرے آمد - لمک نام‌کرد - و بعد ازان دویست و نود سال دیگر بزیست ٭

---

(٢) در برهان اسقلیبوس ٭ و در نسخه [ا ب ج د] اسقلیفوس ٭ [٣] نسخه [ز] بمناف ٭
(٣) در عبرانی منوشلخ بمانی مجهول و حای حطی و در سیرة النبی منوشلخ ٭

لمک

لمک در علوّ مرتبت و سموّ منقبت یگانهٔ عهد بود - بعد از پدر مسند مروری بدو ثبات یافت - و مدّت زندگانی او هفتصد و هشتاد سال بود - و گروهے اورا لمکان و لامخ[۲] نیز گویند •

نوح

نوح[۳] بن لمک بعد از وفات آدم بصد و بیست و شش سال بطالع اسد متولّد شد - و او ممهّد رسوم عبادت و مشیّد اساس دادارپرستی گشت - و قضیهٔ دعوت خلایق بر خداپرستی و فرمانبرداری قوم او و سنوح طوفان و غیر آن مشهور است - و ارباب تواریخ سه طوفان نشان داده اند - اوّل طوفانے که پیش ازین آدم مشهور بظهور آمده بود - چنانچه علّامه شهرزوری میگوید آدم در دور اوّل بود بعد از خرابی عالم بطوفان اوّل - و طوفان دوّم در زمان نوح بود که آغاز آن در کوفه شد از تنور سرای نوح - و تا شش ماه بود و هشتاد کس در کشتی بودند - وهم ازین سبب بعد از برآمدن جائے که اینها مقام ساختند سوق الثّمانین نام نهاده شد - سیوم طوفان زمان موسی که خاص باهل مصر بود - اگرچه نقل پرستان روزگار [که در نقل طوفانے میکنند] آن دو طوفانرا هم بهمه عالم نسبت میدهند ظاهرا نه چنان باشد - چه در هندوستان [که قریب چندین هزار ساله موجود است] ازان دو طوفان نیز نشانے پیدا نیست - القصه در اندک فرصتے آن هشتاد تن کشتی نشین همه ودیعت حیات سپردند - الّا هفت کس نوح - و سه پسرش یافث و سام و حام - و زنان ایشان • نوح شام و جزیره و عراق و خراسان را بسام داد - و دیار مغرب و حبشه و هند و سند و اراضی سودانرا بحام عطا فرمود - و چین و سقلاب و ترکستانرا بیافث کرامت کرد • و اکنون بزعم مورّخان سکّان اصلی این مواضع از اولاد ایشانند - و انتساب بنی آدم بعد از طوفان باین سه تن است - عمرش چون بهزار و ششصد سال رسید یا هزار و سیصد سال - در گذشت - و در عمر او اقوال دیگر هم داستان طرازان ایراد نموده اند - و گویند بعد از طوفان دویست و پنجاه سال یا سیصد و پنجاه سال بزیست - و بالجمله بعد از فوت آدم بصد و بیست و شش سال یا در اواخر عهد آدم متولّد شد - و چون پنجاه ساله شد یا صد و پنجاه

---

(۲) نسخه [ز] لانخ ؟ و در برهان لامخ بمیم پدر نوح و پسر لمک و او پیش از لمک وفات یافت و نوح را لمک پرورش داد و بعضے گویند پدر نوح لامک نام داشت - و بدین معنی در سیرة النبی لامک و در تورات لامخ •

(۳) در عبرانی نُوَح و در عربی نُوح •

ساله یا دویست و پنجاه ساله یا سیصد و پنجاه ساله بر مسند رهنمونی خلایق نشست - و مدت نهصد و پنجاه سال در راهبری جهانیان بود - ●

اما حام را نه پسر بود ● هند - سند - زنج - نوبه - کنعان - کوش(۲) - قبط - بربر - حبش - و بعضی حام را شش پسر نوشته‌اند - سند و کنعانرا ذکر نمیکنند - و نوبه را پسر حبش میگویند ●

و سام را نیز نه پسر شد (۱) ارفخشد ، و (۲) کیومرث که پدر ملوک عجم است - و (۳) اسود که مدایین و غیره از بنای اوست - و اهواز و پهلو پسران اویند - و فارس پسر پهلو است - و (۴) یفثی(۳) که شام و روم پسران اویند - و (۵) بورج که درمیان مورّخان ازو جز نامی نمانده - و (۶) لوز که فراعنهٔ مصر از نسل اویند - و (۷) عیلم که عمارت خوزستان کرد - خراسان و تنبال پسران اویند - و عراق پسر خراسانست - و کرمان و مکران پسران تنپال‌اند - و (۸) ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند - و (۹) بوذر که آذربیجان واران وارمن و نرغان پسران اویند ● بعضی سام را هم شش پسر میگویند کیومرث و بورج و لوز را ذکر نکرده اند - و بالجمله در فرزندان این دو گروه بسیار اختلافست ●

یافث ارشد اولاد نوح است - سلسلهٔ علیهٔ حضرت شاهنشاهی باو می‌پیوندد - و نسبت تمامی خانان بلاد مشرق و ترکستان باو میرسد - و اورا ابوالترک گویند(۴) و بعضی مورّخان اورا الونجه خان میگفته‌اند - در هنگامی که یافث از سوق‌الثمانین با اهل و عیال رخصت دیار شرق و شمال که نامزد او شده بود یافث از پدر التماس نمود که اورا دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد - نوح سنگی را که خاصیت او آوردن باران بود باو داد - و چنان نمود که اسم اعظم برو خوانده‌ام بجهت این مصلحت که ساده‌لوحان پی بآن نبرده از مواجبید او بیرون نروند - یا واقع اسم اعظم برو خواند - و اکنون آن سنگ درمیان ترکان بسیار است آنرا جده‌تاش گویند - فارسیان سنگ یده خوانند - و عرب حجرالمطر گوید - و او بآن حدود رفته صحرانشینی اختیار کرد - و هرگاه میخواست بوسیلهٔ آن سنگ ابر عنایت ایزدی در باریدن می‌آمد - و او را بمرور ایام فرزندان پدید آمدند - و آئینهای شایسته که هم تسلی‌بخش کوته اندیشان تواندشد و هم مسرت‌افزای خاطر بلندهمتان والافطرت تواندگشت درمیان آورد - ازو یازده پسر ماند (۱) ترک - و (۲) چین - و (۳) سقلاب - و (۴) منصج که اورا منسک گویند - و (۵) کماری که اورا کیمال نیز خوانند - و (۶) خلج - و (۷) خزر - و (۸) روس - و (۹) صدسان -

---

(۲) نسخه [چ] کوشتن و [ح] کوس - (۳) نسخه [ز] یفین و [ب ه و ح ط] یقین - [۴] و سام را ابو العجم و العرب و حام را ابو الهند ●

و (١٠) غز - و (١١) یارچ - و در بعضی کتب هشت پسر مذکوراست - خلج و مدمان و غز را یاد نکرده اند ●

ترک

ترک - بزرگترین فرزندان یافث بود - ترکان اورا یامث اوغلان[٢] گویند - و بهوشیاردلی و کارگذاری و رعیت‌پروری از همه برادران امتیاز داشت - بعد از رحلت پدر بر تخت فرمانروائی نشست - و داد مردمی و مردانگی و مظلوم‌پرسی داد - و در جائی که ترکان اورا سیلول یا سلیکای میگفتند و چشمهای آب‌روان سرد خوشگوار و گرم عافیت‌بخش و مرغزارهای دلکش داشت اقامت فرمود - و از چوب و گیاه خانها اختراع کرد - و خرگاه پدید آورد - و از پوست بهایم و سباع لباس پوشیدنی دوخت - و نمک در زمان او ظاهر شد - و در آئین او آن بود که پسررا جز شمشیرے میراث ندهند - و تمام خواسته دختر را باشد - و گویند که معاصر او کیومرث است چنانچه کیومرث اوّل ملوک عجم است او اوّل سلاطین ترکستانست - و عمر او دویست و چهل سال بود ●

النجه خان

النجه خان - بهترین فرزندان ترک بود - چون پیمانهٔ زندگی ترک پُر شدن گرفت اورا بمشورت بزرگان بر تخت سلطنت نشاند - و او خرد دوربین را پیشوای خود ساخته در عدالت‌گستری روزگار گذراند - و چون پیر شد عزلت اختیار فرمود ●

دیب باقوی

دیب باقوی - بعد از عزلت پدر و باشارت عالیش فرمانروا شد ●

کیوک خان

گیوکخان - فرزند رشید اوست - پدرش در هنگام پدرود کردن جهان سریر خانی باو عنایت فرمود - او قدر سلطنت را دانسته در لوازم آن اهتمام بجای آورد ●

النجه خان

النجه خان - پسر اوست در آخر عمر پدر ولیعهد شد - و او داد و دهش را از اندازه بیرون برد - و ترکان در زمان دولت او صحت دنیا شده از راه خردمندی عدول نمودند - چون مدتے بران بگذشت

---

[٢] اوغلن بضم اول و فتح ثالث در لغت ترکی بمعنی فرزند ●

اورا در پسر بیک شکم آمد - یکی را مغل نام کرد و دیگری را تتار - و چون بحدّ کاردانی رسیدند ملک خودرا بدو حصّه بخش کرد - یک نصف را بمغل داد - نصف دیگررا بتتار - و چون پدر بزرگوار ایشان ودیعت حیات سپرد فرزندان با یکدیگر موافقت نموده هرکدام در ولایت خود دارائی میکردند - و چون این سلسلهٔ علیّه را بتتار و شعب هشتگانهٔ او نسبت نیست ذکر اورا منطوی ساخته بشرح احوال مغل و فرزندان گرامی او میپردازد ●

مغل خان

مغلخان - فرمانروائی دانا بود - در ولایت خودآنچنان سلوک فرمودکه دلهای رعایا درسلک بندگی و رضاجوئی او درآمد - و همه در نیکوخدمتیها کوشش میکردند - و شعب مغل نه نفر بودند اوّل ایشان مغل خان - و آخر آنها ایل خان است - و مغولان تقوز را ازین گرفته‌اند - این عدد را در جمیع اشیا فرخنده دانسته‌اند - و اورا جهان‌آفرین چهار پسر داد قراخان - آذرخان - کرخان - اوزخان

قرا خان

قراخان - هم در سال بزرگترین فرزندان بود - و هم در شغل جهانداری رشد و امتیاز تمام داشت - بعد از پدر بزرگ‌منش بر اورنگ فرمانروائی نشست - و در قراقرم بحدود دو کوه که آنرا ارتاق کرتاق می گفتند جهت یورت ییلاق و قشلاق معیّن ساخت ●

اغور خان

اغور خان - فرزند گرامی قراخانست که در هنگام فرمانروائی از خاتون بزرگ ولادت یافت - و در نام نهادن و در راه خداپرستی گام زدن افسانه‌گذاران سخنی چند باو نسبت میکنند که خرد انصاف‌گزین بقبول آن چندان اقبال نمی‌نماید - و او باتفاق فرمانروائی خردوست و خداپرستی معدلت‌گستر بود - و بایستهای نیک و آئینهای خجسته که باعث انتظام احوال عالم گوناگون و موجب الئیام اختلافات روزگار رنگارنگ بود در میان جهانیان نهاد - و او درمیان ملوک ترک مثل جمشید بود در ملوک عجم - بفرهنگ درست و همّت بلند و بخت ارجمند و شجاعت ذاتی ملك ایران و توران و روم و مصر و شام و امرنج و دیگر ولایتها را در حیطهٔ تصرّف درآورد - و اکثر اهل عالم در سایهٔ عاطفت او در آمدند - و ترکانرا بمناسبتهای مناسب لقبها نهاد که تا امروز زبانزد مردم است - مثل ایغور و قلغلی و قبچاق و قارلیغ و خلج و غیرآن - و او را شش پسر شد - کُن - آی - یولدوز - کوک - طاق تقاز - و سه بزرگ را بوزوق میگویند - و هفدگررا باجوق - و فرزندزادهای او به بیست و چهار

شعبه منشعب گشتند - و تمامی ترکان از نسل این بزرگان‌اند - و لفظ ترکمان در قدیم نبوده‌است چون اولاد ایشان بایران درآمدند و دران سرزمین توالد و تناسل شد بتدریج صورتهای ایشان مانند تاجیك شد - و چون تاجیك نبودند تاجکان ایشان را ترکمان گفتند یعنی ترک مانند - و بعضی برآنند که ترکمان قومی علیحده‌اند و بترکان نسبتی قرابت ندارند - و مقول‌است که انوشروان بعد ازانکه تسخیر عالم نموده بصورت اصلی خود باز گشته بر مسند دولت نشست بزمی خسروانه ترتیب نمود و هر کدام از فرزندان دولتمند و امرای اخلاص‌اندیش و سایر ملازمانرا بنوازشهای پادشاهانه بنواخت - و نصیحتهای بلند و وصیّتهای ارجمند که برثبات دولت رهنمون باشد فرمود - و مقرّر ساخت که دست راست که ترکمان برّانغار گویند و ولیعهدی به پسر بزرگ و اولاد او مقرّر باشد - و دست چپ که جورنغار باشد و وکالت بفرزندان خرد داد - و قرار داد که همواره بطن بر بطن برین آئین ثابت باشند - و اکنون ازین بیست و چهار فرقه یك نیمه بدست راست تعلّق دارد - و یك نیمه بدست چپ - هفتاد و سه سال یا دو سال لوازم جهانبانی بجای آورده این جهانرا وداع کرد ●

کَن خان

کن‌خان - بموجب وصیّت بجای پدر به نشست - و در فرماندهی و جهانداری با خرد دوربین خود تدبیرات صایبهٔ ارقیل خواجه که وزیر انوشروان بود کامروا شد - و با برادران و فرزندان و برادرزادها (که بیست و چهار کس بودند چه هریکی ازین شش برادر را چهار فرزند بوده بود) آنچنان سلوک نمودکه هرکدام اندازه و حالت خود دانسته در گیرودار سلطنت مددگار هم بودند - و هفتاد سال کامیاب دولت شده آی خانرا ولیعهد خود ساخت و درگذشت ●

آی خان

آی خان - به نیروی بخت بیدار و دولت پایدار آئین پدر بزرگوار خود داشت - و عدالت را با خوی خوش آراسته بود - و دانش را با کردار نیک فراهم آورده ●

یلدوزخان

یلدوزخان - پسر مهین و جانشین او بود - در آداب جهانداری و دادگستری پایهٔ بلند یافت ●

---

(۲) درهرنه نسخه - قبل‌خواجه - و در ظفرنامهٔ یزدی ارقیل‌خواجه - و این شعر نیز آورده ● شعر ●

از ارقیل چون کَن شنید این سخن ● پسندید گفتار مرد کهن

منکلی خان

منکلی خان - پسر دوستدار او بود - بعدازو برسریر فرمانده‌ی نشست - و بنظر عنایت یزدان و عنایش ایزد شناسان امتیاز یافت ●

تنکیزخان

تنکیزخان - بعد از رحلت پدر گرامی متصدی انتظام امور سلطنت شده صد و ده سال در مغولستان تاج دولت بر سر داشت ●

ایلخان

ایلخان - فرزند گرامی اوست - پدر در هنگام پیری و ناتوانی سر انجام مهام جهانبانی بار ارزانی داشت و خود بعذرخواهی ایام کثرت بگوشهٔ وحدت نشست ●

قیان

قیان - فرزند دلنشین ایلخانست که بمقتضای غوامض حکمت ایزدی مورد شداید احوال شد - چون ایزد دانا خواهد که جوهر انسانی را بکمال معنوی رساند اول مرادی چند درضمن نامرادی جلوه‌گر آرد - و چندین بزرگان پاک‌طینت را فدای آن بزرگ ساخته اورا خلعت ظهور دهد - مصداق این حال قصهٔ ایلخانست که چون نوبت سریرآرائی بار رسید بآئینی که عالم صوری ازان نظام گیرد و ملک معنوی مراعات پذیرد زینت میکرد - و دلهای پراگنده را فراهم می آورد - تا آنکه تور بن فریدون بترکستان و ماوراءالنهر امتیاز یافت و باتفاق سونج خان ملک تاتار و ایغور با ایلخان نبرد عظیم کرد - و زمرهٔ مغل از حسن معاشرت ایلخان فدایانه جنگ کردند - و بسیاری از ترکان و ایغور و تاتار درین نبرد کشته شدند - و در اثنای جنگ تور و تاتار مقاومت نکرده فرار اختیار نمودند - و بمکر و حیلت دست زده از راه روباه‌بازی روی بگریز نهادند - و پارهٔ از راه رفته در نشیبی فرود آمدند - و آخرهای شب ناگهانی بر سر لشکر ایلخان شبیخون آوردند - و چندان کشش شد که از مردم ایلخان جز پسر او قیان و پسر خال او تکوز و دو حرم ایشان که خود را درمیان کشتگان پنهان ساخته بودند هیچکس جان بسلامت بیرون نتوانست برد - چون شب درآمد آن چهارکس خود را بکوه کشیدند - و بزحمت و مشقت بسیار چون از گریوها و تنگیهای کوه گذشتند مرغزارے که در و چشمهای خوشگوار و میوهای فراوان بود بنظر درآمد - ناچار آن مواضع فرخ را بمقتضای وقت غنیمت دانسته طرح اقامت انداختند - و ترکان این جای را ارکنه‌قون نامند - و گویند این واقعهٔ هایله بعد از دهزار سال بود از گذشتن اغورهان - دانا داند که درین قضیهٔ بدیع تدبیر ابداع گوهر

جامع حضرت شاهنشاهی بود تا هم نسبت ندائیت بجلی آید و هم مراتب غربت و عزلت و مشقت بابن طرز بدیع فراهم شود تا گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی (که مقصود اصلی از آفرینش این طبقهٔ گرامی اوست و هم سرمایهٔ این صحمدت‌نامهٔ ایزدیست) جامع مدارج اطوار کونیه شده و قدردان طبقات انام (که باین حالت باشند) گشته کامروای صورت و معنی گردد - و باین طرز گردد از نامرادی پیرامون حال مقدس او نگردد - و بالجمله چون قیان با همراهان دران سرزمین بصر برد از ایشان اولاد شد - و قبایل پدید آمد - و جماعهٔ را که از قیان بوجود آمدند قیات نام نهادند - و طایفهٔ که از تکوز رسیدند به درلکین ملقب گشتند - احوال فرزندان قیان تا زمانی که در ارکنه‌قون بودند - که دو هزار سال تقریبی باشد بنظر در نیامده - و همانا که دران زمان و مکان رسم نوشتن و خواندن نبوده باشد - و بعد از مهری شدن دو هزار سال تخمینا در آخرهای زمان نوشیروان قیات و درلکین بجهت آنکه زمین ارکنه‌قونرا گنجایش این مردم نمانده بود اراده برآمدن کردند - و هر راه ایشانرا کوهی که معدن آهن بود مسدود داشت - دانایان اندیشها را کار فرموده از چرم‌گوزن دمها اختراع نمودند - و آن کوه آهنین را گداخته گذر پیدا کردند - و ملک خودرا بزور شمشیر و نیروی تدبیر از دست تاتار و غیر او برآوردند - و بر سریر کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند - و تخمین کیشان درصت‌اندیش از چهار هزار سال پیش ازانکه اجداد عالی بیست و هشت تن بوده اند و هزار سال بعد ازانکه آبای کرام بیست و پنج نفس بوده اند چنان قیاس کنند که درین دو هزار سال بیست و پنج کس باشند - پوشیده نماند - که زمین مغول در طرف مشرق است و از آبادانی دور - دور آن هفت هشت ماهه راه است - سرحد شرقیش تا سرحد خطا - و غربیش آن تا زمین ایغور - و شمالی او پیومنده با قرغز و سلیکایست - و جنوبی آن متصل با تبت - خوراش ایشان گوشت شکار - و پوشش ایشان پوست بهایم و سباعست ●

تیمور تاش

تیمورتاش - از نسل سعادت‌اصل قیان است - بصروری و فرماندهی سربلند بود ●

منکلی خواجه

منکلی خواجه - گرامی فرزند تیمورتاش است - سرفراز تاج دولت و سعادت بود - و مسند ایالت و عدالت داشت ●

یلدوز خان

یلدوزخان - خلف بزرگ منشر ، منکلی خواجه است که درین آمدن قیات و درلکین بامارت

و سرداری سرافراز بود. و بعد از قیام فرزندان ایشان بطناً بعد بطنٍ در ارکنفتون هرورین قبایل داهتند - یلدرز خان بمددکاری بخت کوکب دولتش رفته رفته از افق سعادت طلوع نمود - و او اولوس مغل را آباد ساخت - و فرمانروای والاشکوه شد - و نزد قوم مغل آنکس درجه نسب و شایستهٔ عالی باشد که نسب خود را بیلدرزخان نرساند ●

جوبینهٔ بهادر

جوبینهٔ بهادر پسر رشید یلدرزخانست - بعد از پرشدن پیمانهٔ عمر پدر بر تخت جهانبانی بهیاب گشت -

حضرت عصمت‌قباب قدسی‌نقاب آلنقوا

دادار بدایع‌آفرین هرچه از مکمن خفا بمجلای ظهور آرد بعیارے از عجایب امور را مشتمل باشد لیکن آدمی‌زاد بموجب غفلتے که در نشاهٔ کثرت و لباس تعلق متون این بنای عالی‌اساس است از دریافت آن باز میماند - چه اگر این‌طور نشدے اورا از نظارگی بودن فرصت نبودے - و بهیچ کارے نپرداختے - مبدع جهان‌آرا اگرے از عجایب قدرت خود را از نظر جهانیان می پوشد - و بقدر احتیاج که یکبارگی از تماشای غرایب مقدرات الٰهی محروم نمانند پردهٔ چند از روی مقدسات مکمن غیب بر میدارد - و باز از دید بسیار از غفلتے که در سرشت ایشان ودیعت نهادهٔ تقدیراست نمان دید را پردهٔ شناسائی میگرداند - و پس ازان رافت عامهٔ الٰهی برای هزار گونه حکمت که یکے ازان آگاهی غفلت‌زدهای این جهانست آفرینش دیگر بظهور می آرد - و نقاب و احتجاب را اندکے برداشته رنگ‌آمیز تعجب میگرداند - ازان جمله احوال بدایع‌طراز حضرت آلنقواست - و او دختر قدسی‌اختر جوبینه بهادراست از قوم قیات از نسل برلاس - از زمان خردی تا بسن بزرگی حسن صوری و معنوی او در افزایش بود - تا آنکه بفطرت عالی و همت والا یگانهٔ روزگار گشت - و باتفاق دوست و دشمن و خویش و بیگانه بزرگ‌منش خردپرور خداپرست بود - انوار خداشناسی از چهرهاش پیدا - اسرار الٰهی بر پیشانی او هویدا - پردهنشین سرادقات عفت - خلوت‌گزین مرافبات احدیت - مظهر تجلیات قدسی - مهبط فیوضات قدوسی بود - چون بحد کمال رسید اورا چنانچه آئین سلاطین و رسم بزرگان دنیا و دین‌است به نوروز(۳) بیان که فرمانفرمای مغلستان و پیرهم او بود پیوند کردند - و آن گوهر یکتای قدسی را قرین فرمانروائے انسی ساختند - ازانجا که او همسر نبود بملک نیستی شتافت - حضرت آلنقوا

---

(۲) نسخهٔ [ح] انسان ● (۳) نسخه [ح] زوبون بیان ●

که آسایش عالم معنی بود آرایش ملک دنیی نیز گشت - و بضرورت بظاهر امور پرداخته بسروری و سریرآرائی الوس خود متوجه شد ●

شبی آن نورپرورد الٰهی بر بستر استراحت پهلو نهاده و بر چارباش استراحت تکیه زده بود که ناگاه نورے شگرف در خرگاه پرتو انداخت - و آن نور در کام و دهان آن سرچشمهٔ عرفان و حضور در آمد - و آن عفّت‌قباب بر منوال حضرت مریم بنت عمران ازان نور آبستن شد - سبحان‌الله نفوس قدسیهٔ انسانی را از آدم تا این نورپرورد در نعمت و محنت و فراخی و تنگی و فتح و هزیمت و لطف و غضب و سایر صفات متضادّه مرتبه بمرتبه پرورش داده مستعدّ فیضان نور مقدّس میساختند - و پیشتر ازانکه این نور اقدس از آسمان تقدّس نزول اقبال نماید قیانرا از تعلّق‌آباد شهر و اقلیم برآورده در صحرای تجرّد پرورش بخشیده چندین آبا و اجداد اورا بطن ببطن در مدّت دو هزار سال دران کوهستان هم تصفیه بخشیده آشنای ملک تقدّس میساختند - و هم مرتبهٔ انسانی را جامع مراتب کونی و الٰهی میگردانیدند - چون پرورش معنوی سرانجام یافت بمقتضای حکمت بالغه یلدوزخانرا از کوه بشهر آورده سریرآرای گردانیدند - تا نوبت این سلسلهٔ مقدّسه بحضرت آلنقوا رسید - و آن نور الٰهی بمیانجیی چندین بزرگان دین و دولت بیواسطهٔ بشری در عالم ظاهر جلوه‌گر آمد - آغاز ظهور حضرت شاهنشاهی آن روز بود که بعد از سیر در مدارج مختلفه از خدر مقدّس حضرت مریم‌مکانی برای سرانجام نشأهٔ صورت و معنی بعالم بروز شتافت - افلاطون‌تجرّدے باید که این سخنان بگوش هوش شنود که خدیو زمان در پرده‌آرائی - و زمانیان با دردِ چشم - و زحیر باطن پرده‌در است - و بالجمله بر سر سخن رفته بار گویم که همواره در اوقات فرخنده و ساعات خجسته سرای مقدّس آن عفّت‌قباب بفروغ آن نور روشن میشد - و زمان زمان ظاهر و باطن آن قدسی‌نژاد اضاءت میپذیرفت - آنانکه از بال همّت بلندپروازی فرموده از اسباب‌پرستی گذشته مسبّب‌بین اند امثال این امور در وسعت‌آباد قدرت الٰهی بدیع و بعید نمیدانند - و مستبعد عادت‌پرستان ظاهربین در پیش حساب ایشان معتبر نیست - و آنانکه در سبب مانده پیشتر قدم ننهاده‌اند لیکن بقلاوزی بخت بیدار از محاسبهٔ ظاهری گریز ندارند آنها نیز در مبادی حال توقّفی نمیکنند - خصوصاً فرزندِ بے مادر و پدر [که آدم اوّل باشد] قبول کرده‌اند و فرزندِ بے مادر را [که حوّا نامند] پذیرفته اند - و فرزندِ بے پدر تنها را چگونه قبول نکنند - فکیف که مثال این واقعه در قصّهٔ عیسی و مریم متیقّن آنها باشد ● بیت ●

حکایات مریم اگر بشنوی ● بآلنقوا همچنان بگروی

لیکن مبدع جهان‌آرا که از عنفوان ابداع کارخانهٔ ایجاد را سرانجام میدهد بمقتضای تضاد
تباین اسمای جمالی و جلالی چنانچه گروه آدمیانرا بدانش والا و تدبیر درست و فطرت ما
و تصرف عظیم و اندیشهٔ صواب مخصوص ساخته روز بروز در افزایش حال آنها میکوشد هم
طور گروه انبوه آدم‌صورتانرا بکم‌بینی و کوته‌یابی و کج‌اندیشی و بدگمانی و فتنه‌انگیز
و بی‌تصرفی اختصاص داده سرگرم کار میدارد - و اگرچه در هردو طور پیمانهٔ استعداد پر میدهد
امّا بسا حکمتها که درین کار شگرف اندارج دارد - بنابرآن پیوسته ظلمت با نور و نحوست
با سعادت و ادبار با اقبال همقران میباشد - و همواره بیدولتان تیره‌رای سنگ تفرقه در پیش
می‌اندازند - و بزودی شرمسار موری و معنوی گشته بکوی (۲) عدم میشتابند - و مصداق آیهٔ
این‌سانحهٔ نورانیست که چون چنین امر بدیع بظهور آمد جمعی از کوته‌نظران ناقص‌خرد ظاهربین
که از درایت حقیقی بی‌نصیب اند و از نعمت معرفت بعید اندیشهای نادرست بخا
آوردند - و آن مصدنشینِ عفّت از کمال مهربانی نخواست که این نابینایان بی‌سعاد
در وبال این خیال گرفتار مانند اعیان مملکت خودرا از واقعه آگاه ساخت - و فرمود که
ساده‌لوحی ناقص‌عقل که از بدایع قدرتهای الٰهی و صنوف تقدیرات ازلی خبردار نبوده در بلا
موی ظن افتد و آئینهٔ دل را بزنگ خیالات فاسده تیره‌رنگ سازد هرآئینه از عقوبت
آن ابدالآباد در خسران و نکال ماند - بهتر آنست که ساحت اندیشهٔ ایشانرا ازین دغد
وا پردازم - و نظر برین مقدّمه ضرورت است که بیداردلان حقیقت‌شناس و معتمدان اخلاص‌پیو
در حوالی خرگاه بحراست شب زنده دارند - تا تاریکی شکّ و ریب از سویدای دل ایشا
بنور واردات الٰهی و مشاهدهٔ انوار غیبی بروشنی گراید - و مظنّهٔ اوهام فاسد از درون ایر
تیره‌جانان بیرون رود - بنابرآن چندگاه پاسبانان بیداردل و خردپروران دوربین حوالی خرگ
بوده چون اختران شب‌زنده‌دار دیده برهم نزدند - ناگاه در دل شب که وقت نزول رحمت
الٰهیست نوری فروزنده چون ماه تابان بدستوری که بانوی سراپردهٔ عفّت فرموده بود از فرا
به نشیب روی کرده بخرگاه درآمد - غریو از حاضران آگاه برخاست - لختی در مقام حیرت
بوده اندیشهای باطل از دلهای وسوسه‌خیز فرونشست - و چون ایّام آبستن سپری شد -
پسر گرامی سعادت ولادت یافت - یکی بوقوز قنقلی (۳) - و تمامت قوم تنقلین از نسل او پدید آمد
و دوم یوقلی سالجی که قبیلهٔ سالجیوت از وی منشعب گشت - سیّوم بوزانجر قاآن است - و اولاد

---

(۲) نسخه [اه ح] بکوهم ٥ (۳) در نسخهای اکبرنامه بموحده و تنقلین بقاي فوقانیست و در ظفرنامه
بوقوز بهای تحتانی وقنقلی بنون ٥

ایمن گرامی نژادانرا نیرون گویند یعنی پدید آمده از نور - و ایشانرا بزرگترین اقوام مغل دانند ۰

بوزنجرقاآن

بوزنجرقاآن - جدّ نهم چنگیز خان و قراچار نویان و جدّ چهاردهم حضرت صاحبقرانی و جدّ بیست ودوم حضرت شاهنشاهیست - چون بسنّ تمیز رسید سریر سلطنت توران‌زمین را زینت داد - و سرداران قبایل از ترک و تاتار و غیر آن که بطریق ملوک طوایف زندگانی میکردند کمر خدمتگاری بمیان جان بستند - و او به نیروی تدبیر پریشانیهای روزگار فراهم آورده داد عدالت و احسان داد - و زمانی دراز بمردانگی و فرزانگی روزگار را آرایش و آسایش بخشید - و او با ابومسلم مروزی معاصر بود - چون رخت هستی بربست ازو دو پسر ماند - بوقا - و توقها (۲) ۰

بوقا خان

بوقاخان (۳) - پسر مهین اوست که جدّ هشتم چنگیز خان و قراچار نویانست بموجب وصیت بجای پدر بنشست - و مسند پادشاهی را بعدل و داد آراسته کرد - و قاعده‌های تازه در جهانداری و گیتی‌ستانی اختراع نموده دستورالعمل خواقین روزگار ساخت - و با زیردستان چنان زیست کرد که خواص و عوام‌ازو خوشوقت شدند ۰

دوتمین خان

دوتمین خان - پسر رشید اوست - پدر چون بآکاهدلی زمان گذشتن دریافت اورا ولیعهد و جانشین خود کرد - او در لوازم دارائی و ملک‌افزائی کوشش نمود - او را نه پسر بود - بعد از گذشتن او منولون والدهٔ فرزندان که بعقل و تدبیر یکتا بود بگوشهٔ رفته بتربیت فرزندان مشغول گشت - روزے جلایر که از قوم درلکین اند کمین گرفته منولون و هشت فرزند اورا بقتل رسانیدند - قایدوخان که پسر نهم بود بخواستگاری یکے از خویشان پسر عم خود ماچین رفته بود نجات یافت - و بدستیاری و مددگاری ماچین جلایر بر نادانی خود معترف شده هفتاد تن را که درکشتن شریک بودند بخون منولون و پسرانش کشتند - و عیال و اطفال ایشانرا بسته پیش قایدوخان فرستادند - خان داغ بندگی بر جبین آنها نهاده گذاشت - و فرزندان ایشان زمانے دراز در قید بندگی بودند ۰

قایدوخان

قایدو خان - بعد از چندین وقایع بسعی ماچین بر سریر سلطنت نشست - و در آبادانی

---

(۲) نسخهٔ [ا] و ظفرنامه توقها ۰ (۳) نسخهٔ [ج] بوقا تاآن ۰ (۴) این نام در نسخها بصور مختلفه - یکجا بصورتے و در همان نسخه جای دیگر بصورتے دیگر - نسخهٔ [ج] که فی‌الجمله درصحت از نسخهای دیگر بهتر است درین اینجا دوتمین نوشته - و در حاشیهٔ نسخهٔ [ز] اینجا آورده که دوتمن خانرا دوتمین نیز بوقا هم گویند صح قایدو ۱۲ صحیح -

عالم اهتمام نمود. قصبها آبادان ساخت - و خیل و حشم او بسیار پدید آمد - و با جلایر او را کارزارها بوقوع پیوست. ملک‌رانی و جهانبانی باستقلال کرد - و چون از عالم درگذشت ازو سه پسر ماند.

بایسنغر خان

بایسنغر خان - بزرگترین فرزندان او بود بکاردانی و سربراهی رعیت و سپاهی یگانهٔ روزگار بود - بوصیت پدر تخت‌آرای فرماندهی گشت.

تومنه خان

تومنه‌خان - پسر گرامی اوست - پدر درهنگام گذشتن ازین جهان‌گذران ملک و دولت باو سپرد - مسند شهریاری و جهانگیری بوجود او فروغ یافت - با مردانگی خردمندی زینت‌بخش حال او بود - و با بزرگ‌منشی بردباری رونق‌افزای روزگار او - بسیارے از مملکت مغلستان و ترکستانرا بزور بازوی تدبیر و نیروی سر پنجهٔ اقبال بر ملک موروثی افزون ساخت - و تمام ترکستان در هیبت و عظمت مماثل او نداشت - او را دو خاتون بود - ازیکے هفت پسر آمد - و از دیگرے دو پسر ببک‌شکم متولد شد - ازین توأمان یکے را قبل نام بود که جدّ سیزدهم چنگیزخانست - و دیگرے قاچولی نام داشت.

قاچولی بهادر

قاچولی بهادر - جدّ هشتم حضرت صاحبقرانیست - مظهر انوار دولت و مورد آثار سعادت بود - فرّ بزرگی از چهرهٔ او میتافت - و شکوه بختیاری از پیشانی او میدرخشید - شبے بخواب دید که از جیب قبلخان ستارهٔ رخشان برآمد - و باوج فلک رسیده تاریک گشت - و همچنین پی در پی سه بار واقع شد - و در نوبت چهارم ستارهٔ بغایت نورانی از گریبان دولتش طلوع کرد که آفاق را نور او فرو گرفت - و پرتو نور او بچند ستارهٔ دیگر رسید که بهر یک ازآنها ناحیتے روشنائی پذیرفت - و چون آن کوکب نورانی ناپدید شد اطراف جهان همچنان روشن بود - از خواب بیدار شد و در تعبیر این نمودار غیبی طایر اندیشه را پرواز میداد - ناگهان باز خوابش در ربود - و همچنان مشاهده کرد که از گریبان او هفت بار ستارهٔ روشن پدید آمد - و غروب کرد - و نوبت هشتم ستارهٔ بزرگ طلوع نمود - تمام جهانرا ضیا و رونق بخشید - و ازو چند ستارهٔ دیگر خرد منشعب شد که هریک گوشهٔ از عالم را روشن ساختند - و چون آن ستارهٔ بزرگ ناپدید شد عالم همان روشن ماند - و ستارهای دیگر همچنان روشنائی داشتند - صبحدم صورت واقعه را قاچولی بهادر به پدر بزرگوار خود تومنه‌خان عرض کرد - پدر تعبیر فرمود که از قبلخان سه شاهزاده

برتخت خانی نشینند - و در مملکت حاکم شوند - امّا مرتبهٔ چهارم آن باشد که از عقب ایشان پادشاهی ظهور کند که اکثر عالم را در تحت تصرّف خود در آورد - و اورا فرزندان پدید آیند - و هریکی حکومت ناحیتی داشته باشد - و از قاچولی هفت فرزند دولتمند که انصرپیشوائی و تاج فرمانروائی بر سر داشته باشند بظهور آیند - و نوبت هشتم فرزندی پدید آید که جهانگیری نماید - و بر عالمیان سری و سروری کند - و ازو فرزندان بوجود آیند که هریکی حاکم جانبی باشد - و والی مملکتی شود • و چون تومنه‌خان از تعبیر فارغ شد برادران بفرمودهٔ پدر بایکدیگر عهد و پیمان بستند - که سریر خانی بقبل‌خان مسلّم باشد - و قاچولی سپهسالار و صف‌آرای و مدار کل و تیغ‌زن باشد - و مقرّر شد که فرزندان یکدیگر بطن‌ببطن همین طریقه منظور و مسلوک دارند - و عهدنامهٔ بخطّ ایغوری درین باب قلمی فرمودند - و هردو برادر برآن خط مهر نهادند - وبآل تمغای تومنه خان رسانیدند - از آدم تا تومنه‌خان آبای کبار حضرت شاهنشاهی [که مقصود از جنبش این سلسله ایشانند] بریاست مطلقهٔ و سلطنت مستقلّه ممتاز گشته ثبات‌بخش سریر معدلت بودند - و طایفهٔ ازین گروه والاشکوه معتقدانی ملک معنی نیز یافته کامیاب ظاهر و باطن گشتند - چنانچه باستانی‌نامها ازان آگاهی میبخشد - و حکمت الٰهی [که در ظهور نشأهٔ جامعهٔ مراتب کونی و الٰهی بچندین میانجی کارفرمایان ملک صورت و معنی اهتمام دارد] منتظر زمان ولادت حضرت شاهنشاهی [که نقارهٔ کاینات بودن طراز خلعت فاخرهٔ اومت] بوده روز بروز اسباب آنرا سرانجام میدهد - و برای جامعیّت و شناسائی قدر خدمت و لذّت سربراهی شایسته قاچولی بهادر را لباس وکالت مستعار پوشانید - تا مراتب این حالت نیز برأی العین این سلسلهٔ علیّه درآید - و سرمایهٔ جمعیّت مراتب برای حضرت شاهنشاهی حاصل گردد - و باوجود رشد و کاردانی و بزرگی و بزرگ‌منشی قاچولی بهادر قبلخان ولیعهد شد - اگرچه بظاهر مراعات کلانی سن شد [که منظور دانشوران نیست] امّا در معنی کارفرمای قدرت الٰهی نشأهٔ جامعیّت را سرانجام داد - چون تومنه‌خانرا ستارهٔ حیات در مغرب فوات متواری شد قبلخان بر تخت فرمانروائی متمکّن گشت - و قاچولی بهادر بموجب رضا بعهد که سرمایهٔ دولت سرمدیست در مقام یکجهتی و موافقت در آمده بآئین دوستداری و شاهنشاهی متصدّی انتظام مهام سلطنت گشت - و چون قبلخان از دارالفتن هستی بدارالامان نیستی خرامید قوبیلهٔ (۲) خان که در میان شش پسر او شایستهٔ تاج و تخت بود بسلطنت نشست -

---

(۲) نسخه [ا ج ه و] و ظفرنامه قوبله •

و قاچولی بهادر بهمان منصب والای سپهسالاری مشغول بوده پاس پیمان خود میداشت - و بدستیاری فرزانگی و مردانگی سرانجام کارگاه ملک و دولت مینمود - و قوبلهخان به پشتگرمی اینچنین سهرباله که هم عقل خدادادی داشت و هم تیغ کشورستانی انتقام برادر خود از التانخان حاکم خطای کشید - و جنگهای بزرگ که کارنامهٔ مردان کار تواند بود کرده بر لشکر خطای شکست عظیم انداخت ●

و مجمل ازین سرگذشت آنکه فرمانروایان خطا پیوسته ازین طبقهٔ والاشکوه دغدغه داشتند - و همواره محرک سلسلهٔ درستی بوده روزگار میگذرانیدند - چون دارائی خطا بالتانخان استقرار یافت از استماع شجاعت و تدبیر قبلخان بیشتر هراسان گشت - بوسیلهٔ فرستادهای کاردان لسان موافقت محکم ساخت بمرتبهٔ که قبلخانرا استدعای آمدن خطا نمود - و خان بمقتضای راستی و درستی که طبیعی این دودمان والانژاد است داروگیر ملک را بقاچولی بهادر سپرده بخطا رفت - و نقش محبت دلپذیر نشست - و ازانجا کامیاب عیش و عشرت بیورت خود متوجه شد - بعضی از اعیان دولت التانخان [که تنگ‌حوصله و فرومایه بودند] سخنان ناشایسته گفته التانخانرا متغیر گردانیدند - التان خان از وداع پشیمان شد - و کس فرستاده طلب داشت - قبلخان از مواد پیشانی روزگار نقش ناراستی التانخان خوانده جواب فرستاد که چون بصایر فرخنده توجه نموده‌ام برگشتن را لایق نمیدانم - خان خطا جوشیده لشکرے نامزد او کرد که بهروضع که ممکن باشد خانرا بگردانند - قبلخان بخانهٔ دوستے مالجوقی نام که در سر راه ماوائے داشت سردار لشکر خطا را فرود آورد - و قرار داد که برمیگردم - مالجوقی پنهانی گفت که معاودت را مصلحت نمیدانم - من اسپے دارم تیزگرد و دورو که هیچکس بآن نتواند رسید همعنان احتیاط شدن و بران اسپ سوار شده ازین مخاطره بدر رفتن صلاح وقت است - قبلخان برین رای عمل نموده بران اسپ سوار دولت شده بیورت خود شتافت - فرستادهای خطای چون آگاه شدند چابک‌دستان تیزپای از عقب در آمدند - و جز در یورت خانی بجای دیگر نه پیوستند - قبلخان این بداندیشانرا گرفته از هم گذرانید - درین اثنا پسر کلان او قین‌برقاق که بحسن صورت بےهمتای روزگار بود در حوالی دشت هم‌تگین غزالان داشت - ناگاه قوم تاتار درچار شده دستگیرش کردند - و اورا گرفته پیش التانخان بردند - و خان بانتقام آن‌سگ‌جانان گرگ‌منش تیغ بیداد برین غزال شیرنژاد راند - قوبلهخان که پسر دوم بود چون تخت‌آرای سلطنت شد بجهت انتقام برادر خود بجمع لشکرها همت‌گماشته متوجه التانخان شد - و نبرد عظیم درپیوست - و شکست غریب خطائیانرا داده اسباب و اموال

ایشانرا بتاراج برد - و چون نوبت تاخت بمیاه اجل درسید برتان بهادر برادر گرامی او بمشاورت امیران مملکت بر سریر خانی متمکن گشت - و یاساق پدر و برادر خود را تازه گردانید - و چون در عهد او هیچکس را یارای آن نبود که با او دعوی مبارزت و سپه‌کشی کند لجرم لقب خانی او در افواه بلفظ بهادری زبانزد شهرت گشت - و نقد شجاعت او را باین نام مهابت‌فزا مسکوک ساختند - و درین زمان قاچولی بهادر (که هم برادر جانسپار بود و هم بهادر سپهسالار) متوجه عالم بقا شد •

ایردمچی برلاس

ایردمچی برلاس - پسر ارشد قاچولی بهادر است که در معالک فرهنگ و معارک جنگ مغز هوش بلند و بخت بیدار داشت - بعد از پدر طغرای سپهسالاری بنام او سربلندی گرفت - و او بآئینی که پدر بزرگوار رونق داده بود در تنسیق مهام ممالک و تدبیر عظام امور کوشش مینمود - و اول کسی که بلقب برلاس اختصاص یافت او بود - و معنی این لفظ معلّی شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس باو میرسد - و چون زندگانی برتان بهادر بسر آمد از چهار پسر او سیومین بیسوکای(۲) بهادر که پدر چنگیز خان است و بجوشن فرزانگی و مغفر مردانگی آراسته بود تاج خانی بر سر نهاده زینت‌بخش سریر جهانبانی گشت - و درین هنگام ایردمچی برلاس بشهرستان بقا اساس اقامت نهاده - ازو بیست و نه پسر یادگار ماند •

سوغوچیجن

سوغوچیجن(۳) - درمیان فرزندان گرامی ایردمچی برلاس بدل دلاور و رای جهاندار و خرد و عطوفت کارساز نظام‌بخش سربلندی داشت - و از روی سال نیز بزرگترین اولاد بود - جای پدر عالیقدر گرفت - بمعنی شهریار - و بصورت سپهسالار بود - بیسوکای بهادر برای جهان‌آرای سوغوچیجن لشکر بر سر تاتار کشید - و خان و مان و دولت ایشانرا پی‌سپر غارت ساخت - و بیاری یزدان و نیروی بخت فیروز بر تاتار غالب آمده بدولت و اقبال متوجه دیلون‌بُلدق شدند - و چون بدان موضع سعادت‌افزا رسیدند در بیستم ذیقعده تنکوزبیل سال (۵۴۹) پانصد و چهل و نه هلالی

---

(۲) در اکثر نسخ اکبرنامه بیسوکای - و در بعضی جایسوکا نوشته و در ظفرنامه یسوکی - میگوید • شعر • پس از شاه برتان یزدان پرست • یسوکی بهادر بشاهی نشست • (۳) این اسم‌هم درنسخها مختلف واقع شده اما برین شعر که درظفرنامهٔ یزدی آورده اعتماد نموده‌شد • شعر • زسوغوچجن بود پورے نکو • جهانگیر و فرمانده و نیکخو •

خاتون وی اولون انکه که آبستن بود فرزند گرامی بزاد - بیسوکای بهادر او را تموچین نام نهاد - سوغوچیجن که خرد بلند و درپانت والا داشت به بیسوکای بهادر گفت که از رموز حساب‌دانی و نظرات سعود آسمانی چنان استدلال میتوان نمود که این همان ستارهٔ دولتست که در نوبت چهارم از جیب قبلخان برآمده بود ٭

اگرچه در سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهی (که درین محمدت‌نامهٔ ایزدی سخن ازان میرود) احتیاج بذکر تموچین نیست که از شعب این شجرهٔ قدسیّه است لیکن چون پرتوی از نور مقدّس آلنقوا بود مجملی از ذکر آن ناگزیر افتاد - طالع مسعود تموچین میزان بود - و هفت ستاره در طالع بودند - و راس در میوم - و ذنب در نهم - و بعضی برآنند که در مال (۵۸۱) پانصد و هشتاد و یک که بصرداری الوس و قوم نیرون رسید سبعهٔ سیّاره در میزان فراهم آمده بودند ٭

قرا چارنویان

قرا چارنویان - فرزند گرامی سوغوچیجن است پادشاه‌منش شهریارنشان بود - چون در سال تنکوزیبل (۵۶۲) پانصد و شصت و دو بیسوکای بهادر درگذشت و درین سال تموچین سیزده ساله بود و سوغوچیجن که مدار ملک وسلطنت و گیرودار لشکر و سپاه برو بود همدران چندروز باردوی فنا کوچ نمود قراچار نویان ایّام صغر داشت - قوم نیرون از تموچین روی‌گردان شده بمردم تالجوت[۲] پیوستند - و تموچین محنتها کشید - و در بلد بلا افتاد - و عاقبت بتائید آسمانی ازان ورطهای و مخاطرهای سهمناک نجات یافت - و با قوم جاموقه و تالجوت و قنقرات[۳] و جلایر و غیر آن کارزارها کرد - وقتی که سال عمرش از سی درگذشته بود سردار ایل و الوس خود شد - بذابر مخالفت بعضی از فرمانروایان ترکستان در چهل سالگی برهنمونی قراچارنویان پیش آونگ خان حاکم قوم کرایت که با بیسوکای بهادر سابقهٔ محبّت داشت رفت - و کارهای پسندیده برای او بجا آورد - و دستبرد نیکو نمود - و رتبهٔ قرب منزلت و علوّ مرتبت او بمرحلّه رسید که مشام همم اخلاصش از شمامهٔ اتّحاد معطّر گشت بنوعی که امرای عظام و خویشان برو حسد بردند - جاموقه که مهتر جاجرات بود شنکو[۴] پسر آونگ خانرا با خود متّفق کرده درباب او سخنان ناشایسته وحقیقهای ناپسندیده بهم بسته خاطر آونگ خانرا از راه راستی برده در خیال فاسد انداختند - و تموچین اندیشه‌مند گشته باستصواب قراچار نویان و تدبیرات درست او ازان مهلکه برآمد - و دو مرتبه درمیدان ایشان محاربات عظیم

---

(۲) در نسخهای اکبر نامه تالجوت بلام و در ظفر نامه تانجوت بنون ٭ (۳) نسخه (ج) فنقرات ٭
(۴) در ظفرنامه شنکو ٭

درپیوست - و تموچین ظفریافت - و در چهل و نه سالگی و بقولی در پنجاه سالگی در رمضان (۵۹۹) پانصد و نود و نهم بدولت سلطنت و جهانداری کامران شد - و چون مدّت مه سال ازفرمانروائی و جهانبانی او گذشت تب‌تنگری[۲] که از مبشّرانِ عالمِ غیب و مژده‌رسانانِ درگاه کبریا بود بالهام ربّانی تموچین‌را بخطاب چنگیزخان مخاطب ساخت یعنی شاه‌شاهان[۳] - روز بروز نجم سعادتش فروزانتر میشد - و سال بسال برقِ دولتش سوزانتر میگشت - بر تمام ختای و ختن و چین و ماچین و دشت قبچاق و مغین[۴] و بلغار و آس و روس و آلان و غیر آن سروری یافت - اورا چهار فرزند بود جوجی- چغتای - اوکدای- تولی- ترتیب بزم و شکار تعلّق بجوجی داشت - و برغو رسیدن وسیاسات بتقدیم رسانیدن (که نظام ممالک آرائی بآن منوط است) برای رزین چغتای مفوّض بود - و تدبیرات جهانبانی و ترتیب امورِ ملکی باوکدای اختصاص داشت - و سرانجام مهام سپاه و محافظت اردو بتولی متعلّق بود - درشهور (۶۱۵) ششصد و پانزده بقصد سلطان محمّد خوارزمشاه بجانب ماوراء النّهر توجّه نمود - و اهل آن دیار بسطوت قهر بیاسا رسیدند - و چون از کار ماوراءالنّهر پرداخت از آب آمویه عبور نمودهٔ عنان کشورگشائی بجانب بلخ معروف داشت - و تولی‌خانرا با لشکرگران بولایت خراسان روانه ساخت - و بعد از تسخیر ممالک ایران و توران از بلخ بطالقان آمد - و ازانجا متوجّه دفع سلطان جلال‌الدّین منکبرنی شد - و در ماه رمضان (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم سال هلالی سلطان جلال‌الدّین را تا کنار آب سند هزیمت داد - و ازانجا بماوراءالنّهر شتافته بجانب یورت اصلی استقرار گرفت - و در تنگوزئیل مطابق چهارم صفر (۶۲۴) ششصد و بیست و چهارم که هم سال ولادت و هم سال جلوس سلطنت بود در حدود ولایت تنکقوت ودیعت حیات سپرد - و پیشتر ازان وصیّت کرده بود که چون قضیهٔ ناگزیر درین یورش روی نماید پنهان دارید تا کار اهل تنکقوت بانجام رسد - و در ممالک دوردست فتوری نبرد - و فرزندان و امرا بموجب وصیّت عمل نموده در اخفای این حال کوشش نمودند تا آنکه اهل تنکقوت بیرون آمدند و بقلع تیغ شدند - و بعد ازان صندوق نعشِ اورا برداشته روی براه آوردند - و هر آفریده را که در راه میدیدند از هم میگذرانیدند تا خبر باطراف و اکناف بزودی نرسد - و چهاردهم رمضان همین سال نعشِ اورا باردوی بزرگ آورده اظهار واقعهٔ ناگزیر نمودند - و در پای درختی که بروزی در شکارگاه جهت تربت خویش خوش کرده بود مدفون ساختند -

---

(۲) در نسخه [ز] بتنگری • (۳) • شعر • نهادیم نام تو چنگیز خان • ازین پس تو خودرا تموچین مخوان • همه‌کس ورا اینچنین خواندند • بدان نام نیک آفرین خواندند • از انرو که معنیّ چنگیز خان • بود شاه شاهان بتوری زبان • من ظفرنامه • (۴) نسخه [ج] سقین و [ز] سیقین • (۵) نسخه [ح] منیکری •

و در اندک روزگار از اشجار گوناگون چندان انبوهی روی داد که مرقد در تراکم اشجار پنهان گشت تا آنکه هیچکس پی بآن سرزمین نتوانست برد - و همانا دریندمعنی سرّیست بدیع که جز دانای هوشمند دوربین پی بآن نتواند برد - یعنی چنانچه در زندگانی در حراست ایزدی بود بعد ازان هم در کنف نگاهداشت الٰهی درآمد - تا کوته‌اندیشی بآن مقام دست بی‌ادبی دراز نتواند کرد - اگرچه بقربت چنین اندیشه کردن خود را سخرهٔ جهانیان ساختن است لیکن چون فرمانروایانرا بیشتر معامله با ظاهر بینان باشد چنین صیانتی از مواهب عظمی است و چرا حراست ایزدی نگاهبانی اینچنین بزرگی نکند که عالمی در سایهٔ پاس او بود - اگرچه این بزرگ پیش عوام و در نظر اوّل خواص از مظاهر عظیمهٔ قهر الٰهی بود امّا در نظر دوربین هوشمندان اخصّ خواص از مجالی الطاف ایزدیست - چه در محکمهٔ عدالت الٰهی (که فرمانروائی خلایق پرتویست ازان) بیدادی نرود و ستمی بظهور نیاید - و هر امریکه در عالم کون و فساد متکوّن شود مبتنی بر چندین مصالح معنویست که دیدهٔ ظاهربینانرا بکنه حقیقتش راه نیست - جز ضمایر بیداردلان دوربین بر حقیقت آن آگاهی نیست - عمرش هفتاد و دو سال تمام شده بود - و از سال هفتاد و سیوم اکثری سپری گشته - ازانجمله بیست و پنج سال بفرمانروائی و کشورگشائی منقضی گشت - و بملاحظهٔ تاریخ ولادت و وفات او که در تواریخ مذکور است مدّت عمرش هفتاد و چهار سال و سه ماه بوده باشد - و همانا که خلاف باعتبار شهور و سنین شمسی و قمری تواندبود - یا بوجهی دیگر از وجوه مشهوره - دربن مدّت همواره انتظام مهمّات ملکی و مالی باستصواب رای جهان‌آرای قراچار نویان رونق داشت - و والاکوهی را که چنین برادری بجان‌وجهان‌برابری رهنمون دولت و اقبال باشد چگونه بآن همه کشورستانی و سلطنت‌رانی تارک عظمت باوج علیّین نساید •

• شعر •

قراچار و چنگیز ابن عمند • بکشورگشائی قرین همند

و هنگام نواختن کوس رحیل سریر خانی را باوکدای مسلّم داشت •

و مجمل این قصّهٔ دلشکن آنکه در یورش خطایی شبی بر پیشگاه خیال او بصورت مثالی جلوه دادند که بدرود کردن این جهان سراب‌نما نزدیکست - فرزندان گرامی و قراچار نویان سپهسالار و دیگر امیران دولت و ارکان سلطنت‌را طلب داشته نصایحی که انتظام جهانیان از نتایج او باشد درمیان‌آورده خانی را باوکدای مقرّر ساخت - و عهدنامهٔ قاچولی و قبلخان‌که بآل تمغای تومنه خان رسیده بود و اسلاف بزرگ‌نهاد بترتیب نامهای گرامی خودرا رقم‌کرده بودند از خزانه طلب فرموده بر حاضران مجمع عالی خواند - فرمود که بقراچار نویان بدین و ثیقت‌نامه پیمان بسته بودم شما نیز بدین

یولون بسر برید - و وثیقت‌نامهٔ دیگر میان اوکدای و فرزندان و خویشان نوشته باوکدای مهرد و دیار ماوراءالنهر و ترکستان و بعضی از حدود خوارزم و بلاد ایغور و کاشغر و بدخشان و بلخ و غزنین تا آب سند بچغتای خان مقرر ساخت - و پیمان‌نامهٔ قبلخان و قاچولی بهادر بچغتای حواله کرد - و گفت از اضطراب قراچار نویان تجاوز جایز ندارد و در ملک و مال شریک خود دانی - و میان ایشان عقد پدرفرزندی بست - بهمین ملاحظه این سلسلهٔ علیّهٔ قدسیّه را چغتای گفتند و الا چغتای را با آبای کرام او نسبت بحضرت شاهنشاهی باعث افتخار و مباهاتست نه نسبت قرابت و مصاهات - و خانزادهای و نوئینان بموجب وصیّت عمل نمودند - سبحان‌الله از مثل چنگیزخان بزرگی دانائی چنین نقض عهد شود - بایستی که آن پیمان‌نامه که بآل تمغای تومنه خان مزیّن بود باوکدای قاآن میداد - و تربیت و معاونت اورا برای رزین قراچار نویان میسپرد - تا مطابق آن عهدنامه عمل میشد - یا آن وثیقت‌نامه را حاضر نمیساختند تا بر نسیان که همزاد انسانست محمول میگشت - و مدّ بدنامی در دفتر دانش او ملتبس بخطّ مهو میشد - و عجب از سخن‌گزینان باستانی که درین باب با شرهٔ حرفسرائی و حرص نکته‌گیری و دروزبانی بحر وقت این نرسیده‌اند - و همانا که چون ایزد جهان‌آرا میخواست که این لباس مستعار سپهسالاری (که تومنه خان قرار داده بود و در معنی کارگران ابداع نشأهٔ جامعیّت حضرت شاهنشاهی سرانجام داده بودند) از قامت این سلسلهٔ علیّه بردارد چنین مهو و خطا رفت که بر هزاران قصد صواب شرف دارد - و چون حراست ایزدی همواره نگهبان این گروه والاشکوه بود نقوری در عهد و پیمان از جانب فرزندان گرامی قاچولی بهادر نشد - تا چون نوبت سلطنت از رشد ذاتی و مکتسبی او باولاد قاچولی بهادر رسد و بدولت روزافزون مسندآرای خلافت گردد مطعون خردمندان نباشد - و همانا که این از مقدّمات طلوع نیّر اقبال حضرت صاحبقرانی بود که وجود مقدّسش طلیعهٔ دولت ابدپیوند حضرت شاهنشاهیست - و چغتای خان بعد از شنقار شدن پدر پیش یالیغ را دارالملک ساخته عنان اختیار مهمّات سپاهی و رعیّت بقبضهٔ اقتدار امیر قراچار نویان گذاشت - و خود بیشتر اوقات در خدمت اوکدای قاآن بسر میبرد - و باآنکه اوکدای بسال از وی خرد بود در لوازم حقیقت و اطاعت دقیقهٔ فروگذاشت نمی نمود - و با بخت بیدار وصیّت خان پاس میداشت - چون چغتای خانرا مدّت حیات بثبات بآخر رسید جهت انتظام کارگاه سلطنت امیر قراچارنویانرا وصی خود ساخت - و فرزندانرا بدو سپرد - و هفت ماه پیش از اوکدای خان

---

(۲) بجای خردتر ٥

در اردوبیل فیقعده (۶۳۸) ششصد و سی و هشتم لزین سرای گذران درگذشت - و قراچار نویان برقرار خود در ضبط و نسق امور مملکت قیام می‌نمود - و بعد از چندگاه قراهلاکوخان بن سوانکلی بن چغتای خانرا بحکومت ولایت جد گرامیش ارجمند گردانید - و پس از چند سال چون گیوک‌خان بن اوکدای خان برمسند خانی نشست دست قدرت قراهلاکوخانرا از تصرفات حکومت و اختیار بازداشته عزل نمود - و یسومنکا بن چغتای را بجای او نظام‌بخش آن ملک گردانید - پوشیده نماند که اوکدای قاآن در ایام سلطنت خویش پسر بزرگتر خود را کوچو ولیعهد خود گردانیده بود - و او در ایام حیات پدر وفات یافت - ولیعهدی به پسر وی شیرآمون که از همگنان درست‌تر میداشت ارزانی فرمود - و هنگام حادثهٔ ناگزیر قاآن گیوک‌خان که در بلاد روس و چرکس و بلغار بود بعد از سه چهارسال باردوی‌او رسیده مسندآرای سلطنت گشت - و در عدل و رعیت‌پروری اساس عالی نهاد - و چون یسومنکا بحجاب فنا مختفی شد قراچارنویان باز قراهلاکو را بفرمانروائی آن دیار نصب فرمود - و در ایام دولت او بتاریخ (۶۵۲) ششصد و پنجاه و دوم آن نوئین کامبخش کامران هشتاد و نه ساله شده رخت هستی بربست ●

ایجل نویان

ایجل نویان - بمزید دانش و مزیت خداشناسی از میان ده فرزند رشید کاردان قراچارنویان نشان اختصاص داشت - در عهد خانی قراهلاکو از کرط دانائی و کمال توانایی رفعت‌بخش مقام پدر شد - و درسنهٔ (۶۶۲) ششصد و شصت و دوم ازکمال استقلال برمسند دولت متمکن گشت - الوس چغتای در ایام دولت او خوشوقت شدند - و چون درمیان فرزندان چغتای خان خلاف و نزاع بسیار پدید آمد از ارتباط و اختلاط نفرت گرفته در شهر کش که جای موروثی بود قرار گرفت - تا آنکه منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیزخان برادر خود هلاکوخان را بجانب ایران فرستاد - و از هر چهار الوس جوجی و چغتای و اکدای و تولی امرا و مردم همراه ساخت - از الوس چغتای خان ایجل نویانرا باستدعای تمام برهم سالبوری تعیین نمود که مصاحب هلاکو خان باشد - و خان مذکور مراغهٔ تبریزرا داد و بآداب بزرگی سلوک نمود ●

امیر ایلنگرخان

امیر ایلنگرخان - ارشد اولاد و اعقاب ایجل نویان بود - چون ایجل نویان با هلاکو خان از توران

---

[۲] نسخه [ج] ششصد و هشتم ● (۳) بعضی جا بیسومنکا ● (۴) نسخه [ز] دوه (●) مبدل برکدای چنانکه چغتای مبدل چغدای است ●

بایرن نقل کرد او در اردوی چغتای خان قایم مقام پدر گرامی شد - و چون در ایران ایجل نویان این جهانی نظر فریب را بدرود کرد دوا خان بن براق(۲) خان بن بیدوتوا بن موتکان بن چغتای خان بن چنگیز خان بار رسیده بود او را امیر الامرا ساخت - و زمام حل و عقد سلطنت بدست تدبیر او داد - و مرتبهٔ پدران باو مسلم داشت - و او چنانچه مقتضای دانش و بینش است در رواج کار مملکت کوشید - و او بملت زهرای احمدی درآمد •

امیر برکل

امیر برکل - عظیم قدر قوتحال بود - و چون پدر بزرگوارش امیر ایلنکر نویان در زمان ترمشیرین خان بن دوا خان ازین جهان بیمواسا درگذشت ازو همین یک فرزند ارجمند ماند - و او همواره بمعالجهٔ نفس خود پرداخته فرصت بغیر پرداختن نیافت - و از صحبت خانان متقاعد بوده آئین پدران به بنی اعمام گذاشت - و فارغ البال درحدود کش می بود - و در گردآوری رضای ایزدی تکاپوی داشت - و در تحصیل مکارم اخلاق جمعت وجوی می نمود - دران نواحی به بعضی محال و مواضع که از املاک قدیم بود صرف معیشت و کفاف میکرد - تا آنکه بعالم تقدس و ملک بقا پیوست •

امیر طراغای

امیر طراغای - فرزند گرامی نژاد و بزرگ منش امیر برکل و پدر بزرگوار حضرت صاحبقرانیست - از عنفوان صغر و ریعان شباب انوار دولت و اقبال از ناصیت احوال او میتافت - و آثار عظمت و جلال از پیشگاه اطوار او میدرخشید - و آن بزرگ منش را برادرے بود خرد هیبت نام درحق شناسی و حقیقت طلبی کامل عیار - امّا قرعهٔ بزرگی صوری و معنوی بنام برادر بزرگ افتاده بود - چون والد بزرگوار همواره روی بر آستانهٔ ارباب ریاضت میداشت و منظور مقربان عنبهٔ صمدیت بود - خصوصاً قدوهٔ اصحاب وجد و حال شیخ شمس الدین کلال که امیر(۳) را بغایت حرمت میداشت و بنظر تعظیم میدید - و خدمت شیخ آن بزرگ دورانرا از صفای باطن بظهور کوکبهٔ صاحبقرانی نوید سعادت جاوید رسانیده بود •

صاحبقران اعظم ثالث القطبین قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان

ارادهٔ ازلی و مشیت لم یزلی هزاران حکمت در هر چیز ودیعت نهاده جهان آراست - و لهذا درین پنجاه و دو تن (که سلسلهٔ علیهٔ شاهنشاهی بآن انتظام دارد - عبرت بخش

---

(۲) بعضے براقخانرا نیز پسر موتکان گویند • (۳) نسخهٔ [چ ط] امیر لورا •

هوشمندی است) ایزد متعال ریاست و حکمت و سلطنت و هدایت و عطوفت و رافت و چندین جلایل نعوت و شرایف صفات را امانت سپرده سرانجام گوهر یکتای خلافت شاهنشاهی نمود - مگر از قاچولی بهادر هفت شخص بزرگ را ازین سلسلهٔ قدسیه از نظام سلطنت صوری فرود آورده رتبهٔ سپهسالاری و شاهنشانی داد - تا این مرتبهٔ تابعیّت را در لباس متبوعیّت دریافته سامان کارخانهٔ جامعیّت بر وجه دلخواه صورت دهد - و آن بزرگان والاشکوه که در ارکنه‌قرن بسر بردند اگرچه احوال آنها معلوم نیست امّا همان طور پدر بر پدر بزرگی داشتند - اگرچه اسم سلطنت نبود امّا معنی سلطنت ظهور داشت - و آنهم بجهت حراست عزّت بیرون از مکنهٔ عالم بظهور آورد - و اکنون که مراتب تجرّد و تعلّق سامان یافت و استعداد قوّه بفعل مهیّا شد که گوهر یکتای حضرت شاهنشاهی بظهور آید خلعت مستعار تابعیّت که برای توصنه‌خان بظاهر درین سلسله در آمده بود خدای جهان‌آفرین آن خلعت را بر گرفته بزرگی را بظهور آورد که قابل و لایق سلطنت عظمی تواند بود - و مصداق اینمعنی ظهور حضرت صاحبقران طوارزندهٔ هفت اقلیم - و فرازندهٔ تخت و دیهیم - قطب‌الدّنیا و الدّین امیر تیمور گورگانست - و آن والانژاد عالی‌قدر در شب سه‌شنبه بیست وپنجم شعبان سال (۷۳۶) هفتصد وسی و ششم میقان بیل بطالع جدی در ظاهر خطهٔ کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد ایران از خدر مطهر و سنر مصفای حضرت عفّت و برکت‌مرتبت - صفوت و طهارت‌منقبت - عصمة الدّنیا و الدّین تکینه خاتون در انجمن وجود قدم سعادت‌توأم نهاده جهان‌امروز گشت - و این قطب دایرهٔ خلافت عظمی و مرکز محیط سلطنت کبری کوکب اقبالیست که از بطن هشتم قاچولی بهادر در مطلع سعادت و اجلال طلوع نمود - و بقول یکی از مورّخین رؤیای صادقهٔ قاچولی بهادر بظهور پیوست - و بدریافت والای خردمند دوربین امروز آغاز طلوع کوکب اوّل و درخشیدن ستارهٔ نخستین است چنانچه سابقاً برتو اشارت بریلمعنی تافت - درین زمان مسعود که حضرت صاحبقرانی سعادت والدت یافتند در ماوراءالنهر ترمشیرین خان بن دوا خان بن براق خان بن بیسوتوا بن بیسوکان بن چغتای خان فرمانروائی داشت - و در مملکت ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته بود - و بدین واسطه هرج و مرج تمام دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] فریب - (۳) نسخهٔ [ا] قوران و [ط] ماوراءالنهر - و [ح] ایران ٥ در برهان کش نام شهریست از ماوراءالنهر نزدیک بنخشب و مشهور بشهر سبز انتهی - و معرب آن کسّی است و در تاریخ تیموری نیز آورده - و الکسّی مدینة من عمن ماوراءالنهر ٥ (۴) نسخه [ط] مولانا شرف الدین علی ٥ (٥) نسخهٔ [ز] مسون‌توا بن مسوکان - و [ح] میسوی‌تو بن نیسوکان ٥ و در تاریخ رشیدی نوشته که بیسوتوا پسر موانکان بن چغتای خان است ٥ چنانکه در صفحه (۷۷) از همین اکبرنامه نیز گذشت ٥

سر زمین بظهور آمده بود - و امیر صاحبقران از صغر سن تا عنفوان شباب همواره بآداب شکار و آئین رزم و پیکار اشتغال میفرمود - و در سیچقان ئیل (۷۶۲) هفتصد و شصت و دوم امیر طراغای ازین مرحله رحلت فرمود - و ازو چهار پسر و دو دختر بود - صاحبقرانی - و عالم شیخ - و میورغدمش - و جوکی - قتلغ ترکان آغا - شهربن بیگی آغا - و چون عمر گرامی صاحبقرانی بسی و چهار سال شمسی رسید بطالع خجسته و بخت بلند بمشورت عقل خداداد که مورد الهام ربانیست در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان (۷۷۱) هفتصد و هفتاد و یکم سال ایت ئیل در بلخ امیر فرماندهی و اکلیل کشورگشائی و کامگاری بر سر نهاده اورنگ سلطنت و جهانبانی را پایهٔ بلند بخشید - و بمدت سی و شش سال که ایام سلطنت و جهان آرائی او بود ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس و مازندران و کرمان و دیاربکر و خوزستان و مصر و شام و روم وغیرآن بهمت کشورگشائی و دانش فراخ حوصله در حیطهٔ تصرف و قبضهٔ اقتدار درآورد - و ولایات استیلا و استقلال را در ساحت وقع مسکون و عرصهٔ هفت اقلیم سربلندی داد - هرکه ملازمت حال وفیق روزگار دولت بود بقدم اطاعت پیشواز آمد - گل سعادت از غرقاب بخت او شگفت - و هرکه شامهٔ کردار و خاصیت عاقبت دامنگیر او شد و سر از گریبان انقیاد بیرون آورد موی کشان بصیاصی قهرمان عدالت رسیده خارستان نتایج اعمال در کنار خود دید - و روز دوشنبه ذیقعده (۷۸۹) هفتصد و هشتاد و نهم بواسطهٔ فتنه و فسادی که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود - و ازانجا عنان عزیمت بجانب دارالملک فارس منعطف ساخت - و آل مظفر بخدمتش پیوستند - و چون خبر مخالفت توقتمش خان که فرمانروای دشت قبچاق و از تربیت یافتگان آنحضرت بود شنید در نوبت لشکر بر سر او برد - و لوای فتح براه‌راخته مراجعت نمود - و دشت قبچاق را که طولش هزار فرسنگ و عرضش ششصد فرسنگ است بنفخ نفیس مبر فرموده از خس و خاشاک فتنه پاک ساخت - و نوبت دیگر بایران نهضت فرموده در (۷۹۵) هفتصد و نود و پنجم شاه منصور را که کلاه گردنکشی کج می‌نهاد در شیراز بقتل آورد - و آل مظفر را برانداخت - و بهمت والا کارهای عظیم که ناخ کارنامهای رستم و اسفندیار باشد دران مرزوبوم بوقوع آورد - و ممالک فارس را بجهت آسایش اولیای دولت قاهره گلزار بیخار ساخت - و بعد ازان به نیروی دولت و اقبال فتح بغداد کرد - چند نوبت بگرجستان درآمد - و همعنان فتح و نصرت برآمد - و دوازدهم محرم (۸۰۱) هشتصد و یکم دریای سند را جسر عالی بسته عبور فرمود - و بدولت و اقبال فتح هندوستان کرد - در (۸۰۳) هشتصد و سیوم بعزم شام اقدام فرموده صبح اقبال بدمانید - و انوار فتوحات آسمانی بروزگار آن جهانگیر عالم پیرای

ثانیت - آنگاه شهر حلب مفتوح شد - و ازانجا لشکر بدمشق کشید - و امرای شام را که در ذل قید اسیر بودند خون آنها هدر فرمود - و در سال دیگر بعزم تسخیر روم رایات جهانتاب نهضت داد - و در جمعه نوزدهم ذی‌حجه (۸۰۳) هشتصد و چهارم در حدود انکوزیه معرکهٔ مصاف آراسته و لوای نبرد را بمرتبهٔ فتح عالی بسته با ایلدرم(۲) بایزید قیصر روم جنگ شگرف نمود - و از تائیدات غیبی که همواره همعنان آن شهسوار میدان شکوه بود جنود مجنده فتح و فیروزی ملتزم رکاب معلی گشته طغرای فتح‌نامه بنام نامی آن خدیو ممالک کشورستانی خوانده شد - و ایلدرم بایزید بدست سپاه نصرت‌اعتصام گرفتار آمد - و چون اورا بپایهٔ اورنگ عالی حاضر ساختند از کمال عاطفت و اعزاز در زیر دست شاهزاده رخصت نشستن یافت - و ازانجا بآذربایجان مراجعت فرمود - و یکسال و ششماه دران حدود بعدل‌پیرائی مشغول بود - و سلاطین نژادان از اطراف بخدمت پیوستند - حاکم مصر نقود فراوان از صرخ و سفید بنام نامی سکه زده بدرگاه گیتی‌پناه ارسال داشت - و سایر فرمانروایان آن حدود اعلام هواخواهی در میدان اطاعت برافراشتند - و برسنابر حرمین شریفین و دیگر اماکن شریفه و مشاعر قدسیه خطبهٔ فرمانروائی بنام آن حضرت خوانده شد - و در ذیقعده (۸۰۶) هشتصد و ششم رایات ظفرپیرای بجانب فیروزکوه نهضت داد - و بی توقف و اهمال در همان روز فتح فرموده عنان مراجعت بسمت خراسان مصروف داشت - و در غرهٔ شهر محرم (۸۰۷) هشتصد و هفتم از راه نیشاپور بماوراءالنهر ظلال اقبال گسترد - و دران موطن مألوف طرح جشن عظیم نموده طوی بزرگ که حیرت(۳)افزای ارباب همت و سماح باشد ترتیب داد - جهانیانرا بصلای انعام و احسان کامیاب ساخته بتسخیر ممالک خطای متوجه شد - و در شب چهارشنبه هفدهم شعبان (۸۰۷) هشتصد و هفتم در موضع اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و شش فرسخ است بفرمان قهرمان ایزد بیچون روی بجانب دارالملک بقا آورده رخش حیات بفسحت‌سرای جهان باقی تاخت - و نعش عرش‌پایهٔ آن حضرت بخطهٔ سمرقند بشکوهی که شایستهٔ آن بزرگوار باشد رسانیدند - و در تاریخ ضبط مقرین احوال آن جهان‌آرای گفته اند ●

● رباعی ●

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود ● در هفصد و سی و شش درآمد بوجود

درهفصد و هفتاد ویکی کرد جلوس ● در هشصد و هفت کرد عالم بدرود

آن صاحبقران سعادت‌قرین را چهار پسر والاقدر بود - اول غیاث‌الدین جهانگیر میرزا - در اوایل سلطنت پدر بزرگوار خود در (۷۷۶) هفتصد و هفتاد و شش در سمرقند رحلت نمود - ازو دو پسر ماند

---

(۲) [در نسخهٔ ه] لفظ بایزید نیست ● (۳) نسخهٔ [ج] حسرت ●

اوّل محمد سلطان که امیر صاحبقران اورا ولیعهد خود کرده بود - بعد از فتح روم در هفدهم شعبان (۸۰۵) هشتصد و پنجم در سواری حصار روم کوس رحلت زد - دوّم پیر محمّد که بعد از رحلت برادر گرامی طغرای ولیعهدی بنام او مرتبندی یافت - و حضرت صاحبقرانی در آخر عمر باطاعت و سلطنت او وصیّت فرمود - و دران زمان او حاکم غزنه و حدود هند بود - و چهاردهم رمضان (۸۰۹) هشتصد و نه بر دست پیر علی تاز که یکی از امرای او بود درجهٔ شهادت یافت - و داغ لعنت ابد بر پیشانی عمل آن حرام نمک گذاشت - فرزند دوم حضرت صاحبقرانی میرزا عمر شیخ است که حکومت فارس داشت - و او هم در ایّام حیات صاحبقرانی در ربیع الاوّل (۷۹۶) هفتصد و نود و ششم در پای قلعهٔ خرّماتو درگذشت - فرزند سیّوم جلال الدّین میرانشاه میرزاست که مجملاً احوال سعادت اشتمال او که درین سلسلهٔ علیّه مقصود بالذّات است مذکور خواهد شد - فرزند چهارم میرزا شاهرخ است که ایالت خراسان داشت - و در اکثر یورشها در رکاب پدر عالیمقدار بود - بعد از حضرت صاحبقرانی باندک زمانی فرمانروای باستقلال شد - و ایران و توران و انچه در تحت تسخیر حضرت صاحبقرانی بود در حیطهٔ تصرّف درآورده چهل و سه سال در سلطنت کامرانی نمود - ولادت او روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر (۷۷۹) هفتصد و هفتاد و نهم است - و در صبح یکشنبه نوروز سلطانی بیست و پنجم ذیحجّه (۸۵۰) هشتصد و پنجاه بعالم بقا شتافت ●

جلال الدین میرانشاه

جلال الدّین میرانشاه - جدّ ششم حضرت شاهنشاهی است - ولادت گرامی او در [۷۷۹] هفتصد و شصت و نهم بود - و در زمان حضرت صاحبقرانی حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام داشت و چون حضرت صاحبقرانی بهند متوجّه شدند این ممالک بالکل بعهدهٔ اهتمام همّت عالی او بود - چنانچه در لوازم معدلت و مبانی سلطنت دقیقهٔ نامرعی نگذاشت - روزے در شکار سر قوچ صحرائی را در تاختن گرفته برداشته بود که اسب رم خورد - و میرزا از سر زین بزمین آمد - و آسیب عظیم در سر و روی رسید - اطبّا و جرّاحان حاذق تدابیر و معالجات موافق بکار بردند - و مزاج شریف بصحّت گرائید - لیکن غبارے ازان گرد راه بر مرکز اعتدال طبیعی ماند - بعد از شنفار شدن حضرت صاحبقرانی ابابکر میرزا که پسر کلان میرانشاه بود خطبه و سکّه بنام پدر عالیقدر کرد - حضرت میرزا اکثر اوقات در تبریز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] خرصانوه

میگذرانید - و جمیع مهمّات سلطنت را میرزا ابابکر سرانجام مینمود - و در بیست و چهارم ذیقعده (۸۱۰) هشتصد و دهم در محاربهٔ قرایوسف ترکمان که در حوالی تبریز واقع شد شهادت یافت - و آنحضرت را هیئت پسر بوده است ابابکر میرزا - الغبر میرزا - عثمان چلپی میرزا - عمر - خلیل - سلطان محمّد میرزا - ایجل میرزا - سیورغتمش ●

سلطان محمد میرزا

سلطان محمّد میرزا - فرزند دولتپیوند میرانشاه است - و والدهٔ ماجدهاش مهرنوش نام داشت از قوم نولاد قیا - میرزا همواره بابرادر خود میرزا خلیل در سمرقند می بوده اند - و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجّه شده اند میرزا شاهرخ انچه از مکارم اخلاق و شمایل علیّهٔ او دریافته بود بمیرزا الغبیگ گفته اند - و جلایل قدر ایشان بیان کرده اند - همواره میرزا در اعزاز و احترام کوشیده بآداب برادری سلوک میفرموده - و آنحضرت را دو فرزند معادتمند بود سلطان ابوسعید میرزا - و منوچهر میرزا - و در بیمارئی که عالم را بدرود خواهند فرمود میرزا الغبیگ بپرسیدن آمده اند - میرزا فرزند خود سلطان ابوسعید را بسفارش عظیم کرده اند - لاجرم پیوسته سلطان در سایهٔ سلطنت و عاطفت میرزا کامیاب عیش و طرب بود - و بنظر تربیت و عطوفت هر روز بر مدارج دولت و معارج اقبال صعود میفرمود - روزے یکے از مقربان بساط والا که راه سخن داشت بموقف عرض رسانید که این پسر شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا در جواب فرمودند که او خدمت ما نمیکند آداب جهانبانی و گیتی ستانی از صحبت ما فرا میگیرد - و الحق میرزا از روی کمال دید و دریافت بیان حال نموده اند ●

سلطان ابوسعید میرزا

سلطان ابوسعید میرزا - سعادت ولادتش در هشتصد و سی (۲) بوده - در بیست و پنج سالگی سریرآرای سلطنت شد - و مدّت هژده سال بفرمانروائی و کشورستانی باستقلال اشتغال فرموده ترکستان وماوراءالنهر و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و حدود هندوستان بتصرّف در آورد - و در آخرها عراق نیز در حیطهٔ تسخیر درآمد - و با چنین دولت بزرگ و مملکت عظیم که سرمایهٔ هزارگونه مستی تواند شد هشیاردل و بیدارمغز بوده از درویشان و گوشه نشینان همّت می طلبیدند - و در (۸۷۲) هشتصد و هفتاد و دو میرزا جهانشاه بن قرایوسف حاکم آذربایجان که بدفع آذون حسن آق قویونلو رفته بود و از غایت بے پروائی و کمال بے تدبیری بدست او کشته شد

---

(۲) نسخهٔ [ج ط] سیوم ● (۳) نسخهٔ [ب ز] قوبله ●

سلطان لشکر بر سر او کشید - آذون حسن هر چند در صلح زد فایدهٔ نکرد - ناگزیر راهها را از آمد و شد غلّه نگهبانی نمود - تا در اردو قحط عظیم پدید آمد بمرتبهٔ که چهارده شبانه امجان خاصه جو نیافتند - بتقریب قحط سپاهی پراگنده شد - و آذون حسن در میدان جنگ غالب آمد - و بتاریخ بیست و دوم رجب (۸۷۳) هشتصد و هفتاد و سیوم بتقدیر ایزدی سلطان بدست مردم آذون حسن در آمده اند - و بعد از سه روز بدست یادگار محمّد میرزا ابن سلطان محمّد میرزا ابن بایسنغر میرزا بن شاهرخ میرزا که همراه آذون حسن بود داده است - و آن بے حقیقت کم معادت آن پادشاه بزرگ قدر را به بهانهٔ خون گوهر شاد بیگم که کدبانوی دولتسرای شاهرخ میرزا بود بدرجهٔ شهادت رسانیده است - و - مقتل سلطان ابوسعید - تاریخ این واقعه است ●

عمرشیخ میرزا

عمرشیخ میرزا - پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزاست - از سلطان احمد میرزا و سلطان محمّد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر - و از سلطان مراد میرزا و سلطان ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کانتر - ولادت آن والانژاد در سمرقند بتاریخ (۸۶۰) هشتصد و شصت بوده - سلطان ابوسعید میرزا اوّل کابل را بمیرزا داده بابای کابلی را اتالیغ کرده رخصت فرموده بودند - بعد ازان بجهت طوی از درهکز گردانیده بردند - پس از انجام جشن ولایت اندجان و تخت اوزجند بایشان داده اند - و امرا و نوّاب مقرّر ساخته تیمور تاش بیگ را اتالیغ گردانیده بولایت مذکور فرستادند - و سبب آنکه این ناحیت بایشان که ارشد فرزندان بودند عنایت شد فرط توجّه در نگاهداشت ملک موروثی بود - و چون حضرت صاحبقرانی این ولایت را بفرزند گرامی خود عمرشیخ میرزا که بکاردانی متفرّد بود ارزانی داشته بودند حضرت گیتی ستانی نیز این ملک را بمناسبت همنامی بابن والاخرد عنایت کردند - آورده اند که حضرت صاحبقرانی مکرّر میفرمودند که ما تسخیر عالم بقوّت شمشیر عمرشیخ میرزا کردیم که او در اندجان نشست و درمیان ولایت ما و دشت قبچاق سدّ شدید شد - و باهتمام او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل قبچاق نتوانستند که سر بغی و عناد بردارند - و دست فتنه و فساد بگشایند - و ما بفراغ خاطر کمر همّت در جهانگشائی بستیم - و این شایستهٔ تخت و تاج نیز آن ولایت را که حدود مغلستان بود بنوعی ضبط فرمود که لشکر بیگانه را مجال عبور بآن حدود نشد - و یونس خان هر چند تدبیر انگیخت بران ولایت دست نیافت - و بجمعیّت آن ولایت خدشهٔ آمیز و تفرقهٔ

---

(۲) نسخهٔ [اط] شاه ● (۳) نسخهٔ [ج] ولید ● (۴) نسخهٔ [ج] سه ●

آشوبے نرسید - آن فرخنده‌بخت بلنداختر سخن‌سنج و سخن‌گستر بود - و توجّه تمام بارباب نظم داشت - و خود هم نظمے میگفت - و طبعش در نظم موافق بود - امّا پروای شعر گفتن نداشت و غالب اوقات بکتب نظم و تواریخ توجّه میفرمود - و در ملازمت او اکثر شاهنامه میخواندند - و بغایت خوش صحبت و شگفته‌پیشانی و نیک‌محاوره بود - و ابیات مناسب محل از کلام شعرای پیشین بر زبان گرامی او جاری میشد - همّت بلند از لوحهٔ حال او میتافت - و جمال اقبال از جبههٔ جاه و جلال او هویدا بود - و در قواعد ملکداری و رعیّت‌پروری و آداب فرمانروائی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معادل و مساهم نداشت - سخاوت را با شجاعت همزانو ساخته - و همّت را با قدرت همنشین گردانیده - مسلّدآرای سلطنت بود - چنانچه یکبار کاروان خطا درطرف کوهستان شرقی اندجان فرود آمده بود - برنے عظیم بارید - و تمام کاروانرا زیر کرد - چنانچه غیر از دو کس جان بسلامت نبردند - چون این حادثه معلوم آن والاهمّت عدالت منش گشت و از وفور جمعیّت آن قافله آگاهی یافت باوجود احتیاج وقت مطلقا التفات بدان اموال ننمود - و ارباب دیانت تعین فرموده آن مال فراوانرا ضبط کرد - و باصحاب امانت و صیانت سپرد تا جمیع وارثانرا از مواطن اصلی گرد آورده هر یک را بحقّ خود واصل گردانیدند - و حقوق جمیع اشخاص و افراد بمرکز خود قرار یافت - همواره آن پادشاه درویش‌منش بصحبت درویشان خداشناس متوجّه بود - و دربوزهٔ همّت از درِ دلهای خدا آگاه میکرد علی الخصوص بولایت‌پناه هدایت‌انتباه ناصرالدّین خواجه عبیدالله که بخواجه احرار مشهور اند - و بعد از پدر عالیمقدار در اندجان که بانی تخت ولایت فرغانه است زینت‌بخش سریر سلطنت گشت - و تاشکند و شاهرخیّه و سیرام(۲) در تصرّف آن والاشکوه بود - چند نوبت برسمرقند لشکر کشید - و چند بار یونس خانرا که در یورت چغتای‌خان و اولس مغلستان بود و نسبت قرابت قریب داشت امتدعا نموده آورد - و در هر بار که می‌آورد ولایتے عطا میفرمود و باز بتقریبات بمغلستان میرفت - و در نوبت آخر تاشکند را باو داد - و تا ایّام تاریخ (۹۰۸) نهصد و هشت ولایت تاشکند و شاهرخیّه در تصرّف فرمانروایان چغتای بود - و خانی اولس مغل بمحمود خان پسر کلان یونس‌خان تعلّق داشت - تا آنکه سلطان احمد میرزا برادر عمر شیخ میرزا والی سمرقند و سلطان محمود خان مذکور با هم سخن یکے کرده بر سر میرزا لشکر کشیدند - از جانب جنوب آب خجند سلطان احمد میرزا و از طرف شمال سلطان محمود خان آمد - و درین اثنا قضیّهٔ ناگزیر میرزا از مکمن تقدیر بوقوع پیوست ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] سپرام - و نسخهٔ [ح] بیرام ٭

و تفصیلش بطریق اجمال آنکه اخسیکت که باخسی مشهور است یکی از بلاد هفتگانهٔ ولایت فرغانه است - و میرزا عمر شیخ آنرا پای تخت خود ساخته بودند - و این شهر بر جرّه[۲] عظیم واقع شده عمارات آن همه بر سر جر است - بحسب سرنوشت بتاریخ روز دوشنبه چهارم رمضان (۸۹۹) هشتصد و نود و نه بحوالی کبوترخانه که بر یکی ازان عمارات بود نشسته بتماشای کبوتران متوجه بودند که یکی از ایستادهای بارگاه حضور آگاهی یافته از گسستن جر خبر داد - میرزا فی الحال برخاسته یکپای را در کفش آورده بودند و فرصت پای دیگر درآوردن نشد که آن جر از هم جدا شد و آن سطح از پای افتاد - و میرزا بحسب صورت قدم درحضیض مغلی نهادند - و نظر بمعنی ارتقا بارج علوی فرمودند - سن گرامی آنحضرت سی و نه بود - ولادت مسعود درسال (۸۶۰) هشتصد و شصت بود در سمرقند ٭

پوشیده نماند که فرغانه از اقلیم پنجم است - و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع - شرقی آن کاشغر - و غربی آن سمرقند - و جنوبی آن کوهستان سرحد بدخشان - و شمالی آن اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو و یانکی که باترار[۳] مشهور است امّا الحال اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غربی او که سمرقند و خجندست کوه ندارد - و غیر از اینجانب گذار بیگانه صورت‌پذیر نیست - و دریای سیحون که بآب خجند مشهور است از میان شرق و شمال این آمده بسمت غرب میرود - و از جانب شمال خجند و جنوب فناکت که بشاهرخیّه اشتهار دارد میگذرد - و ازانجا بطرف شمال میل کرده جانب ترکستان میرود - و بهیچ دریائے همراه نمیشود - و بپایان ترکستان در ریگستان فرو رفته غایب میگردد - و درین ولایت هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب دریای سیحون - و دو بطرف شمال او - از قصبات جنوب اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجندست - و از قصبات شمال اخسی و کاسان[۵] - آن گوهر یکتای سلطنت‌را سه پسر و پنج دختر بود - بزرگترین پسران گرامی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدّین محمّد بابر بادشاه بودند - بعد ازان بدو سال خردتر جهانگیر میرزا بود از فاطمه سلطان از امرای تومان[۴] قوم مغل - و سیوم ناصر میرزا بدو سال خردتر از جهانگیر میرزا - مادر عصمت‌سرشتش از اندجان بود غنچه جی‌امید نام - و از همه دختران عفت‌قباب کلانتر - خانزاده بیگم همشیرهٔ عینی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی پنجسال از ایشان کلان بودند - دران هنگام که شاه اسمعیل صفوی ازبک‌را

---

(۲) نسخه [ا] جسرهیمه [ب] جسر ٭ (۳) نسخه [ا ب] انراز و [ط] اطراز ٭ (۴) نسخه [ا ب د و ح ط] کاشان ٭ (۵) نسخه [ا ب] نوبان [ج ط] بوبان ٭

در مرو زیر کرد آن پرده‌نشین صحفهٔ عفت در مرو بودند شاه اسمعیل احترام نموده باعزاز بسیار در قندز پیش حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی فرستاد- و بعد از ده سال ملاقات حضرت گیتی ستانی واقع شد - حضرت گیتی‌ستانی میفرمودند که در وقت آمدن ایشان من و محمدی کوکلتاش روبرو رفتیم - بیگم و نزدیکان ایشان نشناختند هرچند تصریح کردیم - بعد از مدتے بجا آوردند - دختر دیگر مهربانو بیگم خواهر عینی ناصر میرزا هشت سال از حضرت فردوس مکانی خرد بود - دیگر یادگار سلطان بیگم - مادرش آغا سلطان غنچه جی بود - دیگر رضیه سلطان بیگم - مادرش مخدومه سلطان بیگم که قراکوز بیگم میگویند - و این هردو دختر بعد از فوت میرزا عمرشیخ متولد شده بودند - و از انوش آغا دختر خواجه حسین دختری شده بود در صغر سن رحلت نمود ●

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی

پادشاه چاربالش هفت‌منظر- شهریار سماوی‌سریر علوی‌انصر - بلندی‌بخش همت بلند - سعادت‌افزای طالع ارجمند - آسمان‌حوصلهٔ زمین‌وقار - شیردل اقلیم‌شکار - عالی‌فر والاشکوه - بیدارمغز دانش‌پژوه - صفدر هزبرصولت - رفیع‌قدر قوی‌دولت - دریادل گوهرنژاد - پادشاه درویش‌نهاد - معتمدنشین سلطنت حقیقی و مجازی - ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی - گوهر عنصرش مورد آثار عظیمه و هم عالیه بود - بے‌تعینی و آزادگی با تقید علو شان و سطوت عظمت از لابحهٔ اطوار او پرتو ظهور میداد - فقر و فنای جنیدی و بایزیدی با شکوه و همت سکندری و فریدونی از ناصیهٔ احوال او میتافت - ولادت مقدس آنحضرت در ششم محرم (۸۸۸) هشتصد و هشتاد و هشت از بطن مقدس و خدر مطهر افتخار عفایف گرامی‌نژاد قتلق‌نگار خانم شرف وقوع گرفت - و این گوهر عمان دولت و دری آسمان اقبال از افق سعادت طلوع نمود - و آن عصمت‌معجر عفت‌طیلسان دختر دوم یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بود - و نسب عالی آن عصمت‌پیرایه برین نمط است قتلق‌نگار خانم بنت یونس خان بن ویس‌خان بن شیرعلی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تغلق‌تیمور خان بن الصیفوغا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون‌توا بن موانکان بن چغتای خان بن چنگیز خان - و مولانا هماسی قراکولی در تاریخ ولادت اشرف گفته ●

● شعر ●

چون در ششم محرم زاد آن شه مکرم ● تاریخ مولدش هم آمد - ششم محرم

---

(۲) در اکثر نسخه الوس آغا ، (۳) نسخه [د و] بے تعلقی ● (۴) نسخه [د] صدر ●

هرچند(۲) این تاریخ از غرایب اتفاقاتست و نکررا دولن گنجایش نیست امّا غریب‌تر آنکه این تاریخ ازشش حرف که نزد اهل حساب عدد خیر است فراهم آمده و لفظ شش حرف ونقش عدد خیر نیز در تاریخ ظهور این عنصر مقدّس از مکمن غیب میگردد - و یکی از غرایب جوهر حروفش آنکه آحاد و عشرات و مآت آن در یکمرتبه واقع شده - و بر تمویت ملوک اطوار اشارت نموده - بدیع ذاتی که چندین اسرار غیبی درو ودیعت نهاده اند امثال این بدایع در باب او روی میدهد - قدوهٔ اولیای کبار ناصرالدّین خواجه احرار بزبان فیض‌آثار خود اسم گرامی این معبودطالع بظهیرالدّین محمّد تسمیه فرموده اند(۳) - و چون بر زبان ترکان این لقب گرامی از بزرگی قدر و رفعت منزلت لفظی و معنوی بآسانی جاری نمیشد بابر نیز نام نامی آنحضرت مقرّر شد - و آنحضرت اعظم و ارشد فرزندان عمرشیخ میرزا اند - در دوازده سالگی روز سه شنبه پنجم رمضان (۸۹۹) هشتصد ونود و نه در خطهٔ دلگشای اندجان برسریر سلطنت و تخت خلافت نشستند - و آن قدر مشقّت و تردّد که در مهام تسخیر ممالک آنحضرت را پیش آمده کم پادشاهی را رو نموده باشد - وآن مقدار دلیری و دلاوری و توکّل و تحمّل که آنحضرت بنفس نفیس درمعارک و مخاطر برخود روا داشته‌اند مقدور بشر نیست - درو قتی که واقعهٔ ناگزیر حضرت عمرشیخ میرزا در اخسی روی نمود حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در چارباغ اندجان کامیاب عیش بوده‌اند - روز دوّم این واقعه سه‌شنبه پنجم رمضان خبر جانکاه باندجان آمد - درساعت سوار شده متوجّه قلعهٔ اندجان شدند - در محلّ رسیدن بدروازه شیرم(۴) طغائی جلو آنحضرت را گرفته بجانب نمازگاه روان شد که بطرف اوزگند و آن دامن‌کوه ببرد بخیال آنکه سلطان احمد میرزا باقتدار و شوکت تمام می‌آید مبادا امرا غدری نسبت بآنحضرت اندیشیده ولایت باو مسلّم دارند - اگر از حرام‌نمکی آن مردم ولایت ازدست رود وجود اقدس آنحضرت ازین مهلکه نجات یافته بجانب طغائیان خود الّنجه‌خان یا سلطان محمود(۵) خان مقدم گرامی ارزانی دارند - امرا ازین معنی آگاه شده خواجه محمّد درزی(۶) را (که از بابریان و قدیمیان حضرت عمرشیخ میرزا بود) پیش آنحضرت فرستادند که دغدغهٔ توهّمی که بخاطر اقدس راه یافته بود برآورد - موکب عالی بنمازگاه رسیده بود که خواجه محمّد برکاب‌بوس والا مشرّف شد - و بمقدّمات معقوله آنحضرت را مطمئن‌باطن ساخته عنان عزیمت را منعطف ساخت -

---

(۲) نسخه [ط] هرچه ازین تاریخ از غرابت اتفاقاتست ذکر را گنجایش دران نیست • (۳) همچنین در هر نسخه [د] بیرم • (۴) نسخه [ه ز] محمد • (۵) نسخه [ح] مروزی •

چون بارکِ اندجان نزولِ سعادت فرمودند جمیعِ امرا و ارکانِ دولت بشرفِ ملازمتِ عالی مشرّف شدند - و بنویدِ انواعِ تربیت کامیاب گشتند - سابقًا ایراد یافته بود که سلطان احمد میرزا و سلطان محمودخان اتّفاق نموده بر سرِ عمرشیخ میرزا می‌آیند دریغوا که بحسبِ سرنوشتِ آسمانی قضیّهٔ ناگزیر واقع شد و بتونیقِ ایزدی جمیعِ ارکانِ دولت ازخرد و بزرگ (که بر یکرنگی و یکجهتی اتّفاق نموده بودند) بر نگاهبانیِ قلعه لوازمِ جدّ و مراسمِ اهتمام بجای آوردن گرفتند سلطان احمد میرزا اورابُغیه (۲) و خجند و مرغینان که از ولایتِ فرغانه است گرفته بچهار کروهیِ اندجان فرود آمد - هرچند ایلچی فرستاده در صلح زدند قبول نکرده پیشتر فرود آمده - امّا چون تائید غیبی همواره قرینِ حالِ این دودمان ابدپیوند است در اندک فرصتی بسببِ وفورِ استحکامِ قلعه و یکجهتیِ امرای صاحب قدرت و منوحِ وبا در اردوی میرزا و سقط شدنِ اعیان از نشستن بتنگ آمده از داعیهای سابق مایوس شد - و صلح گونهٔ درمیان آورده بناکامی برگشت - و از جانبِ شمالِ دریای خجند که سلطان محمود خان متوجّه شده بود آمده اخسی را قبل کرد - جهانگیر میرزا برادرِ آنحضرت و جمعی کثیر از امرای اخلاص‌اندیش آنجا بودند- خان چند مرتبه جنگ انداخت - امرای اخسی تردّدات پسندیده کردند عاقبتِ کار خان نیز کارے نساخته از بیمارئے که عارضِ او شد ازین خیالِ باطل عنان‌تاب شده بولایتِ خود باز گشت - و آنحضرت بقوّتِ همّت بماند و طالع ارجمند مظفر و منصور شدند - وآن گیتی‌ستانرا مدّت یازده سال در ماوراءالنّهر باسلاطینِ چغتای ، و اوزبک نبردهای عظیم روی‌داد - سه نوبت بشعشعهٔ تیغ صاعقه‌آثار و مشعلِ عقلِ جهانتاب فتحِ سمرقند فرموده‌اند - یکے در سالِ (۹۰۳) نهصد و سه از بایسنغر میرزا پسرِ سلطان محمود میرزا (که از اندجان آمده) بنیروی اقبال و لمعانِ شمشیر تسخیر فرمودند - فتحِ دوم از شیبک‌خان در سالِ (۹۰۶) نهصد و شش - و سیوم بعد از کشته شدنِ شیبک خان در سالِ (۹۱۷) نهصد و هفده - چون مشیّتِ الٰهی در اظهارِ گوهرِ یکتای حضرتِ شاهنشاهی بود و میخواست که اقلیمِ هندوستانرا کامیاب سازد و آنحضرت را در ملکِ غربت بمراتبِ کامرانی و کام‌بخشی رساند در دیارِ خود و مواطنِ اصلی که مجمعِ ملازمانِ صادق است ابوابِ کلفت بر روی روزگارِ آنحضرت گشاده آنچنان ساخت که بهیچوجه بودنِ آنجا لایقِ ناموسِ دولت ندیدند - ناگزیر با معدودے متوجّهِ بدخشان و کابل شده‌اند - چون ببدخشان رسیده اند تمامِ مردمِ خسروشاه که والیِ آنجا بود بخدمت شتافته اند - و خود نیز بیچاره شده بملازمت پیوسته - باوجودِ آنکه این بیدولت مرحلهٔ بےاعتدالان بود که بایسنغرمیرزا را شهیدکرده - و میل در چشمانِ سلطان‌محمود

---

(۲) نسخه [ح] اوزبنیه ۰

میرزا کشیده بود - و این هر دو میرزا عمزادهای آنحضرت میشدند - و در هنگام صاحبقرانی که عبور موکب عالی آنحضرت در بدخشانات شده بود آثار بی‌آزرمی و نامردمی ازو بظهور آمده بود - درینولا که چهرهٔ اعمال در آئینهٔ مکافات دید و دولت ازان بی‌سعادت روی گردانید آنحضرت از کمال مردمی و فرط جوانمردی در مقام انتقام نیامده حکم فرمودند که از اموال خود آن‌مقدار که اختیار کند برگیرد و بخراسان رود- او پنج‌شش قطار خچر و شتر از مرصع‌آلات و طلاآلات و دیگر نفایس اجناس بار کرده بجانب خراسان رفت - و حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تنسیق ولایت بدخشان فرموده متوجه کابل شدند - و دران وقت محمدمقیم پسر ذوالنون ارغون کابل را از عبدالرزاق میرزا بن الغ‌بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا (که عمزادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میشد) گرفته بود - طنطنهٔ نهضت رایات اقبال شنوده متحصن شد - و بعد از چند روز امان خواسته با مال و اسباب بقندهار پیش برادر خود شاه‌بیگ رخصت یافت - کابل در اواخر ماه ربیع‌الاول سنه (۹۱۰) نهصد و ده بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد - بعد ازان آنحضرت در (۹۱۱) نهصد و یازده متوجه تسخیر قندهار شدند - وقلات که از مضافات قندهار است مفتوح گشت - وازانجا بجهت مصالح ملکی فسخ عزیمت قندهار نموده جانب جنوب آن توجه نمودند - و قبایل افغانان سواسنگ و الاتاغ تاخته بکابل مراجعت فرمودند ●

مبادی این سال زلزلهٔ عظیم درحدود کابل واقع شد - فصیلهای قلعه و اکثر منازل بالای حصار و شهر افتاد - و خانهای موضع بیمغان تمام از هم ریخت - و سی و سه مرتبه در یک روز زمین جنبید - تا یکماه شب و روز یکدو مرتبه زمین در تزلزل بود - و اساس عمر بسیارے از مردم فرو ریخت - درمیان بیمغان و بیک‌توت پارچهٔ زمین که عرض او یک کته باش انداز باشد بریده یک تیرانداز پایان رفت - و از جای بریده چشمها پیدا شد - و از استرغچ تا میدان که قریب شش فرسنگ بوده باشد زمین آنچنان شکافت که بعضے از اطراف او برابر فیل بلند شده بود - و در آغاز زلزله از سر کوهها گردبادها برخاست - و در همین سال در هندوستان نیز زلزلهٔ عظیم عام شد - و از سوانح این ایام آنست که شیبک خان لشکر فراهم آورده ارادهٔ توجه خراسان نمود - سلطان حسین میرزا جمیع فرزندان خودرا جمع ساخته متوجه دفع او شد - و میدانفضل پسر میرسلطان علی خواجه‌بین را باستدعای قدوم گرامی حضرت فردوس‌مکانی فرستاد - و آنحضرت در محرم (۹۱۲) نهصد و دوازده

---

(۲) همین است در هر نه نسخه اما این عبارت نزد اهل‌زبان هرآئینه موجب ریشخند باشد تعجب است از ابو الفضل علامی که باآن تتبع اینچنین نویسد و ترجمهٔ زبان هندی کند - اهل زبان اینجا چنین نویسند که عمزادهای آنحضرت بودند یا میباشند و عمزاده بوده یا بوده است یا میباشد - محمد طاهر نصرابادی اصفهانی در احوال قاسم خان نوشته که همدامان جهانگیر پادشاه بوده ● (۳) نسخه [ب د] لیعان ●

بکوملک او متوجّه شده عزیمت خراسان نمودند - و در اثنای راه در حدود کهمرو خبر فوت سلطان حسین میرزا رسید - حضرت فردوس‌مکانی نقتن حال را بهتر از سابق دانسته بر خلاف کنکش اهل روزگار متوجّه خراسان شدند - و پیشتر ازانکه موکب عالی بخراسان رسد باتّفاق کوته‌اندیشان نامعامله‌فهم از فرزندان میرزا بدیع‌الزمان میرزا و مظفرحسین میرزا را بر تخت سلطنت نشانده بودند - دوشنبه هشتم ماه جمادی‌الاخری سال مذکور آنحضرت را در مرغاب بمیرزایان ملاقات واقع شد - و باستدعای ایشان بهرات نزول سعادت فرمودند - و در فرزندان میرزا آثار رشد و درایت مشاهده نفرموده معاودت موکب عالی را لایق حال دانسته در هشتم شعبان این سال متوجّه دارالملک کابل شدند - و در کوههای هزارجات خبر رسید که محمّد حسین میرزا وفات کرد - و غلت[۲] و سلطان‌علیجر برلاس جمعی از مغلانرا که در کابل مانده بودند بطرف خود کشیده و خان‌میرزا را ببزرگی برداشته کابل را قبل دارند - و درمیان مردم عوام این خبر را شایع کرده‌اند که پسران سلطان حسین میرزا نسبت بحضرت فردوس‌مکانی غدر اندیشیده اند - ملّا بابای بشاغری[۳] و امیر محب علی خلیفه و امیر محمّد قاسم کوهبر و احمدیوسف و احمدقاسم که هراست کابل بایشان مفوّض بود در لوازم قلعه‌داری اهتمام دارند - بمجرّد استماع این واقعه پرتال و امباب‌را بجهانگیر میرزا که قدرے بیماری داشت سپرده با معدودے از عقبهٔ هندوکوه که برف بود بصعوبت تمام‌گذشته سحری بر سر کابل رسیده اند - مخالفان هر یکے از صولت صیت قدوم موکب عالی بگوشهٔ اختفا خزیدند - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی اوّل‌مرتبه پیش شاهبیگم مادر کلان مهبی خود - (که باعث برداشتن خان میرزا بودند) آمده و زانوی ادب بر زمین نهاده ملاقات فرموده‌اند - از روی تمکّن و وقار و بزرگ‌منشی از راه عرفان در آمده بحسن ادا و لطف سخن عرض نموده که اگر مادرے بفرزندے شفقت خود را خاص گرداند فرزند دیگر را چه‌گنجایش رنجیدن و چه حدّ سر از حکم پیچیدن باشد - و فرموده‌اند که بیدار بوده‌ام و راه بسیار آمده‌ام - سر در کنار بیگم نهاده بخواب رفتند - و برای تسلّی بیگم که بس مضطرب و متوحّش بود انواع مهربانیها بظهور آورده‌اند - و هنوز خواب نربوده بود که مهرنگار خانم [که خالهٔ آنحضرت باشد] آمدند آنحضرت بسرعت برخاسته ایشانرا دریافتند - محمّدحسین میرزا را گرفته آوردند - و آنحضرت ازانجا که معدن مروّت بودند جانبخشی فرموده رخصت خراسان دادند - و بعد ازان خانم خان‌میرزا را همراه گرفته پیش آنحضرت آوردند - و گفتند ای جان مادر برادر گناهکار ترا آورده‌ام - اشارت چیست - آنحضرت

---

(۲) در نسخهٔ [ا ج] مظفر حسین بدون واو ه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ غلت خط کشیده ه (۳) بعضه [ب] تساعری [و ح] شاعره

خان‌میرزا را بلطف در کنار گرفته انواع نوازش و پرسش نمودند - و بعد ازان بهبودن و رفتن مخیّر ساختند - خان میرزا از نهایت شرمندگی بودن خود قرار نتوانست داد - رخصت قندهار گرفت - و این قضیّه نیز در همان سال واقع شد - و بعد از سالِ دیگر بقندهار متوجّه شده الد - و بحاکمِ آنجا شاه‌بیگ ولد ذوالنّون ارغون و محمّد مقیم برادرِ خردِ او محاربهٔ عظیم واقع شد - و خان میرزا سعادت ملازمت دریافت - و آن حضرت قندهار را بناصر میرزا که برادرِ خردِ جهانگیر میرزا بود عنایت فرموده بکابل نزولِ اجلال فرمودند - و شاه بیگ و خان میرزا را ببدخشان رخصت دادند - و او بعد از سرگذشتِ بسیار زبیررا می را کشت - و حکومتِ بدخشان باستقلال بحوزهٔ تصرّفِ او درآمد - و همواره تارکِ سعادت بر زمینِ فرمانبرداری میسود - تاآنکه درسالِ (۹۱۶) نهصد و شانزده مصرعِ فرستاده معروض‌داشت که شاهی‌بیگ خانرا کشته‌اند مناسب آنست که باینجانب نهضت فرمایند - بنابر آن در شوّالِ این سال بنیروی توکّل نهضتِ عالی فرمودند - و با اوزبکان محاربات عظیم بوقوع پیوست - و همواره فتح و نصرت همعنانِ موکب عالی بود تا بار سیوم منتصفِ شهرِ رجب (۹۱۷) نهصد و هفده بدولت و فیروزی سمرقند را تسخیر فرموده اند - و هشت ماه بفرمانروائی آنجا سایه‌گستر بوده‌اند - و در صفر (۹۱۸) نهصد و هژدهم در کول‌ملک بعبیدالله خان جنگِ عظیم در پیوست - و با آنکه فتح شده بود ناگاه بشعبدهٔ آسمانی چشم‌زخمی رسید - و عنانِ جنیبتِ جهان‌نورد بحصار منعطف ساختند - بار دیگر باتّفاقِ نجم‌بیگ در پای قلعهٔ غجدوان با اوزبک نبردِ قوی دست‌داد - و نجم‌بیگ کشته‌شد - و آنحضرت متوجّهِ کابل شدند ۰

دیگر بالهامِ غیبی رفتنِ ماوراءالنّهر را برطرف کرده تسخیرِ ممالکِ هندوستانرا پیش‌نهادِ همّت والا ساختند - و چهار نوبت بتسخیرِ هندوستان متوجّه شده‌اند - و بجهتِ سنوحِ دواعی مراجعت فرموده‌اند - بار اوّل درشعبان (۹۱۰) نهصد و ده ازراهِ بادامِ چشمه و جگدلیک از خیبر(۲) گذشته بعجم نزولِ اجلال نموده‌اند - در واقعات‌بابری (که کتابیست ترکی نگاشتهٔ خامهٔ صدق‌نگارِ آنحضرت) نوشته‌اند که چون از کابل بشش منزل در راه کرده بآدینه‌پور رسیده شد ولایتِ گرم‌سیر و نواحیِ هندوستان که هرگز دیده نشده بود بمجرّدِ رسیدن عالمِ دیگر در نظر آمد - گیاه و درخت برویش دیگر - و وحوش و طیور آن بطرزِ دیگر - راه و رسمِ ایل و الوس بوضعِ دیگر - حیرتی روی‌داد و فی‌الواقع جای حیرت بود - ناصر میرزا از غزنین درین منزل بعزِّ بساط‌بوسی استسعاد یافت - در منزلِ جم مجلسِ گنگش منعقد شد که موکبِ عالی از دریای سند (که مشهور به نیلابست) بکدام گذر رسیده بگذرد -

---

(۲) نسخه [ج] جسر ۰

بشومی بعضی[۲] چغتائیان گذشتن سند در توقف افتاد بجانب کهت توجه فرمودند - بعد از تاختن کهت بنگش و نیور[۳] را تاختند - وازانجا عیسی خیل رفته بچند منزل در ظاهر تربیله (که تصبه ایست برکنار آب سند از توابع ملتان) رایات اقبال نزول فرمود - و کنار دریا گرفته بچند منزل مخیم اقبال شد - وازانجا بحدود کُی[۴] نزول اجلال روی نمود - و پس از چند روز غزنین مقر موکب دولت گشت - و در ماه ذیحجه ساحت کابل بمقدم عالی رونق گرفت - بار دوم موکب معلی در ماه جمادی الاولی (۹۱۳) نهصد و سیزده از راه خرد کابل متوجه فتح هندوستان شدند - از نواحی مندر اول بغور و شیوه رفته از موافقی رای همراهان مراجعت دست داد - و از غرنگر و نورکل نیز عبور واقع شد - و از کز در جاله نشسته باردری ظفرقرین رسیده براه بادیخ[۵] ظلال افضال برساحت کابل انداختند - و برصنگ که بر بالای بادیخ واقع شده تاریخ این عبور بفرمودهٔ آنحضرت کنده‌اند - و هنوز آن رقم غیبی هست - تا این زمان اولاد عالی‌نژاد حضرت صاحبقرانی را میرزا میگفتند - درین تاریخ فرمودند که آنحضرت را پادشاه گویند - و در دوشنبه چهارم ماه ذیقعدهٔ این سال همایون‌فال بر بالای ارک کابل ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی اتفاق افتاد - چنانچه در جدول تفصیل رقم‌پذیر خواهد شد - مرتبهٔ میوم روز شنبه غرهٔ محرم سال (۹۲۵) نهصد و بیست و پنج که جانب بجور متوجه بودند در اثنای راه زلزلهٔ عظیم شد - امتداد آن تا نیم ساعت نجومی کشید - و سلطان علاءالدین سوادی معارض سلطان ویس سوادی بسعادت ملازمت مشرف شده - و باندک زمانی قلعهٔ بجور بتصرف درآورده بخواجه کلان‌بیگ ولد مولانا محمد صدر که از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود عنایت فرمودند - و خواجهٔ مذکور را نسبت غریبی بآنحضرت بوده است - شش برادر او در نیکوخدمتی جان خود را در قدم رضا و خشنودی آن حضرت نثار کرده‌اند - خواجه خود از فرط عقل و فراست منظور نظر خاص حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - چون آنحضرت را یورش ولایت سوات و سخیر یوسف‌زئی پیش‌دید ضمیر انور بود طارُس خان برادر خرد شاه منصور (که کلانتر خیل یوسف‌زئی بود) دختر اورا آورده زبان عجز و انکسار گشود - و عسرت غله نیز دران مساکن وحوش روی داده بود - و در اصل یورش هندوستان نیز در ضمیر جهانگشای تصمیم داشت - عنان عزیمت از سوات باز گردانیدند - هرچند استعداد و سرانجام سفر هندوستان نبود امرا هم برین یورش راضی نبودند مشعل همت افروخته بظلمت‌زدائی سواد هندوستان متوجه شدند - صباح روز پنجشنبه شانزدهم محرم با اسب و شتر و پرتال از آب عبور کرده اردوی بازاری را

---

(۲) نسخهٔ [ه و] تی ٥ (۳) نسخه [و] دهنیور (۴) نسخهٔ [ج] کن [و] دکن [ح] لکن ٥
(٥) در بعضی نسخه باد نی ٥

بجاله گذرانیده بفرودیک کچه‌کوت نزول اجلال فرمودند - از بهیره هفت کروه جانب شمال کوهیست که آنرا در ظفرنامه و غیره کوه‌جود نوشته‌اند آن موضع مخیم معاکر اقبال گشت - آنحضرت در کتاب واقعات نوشته‌اند که تا این تاریخ وجه تسمیهٔ این کوه ظاهر نبود عاقبت معلوم شد که درین کوه از نسل یک پدر دو خیل مردم بوده اند یک قبیله را جود میگفتند و دیگر را جنجوهه - و بهپت دلاسای عبدالرحیم سقاولی(۱) را بهیره فرستادند که کسے دست تطاول دراز نکند - و آخرهای روز خود بدولت و اقبال درشرقی بهیره برکنار آب بهت نزول فرمودند - و چهارصد هزار شهرخی مال آن از بهیره گرفته بهندوبیگ عنایت فرمودند - سربراهی این ولایت برای رزین ار قرار گرفت - و خوشاب بشاه‌حسن میرده بکمك هندوبیگ مقرر ساختند - و ملامرشد را برسالت پیش سلطان ابراهیم ابن سلطان سکندر لودی که پنج شش ماه شده بود که بجای پدر فرماندهی هندوستان میکرد فرستادند که نصایح ارجمند بنماید - دولتخان حاکم لاهور ایلچی مذکور را نگاهداشته از کمال نادانی بے نیل مقصود باز فرستاد - جمعه دوم ربیع الاول خبر تولد فرزند سعادت‌پیوند آمد - چون متوجه تسخیر هندوستان بودند تفاءل گرفته بموجب الهام غیبی هندال نام نهادند - یکشنبه یازدهم ربیع الاول بجهت مصالح ملکی هندوبیگ را بمراجعت بهیره وداع کرده خود بصوب کابل مراجعت فرمودند - و پنجشنبه هفدهم ربیع الاول کابل مستقر سریر خلافت گشت - و دوشنبه بیست و پنجم ربیع الاخر هندوبیگ از بے پروائی بهیره را گذاشته بکابل آمد ٠

تاریخ توجه نوبت چهارم بفظر نیامده همانا که دران یورش تسخیر لاهور فرموده مراجعت نموده‌اند - و از تاریخ فتح دیبالپور (که بتقریبی در قید سطور خواهد آمد) معلوم میشود که در (۹۳۰) نهصد و سی بوده است چون هرکارے در گرو وقت خود است جمال این مطلب در حجاب توقف میبود - و سست رائی امرا و ناهمپانی برادران سبب ظاهری میگشت - تا آنکه مرتبهٔ پنجم برهمنوی توفیق ایزدی و سپهسالاری اقبال ازلی روز جمعه غرهٔ صفر (۹۳۲) نهصد و سی و دو که نیراعظم در برج قوس رایات انوار افراخته بود بطالعے که ظلمت‌شکاف سواد عالم تواند شد پای عزیمت در رکاب توکل اعتصام آورده متوجهٔ تسخیر هندوستان شدند - میرزا کامران را در قندهار مسلم داشته خبرداری کابل نیز بار تفویض فرمودند - و چون این یورش فتح شد فتح بر فتح و اقبال بر اقبال روی‌داد - لاهور و بعضے بلاد عظیمهٔ هندوستان در تصرف اولیای دولت قاهره بود - و هفدهم صفر که باغ وفا مخیم سرادقات اقبال شده بود حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی

---

۱) نسخه [ح] شقاولی ٠

نصیرالدین محمد همایون از بدخشان با لشکر خود آمده بعزّ بساط بوس مشرّف شدند - و خواجه کلان بیگ هم از غزنین درین روز سعادت آستان بوسی دریافت - و غرّهٔ ربیع‌الاوّل این سال از آب سند نزدیک گجه‌کوت عبور فرموده شاهی واجب دیدند - دوازده هزار سوار ترک و تاجیک و سوداگر و غیر آن بقلم عرض در آمد - و از بالای جیلم از آب بهت مرور واقع شد - و نزدیک بهلول پور از آب چناب عبور موکب عالی اتفاق افتاد - و روز آدینه چهاردهم ربیع‌الاوّل در ساحت سیالکوت لوای ظفر شعاع افراشتند - و بخاطر جهان‌پیرای قرار یافت که سیالکوت را ویران ساخته در بهاولپور آبادان سازند - و درین ایام پیوسته از مخالفان خبر میرسید و چون آنحضرت بکلانور نزول اقبال داشتند محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه که بحراست لاهور قیام داشتند بشرف زمین بوس کامیاب سعادت شدند - روز شنبه بیست و چهارم ربیع‌الاوّل قلعه ملوت بدست اولیای دولت قاهره مفتوح شد و اموال و اسباب بدست افتاد وکتابهای غازی‌خان که درین قلعه بود آوردند - بعضی را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند - و برخی را بقندهار ارمغانی کامران میرزا ساختند - چون بمجامع علیه رسید که حمیدخان حاکم حصار فیروزه ازانجا بقدم جرات دوسه منزل پیشتر آمده یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی که موکب والا از انباله کوچ کرده در کنار کولی فرود آمده بود حضرت جهانبانی نصیرالدین محمد همایون را برسر او رخصت فرمودند - و امیر خواجه کلان بیگ و امیر سلطان محمد دولدی و امیر ولی خازن و امیرعبد العزیز و امیر محب علی خواجه خلیفه و از امرای دیگر که در هندوستان مانده بودند چون هندوبیگ و عبد العزیز محمد علی جنگ جنگ و جمعی دیگر از خاصان درگاه را ملازم رکاب ظفرانتساب فرمودند - بین که از اعیان امرای هندوستان بود درین روز بدولت آستان بوس متفخر شد - و حضرت جهانبانی بهمعنانی بخت بیدار و همرکابی اقبال بلند باندک توجهی لوای فتح برافراشتند - روز دوشنبه بیست و یکم همین ماه بمستقر موکب عالی شتافتند - آنحضرت حصار فیروزه را باتوابع و لواحق که یک کرور باشد و یک کرور نقد دیگر در جاگیری این فتح که مقدمهٔ فتوحات بی اندازه بود بحضرت جهانبانی عنایت فرمودند - و بطلیعهٔ سعادت کوچ بکوچ پیشتر متوجه شدند - و پیوسته خبر میرسید که سلطان ابراهیم بایک لک سوار و هزار فیل پیش می آید - و نزدیک سرساوه مخیم اقبال شده بود که حیدر علی ملازم خواجه کلان بیگ که بر زبان گیری رفته بود آمده بعرض والا رسانید که داود خان و حاتم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی سلطان ابراهیم جدا شده پیشتر می‌آیند - بنابرآن

---

(۲) نسخه [ج - ح] سان (۳) نسخه [ا] دولدی - (۴) نسخه [ج] خان (۵) نسخه [ج] اضافه

روز یکشنبه هژدهم جمادی الاخری چین تیمور سلطان و محمد سلطان میرزا و مهدی خواجه و عادل سلطان با تمام مردم جرانغار که سلطان جنید و شاه میرحسین و قتلق‌تدم بودند واز غول هم یونس‌علي و عبد الله و احمدی و کته بیگ و جمعی دیگر را تعیین فرمودند که پایمردی نموده دستبردی بانجماعت خون گرفته نمایند - و این بهادران نبرد طلب و داوران معرکه جوے تند و تیز رفته بعد از آئین جنگ و روش پیکار بران فرقه مظفر و منصور شدند - و جمعے کثیر را اسیر کردند - و گردے عظیم را ببرق شمشیر و باران تیر هلاک ساختند - حاتم خان را با هفتاد کس دستگیر کرده زنده بدرگاه عالی فرستادند - و در اُردوی معلی بیامارسیدند - و حکم جهانگشای‌شرف نفاذ یافت که گردونها سامان نمایند - و استاد علی قلی مامور شد که بروش روم ارابها را زنجیر و خام گاو که بصورت ارغمچی ساخته بودند با یکدیگر اتصال دهند - و درمیان هردو ارابه شش و هفت توره تعبیه سازند - تا تفنگ اندازان بفراغ خاطر تفنگ توانند انداخت - و در پنج شش روز این معنی سامان یافت - تا آنکه روز پنجشنبه سلخ جمادی‌الاخری بشهر پانی‌پت همای دولت باجنحهٔ اقبال سایه گستر گشت - و صفوف عساکر بآئین شایسته مرتب آمد - برانغار لشکر منصور در شهر و محله واقع شد و ارابها و تورها که ترتیب یافته بود پیش غول استقرار گرفت - جرانغار بخندق و درختان استحکام پذیرفت - سلطان ابراهیم بالشکری گران در شش کروهی شهر عرصهٔ نبرد آراسته بود - چون هفتهٔ در پانی پت اتفاق اقامت افتاد هر روز جوانان سپاه و دلیران کارآگاه بکنار اردوی مخالف رفته با بسیاری از لشکریان غنیم بجنگ پیوسته غالب می آمدند - تا آنکه جمعه هشتم رجب سلطان ابراهیم بالشکر گران و فیلان پر شکوه متوجه معسکر معلی شد - وحضرت گیتی ستانی نیز افواج قاهره ترتیب دادند و میدان معرکه را بصفوف ارپچیان پیراستند •

محاربه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی
با سلطان ابراهیم و ترتیب صفوف نبرد •

چون مهیمن کارساز خواهد که تدارک شکستهای پیشین نماید بکامروائی ثانی مشتاق گذشته فرماید - مقدمات آنرا ترتیب دهد - و اسباب آنرا مرانجام نماید - ازانجمله آمدن سلطان ابراهیم بقصد پیکار و فوج آراستن حضرت گیتی ستانیست که باوجود کثرت مخالف و قلت موافق چون تائید ایزدی همراه و اقبال روز افزون درپیش بود باخاطر مطمئن و دل ازمیده توسل بفتاح بی‌منت نموده بترتیب صفوف توجه عالی‌فرمودند - غول‌را بوجود ذات مقدس زینت بخشیدند - دست راست غول که ترکان آنرا اون غول نامند چین تیمور سلطان و سلیمان میرزا و امیر

محمدي کوکلتاش و امیر شاه منصور برلاس و امیر یونس علی و امیر درویش محمد ماربان و امیر عبد الله کتابدار قرار یافتند - و بر دست چپ غول که ترکان مول غول گویند امیر خلیفه و خواجه میر میران صدر و امیر احمدي پروانچي و امیر تردي بیگ برادر قوچ بیگ و محب علی خلیفه و میرزا بیگ ترخان را مقرر فرمودند - برانغار بحسن تدبیر و بفرشکوه حضرت جهانبانی جنت آشیاني شایستگي پذیرفت - و امیر خواجه کلان بیگ وسلطان محمددولدي و امیر هندوبیگ ولی خازن و پیرقلی سیستاني در رکاب دولت ایشان بوده آرایش بخش رای و شمشیر گشتند - جرانغار محمد سلطان میرزا و میر مهدي خواجه و عادل سلطان و سلطان جنید برلاس و خواجه شاه میر حسین و امیر قتلق قدم و امیر خان بیگ و امیر محمد بخشي و دیگر بهادران نامي قرار یافتند - و هراول خسرو کوکلتاش و محمد علي جنگ جنگ بود - و امیر عبدالعزیز بخدمت طرح مقرر شد - در اوج برانغار ولی شرمل و ملک قاسم و بابا قشقه با مغلانش بتولقمه متعین گشتند - و در اوج جرانغار قراقوزي و ابوالمحمد نیزه باز و شیخ علي و شیخ جمال وتنگري قلي مغول بتولقمه قرار یافت - چنانچه راه و رسم دلاوران کارزار و بهادران تیغزن بود پای استقلال در عرصهٔ نبرد محکم ساخته در مقام ثبات ایستادند و بسهام جانستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند • شعر •

دلیران ستادند پا کرده سخت • ستادن درآموخت زایشان درخت

تا آنکه بعد از حملهای عظیم و صدمهای قوي تائیدات آسماني همعنان قلب و جناح موکب عالی شد و توفیقات ازلی باعث فتوحات سترگ گشته شکست بر مخالفان افتاد - و فتح عظیم از جانب اولیای دولت ابدي اعتصام روي نمود - سلطان ابراهیم نادانسته دریک گوشه بقتل رسید - وجمعي کثیر از افغانان عاقبت تیغ قهرمان اقبال پادشاهي شدند - و این قوافل شهرستان عدم ببدرقهٔ سپاه منصور و مشعلهٔ تیغ جهانگشاي منزلگاه فناپیوستند - و قریب بقالب سلطان ابراهیم در یک گوشه پنج شش هزار کس کشته افتاده بودند - آفتاب عالمتاب یک نیزه وار سمت ارتفاع گرفته بود که شعشعهٔ رایات اقبال شعاع افروز نبرد شده آغاز مصادمه و مقاتله اتفاق افتاد - و نیم روز نسیم صبح نصرت و شمال بهار فیروزي وزیدن گرفت - شرح این فتح بزرگ که کارنامهٔ اقبالست چگونه در حوصلهٔ بیان گنجد - و خردمند قادر سخن بچه آئین از عهدهٔ تقریر برآید که از وسعت آباد اندیشه بیرونست - در زماني که سلطان محمود غزنوي بهندوستان آمد خراسان در تصرف داشت - ملوک ممالک سمرقند و دارالمرز و خوارزم فرمان پذیر او بودند - و سپاهگران از یک لک بیش بود -

---

(۲) نسخه [ج] برپل [ح] شیربل •

BIBLIOTHECA INDICA:

A

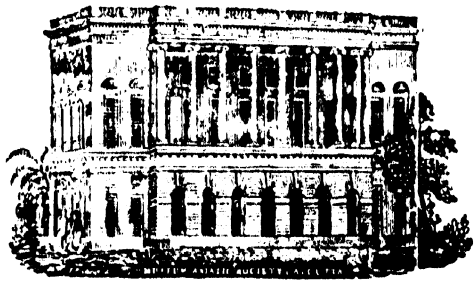
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 283 & 284.



THE

AKBARNÁMA II

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLAMI,

EDITED BY

ÁGHÁ AHMAD 'ALÍ,

PERSIAN TEACHER OF THE CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

FASCICULI I & II.

Phone : 274686

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI - 110002

و هندوستان یك فرمانروائی باستقلال نداشت - رایان و راجها جابجا پای ثبات افشرده با یکدیگر اتفاق نداشتند - و سلطان شهاب‌الدین غوری با صدوبیست هزار سوار جوشن‌پوش برگستوان‌دار به تسخیر هند آمده - دراوقت نیز درین سواد اعظم یک فرمانروائی که مستقل توان‌گفت نبود - و خراسانرا اگرچه برادر او سلطان غیاث‌الدین داشت از گفتهٔ او بیرون نبود - و حضرت صاحبقرانی در هنگام فتح هندوستان در عرصهٔ سمانه بعرض سپاه فرمان داده بودند - مولانا شرف‌الدین علی یزدی میگوید که طول یسالِ آن حضرت که جای ایستادن نوکران امت شش فرسخ بود - و بتخمین سپاهیان صاحب تجربه تشخیص یافته که هر فرسخی دوازده هزار سوار احاطه میکند - پس سوای نوکر هفتاد و دوهزار سوار بوده باشد - و عرضش که محل ایستادن نوکر نوکرست در کرده بوده - و مخالف ایشان ملوخان دوهزار سوار و صد و بیست فیل داشته امت - و باین حالت از اردوی ظفرقرین حضرت صاحبقرانی جمع کثیر اندیشه ناک بوده‌اند - و آن حضرت دغدغه در سپاه خود تفرس فرموده از بعضی کوته‌اندیشان کم همت حرفهای نامناسب شنیده‌اند - و بنیروی همت خسروانه بجهت اطمینان خواطر شرایط احتیاط مرعی داشته فرمان دادند که از شاخهای درخت فراوری لشکر منصور حصار ساختند - و در پیش آن خندق کندند - و از پس آن از قسم گاو و گاومیش بسیار بمقابل یکدیگر داشتند - گردنهای ایشان بچرم گاو برهم بستند - و خار خسك بسیار از آهن ساخته‌بودند - مقرر شد که پیاده روان آنرا نگاه دارند - تا هنگام حمله و در آمدن فیلان بسر راه اندازند - و همراه حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی (که چهارم گیتی‌نوازان هندوستانست) درین فتح بزرگ (که از جلایل عطیات والای ایزدیست) از سپاهی و غیر آن از دوازده هزار زیاده نبود - و غریب‌تر آنکه ولایت آنحضرت بدخشان و قندهار و کابل بود - و باز ازان ولایت فایدهٔ معتد(۲) عاید نمیشد که مددخرج لشکر تواند بود - بلکه در محافظت بعضی از سرحدها بجهت دفع مخالفان و دیگر مصالح ملکی خرج از دخل زیاده می‌شد و با مثل سلطان ابراهیم (که نزدیك یک لک سوار و هزار فیل جنگی داشت و ازبهیره تا بهار در تحت تصرف او بود و حکومت خاصهٔ ممالك هندوستان بے مخالف و منازعی بر نهج استقلال مینمود) بمحض توفیق غیبی و فرط تائید آسمانی این کارشگرف را پیش برده اند ٥

کارشناسان فراخ‌حوصله از تحسین و آفرین این کارنامهٔ ادوار عاجز اند - آنے ذات مقدس که حاصل نوروز جهان‌افروز حضرت شاهنشاهیست اگر مصدر این امور گردد چه دور باشد - و بالجمله

---

(۲) در نسخهٔ [ح] معتدبه ٥

حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی از طلوع انوار فتح آئینهٔ پیشانی را بخاک سجدهٔ شکر جلا بخشیده عالمیانرا بانعام عام صلا دادند - و اولیای دولت قاهره را در اطراف و اکناف ممالک بدستور شایسته روان ساختند - و کارے (که برهم عالیهٔ سلاطین کشورگشای که به نیروی طالع بلند هندوستان را تسخیر نموده‌اند فروقی تواند کرد) فتح حضرت جهانبانی جنت آشیانی است که ببرکت وجود سعادت پیوند حضرت شاهنشاهی در عرصهٔ سپهر واقع شده است - چنانچه بشرح و بسط رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد که با سه هزار کس از مثل سلطان سکندر صور که از هشتاد هزار کس زیاده داشت استخلاص هندوستان فرموده اند - و ازین بدیع‌تر کارنامهٔ اقبال جهان آرای حضرت ظل الٰهی است که بقائید ایزدی هندوستانرا با اندک مردے از دست چندین صران گردن‌کش چنان برآورده اند که زبان روزگار در چگونگی بیان آن الکن است - چنانچه مجملے ازان در جای خود رقم‌پذیر خواهد شد ۞ ۞ شعر ۞

گرم بخت امید واری دهد ۞ فلک فرصت و وقت یاری دهد
بگرمی هنگامهٔ رامتان ۞ طرازم همه داستان داستان
درین جدول دیر پایندگان ۞ کشم نقش از بهر آیندگان

در هماندوز فتح بموجب فرمان پادشاهی حضرت جهانبانی جنت آشیانی و امیر خواجه کلان بیگ و امیرمحمد کوکلتاش و امیر یونس علی و امیر شاه منصور برلاس و امیر عبدالله کتابدار و امیر علی(۲) خازن بایلغار بصوب دارالملک آگره (که پای تخت سلطان ابراهیم بود) نهضت نمودند که محافظت خزاین نمایند - و اهل شهر را (که از ودایع ایزدی اند) باشاعت انوار معدلت اطمینان بخشند - و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا و عادل سلطان و امیر جنید برلاس و امیر تقلق‌قدم بحضرت دهلی رخصت یافتند که خزاین و دفاین آنجا را پاس داشته رعایا و سکنهٔ آن نواحی را بنوید عاطفت پادشاهی امتمالت نمایند - و همدران روز فتحنامها نوشته مصحوب بریدان اقبال روانهٔ کابل و بدخشان و قندهار ساختند - وخود بدولت و سعادت روز چهار شنبه دوازدهم شهر مذکور در دارالملک دهلی نزول اجلال فرمودند - و آدینه بیست و یکم اینماه بر دارالسلطنت آگره چتر اقبال برافراشته ظلمت زدای آن مواد و رونق بخش آن نضا شدند - و جمیع خرد و بزرگ ممالک هندوستان از مراحم و عواطف پادشاهی نظر اختصاص یافتند - و از شمول عطوفت والا والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم را مشمول عنایت ساخته اموال و خزاین خاصهٔ ایشانرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امیر ولی خازن ۞

بایشان مرحمت فرمودند - و اضافهٔ آن هفت لک تنکه صیورغال از مکمن اشفاق بوالدهٔ او مقرر شد - و همچنین اقربای او برواتب و وظایف و ادرارات پادشاهانه کامیاب شدند - و عالم بپراگنده را جمعیّتی تازه و آرامشی شایسته روی داد - و حضرت جهانبانی جنت آشیانی (که پیشتر بدارالسلطنهٔ آگره نزول اجلال فرموده بودند) الماسی (که هشت مثقال وزن داشت و بتخمین مبصّران جوهرشناس بهای آن نصف خرج روزمرهٔ ربع مسکون بود و میگفتند که این الماس از خزانهٔ سلطان علاءالدین بود که از اولاد بکرماجیت راجهٔ گوالیار بدست او درآمده بود) پیشکش کردند - و حضرت گیتی‌ستانی بجهت خاطر گرامی ایشان قبول نموده باز بایشان عطا فرمودند ●

روز شنبه بیست و نهم رجب ابتدای دیدن و بخشیدن خزاین و دفاین (که گرد آوردهٔ چندین سلاطین بود) نمودند - هفادلک تنکهٔ مکندری بحضرت جهانبانی مکرمت شد - و یک خانهٔ خزینه بی‌آنکه تحقیق مخزونات او نمایند اضافهٔ انعام فرمودند - و بامرا بتفاوت مراتب و درجات مناصب از ده لک تا پنج لک تنکه نقد بخشیدند - و تمامی یکّه‌جوانان و سایر ملازمان زیاده از حالت و رتبت خود بصلات و انعامات اختصاص یافتند - و جمیع اهل سعادت از خرد و بزرگ بنوازشهای گرامی کامیاب گشتند - و هیچکس از اردوی معلّی تا اردوی بازاری از نصیبهٔ وافر بی‌بهره نماند و جهت دوحات ریاض کامکاری که در بدخشان و کابل و قندهار بودند بترتیب و تفصیل از نقد و جنس برسم ارمغانی جدا ساختند - چنانچه بکامران‌میرزا هفده لک تنکه - و به محمد زمان میرزا پانزده لک تنکه - و همچنین بعسکری میرزا و هندال میرزا و تمامی مخدّرات حرم عصمت و داریٔ آصفی خلافت و همگی امرا و ملازمان غائب از بساط حضور بقدر لیاقت از جواهر نفیسه و اقمشهٔ نادره و زر سرخ و سفید مقرر گردانیدند - و برای جمیع منتسبان دودمان معلّی و منتظران عواطف پادشاهی (که در سمرقند وخراسان وکاشغر و عراق بودند) انعامات گرامی فرستادند - و بمشاهد قدسیّه و مزارات متبرّکهٔ خراسان و سمرقند و دیگر حدود نذور و هدایا ارسال داشتند - و فرمان شد که بتمامی متوطّنان کابل و قندهار و زمک و خوست و بدخشان از مرد و زن و خرد و کلان یک شاهرخی رسانند - چنانچه جمیع طوایف خواص و عوام از خوان احسان آنحضرت بهره‌مند شدند ●

● شعر ●

ز افشاندن دست گوهر نثار ● نشاط نو انگیخت در روزگار
خوشست ارمغانی که آید ز دور ● که مه بر زمین ریزد از چرخ نور

---

(۲) نسخهٔ [ز] صده و روشک

و مقرر است که دادار جهان آرا چون خواهد که نفاست جوهر یکی از برگشیدهای خود را ظاهر گرداند کارهای غریب پیش آرد - تا از روی قول و فعل در چنین حالت مردآزمائی به ثبات پائی و دور بینی در خواطر همگنان جلوه‌گر آید - ازانجمله این سانحهٔ غرابت‌انتماست که باوجود نقم چنان وبخشایش چنین قلت مجانست علت عدم موانست اهل‌هند گشت - و سپاهی و رعیت از اختلاط اجتناب مینمود - اگرچه دهلي و آگره در حیطهٔ تصرف در آمده بود اما اطراف و جوانب را مخالفان داشتند - و قلعهای نواحی اکثر متمردان ضبط کرده‌بودند - حصار منبل قاسم سنبلی داشت - و در قلعهٔ بیانه نظام خان کوس مخالفت میزد - و میوات را حسن خان میواتی محکم ساخته علم مخاصمت می افراخت - و دهولپور را محمدزیتون مستحکم نموده دم منازعت میزد - و حصار گوالیار را تتار خان مارنگ‌خانی استحکام داده بود - و راپری[۴] را حسن خان لوهانی[۳] - و اتاوه را قطب خان - و کالپی را عالم خان محافظت مینمود - و مهاون را (که متصل بآگره است) مرغوبه نام غلام سلطان ابراهیم مضبوط میداشت - و تنوج و سائر بلاد (که آنطرف دریای گنگ واقع شده‌اند) در دست افغانان بود بصر کردگی نصیر خان لوهانی[۳] و معروف فرملی[۵] که با سلطان ابراهیم نیز مخالفت و منازعت داشتند و بعد از واقعهٔ سلطان ابراهیم بسیارے از ولایات دیگر را قابض شده یکدو کوچ پیش آمده بهار[۶] خان بحر دریاخانرا بادشاه برداشته سلطان محمد لقب کرده بودند ۰ و درین سال که عرصهٔ آگره مخیم مرادات اقبال شد افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمهٔ کوته‌حوصلهای اردوی معلی گشت - و جمعے کثیر از توهم ناخردمندانه[۷] فرار نمودند - و از ظهور ارباب خلاف و ناسازگاری هوا و ناروانی راهها و دیررسیدن موداگران تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد - و کار بر خلایق دشوار شد - اکثر امرا قرار بانتقال از هندوستان بکابل و آنحدود دادند - و یکه جوانان بسیارے ترک این ممالک گفته بے رخصت رفتند - اگرچه اکثر امرای قدیم و کهنه سپاهیان سخنان‌غیرملایم در حضور و غیبت میگفتند و بعبارت و اشارت مقدماتے که مرضی خاطر مقدس نباشد بظهور می آوردند اما حضرت گیتي ستانی که بدوربیني و بردباري یگانه بودند تغافل فرموده بانتظام ممالک اشتغال داشتند - تا از مخصوصان و تربیت کردهای آنحضرت که از ایشان چشمداشت دیگر بود حرکات بیمزهٔ کهنه‌عملهٔ روزگار بظهور آمدن گرفت - علی‌الخصوص احمدي پروانچی و رأي‌خاران - و عجبتر آنکه خواجه کلان بیگ (که در جمیع معارک و مراتب

---

(۲) نسخهٔ [ح] و راپیری (۳) نسخهٔ [ج] بوهاني [ح] نوهانی (۴) نسخهٔ [ج] نوهاني (۵) نسخهٔ [ح] فرماپ (۶) نسخهٔ [ح] پهار (۷) نسخهٔ [ج] فرار دادند ۰

خصوصاً درین یورش هندوستان سخنان مردانهٔ عالی همّتانه میگفت) رای او برگشت - و طرز او دیگرگون شد - از همه بیشتر چه به تصریح و چه بکنایت در ترک این مملکت مبالغه دشت عاقبت آنحضرت اعیان دولت و ارکان مملکت را طلبداشته انواع نصایح خردپسند (که طغرای منشور سعادت تواند بود) فرمودند - و محظورات ایشان که متضمّن چندین محظورات بود از پردهٔ خفا بیرون دادند - و مکرّر بر زبان اقدس راندند که اینچنین ملکی که بچندین سعی و اهتمام بدست آورده باشیم باندک تعبی و کلفتی که رو دهد از دست دهیم نه رسم جهانگیران عالم و نه آئین سایر هوش پذیران دولتمند است - شادی و غم و فراخی و تنگی باهم میباشد - چون اینهمه محنت و صعوبت بنهایت انجامیده یقین که راحت بسهولت بمقدار آن روی خواهد نمود - باید که اعتصام بحبل متین توکّل نموده دیگر ازین قسم سخنان شورانگیز واهمه‌افزا نگویند - و هرکه میل رفتن ولایت داشته باشد و خواهد که جوهر بی‌حقیقتی خود را ظاهر سازد مضایقه نیست برود - و ما تکیه بر همّت والا که مؤیّد بتائید ایزدیست کرده بودن هند را در خاطر مقدّس مصمّم ساخته ایم - آخرکار همه ارکان دولت بعد از تامّل و تدبّر قبول و اذعان نمودند که حق سخن آنست که حضرت پادشاه فرمودند - سخن پادشاه پادشاه سخنانست - و از مغز دل و صمیم جان سر رضا بر زمین حکم و فرمان نهاده بر اقامت قرار دادند - و خواجه کلانرا که برفتن ولایت از دیگران گرمتر بود رخصت آنحدود فرمودند - و ارمغانی و موغات (که بجهت شاهزاده‌های کامگار و دیگر خاصان درگاه جدا کرده‌بودند) همراه او گردانیدند - و غزنین و گردیز و هزارچهٔ سلطان مسعودی در جایگیر او مقرر شد - و در هندوستان‌هم پرگنهٔ کُهرام عنایت فرمودند - و میرمیران نیز رخصت کابل یافت - و در روز پنجشنبه بیستم ذی‌حجّه خواجهٔ مذکور رخصت شد که رفته همانجا باشد - و از صحایف بیّنات پیداست هر نیکواندیشهٔ اقبالمند که کار را بمشورت خرد خردمندان نماید هراینه بخوبترین وجهی بمراتب علیّه رسیده کامیاب دولت شود - و مرآت این معنی احوال گرامی حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که در چنین تذبذب خواطر سپاهی و افزونی مخالف توکّل بهمّت کشورگشا جسته و توکّل بعنایت خداوندی کرده روی توجّه برگشاد کار و حصول مراد گماشته شهر آگره را که مرکز ولایت هندوستان است مستقرّ سریر خلافت فرمودند - و به نیروی تدبیر و شجاعت و فروغ داد و دهش انتظام امّهات این ولایت دادند - چنانچه رفته رفته بسیارے از امرای هندوستان و سران و سروران این ممالک آمده شرف خدمت دریافتند - ازانجمله شیخ گهورن دولت ملازمت دریافت - و تا سه هزار کس

---

(۲) نسخهٔ [ز] صندوقات (۳) نسخهٔ [ج] اسباب و نسخهٔ [ح] این لفظ نیست ه

نامی را وسیلهٔ شده بمنبهٔ علیه آورد - و هر کدام زیاده از حالتِ خود رعایتها یافت - دیگر فیروزخان و شیخ بایزید ومحمود خان لوهانی و قاضی جیا (که از مرداران نامور بودند) شرفِ خدمت دریافته بمقصد نایز گشتند - بفیروز خان از جونپور یک‌کرور تنکه و چیزے جایگیر مقرر شد - و بشیخ بایزید از ولایتِ اردہ یك کرور نامزد گشت - و بمحمودخان از غازی‌پور نود لک تنکه - و بقاضی جیا از جونپور بیست لك تنکه تنخواه شد - و در اندک فرصتے بواعثِ امن و فراغت و دواعیِ عیش و عشرت پدید آمد - و اسبابِ کامرانی چنانچه شایستهٔ دولتِ ابدپیوند باشد آماده گشت - و از عیدِ شوّال چند روز گذشته‌بود که در دار الخلافهٔ آگره در خانهای سلطان ابراهیم جشنے عظیم داشتند - و داد خوشدلی داده گنجینهٔ انعام در دامنِ عامّهٔ خلائق ریختند - و ولایتِ سنبل در مواجبِ حضرتِ جهانبانی مقرر داشته اضافهٔ سرکارِ حصارِ فیروزه (که سابقاً بجلدری آنحضرت مقرر شده بود) ساختند - و بوکالتِ آنحضرت امیر هندو بیگ بحکومتِ آنحدود نامزد شد - و چون بیژن[۲] آمده محاصرهٔ قلعهٔ سنبل نمودهبود امیرمذکور و کتّه بیگ و ملک قاسم و بابا نشقه با برادران و ملا اَیاق[۳] و شیخ گهورن را با سپاهیان میانِ دوآب بایلغار فرستادند - بجمعے که پیشِ لشکرِ ظفرقرین میرفتند بین بجنگ پیش‌آمد و شکست خورد - و چون آن حرام نمکِ شوربخت معادتِ ملازمت دریافته از بدنهادی پشت داده بود دیگر روی بهبود ندید •

کنکاش نمودن حضرت گیتی‌ستانی و گرفتن حضرت جهانبانی یورش شرق‌رویه برذمّهٔ اخلاص خود •

چون حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی در دارالخلافت آگره کامیاب و کام بخش بوده خاطرِ جهانگشا را از انتظامِ ممالکِ مفتوحه پرداختند و موسمِ باران (که بهارِ هندوستانست و زمانِ طراوت و نضارت بانبساطِ درستان و نشاط باغ و بوستان) گذشت و هنگامِ جلوهٔ کشورگشایان و جولانِ باد پایان درآمد با خردمندانِ آگاه‌دل و دلورانِ جلادت منش (که در بساطِ حضور بودند) حرفِ یورشِ هرتی بجهتِ دفعِ لوهانیان که قریبِ پنجاه هزار سوار از تلوچ پیشتر آمده اندیشهای تباه داشتند یا غرب‌رویه بجانبِ رانا سانگا و امتیصالِ او که بحس قوی شده بود و بتازگی حصارِ کهندار[۴] را بقبضِ خود در آورده کلّه‌گوشهٔ نخوت کج می‌نهاد و آهنگِ فتنه و فساد داشت درمیان آوردند - و بعد از کنکاش بامرای عظام و امنای کرام رای دولت‌پیرای بران قرار گرفت که چون رانا سانگا همیشه عرایض بکابل میفرستاد و لافِ اطاعت را دست‌آویزِ خود ساخته دمِ نیکوخدمتی میزد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] میں (۳) نسخهٔ [ج] ایاق و نسخهٔ [م] آپاق (۴) نسخهٔ [ج] کندهار •

ازینکه چندگاه عرضه‌داشت او نیامد یا قلعهٔ کهندار را از حصن ولد مکن (که هنوز بصعادت زمین‌بوس مشرف نشده) گرفته نا دولتخواهی او مشخص نمیشود - بالفعل بجانب او نباید شتافت - و مردم کاردان فرستاده بر چگونگی احوال او پیش ازین مطلع باید شد - و تا ظهور حقیقت کار او دفع لوحانیانرا مقدم داشته بجانب شرق نهضت کرد - رای جهان‌آرای چنان اقتضا فرمود که بنفس نفیس متوجه این مهم عالی شوند - درین اثنا حضرت جهانبانی که نهال اقبالش در ریاض آمال سربلند بود بموقف عرض رسانیدند که این خدمت اگر بعهدهٔ من مقرر شود امید چنانست که باقتضای اقبال روز افزون پادشاهی این مهم چنانچه بمفاد خاطر اقدس تواند بود بتقدیم رسد - آنحضرت را این التماس بنهایت پسندیده آمد - و بشکفتگی روی و گشادگی پیشانی درجهٔ قبول یافت لجرم بدولت و اقبال حضرت جهانبانی بآئین لائق نطاق همّت باقدام خدمت بستند - و حکم گیتی‌مطاع شرف نفاذ یافت که عادل‌سلطان و محمدکوکلتاش و امیر شاه‌منصور برلاس و امیر قتلق قدم و امیر عبد الله و امیر ولی و امیر جان‌بیگ و پیرقلی و امیر شاه حسین (که بتسخیر دهوانپور و آنحدود تعیّن شده‌بودند که آن ولایت را از محمد زیتون گرفته و بسلطان جنید برلاس سپرده بر سر ببانه روند) در رکاب ظفر قرین حضرت جهانبانی باشند - و کابلی‌احمد قاسم بقدغن مامور شد که امرا را در قصبهٔ چندوار (۴) بمعسکر والای آنحضرت رساند - و سید مهدی خواجه جاگیردار اتاوه و محمد سلطان میرزا و سلطان محمد دولدی و محمد علی جنگ جنگ و عبد العلی میر آخور با سایر عساکر (که بدفع قطب خان افغان که در حدود اتاوه علم مخالفت می‌افراخت متعین بودند) نیز در ملازمت آنحضرت مقرر شدند - روز پنجشنبه سیزدهم ذیقعده بساعت سعد قرین از دارالخلافهٔ آگره برآمده در سه کروهی شهر نزول اقبال فرمودند - و ازانجا کوچ بکوچ متوجه پیش شدند - و نفحات بهار فتح و فیروزی و نسائم مرغزار نصرت و اقبال روز بروز وزیدن گرفت - نصیر خان که در جاجمو لشکرے فراهم آورده نشسته بود از پانزده‌کروهی رایات نصرت‌اقتران فرار نمود - و از آب گنگ گذشته بولایت خویش درآمد - و موکب عالی نیز روی توجه بخرید آورد - و آن دیار را بلطف و قهر سرانجام نموده عنان عزیمت بجانب جونپور منعطف داشت - و جونپور و آنحدود را بداد و دهش معمور و مرفه گردانیده در لوازم ملک‌ستانی و ملکداری بنور عقل پیر و قوت بخت جوان کوشش فرمودند - و هنگام مراجعت نزدیک دلمو فتح‌خان سروانی (که از امرای بزرگ هندوستان بود و پدر او از سلطان ابراهیم خطاب اعظم‌همایونی داشت) بشرف ملازمت حضرت جهانبانی پیوست - او را بوفاقت

---

(۴) نسخهٔ [ح] چندور (۳) نسخهٔ [ح] شروانی ه

سید مهدي خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتي پناه روانه ساختند - و او بتارک معادت شنانته بعنایات خسروانه خلعت افتخار در بر گرفت - و مواجب پدرش بدو مقرر شد - و یک کرور و شش لک تنکه زیاده ازان تنخواه یافت - اگرچه از ساده لوحی آرزوی آن داشت که بخطاب پدر سرفراز شود اما بخطاب خان جهانی ممتاز ساخته بجایگیر رخصت فرمودند - و محمودخان بحرش بدوام ملازمت سرفرازي یافت - و حضرت گیتي ستاني در دارالخلافهٔ آگره بصورت و معني کامگار و کام بخش بودند - تا آنکه درمحرّم (۹۳۳) نهصد و سی و سه از کابل خبر بهجت اثر رسید که از مستر عظمی و مهد علیا صاحب بیگ والدهٔ ماجدهٔ حضرت جهانباني فرزندے گرامی شرف ولادت یافته - حضرت گیتی ستاني او را محمد فاروق نام نهادند - ولادتش در بیست و هیوم شوال سنه نهصد و سي و دو واقع شده بود - و در نهصد و سی و چهار پیش ازانکه بنظر عطوفت پیوند پادشاهی منظور گردد این جهان را بدرود کرد •

ذکر بعضے از سوانح این سال سعادت انصال و خبر طغیان رانا سانگا و وصول حضرت جهانباني بحضرت گیتی ستانی•

روز چهارشنبه بیست و چهارم صفر فرمان طلب بنام حضرت جهانباني صادر شد که جونپور را ببعضے امرا سپرده خود بزودترین وقتے دریافت سعادت حضور نمایند که رانا سانگا با لشکرے گران از هندو و مسلمان فراهم آورده قدم جرأت پیش نهاده است - و باین خدمت محمدعلی ولد مهتر حیدر رکابدار تعین شد - و درین سال نظام خان حاکم بیانه بوسیلهٔ خدمت منبع البرکات امیر رفیع الدین صفوی آمده زمین بوس نمود - و قلعهٔ بیانه را بارلیای دولت قاهره سپرد - و تاتارخان نیز گوالیار را پیشکش نموده شرف آستان بوس دریافت - و محمد زیتون نیز دهولپور را بملازمان عتبهٔ جلالت سپرده اختیار ملازمت نمود - و هرکدام فراخور اخلاص و عقیدت مشمول الطاف پادشاهی شده از موادم حوادث بیغم گشتند - و شانزدهم ربیع الاول سال مذکور مادر سلطان ابراهیم بوسیلهٔ بارچیان قصدے کرده بود بخیر گذشت - و بداندیشانرا این خیال خام ناگوار افتاد - و بهزا رسیدند - چون فرمان عنایت بحضرت جهانباني رسید شاه میرحسین و امیر سلطان جنید برلاس را بحکومت جونپور مقرر فرموده قاضي جیا را که از تربیت یافتگان حضرت گیتي ستانی بود بمعاضدت این دو امیر گذاشته متوجه انتظام اورنگ خلافت شدند - و شیخ بایزید را باوده تعین فرمودند - و بفابرانکه عالم خان کالپی را داشت و تدارک مهم او بصلح یا بجنگ از ضروریات تدبیر ملک بود سرور عساکر منصور را بصوبهٔ کالپی انداختند - و بمقدمات امید و بیم او را در سلک بندگان

درآورده در رکاب نصرت‌اعتصام خود بدرگاه گیتی‌پناه آوردند - و در ساعت مسعود روز یکشنبه سیوم شهر ربیع‌الثانی در چهارباغ دارالخلافت آگره (که بهشت بهشت موسوم و بنازگی تربیت‌یافتهٔ بهار دولت و اقبال بود) بسعادت ملازمت حضرت گیتی‌ستانی مشرّف شدند - و در همین روز خواجه دوست‌خاوند از کابل آمده بتلقّی اکرام معزّز گشت - و درین ایّام پیوسته از مهدی‌خواجه که در بیانه بود عرایض می‌آمد - و از شورش رانا سانگا و پای جرأت نهادن او به پیگار خبر میرسید ۰

مصاف نمودن حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برانا سانگا و رایات فتح افراختن ۰

دولتمندے که خرد والا را (که ایزد جهان‌آرا تاج سلطنت مفوی بر فرق عزّت او نهاده‌است) بزرگ داشته در امتثال اوامر آن خدیو خدائی اهتمام نماید هر یکه نقد آرزوی او در کنار نهد و کار او از اندیشهٔ مختصر عادتیان روزگار برتر ساخته کامیاب دین و دنیا گردانند - و نمونهٔ این امر بدیع حال نصرت‌قرین حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانیست که هرچند دولت افزود هوشمندی زیاده شد - و هرچند اسباب معنی بسیار فراهم آمد فروغ هشیاری بیشتر تافت - پیوسته بجناب کبریای احدیت ملتجی بوده در داد و دهش و انتظام مهام ملک‌گیری و ملکداری سرمویی از شاهراه عقل تجاوز نفرمودند - و درینولا (که رانا سانگا بجمعیّت و شجاعت خود مغرور شده سودای نخوت در دماغ او پیچیده و بدمستی آغاز کرده پا از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاد - و بقدم دلیری و داوری نزدیک آمد) آنحضرت همچنان عنایت خاص ایزد را عصار ساخته از هجوم عام اندیشه بخود راه‌نداده متوجّه دفع آن غنوده بخت پریشان‌روزگار شدند - و روز دوشنبه نهم جمادی‌الاولی بعزم استیصال این فتنه از دارالخلافهٔ آگره کوچ فرموده در نواحی شهر مرادات عظمت منصوب ساختند - و اخبار متواتر رسید که آن سیه‌روزگار با لشکرے گران حوالی بیانه را تاخته‌است - و جمعے (که از قلعهٔ بیانه بیرون آمده بودند) تاب مقاومت نیاورده برگشته اند - و سنگر خان جنجوهه بشهادت رسیده - و امیر کتّه بیگ زخمیست - درین منزل چهار روز توقّف نموده روز پنجم نهضت فرمودند - و در عرصهٔ مندهاکر که درمیان آگره و سکریست نزول اجلال اتّفاق افتاد - در خاطر خطیر گذشت که درین نزدیکی آبے بزرگ (که سیاه اقبال را وفا کند) در غیر قصبهٔ سکری (که بعد از ادای شکر این فتح حضرت گیتی‌ستانی آنرا معجم ساخته شکری بشین منقوط نام‌فرموده‌اند و الحال بیمن دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی بنام‌فتحپور که فتح بخش دلهاست مشهور است) آبے دیگر

---

(۲) نسخهٔ [د] سیه بخت (۳) نسخهٔ [ز] شکر خان (۴) نسخهٔ [د] سیکری است ۰

نشان نمیدهند - دور نباشد که لشکر مخالف سرعت نموده این آب را متصرف شود - بنابرین اندیشهٔ صائب روز دیگر بآئین عظمت متوجهٔ فتحپور شدند - و امیر درویش محمّد ماربان را جهت تعیین جای درلتخانه پیشتر فرستادند - امیر مذکور در نواحی کول فتحپور (که غدیریست پهناور و آبگیریست دریامغت) جائی شایسته قرار داد - و آن عرصهٔ دلگشا مخیّم صرادقات فتح و نصرت شد - و ازانجا کمان بطلب مهدی خواجه و سایر امرا که در بیانه بودند شتافتند - و بیگ میرک ملازم حضرت جهانبانی و جمعی از نوکران خاص خود را جهت زبانگیری فرستادند - صبحگاه فرستادها رسیده بموقف عرض رسانیدند که لشکر مخالف از بهاور (۲) یك کروه پیشتر فرود آمده است که مسافت مابین هژده کروه باشد - و در همین روز مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و سایر امرا (که در بیانه بودند) آمده بدولت آستانبوس سربلند شدند - درین ایّام هر روز میان قراولان چپقلشها (۳) میشد و بهادران کارطلب داد دستبرد داده مورد آفرین پادشاهی میشدند - تا آنکه روز شنبه میزدهم جمادی الاخری (۹۳۳) نهصد و سی و سه در نواحی موضع خانوه از مرکز بیانه حوالی کوهی (که در دوکروهی مخالفان مخیّم صرادقات اجلال بود) رانا سانکا با لشکر گران قدم پیش نهاد ●

و آنحضرت در واقعات خود مرقوم کلک بیان فرموده اند که بقاعدهٔ هندوستان (که یک لک ولایت را صد سوار و کروریرا ده هزار سوار اعتبار میکنند) ولایت رانا سانکا بده کرور رسیده بود که جای یک لك سوار باشد - و بسیارے از سران و سروران نامور (که هرگز در هیچ معرکه یکے از ایشان تبعیّت و امداد او نکرده) فرمانبرداری او نموده ضمیمهٔ لشکر او شده بودند - چنانچه ملهدی (۴) حاکم رای مین و سارنگ پور و غیر آن سی هزار سوار را ولایت داشت - و راول اودی سنگه پاکری دوازده هزار سوار - و حسن خان میواتی حاکم میوات دوازده هزار سوار - و بهاریمل ایدری چهار هزار سوار - و نرپت (۵) هاذا هفت هزار سوار - و ستردی کهچی (۶) شش هزار سوار حاکم جرهل - و پرم دیو (۷) حاکم میرتهه چهارهزار سوار - و نرسنگهه دیو چوهان چهارهزار سوار - و محمود خان ولد سلطان سکندر اگرچه ولایت نداشت امّا بامید مروری املاک ده هزار سوار را با خود همراه ساخته بود که مجموع جمعیّت گروه مخالف بدو لک و یکهزار سوار رسیده بود ●

چون آمدن مخالفان بمسامع علیّه رسید بترتیب عساکر نصرت مآثر اشتغال فرمودند - موکب خاص پادشاهی در غول متمکّن شد - و دست (۹) راست آن چین تیمور (۱۰) سلطان و میرزا سلیمان

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیشاور (۳) نسخهٔ [ج] جنگها (۴) نسخهٔ [ح] سلاح الدین (۵) نسخهٔ [ا] پربت (۶) نسخهٔ [ز] کهچی (۷) نسخهٔ [ح] بیرم دیو (۸) نسخهٔ [ز] کشیده (۹) نسخهٔ [ج ح] دست راست غول (۱۰) نسخهٔ [ا] حسین تیمور - و نسخهٔ [ج] حسن تیمور ●

و خواجه دوست‌خاونند و یونس علی و شاه منصور برلاس و درویش محمّد ساربان و عبدالله کتابدار و دوست ایشک آقا و جمعی دیگر از امرای عظام مقرّر شدند - و بر دست[۲] چپ علاءالدّین بن سلطان بهلول لودی و شیخ زین خوافی و امیر محبّ علی ولد نظام‌الدّین علی خلیفه و نردی بیگ برادر قوچ بیگ و شیرافگن ولد قوچ‌بیگ و آرایش‌خان و خواجه حسین و جمعی دیگر از ملازمان سلطنت و ارکان دولت قرار گرفتند - و برانغار بوجود دولت‌پیرای حضرت جهانبانی آراسته شد - و در یمین نصرت‌مکین حضرت جهانبانی قاسم‌حسین سلطان و احمد یوسف اوغلقچی وهندو بیگ قوچین و خسرو کوکلتاش و قوام‌بیگ اردوشاه و ولی خازن و قراقوزی و پیرقلی سیستانی و خواجه پهلوان بدخشی و عبدالشّکور و جمعی دیگر از بهادران تهوّرآئین تعیّن شدند - و بر یسار ظفرقرین حضرت جهانبانی میرهمه و محمّدی کوکلتاش و خواجگی‌امد جامدار نامزد گشتند - و در برانغار از امرای هندوستان مثل خان‌خانان و دلاور خان و ملک‌داد کورانی و شیخ گهورن بآداب خدمت قیام نمودند - و جرانغار میمنت‌آثار سید مهدی خواجه و محمّد سلطان میرزا و عادل سلطان بن مهدی سلطان و عبدالعزیز میرآخور و محمّدعلی‌جنگ جلگ و قتلق قدم قراول و شاه حسین باربیگی وجان بیگ اتکه و از امرای هند جلال‌خان و کمال‌خان اولاد سلطان علاءالدّین و علی خان شیخ‌زادهٔ فرملی و نظام‌خان بیانه[۳] و جمعی دیگر از غازیان شجاعت‌پیشه و بهادران جلادت‌پرور کمر بندگی باخلاص کامل بستند - و جهت تواقمه تره‌کی[۴] یکه و ملک قاسم برادر بابا قشقه و جمعی کثیر از مغول در جانب برانغار تعیّن یافتند - و مومن اتکه و رستم ترکمان با جمع[۵] از خاصان پادشاهی در طرف جرانغار نامزد شدند - و بطریق حزم موافق قانون غزات روم جهت پناه تفنگچیان و رمداندازان (که در پیش سپاه دولت بودند) صف از ارابه ترتیب نموده با زنجیر اتّصال دادند - و بجهت ترتیب و انتظام[۶] این صف نظام‌الدّین علی خلیفه مقرّر شد - و سلطان محمّد بخشی امیان و ارکان انواج قاهره را در محال خود مقرّر داشته باستماع احکام پادشاهی (که بالهام ربّانی پیوند داشت) در حضور اقدس ایستاده‌بود - و تواچیان و یساولان را باطراف و جوانب روانه میکرد - و احکام و اوامر مطاعه را در ضبط و ربط عساکر اقبال بصرداران میرسانید ●

چون ارکان لشکر بآئین شایسته قایم گشته هرکس بجای خود استقرار گرفت فرمان

---

(۲) نسخهٔ [ج ح] و بردست چپ غول (۳) نسخهٔ [ح] میانه (۴) نسخهٔ [ز] تره‌یکه (۵) نسخهٔ [ا ب ج د] جماعهٔ - ونسخهٔ [ح] جماعهٔ کثیر (۶) نسخهٔ [ا] نظام ●

معلّی شد که هیچکس بی‌حکم از محلّ خود حرکت ننماید - و بیرخصت قدم در میدانِ محاربه نلهد - از روز یکپاس گذشته بود که آتشِ جنگ اشتعال یافت • شعر •

سپاه از دو سو جنبش انگیختند • شب و روز در هم در آمیختند
دهاده برآمد ز هر دو طرف • دو دریای کین بر لب آورده کف
سمِ بادپایانِ فولاد نعل • بخون دلیران زمین کرده لعل
جهاندار در موکبِ خاصِ خویش • خرامنده بر کبکِ رقّاصِ خویش

در برانغار و جرانغار چنان قتالِ عظیم شد که زلزله در زمین و ولوله در زمان افتاد - و جرانغارِ مخالف بجانبِ برانغارِ پادشاهی جنبش نموده برخسروکوکلتاش و ملک قاسم و بابا قشقه حمله آورد - چون تیمور سلطان بحکمِ عالی بکمکِ ایشان رفت - و مردانه دستبردے نموده مخالفان را برداشته قریب بمعسکرِ غولِ ایشان رسانید - و جلدوی این فتح بنامِ او مقرّر شد - و مصطفی رومی از غولِ حضرتِ جهانبانی ارابها را پیش آورد - و به تفنگ و ضربزن آنچنان صفوفِ مخالف را درهم شکست که زنگ از آئینهٔ دلهای بهادران بزدود - و وجودِ بعیارے از مخالفان با خاکِ هلاک برابر کرده بربادِ فنا داد - و چون زمان‌زمان امواجِ اعدا از پی‌هم میرسیدند حضرتِ گیتی‌ستانی نیز مردم را چیده چیده از پی‌هم بکمکِ سپاهِ منصور میفرستادند - دفعه قاسم حسین سلطان و احمد یوسف و قوام بیگ را فرمان شد - و دفعه هندوبیگ توجین مامور گشت - و دفعه محمّدی کوکلتاش و خواجگی اسد را حکم رسید - و بعد ازان یونس‌علی و شاه منصور برلاس و عبدالله کتابدار و از پسِ ایشان درمحمدایشک آقا و محمّد خلیل آخته‌بیگی بکمک مامور شدند - و برانغارِ مخالف بکرّات و مرّات حمله بر جرانغارِ لشکرِ فیروزی‌اثر آورد - و هر نوبت غازیانِ اخلاص‌نهاد بعضے را به تیرباران بلا زمین‌دوز میکردند - و برخے را ببرقِ خنجر و شمشیر خاکستر میساختند - و مومن‌اتکه و رستم‌ترکمان بموجبِ حکمِ والا از عقبِ سپاهِ ظلمت آئین شتافتند - و ملّا محمود و علی اتکه باشلیق ملازمانِ خواجه خلیفه بکمکِ آنها رفتند - و محمّد سلطان میرزا و عادل‌سلطان و عبدالعزیز میرآخور و قتلق قدم قراول و محمّد علی جنگ جنگ و شاه حسین باربیگی مغول غانجی دست بمحاربه گشاده پای ثبات محکم کردند - و خواجه حسین با جماعتِ دیوانیان بکمکِ ایشان رفتند - و همه بهادرانِ لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] و از روز (۳) نسخهٔ [ج] قتال (۴) نسخهٔ [ا] گرفت (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] شب و روز را درهم آمیختند (۶) در [اکثر نسخها] ملک قاسم بابا قشقه (۷) نسخهٔ [ا] حسین تیمور سلطان و نسخهٔ [ج] تیمور حسین سلطان (۸) نسخهٔ [و ز] احمد یونس (۹) نسخهٔ [و] واز پی ایشان •

فیروزجنگ (که عزیمتِ جانفشانی کرده همّت بجانستانی بسته بودند) لوای گهرآگین کام خود از انتقام دشمن بلند گردند - و چشمهٔ امید مخالفان را بخارِ ناکامی انباشتند ●

• شعر •

گره بر گره دستِ پیکان‌زنان ● زره بر زره پشتِ روئین‌تنان

ز هر سو سنانهای خاراگذار ● فروبسته راهِ سلامت بخار

درخشنده شمشیرهای بنفش ● ز دیده بصر میربود از درنش

غبارِ زمین کلّه برماه بست ● نفس را درونِ گلو راه بست

چون زمانِ کار و کارزار از بسیاریِ سپاهِ دشمن امتداد یافت بملازمانِ خاصِ پادشاهی (که در بحرِ ارابه مانند شیر در زنجیر بودند) فرمان شد که از راست و چپِ غول بیرون آمده و جای تفنگچیان را درمیان گذاشته از هر دو جانب کارزار نمایند - بموجبِ اشارهٔ والا جوانانِ شجاعت‌نهاد و دلاورانِ جلادت‌آئین چون شیرانِ زنجیرگسل خود را باختیارِ خود یافته دادِ دلیری و دلاوری دادند - و چکاچاکِ تیغ و شپاشاپِ تیر بافلاک رسانیدند - و نادرالعصر علی‌قلی با توابعِ خود در پیشِ غول ایستاده بود - و در انداختنِ سنگ و ضربزن و تفنگ کارنامها بتقدیم میرسانید - و مقارنِ این حالت فرمانِ قضانفاذ وارد شد که ارابهای غول پیشتر روانه شوند - و آنحضرت خود بدولت و اقبال بجانبِ سپاهِ مخالف بعزمِ درست و همّتِ بزرگ نهضت فرمودند - و از اطراف و جوانب عساکرِ عالیه این معنی را مشاهده نموده بتموّجِ دریا جنبش نمودند - و یکبارگی دلاورانِ اقبالمند حمله بر صفوفِ مخالفان آوردند - و در اواخرِ روز نایرهٔ قتال چنان اشتعال یافت که میمنه و میسرهٔ سپاهِ نصرت‌قرین میمنه و میسرهٔ لشکرِ خذلان‌نورد را ربوده و رانده با قلبِ تیرهٔ مخالفان در یک‌محل فراهم آوردند - و بنحوے از صولتِ صدماتِ دلاوریِ بران گروهِ پریشان‌روزگار تاختند که همهٔ این تیره‌بختان دست از جان شسته و دل از زندگانی برگرفته بر جانبِ راست و چپِ غولِ پادشاهی حمله‌آوردند - و خود را بغایت نزدیک رسانیدند - و غُلامانِ عالیدرجات بهمّتِ والا پایِ ثبات و قدمِ استقامت استوار داشته لطماتِ نهرد و صدماتِ مردانِ مرد بکار بردند - و بتائیدِ آسمانی مخالف را مجالِ قرار و محلِّ ضبط نماند - تا آن تیره‌بختانِ سیه‌روزگار بی‌اختیار عنانِ ثبات از کفِ تدبیر گذاشته رو بگریز نهادند - و ازین مصافِ مردآزمائی نیم‌جانے بسلامت بردن مفتِ خود دانستند - نمایمِ فتح و ظفر بر اشجارِ اعلامِ درآت‌آثار وزیدن گرفت - و غنچهای نصرت و تائید از

---

(۲) در [بعضی نسخه] کبرای (۳) نسخهٔ [ا د و ز] قهرمانِ فرمان (۴) نسخهٔ [ا] بیکبار

(۵) نسخهٔ [ح] مرد آزما (۶) در [بعضی نسخها] دولت شمار ●

انصاف توقّف و تردّد بشکستن آمد - لشکرِ مخالف بسیارے طعمهٔ تیغ خون‌آشام و تیرِ شاهین‌پرواز گشت - و خون‌گرفتهٔ چند (که بقیّة السّیف بودند) رهسپارِ همّت غبارآلودِ ادبار ماخته خس و خاشاکِ وجودِ خود را بجاروبِ هزیمت از میدانِ نبرد پاک رفتند - و سراسیمه چون ریگِ روان گم‌گشتهٔ صحرای آوارگی شدند - حسن‌خانِ میواتی بضربِ تفنگ در گردِ فنا رفت - و راول آدیمنگ و مانک(۲) چند چوهان و رای چندربهان و دلپت(۳) رای و کنکو(۴) و کرم‌سنگه و تونکرمی و بسیارے از سرداران کلانِ ایشان غبارِ راهِ عدم گشتند - و چندین هزار زخمی در زیرِ دست و پای بادپایانِ لشکرِ اقبال نیمت و نابود شدند - محمّدی کوکلتاش و عبدالعزیز میرآخور و علی خان و بعضے دیگر را بتعاقبِ رانا سانکا تعیّن فرمودند ۰

و حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی کامیابِ اقبال شده برین نصرتِ عظمی و عطیّهٔ علیا سجداتِ شکرگزاریِ حضرتِ باری عزّ اسمه (که گشاد و بستِ صوری و معنوی بازبستهٔ سلسلهٔ تقدیرِ اوست) بجای آورده بنفسِ نفیس یک کروه از جنگ‌گاه مخالفان را رانده پیشتر بردند - تا آنکه شب درآمد - و آن روز سیاه بود بر دشمنان - و شبستانِ عشرت بر دوستان - همّتِ ارجمند از کارِ اعدا جمع ماخته و کوسِ کامیابی بلندآوازه کرده مراجعت فرمودند - و بعد از گذشتنِ ساعتے چند از شب بمنزل‌گاه رسیدند - و چون تقدیرِ ایزدی نرفته‌بود که آن مخذول(۶) دستگیر شود ازان مردم (که در پی‌گریختها نامزد شده بودند) اهتمامِ شایسته بظهور نیامد - آنحضرت میفرمودند که وقت نازک بود - بامیدِ کس نگذاشته ما را خود بایستے رفت - شیخ زین صدر که از افاضلِ گرامی‌قدر بود تاریخِ این فتحِ عالی را فتحِ بادشاهِ اسلام یافت - و میر گیسو از کابل نیز همین تاریخ نوشته فرستاده‌بود - و آنحضرت در واقعات میفرمایند که در فتوحاتِ سابق نیز مثلِ این توارد در فتحِ دیپالپور(۷) شده‌بود که وسطِ شهرِ ربیع‌الاول در کس تاریخ یافته‌بودند ۰

چون فتحِ چلین بهمّتِ کشورگشای روی‌نمود تعاقبِ رانا(۸) نمودن و بولایتِ او شتافتن موقوف داشته تسخیرِ میوات پیش‌نهادِ همّتِ والا شد - و محمدعلی جلگ جلگ و شیخ گهورن

---

(۲) نسخهٔ [ج] مانک سنگ (۳) نسخهٔ [ز] دلیپ رای (۴) نسخهٔ [ج] کنکر (۵) در [بعضے نسخه] مخذول العاقبت (۶) نسخهٔ [ط] دهولپور (۷) اینجا در نسخهٔ [ط] فقط‌نامهٔ نوشتهٔ شیخ زین صدر (که باکنافِ ممالک فرستاده بودند) منقول است - اما چونکه در یکے از نسخهای هشتگانهٔ دیگر یافته نشد و نیز نسخهٔ [ط] پر از اغلاط است که تصحیحش بدون نسخهٔ دیگر ممکن نیست لهذا فقط‌نامهٔ مذکور را ترک گفته شد - و از حلیهٔ طبع محلّی نگشت (۸) نسخهٔ [ب] رانا سانکا ۰

و عبدالملوک قورچی را با جمعی کثیر بر سر الیاس‌خان فرستادند که درمیان دو آب سر نتنه برافراشته قصبهٔ کول را گرفته بود - و کچک‌علی حاکم آنجا را در بند کرده - چون لشکر منصور نزدیک آمد او تاب مقاومت نیاورده برگران شد - و چون موکب عالی بدارالخلافهٔ آگره رسید آن شوربخت پریشان‌روزگار را گرفتار ساخته بدرگاه معلّی آوردند - و بیانا رسید - و چون تسخیر میوات مصمّم ضمیر جهان‌آرای بود بآن صوب شرف نهضت اتفاق افتاد - چهارشنبه ششم رجب بنواحی الور که حاکم‌نشین میواتست نزول اجلال شد - و خزاین الور در العام حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و چون این ملک نیز داخل ممالک محروسه شد بعزیمت انتظام ممالک شرقی رجوع بصوب مستقرّ خلافت روی نمود ۰

رخصت حضرت جهانبانی بکابل و بدخشان - و نهضت موکب جهان‌نورد حضرت گیتی‌ستانی بمستقر خلافت

چون انتظام ممالک کابل و بدخشان و استحکام آن ولایت بر ذمّت سلطنت علیا لازم بود و وقت مقتضی و از سال (۹۱۷) نهصد و هفده (که خان‌میرزا بموت طبیعی رخت ارتحال ازین عالم بربست) حضرت گیتی‌ستانی بدخشان را بحضرت جهانبانی مکرمت فرمودند و اکثر ملازمان دران خدمت اشتغال داشتند لاجرم حضرت جهانبانی - طراز کشورستانی - گوهر تیغ اقبال - فروغ ناصیهٔ اجلال - عنوان مفاخر و معالی - طغرای مثال بیمثالی - قرّة عیون السّلطنة و الخلافة ابوالنّصر نصیرالدّین محمّد همایون را در ده کروهی الور نهم رجب این سال همایون‌فال رخصت آن ممالک فرمودند - و در همین زودی توجّه والا بر استیصال بقیهٔ افغان (که در زمان آشوب رایا لهنو را محاصره نموده گرفته‌بود) مصروف داشتند - و قاسم حسین سلطان و ملک قاسم بابا قشقه و ابوالمحمّد نیزه‌باز و حسین خان و از امرای هندوستان علی‌خان فرملی و ملک‌داد کورانی و تاتارخان و خانجهان را بمحمّد سلطان میرزا همراه ساخته فرستادند - و آن بخت برگشته باستماع نهضت مواکب عالی اسباب و اشیای خود را گذاشته نقد جان در کف گریخت - و آنحضرت در اواخر این سال سیر فتحپور و باری فرموده بفر قدوم عالی دارالخلافهٔ آگره را پایهٔ آسمانی بخشیدند - و در (۹۳۴) نهصد و سی و چهار بسیر کول کوچ فرموده ازانجا بشکار سنبل توجّه

---

(۲) نسخهٔ [ب ح] عبد الملک (۳) نسخهٔ [ج ح] درانجا بودند (۴) نسخهٔ [ا] طراز کشور ستانی (۵) نسخهٔ [ه] قرّة العیون سلطنت و خلافت (۶) نسخهٔ [ج د ز] تاتارخان خانجهان (۷) نسخهٔ [ه] تیره بخت (۸) نسخهٔ [ا] بسرکار سنبل (۹) نسخهٔ [ح] سنبهل ۰

گماشتند - و آن کوهستان دلکشا را تماشا کرده بدارالخلافه نزول اقبال فرمودند - و در بیست‌وهشتم صفر فخرجهان بیگم و خدیجه‌سلطان بیگم از کابل بمعادت تشریف ارزانی داشتند - و آنحضرت بر کشتی سوار شده استقبال فرمودند - و لوازم فتوت بجای آوردند ۞

و چون خبر متواتر میرسید (که میدنی رای حاکم چندیری جمعیت میکند - و رانا نیز استعداد پیکار می‌نماید - و برای ادبار خود اسباب سرانجام میدهد) بنابرین بسعادت معادت‌افزای متوجه چندیری شدند - و شش‌هفت‌هزار جوان جان‌نثار کارگزار را همراه جیون‌تیمور سلطان از حدود کالپی بر سر چندیری فرستادند - و صباح چهارشنبه هفتم جمادی‌الاولی فتح چندیری بروجه دلخواه نقش‌بست - و فتح دارالحرب تاریخ این تائید الهی لمعت - و بعد از حصول این مامول چندیری را باحمدشاه نبیرهٔ سلطان ناصرالدین عنایت فرمودند - و یکشنبه یازدهم جمادی‌الاولی مراجعت اتفاق افتاد ۞

از بعضی ناقلان ثقه مسموع شده‌است که پیشتر از توجه رایات بصوب چندیری رانا ارادهٔ طغیان نموده لشکر میکشید - و چون بایرج (۳) رسید آفاق نام ملازم حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی آنرا محکم‌ساخت - و آن میخ‌بخت آمده محاصره نمود - شبی یکی از بزرگان او را در خواب بصورت مهیب ظاهر شده تهدید نمود - چنانچه او از وحشت و دهشت آن خواب بیدار شد - و لرزه بر اعضای او مستولی شده تب‌کرد - و بهمان حال مراجعت نمود - در اثنای راه سپاه اجل برو تاخت آورده ازین عرصه او را هزیمت داد - و عساکر فیروزی‌مند از آب برهان‌پور میگذشت بمسامع علیه رسید که معروف و بین و بایزید اصیلا یافته‌اند - و ملازمان درگاه قنوج را گذاشته براهبری آمده‌اند - و قلعهٔ شمس‌آباد را از ابوالمحمد لیزه‌دار بزور گرفته‌اند - بنابران عنان عزیمت بآنحدود منعطف شد - و جمعی از بهادران کارطلب را پیشتر روانه ساختند - بمجرد دیدن سپاهی زبان‌گیران بصر معروف از قنوج گریخت - و بین و بایزید و معروف خبر نهضت موکب شاهی را شنیده از گنگ گذشته در برابر قنوج بطرف شرقی گنگ بخیال گذربندی نشستند - رایات عالیه کوچ بر کوچ رسید - و روز جمعه سیوم محرم سال (۹۳۵) نهصد و سی و پنج میرزا عسکری (که اورا از کابل بجهت مصلحت ملتان پیش از یورش چندیری طلب‌داشته‌بودند) آمده بشرف ملازمت استسعاد یافت - و روز جمعه که عاشورا بود گوالیار مخیم سرادقات جلال شد - و صبح آن تماشای عمارات راجه بکرماجیت و مانسنگه فرموده متوجه دارالخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] حسین تیمور (۳) نسخهٔ [ح] بابرچ‌پور (۴) در [اکثر نسخه] عاشورا

(۵) نسخهٔ [ج د] عمارت ۞

شدند - پنجشنبه بیست و پنجم محرم دارالخلافه بفر مقدم گرامی مورد سعادات شد - دوشنبه دهم ربیع‌الاول قاصدان حضرت جهانبانی از بدخشان آمدند و عرایض متضمن انواع خوشدلی و خرمی آوردند - مرقوم بود که از صبیهٔ تدسیهٔ یادگار طغائی در خانهٔ حضرت جهانبانی فرزندے شد - و نام آنرا الامان نهاده‌اند - چون این لفظ نزد عوام مشتبه بعبارتے ناسنجیده میشد خوش نیامد ، و نیز چون بے‌استرضای خاطر مقدس بود پسندیده نیفتاد - رضاجوئی پدر و آنگاه چنین پدر و چنین پادشاه مئمر سعادات صوری و معنویست - و نارضامندی باعث صد گونه ناپسندیدگی ظاهری و باطنی - و لهذا اگر در عالم اسباب شقاوتی آن نونهال سلطنت را ازین جهان گذران از همین نارضامندی دانند در پیش مزاج‌دانان روزگار چه دور باشد - و بالجمله چون دارالخلافه مستقر رایات عالیات شد باساطین دولت و سلاطین عزت از امرای ترک و هند بآئین شگرف جشنے بزرگ ساخته در تصفیهٔ ملک شرق و اطفای نایرهٔ تمرد ارباب(۲) عصیان کوشش فرمودند - و بعد از گفتگوی بسیار قرار بران یافت که پیشتر از توجه رایات عالیات میرزا عسکری با لشکرے گران متوجه شرق شود - و امرای آن طرف آب گنگ با لشکرهای خود همراه شده درین خدمت جهد عظیم بتقدیم رسانند - بموجب این قرارداد دوشنبه هفتم ربیع‌الآخر میرزا عسکری رخصت یافته متوجه شد - و خود بسیر و شکار بسمت دهولپور توجه فرمودند - در میوم جمادی‌الاولی خبر آمد که محمود پسر اسکندر بهار را گرفته سر شورش دارد - از شکار مراجعت نموده بدارالخلافه آگره نزول اقبال فرمودند - و قرار یافت که خود نیز بدولت و اقبال یورش ممالک شرقیه فرمایند ۰

درین اثنا قاصدان از بدخشان آمدند که حضرت جهانبانی لشکر آن اطراف را جمع نموده و سلطان ویس(۳) را بخود همراه ساخته با چهل و پنجاه هزار کس بر سر سمرقند عزیمت رفتن دارند و حرف صلح هم درمیانست - در ساعت منشور عنایت شرف صدور یافت که اگر کار از مصالحه نگذشته باشد تا صاف شدن مهم هندوستان صلح کونه نمایند - و در فرمان عطوفت‌نشان(۴) طلب هندال میرزا و خالصه ساختن کابل مذکور بود - و نوشته بودند که انشاءالله تعالی صبحانه چون کار هندوستان (که قریب‌الاختتام است) بانجام رسد مخلصان هواخواه کاردان(۵) فراخ‌حوصله را گذاشته خود متوجه ولایت موروثی خواهیم شد - باید که استعداد این یورش را جمیع بندهای آنحدود نموده منتظر موکب عالی باشند - پنجشنبه هفدهم ماه مذکور خود بدولت و اقبال از آب جون عبور فرموده

---

(۲) نسخهٔ [ا] اهل (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ج ح] صلح - و نسخهٔ [ز] مصلحت

(۵) نسخهٔ [ر] نشان (۶) نسخهٔ [ه] و کاردان ۰

متوجه شرق‌رویه شدند - و دیگرین روز ایلچیان نصرت‌شاه والی بنگاله پیشکشهای گرامی آورده اظهار بندگی نمودند - درشنبه نوزدهم جمادی‌الاخری در کنار دریای گنگ میرزاعسکری سعادت ملازمت دریافت - و حکم شد که میرزا با لشکر خود آن طرف آب فرود می‌آمده‌باشد - و در نزدیکی کره خبر ویران‌شدن محمود خان پسر سلطان‌سکندر رسید - و تا حدود غازیپور شتافته به بهوجپور و بهیه نزول اقبال فرمودند - و درانجا ولایت بهار بمیرزا محمد زمان قرار یافت - و پنجم رمضان روز دوشنبه از بنگاله و بهار خاطرجمع فرموده بجهت دفع شر بین و بایزید بجانب سرحد نهضت اتفاق افتاد - مخالفان باامواج (۲) تاهره جنگ کرده شکست یافتند - و آنحضرت خرید و سکندرپور سیر فرموده و خاطر ازین حدود جمع ساخته بایلغار متوجه دارالخلافهٔ آگره شدند - و در اندک زمانی عرصهٔ آن مصر اقبال را از مرقدم والا غیرت نزهت‌سرای مقدس گردانیدند ۰

و حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی تا یک سال در بدخشان عشرت‌پیرای خاطر سعادت‌مظاهر بودند - ناگاه بیکبار شوق محفل عالی حضرت گیتی‌ستانی (که عالمی بود از کمالات صوری و معنوی) گریبانگیر شده بی‌اختیارعنان تماسک از دست داده و بدخشان را بمیر سلطان‌ویس (۳) (که میرزاسلیمان بداصادی او انتساب داشت) سپرده بجانب آن قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال شتافتند - چنانچه در یکروز بکابل رسیدند - میرزا کامران از قندهار بکابل آمده‌بود - در عیدگاه بملاقات آنحضرت مرور (۴) استسعاد یافت - و حیران شده سبب توجه را پرسید - فرمودند سلطان اشتیاق مرا کشان کشان میبرد - هرچند بدیدهٔ خیال جمال آن کعبهٔ آمال را همواره مطالعه میکردم و غایبانه لقای جانفزای آن قبلهٔ اقبال را مشاهده می‌نمودم امّا رتبهٔ عیان را حالتیست که بیان بکنه آن نتواند رسید - و میرزا هندال را از کابل بهمراهی بدخشان رخصت فرمودند - و ازانجا قدم عزیمت در رکاب همت آورده و توسن شوق را در شاهراه عزیمت گرم ساخته باندک فرصتی بدارالخلافهٔ آگره (که از فر پایهٔ اورنگ پادشاهی سجده‌گاه سعادت‌مندان روی زمین گشته بود) رسیده بسعادت ملازمت کامیاب گشتند ۰ (۵)

از غرایب حالات آنکه حضرت گیتی‌ستانی با والدهٔ ماجدهٔ ایشان بر تخت نشسته بحرف و حکایت ایشان مشغول بودند که ناگاه کوکب درخشان از مطلع بدخشان هرزده بر منوال انجم سعادت فروزان شد - دلها گلشن و دیدها روشن گشت - مقرر است که هرروز شهریاران عید است (۶)

---

(۲) نسخهٔ [ح] با افواج (۳) نسخهٔ [ح] اویس (۴) نسخهٔ [ه] شرف (۵) نسخهٔ [ا] سعادت اندوزان (۶) نسخهٔ [ا ج ح] شهریارفرا ۰

امّا آفروز از قدوم مسرّت‌بخش حضرت جهانباني جشن عيدے ديگر ترتيب يافت که نهرست روزنامهٔ دولت و تاريخ عنوان مسرّت توان ساخت ●

و ميرزا حيدر در تاريخ رشيدي نوشته که در سال (۹۳۵) نهصد و سي و پنج حضرت جهانباني بموجب طلب حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مکاني متوجّه هندوستان شدند - و مقرّبان[۲] را در بدخشان گذاشتند - و دران ايّام قرّة‌العين سلطنت ميرزا انور برحمت ايزدي[۳] پيوسته بود - و آنحضرت را ازين واقعهٔ اندوهے عظيم روداده - مقدم گرامي حضرت جهانباني را تسلّي بخش خاطر اشرف ساختند - و حضرت جهانباني مدّتے در ملازمت آنحضرت بهرهمند دين و دولت بودند - و آنحضرت با ايشان مصاحبانه سلوک ميکردند - و بارها بزبان مقدّس ايشان ميرفت که همايون مصاحب بےبدليست - و الحق انسان کامل عبارت از وجود اقدس آنحضرت بود - و چون از بدخشان متوجّه هندوستان شدند سلطان سعيد خان (که از خوانين کاشغر است و نسبت خويشي دارد - و با اينهمه بملازمت حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مکاني آمده رعايتها و تربيتها يافته) بطلب سلطان ويس و ديگر امراى بدخشان بخيال خام خود رشيدخان را در[۴] يارکند گذاشته متوجّه بدخشان شد - و پيشتر ازانکه او ببدخشان آيد ميرزا هندال[۵] ببدخشان رسيده قلعهٔ ظفر را عشرتگاه خود ساخته‌بود - سعيد خان سه ماه محاصرهٔ قلعه نموده بے بهره بکاشغر مراجعت نمود - و در هندوستان بموقف عرض حضرت گيتي‌ستاني چنان رسيد که کاشغريان آمدهٔ بدخشان را متصرّف شدند - آنحضرت بجهت انتظام مهام بدخشان خواجه‌خليفه را بحکم رفتن فرمودند - خواجه از معامله‌نافهمي تقاعد نمود - آنحضرت بحضرت جهانباني (که با بخت جوان و دولت بيدار در حريم حضور کامياب سعادت بودند) فرمودند که در رفتن خود چه صلاح مي‌بينيد - ايشان عرض کردند که از محروميهاى حضور آزار کشيده‌ام - و ندر کرده‌ام که ديگر باختيار خود هرمان بر خود نپسندم - و امتثال حکم اقدس[۶] را چاره نيست - بنابران ميرزا سليمان را رخصت بدخشان فرمودند - و بسلطان سعيد نوشتند که باوجود چندين حقوق صدور اين امر بغايت عجب نمود - اکنون ميرزاهندال را طلبيديم - و ميرزا سليمان را فرستاديم - اگر حقوق منظور داشته بدخشان را بسليمان ميرزا (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهدبود - و الّا ما از ذمّت خود ساقط کرده ميراث را وارث

---

(۲) نسخهٔ [د ح] فقير علي (۳) نسخهٔ [د] حق (۴) نسخهٔ [ج] در پاي کتل - و نسخهٔ [ح] در يارکهند (۵) نسخهٔ [ا ب د] ميرزا هندال رسيده (۶) نسخهٔ [ز] حضرت ●

سپردیم - دیگر ایشان دانند - و میرزا سلیمان پیش ازانکه بکابل رسد بدخشان از آسیب بداندیش محروس و مصون بوده محل امن و امان شده بود چنانچه گذارش یافت - و چون میرزا سلیمان ببدخشان رسید هندال میرزا بموجب حکم عالي بدخشانرا بمیرزا سلیمان سپرده خود متوجه هندوستان شد - و آنحضرت حضرت جهانباني را بعد از چندگاه (که درملازمت بودند) به منبل (که بجایگیر ایشان مقرر بود) رخصت فرمودند - و تا شش ماه درسنبل کامیاب عیش و عشرت بودند - تا آنکه عارضهٔ تپ بر مزاج اعتدال امتزاج ایشان طاري شد - و رفته رفته بامتداد کشید - حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني ازین خبر جانکاه بیقرار شده از نرط عطوفت فرمودند که بدهلي آرند - و ازانجا بکشتي روانه سازند - تا در حضور طبیبان حاذق معالجه نمایند - و جمعي کثیر از اطبای دانا (که در پای تخت حاضرند) بامتصوابِ انکار در علاج همت گمارند - در اندک فرصتي براه دریا قدوم گرامي ارزاني داشتند - هرچند تدبیر در معالجات بکار بردند و تدبیرات صحیح نمودند مزاج از انحراف بصحت زایله رجوع نکرده

و چون مرض مزمن گشت روزے دران طرف آب جون نشسته باتفاق دانایان عصر اندیشهٔ معالجه میفرمودند - میر ابوالبقا که از اعاظم افاضل آن روزگار بود بعرض رسانید که از خردپروران پیشین چنان رسیده که در امثال این امور (که اطبای صوري از معالجهٔ آن عاجزند) چارهٔ کار چنین دیده‌اند که بهترین اشیا را تصدق نموده صحت از درگاه الٰهی مسئلت نمایند - حضرت گیتي ستاني فرمودند که بهترین چیزها نزدیک همایون منم و بهترین و شریفتر از من همایون چیزے ندارد - من خود را فداي او میسازم - ایزد جهان آفرین قبول کناد - خواجه خلیفه و دیگر مقربان بساط والا بعرض اشرف رسانیدند که ایشان بعنایت الٰهی صحت عاجل خواهند یافت - و در سایهٔ دولت آنحضرت بعمر طبیعی خواهند پیوست - اینحرف را بر زبان اقدس میگذرانند - مقصود ازانچه از بزرگان پیشین نقل افتاده آنست که بهترین مال دنیا تصدق نمایند - پس همان الماس بے‌بها (که از مواهب غیبي در جنگ ابراهیم بدست افتاده بود - و آنرا بایشان عنایت فرموده‌اند) تصدق باید کرد - فرمودند مال دنیا چه وقع دارد - و عوض همایون چون تواند شد - خود را فداي او میکنم که کار برو سخت شده - و طاقت ازان گذشته که

---

(۲) نسخهٔ [ح] پیش ازین گذارش یافت (۳) نسخهٔ [ح] سنبهل (۴) نسخهٔ [ج ح] و از دهلي بکشتي روانهٔ حضور اشرف (۵) نسخهٔ [ه] اطبا هر چند (۶) نسخهٔ [ا ب د ه] اندیشه (۷) نسخهٔ [ح] مزاج اقدس (۸) نسخهٔ [ج د ح] از سر من (۹) نسخهٔ [ح] وقر (۱۰) نسخهٔ [ن] که عوض همایون لولاد شد ه

بیطاقتی او را توانم دید ؛ و این همه رنج او را توانم تاب آورد - آنگاه بخلوت ملاجات درآمده هفل خاص (که این طبقهٔ قدسیّه را میباشد) بجای آورده سه بار بر گرد حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی گشتند - چون دعوت ایشان بعزّ اجابت پیوسته بود اثر گرانی در خود یافته فرمودند برداشتیم برداشتیم - فی‌الفور حرارت غریبه عارض بدن آنحضرت شد - و در عنصر حضرت جهانبانی خفّتی طاری گشت - چنانچه در اندك فرصتی صحّت کامل روی‌نمود - و ذات معلّی‌صفات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی زمان زمان گرانتر میشد تا بحدّی رسید که اختلال در مزاج تزاید و تضاعف گرفت - و امارات رحلت و انتقال از وجنات حال هویدا گشت - تا آنکه با دل بیدار و باطن حقیقت‌بین ارکان دولت و اعیان مملکت را احضار فرموده دست بیعت خلافت را بر دست همایونی نهاده بجانشینی و ولیعهدی خود نصب فرمودند - و بر تخت خلافت جلوس داده خود در پایهٔ سریر خلافت‌مصیر صاحب فراش گشتند - خواجه خلیفه و قنبرعلی بیگ و تردی‌بیگ و هندو بیگ و جمع کثیر در ملازمت حضرت بودند - نصایح بلند و وصایای گرامی (که سرمایهٔ دولت ابدی و پیرایهٔ سعادت جاودانی تواند بود) بجای آوردند - و بداد و دهش و عدل و احسان و تحصیل رضای الٰهی و رعایت رعایا و نگهبانی خلایق و عذرپذیرفتن مقصّران و گذراندن جرایم گنهکاران و رعایت حزم کارآگهان و از پا انداختن سرکشان و ستمکاران رهنمونی فرمودند - و بر زبان اقدس راندند که خلاصهٔ وصایای ما آنست که قصد برادران نکنید هرچند سزاوار آن گردند - و الحق پاس انفاس وصیّت آنحضرت بود که حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی چندین جفاها از اخوان کشیدند و بانتقام نکوشیدند - چنانچه از موانح احوال روشن خواهدشد - و در هنگام ابتداد مرض حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی میرخلیفه ازانجا که عالم بشریّت است بواسطهٔ توهّمی (که از حضرت جهانبانی بخاطر او راه‌یافته بود) کوتاه‌اندیش گشته میخواست که مهدی‌خواجه را بسلطنت بردارد - و خواجه نیز از تباه‌رائی و بدعاقبتی و نامعامله‌فهمی بخود خیال باطل راه‌داده هر روز بدربار آمده هنگامهٔ هجوم گرم میساخت آخرالامر بوسیلهٔ درست‌گویان دوربین میرخلیفه براه راست آمده ازین اندیشه باز آمد - و خواجهٔ مذکور را منع کرد که بدربار حاضر نشود - و منادی کردند که کسی بخانهٔ او نرود - و بتائید الٰهی کار بجای خویش و حق بمرکز خود قرارگرفت ٥

---

(۲) نسخهٔ [ا] ظاهر (۳) نسخهٔ [ا] علامات (۴) نسخهٔ [ز] سلطنت (۵) نسخهٔ [ب] کارآگاهان و دانایان (۶) نسخهٔ [ح] پاس و صیت آنحضرت (۷) نسخهٔ [ز] حکم فرمود ٥

و بتاریخ ششم جمادی‌الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در چهارباغی (که بر لب آب جون در دارالخلافهٔ آگره سرسبزکردهٔ آن بهار اقبال بود) این عالم بیوفا را پدرود کردند - فضلای عهد در تواریخ و مراثی آنحضرت قصاید و تراکیب گفتند - ازانجمله مولانا شهاب[۲] معمائی این مصراع را تاریخ یافته •

• مصراع • • همایون بود وارث ملک وی •

مجملست که کمالات ذاتی و صفاتی آن ذات قدسی‌آیات بدنترها گفته آید - مجملش آنکه اصول همتکانهٔ جهانبانی را (که اول بخت بلند باشد - دوم همت ارجمند - سیوم قدرت کشورگشائی - چهارم ملکداری - پنجم کوشش در معمورهٔ بلاد - ششم صرف نیت[۳] بر رفاهیت عباد - هفتم خوشدل‌ساختن سپاهی - هشتم ضبط ایشان از تباهی) بتمام و کمال بروجه مسنونی داشتند - و در فضائل مکتسبهٔ متعارفهٔ رسمیهٔ[۴] روزگار نیز سرآمد بودند - و آنحضرت را در نظم و نثر پایهٔ عالی بود - خصوصًا در نظم ترکی - و دیوان ترکی آنحضرت در نهایت فصاحت و عذوبت واقع شده - و مضامین تازه دران مندرجست - و کتاب مثنوی که مبین نام دارد تصنیف اصت مشهور - و نزد زبان‌دانان این لغت بمزیت تحسین مذکور - رسالهٔ والدیهٔ خواجه‌احرار را (که دردانه ایست از بحر معرفت) در سلک نظم کشیده‌اند - و بغایت مطبوع آمده و واقعات خود را از ابتدای سلطنت خود تا حال ارتحال از قرار واقع بعبارت فصیح و بلیغ نوشته‌اند - که دستورالعملیست بجهت فرمانروایان عالم - و قانونیست در آموختن اندیشهای درست و نگرهای صحیح برای تجربت‌پذیران[۵] و دانش‌آموزان روزگار - و آن دستورالعمل دولت و اقبال را بموجب حکم جهانمطاع شهنشاهی بتاریخ سی و چهار الٰهی وقتیکه رایات عالیات از گلگشت بهارستان کشمیر و کابل مراجعت فرموده‌بود میرزاخان خانخانان بن بیرم[۶] خان بفارسی ترجمه نمود - تا فیض خاص‌الخاص آن بعموم تشنه‌لبان رشحات سعادت فایز شود - و گنج پنهان او در نظر تهیدستان دانش آشکارا گردد - و آنحضرت در فنون موسیقی نیز دستگاه والا داشتند - و همچنین بزبان فارسی نیز اشعار دلپذیر دارند - ازانجمله این رباعی از واردات طبع فیاض آنحضرتست •

• رباعی •

درویشان را گرچه نه از خویشانیم • لیک از دل و جان معتقد ایشانیم

دور است مگوی شاهی از درویشی • شاهیم ولی بندهٔ درویشانیم

و این دو مطلع نیز از اشراقات ضمیر انوارست •

---

(۲) نسخهٔ [ح] شهاب‌الدین (۳) نسخهٔ [ز] صد (۴) نسخهٔ [ج] و رسمیهٔ (۵) نسخهٔ [ح] خدمت‌پذیران (۶) نسخهٔ [ه ه ز] بیرام خان •

• مطلع اوّل • هلاک میکندم فرقتِ تو دانستم • وگرنه رفتن ازین شهر می‌توانستم

• مطلع دوم • تا بزلفِ پریشش دل بستم • از پریشانیِ عالم رستم

و آنحضرت را در عروض رسایلِ شریفست - و ازانجمله کتابیست مفصّل که شرحِ فن[۲] تواند بود - و ازآنحضرت چهار فرزندِ سلطنت‌پیوند و سه دخترِ بلنداختر ماندند - اوّل حضرتِ جهانبانیِ نصیرالدّین محمّد همایون پادشاه - دوم کامران میرزا - سیوم عسکری میرزا - چهارم هندال میرزا - مبرّات قدسیّات گلرنگ‌بیگم گل‌چهره‌بیگم گلبدن‌بیگم - این هر سه از یک والده اند •

و از جملهٔ اهلِ صحبت و اربابِ قرب و اصحابِ کمال (که در بساطِ عزّتِ حضرتِ عرش‌مکانی کامیابِ سعادت بودند) یکی میر ابوالبقاست که در علم و حکمت پایهٔ بلند داشت •

دیگر شیخ زین[۳] صدر نبیرهٔ شیخ زین‌الدّین خوافی - بدو[۴] واسطه علومِ متعارفه[۵] ورزیده بود - و حدّتِ طبع داشت - و از نظم و انشا آگاه بود - و بدوامِ صحبتِ آنحضرت امتیاز داشت و در ایّامِ دولتِ حضرتِ جهانبانیِ جنّت‌آشیانی امارت هم یافته‌بود •

دیگر شیخ ابوالوجد[۶] فارغیِ خالِ شیخ زین - خوش‌صحبت و خوش‌طبع بود - و شعر میگفت •

دیگر سلطان‌محمّد کوسه - لطیف‌طبع و شعرشناس بود - از مصاحبانِ میرعلی[۷] هبر - و در ملازمت معزّز میزیست •

دیگر مولانا شهاب معمّائیِ حقیری تخلّص - از علم و فضل و شعر نصیبهٔ وافر داشت •

دیگر مولانا یوسفیِ[۸] طبیب - او را از خراسان طلب فرموده‌بودند - در مکارمِ اخلاق و مهمتِ دست و مزیدِ توجّه ممتاز بود •

دیگر میرخودادی کهنه‌شاعرِ بی‌تعیّن بود - بفارسی و ترکی شعر میگفت •

دیگر مدّاحِ بقائی بود - در شعر سلیقهٔ درست داشت - در زمینِ مخزن بنامِ نامیِ آنحضرت مثنوی گفته‌است •

دیگر خواجه نظام‌الدّین علی خلیفه - در قدمِ خدمت و محرمیّت و رزانتِ عقل و استقامتِ تدبیر در نظرِ آنحضرت مرتبهٔ عالی داشت - و از فضائل و کمالات خصوصًا طب بهره‌مند بود •

---

(۲) نسخهٔ [ب] فن آن (۳) نسخهٔ [ح] شیخ زین‌الدین صدر (۴) نسخهٔ [ح] که بدو واسطه (۵) نسخهٔ [ط] متعارفهٔ زمانرا (۶) نسخهٔ [ح] ابوالوجد فارغی (۷) نسخهٔ [د] میر علی (۸) نسخهٔ [د] یوسف •

دیگر میر درویش محمد ماربان - مرید و منظور ناصرالدین خواجهٔ احرار - در خوش‌صحبتی و فضیلت امتیاز داشت - و در بارگاه مقدس اعتبار تمام یافته‌بود ●

دیگر خواند میر مورّخ - و او فاضل[۲] و خوش‌صحبت[۳] بود - و تصانیف مشهور چون تاریخ حبیب‌السیر و خلاصة الاخبار و دستورالوزرا و غیره دارد ●

دیگر خواجه‌کلان‌بیگ - از امرای بزرگ و اهل نشست بود - و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل ممتاز بود - برادرش کیچک خواجه مهردار و معتمد خاص و اهل نشست بود -

دیگر سلطان‌محمد دولدی - از امرای بزرگ بود - و اخلاق پسندیده داشت ●

چون مقصود ازین شکرنامه احوال سلسلهٔ علیّهٔ حضرت شاهنشاهیست از احوال دیگران بازمانده شروع در تدمّی[۴] اطوار حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی میکند - و باختتام سرگذشت[۵] این بزرگان خود را آمادهٔ احوال‌نویسی بزرگ دین و دنیا - و خدیو صورت و معنی میسازد ●

حضرت[۶] جهانبانی جنت‌آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی

مظهر کرامات عالی - مصدر الهامات متعالی - رافع سریر خلافت عظمی - ناصب لوای ریاست کبری - ملک‌بخش ممالک‌ستان - مسندنشین سعادت‌نشان - موسّس قوانین نصفت و عدالت - مرتّب براین عظمت و جلالت - منبع عیون رافت و احسان - مورد انهار علم و عرفان - ابر مدرار سخوت و صفا - بحر مواج فتوّت و وفا - حق‌گزین حقیقت‌شناس - کثرت‌آئین وحدت‌اساس هم پادشاه درویش‌نصاب - و هم درویش پادشاه‌خطاب - چمن پیرای نظام دین و دنیا - نخلبند بهار صورت و معنی - گرمی گرهٔ اسرار ابدی و ازلی - عُضادهٔ اصطراب حکمت علمی و عملی - در شعاب ریاضت و منازل افاضت افلاطون یونانی - در فنون حکمت و ممالک همّت اسکندر ثانی - کوه هفت دریا و فروغ چهار گوهر - مطلع انوار اعظم و مشرق سعد اکبر - همای آسمان‌بال اوج بلندپروازی - نصیرالدین[۱۰] محمد همایون پادشاه غازی انارالله برهانه ●

سبحان‌الله گویا بر نفس قدسی و نور قدسی نقاب بشری و جلباب عنصری انداخته‌بودند میدان عبارت در تکاپوی مدایحش تنگست - و جولان اشارت از شهرستان مناقبش فرسنگ در فرسنگ - لله الحمد که نزدیک شد که بی‌اختیار دست از سلسلهٔ علیّه باز داشته در دامن

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ه] فاضل خوش‌صحبت (۳) نسخهٔ [ج] طبع (۴) نسخهٔ [ج ح] احوال قدس (۵) نسخهٔ [ج ح] احوال (۶) نسخهٔ [ط] ذکر جلوس حضرت (۷) نسخهٔ [ب] ربانی (۸) نسخهٔ [ج] مناقب (۹) نسخهٔ [ا ب د] مناقل (۱۰) نسخهٔ [ط] ابوالنصر نصیرالدین ●

مقصود حقیقی آویزم - اکنون شروع مجملی از وقایع بدایع حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی می‌نمایم - که هم مقدّمهٔ نزدیک مقصد دوربین منست - و هم شرح احوال پیر و پادشاه مرا متضمّن - هم خدای مجازی این خدیو الٰهی را پرده‌گشائی کرده تشنه‌لبان دانائی را بزلال معرفت سیراب میسازم - و هم خود را تشنه‌جگر بساحل دریای شرح شمایل قدسیهٔ این کامل‌الذّات نزدیک میگردانم - حاشا حاشا بیان کمالات این جوهر فرد کجا از مثل منی آید - ثناگوی او مثل اوئی می باید - های های آن گوهر یکتای دریای معرفت را مثل کجامت - سخن خود را آبے میدهم - و برای خود کارے میکنم - دل را آشنای معرفت میسازم و زبان را جلای معنی می‌بخشم - ای جویای دریافت سوانح آگاه‌باش و پذیرای سخن شو که ولادت باسعادت حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی شب سه شنبه چهارم (۳) ماه ذیقعده (۹۱۳) نهصد و سیزده در ارک کابل از بطن مقدّس حضرت قدسی‌قباب پرده‌نشین مرادات عفاف ماهم‌بیگم واقع شد - و آن عفّت‌پناه از دودمان اعیان و اشراف خراسانند - و بسلطان حسین‌میرزا نسبت خویشی دارند - و از بعضے ثقات شنیده‌شد که چنانچه نسبت والی والدهٔ ماجدهٔ حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام میرسد نسبت عالی آن قدسی‌قباب نیز بهمان سلسلهٔ مقدّسه منتهی میشود - حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی وقتیکه بهرسش فرزندان سلطان حسین میرزا در هرات نزول اقبال ارزانی داشتند آن عصمت‌قباب را در حبالهٔ عقد درآورده‌بودند - مولانا مسندی تاریخ ولادت آنحضرت سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر- و پادشاه صف‌شکن - و کلمهٔ خوش‌باد نیز تاریخ این زمان سعادت‌قران میشود که افاضل عصر یافته‌اند - و خواجه کلان سامانی گفته ۞ شعر ۞

سال مولود همایونش هست ۞ زادک الله تعالی قدرا

برده‌ام یک الف از تاریخش ۞ تا کشم میل در چشم بد را

جلوس آنحضرت بر سریر فرماندهی نهم‌جمادی الاولی (۹۳۷) نهصد و سی و هفت در دارالخلافهٔ آگره بوده است - خیر الملوک تاریخ جلوس اشرف شده - و بعد از چند روز میر دریا فرموده‌اند - و سفاین طرب در بحر شوق درآورده یک کشتی پر از زر دران روز انعام کرده‌اند - و بایی زربخشی

---

(۲) نسخهٔ [ج ه ح ط] تشنه‌دلان (۳) نسخهٔ [ح] چهارم ذیقعده (۴) نسخهٔ [ا] نکاح آورده‌بودند - و نسخهٔ [ه] عقد خود (۵) نسخهٔ [ه] سفاین شوق در بحر طرب ۞

بنای دولت را اساس زرین نهاده - آری کسی را که فرمان‌روای جهان گردانند اوّل داد و دهش را یار کرامت(۲) فرمایند • شعر •

نه هر مردمی مرفرازی کند • سر آن شد که مردم‌نوازی کند
دد و دام را شیر ازان گشت شاه • که مهمان‌نواز است در صیدگاه

و یکی از فضلا تاریخ این موج بخشش را کشتی زر یافته - و از بدایت حال تا هنگام سریرآرائی(۳) که سنّ اشرف به بیست‌وچهار رسیده‌بود آثار بختیاری و کامکاری از ناصیهٔ اقبالش پیدا - وانوار سروری و سروری از لابحهٔ مجد و جلالش هویدا بود - و چگونه شعشعهٔ بزرگی و بزرگ‌منشی از جبین مبینش پیدا نباشد که حامل نور شهنشاهی و خازن گنج معارف الٰهی بودند - و همین نور بود که در فتوحات حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری حضرت صاحبقرانی جلوه‌گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفّت آلفقوا در نقاب موالید از امداف و لآلی شاهوار نمودار گشت - و همین‌نور بود که بروشنائی آن آغز خان دولت‌آرای شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازهٔ استعدادات نورافزای بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجایب این ظهور از دایرهٔ حصر و احصار بیرونست - هر کس را قوّت شناخت کنه این معانی نیست - و قدرت دریافت این دقایق نی - و مجملاً حضرت جهانبانی به نیروی این نور ایزدی (که در چندین دهور و اعصار بروشی خاص لباسی مخصوص پوشیده جهان‌افروز(۴) بود - و نزدیکست که بظهور اعلی رسد - چنانچه در بزرگیهای صوری و معنوی از پیشطاق پیشانی نورانی آنحضرت پرتو ظهور دارد - و کمال حیا با نهایت شجاعت در ذات مقدّس فراهم آمده) همگی همّت عالی مصروف رضاجوئی پدر بزرگوار مهرمقدار داشتند - و فرط شجاعت را با کمال تمکین و وقار پیوند داده‌بودند - و با این بزرگی و بزرگ‌منشی نگاهی بخود نینداختند - و خود را درمیان ندیدند - و لهذا بیمن نیت درست و همّت بلند بهر کاری که متوجّه شدند و بهرخدمتی که مامور گشتند فیروز آمدند - و در تمامی عمر سعادت‌قرین دانش را با دولت و دولت را با شفقت(۵) و مرحمت جمع ساخته جهان‌آرای بودند - در اتمام علوم خاصه ریاضی در زمان خود نظیر و مهیم نداشتند - با صولت مکندری دانش ارسطو در ذات عالی‌سمات فراهم بود - چون در متابعت مراسم وصیّت بتقسیم مملکت صوری پرداختند

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت (۳) نسخهٔ [ج] فرمانروائی و سریرآرائی (۴) در [بعضی نسخه] جان‌افروز (۵) نسخهٔ [ز] با شفقت جمع ساخته •

غایتِ عدالت را کار فرمودند - و کمالِ انصاف بلکه وفورِ تفضّل و احسان بجای آوردند - و رموز کمالاتِ معنوي (که سلطنتِ حقیقي همان تواند بود) آن خود عطیهٔ الٰهي بود که اختصاص بوجودِ اشرفِ آنحضرت داشت که هیچ‌یک از اخوان را از نعیمِ آن مواید میراث بهرا نرسید - و هر یکے از منصوبانِ درگاه را مواجب و مناصب عنایت فرمودند - محالِ جایگیرِ میرزا کامران کابل و قندهار مقرّر شد - و هرکارِ سنبل بمیرزا عسکري اختصاص یافت - و هرکارِ الور بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و بدخشان بمیرزا سلیمان مقرّر و مسلّم داشتند - و با تدبیرِ درست دلهای جمیعِ ارکانِ دولت و اعیانِ سلطنت و عمومِ افرادِ عساکرِ منصوره در قیدِ اطاعت و انقیاد آوردند - و هرکس که دمِ مخالفت میزد مثلِ محمّد زمان میرزا پسرِ بدیع‌الزّمان‌میرزا بن سلطان حسین‌میرزا (که در خدمتِ حضرتِ فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني بوده بدامادی آنحضرت مشرّف بود - و از کوته‌نظري و ناقص‌بیني آمتینِ منازعت مي‌افشاند) کمرِ خدمتکاري بر میانِ موافقت بست - و آنحضرت بدولت و اقبال بعد از پنج شش ماه بتسخیرِ قلعهٔ کالنجر متوجّه شدند - و قریب یک ماه آن قلعه را محاصره داشتند - چون کار بر اهلِ قلعه تنگ شد حاکمِ کالنجر اطاعت نموده دوازده من طلا با دیگر اسباب پیشکش فرستاد - و آنحضرت نظر بر الحاح و زاری او داشته او را بخشیدند - و ازانجا علمِ مراجعت برافراخته متوجّهِ قلعهٔ چنار شدند - و افواجِ گیتي‌ستان آمده بمحاصرهٔ آن پرداخت (۵) *

پوشیده نماند که این قلعهٔ نلک‌اماس در تصرّفِ سلطان ابراهیم بود - و از جانبِ او جمال‌خان خاصه خیل مارنگخاني بحراستِ او اشتغال داشت - بعد از قضیّهٔ سلطان ابراهیم چون پیمانهٔ عمرِ جمال‌خان از بداندیشیِ پسرِ نابرخوردارِ او پر شد شیرخان بفسون و فسانه قوچ او را (که او ملک نام داشت - و در سیرت و صورت ممتاز بود) بزني خواست - و باین حیله اینچنین قلعهٔ عالي را بدست آورد - شیرخان چون از آمدنِ افواجِ جهانکشای آگاهي یافت جلال‌خان پسرِ خود را با جمعے از معتمدان دران قلعه گذاشته خود برآمد - و ایلچیانِ کاردان را فرستاده در گریزت سخن‌ها (۶) راند - آنحضرت زمانه‌سازي فرموده سخنانِ او را بموقعِ قبول داشتند - و او عبدالرّشید پسرِ خود را برای خدمتِ حضرتِ جهانباني فرستاد - تا از صدماتِ مواکبِ پادشاهي محفوظ مانده اسباب نخوت و استکبار سرانجام دهد - این پسر پیوسته در ملازمت

---

(۴) نسخهٔ [د] نعم (۳) نسخهٔ [ا] [illegible] (۴) در [بعضے نسخه] افراشته (۵) نسخهٔ [ا ب] پرداختند (۶) نسخهٔ [ز] سخن

بوده دایم خدمت کردے - و در هنگامیکه رایات جهانکشای برای تنبیه و تادیب سلطان بهادر بمالوه رسید آن بےسعادت از موکب همایون گریخت (۲) - و در سنه (۹۳۹) نهصد و سي و نه که بین و بایزید از گروه افغانان سر فتنه برداشته بودند (۳) آنحضرت متوجه شرق روبه شدند - بایزید در مبارزت بهادران اخلاص گزین به نشیب آباد عدم فرورشد - و خس و خاشاک آشوب این گروه اشرار را پاک ساخته و سلطان جنید برلاس را جونپور و آنحدود مرحمت نموده بمرکز خلافت مراجعت فرمودند ●

چون طغطغهٔ ملک گیري و فیروزمندی آنحضرت باقطار ممالک بلندي یافت در (۹۴۰) نهصد و چهل فرمانروای گجرات سلطان بهادر تحف و هدایا مصحوب ایلچیان دانشور فرستاده محرک سلسلهٔ اخلاص شد - و آنحضرت فرستادهای او را بنوازش (۴) خسروانه ممتاز ساخته و مغایر عنایت فرستاده خاطر او را مطمئن فرمودند - و همدرین سال قریب دارالملک دهلي بر کنار دریای جون شهرے اساس فرموده نام آنرا دین پناه نهادند - و یکے از فضلهٔ تاریخ آنرا شهر پادشاه دین پناه یافته - و بعد ازین محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا با پیرش الغ میرزا طریق بغی و عدوان پیش گرفتند - و آنحضرت عنان عزیمت بجانب این گروه منعطف ساخته بر کنار گنگ (۶) لواحی بهوجپور نزول اجلال فرمودند - و یادگار ناصرمیرزا را با لشکر گران از آب گذرانده بر سر باغیان فرستادند - او بتائید ایزدي جنگ کرده مظفر گشت - و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و ولي خوب میرزا بدست افتادند - محمد زمان را مقید ساخته به بیانه فرستادند - و آن دو کس را در چشم میل کشیده از پایهٔ اعتبار انداختند - و محمد زمان میرزا قدر عنایت ندانسته فرمان لباسي ظاهر ساخته از بند برآمد - و گریخته (۵) بطرف گجرات پیش سلطان بهادر رفت - و اکثر ممالک معمورهٔ دلگشای هندوستان (که در زمان سعادت پرتو حضرت فردوس مکاني گیتي ستاني از عدم فرصت و قلت مجال (۷) مفتوح نشده بود) ببازوی دولت و نیروی اقبال خود تسخیر نمودند ●

ذکر آمدن میرزا کامران از کابل به پنجاب

چون میرزا کامران خبر شکارشدن حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني شنید از روی بیحوصلگي میرزا عسکري را قندهار سپرده متوجه هندوستان شد که شاید کارے تواند پیش برد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] گریخته رفت (۳) نسخهٔ [ا] سر برداشته بودند - و نسخهٔ [ز] فتنه برداشته بودند (۴) نسخهٔ [ط] یکجهتي (۵) نسخهٔ [ب] بنوازشهاي (۶) نسخهٔ [ه] آب گنگ (۷) نسخهٔ [ا] و ازانجا گریخته (۸) نسخهٔ [ح] مجال ●

مرکهٔ تاج دولت بتارک دولتمندے مربندي یافته حمایت ایزدي و صیانت الٰهي نگاهبانی او کند اندیشهٔ تباه را جز تباهي شدن چه گزیر - و چنین روایت کنند که دران ایام میر یونس علي بحکم حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني حاکم لاهور بود - میرزا کامران این اراده بخاطر آورده با قراچه بیگ از راه مکر و تلبیس شے اعراض کرد - و سخنان درشت با او گفت - و قراچه بیگ شب دیگر با سپاهیان خود از اردوی میرزا گرخته بلاهور آمد - و میربونس علي مقدم او را گرامي داشته کمال مردمي بجاي آورد - و اکثر اوقات او را بمنزل خود مي طلبید - و باهم صحبت دوستانه میداشتند - و قراچه بیگ منتظر فرصت مي بود - تا آنکه شبے در مجلس شراب در هنگامیکه سپاهیان عمدهٔ او بجایگیر رفته بودند گرفته در بند کرد - و کسان خود را بر دروازهای قلعهٔ لاهور تعین کرد - و بتعجیل بطلب میرزا کامران کس فرستاد - میرزا (که منتظر این معني بود) ایلغار کرده زود خود را بلاهور رسانید - و شهر را متصرف گشت - و میر یونس علي را از بند برآورده عذرخواهي کرد - و گفت اگر اینجا میباشید حکومت لاهور تعلق بشما دارد - میربونس علي قبول خدمت او نکرد - و از رخصت گرفته متوجه ملازمت حضرت جهانباني جنت آشیاني گشت - و میرزا کامران کسان خود را بهرگنات سرکار پنجاب تعین نمود - و تا کنار آب ستلج (که بآب لودهیانه اشتهار دارد) بتصرف درآورد - و از راه گریزت ایلچیان دانا فرستاده اظهار عقیدت و اخلاص نمود - و امتدعای مقرر داشتن این محال کرد - حضرت جهانباني نیز ازانجا که دریای جود ایشان موج خیز بود این محال را بمقتضای نسبت عقیدت ظاهري و پاس نصایح دولت افزای حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني برو مسلم داشتند - و فرمان معلی در مسلم داشت کابل و قندهار و پنجاب شرف نفاذ یافت - و میرزا ازین عاطفت غیرمترقب شکرانها بجای آورد - و پیشکشها بدرگاه والا فرستاد - و بعد ازین پیوسته ابواب رسل و رسایل مفتوح داشته مدایح حضرت جهانباني گفته فرستاده - ازانجمله دفعه این غزل گفته بملازمت آنحضرت فرستاد

• غزل •

حسن تو دمبدم افزون بادا • طالعت فرخ و میمون بادا
هر غبارے که ز راهت خیزد • نور چشم من محزون بادا
گرد کان از رہ لیلي آید • جای او دیدهٔ مجنون بادا

---

(۲) نسخهٔ [ج ه] قراجه بیگ (۳) در [چند نسخه] در دواز های (۴) نسخهٔ [ب] قبول ان معنی (۵) نسخهٔ [ا] کاردان •

هرکه گرد تو چو پرگار نگشت ● او ازین دایرهٔ بیرون بادا

کامران تا که جهانراست بقا ● خسرو دهر همایون بادا

و همانا که دعای او باجابت رسیده‌بود که بمقتضای کم‌اخلاصی از دایرهٔ اعتبار بلکه از دایرهٔ هستی بیرون آمد چنانچه در جای خود گذارش یابد - و بالجمله آنحضرت بمقتضای رافت ذاتی نظر بر ظاهر انداخته او را مشمول مراحم خسروانی میداشتند - و بمحض التفات جایزهٔ نزل تقریب ساخته حصار نیروزه را شفقت فرمودند - و همواره میرزا پاس ظاهر داشته در موقف فرمانبرداری می‌ایستاد - و مشمول عواطف و مصحوف عنایات میشد - و در (۹۳۳) نهصد و سی و سه هلالی ایالت قندهار را میرزا کامران بخواجه‌کلان‌بیگ داد - و باعث برین آنکه میرزا عسکری بکابل می‌آمد - در اثنای راه بهزارها جنگ کرده شکست یافت - میرزاکامران را این ناخوش آمد - و قندهار ازو تغیّر کرد ●

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فسخ مزیمت و مراجعت بمستقر خلافت

چون خاطر مقدّس حضرت جهانباني از مهمّات ممالک محروسه فارغ شد در (۹۳۱) نهصد و چهل و یک عنان مزیمت بفتح دیار شرقي معطوف داشتند که به نیروی اقبال ممالک بنگاله مفتوح شود - رایات اقبال بقصبهٔ کنار (که در حدود کالپي است) رسیده‌بود بمسامع علیّه رسید که سلطان بهادر محاصرهٔ قلعهٔ چیتور نموده جمعی کثیر همراه تاتارخان پسر سلطان علاءالدّین کرده‌است - و او باندیشهٔ تباه خیالات محال در سر دارد - آنحضرت باستشارهٔ بخت بیدار درجمادی‌الاولی (۹۳۱) نهصد و چهل و یک توجّه بر دفع مخالفان گماشته کوس مراجعت بلندآوازه کردند ●

بر معتبصران کارآگاه پوشیده نیست که سلطان‌بهادر همیشه در اندیشهٔ بلندپروازي می‌بود - و خار آرزوی تباه در کام جان شکسته میداشت - اما چون پیش از عهد ایالت گجرات (که مجرّدانه میگشت) بچشم عبرت کارنامهٔ جنگ حضرت فردوس‌مکاني گیتي‌ستاني را (که بسلطان ابراهیم راقع شد) دیده‌بود بهیچ وجه مقابلهٔ سپاه نصرت‌قرین این دودمان عالي بخود قرار نمیداد - و اینمعني را مکرّر بمحرمان خاص خود اظهار میکرد - چون تاتار خان آمده او را دید همواره مقدّمات باطل خاطرنشان میکرد - و پیش‌آمدن از حریم ادب را آسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدارالخلافه (۳) نسخهٔ [ج ح] ممالک شرقیه (۴) نسخهٔ [د] ساختند (۵) نسخهٔ [ب ط] که بمسامع (۶) نسخهٔ [ا ب] چتور - و نسخهٔ [ز] چیتور ●

وا مي‌نمود - و سلطان بهادر چندان مقيّد نديشد - تا آنكه روزے بوسعت كنده بتاتار خان گفت كه من تماشاگرِ دستبردِ اين سپاهِ شگرف بوده‌ام - لشكرِ گجرات حريفِ ايشان نيست - من بتدبير و حيل لشكرِ ايشانرا بخود رام خواهم‌ساخت - و بهمين نيت ابوابِ خزاين گشاده زربخشي كردے - و ازين جنس لشكر (كه حكمِ نمودِ بےبود داشت) تا ده هزار كس ملازمِ خود ساخته‌بود - درين اثنا محمّد زمان ميرزا باتفاقِ نوكرانِ يادگار بيگ طغائي (كه نگاهبانانِ او بودند) از بندخانه برآمده بگجرات رفت - و والي آنجا بمقتضاي سودائي خام كه مي‌پخت آمدنِ ميرزا را غنيمت دانسته در مراعاتِ احوالِ او بپرداخت - حضرت جهانباني بسلطان بهادر نوشتند كه مقتضاي موافيق و عهود آنست كه جماعهٔ (كه حقوقِ خدمت بعقوق مبدّل گردانيده بآنصوب گريخته رفته‌اند) گرفته بدركاهِ معلّي فرستند - يا آنكه از پيشِ خود رانده اخراج نمايند - تا آثارِ يكجهتي بر عالميان ظاهر گردد - سلطان بهادر از معامله‌نافهمي يا مستي دنيا درجواب نوشت كه اگر بزرگ‌زادهٔ بما پناه آرد و بقدر رعايتے يابد بقاعدهٔ محبّت و اخلاص ملاقاتے ندارد - و بعهود و موافيق مضرّتے نميرساند - چنانچه در زمانِ سلطان سكندر لودي با آنكه درميانِ ايشان و سلطان مظفر كمالِ موافقت بود سلطان علاءُالدّين برادرِ او و چندين سلاطين‌نژادان بتقريبات از آگره و دهلي بگجرات آمدند - و آثارِ مردمي ديدند - و اينمعني اصلا باعثِ فتور در مواثقِ مودّت نگشت - حضرتِ جهانباني منشورِ سعادت درجواب فرستادند باين مضمون كه علامتِ رموخ و ثبات بر جادهٔ عهد و پيمان غير ازين نيست كه امرے (كه موجبِ تزلزلِ اركانِ صداقت بوده‌باشد) مطلقاً بعمل نيايد تا رخسارِ وفاق بناخنِ خلاف خراشيده نگردد - و اين دو بيت دران جريدهٔ اقبال درج بود •

• بيت •

• اى آنكه لاف ميزني از دل كه عاشق امت •
• طوبى لك از زبانِ تو با دل موافق است •

• ديگر •

• درختِ دوستي بنشان كه كامِ دل ببار آرد •
• نهالِ دشمني بر كن كه رنجِ بيشمار آرد •

زنهار صدهزار زنهار - پندِ مارا بگوشِ هوش شنيده آن مخذول را بپايهٔ سريرِ اعلى فرستند - يا دستِ رعايت از تربيتِ او بازداشته دران ولايت نگذارند - والّا بكدام دليل اعتماد بر موافقت توان كرد - و عجب كه اين واقعه را قياس بر قضيّهٔ علاءُالدّين و امثالِ او كرده‌اند - اين قياس

---

(۲) نسخهٔ [۵] از حريفان ايشان (۳) نسخهٔ [۵] محبت و مودت (۴) نسخهٔ [۱] بودند •

مع‌الفارق را چه پایهٔ قبول - آن چیزِ[۲] دیگر بود - و این طرزِ دیگر است - و شاید از جرایدِ تواریخ معلوم شده‌باشد که حضرتِ صاحب‌قرانی باوجودِ خلافی که از ایلدرم بایزید بظهور آمده‌بود بالطّبع بیورشِ روم مایل نبودند چه مشارالیه بجنگِ فرنگ اشتغال میداشت - امّا چون قرایوسف ترکمان و سلطان احمد جلایر گریخته پیشِ او رفتند آنحضرت چندین مرتبه او را بنصایحِ ارجمند از رعایتِ آنها منع‌فرمودند - چون[۳] او از قبولِ این امر سر باز زد آنچه مقدورِ همّت بود بظهور رسید - سلطان‌بهادر از تنگ‌ظرفی و بدمستی جوابِ هوشمندانه نفوشت - درینمیان[۴] تاتار خان سخنانِ دور از کار (که فریبندهٔ کوته‌اندیشان تواند بود) بسلطان‌بهادر میگفت - و در روان‌ساختنِ خود بسمتِ ممالکِ محروسه مبالغه داشت - و اظهار میکرد که لشکرِ پادشاهی بعشرت خو کرده فراغت‌دوست شده‌است - و آنچنانکه سلطان دیده‌بودند نمانده - بنا بر تسویلاتِ فتنه‌انگیزان سلطان بهادر اسبابِ روان‌شدنِ تاتار خان آماده ساخته بیست کرور زرِ قدیم گجرات (که چهل کرورِ معمولِ دهلی است) بقلعهٔ رنتهنبور[۵] فرستاد که بصلاحِ تاتار خان در مواجبِ سپاهی نو خرج کرده‌شود - و سلطان علاءُالدّین پدرِ تاتاخان را با فوجی عظیم بجانبِ کالنجر فرستاد که دران ناحیت رفته شورش افزاید[۶] - و برهان‌الملک ملتّانی و طایفهٔ از گجراتیان را نامزد ساخت که بحدودِ ناگور شتافته عزیمتِ پنجاب نمایند - و بخیالِ آنکه در لشکرِ منصور سراسیمگی پدید آید لشکرِ خود را متفرّق ساخت - هر چند تیزهوشانِ کاردان گفتند (که یکجا رفتنِ لشکر مناسب می‌نماید) سودمند نیامد - و نیز بی‌میمنتی پیمان‌شکنی را برمز و تصریح بر لوحهٔ ظهور نگاشتند فایده نکرد - و بخود اندیشهٔ نادرست راه داد که چون طبقهٔ لودیان دعوی ریاستِ هندوستان دارند تلاشِ ایشان در پیمانِ سلطان مضرّتی ندارد - و نتایجِ نقضِ عهد بسلطان عاید نخواهدشد - تاتار خان را بعزیمتِ بی اصل روانهٔ سمتِ دهلی ساخت - و خود را خارج و داخل ساخته داعیهٔ محاصرهٔ قلعهٔ چیتور پیش گرفت - تا هم این قلعه را بگشاید - و هم در وقتِ حاجت میان بامدادِ لودیان بندد ۞

پوشیده نماند که سلطان علاءُالدّین عالم خان نام داشت - او برادرِ سکندر لودی و عمِّ سلطان ابراهیم بود - بعد از قضیّهٔ سلطان سکندر با سلطان ابراهیم مخالفت نمود - و در حدودِ سرهند دعوی سلطنت کرده سلطان علاءُالدّین خطاب خود ساخت - و باتّفاقِ جمعی از افغانان

---

(۲) نسخهٔ [ه] چیزے (۳) نسخهٔ [ط] چون قیصر روم (۴) نسخهٔ [ا] و درینمیان (۵) نسخهٔ [ج] رنتهنبور (۶) نسخهٔ [ج ز] افزایند (۷) نسخهٔ [ز] بنیاني ۞

دورویه[۴] متوجّهِ آگره شد - و سلطان ابراهیم بقصدِ پیکار برآمد - و نزدیکِ هودل چون هر دو فریق بهم رسیدند سلطان علاءُالدّین مقاومتِ جنگِ صف را در خود ندیده شبیخون آورد - و کارے نساخت - و خسران‌زده باز گشت - و از راهِ مالوسي و بددروني بکابل رفت - و در جنگِ ابراهیم از سپاهی لشکرِ منصور بود - و تاتار خان بگجرات شتافت - و سلطان بهادر او را اعتبار کرد - و حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني بعد از فتحِ هندوستان بر مکامنِ خاطرِ او آگاهي یافته بودخشان فرمتادند - و بدستگیریِ[۳] افغانانِ سوداگر از قلعهٔ ظفر گریخته بافغانستان آمد - و ازانجا ببلوچستان پیوست - و ازان دیار بگجرات شد ●

القصّه چون این فوجها روانه شدند تاتار خان دست بخزانه[۵] نهاده بجمعِ لشکر پرداخت - و قریبِ چهل‌هزار سوار از افغان و غیره برو گردآمدند - تا آنکه آمده بیانه را گرفت - و چون بحضرتِ جهانباني (که بیورشِ تسخیرِ ممالک شرقیّه نهضت فرموده‌بودند) این خبر رسید عنانِ توجّه مصروف ساخته در زودترین هنگامے بدارالخلافهٔ آگره نزولِ اجلال[۶] فرمودند - و میرزا عسکري و میرزا هندال و یادگارناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و میر فقیرعلي و زاهدبیگ و دوستبیگ را با هزده هزار سوار بدفعِ این فتنه روانه‌ساختند - و فرمودند که دفعِ این فوجِ بزرگ (که بخیالِ تباه دهلي‌رویه مي‌آید) در معني امتیصالِ فوجهای دیگر است پس همان بهتر که همّت بر دفعِ همین[۷] فوج گماشته شود - و چون امواجِ قاهره نزدیکِ لشکرِ مخالف رسید ترس بر لشکرِ غنیم غالب آمده هر روز جمعے از ایشان جدا میشدند - چنانچه لشکرِ مخالف رفته رفته در اندک زمانے بسه‌هزار سوار کشید - چون بابرامِ تمام این لشکر اختیار کرده‌بود و مبلغِ کثیر خرج شده نه رای رفتن داشت - و نه روی جنگ‌کردن - آخر دست از جان شسته در مندرایل بمعرکه درآمد - و چندانکه توانائي داشت دشت[۸] و پا زده آخرِکار بیدست و پا شده هدفِ تیرِ هلاک و علفِ تیغِ مبارزانِ سفّاک گشت - و از پراگندگیِ این لشکر همان طور که بر خاطرِ اقدس پرتو افتاده‌بود بظهور آمد - و آن دو فوجِ دیگر از صیتِ نصرت و اقبالِ لشکرِ منصور خودي[۹] خود پراگنده شدند ●

---

(۲) در [اکثر نسخها] دو روی (۳) نسخهٔ [ا] و بدستیاریِ (۴) نسخهٔ [ا] بخزانها (۵) نسخهٔ [ج] کرده (۶) نسخهٔ [ا ب ح] اقبال (۷) نسخهٔ [ح] این‌فوج بزرگ (۸) در [اکثر نسخه] دست و پا زد - و آخر کار (۹) نسخهٔ [ا] بخودي خود - و نسخهٔ [د] خود بخود ●

ذکر نهضت حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر گجرات و شکست سلطان بهادر و فتح آن ممالک

هرچند خاطر جهانکشای از اندیشهٔ تسخیر ولایت گجرات فارغ بود (که والی آنجا پیوسته راه وفاق و اخلاص می‌پیمود) لیکن چون جهان‌آفرین خواهد (که ملکی را بفر قدوم دادگرے آرایش بخشد) ناگزیر اسباب آنرا آماده سازد - و مصداق این معنی کردار والی گجراتست که از غرور ذاتی و هجوم خوشامدگویان و فزونی مستی و مستان و کمی هشیاری و هشیاران بے جهتی نقض عهود و نقص روابط مودی (۲) نمود - و مصدر چندین امور ناملایم شد - لجرم همت والا تقاضای آن نمود که موکب عالی متوجهٔ گجرات گردد - و بنابران در اوائل جمادی‌الاولی (۹۳۱) نهصد و چهل و یکم بقاید دولت و هدایت اقبال بساعت مسعود پای‌عزیمت در رکاب سعادت نهاده عنان اقبال بعزم تسخیر گجرات معطوف داشتند - چون نزدیک قلعهٔ رای‌سین نزول اجلال اتفاق افتاد اهل قلعه عرایض با پیشکشهای گرامی فرستادند که قلعه از پادشاه است و ما بندهٔ پادشاهیم - هرگاه کار سلطان بهادر ساخته‌شود این قلعه چه خواهدبود - الحق چون مقصد فتح ممالک گجرات بود بآن مقید نشده متوجهٔ ولایت مالوه شدند - و چون سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شد طنطنهٔ یورش جهانکشای و کوچ بکوچ نهضت اعلام منصوره بسلطان بهادر (که قلعهٔ چیتور را محاصره داشت) رسید - از خواب غفلت بیدار شده بملازمان خود مشورت نمود - جمعے بران شدند که مهم قلعه همه وقت میسر است - و از اهل قلعه بالفعل ضرری نمی‌رسد - مناسب وقت آنست که مهم قلعه را موقوف داشته روبروی لشکر پادشاهی شویم - صدر خان (که سرآمد طبقهٔ علم و فضل بود - و در جرگهٔ سپاهیان صاحب منصب والا گشته باصابت رای و تدبیر میزیست) گفت مناسب آنست که کار قلعه را (که نزدیک رسانیده‌ایم) بآخر رسانیم - و ما که بر سر کفار آمده‌باشیم پادشاه اسلام بر سر ما نخواهدآمد - و اگر بیاید در ترک غزا و جنگ با او معذور باشیم - این رای پسندیدهٔ خاطر سلطان بهادر آمد - و از روی استقلال ثبات قدم ورزید - تا آنکه در سیوم شهر رمضان (۹۳۱) نهصد و چهل و یك سلطان قلعهٔ چیتور را مفتوح ساخت - و بصوب موکب عالی روان شد - مخیم سرادقات اقبال عرصهٔ اُجین بود - چون جسارت سلطان‌بهادر بمسامع علیه رسید آنحضرت نیز تیزتر توجه فرمودند - و در نواحی مندسور (که از مضافات مالوه است) در کنار کوتاب (که در کلانی و پهناوری دریائی (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ح] نمودهٔ مصدر (۳) نسخهٔ [ج] در یارش ۰

بود) از دو جانب این دو لشکر فرود آمد - و میان هراول حضرت جهانبانی بچکه[۲] بهادر و جمعی و میان هراول سلطان بهادر سیدعلیخان[۳] و میرزامقیم (که خراسان خان خطاب داشت) کارزار پیوست - و مخالفان را شکست افتاد - و سلطان بهادر نیز شکسته‌خاطر شد - تاجخان و صدر خان باز گفتند که لشکر ما بتازگی فتح چیتور کرده - و هنوز چندان ضرب و حرب لشکر پادشاهی ندیده - بدل قوی بکار جنگ خواهدپرداخت - توقف ناکرده متوجه جنگ باید شد - رومی خان (که توپخانه حوالهٔ او بود) و جمعی دیگر بسلطان گفتند که توپخانهٔ عظیم همراه داریم - باوجود چنین استعداد آتشبازی خود را بر تیغ زدن چه معنی دارد - مناسب آنست که حصار ارابه کرده بدور آن خندق زده اول این سلاح دوردست را کار فرمائیم - تا لشکر مخالف روز بروز تنقیص پزیرفته از هم پاشند - و جنگ تیر و شمشیر بجای خود است - آخر بر همین قرار ایستادند - همواره هنگامهٔ جنگ گرم می‌شد - و پیوسته شکست بر گجراتیان می‌افتاد ۰

و از سوانح اقبال آنکه روزے جمعے از بهادران و یکه‌جوانان بزم باده‌پیمائی گرم کرده‌بودند - و هریکے سرخوش گشته سخن از مردانگی میراند - یکے را که هوش معامله‌دانی کمتر مانده‌بود بحکایت درآمد که از گذشته تا کی حرف‌سرائی شود - امروز غنیم[۶] در برابر است - متوجه او بایدشد - و عیار کار خود را ظاهر ساخت - و بے آنکه بهوشیاران لشکر منصور آگاهی افتد این[۷] بزم‌آرایان می‌گسار (که قریب دویست کس بودند) مسلح شده بر سر اردوی غنیم روان شدند - چون نزدیك رسیدند یکے از اعیان گجرات با قریب چهارهزار کس (که بیرون اردو آمده پاس میداشت) پیش آمد - و عرصهٔ نبرد آنچنان آراسته گشت که بگفت درنیاید - و گجراتیانرا دل از دست رفت - و انهزام یافته باردو درآمدند - و این رزم‌دوستان کارنامها کرده معاودت نمودند - صیت این دلیری و دلاوری آرام‌ربای لشکر سلطان بهادر شد - و بعد ازان از قلعهٔ ارابهٔ خویش کم کمے برآمدے - و پیوسته سپاه نصرت‌قرین باطراف و جوانب رفته راه آمد و شد غله میبستند - تا آنکه در اردوی گجراتیان قحط عظیم پدید آمد ۰

روز عید رمضان محمد زمان میرزا با پانصد ششصد کس قدم جرأت پیش‌نهاده برآمد و ازین طرف نیز جمعے بجنگ پیش‌آمدند - دو سه مرتبه مردم گجرات تیر انداخته گریختند -

---

(۲) نسخهٔ [ح] چکه بهادر (۳) نسخهٔ [ح] رشید علیخان (۴) نسخهٔ [ط] معروض داشتند

(۵) نسخهٔ [ب] معامله فهمی (۶) نسخهٔ [ا د ه] که غنیم (۷) نسخهٔ [ح] این بزم آرایان و میکشان ۰

و بحیله و روباه‌بازی عساکرِ فیروزی‌مآثرِ پادشاهی را بر مجرای توپخانه رسانیدند - و بیکبار توپها را آتش دادند - آن روز بعضی مردمِ پادشاهی را چشمِ زخم رسید - بعد از هفده روز (که ساعتِ مختار بود) حضرتِ جهانبانی قرار دادند که برجرِ اردوی سلطان بهادر رفته جنگ اندازند - درین میان روز بروز کارِ گجراتیان به بیم و هراس بیشتر می‌کشید - و بیدولتی را اسباب آماده‌تر میگشت - تا آنکه بمحضِ اقبالِ ازلی شبِ یکشنبه بیست ویکم شوّالِ سالِ مذکور سلطان‌بهادر خود ویران شده بفرمود تا تمامِ ضربزنها و دیگهای کلانرا پردارر کرده آتش دادند تا همه درهم شکستند - چون شام درآمد سلطان بهادر با میران محمّد شاه و پنج شش کس از نزدیکانِ خود از فرجهٔ سراپرده برآمده رو بجانبِ آگره کرده بجهتِ پی‌غلط کردن بجانبِ مندو روانه شد - و صدرخان و عمادالملک خاصه خیل هردو باتّفاقِ هم با بیست هزار سوار از راهِ راست متوجّهِ مندو شدند - و محمّد زمان میرزا با جمعی جهتِ فتنه و فساد بصوبِ لهور رفت - آن روز غریب غریو و غوغا و آشوب از لشکرِ گجراتیان برخاست - و حقیقتِ حال در اردوی معلّی ظاهر نبود - و حضرتِ جهانبانی با سی‌هزار سوار از شام تا صبح مصلّح ایستاده‌بودند - و انتظارِ ظهورِ تباشیرِ فتحِ غیبی داشتند - تا آنکه بعد از یکپاس روز معلوم شد که سلطان‌بهادر بصوبِ مندو فرار نموده‌است - بهادرانِ لشکرِ فیروزی‌مند باردوی سلطان‌بهادر آمده دست بغارت کشودند - و اسباب و اموال و فیل و اسبِ فراوان بدست درآمد - و خداوند خان (که هم استاد و هم وزیرِ سلطان مظفّر بود) بدست افتاد - و آنحضرت او را بنوازشهای پادشاهانه اختصاص فرموده در ملازمت نگاهداشتند - و یادگار ناصر میرزا و نامِ سلطان و میرهندو بیگ را با لشکرِ گران عقبِ لشکرِ گریخته فرستادند •

آری - هرکس که به تیره‌رایان نشیند تیره‌رای شود - خصوصًا عهد و پیمان شکسته با چنین خدیوِ جهان (که قبلهٔ صدق و صداد باشد) شعبده‌بازانه پیش‌آمده نردِ مخادعت بازد هرآینه او را چنین روز پیش آید - مجمل آنکه چون صدرخان و عمادالملک ازانجا روان شدند راست بقلعهٔ مندو برآمدند - و حضرتِ جهانبانی نیز متعاقبِ عساکرِ منصوره آمده در بغلچهٔ نزولِ اجلال فرمودند - و دورِ قلعه مخیّمِ اقبال گشت - و رومی خان از لشکرِ مخالف گریخته بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] تائید اقبال ازلی (۳) نسخهٔ [ا] با میرزا محمد شاه (۴) نسخهٔ [ز] شجاع (۵) نسخهٔ [ح] خداوندهٔ خان (۶) نسخهٔ [ح] خدیو جهان‌آرا (۷) نسخهٔ [د] مخالفت (۸) نسخهٔ [ج ط] روز بد (۹) نسخهٔ [ب] بغلچهٔ مندو (۱۰) نسخهٔ [ط] مضرب خیام ظفر انتظام•

پیوست - و خلعت سرفرازي یافت - و روز چهاردهم سلطان بهادر از راههای مختلف گشته از طرف دروازهٔ چولي(۳) میسر بر قلعهٔ مندو برآمد - و سخن صلح درمیان آورد که گجرات و چیتور (که الحال بدست آمده) بسلطان باشد - و مندو و آنحدود بملازمان حضرت جهانباني متعلق شود - مولانا محمد پیرعلي(۴) از طرف حضرت جهانباني و صدر خان از طرف سلطان بهادر در نیلي سبیل باهم نشسته قرار دادند - در آخر همین شب حارسان قلعه از محنت تردد مانده شده بودند که از عقب قلعه سپاه نصرت‌قرین مقدار دویست نفر بعضی نردبانها نهاده و برخی بطنابها دست زده بقلعه برآمدند - و از دیوار حصار خود را بپایان انداخته دروازهٔ قلعه را (که دران سمت بود) کشودند - و اسپان را درآورده سوار شدند - و سپاهیان دیگر از راه دروازه درآمدند - خبر بصاحب مورچل (که ملوخان مندورالي بود - و لقب قادرشاهي داشت) رسید - خود را بر اسب گرفته تاخته پیش سلطان آمد - سلطان هنوز در خواب بود - از آواز قادرشاه بیدار شده درمیان خواب و بیداري رو بگریز نهاد - و با سه چارے بیرون شتافت - و در اثنای راه بهوپت رای ولد سلهدي (که از جملهٔ مجلسیان او بود) با مقدار بیست سوار از عقب آمده ملحق شد - و چون بدروازهٔ سر میدان رسیدند از سپاهیان نصرت‌قرین قریب بدویست سوار روبروی آمدند - سلطان خود اول برایشها تاخت - و چندے دیگر متعاقب او تاختند - آخر فوج شکافته با ملوخان و یک ملازم دیگر بدر رفت - و بقلعهٔ سونکر(۵) آمد - و اسپان را طنابها بسته پایان فرستاد - و خود نیز بهزار تعب فرودآمده راه گجرات گرفت - و در نواحی قلعه قاسم‌حسین خان ایستاده بود - بوري(۶) نام اوزبکے (که از نوکرهای سلطان گریخته ملازم قاسم‌حسین خان شده بود) سلطان را شناخت - و بخان گفت - خان از کهنه‌عملگي شنیده را ناشنیده انگاشت - تا آنکه سلطان نیم جانے بسلامت برد - و تا رسیدن بقلعهٔ جانپانیر هزار و پانصد کس آمده بسلطان پیوستند - چون بقلعه رسید از خزاین و نفایس آنجا آنچه توانست به بندر دیپ فرستاد ٭

سخن چون باینجا رسید اندکے از آغاز این فتح سعادت‌انجام گفتن چاره نیست - چون بهادران نصرت پیشه اینچنین تیزدستي نموده بالای قلعهٔ مندو رفتند و اینچنین کارنامهٔ جلادت نمودند دران محشر خبر مشخص بیرون نیامد - چون دو سه ساعت از روز گذشت خبر

---

(۳) نسخهٔ [ا] چولي مهیر - و نسخهٔ [ج] جولي منیر - و نسخهٔ [ز] چولي میسر (۴) نسخهٔ [ج ٥] یرغلي (۵) در [بعض نسخه] سنبل (٥) نسخهٔ [ز] سونگیر (٦) نسخهٔ [ب د] نوري ٭

درآمدن جنود اقبال در درون قلعهٔ مندو و مفتوح‌شدن آن بموقف عرض حضرت جهانباني رسید - آنحضرت سوار دولت شده متوجهٔ قلعه گشتند - و از دروازهٔ دهلي درآمدند - صدرخان همچنان با تمام مردم خود بر درخانه ایستاده جنگ میکرد - هرچند زخمي شده‌بود پای ثبات محکم داشت - آخر مردم اعیان عنانش گرفته بجانب مونکر بردند - و کس بسیار بهمراهی او شتافته آنجا متحصّن شد - و سلطان عالم نیز آنجا رفت - سپاه ظفرقرین سه روز نهب و تاراج منازل مخالفان کرد - بعد ازان حکم بر منع یغماگران شرف نفاذ یافت - و معتمدان را پیش صدرخان و سلطان‌عالم فرستادند - این کاردانان بنصایح گرامي دلهای ایشان را اطمینان بخشیدند - و پس از درازی گفت و شنود و کوتهی سخن آن متحصّنان را امان داده بملازمت آوردند - و چون از سلطان عالم چند مرتبه فتنه و فساد سرزده‌بود او را پی‌کرده رها کردند - و اشفاق خسروانه در بارهٔ صدرخان بظهور آمد - و بعد سه روز ازین فتح از قلعه پایان آمده با ده هزار سوار کارطلب[۲] بطریق ایلغار متوجهٔ گجرات شدند - و حکم شد که اردوی معلّی منزل بمنزل متعاقب مي‌آمده‌باشد ٠

چون عساکر فیروزي‌مآثر بچانپانیر نزدیک شد بجانب دروازهٔ پیلي[۳] قریب بحوض عمادالملک (که سه کروه دورهٔ او ست) ایستاده افواج ترتیب دادند - چون خبر بسلطان بهادر رسید قلعه را مضبوط ساخته از دروازهٔ دیگر (که بجانب شکرتلاو است) بیرون آمده بجانب کمبایت[۴] فرار نمود - و در شهر باشارت او آتش درگرفت - حضرت جهانباني بشهر نزول اقبال کرده حکم فرمودند که آتشها را بآب رحمت فرونشانند - و میر هندو بیگ[۵] و جمعی دیگر را در حدود چانپانیر گذاشته و مقدار هزار سوار بخود همراه گرفته بجانب سلطان بهادر ایلغار فرمودند - سلطان بکمبایت رسیده بجانب دیپ شتافت - و صد غراب جنگي را (که بخیال فرنگ ساخته‌بود) آتش زد - که مبادا عساکر عالیه سوار شده تعاقب نمایند - و آخر همانروز (که او بدیپ رفت) حضرت جهانباني بکمبایت نزول اجلال فرمودند - و ساحل دریای شور مخیّم سرادق اقبال شد - و ازانجا جمعی را بتعاقب سلطان بهادر از کمبایت روانه ساختند - سلطان چون بدیپ درآمد بهادران نصرت‌قرین از نزدیکی دیپ بغنایم فراوان برگشته بکمبایت آمدند - و بتائیدات آسمانی[۶]

---

(۲) نسخهٔ [ط] کارد ر (۳) نسخهٔ [ج] پاپلي (۴) نسخهٔ [ج] کهنبایت
(۵) نسخهٔ [ط] و امیر هندو بیگ و شیخ بهلول و جمعی دیگررا (۶) نسخهٔ [ط] آسماني و توفیقات ازلي ٠

در سالِ (۹۴۲) نهصد و چهل و دو فتحِ مندو و گجرات روی‌نمود - و آنرا که با خدای بازگشت است و معیارِ آن نیتِ درست هرآینه مقصود را در کنارِ او نهند - و در غرّهٔ شعبانِ این سال میرزا کامران از لاهور بقندهار رفت - و بسام میرزا برادرِ شاه طهماسب صفوي جنگِ عظیم کرده فتح نمود ●

و مجملِ این سرگذشت آنکه سام میرزا با جمعی کثیر از قزلباشیه بقندهار آمد - قندهار را خواجه کلان‌بیگ استحکام داده‌بود - تا هشت ماه نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران باستعدادِ تمام از لاهور نهضت نمود - و میانِ میرزا کامران و سام میرزا جنگِ عظیم در پیوست - و اغزیوار[۲] خان را (که از امرای کلانِ قزلباشیه و اتالیقِ میرزا بود) در جنگ دستگیر کرده بقتل رسانید - و بسیارے از لشکرِ قزلباش سر بصحرای عدم نهادند - میرزا کامران مظفّر و منصور معاودت نموده بحدودِ لاهور رسید[۳] - و شورشِ میرزا محمّد زمان برطرف شد ●

و شرحِ این داستانِ اقبال برسمِ اجمال آنکه پیشتر گذارش یافته‌بود که میرزا محمّد زمان بعد از شکست‌یافتنِ سلطان بهادر بداعیهٔ فتنه‌انگیزي بصوبِ لاهور شتافت - چون مشارالیه بحدودِ سند آمد شاه‌حسین ولد شاه‌بیگ ارغون والیِ سند در پیشِ خود جای نداده رهنمونی لاهور کرد که میرزا کامران متوجّهِ قندهار شده‌است - و ملکِ چنین معمور خالیست - آنجا باید شتافت - میرزای بخت برگشته عزمه را خالي خیال نموده بلاهور آمد - و محاصره نمود - درین اثنا میرزا کامران بنواحیِ لاهور آمده کوسِ سطوت زد - میرزا محمّد زمان سراسیمه وار چارهٔ کارِ خود نمیز ازانکه باز بگجرات رود ندید - مجروم و مخذول برگشته باز بآن دیار رفت - و درین سال میرزاحیدر گورگان از کاشغر راهِ بدخشان سرکرده میرزا کامران را در لاهور دریافت - در بهارِ دیگر شاه طهماسب خود بحدودِ قندهار آمدند - و خواجه کلان بیگ جمیعِ[۴] کارخانها را از توشکخانه و رکابخانه وغیرها بآئینِ مناسب ترتیب‌داده مقالیدِ قلعه و کارخانها را پیشِ شاه فرستاد - و گفت سامانِ قلعه‌داري ندارم - و توانائیِ نبرد نیست - و آمده دیدن در آئینِ نمک‌شناسي و در ملّتِ حفظِ حقوقِ صاحبي و نوکري روا نَی - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره‌داشتن مناسب میداند - و خود براهِ تَتّه و آچ[۵] بلاهور آمد - و میرزا کامران یکماه کورنش نداد

---

(۲) نسخهٔ [ح] افرنواز خان - و نسخهٔ [ط] اعزاز خان (۳) نسخهٔ [ح] آمد (۴) در [بعضی نسخه] جمیع کارخانها از توشکخانه و رکابخانه و غیرها را (۵) نسخهٔ [ا] آجه - و نسخهٔ [ح] اوچه ●

که چرا اینقدر نتوانستي نگاهداشت که من خود را میرساندم - و بعد از سرگذشت بسیار میرزاکامران سرانجام نموده بار دوم یورش قندهار نموده متوجّه شد - میرزا حیدر را بجهت سرانجامی مهمّات لاهور گذاشت - شاه طهماسب پیشتر از توجّه میرزا بداغخان قچار[۵] را (که از امرای بزرگ بود) بحکومت قندهار گذاشته رفته‌بودند - میرزا کامران آمده قندهار را محاصره نمود - بداغخان امان طلبیده رفت - و میرزا قندهار را متصرّف شده و استحکام داده بلاهور مراجعت نمود *

(۳)سخن کجا بود بکجا کشید - همان بهتر که ازین دست بازداشته بسررشتهٔ مقصود پیوندم - القصّه چون حضرت جهانباني بمردم کم بحدود کمبایت نزول اجلال فرموده‌بودند ملک احمد لاد و رکن داؤد (که از امیران سلطان بهادر بودند - و نزدیک کولي‌داره بسر مي‌بردند) بکولیان و کوارانِ آن سرزمین قرار دادند که با موکب حضرت جهانباني مردم کم رسیده‌اند - فرصت غنیمت دانسته شبخون باید آورد - و باین قرار مستعد شدند - و از آثار بیداری اقبال آنکه پیرزنی ازینمعني خبردار شده خود را بحوالی سراپردهٔ پادشاهي رسانید - و بیکی از نزدیکان درگاه گفت که حرفی ضروریست - میخواهم بے واسطه بموقف عرض رسانم - چون مبالغه از حد متجاوز میکرد و آثار راستي از پیشانی حال او ظاهر بود رخصت بار یافته قرارداد شبخون را بعرض اقدس رسانید - آنحضرت فرمودند که این دولتخواهي از کجا ترا بخاطر رسید - گفت پسر من دربند یکی از ملازمان رکاب دولت است - خواستم که بجایزهٔ این دولتخواهي او را از بند استخلاص نمایم - و اگر دروغ گفته‌باشم مرا بپسر سیاست فرمایند - صاحب‌الحکم پسر او را پیدا ساختند - و بر هردو موکّل گذاشتند - و از روي احتیاط سپاه نصرت‌قرین را آماده ساخته خود را بکناره کشیدند - نزدیک سحر بیکبار پنج شش هزار بهیل و کوار بر سراپرده‌های دولت ریختند - و حضرت جهانباني با سپاه دولت‌قرین خود را بر سر تلی کشیده‌بودند - کواران آمده بتاراج اردو پرداختند - و اکثر کتب نفیسه (که مصاحبان معنوي بودند - و پیوسته با خود داشتندے) تلف شد - ازانجمله تیمورنامهٔ بود بخطّ ملّا سلطانعلي و تصویر استاد بهزاد - و اکنون در کتابخانهٔ حضرت شاهنشاهي موجود است - القصّه در اندک فرصتے صبح سلامت از مطلع اقبال دمید - و بهادران جلادت‌آئین رو برین بے اعتدالان آورده بشیبهٔ تیر همهٔ آن بیدولتان میدبخت را منهزم و متفرّق گردانیدند - و آن پیرزن مفیدروئي یافت - و بکام خود رسید - و سطوت غضب پادشاهي و صولت قهر جبّاري بجوش آمده حکم غارت کردن و سوختن کمبایت نافذ گشت -

---

(۵) در [بعضے نسخه] قچار (۳) نسخهٔ [ح] رشتهٔ سخن ه

و بعد ازان قطع نظر از تعاقب سلطان بهادر نموده بجانپانیر مراجعت موکب عالي شد - و تا چهار ماه آن قلعه را محاصره داشتند - و اختیار خان (که از قاضي‌زادهای قصبهٔ نریاد(۲) بود که از قصبات آن ولایت است - و برشد و کاردانی از معتمدان سلطان شده‌بود) در لوازم نگاهداشت قلعه سعي بلیغ بجای آورد - و با این‌همه محافظت و احتیاط گاه گاه از درهای کوه (که از کثرت درخت و انبوهی خار زار گذر(۳) پیاده بصعوبت میسّر بود چه جای سوار) بعضی از هیزم‌کشان کوه‌نورد بمصلحت منافع خود منفذے پیدا کرده از تعمیر غلّه و روغن(۴) بقصد گران‌فروختن در پای قلعه مي‌بردند - و مردم قلعه طنابها فروهشته زر پایان میفرمتادند - و متاع بالا مي‌کشیدند ۰

چون مدّت محاصره بدور و دراز کشید روزے حضرت جهانباني سیر اطراف قلعه خود بدولت و اقبال میفرمودند - و محلّیکه جای درآمد عساکر ممکن باشد مي‌جستند - یکمرتبه از طرف هاتول(۵) (که باغستان بود) میرکنان پیشتر رفتند - جمعے (که غلّه و روغن فروخته از میان جنگل برآمده‌بودند) بنظر اشرف درآمدند - حکم شد که تحقیق کنند که این جماعه چکاره اند - گفتند هیزم کشیم - چون از اسباب هیزم‌کشي از تبر و تیشه همراه نداشتند سخن ایشان مقرون بصدق نگشت - حکم اشرف شد که تا براستي سخن نگویند از سیاست نجات نیابند - بناچار اقرار کردند که حال اینست - حکم شد که پیش باشند - و آن جایگاه را بنمایند - چون نظر فرمودند دیدند که شصت هفتاد گز بلندیست در نهایت هموارې(۶) - که برآمدن بران در کمال دشوار یست - بحکم عالي میخهای آهنین هفتاد هشتاد حاضر ساختند - و بفاصلهٔ یك گز چپ و راست در دیوار کوه فروکوفتند - و جوانان بهادر حکم‌یافتند که برین معراج مردانگي برآیند - مي و نه نفر برآمده‌بودند که بنفس نفیس خود خواستند که برآیند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که اینمقدار توقّف شود که مردم از میان راه بالا تر روند - آنگاه خود متوجّه شوند - این گفت - و خود پیش شد - و از عقب بیرامخان حضرت جهانباني خود بدولت و اقبال صعود فرمودند - و آنحضرت چهل و یکم بودند - خود ایستاده قریب سیصد جوانان را ازین مُلّم فولادي بسلامت بالا گرفتند - و حکم شد که لشکر نصرت‌پیوند (که بمورچلها تعیّن یافته‌بودند) بقلعه حمله کنند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] زیاد - و نسخهٔ [ح] نریاد (۳) نسخهٔ [د] میور (۴) نسخهٔ [ه] و روغن تا اینجا میکشیدند - و بقصد گران فروختن (۵) نسخهٔ [ه] هاکول - و نسخهٔ [ح] هانول (۶) نسخهٔ [ج د ه] تا هموارې ۰

مردم درون غافل ازین واقعه بجنگ مردم بیرون رو نهاده سر از کنگرهای حصار فرو میداشتند که ناگاه این سیصد جوان از عقب آمده بشیبهٔ تیر اهل قلعه را بے‌دست و پا ساختند - و از آگاه‌شدن آنکه حضرت جهانبانی خود بذات اقدس بر مدارج فتح بدولت و اقبال متصاعد گشته‌اند مخالفان تیره رای هر یک بصوراخی فرو رفتند - و نقارهٔ فتح بلندآوازه شد - و اختیار خان از جائے که بود بالا تر بر سر کوهچهٔ (که آنرا مولیه گویند) برآمده متحصّن شد - روز دیگر امان داده او را طلب فرمودند - او باوجود دانش و سربراهی مهمّات سلطنت از علوم حکمت خصوصًا هندسه و هیأت نصیبهٔ تمام داشت - و از شعر و معمّا نیز بهره‌مند بود - در مجلس عالی برخصت نشستن در جمع مجلسیان دانشور سرفراز شد - و بعواطف خسروانه امتیاز یافت - و داخل مقرّبان عتبهٔ سلطنت شد - و یکے از فضلا تاریخ این فتح اوّل هفتهٔ مه صفر یافته‌است *

و چون ولایت گجرات تا آب مهندری در تصرّف اولیای دولت درآمد و ازان طرف در عمل هیچکس نبود رعایای آن حدود بسلطان بهادر عرضه‌داشت نوشتند که محصول ولایت رسیده - و عاملے (که بمرام تحصیل قیام نماید) ازو چاره نیست - اگر کسے تعیّن شود رعایا از عهدهٔ ادای مال بیرون آیند - سلطان بهریک از ملازمان خود (که ازین مقوله حرف میزد) همه را خاموش میگذاشت - عمادالملک قدم جرأت پیش‌نهاده استدعای این خدمت نمود بدین موجب که بمقتضای برآمدِ کار از ولایت هر جا و هر قدر که بهر کس دهد باز پرسِ آن نباشد - عمادالملک با دویست سوار متوجّه احمدآباد شد - در راه بمردمے که میدانست مواجب چند نوشته میداد - چون باحمدآباد رسید ده هزار سوار برو گردآمد - هرکه دو اسپ داشت یک اک گجراتی باو میداد - در اندک فرصتے میهزار کس فراهم‌آورد - مجاهدخان حاکم جونه‌گذه - با دههزار سوار آمده باو پیوست - و دران ایّام حضرت جهانبانی بجهت فتح قلعهٔ جانپانیر و بدست‌افتادن اسباب و اموال فراوان ببزم خسروانی اشتغال میداشتند - و پیوسته بر لب حوض در وقت جشنهای (۲) پادشاهانه و بزمهای رنگین ترتیب میدادند *

و از جلایل شرایط فرمانده‌ی آنست که خدمتگاران خاص و ملازمان بساط قرب را ضابطهٔ چند قرار دهند - و در هر گروهے یکے از خردمندان احتیاط‌اندیش تعیّن فرمایند - تا همواره از نشست و برخاست و ماند و بود و آمد و رفت این گروه خبردار بوده از صحبت بد (که پدر و مادر اندیشهای تباه است) نگاهبانی نماید - علی‌الخصوص وقتیکه خدیو زمان را کثرت مشاغل پرده

---

۲) نسخهٔ [ط] چراغان میافروختند - و مجلسهای پادشاهانه *

بر جزئیات اُمور کشیده‌باشد - و باید که باین اکتفا نفرموده مُنهیان راست‌گفتار درست‌کردار تعیّن نمایند - تا همواره از حقیقت احوال و مغز مقاصد این جماعه بمسامع اقبال میرسانیده باشند و گرنه بسیارے از تنگ‌حوصلگان را بواسطهٔ دوام ملازمت سطوت پادشاهي کمتر ملحوظ باشد - و بادهٔ تقرّب از هوش برده در پالغز خسران ابدي اندازد - و فسادهای عظیم ازین بدمستي روی‌نماید - چنانچه درینولا سانح شد - شرحش آنکه در خلال احوال (که شادمانی فتوحات غیبي بزم‌آرای دولت روزافزون بود) چندے از کم‌حوصلگان ناقص‌نهاد (که بحسب سرنوشت داخل باربافتگان حواشی مجلس عالي شده‌بودند) از کتابدار و سلحدار و دواتدار و امثال آن اتّفاق نموده بباغستان هالُول (که بوی گلهایش سودای جنون را تازه سازد - و هوای دلگشایش خون خفته را بجوش آرد) رفته بزم صراحي و جام ترتیب دادند - و در عالم سرخوشي (که رخت عقل و هوش را بیغما داده‌بودند) کتاب ظفرنامه درمیان داشته مهادی احوال نصرت‌قرین حضرت صاحبقراني میخواندند که آنحضرت در آغاز بهار دولت از مخلصان جانسپار چهل کس همراه داشتند - روزے از هریکے دو تیر فراگرفتند - و یکجا بسته بهریکے دادند که بشکنند - هرچند بر سر زانو نهاده زور آوردند فایده نکرد - و چون آن تیرها از هم کشوده بهریک دو دو تیر دادند هرکدام تیرها را شکستند - آنحضرت فرمودند که ما چهل تنیم - اگر مثل این دستهٔ تیر یکدل باشیم بهرجا که متوجّه شویم ظفر ملازم ما باشد - باین اندیشهٔ درست و خیال بلند کمر همّت چست کرده متوجّه ملک‌گیري شده‌بودند - آن بیخبران بیخرد این سرگذشت را شنیده خیال نکردند که هریکے ازان چهل تن لشکرے بود از تائید آسماني - قیاس بر محض صورت نموده در اندیشهٔ تباه افتادند - و خودها را چون شمردند چهارصد بشمار آمدند - از عالم دیوانگي و بیهوشي مضمون اتّفاق را در عدد چهارصد اقوی یافته داعیهٔ گرفتن دکن را بخود مصمّم ساخته دران بدمستي ساحت فراز و نشیب راه اجل پیمودن گرفتند - روز دیگر هرچند ازین نزدیکان دور نشان جستند اثرے و علامتے نیافتند - عاقبت پی بر خیال فاسد ایشان برده بقصد گرفتن ایشان هزار کس تعیّن فرمودند - در اندک زمانے آن بخت‌برگشتهای اجل‌رسیده را دست و گردن بسته بدرگاه والا آوردند - روز سه شنبه بود که آنحضرت جامهای سرخ‌رنگ بهرامي در بر کرده بر کرسی قهر و غضب نشستند - و زمرهٔ گناهکاران را گروه گروه

---

(۲) نسخهٔ [د ط] هابول - و نسخهٔ [ح] هانول (۳) نسخهٔ [ا] جانفشان (۴) نسخهٔ [ز] کشیده ۰

مي‌آوردند - و در حقِ هر طایفه فراخورِ رقمِ تقدیر و مقتضای کمالِ عدالت حکم‌میفرمودند - بعضے را دست بستـــه پایمالِ فیلانِ کوه‌پیکر ساختند - و برخے را (که سر از خطِ ادب بیرون برده‌بودند) ببرداشتنِ بارِ سر از تن اختصاص دادند - و جماعهٔ (که دست از پا نشناخته بخیالِ فاسد دست‌زده‌بودند) بیدست و پا گشتند - و فرقهٔ (که از خودبینی گوش بر اوامرِ پادشاهي نداشته‌بودند) گوش و بیني را بر جا نیافتند - و طایفهٔ (که سرانگشتِ عزیمت بر حرفِ خطا نهاده‌بودند) نقشِ انگشت در مشت ندیدند ●

بعد ازاختتامِ این قضایا و احکام وقتِ نمازِ شام دررسید - امام (که خالي از سادگي نبود) در رکعتِ اوّل سورهٔ الم ترکیف خواند - بعد از فراغِ سلام حکمِ گردن‌انتقام بنفاذ پیوست که امام را تہ پای فیل اندازند که او عمداً سورهٔ فیل را بکنایه خوانده - و این عدالت بظلم فرود آورده فالِ بد زده‌است - مولانا محمّد(۲) پرغلي عرضه‌داشت نمود که این امام معنیِ قرآن نمیداند - امّا چون سورتِ آتشِ غضب زبانه کشیده‌بود غیر از خطابِ عتاب در جواب نشنید - بعد از زمانے چون پرتوِ ساده‌لوحیِ امام برحاشیهٔ ضمیرِ قدسي تافت و اشتعالِ نایرهٔ غضب تسکین پذیرفت تاسّفِ عظیم فرموده تمام شب را(۳) برقّت و بُکا گذرانیدند ●

و بعد ازانصرامِ این امر(۴) تردي بیگ‌خان را در جانپانیر گذاشته‌رایاتِ نصرت را متوجّهِ احمدآباد ساختند - و بر لبِ آبِ مهندري نزولِ اجلال فرمودند - و عمادالملک نیز دلیري کرده پیش‌آمد - بهر یک کوچِ موکبِ معلّی او نیز کوچ میکرد - میانِ قصبهٔ فرهاد و محمودآباد با میرزا عسکري (که هراول بود - و چند منزل پیشتر مي‌آمد) روبرو شده جنگِ عظیم در پیوست - و شکست بر میرزا افتاده‌بود که یادگارناصرمیرزا و قاسم‌حسین‌خان و هندو بیگ با جمعے کثیر رسیدند - و علمِ دولت را افراشته طنطنهٔ وصولِ کوکبهٔ عظمتِ پادشاهي بگوشِ مخالفان رسانیدند که اینک موکبِ عالي رسید - این سخن گفتن و صدا بگوشِ اعدا رسیدن و فتحِ یادگارناصرمیرزا و شکســتِ مخالفان معًا روی‌نمود - یادگارناصرمیرزا چون از همه پیش بود جنگ بر سرِ او آمد - از جانبِ مخالفان عالم خان لودي و چندے دیگر تردّد نمایان کردند - تا عمادالملک نیم جانے بسلامت بدر برد - و درویش محمّد قراشیر پدرِ شجاعت خان دران جنگ بشهادت رسید - درین اثنا مطلعِ رایاتِ پادشاهي شد - و فتح بر فتح روی‌نمود - و دران هنگام که موکبِ مقدّسِ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر محمد علي - و نسخهٔ [چ] محمد یر غلی - و نسخهٔ [ح] پسر محمد علي
(۳) نسخهٔ [ط] بگریه و زاري (۴) نسخهٔ [ز] امور ●

آنحضرت رسید از سه هزار بیشتر و از چارهزار کمتر از مردم مخالف کشته افتاده‌بودند - از خداوندخان پرسیدند که دیگر احتمال جنگ مانده‌است یا نی - او جواب داد که اگر آن غلام مبرزص یعنی عمادالملک خود درین جنگ برده جنگ آخر شد - و اگر او خود نبوده‌است ظاهرا یک حرکت مذبوح دیگر محتمل است - بتحقیق این معنی مردم متعین شدند - دو کس زخمی (که درمیان کشتها نیم‌کشته افتاده‌بودند) از ایشان بوضوح پیوست که این جنگ بسرکردگی عمادالملک بود - روز دیگر موکب والاشکوه کوچ‌کرده پیشتر نزول اجلال فرمود و میرزاعسکری با عساکر دولت همچنان پیش‌پیش میرفت - و چون این طرف حوض کانگریه (۲) مخیم اقبال شد میرزاعسکری بعرض رسانید که اگر تمام اردو بشهر درآید بعموم خلایق آزار خواهدرسید - حکم شد که یساولان بر سر هر دروازهٔ شهر باشند - و غیر از میرزاعسکری و مردم او هیچکس دیگر را بدرون نگذارند - و چون بسعادت کوچ‌فرموده در حوالی سرکیج (۳) (که معموره ایست دلکش) نزول اجلال فرمودند روز میوم با مخصوصان بساط عزت بسیر شهر برآمدند - و بعد ازان درتنسیق مهمات گجرات توجه مبذول داشته سرانجام شایسته دادند - و هندو بیگ را با جمعی کثیر گذاشتند که بهرجا احتیاج کمک شود خود را بآنجا رساند - و پتن را بمیرزا یادگار ناصر عنایت فرمودند - و قاسم حسین سلطان را بروچ (۴) و نوساری (۵) و بندر سورت عنایت فرمودند - رودست بیگ ایشک آقا کمایت و برودهٔ یافت - و محمودآباد بمیر بوچه (۶) بهادر اختصاص گرفت ٭

و چون انتظام مهام گجرات صورت بست بدولت و اقبال متوجه بندر دیپ شدند - در رتنیده موکب عالی از دندوقه (۷) (که در میی کروهی احمدآباد است) گذشته‌بود عرایض دولتخواهان از دارالخلافهٔ آگره رسید که چون رایات عالی از پایهٔ سریر خلافت مصیر بسیار دور شده متمردان این حدود سر بغی و تمرد برداشته دست افساد گشاده‌اند - و از مالوه نیز مخسرمان آمدند که سکندر خان و ملو خان خروج‌کرده بر سر مهتر زنبور جاگیردار سرکار هندیه آمدند - و او اموال خود را گیرانده باجین آمد - و جمیع سپاهیان (که دربن صوب (۸) جابجا تعین بودند) در آجین فراهم آمدند - و ارباب فتنه بجمعیتی فراوان آن شهر را محاصره نمودند - و درویش‌علی

---

(۲) نسخهٔ [ج] کانگره (۳) نسخهٔ [ا] سرگنج (۴) نسخهٔ [ج] بروچ (۵) نسخهٔ [ب] نوسادری (۶) نسخهٔ [ب] کوچک - و نسخهٔ [د] بچکه (۷) نسخهٔ [ج] زندوقه (۸) نسخهٔ [ب ج] صوبه ٭

کتابدار حاکم آجین بزخم بندوق درگذشت - و باقي متحصنان قلعه امان طلبیده دیدند - رای گیتي‌نمای بران قرار گرفت که مراجعت فرموده چندگاه[۲] در مالوه بوده مندو را مستقر اورنگ اقبال گردانند - تا هم ملک مالوه از اهل فساد پاک شود - و هم ولایت گجرات (که بتجدید مفتوح گشته) بضبط درآید - و هم نایرهٔ فتنه و فساد (که در حدود مستقر سلطنت اشتعال یافته) منطفي شود - بنا بران گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از امرا سپرده عنان معاودت معطوف داشته بکمبایت[۳] نزول فرمودند - و ازانجا به برودہ و بروچ و ازانجا بجانب سورت تصریف اعنهٔ اقبال نموده ازان راه بسیر آمیر و برهان‌پور توجه فرمودند - و هفت روز در برهان‌پور توقف نموده ازانجا کوچ فرمودند - و از پهلوی قلعهٔ آسیر گذشته مندو را سخیم فتح و اقبال ساختند - و فتنه‌اندوزان بمحض صیت معاودت رایات اقبال پریشان شده هر یکے بگوشهٔ خزید - و آنحضرت را آب و هوای ولایت مالوه مطبوع مزاج اقدس افتاد - و اکثر ملازمان رکاب دولت را جایگیردار آن ولایت فرمودند - و درهای کامرانی و کامبخشي بر روی روزگار کشودند *

گذاشتن میرزا عسکري گجرات را بخیال فاسد

بزرگے (که قدر نعمت و دولت نشناخته راه ناصواب سپرد) هرآینه بدست خود تیشه بر پای خود زند - و بزور خود درهاویهٔ هلاکت افتد - و مصداق این مقال احوال میرزا عسکري و امرای گجراتست - که از تنگ‌حوصلگي باندک کامیابي اندیشهای فاسد بخود راه دادند - و از زیست ناشایسته اول گرد خلاف در یکدیگر پدید آوردند - و غبار نفاق ساحت احوال ایشان را تیره گردانید - چنانچه قریب سه ماه گذشته بود که مخالفان گرد فتنه انگیختند - خانجهان شیرازي و رومي خان (که صفر[۴] نام داشت - و قلعهٔ سورت بناکردهٔ اوست) با یکدیگر اتفاق نموده ولایت نوساري را (که در تصرف عبدالله خان خویش قاسم حسین‌خان اوزبک بود) برآوردند - و عبدالله خان آن نواحي را گذاشته ببروچ[۵] آمد - و مقارن این حال بندر سورت نیز گرفتند - خانجهان از راه خشکي روانهٔ بروچ شد - و رومي خان از راه دریا بر غرابهای جنگي سوار شده با توپ و تفنگ ببروچ آمد - قاسم حسین خان دست و پا گم‌کرده بجانپانیر شتافت - و ازانجا باحمدآباد پیش میرزاعسکري و هندو بیگ آمد

---

(۲) نسخهٔ [ا] چند گاه در مالوه بوده گجرات را بمیرزا عسکري و گروهي از امرا سپرده مندو را الخ

(۳) نسخهٔ [ج] بکهنبایت (۴) نسخهٔ [ط] خواجه صفر (۵) نسخهٔ [ط] ببهروچ *

که کمک گیرد - و سیّد اسحٰق (که از سلطان‌بهادر خطاب شنابخانی داشت) کمبایت را بتصرّف درآورد - و یادگارناصر میرزا بطلب عسکری میرزا از پٹن باحمدآباد رفت - و دریاخان و محافظ خان از رایسین برآمده پیش سلطان به دیپ میرفتند - پٹن را خالی یافته متصرّف گشتند - و از کمالِ بےاتّفاقی و بےتدبیری حال باینجا رسید که غضنفر نامی از نوکرانِ یادگارناصر میرزا با سیصد سوار جدا شده پیشِ سلطان بهادر رفت - و محرّکِ آمدنِ سلطان شد - و نوشتهای دولتخواهانِ او پی‌درپی رفت - تا آنکه سلطان بهادر متوجّهِ احمدآباد گشت - و بزودی نزدیکِ سرکیج[۲] فرود آمد - عسکری میرزا و یادگارناصرمیرزا و هندو بیگ و قاسم حسین‌خان نزدیک به بیست‌هزار سوار عقبِ اهاول رو بروی سلطان رفته فرودآمدند - تا سه شبانه روز مقابله داشتند - و ازانجا (که نه با حضرتِ جهانبانی اخلاصِ درست داشتند و نه سودای پاک) از تبه‌رائی و اندیشهٔ نادرست جنگ ناکرده بجانبِ جانپانیر روان شدند - و انواعِ خسران روی‌داد ●

نمک خوردن و کامه بر سرِ خوان شکستن و در محلِ تقدیم شکر عرصهٔ تقصیر و ساحتِ کم‌خدمتی پیمودن ظاهر است که بچنین روز نشاند[۳] - سبحان‌الله گرفتم [که دلِ اخلاص‌گزین (که گوهر بیمت بے بها - و در خراب‌آبادِ دُنیا کم بدست‌افتد) نداشتند] نقدِ معـــامله‌دانی وسوداگری (که رایجِ این چار بازار است) چرا از دست داده‌بودند - القصّه سلطان بهادر (که هزار گونه اندیشمندی داشت) دلیر گشته متعاقب روان شد - سیّد مبارک بخاری هراولِ سلطان بود - نزدیک بلشکرِ پادشاهی رسید - چنداول یادگارناصر میرزا بود - برگشته جنگِ مردانه کرد - و بسیارے از هراولِ سلطان را بقتل رسانید - و بدستِ میرزا زخمے رسید - غنیم[۴] بمحمودآباد ایستاد - و میرزا مراجعت کرده بلشکر ملحق شد - و میرزاعسکری چون دل بای داده‌بود از آبِ مهندری (که پیشِ راه بود) بےمحابا گذشت - و خیلے از سپاه رختِ زندگانی بسیلِ فنا دادند - سلطان نیز تا آبِ مهندری آمد - میرزا چون بجانپانیر رسید تردی بیگ خان لوازمِ مهمانداری بجای آورده بمحلِ خود بازگشت - روزِ دیگر میرزایان باندیشهٔ نامد به تردی بیگ‌خان پیغام فرستادند که ما پریشان‌احوال آمده‌ایم - و لشکر بدحالست - از خزاینِ قلعه پارهٔ بوجهِ معاونت برای ما بفرست که بلشکر بدهیم - و اینجا نقص راست

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] سرکنج (۳) نسخهٔ [ب] رساند (۴) نسخهٔ [ح] هراول غنیم (۵) نسخهٔ [ط] میرزا عسکری بسرعت متوجه جانپانیر شده از آب ●

کرده بدفع خصم مبادرت نمائیم - و بمندو (که معسکر والا هست) قاصد بشش روز میرسد - عرایض میفرستیم - تردي بیگ خان قبول اینمعني نکرد - و میرزایان کنکاش گرفتن او نمودند که تمام خزاین را متصرّف شوند - و سلطنت بنام میرزا عسکري مقرّر شود - اگر به بهادر دستے یابیم بهتر - والّا (چون حضرت جهانباني را هواي مالوه خوش آمده است - و حدود دارالخلافهٔ آگره خالیست) بآن صوب توجّه کنیم - تردي بیگ خان از قلعه فرود آمده بملازمت میرزایان میرفت که در اثناي راه این خبر باو رسید - برگشته بقلعه شتافت - و کس پیش میرزایان فرستاد که بودن شمایان اینجا مناسب نیست - میرزایان پیغام دادند که ما میرویم - تو بیا تا وداع کرده بعضے سخنان گفته روان شویم - او بر منصوبهٔ ایشان اطّلاع داشت - جواب آن چنانچه بایست داد - و صباح آن توپ انداخت - میرزایان بخیال فاسد ازانجا کوچ کرده از راه گهاٹ (۲) کرجي بطرف دارالخلافهٔ آگره روان شدند - و تا لشکر فیروزي مند در حدود جانپانیر بود سلطان از آب مهندري (که پانزده کروهی جانپانیر است) نگذشت - و چون خبر برگشتن میرزایان و رفتن ایشان بصوب آگره شنید و بر خیالات واهیهٔ ایشان مطّلع شد از آب گذشته بر سر جانپانیر آمد - و تردي بیگ خان با وجود محکمی قلعه و سرانجام لوازم قلعه داري قلعه را گذاشته راه سلامت پیش گرفت - و در مندو بشرف بساط بوس مستسعد گشت - و صورت ارادهای ناصواب میرزایان را بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانباني بملاحظهٔ آنکه میرزایان بے اعتدالي نموده بدارالخلافه پیشتر نروند از راه چیتور بایلغار نهضت فرمودند - و از اتّفاقات حسنه آنکه درمیان راه در نواحی چیتور بهم رسیدند - میرزایان بیچاره شده بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بمقتضای مطونت ذاتي و عفو جبلّي اعمال ناپسندیدهٔ ایشان را منظور نداشته و لطف عمیم را عذرخواه گناه ایشان ساخته اصلا بر روی نیاوردند - و فیض احسان را ضمیمهٔ عفو گردانیده بعنایات خسروانه امتیاز بخشیدند ●

و یکے از ناسازگاریهای زمانه (که بالهام توجّه موکب عالی حضرت جهانباني ازین دیار بحدود آگره شد) آن بود که محمّد سلطان میرزا و اُلغ میرزا ولد او (که از شاهراه اطاعت انحراف نموده طریق بغی و طغیان مسلوک داشته بودند چنانچه سابقًا گذارش یافت) دربنولا باز از بے سعادتی ذاتي از کُنج خمول برآمده سر بشورش برآوردند - و همانا جمعے (که برای نابیناساختن او تعیّن شدند) شرایط احتیاط بتقدیم نرسانیده بودند - هرگنهٔ بلگرام را تاخته بقنّوج

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] گهاٹ کرچی ●

رفتند - و بصرانِ خسرو کوکلتاش(که درانجا بودند) امان طلبیده تفوّج را بآنها دادند - میرزا هندال (که در آگره بود) بدفع این فتنه برآمد - و در حدودِ بلگرام از آبِ گنگ گذشته هردو لشکر بهم رسیدند - و جنگ در پیوست - چون رواجِ کارِ فتنه‌سازانِ حق‌ناشناس بشعلهٔ خس ماند درساعت بوزیدنِ نسیمِ اقبال آن شعله فرونشست - و شمالِ فتح وزید - و لشکرِ اقبال تعاقب نموده باوده آمد - و درانجا الغ بیگ میرزا و پسرانِ او جمع شده باز آمادهٔ پیکار شدند - درین اثنا مژدهٔ وصولِ موکبِ عالي از گجرات بدارالخلافهٔ آگره رسید - مخالفانِ ادبارمنش باز بجنگ اقدام نموده شکست یافتند - و میرزا هندال بفتح مراجعت نموده شرفِ استلامِ عتبهٔ والا دریافت - و چون موکبِ والائی حضرتِ جهانباني بآگره رسید بهوپال رای حاکمِ بیجاگده قلعهٔ مندو را خالي یافته دلیرانه درآمد - و قادرشاه نیز بمندو متعاقب رسید - و میران محمّد فاروقي نیز از برهانپور آمد - و سلطان‌بهادر قریبِ دو هفته در جانپانیر بوده باز بدیپ رفت - چون بانظارِ سطوت و جلالِ حضرتِ جهانباني و قهرمانِ اقبالِ این دودمانِ عالي دولت ازو برگشته‌بود کارے (که برای سودِ خود مي‌اندیشید) سرمایهٔ زیانِ او میگشت - چنانچه بعد از هزیمت از عساکرِ منصوره و مشاهدهٔ صدماتِ جنودِ عظمت کسانرا با تحف و هدایا پیشِ وزیر فرنگ (که امیرالامرای بنادر بود) فرستاده استدعای آمدنِ خود کرد - درین اثنا (که میرزا عسکري گجرات گذاشته رفت - و سلطان بدیپ آمد) وزیر با غرابها و مردمِ جنگي از راهِ دریا به بندرِ دیپ آمد - و احوال معلومِ او شد - بخود اندیشید که چون درین وقت سلطان از مددِ ما مستغني است مبادا بعد از دیدن بندر پیش آید - خود را مریض وا نموده کسان پیشِ سلطان فرستاد که بموجبِ طلب آمده‌ام - چون صحتے روددهد بخدمت میرسم - سلطان از شاهراهِ احتیاط بیرون آمده در سیوم رمضان (۹۴۳) نهصد و چهل و سه اواخرِ روز با معدودے بر غراب سوار شده بپرسشِ وزیر رفت - بمجرّد رفتنِ تمارضِ او دریافت - و از آمدن پشیمان شده فی‌الحال برگشت - فرنگیان بخود اندیشیدند که چون اینچنین صیدے در قیدِ ما آمده اگر بنادرے چند ازو بگیریم برجای خود است - وزیر بر سرِ راه آمده اظهار نمود که اینمقدار توقّف نمایند که بعضے تحف بنظر درآید - سلطان گفت از دنبال فرستند - و این سخن گفته بزودي متوجّهِ غرابِ خود شد - قاضی فرنگ سرِ راه بر سلطان گرفته تحکّم در توقّف نمود - سلطان از روي بے‌تحمّلي شمشیر کشیده او را از میان بدو نیم زد - و از غرابِ ایشان بغرابِ خود جست - غرابهای فرنگ که دور دور ایستاده‌بودند نزدیک شده سلطان را

---

(۲) نسخهٔ [ب د] همایون (۳) نسخهٔ [ا] از عقب ٥

گرد گرفتند - و جنگ درپیوست - سلطان و رومی‌خان خود را در آب انداختند - رومی خان را آشنائی از مردم فرنگ دستگیری کرده پیش خود کشید - و سلطان غرقهٔ دریای فنا شد - و همراهان سلطان نیز ضایع شدند - و تاریخ این واقعه فرنگیان بهادرکش یافته‌اند - و بعضی میگفتند سرے برآورده بساحل نجات افتاد - و بعد ازان در گجرات و دکن هرچندگاه آوازهٔ ظهور او درمیان مردم می‌افتاد - چنانچه یکبار در دکن شخصے پیدا شد - و نظام‌الملک قبول کرد که او ست - و با او چوگان باخت - و ازدهام برگرد او شد - ازین هجوم نظام‌الملک ملاحظه نموده قصد او کرد - و همان شب از سراپردهٔ او غایب شد - مردم جزم کردند که نظام‌الملک او را ضایع ساخت - روزے میر ابوتراب (که از اکابر گجراتست) نقل کرد که ملا قطب‌الدین شیرازی (که نسبت اعتقادی بسلطان‌بهادر داشت) دران ایام در دکن بود - بقسم میگفت که بیقین سلطان بهادر بود - بعضے سخنان (که درمیان من و او گذشته‌بود - و غیر ازو کس نمیدانست) مذکور ساختم - و نشانها درست آمد - در وسعت‌آباد قدرت ایزدی رفوع امثال این امور محال نتوان گفت ●

دارے چون سلطان‌بهادر آن روز بآب فرو رفت و متعلقان او بخاک نشستند محمد زمان میرزا جامهٔ کبود بر مصیبت سلطان پوشیده در لباس زرافی خزاین گجرات بعضے را بدست تصرف خود درآورد - و بعضے بدست فرنگ درآمد - و جزوے بغارت رفت - و خود را با مادر سلطان‌بهادر نسبت فرزندی درست کرده گاهے با فرنگیان دعوی خون سلطان ظاهر میساخت و گاهے زرهای خطیر پنهان و پوشیده بدایشان میفرستاد که تجویز خطبه بنام او کنند - تا آنکه روزے چند در مسجد صفا خطبه بنام او خواندند - و مدتے باوندی همانجا بسر برد - تا آنکه عمادالملک بر سر او لشکر آورده هزیمت داد - و ازانجا بیچاره و خجالت زده روی امید بآستانبوس حضرت جهانبانی آورد - چنانچه مجملے در جای خود گذارش یابد - و از تفصیل این مقدمات (که ذکر آن بتقریب از تذئیلات مقصود و متممات کلام است) درنوردیده شروع در اصل مقصود مینماید ●

چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند از اطراف و نواحی آن بیباکان (که سر تمرد برداشته گردن تنازع افراشته‌بودند) در مقام اطاعت

---

(۲) در [اکثر نسخه] همانجاها (۳) نسخهٔ [ز] بتقریبات ●

و انقیاد آمده فرمان پذیر گشتند - و باج و خراج را سرمایهٔ امن و امان خود ساختند - اکناف ممالک محروسه برفاهیت و استقامت آراسته گشت *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بنگاله و فتح آن ممالک و مراجعت بمستقر خلافت و آنچه درین میان روی نمود *

چون خاطر جهان‌آرا از مهمّات اینحدود پرداخت همّت خسروانه بر سرانجام تهیّهٔ یورش گجرات بود که باز عنان عزیمت بآنصوب معطوف دارند - و بر خلاف سابق ممالک را بمردمی (که از اوضاع ایشان صفت استقامت در مملکت‌داری هویدا باشد - و تبدّل احوال و توسّط احتلال بمبانی اطوار ایشان راه نیابد) بسپارند - و خاطر اقدس را از استحکام این صوبه فارغ‌بال ساخته بمستقرّ خلافت جاه و جلال معاودت نمایند - درین اثنا خبر خروج شیرخان و فتنه‌انگیزی او بحدود شرق بمسامع قدسیّه رسید - عزم تسخیر بنگاله (که بر پیشگاه خاطر فیض‌مظاهر مقبل از مهمّ گجرات چهره‌گشا بود - و بجهت دواعی مذکور در پردهٔ توقّف و تراخی جلوه داشت) آن داعیه از سرنو تازه شد - و حکم عالی باستعداد یورش بنگاله صادر گشت - و قرار یافت که درین نهضت والا دفع شیرخان نموده تسخیر ممالک بنگاله فرمایند *

ذکر احوال شیرخان

و این شیرخان از طبقهٔ افغانان سور بود - نام قدیمش فرید نسب ابن حسن ابن ابراهیم شیرانی‌ل - و این ابراهیم پیوسته سوداگری امتعه میکرد - و در زمرهٔ سوداگران تعیّنی نداشت - و در موضع شمله از اعمال نارنول متوطّن بود - بصرش حسن بقدر رشدی پیدا کرده از سوداگری بسپاهگری آمد - مدّتی در پیش رایمل جدّ رایسال درباری (که اکنون در خدمت حضور حضرت شاهنشاهی شرف امتیاز دارد) نوکری میکرد - ازانجا بموضع جونه از اعمال سهسرام پیش نصیرخان لوحانی (که از امرای سکندر لودی بود) رفته ملازم شد - و بخدمت و کاردانی خود را از همگنان گذرانید - چون نصیرخان درگذشت پیش دولتخان برادر او کمر خدمت بست - و ازانجا در سلک ملازمان بین (که از امرای بزرگ سلطان سکندر لودی بودند) منسلک شد -

---

(۲) نسخهٔ [ح] آراسته و پیراسته (۳) نسخهٔ [ح] ممالک بنگاله (۴) نسخهٔ [ا ج] شیرانیل (۵) نسخهٔ [ا ج د ه] نوحانی (۶) نسخهٔ [ا ح] بین *

و کار او قدرے پیش آمد - اکثر سرانجام مهام به تدبیر او صورت می‌یافت - و فرید پسر او از زیاده‌سری و بدنهادی پدر خود را رنجانیده جدا شد - و مدتے از نوکران تاج‌خان لودی بود - و چندگاه در اردو ملازم قاسم‌حسین خان اوزبک شد - و مدتے نوکر سلطان جنید برلاس گشت - روزے سلطان جنید برلاس بتقریب او را با دو افغان دیگر (که از ملازمان او بودند) بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی برده‌بود - بمجرد آنکه نظر دوربین حضرت برو افتاد بر زبان مقدس گذشت که سلطان‌جنید چشمان این افغان (و اشارت بفرید فرمودند) دولت بر شور و فتنه‌انگیزی میکند - او را مقید بایدساخت - و آن دوی دیگر را نوازش فرمود - فرید از نگاه حضرت گیتی‌ستانی اندیشه بخود راه داده پیش ازانکه سلطان بمردم خود میارد فرار نمود - درین اثنا پدر او را اجل در رسید - و اموال بدست او افتاد - هر در حدود سهسرام در جنگلستان جونه (که پرگنه ایست از رهتاس) براهزنی و دزدی و مردم‌کشی مرتفته برافراشت - و باندک زمانے برو و بازی و نادرمتی خود را از سرهنگان روزگار گذرانید - چنانچه سلطان بهادر گجراتی بدست موداگران امداد خرج کرده او را پیش خود طلبید - او آنرا دست‌مایهٔ فساد ساخته در رفتن بهانه آورد - و در دست‌اندازی و تاخت و تاراج مواضع و قصبات اهتمام نمود - و در اندک فرصتے بسیارے از مردم رند و اوباش برو گرد آمدند - درین میان حاکم بهار (که یکے از امرای لوهانی بود) رخت زندگانی بربست - و کسیکه سررشتهٔ امارت را انتظام دهد نبود - شیرخان با اوباشان خود بایلغار خود را رسانید - و مال فراوان بدست آورد - و ازانجا باز برگشته بجای خود آمد - و بر سر آلغ میرزا (که نزدیک سرو بود) ناگهانی ریخت - بحیله پردازی برو غالب آمد - و ازانجا برگشته بنارس را تاخت - و چون جمعیت مال و مردم بهمرسیده‌بود به پتنه رفته آنحدود را متصرف شد - و در سورج گده (که سرحد ملک حاکم بنگاله است) با لشکر آنجا جنگ کرده نصرت یافت - و آنحدود را نیز بتصرف درآورد - و تا یکسال با نصیب شاه والی بنگاله جنگ و جدل می‌نمود - و مدتے مدید محاصرهٔ گورکهپور داشت *

و از غرایب آنکه شیرخان منجم ممتاز را شنید که راجهٔ اودیسه دارد - او را طلب نمود - که چون خیالهای فاسد و داعیهای باطل در سر داشت از کار او آگاهی بخشد - راجه او را رخصت نداد - لیکن منجم نوشته فرستاد که تا یکسال ترا بر بنگاله دستے نیست - و در فلان تاریخ دست خواهی یافت - و آنروز دریای گنگ یکساعت پایاب خواهدشد - قضا را آنچه

---

(۲) نسخهٔ [و] ناراستی (۳) در [اکثرنسخه] کور (۴) نسخهٔ [ز] غریب تره

نوشته‌بود همان طور بظهور آمد[۱] • • شعر •

شنیدم ز دانا که دانش بمیست • و لیکن پراکنده با هر کسیست

و درین ایام (که رایات نصرت به فتح مالوه و تسخیر گجرات توجّه فرمودند) فرصت را غنیمت دانسته زیاده‌سری را از اندازه گذراند - این امت مجمل مبادی احوال شیرخان - و تتمّهٔ احوال و خاتمهٔ کار و وخامت عاقبت او در خلال احوال گرامی حضرت جهانبانی گذارش خواهدیافت تا ارباب فتنه و فساد زا کارنامهٔ عبرت گردد •

الحاصل چون یورش ممالک شرقیّه در ضمیر جهان‌آرای حضرت جهانبانی نقش‌بست میر فقرعلی (که از اُمرای کلان حضرت فردوس‌مکانی گیتی‌ستانی بود) بضبط دارالملک دهلی قرار یافت - و حکومت دارالخلافهٔ آگره را بعهدهٔ اهتمام میر محمّد بخشی (که از معتمدان دولت بود) تفویض شد - و یادگار ناصر میرزا ابن عمّ آنحضرت بکالپی (که جایگیر او بود) رخصت یافت که دران حدود بوده انتظام‌بخش آنصوبه باشد - و نورالدّین محمّد میرزا (که گلرنگ بیگم همشیرهٔ آنحضرت در حبالهٔ عقد او بود - و عفّت قباب عصمت‌لقاب سلیمه سلطان بیگم از صرادق صلب او بوجود آمده) تزوّج و آن نواحی بحرامت او نامزد گشت - و بالجمله آنحضرت سرانجام مهمّات ملک فرموده با مخدّرات تتق عصمت براه کشتی شرق‌رویه نهضت فرمودند - میرزا عسکری و میرزا هندال همراه بودند - و از اُمرا ابراهیم بیگ چابق و جهانگیر قلی بیگ و خسرو بیگ کوکلتاش و تردی بیگ خان و قوچ بیگ و تردی بیگ اتاره و بیرام خان و قاسم‌حسین خان اوزبک و بوچکه بیگ و زاهد بیگ و درمت بیگ و بیگ میرک و حاجی محمّد بابا قشقه و یعقوب بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و مغل بیگ و جمعی کثیر از اُمرای عالیقدر در رکاب نصرت‌اعتصام بودند - و از راه بحر و بر لشکر فیروزی‌اثر میرفت - و آنحضرت خود گاهے برکشتی نشسته و گاهے بر اسب سوارشده بمشاغل ملکی و ضوابط ملک‌گیری پرداخته عنان عزیمت بصوب قلعهٔ چنّاده (که شیرخان درانجا بود) معطوف داشتند - و ازانجا که میرزا محمّد زمان از سعادت بهرهٔ داشت چون موکب عالی در نزدیکی چناده رسید گرد خجالت برجبین و عرق حیا بر روی از گجرات رسیده شرف عتبه‌بوسی دریافت •

و مجملے ازین واقعه آنکه پیش ازانکه میرزا بیاید همشیرهٔ عزیزهٔ آنحضرت معصومه سلطان بیگم

---

(۴) نسخهٔ [ا] پیوست (۳) نسخهٔ [ز] نکاح (۴) نسخهٔ [ا] چالوق (۵) نسخهٔ [ب د] کوچك بیگ (۶) نسخهٔ [ج] چنار (۷) نسخهٔ [ز] از گجرات بیاید •

(که کوچ میرزا باشد) در آگره گناه میرزا را درخواست کرده فرمان اضمالت گرفته‌بود - و آنحضرت از روی عواطف ذاتی رقم عفو بر جرایم او کشیده کامیاب الطاف ساخته طلب فرموده‌بودند - و چون میرزا نزدیکی موکب معلّی رسید جمعی از اُمرای معتبر را باستقبال فرستادند - و چون مسافت یکروزه درمیان ماند میرزا عسکری و میرزا هندال بموجب اشارت عالی رفتند - و میرزا عسکری بموجب حکم دست تسلیم تا سینه و میرزا هندال بدستور تسلیم دست بر سر نهاده دریافتند - و میرزا را از راه احترام باردوی معلّی آوردند - و آن روز میرزا بموجب فرمان بادشاهی بخیمهٔ خود فرود آمد - و روز دیگر بدولتخانهٔ عالی آمده استلام بساط اقدس نموده بلوازشهای خسروانه سعادت افتخار یافت - و دو مرتبه در یک مجلس بخلعت خاصه وکمر و شمشیر و اسب سرفراز شد - آری - بدرگاه خاصان ایزدی سیّئات را بحسنات خریداری کنند - و بدیها را در عداد نیکوئیها بشمار آرند - در کارخانهٔ کرم الٰهی چنین مشیّت رفته که رحمت خاص او فراخور عصیان میرسد - هرچند جرم و اثم بیشتر آرند عفو و کرم بیشتر یابند - و این صفت نسبت بسلاطینی که ظلّ الله اند مناسب‌تر و مطابق‌تر است - که در گذشتن از گناهان فرزند بصفت رحمت و نسبت دولت ایشان نمی‌رساند - و نامرادے (که شرمندهٔ افعال ناشایسته است) او را از وبال عقوبت پروانهٔ نجات می‌بخشد - ملخّص آنکه حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی باوجود چنین عصیان بزرگ (که بخشش را سزاوار نباشد) باخلاق ربّانی متخلّق گشته در مکافات بدی به نیکوئی پیش‌آمدند - و الحمد لله که حضرت شاهنشاه زمان را این خصائل شایسته و این اخلاق سنجیده ملکهٔ فطرت عالی و ذاتی عنصر قدسی است - و در اجرای سیاسات چندان ملاحظه و تانی مرعی دارند که هیچ پادشاه والا شکوه از دور آدم تا اینزمان این صفات کمال آراسته نگشته - چنانچه درین شکرنامه اندکے از بسیار گفته‌آید - حق تعالی این نسبت را روزافزون گرداند - و بنتایج این شیمهٔ کریمه بر عمر و دولت آنحضرت برکات کرامت فرماید ●

القصّه چون شیرخان از طلوع رایات نصرت‌پرتو اطّلاع یافت قطب خان پسر خود را با جمعی در قلعهٔ چنارده گذاشت - و قلعه را استحکام داده بجانب بنگاله روان شد - و آن ملک را بجنگ گرفت - و مال بسیار بدست آورد - چون موکب گیتی‌گشای حضرت جهانبانی

---

(۲) نسخهٔ [۱] بکروز (۳) در [اکثر نسخه] نیکوئی (۴) در [اکثر نسخه] بملاحظه و تانی اند ●

جنّت‌آشیانی بحدود چنانده نزول اجلال فرمود رای عالم‌آرای بر تسخیر آن قلعه قرار گرفت - و رومی خان (که در فتح حصون حصین و قلاع سماوی‌ارتفاع یگانهٔ روزگار بود - و بعد از فتح مندسور[۲] از سلطان بهادر جدا شده در سلک ملازمان درگاه انسلاک یافته بمنصب میرآتشی مر بلندی داشت) بر کشتیها ترتیب ساباط نمود - و از قطعهای تخته[۳] بر روی تخته آنچنان سطحه مرتّب ساخت که خردمندان دقیقه شناس و هنرمندان حکمت اساس در صنعتگری آن انگشت حیرت بدندان گرفتند - و آنچنان لقبها بدیوار فرو برد که بآتش‌زدن آن منادی زمین و زمان در لرزه آمد - قطب خان پسر شیرخان ازانجا فرار نمود - و سایر اهل قلعه امان طلبیده برآمدند - و قلعه بتصرّف اولیای دولت درآمد - و امان‌یافتها (که قریب دو هزار کس بودند) اگرچه حضرت جهانبانی قول رومی خان را معتبر داشته بار بخشیده بودند امّا مویّدبیگ دولدی (که از نزدیکان بساط عزّت بود) بتسویل دمنهای ایشان را فرمود که بریدند - و آنچنان نمود که حکم پادشاهیست - و اینچنین تحکّمی از دست او بوجود آمد - حضرت جهانبانی ملامت فرمودند - رومی خان بعواطف پادشاهانه اختصاص یافت - و اعتبار و جاه او افزونی گرفت - و قلعه را در جلدوی خدمت او مرحمت فرمودند - و در چند روز بحسب سرنوشت محمود روزگار شده معدوم از عالم رفت ٥

و چون خاطر خطیر ازین مهم فراغ یافت یورش بنگاله پیش‌نهاد همّت والا شد - نصیب شاه والیٔ بنگاله زخمی بدرگاه جهانپناه آمده از شیرخان استغاثه نمود - و اینمعنی ضمیمهٔ بواعث تسخیر بنگاله و علاوهٔ دواعیٔ توجّه عالی گشت - آنحضرت او را بتفقّدات خسروانه مستظهر ساخته بانواع التفاتِ خسروانی شرف امتیاز بخشیدند - و چون این یورش والا مصمّم گشت جونپور و آنحدود را بمیرهندو بیگ (که از کبار امرا بود) مکرمت فرمودند - و چنانده به بیگ میرک عنایت شد - و سامان و سرانجام این دیار فرموده از راه بر و بحر عساکر نصرت‌قرین در جنبش آمد - و چون عرصهٔ پتنه مضرب خیام گردون‌قباب[۱] شد درلتخواهان درگاه بموقف عرض رسانیدند که موسم باران رسیده‌است - اگر آنحضرت یورش بنگاله تا گذشتن این موسم موقوف دارند در آئین ملک‌گیری بروش فیروزی‌یافتن بر حصول مامول سزاوارتر خواهدبود - چه عبور هوار در بنگاله درین موسم بغایت دشوار است - و باعث ویرانی و تباهیٔ سپاهی - والیٔ بنگاله نظر بر اغراض خود بعرض اشرف رسانید که شیرخان در بنگاله خودرا

---

(۲) نسخهٔ [ب] مندو (۳) نسخهٔ [د ه ح] تخته (۱) نسخهٔ [ا] قیام ٥

هنوز راست نکرده‌است بزودي برسر او رفتن باعث امتیصال او بسهولت خواهدبود - آنحضرت بجهت نگاهداشت خاطر آن ستم‌رسیده و صورت معقولیت کدخدائی او حکم بر نهضت رایات جهانگشای فرمودند - در بهاگلپور لشکر را دوجا ساختند - میرزا هندال را با پنج شش هزار کس از آب گذراندند که ازانطرف آب میرفته‌باشد - چون ساحت منگیر معسکر اقبال‌شد خبرآمد که جلال خان پسر شیر خان (که خود را بعد از پدر سلیم خان نام نهاده‌بود) با خواص خان و برمزید و سرمست خان و هیبت خان نیازي و بهار(۲) خان بمقدار پانزده هزار کس آمده قصبهٔ گذهي را (که بر مثابهٔ دروازهٔ بنگاله است) مضبوط کرده آهنگ فتنه و فساد دارد ●

و حقیقت معامله آنکه شیر خان باستماع توجّه رایات عالیات جنگ را بهیچوجه بخود قرار نداده راه جهاز کهند پیش گرفت - که چون موکب عالي به بنگاله درآید ازین راه به بهار و آنصوب رفته شورش افزاید - و هم اموال بنگاله را بمامنی رساند - و جلال خان و جمعی را نزدیک گذهي گذاشته مقرّر ساخت که چون انواج گیتي‌گشای نزدیک رسد و من بشیرپور برهم اینها بایلغار خود را بمن رسانند - و از اقدام بر دلیري متقاعد باشند - و حضرت جهانباني از بهاگلپور ابراهیم‌بیگ جابوق و جهانگیر قلي بیگ و بیرم بیگ و نهال بیگ و روشن بیگ و گرگ علي(۳) بیگ و بچکه بهادر و جمعی کثیر نزدیک به پنج شش هزار کس تعیّن فرمودند - چون عساکر پادشاهي بنواحی گذهي رسید جلال خان از سخن پدر بیرون رفته فوج بسته برسر اُردو آمد - این مردم خود را راست نکرده‌بودند که جنگ را باسلوب انتظام دهند - و آداب ترتیب انواج قایم سازند - لشکر مخالف بسیار - و این مردم برسر اعتماد و عزیمت جنگ نه - بیرامخان چند مرتبه برگشته بر سپاه دشمن تاخت - و ردی سپاه را از هم گسلانید(۴) - و چپقلشهای دلیرانه کرد - امّا از کمک انواج قاهره بسبب بی‌ترتیبي کوتاهی شد - و کارها بر حسب دلخواه انتظام نیافت - علي خان مهاروني و حیدربخشي و چندے دیگر از امیران دولت پایهٔ والای شهادت یافتند - چون این خبر بمسامع قدسیّه رسید آنحضرت خود بسرعت نهضت فرمودند - دربن توجّه کشتی بحرآرا (که بجهت سواری خاصه بود) در کهلگام غرق شد - و چون موکب پادشاهي نزدیک افغانان تیره‌روزگار رسید این سیه‌بختان فرار نمودند - آنحضرت میرزا هندال را (که ترخت و پرنده(۵) باو نامزد

---

(۲) نسخهٔ [ا ه و] بهادر خان - و [ب ج] پهاز خان (۳) در نسخهٔ [د] لفظ بیگ نیست (۴) نسخهٔ [د] گردانید (۵) نسخهٔ [د] پلنه ●

شده‌بود) بموجب التماس او رخصت فرمودند که بجایگیر تازهٔ خود رفته بسامان لایق ازان طرف بنگاله[۲] درآید - و حضرت جهانباني ازانجا کوچ بکوچ متوجهٔ بنگاله شدند - و بتائیدات الهي در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج فتح بنگاله شد - و شیرخان با سایر افغانان خلاصهٔ خزینهٔ بنگاله را گرفته از راه جهاز کهندز بحدود رهتاس آمد - و پروایه‌بازي قلعهٔ رهتاس را متصرّف شد ●

گرفتن شیرخان قلعهٔ رهتاس را

و مجمل ازین سرگذشت آنکه چون بحدود رهتاس (که قلعه ایست در غایت محکمي و نهایت استحکام) رسید براجه چنتامن برهمن حاکم قلعه کمان فرستاده احسانهای قدیم او را بیاد داد - و طرح یکجهتي انداخته التماس نمود که امروز مرا کار افتاده‌است - میخواهم که مردمي بجای آري - و اهل و عیال مرا و همراهان مرا در قلعه جای دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگسازي راجهٔ ساده‌لوح بفریب آن شعبده‌باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنائي ششصد ڈولي سرانجام داد - و در هر ڈولي دو جوان مسلّح را درآورد - و باطراف ڈولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را درآورده قلعه را گرفت - و عیال خود و سپاهي را دران قلعه گذاشته دست فتنه دراز کرد - و راه بنگاله مسدود ساخت - و حضرت جهانباني هوای بنگاله را خوش‌کرده بعیش و شادماني[۳] نشستند - و عساکر اقبال ملک معمور وسیع را دریافته اسباب بي‌پروائي را سرانجام دادند - و درین هنگام میرزا هندال بموافقت اصحاب نفاق و ارباب فتنه اندیشهای تباه بخود راه‌داده بي رخصت عالي در عین موسم باران متوجهٔ دارالخلافهٔ آگره شد - هرچند مناشیر نصیحت فرستادند سودمند نیامد - پس از روزے چند در دارالخلافه آمده اسباب شورش را ترتیب میداد - و در خلوتخانهٔ دماغ بي فر ایزدي سودای سلطنت مي‌پخت - شیرخان وقت را غنیمت دانسته[۴] در فتنه و فساد کشود - و آمده بنارس را محاصره کرد - و باندک فرصتے بنارس را در تصرّف خود آورد - و میر فضلي[۵] حاکم آنجا را کشت - و ازانجا روانهٔ جونپور شد - جونپور را بابابیگ جاگیر پدر شاهم‌خان داشت که بعد از فوت هندو بیگ بار مکرمت فرموده‌بودند - در قید ضبط درآورده در مقام استحکام آن شد - یوسف بیگ پسر ابراهیم‌بیگ چابوق از اوده عزم بنگاله کرده میرفت - آمده همراه شد - پیوسته اطراف و جوانب بقراولي میرفت - و طلایه‌گار نبرد و پیکار

---

(۲) نسخهٔ [ح] به بنگاله (۳) نسخهٔ [ز] عشرت (۴) نسخهٔ [ه] شمرده (۵) نسخهٔ [ح] فضلعلي ●

مي بود - جلال خان اين خبر را شنوده بدو صد هزار كس ايلغار كرده رسيد - و يوسف بيگ سياهي لشكر را ديده معتمد جنگ شد - هرچند همراهان كثرت مخالفان و قلت خود را گفتند فايده نداشت - و در نواحي جونپور مردانه شربت واپسين درگشيد - مخالفان روز ديگر آمده جونپور را قبل كردند - و بابابيگ جلاير در نگاهباني داد مردانگي و كاردانى داد - و حقيقت احوال بميرزايان و اُمرا نوشت - و عرايض متواتر نيز بدركاه معلّى ارسال داشت - مير نقرعلي از دهلي بداراالخلافة آگره آمد - و نصايح ارجمند بميرزا هندال بظهور آورد - و بعد از گفتگوى بسيار ميرزا را از آگره برآورده آلنظرف آب گذرانيد - و محمّد بخشي را بران داشت كه آنچه در وقت گنجد امداد ميرزا نمايد كه بزودي بجونپور خود را رساند - و ازانجا مير نقرعلي رخصت گرفته بحدود كالپي رفت كه يادگار ناصر ميرزا را معتمد لشكر سازد - و در حدود آگره ميرزايان باهم اتفاق كرده پيشتر روانه شوند - و مقارن ايتحال خسرو بيگ كوكلتاش و حاجي محمّد باباقشقه و زاهدبيگ و ميرزا (۳) نظر و جمعي ديگر از ناهنجاري و شورانگيزي از بنگاله فرار نموده پيش ميرزا نورالدّين محمّد (كه او را در تنّوج گذاشته بودند) آمدند - و ميرزا آمدن ايشان را بميرزا هندال نوشت - و استدعاى استمالت ايشان نمود - ميرزا هندال نوشتهاى التفات مصحوب محمّد غازي توغبائي (كه از معتمدان ميرزا بود) فرستاد - و شرح آمدن اُمرا را بيادگار ناصرميرزا و مير نقرعلي نيز فرستاده روان ساخت - و اُمرا خود پيش ميرزا نورالدّين محمّد انتظار جواب نبرده بكول (كه در مواجب زاهدبيگ بود) آمدند - فرستاده از راه خبر يافته نزد ايشان شتافت - كوتهانديشان نمك بحرام زبان هذيان گشاده بصريح گفتند كه ما ديگر روى بندگى پادشاه نداريم - اگر شما چنانچه خيال كرده ايد بنام خود خطبه ميخوانيد در ملازمت شما بوده خدمات شايسته بتقديم ميرسانيم - و گرنه پيش ميرزا كامران ميرويم - و آنجا كامروائي و دولتكامي در كنار ما ست - محمّد غازي توغبائي آمده پيغام اُمرا پنهاني رسانيد - و گفت كه يكى از دو كار ناچار است - يا خطبه بنام خود بايدخواند - و اُمرا را طلب داشته نواخت - يا بهانه اُمرا را گرفته مقيّد كرد - ميرزا هندال (كه پيوسته سرش بهواى محال ميخارد) اين معني را از مغتنمات دانسته بوسيلهٔ مواعيد لطف حرام نمكان عاقبت نااندیش را طلب داشته دلسا نمود - و خيال تباه را بيشتر استحكام داد *

چون تفرقهٔ بنارس و جونپور و آنحدود بمسامع عليّهٔ حضرت جهانباني رسيد و حقيقت ارادهٔ طغيان ميرزا هندال معلوم شد شيخ بهلول (۴) را (كه از اعيان مشايخ هند و مقرون جلايل عواطف

---

(۲) نسخهٔ [ح] نقيرعلي (۳) نسخهٔ [ح] ميرزا نظير (۴) نسخهٔ [ج] بهول - و نسخهٔ [زح] پهول *

پادشاهي بود) از بنگاله رخصت فرمودند که بایلغار خود را بدارالخلافه رساند - و بمواعظ حقیقت‌اساس میرزا را از خیالات فاسده باز آورده بزودي استیصال افغانان بکمال و یکزبان سازد - و در چنین هنگام (که امرا اندیشهای نادرست و فکرهای ناسودمند پیش دارند - و نزدیکست که میرزاهندال را از جادهٔ قویم بلغزانند) ناگاه بطریق ایلغار شیخ رسید - میرزا هندال باستقبال برآمده شیخ را باعزاز و اجلال بمنزل خود آورد - شیخ سخنان سنجیدهٔ درلتخواهانه گفته میرزا را بعزم خدمتی که برآمده‌بود ثابت قدم ساخت - روز دیگر محمّد بخشي را آورد که آنچه سامان و سرانجام لشکر باشد از زر و اشتر و اسب و یراق جنگ همه را سامان نماید - محمّد بخشي معذرت خواست که خزینه نیست که بسپاهي داده‌شود - اما اسباب و اجناس فراوانست - همه را بدلخواه سرانجام میدهم - چهار پنج روز بر این سخن نگذشته‌بود که میرزا نورالدّین محمّد از قنوج بایلغار آمد - و همانا که امرا مرارداده سخن یکی ساخته‌بودند آمدن او باعث تقویت ارادهٔ امرا شد - و مرتبهٔ دیگر محمّد غازي توغبائي را پیش امرا فرستاد - امرا همان سخن را معاودت نموده گفتند - و قرار دادند که علامت قبول سخن ما آنست که شیخ بهلول را (که فرستادهٔ پادشاه است - و صلاح کار ما را برهم میزند) علانیه بقتل رسانید - تا بر هنگنان یقین شود که شما از پادشاه یکسو شده اید - و ما بخاطر جمع ملازمت کنیم - شیخ در سامان اسباب سفر بود - و یراق لشکر سرانجام میداد که فرستاده باز آمد - و باتّفاق میرزا نورالدّین محمّد داعیهٔ ناخجسته مصمّم شد - و میرزا نورالدّین محمّد بفرمودهٔ میرزا هندال شیخ را از خانه گرفته و از آب گذرانده در رگستانے (که نزدیک باغ پادشاهي بود) فرمود که گردن زدند - و امرای مخذول‌العاقبت آمده میرزا را دیدند - و در ساعت نحس و وقت اختلال خطبه بنام میرزا هندال خواندند - و پیشتر کوچ کردند - هرچند عصمت‌مآب دلدار(۳) آغاچه بیگم والدهٔ ماجدهٔ میرزا هندال و بیگمان دیگر نصیحت کردند اصلا سودمند نیامد - و زبان حالش این مضمون میسرائید ٭ ٭ بیت ٭

باد است نصیحت کسان در گوشم ٭ امّا بادیکه آتشم تیز کند

چون میرزا خطبه بنام خود خواند و پیش والدهٔ خود رفت آن عصمت‌قباب حامهٔ کبود در بر داشت - میرزا گفت که در چنین وقت شادکامي این چه طور جامه ایست که پوشیده‌اید - آن عصمت‌قباب از روی دوربیني فرمودند چه میبیني من ماتم ترا میدارم -

---

(۲) نسخهٔ [ا] قرارداد (۳) نسخهٔ [ز] دلدارآغا ٭

تو خرد سالي - و از حرف و حکایت فتنه‌سازان ناعاقبت‌اندیش راه صواب گم کردهٔ - کمر بر هلاک خود بستهٔ - محمّد بخشي آمده گفت شیخ را خود کشتید - در بارهٔ من چرا توقّف دارید - میرزا او را امتمالت نموده همراه گرفت - یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي این قضیّهٔ ناگوار شنیده از حدود کالپي براه گوالیار ایلغار کردند - و خود را بدارالملک دهلي رسانده در استحکام مبانی شهر و لوازم قلعه‌داري اهتمام نمودند - میرزا در حمیدپور (که نزدیک فیروزآباد است) رسیده‌بود که خبر ایلغار یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي بجانب دهلي رسید - میرزا رأسرا کنکاش کرده بتصرّف دهلي متوجّه شدند - اکثرے از جایگیرداران خرد از اطراف و نواحي آمده میرزا را دیدند - و کوچ بکوچ رسیده دهلي را محاصره کردند - یادگار ناصرمیرزا و میر فقرعلي در قلعه‌داري کمر همّت بستند - و بمیرزا کامران صورت واقعه نوشته التماس توجّه در دفع فتنه و فساد نمودند - میرزا از لاهور متوجّه شد - چون بحدود قصبهٔ منبت رسید میرزا هندال کار ناساخته بحدود دارالخلافهٔ آگره شتافت - میرزا کامران چون قریب بدهلي رسید میر فقرعلي آمده میرزا کامران را دید - و یادگار ناصرمیرزا بر همان نهج در استحکام قلعه کوشش داشت - میر فقرعلي بمقدّمات هوش‌افزا میرزاکامران را بآگره روانه ساخت - میرزا هندال در آگره بودن بخود قرار نداده بالور رفت - میرزا کامران بآگره آمده از عصمت‌قباب دلدار آماچه بیگم استدعا کرد که میرزا هندال را دلاسا نموده بملازمت طلبند - آن کدبانوی حرایق دانش میرزا هندال را از الور آورده و فوطه در گردن او انداخته بمیرزا کامران ملاقات داد - میرزا بآئین لایق پیش آمد - و روز دیگر اُمرای فتنه‌انگیز را گناه بخشیده کورنش داد - و میرزایان و اُمرا باتّفاق یکدیگر از آب جون عبور کردند که دفع فتنهٔ شیرخان نمایند - امّا چون سعادت رهنمون این گرامي‌نژادان نبود توفیق این خدمت دولت پیرای نیافتند ۰

الحاصل چون بمیامن تائیدات آسماني مالک بنگاله بدست اولیای دولت ابدپیوند درآمد و پای‌تخت آن ولایت مُستقرّ موکب عالي شد و اُمرای عظام ولایت عظیم در جایگیرهای خود یافتند موادّ عیش و عشرت آماده ساخته ابواب غفلت بر روی روزگار خود گشادند - و ارکان سلطنت بانتظام امور ملکي کمتر پرداختند - و فتنه‌انگیزان ملک (که همیشه مسحت‌آباد عالم ازان قوم بیباکان خالي نباشد) سر آشوب و شورش برآوردند - و نزدیک رسید که فتنهٔ غنوده مزگان فروهشته را بالا کند - اختلال در مبانی احتیاط راه‌یافت - چنانچه خبرے

---

(۲) نسخهٔ [د] بصوب - و نسخهٔ [ز] بطرف (۳) نسخهٔ [د] سون پت ۰

که اعتماد را شاید) بمعسکرِ اقبال نمیرسید - و اگر اندکے از بسیار معلوم یکے از مقرّبانِ
اط عزّت میشد یارای آن نداشت که بموقفِ عرضِ اقدس رساند - چه نقش چنان نشسته بود
حرفِ ناملایم مذکورِ مجلسِ قدسی‌سرشت نشود - رفته رفته چون حقیقتِ قضیه
وهتان بوسیلهٔ دولتخواهانِ حقیقی (که صلاحِ خود منظور نداشته آنچه حق باشد بعرض
انند) معروضِ موقفِ حضور شد حضرتِ جهانبانی بدولت و اقبال ارکانِ خلافت را
ب داشته عزیمتِ انصرافِ موکبِ عالی مصمّم ساختند - هرچند از کثرتِ باران زمین تمام در
یلاب بود و آبهای دریا شورشِ طوفانی داشت و قطعاً هنگامِ یورش نبود بمقتضای صلاحِ وقت
اجعت را از لوازمِ پاسِ دولت دیدند - تفویضِ ملکِ بنگاله بزاهدبیگ میفرمودند - آن بیدولت
ی کهنه‌عملهٔ باطل‌اندیش درمیان آورده ارادهای تباه پیش گرفت - و از تیره‌رائی
یه بختی فرار نموده پیشِ میرزا هندال آمد - آنحضرت حکومتِ بنگاله بجهانگیرقلی بیگ
یت فرموده جمعے کثیر را بمعاونتِ او گذاشتند - و در عینِ باران عنانِ مراجعت
طوف داشته متوجّهِ مستقرِ خلافت شدند ٭

شیرخان چون آوازهٔ مراجعتِ موکبِ پادشاهی و روان شدنِ میرزایان از دارالخلافهٔ آگره
ود از جونپور دست بازداشته متوجّهِ رهتاس شد - و مقرّر ساخت که اگر رایاتِ عالیات
سرِ او آید از جنگ یکسو شده از راهِ جهارکهنڈ که آمده‌بود باز مراجعت نموده ارادهٔ بنگاله
اید - و اگر نقش چنین ننشیند و متوجّهِ دارالخلافه شوند و قابو باشد از عقب درآید -
صدِ شبخون کند - چون موکبِ والای حضرتِ جهانبانی بدرهت رسید شیرخان کمی لشکر
بی‌سرانجامی اردوی معلّی معلوم کرده شیرک شد - و با لشکرِ فراوان و استعدادِ تمام
م پیش نهاد - و نزدیکِ نزدیکِ لشکر از هر طرف قابو میطلبید - و هیچکس را مجالِ آن
یشد که از نیرنگسازی غنیم واقف شود - ابنِ علی قراول‌بیگی رفته خبرِ مشخّص آورد -
بوسیلهٔ میرزا محمّد زمان حقیقتِ حال بعرضِ اقدس رسید - اگرچه موکبِ عالی از آبِ گنگ
ور فرموده بسمتِ مستقرِ خلافت متوجّه بود چون خبرِ رسیدنِ شیرخان و نزدیک شدنِ
بمعسکرِ اقبال شعله‌افروز نایرهٔ غضبِ پادشاهی شد از کمالِ سطوت و قهر عنانِ توجّه
انبِ او منعطف ساختند - هرچند معروض شد { که در چنین وقتے [که بے سامانی عساکر
بال (که بادپایان گیتی‌نورد چندین مسافتِ بعیده را پای در گل پیموده‌اند) در اعلی مرتبه

---

۲) نسخهٔ [۲] سلطنت (۳) در [بعضِ نسخه] بدرهن ٭

امت] روی عزیمت بجانب غنیم آوردن و عرصهٔ قتال بقدم استعجال پیمودن از پیشگاه مصلحت دور امت - لیق دولت آنکه در جائی طرح اقامت انداخته و سرانجام لشکر نموده عزیمت دفع فتنه کرده شود } آنحضرت پرتو التفات بریں سخنان نینداخته از آب گنگ رجوع نموده بجانب مخالفان نهضت فرمودند ●

باید دانست که رسمیست قدیم و قاعدهٔ مستمر که چون کارآگهان ملک تقدیر ایزدی نقدے گرانمایه بیمے مقرّر سازند پیشتر ازان ابواب ناکامی کشوده در کشاکش اندوه اندازند تا خوشحالی آن گوهر یکتا را از جا نبرد - و بتدارک آن غم پرداخته کار باعتدال آرد - بنابران چون ظهور کوکب روشنی انزای جهانیان (که از جیب تاجولی (۲) بهادر در عالم مثال آگاه دلان را نموده بدولت انتظار سرفراز گردانیده بود) نزدیک رسید هرایده اگر پیشتر ازان نامرادی چند بظاهر روی نماید چهرهٔ تامّل خردپروران دوربین خراشیده نگردد - و لهذا با لشکرے چنین که عالمے تسخیر توان کرد از افغانے چند تیره رای ناشسته روی چنین امور بظهور آمد - بنابران برخلاف مصلحت دید اولیای دولت بجانب افغانان توجّه موکب عالی واقع شد - و در موضع بهیره (۳) از مضافات بهوجپور با شیرخان تقابل اتّفاق افتاد - درانجا میاه آبے است کنبهاس (۴) نام - درمیان درلشکر واقع شد - موکب عالی آب را پل بسته عبور فرمود - هرچند لشکر پادشاهی اندک و بیسامانی بسیار بود پیوسته در قرارداد طرفین جنگے (که دست میداد) نصرت از جانب اولیای دولت قاهره میبود - و افغانان از هرطرف بقتل میرسیدند - تا آنکه مدّت تقابل و تقاتل بامتداد کشید - و برادران گرامی (که هر یکے کشایش اقلیمے را بس بود) از کوتاه بینی اندیشهای دور از کار سنگ راه دولت خود ساخته بسعادت اتّفاق فایض نگشتند - و توفیق ادراک خدمت درچنین وقتے مساعد روزگار دولت ایشان نشد - هرچند مناشیر نصایحت میآمد نقش آن الواح الهی در ضمایر این آهنین دلان صورت نمیبست - و شیرخان از روی روباه بازی گاه کسان معتبر بدرگاه معلّی فرستاده در صلح میزد - و گاه اندیشهٔ نامه جنگ را در عرصهٔ خیال جولان میداد - تا آنکه بفریب و فسون جمعے از پیاده و سردم زبون را با اسباب آتشبازی روبرو گذاشته خود در منزل عقب رفته نشست - و عساکر پادشاهی (که پیوسته نصرت ایشانرا بود) از مقدّمات مکرانگیزی آن حیله اندوز واقف نشدند - و پس رفته نشستند - و بحسب تقدیر

---

(۲) نسخهٔ [ح] تاهولی (۳) نسخهٔ [ه] بهینه - و نسخهٔ [ز] مهیه (۴) نسخهٔ [ب] کشن - و نسخهٔ [ح] کینلس ●

چون امرے میخواهد که ظاهر شود بقدر بےپروائي بارگاه کارآگاهي ملحق میگردد - و ازین سبب در شرایط نگاهباني تهاونے عظیم راه مي‌یابد - تا شبے (که یاتیش محمّد زمان میرزا بود) از غفلتے تمام واقع شد - آن روبه‌باز (که فرصت را در کمین بود) شبگیر کرده وقت صبح از عقب اردوی معلّی پیدا شد - لشکر خود را سه توپ داشت - یک توپ خود - و یک توپ جلال خان - و یک توپ خواص خان - لشکر پادشاهي را فرصت زین‌کردن اسب و مجال جبّه پوشیدن نشد - حضرت جهانباني از غفلت سپاه اطّلاع یافته حیران نقش کارگاه تقدیر شدند - سررشتهٔ تدبیر از دست رفته‌بود - در وقت سواري بابا جلایر و تردي بیگ و قوچ بیگ بملازمت رسیدند - حکم اشرف شد که زود رفته مهد علیا حاجي بیگم را برآرند - آن دو وفاکیش غیرت‌اندیش بر در سراپردهٔ عزّت شربت گوارای شهادت در کشیدند - و میر پهلوان بدخشي نیز با جمعے کثیر در گرد سراپردهٔ عصمت تونیق جان‌نثاري یافت - وقت بغایت تنگ شده‌بود - حضرت مهد علیا بیرون نتوانستند آمد - و ازانجا (که حفظ و صیانت ایزدي متکفّل حال و ضامن مآل بود) ساحت حریم حرم عفّت را عواصف خیال بداندیشان نتوانست پیمود - و غبار اندیشهٔ تیره‌جانان بر حواشي سرادقات عصمت پردگیان جاه و جلال نتوانست نشست - و نفوس ناموس الٰهي از تقدیس خانهٔ رفعت بدورباش حاجبان غیرت حراست پرده‌نشینان خلوتخانهٔ عفّت نمود - و خیال فاسد در ضمیر آن تیره درونان راه‌نیافت - و شیرخان آن عصمت قباب را در کمال صیانت و پرده‌پوشي بآبروی تمام روانه ساخت ٠

و بالجمله چون آنحضرت متوجّه پُل شدند پل را شکسته یافتند - ناچار خود را سواره چون نهنگان دریانورد بآب زدند - قضا را از اسب جدا میشوند مقارن این حال (چون نگهداشت ایزدي حافظ احوال آنحضرت بود) مقانی خضر راه ایشان گشت - و بدستیاری شناوری از آبِ گرداب فتنه بساحل نجات رسیدند - آنحضرت درین اثنا از وی پرسیدند که نام تو چیست - او بعرض رسانید که نظام - فرمودند که نظام اولیائي - و عنایت و مرحمت نجاي آورده بار وعده فرمودند که چون بسلامت بر تخت سلطنت نشینم تا نیمروز ترا پادشاهي میدهم - و این قصّهٔ پرغصّه در نهم صفر (۹۴۶) نهصد و چهل و شش بر ساحل آب گنگ برگذر جوسه از مکمن تقدیر پرده‌گشا گشت - میرزا محمّد زمان و مولانا محمّد یرغلي و مولانا قاسم علي صدر و مولانا جلال تتوي و بعیارے

---

(۲) نسخهٔ [ب] چلته (۳) در [اکثر نسخه] عزت (۴) نسخهٔ [ح] میشدند (۵) نسخهٔ [ ] جوسه (۶) نسخهٔ [ب] شیرعلي - و نسخهٔ [ح] پیرعلي ٠

از اُمرا و اماثل غریق بحر فنا گشتند - و آنحضرت با میرزا عسکری و معدودے چند ایلغار کرده بدارالخلافهٔ آگره نزول اجلال فرمودند - و میرزا کامران بآستانبوس عالي سرفراز شد - و بعد از چند روز میرزا هندال بوسیلهٔ میرزا کامران و والدهٔ ماجدهٔ او عرضمنده و سرافکنده از الور آمده ملازمت نمود - و آنحضرت بمقتضای مراحم ذاتي نوازش فرموده تقصیرات او را بر روی او نیاوردند - و بتفقدات بے پایان (که از اندازهٔ بشري زیاده باشد) پیش آمدند - و چون ناگهان از روی بے تدبیري امرے سرنوشت بظهور آمد همواره در تدارک این امر میبودند - و در سرانجام آلات و ادوات تلافي اشتغال داشتند - از اطراف مملکت اُمرا و سپاهیان باستلام عتبهٔ علیّه مشرّف میشدند - درین اثنا سقّای پاکسرشت بامید وعدهٔ گرامي در پای تخت عظمت حاضر گشت - حضرت جهانباني (که تاجبده و تختبخشِ ملکِ مروّت و احسان بودند) چون سقّای بینوا را از دور دیدند فی‌الحال خسروِ عهدِ خود را بر سریرِ وفا جای دادند - و تختِ سلطنت را بجهتِ آن خضرِ راه خالي ساخته سقّا را بموجبِ وعدهٔ او تا نیمروز بر تخت نشاندند - و بتخت‌نشینِ ملکِ نیمروز برابر ساختند - و بعضے احکام و اوامرِ پادشاهي را (که ظرفش گنجایشِ آن نداشت) مستثنی ساخته بحکمراني پایهٔ امتیازِ او را بلندي بخشیدند - و از بحرِ موّاجِ بخشش گردِ احتیاج از چهرهٔ احوالِ او و قبیلهٔ او برداشتند - و هر حکمے (که دران جاوس بر اورنگِ شاهي از سقّا ظهور یافت) بامضا مقترن گشت - میرزا کامران از ظهورِ چنین علوِّ همّت چینِ شکایت بر جبینِ حکایت ظاهر ساخت - و خاطرِ آزارجوی را بهانه بدید آمد *

بعد ازین قضیّه از روباه‌بازي شیر خان قصدِ بنگاله کرد - و تا حدودِ بهار آمده متوقّف شد - و جلال‌خان را با جمعے پریشان برسرِ بنگاله تعیّن کرد - و باندک فرصتے با جهانگیر قلي بیگ جنگ دربیوست - و او دادِ جلادت داده عرصهٔ نبرد را بقدمِ شجاعت پیمود - امّا ازانجا (که مشیّتِ الٰهي و حکمتِ ازلي نقشبندِ صورتِ دیگر بود) تمامي اُمرای بنگاله در دفعِ فتنه (۲) اتّفاقِ شایسته ننمودند - و فرصت دوست بوده دریں جنگ فراهم نیامدند - لاجرم جهانگیر قلي بیگ بعد از کوشش و کشش در معرکه نتوانست قدمِ ثبات افشرد - روی گردانیده بزمینداران پناه آورد - و بعهد و پیمانِ نادرست برآمد - و او و جمعے کثیر بصحرای نیستي شتافتند - شیر خان خاطر از بنگاله فراهم آورده بحدودِ جونپور آمده شورافزا شد - و آن ملک را بتصرّف و تغلّب خود درآورده دست فتنه

---

(۲) در [بعضے نسخه] فتنهٔ مخالفان *

دراز ساخت - و قطب خان (که پسرِ خردِ او بود) با جمعی کثیر از اوباشان بر سرِ کالپی و اثارة فتنه‌ساز گشت ●

چون این خبر بمسامعِ قدسیّه رسید یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان اوزبک (که آنحدود بجاگیرِ ایشان مقرّر بود) و اسکندر سلطان (که از جانبِ میرزا کامران باهتمامِ بعضی محالِ کالپی قیام داشت) برسرِ او نامزد شدند - این شیرمردانِ معرکهٔ دلوری در برابرِ آن روبه‌صفتانِ حیله‌گر درآمده جنگِ عظیم کردند - و بتائیداتِ غیبیِ فتح روی داد - و قطب خان در میدانِ جنگ کشته‌شد - و حضرتِ جهانبانیِ مدّتے در دارالخلافهٔ آگره بسرانجامِ سپاهِ نصرت‌قرین و گردآوریِ دلهای پریشانِ برادران و خویشان و اصلاحِ بواطن و سرائرِ ایشان اشتغال داشتند - هرچند رخسارِ غبارآلودِ ضمیرِ میرزا کامران را بزلالِ نصایح شستند چهرهٔ صفا بهیچوجه روی ننمود - و چندانکه زنگارِ خلاف بمصقلِ مواعظ زدودند جلای وفاق در آئینهٔ روزگارِ او بهیچ روی پدید نیامد - و در چنین مهمِّ عالیٰ (که باوجودِ خلافِ باطن اتّفاقِ ظاهر از لوازمِ پاسِ دولتش بود) در چنین هنگامے (که با چندین استعداد قریبِ بیست هزار کسِ خوب با او بود - و از دولتِ تفضّل و احسانِ حضرتِ جهانبانیِ از کابل تا داور زمینِ شمال‌رویه و تا حدِّ سمانه جنوب‌رویه در حیطهٔ تصرّف داشت) با چنین پادشاهِ مفضل و برادرِ بزرگ و ولیِ نعمتِ خود متعذّر و مقصّر ظاهر شده تمارض نمود - و بمقتضای افراطِ غفلت و تفریطِ فکر ازین خدمتِ گرامیِ تخلّف و تقاعد ورزید - ایزد تعالی درین کارگاهِ مکافاتِ تنابیجِ کردار برو عاید ساخت - چنانچه در صدرِ حیات سزای اعمالِ خود را بچشمِ خود دید - و بعضے ازان بعد ازین بطرزِ اجمال بقلمِ توضیح در جای خود گذارش یابد - و چون بزبانِ خود فالِ بد زده‌بود حالِ او نیز چنان شد ● مصرعه ●

● چو اختر میگذشت آن فال شد راست ●

بیماریِ چند مزمن پیشِ او آمد - و از بخت‌برگشتگی بر تنبیهاتِ غیبیِ متنبّه نگشته بر مهلکِ ناخشنودیِ منعم و بیرضائیِ مفضلِ خود اصرار ورزید - اوّلاً خواجه کلان بیگ را با جمعِ کثیر بلاهور فرستاد - و روی از قبلهٔ اقبال گردانیده از دنبالِ او خود روان شد - و وبال و خسران را (که جلبِ مضرّتِ دنیا و جذبِ منفعتِ دشمن باشد) باعث و بانی گشت - هرچند حضرتِ جهانبانی فرمودند (که میرزا اگر ترا توفیقِ همراهی نمیشود و اینچنین قابوئے از دست میدهی صدیمِ خود را همراه کن) میرزا برعکسِ خواهشِ آنحضرت همگی درین اندیشه که

---

(۲) نسخهٔ [ز] بواطن ●

مردم پادشاهي را بدراهي داده همراه خود ببرد - و ميرزا حيدر بن محمّد حسين گورگان (كه خانزادهٔ حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مكاني بود - و همراه ميرزا كامران بدارالخلافهٔ آگره آمده شرف ملازمت حضرت جهانباني دريافته‌بود - و بنوازشهاي فراوان ممتاز گشته) ميرزا كامران بيماري خود را بهانه ساخته او را بهمراهي خود معي كرد - ميرزا حيدر بجانب ميرزا كامران ميل نموده در مقام عذرخواهي شد - و از بي‌فكري حرف رخصت درميان آورد - حضرت جهانباني فرمودند كه اگر نسبت خويشي منظور است از طرفين على‌السّويّه است - و اگر ارادت و اخلاص است اين نسبت بما پيشتر ظاهر ساختهٔ - و اگر تلاش ناموس و مردانگي است خود بايد همراه ما شوي كه ما برسر غنيم ميرويم - و آنكه ميرزا كامران اظهار بيماري مي‌نمايد تو طبيب نيستي - و داروشناس نهٔ كه همراه روي - و آنكه ميرزا لهور را مامن تصوّر كرده خيال فاسد است چه از بازپس‌ماندن ازين يورش اگر امرے مانع شود كنج سلامت در هندوستان نيفتوان يافت - و نيز امر (۲) دو شق بيرون نيست - اگر ما را فتح است شما را چه رو وكدام آبرو كه از شرمندگي سر از زمين نتوانيد برداشت كه مردن بران زيستن شرف دارد - و اگر عياذًا بالله حال برخلاف اينست بودن شما در لهور محال خواهدبود - و هر كس كه اين كنكاش بميرزا كامران داده دماغش خبط يافته - يا خيانت ورزيده - و حق را ازد پوشيده از راه خوشامد درآمده‌است - الحاصل ميرزا حيدر بدالت بخت بيدار طريق هدايت يافت و بدولت رفاقت موكب عالي معزّز و ممتاز گشت - و ميرزا كامران از وفور جمعيّت خود سه هزار كس را بباغليقي ميرزا عبدالله مغل همراه ساخت - و خود توفيق خدمت نيافت •

توجه موكب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از دارالخلافهٔ آگره بسمت ممالك شرقيه بدفع فتنهٔ شير خان و مراجعت بعد از محاربت و سوانح عبرت‌افزا كه بعد ازان وقوع يافته

چون كارآگهان بدايع‌طراز نگارخانهٔ تقدير در نقش و نگار طرح ديگرله اگر اكنون كار بر مراد نشود جاى شكر است نه مقام شكايت - و لهذا ايزد جهان‌آرا اتّفاق از چنين برادران گرامي برداشت - و جمعيّت را متفرّق ساخت - و آنحضرت با لشكرے

---

(۲) در [اكثر نسخه] از دو بيرون نيست •

اندک متوجه بسیارے از دشمن شدند - و از قوت دل و استقلال همت جبلی خود قلت اولیا و کثرت اعدا را منظور نداشتند - و چون موکب عالی به بهوجپور رسید شیرخان با لشکر انبوه آنطرف دریای گنگ آمده نشست - آنحضرت با سپاه معدود خود ارادهٔ عبور از آب فرمودند - و در اندک زمانے بر گذر بهوجپور پل بسته شد - و جمعے از بهمجوانان تیزجلو غریب صد و پنجاه نفر خود را معتمد کارزار ساخته بر اسپان بے زین سوار شده بآب زدند - و مانند شیران دریائی از موج و گرداب نیندیشیده بدریا در آمدند - و چون نهنگان دریانورد در بحر غدار تطره زده از آب گذشته جمعے کثیر را منهزم ساختند - و داد مردانگی و پهلوانی داده بر مودای مراجعت عزم اردوی معلی نمودند - چون نزدیک پل رسیدند افغانان فیل گردباز نامی را (که در جنگ چوسه[۲] بجانب فوج مقدر مانده بود) بشکستن پل مردادند - آن فیل بےاعتدال خود را بر سر پل رسانیده قواعد آنرا درهم شکست - درینوقت از اردوی معلی توپے رها کردند که قوایم فیل گردباز را خورد ساخت - و لشکر غنیم (که زور آورده بود) هزیمت یافت - و جوانان فدوی داد شجاعت داده بسلامت آمدند - و صلاح دران دیدند که کنار آب گرفته بفتوج روان شوند - بملاحظه و تانی کوچ بکوچ میرفتند - در اثنای راه کشتیهای مخالفان نمودار شد - توپے از توپخانهٔ پادشاهی مردادند - کشتی کلان مخالفان درهم شکست - و از تلاطم امواج قهر زیر و زبر شد - و مدت یکماه زیاده در نواحی فتوح تقابل بود - در اواخر حال محمد سلطان میرزا و پسران[۳] آلغ میرزا و شاه میرزا (که نسبت ایشان بحضرت صاحبقرانی منتهی میشود - و نبیرهٔ دختری سلطان حسین میرزا اند - و بملازمت حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی سربلند بودند - و بعد از شنقارشدن آنحضرت بحضرت جهانبانی جنت‌آشیانی مخالفتها بظهور آوردند - چنانچه ایمائے برین معنی گذارش یافت) چون ستیزهٔ باطل را رونق و بها نباشد و ستیزه‌کار با ولی‌نعمت کاررا نه کار ناساخته باز بعتبهٔ علیهٔ حضرت جهانبانی آمده سجدهٔ عبودیت بتقدیم رسانیدند - و آنحضرت از کمال مروت و فتوت گناهان کردهٔ ایشانرا ناکرده انگاشته بمراحم پادشاهانه سعادت امتیاز بخشیدند - و چون در سرشت اصلی این ناسپاسان بدنهاد افتاده بودند باز از بیدولتی و کم‌فرصتی در چنین وقتے اختیار قرار نموده پای از دایرهٔ قرار و اعتبار بیرون نهادند - و راهنمای گریختگان دیگر

---

(۲) نسخهٔ [ج] جرسه (۳) نسخهٔ [ج] پسران او ه

شده راه گریز به بیدولتان نمودند - و بسیارے از مردم طریق هرامنمکي سپرده خود را بکناره کشیدند - رای مصلحت اقتضای حضرت جهانباني چنان مقتضي گشت که از آب عبور نموده بهر رنگ جنگے باید انداخت - تا هر صورتے که از پردهٔ غیب چهره‌گشای باشد جلوه ظهور نماید - و اگر درین مقصد تاخیر رود کار طور دیگر خواهد شد - و جمعے کثیر جدا شده خواهند رفت - بهمین عزیمت (که سدِ راه رفتنِ مردم نمایند) پُل بسته عبور فرمودند و پیش لشکر خندق زده ارابهای توپخانه در جای خود انتظام دادند - و مورچلها تصمت فرمودند - شیرخان در برابر انبوه تفنگ و آشوب را فراهم آورده خندق زده نشست - و هر روز جوانان از هر طرف برآمده کارزار میکردند - درین اثنا تحویل حرطان شد - و موسم باران در رسید - و سحاب چون فیلان مست بجوش و خروش در آمده چکیدن گرفت - و آن سرزمین (که مضرب خیام عالي بود) از آب باران لبالب شد - ناچار فضای بلند (که از آسیب و گزند آب و گل محفوظ باشد) طلب کردند - تا سراپردها و توپخانه و اردوی معلّی را بآن ساحت کشند - و قرار یافت که صباح (که روز عاشور است) افواج را ترتیب داده بایستند - اگر مخالف از خندق برآمده پیش آید بجنگ پردازند - و اگر بحال[۲] خود ماند بجائیکه جهت نزول مقرّر شده فرودآیند - دهم محرم سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بآن دایره سوار شدند - و صفها آراستند - محمّدخان رومي و پسران استاد علي قلي و استاد احمد رومي و حسن خلفات (که سرکارداران توپخانه بودند) هر کدام گردونها و دیگها را نصب کرده بقانون مقرّر زنجیر کشیدند - و قُول بوجود شریف آنحضرت امتیاز یافت - و میرزا هندال را پیش قُول جای مقرّر شد - و میرزا عسکري برانغار را سرکرد - و یادگار ناصرمیرزا جرانغار را انتظام داد ●

میرزا حیدر در تاریخ رشیدی خود مي‌نویسد که آنحضرت دران روز مرا جانب چپ خود (که یمین من به یسار آنحضرت اقتران و اتّصال داشت) جای داده‌بودند - و از بنده تا حدّ جرانغار قُول بیست و هفت اُمرای توقدار بودند - شیرخان نیز پنج توپ ساخته برآمد - در جوق (که در کمّیت بیشتر بودند) بیرون خندق ایستادند - و سه جوق متوجّه لشکر شدند - جلال خان و سرمست خان و تمام نیازیان روبروی میرزا هندال آمدند - و مبارز خان و بهادر خان و رای حسین جلوانی و جماعهٔ کرراني مواجههٔ یادگار ناصرمیرزا و قاسم حسین خان در رسیدند - و خواص خان و برمزید و جمع دیگر مقابل میرزاعسکري شدند - اوّل جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ز] بجای خود ●

میان میرزا هندال و جلال خان اتفاق افتاد - و چپقلشهای غریب بظهور آمد - و جلال خان از اسب افتاد - و جرانغار پادشاهي غنیم خود را برداشته بر غول ایشان زد - چون شیرخان این را مشاهده نمود خود با لشکر فراوان هجوم آورد - و خواص خان و همراهان او نیز بر میرزا عسکري حمله آوردند - و بمجرد حملهٔ افغانان اکثر امرا دست بکارزار نبرده روی باز پس نهادند - آنحضرت بنفس نفیس خود در مرتبه بر سر لشکر مخالف تاخته تردد فرمودند - هرچند حصاے نیست که پادشاه خود مرتکب جنگ شود امّا درین وقت مردآزمائي جودت جلادت و حدّت شجاعت کجا مي‌گذارد که عمل بر قانون شود - چنانچه در نیزه درین کارزار بدست آنحضرت شکسته شد - و داد تردد و مردانگي دادند امّا برادران برادري بجاي نیاوردند - و امرا قدم رموخ در دایرهٔ ثبات نگاه نداشته از وخامت تقصیرات خود ذاهل شدند - و چشم‌زخمے چنین بولي‌نعمت روا داشتند - و آن بزرگوار صورت و معني (که بدیدهٔ حقیقت بینا و بمشاهدهٔ اسرار توانا بودند) با چنین لشکر بسیار کم پُر نفاق تهي از اخلاص که متوجّه این یورش شده[۲]اند همانا که بخاطر غیور عبور کرده‌باشد که ببارگی مردانگي بشهرستان عدم شتافتن و ممند حیات را بمنزل فنا تاختن بمراتب بهتر است از مُدارا بدشمنان درست نما و بایشان بنفاق در ساختن و نرد رد و بدل بحریفان کجباز باختن - از آنے که باین بےآبرویان خرده شود سراب اولی - چنانچه از روش تاختن بنفس نفیس خود در نظر اهل روزگار صورت اینمعني بغایت ظهور داشت - بعضے از دولتخواهان یکجهت دست شفاعت و الحاح در رکاب دولت زده بزور برآوردند - این حرف نظر بوسایل عالم اسباب میگویم - و الا در عالم تحقیق برآرنده ایزد جهان‌آرامست *

چون صعود کوکبهٔ ایجاد و علوّ طنطنهٔ ظهور حضرت شاهنشاهي در زمان خاص و مکان مخصوص نزدیک شده‌بود دادار بدیع‌آفرین این چنین نیرنگ هویدا ساخت - کروے از خردمندان را قیاس آنکه این واقعه برسم مزید آگاهي و تنبیه احرار است - نه از قسم پاداش کردار - چنانچه نزد حکماے سلف مقرّر است که حوادث روزگار نسبت بخواص بمنزلهٔ صیقل است - و نسبت بعوام بجاي زنگار - طایفهٔ از روشنضمیران پاک سیرت را مظنّه آنکه این سانحه نقش تربیتے است - چون کارفرماے کارگاه تقدیر صنعتگرے را بپایهٔ بلند میرسانند نخستین او را جامع مراتب کونیّه (از شادي و غم و صحّت و سقم و راحت و محنت

---

(۲) نسخهٔ [ز] شده *

و بسط و قبض) میگردانند تا مرتبهٔ والای مروری را شایسته شود - و برخی از تیزروان عرصهٔ شهود برانند که غرض ازین ابتدا آنست که مشیّت الٰهی بران رفته که هرگاه سعادتمندے را عطیهٔ عُظمی کرامت میشود و زمانِ حصولِ این دولتِ عُلیا نزدیک میرسد در پیشگاهِ آنوقت موردِ محن و مصروفِ فتن میگردانند - و گردِ نقصے برادیالِ جاه و جلالِ او می‌نشانند - تا چون بر درجهٔ کمال و ذُروهٔ قُصوی متصاعد شود خالِ این نقطه سپندِ عینِ الکمالِ او گردد - و روشن‌تر بیان کنم که چون آوانِ ظهورِ نورِ اقدس از مظاهرِ انسی و مطالعِ بشری (که طینتِ قدسی‌زینتِ حضرتِ آنفلوا حاملِ آن گشته‌بود - و در مکامنِ بطون و ظهورِ افرادِ متنوع جلوه‌گر شده قدم در عالمِ ملکِ شهادت می‌نهاد) - بنظراتِ خاصِ ایزدی در مراتبِ رحمت شرفِ تربیت می‌یافت و اکنون [که زمانِ ظهورِ مقصودِ اصلی ازان نور (که وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهیست) قریب شد] قضیّهٔ ناصرفیّه را سپندِ این دولتِ ارجمند ساخته جمال‌آرای کارگاهِ ابداع چنین کارفرمائی کرد - اکنون از پرده‌گشائی باز آمده بسرِ سخن می‌آید ●

و بالجمله چون شکستے که درستی جهان را آغازِ اساس باشد بظهور آمد تا کنارِ آبِ گنگ (که تخمیناً یک فرسخ بوده‌باشد) آمرا بےجنگ رو گردانیده شتافتند - و جزای کافرنعمتی و حق‌ناشناسی یافته غریقِ گردابِ ناکامی شدند - و مغاینِ حیاتِ خود را بمکافاتِ نادرستی بموجخیزِ فنا دادند - و حضرتِ جهانبانی بقدمِ ثبات و تمکین بر فیل سوارشده از آب عبور فرمودند - و بکنارِ دریا از فیل فرود آمده راهِ برآمد ملاحظه مینمودند - چون کناره بلند بود راهِ برآمد میسّر نمیشد - یکے از مواهیان از غرقاب نجات یافته درانجا رسیده دستِ مقدّسِ آنحضرت را گرفته بالا آورد - و در معنی بدستیاری سعادتِ جاودانی بخت[۲] و دولت بخود کشید - آنحضرت نام و مولدِ او پرسیدند - او بعرض رسانید که نامِ من شمس‌الدّین محمّد و مولدِ من غزنی است - از ملازمانِ میرزا کامران - آنحضرت او را بنوازشهای خسروانه امیدوار فرمودند - درین اثنا مقدم بیگ از اعیانِ میرزا کامران آنحضرت را شناخته خود را در ملکِ جمعیت‌یافتگانِ نویدِ دولت درج ساخت - و باین نیت اسبِ خود را پیش کشید - و بمواعیدِ الطافِ پادشاهی نویدِ اختصاص یافت - حضرتِ جهانبانی ازانجا متوجّهِ دارالسّلطنهٔ آگره گشتند - و در اثنای راه میرزایان آمده همراه شدند - چون بحدودِ موضعِ بهنگاهور[۳] رسیدند اهلِ آن قصبه راهِ خرید و فروخت بمردمِ پادشاهی بسته در مقامِ بےهنجاری درآمدند -

---

(۲) نسخهٔ [ط] بخت دولت (۳) نسخهٔ [ج] بنکانور - و در [چند نسخه] بهنکانور ●

چنانچه هر کس بدست ایشان می‌افتاد قصد او می‌نمودند - حقیقت این معامله چون بعرض معلّی رسید حکم عالی شد که میرزا عسکری و یادگار ناصر میرزا و میرزا هندال رفته باین گروه شقاوت‌پیشه دستبردی نمایند - و تادیب (۴) کنند - قریب می‌هزار کس از سوار و پیاده ازین گروه شقاوتمند فراهم آمده‌بود - چون حکم پادشاهی بایشان رسید - میرزا عسکری از رفتن تقاعد نمود - یادگار ناصرمیرزا قمچی چند انداخته می‌گوید که از بی‌اتفاقی شمایان کار بایفجا رسید - هنوز منتبه نمیشوید - و یادگار ناصرمیرزا و میرزا هندال فرمانبرداری نموده متوجه آنجماعت شدند - جنگ عظیم درپیوست - و جمع کثیر از کواران بی‌سعادت بقتل رسیدند - و میرزایان تنبیه نموده مراجعت کردند - و میرزا عسکری (که شکایت‌ناک آمده‌بود) معاتب شد - و ازانجا حضرت جهانبانی ایلغار فرموده باگره نزول اجلال فرمودند - اطراف ممالک برهم خورده‌بود - و فتنه از هر طرف سر برداشته - صبح دیگر بمنزل قدوة‌الاکابر میر رفیع (که از سادات صفوی بکمال علم و عقل متفرّد و باکرام و اجلال سلاطین ممتاز وقت بود) تشریف برده مشورت فرمودند - آخرالامر رای جهان‌آرای قرار بران یافت که بجانب پنجاب نهضت فرمایند - اگر میرزا کامران را عقل داوری و سعادت یاوری کند و در مقام تلافی و تدارک درآمده کمر نیکوخدمتی بربندد هرآینه رخنهٔ فتنه بسته میگردد - باین عزیمت صایب ازانجا متوجه لاهور شدند - میرزا عسکری بسنبل شقاوت - و میرزا هندال بالور رفت - و هژدهم محرّم این سال قاسم حسین‌سلطان بموافقت بیگ میرک در ساحت دهلی سعادت رکاب‌بوس دریافت - و جمع کثیر در ملازمت فراهم آمدند - و در بیستم شهر مذکور ازانجا پیشتر نهضت فرمودند - و در بیست و دوم این ماه در قصبهٔ رهتک هندال میرزا و میرزا حیدر دولت حضور اقدس دریافتند - و در بیست و سوم ماه حضرت جهانبانی در همین منزل نزول اقبال فرمودند - اهل قلعه دروازهٔ شهر را بر روی آنحضرت بستند - و ابواب شقاوت بر خود کشودند - و آنحضرت بدولت و سعادت متوجه شده در اندک زمانے اهل قلعه را تنبیه فرمودند - در هفدهم صفر موکب والا بسهرند رسید - و در بیستم این ماه میرنقرملی در اثنای راه محمل حیات بر بست - و چون موکب عالی در حوالی لاهور قریب سرای (۴) دولتخان رسید میرزا کامران باستقبال آمده ملازمت کرد - و آنحضرت در باغ خواجه درست منشی (که دلکشاترین منازل لاهور بود) بدولت (۴) فرود آمدند - و میرزا هندال در باغ

---

(۴) نسخهٔ [ح] وتنبیه وتادیب (۴) نسخهٔ [۵] وادبی (۴) نسخهٔ [ح] رفته بدولت فرود آمدند ه

خواجه‌غازي (كه دران ايّام ديوان ميرزا كامران بود) منزل گرفت - و متعاقب آن ميرزا عسكري از سمنان رسيد - و در خانهٔ اميرولي‌بيگ نشست - و درينولا دولتمند سعادت‌منش شمس‌الدّين محمّد (كه بر كنارهٔ دريا دست‌داده‌بود) آمد - و بنوازشهاى خسروانه سربلندي يافت - و در غرّهٔ ربيع‌الاول (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت تمامي برادران گرامي و اُمرا و ساير ملازمان جمع آمدند - و باوجود چندين اسباب آگاهي و تنبيهات آسماني اين عزيزان آگاه نميشدند - و كمر صدق بر ميان همّت نمي‌بستند - و در هر چند گاه در ملازمت حضرت جمع آمده كنكاش ميكردند - و بر اتّفاق و يكجهتي عهد و پيمان مي‌بستند - و اكابر و معارف را برين گواه مي‌گرفتند - و اكثر اوقات خواجه خاوند محمود برادرِ خواجه عبدالحق و مير ابوالبقا داخل كنكاش ميبودند - تا آنكه روزے جميع ميرزايان و اعيان دولت و اكابر جمع شده بر اتّفاق و يكجهتي مدتره نوشتند - و تمام اهالي و اعيان گواهي خود را بران سجل سعادت ثبت نمودند ۞

و چون اين محضرِ رنوق باختتام رسيد شروع در كنكاش كردند - آنحضرت در هر باب نصايح بلند و كلمات ارجمند فرمودند - و بر زبان گوهر بيان گذشت كه رخامت عاقبت طايفهٔ (كه از جادهٔ قويم اتّفاق عدول كرده‌اند) بر همگنان روشن است - على‌الخصوص درين نزديكي چون سلطان حسين‌ميرزا در خراسان كوس رحلت زده عجده پسر كامگار اقبالمند گذاشت با چنان دولتِ مستقل و ساماے موفور از بے‌اتّفاقي برادران ملك خراسان (كه چندين سال بميامن معدلت مركز امنيّت بود) در اندك مرصتے مورد چندين حوادث گشته بشاهي بيگ انتقال يافت - و از جميع فرزندان بغير بديع‌الزمان ميرزا (كه بروم رفت) اثرے نماند - و همه فرزندان ميرزا بالسنه و افواه خواص و عوام مطعون و ملوم شدند - و حضرت گيتي ستاني فردوس‌مكاني هندوستانے بدين وسعت را بچه مشقّت گرفته‌اند - اگر از بے‌اتّفاقي شمايان از حيطهٔ تصرّف برآمده بدست چندين ناكسان درآيد دانايان شما را چه گويند - اكنون درين باب سر بجيب تفكّر فرو بايد برد - و از گريبان غيرت بيرون بايد آورد - تا درميان خلايق سربلندي حاصل آيد - و موجب گردآوري رضاى ايزدي گردد - هر يك از ارباب عهد و پيمان و اصحاب مواثيق و ايمان چندان عهدِ (۳) قريب را فراموش كرده بمقتضاى هوا و هوس خود حرف‌سرا گشت - ميرزا كامران گفت آنچه بخاطر من ميرسد آنست كه پادشاه و همه ميرزايان جريده زمرے چند در جبال بسربرند - و اهل و عيال تمام مردم را من برداشته بكابل بروم -

---

(۳) نسخهٔ [ح] سهيل (۳) در [بعض نسخه] عهدے ۞

و بمامنی رسانیده باز آمده ملحق گردم - و میرزا هندال و یادگار ناصر میرزا گفتند که بالفعل جنگ ما با افغانان صورت نمي بندد - مناسب آنست که بحدود بکر(۲) رفته آن ولایت را بدست آریم - و بقوت وی گجرات را تسخیر کنیم - و چون این دو ملک بدست افتد و کار بانتظام آید تخلیص این ملک باحسن وجوه میسّر خواهدشد - میرزا حیدر گفت مناسب آنست که تمام میرزایان از کوه مهرند تا کوه سارنگ دامنها را مستحکم(۳) ساخته بنشینند - و من متعهّدم که باندک تقویتی در دو ماه کشمیر را مستخلص سازم - و چون خبر گرفتن کشمیر رسد هر کس متعلّقان خود را بکشمیر فرستد که مامنی محفوظتر ازان نیست - چهار ماه مي باید که شیرخان برسد - و با گودرنها و ضربزنها که اعتضاد محاربهٔ اوست بکوهستان نمیتواند رسید - و در اندک فرصتی لشکر افغان ویران خواهدشد - چون زبان اینها با دل موافق نبود سخن ناتمام شده مجلس تمام شد - و هرچندگاه سخن درمیان مي آمد و آنحضرت نصایح رجمند میفرمودند - (که شاید میرزا کامران را چراغ خرد روشن شود - و از تیره رائي برگشته در مقام صفا آید) میرزا از سخن خود بر نمیگشت - و همگي همّت او آنکه هر یکی بطرفی ویران شوند - و خود بکابل رفته گوشهٔ عشرت را غنیمت شمارد - و بیومنه در اندیشهای نادرست فرو رفته بود - و سخنان اقبال‌بخش هوش‌افزا او را بیدار نمي ساخت - بظاهر دم از موافقت میزد - و میگفت بفلان ساعت مصعود مي برایم - و از یکدلي و یکرنگي به بیدار مخالف کمر همّت مي بندیم - و از راه باطن اساس مخالفت را استوارتر میساخت - تا آنکه از خیرگي و تیره‌رائي قاضي عبدالله صدر خود را پنهاني پیش شیرخان فرستاد که رابطهٔ وداد استحکام دهد - و پیمان محبّت باو بندد - و کام خود را از مدد دشمن جوید - و در مضمون مکتوب چنان نوشت که اگر پنجاب بدستور سابق بر من مقرّر دارند در اندک زمانے کارهای شایسته بتقدیم رسانم •

شیرخان بعد ازین واقعه تا دهلي آمده قدم(۴) پیش نمي نهاد - و این قضیّه را از مصاعدات(۵) بخت خود میشناخت - و اندیشه‌مند بود که اگر پیشتر روم مبادا کار من بهتر افتد - و از جمعیّتی که در لاهور مي شنید متوهّم بوده نهال هراس داشت - درین اثنا صدر بُرغدر (که با فطرت شرارت جبلّت داشت) رسید - شیرخان (که صدار رُشد او بر روباه‌بازي بود) صدر را

---

(۲) نسخهٔ [ح] بهکر (۳) در [چند نسخه] محکم (۴) نسخهٔ [ط] قدم‌جرات (۵) نسخهٔ [ز] مساعدت •

گرم دریافت - و از مزدهٔ بے‌اتفاقی از یکدل بیزار دل شد - و جواب او را موافق تمنای میرزا گفت - و این بیدولت تحریض پیش‌آمدن مخالف نمود - و مقدمات خذلان درمیان آورد - شیر خان حیله‌ساز را با او همراه ساخت تا بر حقیقت معامله آگاهی یافته بازگردد - میرزا کامران فرستادهٔ شیرخان را در باغ لاهور دید - و دران روز جشن داشت - و حضرت جهانبانی را نیز التماس کرده آورد - و بار دیگر میرزای کوته‌اندیش خام‌طمع باز همان بے‌سعادت را پیش شیرخان فرستاد - درین مرتبه این نمک‌بحرام بکنار دریای سلطان‌پور رسیده حرف نادرالتخواهی درمیان آورد - و شیرخان را برگذشتن آب دلیر ساخت - درین اثنا مظفر ترکمان (که بقراولی بنواحی آب سلطان پور تعیّن شده‌بود) آمده بموقف عرض رسانید که لشکر از آب سلطان پور عبور کرده جنید بیگ برادرزادهٔ من (که بصیرت و صورت از مقبولان و منظوران درگاه بود) بشهادت رسید ٥

اواخر جمادی‌الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب لاهور (که پایاب بود) عبور فرموده کوچ بکوچ بکنار آب چناب رسیدند - و حضرت جهانبانی را چون داعیهٔ کشمیر تصمیم یافته‌بود جمعے را همراه میرزا حیدر ساخته میرزا را پیشتر از خود بصوب کشمیر فرستادند - چه دران هنگام (که میرزا کامران بجنگ سام میرزا بقندهار شتافت) میرزا حیدر را از جانب خود بحکومت لاهور گذاشته‌بود - خواجه حاجی و ابدال باکری و رمکی چک و جمعے از امرای کشمیر بمخالفت والی آنجا نموده بحدود لاهور آمده‌بودند که باشنائی میرزا حیدر لشکرے از میرزا کامران گرفته ولایت کشمیر را در تصرف خود درآرند - و هرچند میرزا حیدر سعی نمود نقش این آرزو صورت نه بست - و در وقتیکه میرزا هندال خطبه بنام خود ساخته فتنه‌انگیز شد و میرزا کامران از حدود لاهور بدارالخلافهٔ آگره توجّه نمود میرزا حیدر بکوشش تمام از دارالخلافه لشکرے بمشایعتی بابا جوجک (که از عمدهای میرزا کامران بود) ترتیب داده فرستاد - که بیدرقهٔ امرای کشمیر (که نام ایشان ذکر یافت) رفته ولایت کشمیر را در تصرّف آرند - بابا جوجک در رفتن مساهله نمود - تا آنکه قصهٔ پرغصهٔ گذر چوکه (که چشم زخم دولت ابدپیوند بود) بر زبان عام افتاد - مشارالیه نصح عزیمت نمود - و امرای کشمیر در حدود نوشهر و راجوری در شعاب جبال بصر برده منتظر امرے میبودند - و از ایشان پیوسته نوشتها بمیرزا حیدر

---

(۴) نسخهٔ [ط] گریزے (۳) در [اکثر نسخه] جلوده بیگ (۴) نسخهٔ [د ه و ح] تا کنار (٥) نسخهٔ [ح] ابدال ماکزی و رمکی چک (٦) در [بعض نسخه] جوسه (۷) نسخهٔ [اب ح] نوشهره ٥

می آمد مشتمل بر مرتبات تسخیر کشمیر - و میرزا آن خطوط را بموقف عرض حضرت جهانبانی میرسانید - و خاطر اقدس را روز بروز بسیر ملک دلگشای کشمیر شوق می‌افزود - درینولا بموجب آن رخصت دادند که اولا میرزا با جمعی بنوشهر رود - اگر امرای کشمیر (که همواره ترغیب رفتن کشمیر میکردند) آمده بینند سکندر توپچی با مردم خود (که جایگیردار نزدیک آنحدود است) آمده ملحق شود - و چون بعقبه رسد (۲) امیر خواجه کلان بیگ (که از امرای کلان حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بود - و مجمل احوال او ایراد یافته) خود را بکمک رسانده - و چون خبر رسیدن خواجه کلان بیگ بمسامع علیه رسد حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال متوجه آنصوب گردند - و آن حضرت در کنار دریای چناب بودند که میرزا کامران و عسکری میرزا با خواجه‌عبدالحق و خواجه خاوندمحمود متوجه کابل شدند - و محمدسلطان میرزا و الغ‌بیگ میرزا و شاه میرزا از حدود کلنان میت تفرقه شنیده برلب دریای سند بمیرزا کامران ملحق شدند - و در غرهٔ رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت حضرت جهانبانی را (که عزم رفتن کشمیر مصمم بود) میرزا هندال و یادگارناصر میرزا و قاسم حسین سلطان ابرام نموده بجانب سند بردند - خواجه کلان بیگ (که همراهی حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی قرار داده‌بود) از سیالکوت رفته بمیرزا کامران همراه شد - و سکندر توپچی خود را بکوه مارنگ کشید - و در رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت (که حضرت جهانبانی بسعی میرزایان متوجه حدود سند شدند) بعد از چند منزل هندال میرزا و یادگار ناصر میرزا از بی‌تاملی بانحوای بیگ میرک (که از ملازمت جدا شده بایشان پیوسته‌بود) راه مخالفت پیش گرفته ازان حضرت جدا گشتند - درین اثنا قاضی عبدالله با چندسے از افغانان رسید - قراولان میرزا هندال ایشان را گرفته پیش میرزا آوردند - افغانان سیه‌روزگار بقتل رسیدند - و عبدالله تیره‌بخت (که نقص چند از عمرش هنوز مانده‌بود) بشفاعت میر بابا دوست از مهلکه قیامت نجات یافت - و تا بیست روز میرزایان در تیه حیرت سرگردان بودند - هیچ نمیدانستند که چه‌کار کنند - و کجا روند - از بخت و سعادت جدا گشته و همصحبتی دولت را گذاشته مقصد گم کرده و راه مقصود را پی‌نبرده هایه و متحیر میگشتند - و حضرت جهانبانی براه دشت متوجه بکر بودند - و بتخمین و قیاس راه میرفتند - آب نایاب - و غله هیچ جا نی - بمدرقهٔ تحمل و زاد توکل طی منازل و قطع مراحل میشد - تا آنکه روزے آواز نقاره رسید - بعد از تحقیق ظاهر شد که در درسه کروهی میرزا هندال

---

(۲) نسخهٔ [ح] بلصبه (۳) در [اکثر نسخه] رسند ٥

و یادگار ناصر میرزا در وادی طلب گام میزنند - حضرت جهانبانی میر ابوالبقا را (که از همراهی میرزا کامران جدا گشته درین یورش مصاحب موکب عالی و جلیس مجلس والا بود) پیش میرزایان فرستادند - تا از مستقر این موکب اعلام دهد - و سخنان سعادت‌بخش خردافزا گفته میرزایان را بانتظام مقدمهٔ علیه هدایت بخشد - میر بموجب اشارت عالی میرزایان را پندپذیر ساخته بدولت ملازمت و سعادت مرافقت رهنمون گشت - و باتفاق متوجه رایت بکر شدند - و خواص خان و نوجه عظیم افغانان از دنبال می‌آمد - هرچند لشکر ظفرقرین بغایت اندک بود بجنگ دلیری نمیکرد - و در اواخر شعبان (که اردوی والا باُبّه رسید) امیر سید محمد باقر حسینی (که دیباچهٔ سادات و علمای عهد بود) رحلت نمود - و همانجا مدفون شد - و آنحضرت بر فوت او تأسف عظیم فرمودند - و چون عالم کون و فساد نشاه ایست گذشتنی و گذاشتنی رضا بقضا (که شیوهٔ بالغ‌نظران مقام تسلیم است) داده بحکم ایزدی راضی گشتند - و چون نزدیک بوطن بخشوی لنگاه (که از زمین‌داران و امیان آن مرزمین بود) بمخیم سرادقات جلال شد فرمان عنایت و منشور التفات و خلعت فاخره مصحوب بیگ محمد بکاول و کچک بیگ فرستادند - و او را بخطاب خانجهانی و علم و نقاره امیدوار ساخته در باب دولتخواهی و خدمتگاری و فرستادن غلّه باردوی معلّی امر فرمودند - بخشوی لنگاه استقبال فرستادها نموده تسلیمات بجای آورد - و باحترام پیش آمد - اگرچه بخت یاوری نکرد که آمده سعادت زمین‌بوس دریابد امّا درآنچه مامور شده‌بود فرمان‌برداری نموده بتقدیم رسانید - هم پیشکش لایق فرستاد - و هم سوداگرانرا همراه کرد که از اقسام اجناس بمعسکر والا آورده فروختند (۶) - و کشتی بسیار سامان نمود که از آب عبور فرموده متوجه بکر شدند - و یادگار ناصر میرزا برسم هراولی پیش پیش میرفت - و در بیست و هشتم رمضان (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت رایات عالی بحدود بکر رسید - و پیش ازین بدو روز قاضی غیاث‌الدین جامی را (که انتسابی باین دودمان عالی داشت - و بفضایل و مکارم متحلّی بود) بمنصب صدارت ممتاز فرمودند ●

چون بتوفیق ایزدی چندین اخطار سفر قطع نموده بحدود بکر منزل شد قصبهٔ لهری (۷) (که در کنار دریای سند روبروی بکر واقع شده‌است) مضرب خیام عالی گشت - آنحضرت بنفس نفیس خود در باغی (که حوالی آن قصبه در نزاهت و لطافت عدیل نداشت) نزول اجلال

---

(۲) در [اکثر نسخه] قدم در وادیُ طلب میزنند (۳) نسخهٔ [او ح] از افغانان (۴) نسخهٔ [ز] لنگاه (۵) نسخهٔ [ا] بیگ مبرک بکاول (۶) نسخهٔ [ه] فروشند (۷) در [بعضی نسخه] لوهری ●

فرمودند - عمارات دلپذیر (که درانجا تعمیر یافته بود) بذات اقدس حضرت جهانبانی رونق پذیرفت - و مایر بساتین و منازل بملازمان رکاب دولت تقسیم یافت - میرزا هندال چهار پنج کروه گذشته فرود آمد - و بعد از چند روز از آب گذشته منزل کرد - و یادگار ناصر میرزا نیز بعد ازو بآنجانب آب منزل گرفت - سلطان محمود بکری (که از توابع میرزا شاه حسین[۲] بیگ ارغون بود) ولایت بکر را ویران ساخته استحکام قلعه‌داری نمود - و کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد - و این شاه حسین بیگ ولد میرزا شاه بیگ ارغون است که چون حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی قندهار را ازو بزور گرفتند او بحدود تٹه و بکر افتاد - و تمامی این ناحیه را در تصرف خویش درآورد •

چون موکب همایون بقصبهٔ لهری فرو نزول یافت مفشور عالی بسلطان محمود فرستادند که آمده احراز سعادت آستانبوس نماید - و قلعه را بملازمان درگاه سپارد - او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسینم - مادام که او بملازمت نیاید آمدن من در آئین نمک خوردن پسندیده نیست - و بے رخصت او قلعه‌سپردن هم سزاوار نه - و امثال این ضعیف[۳]نالی نمود - آنحضرت او را معذور داشته امیر طاهر صدر و میر سمندر را (که از ملازمان معتمد بودند) پیش میرزا شاه حسین به تٹه فرستادند - و بمواعید عنایات شرف امتیاز بخشیدند - میرزا شاه حسین فرستادها را بآداب دید - و شیخ میرک را (که نقاوهٔ اولاد شیخ پوزان[۴] بود - و جماعهٔ ارغون[۵] از قدیم بشیخ مذکور ارادت و اعتقاد داشتند) برسم رسالت با پیشکش لایق مصحوب ایلچیان پادشاهی بدرگاه معلّی فرستاد - و عرضه‌داشت نمود که ولایت بکر محصول کم دارد - ولایت جاجکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غلّه ممتاز است - مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآنصوب منعطف سازند - و آنرا در تصرف درآرند - که هم سپاه دولت را فراغت خواهدبود - و هم من بخدمت نزدیک خواهم شد - دولت بمن قرین و سعادت همنشین آمده که آنحضرت باینصدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند - و بمرور و تدریج دغدغها را از خاطر زایل کرده بسعادت رکاب‌بوس سرفراز خواهم شد - و معروض داشت که چون من بعزّ بساطبوس مستسعد گردم باندک توجّه حضرت ملک گجرات در حوزهٔ تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - و بعد از انتظام مهام آن مایر ممالک هندوستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] حسن‌بیگ (۳) نسخهٔ [ط] ضعیف بالی (۴) نسخهٔ [ج ج] بوران (۵) نسخهٔ [ب] ارغونیان - و نسخهٔ [ج] ارغونها •

بدست خواهد افتاد - آن ناجوانمرد حقوق را بعلوق مبدّل ساخته از درِ مکر و تزویر درآمده سخنانِ دروغ زاستی نما را جلوه میداد - آنحضرت میرزا هندال را بجانبِ پاتر[۴] و آنحدود تعیّن فرمودند - تا پنج شش ماه خود در نزهتگاهِ لهري بصر بردند که شاید حاکمِ تنه راهِ سعادت پیش گیرد - درین اثنا بجهتِ سرفرازیِ میرزا هندال بیورتِ او بحدودِ پاتر تشریف ارزانی داشتند - و بمقدمِ دولت‌افزا پایهٔ سعادتِ او را بلند[۵] گردانیدند ●

چون زمانِ ظهورِ نیّرِ اقبال و طلوعِ نجمِ جاه و جلال (که زینت‌بخشِ جمالِ صورت و معنی و حصن‌افزای کمالِ دنیا و عقبی ست) نزدیک رسید اسبابِ حصولِ این دولتِ عُظمی و آثارِ وجودِ این عطیهٔ کُبری زمان زمان آماده‌تر میگشت - که بفیضِ قدومِ آن نور پرورد ایزدي دیدهٔ انتظارِ چندین هزارسالهٔ قدسیانِ عالمِ بالا روشني پذیرد - و شامِ امیدِ زمانه[۶] از پرتوِ نورِ مقدمِ آن درّهٔ اکلیلِ خلافت ضیای صبحِ سعادت گیرد - آن بود که درین یورش در خوبترین آنے و شریفترین زمانے در (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت حضرتِ مهدِ عُلیا قدسي‌نشاني مریم‌مکاني را (که فروغِ عفّت و طهارت و نورِ سلطنت و ولایت از جبینِ مبینش میدرخشید) بآئینِ پادشاهي و روشِ بزرگي در حبالهٔ عقد درآوردند - و جشنِ اقبال آراستند - و از گنجینهٔ انعام نقدها برفرقِ روزگار ریختند - دلها را بنعیم[۷] دولت مسرور و معمور ساختند - و خواجه هجری جامي درین امرِ سعادت‌پیرا کمالِ خدمت و عبودیت بجای آورد - و ازانجا همعنانِ دولت و اقبال متوجهِ اردوی معلّی شدند - مدّتے حدودِ بکر مخیّمِ سعادت بود - رفته رفته از بیسولتیِ زمینداران گرانیِ غلّه و ویرانیِ ولایت رو داد - و پیوسته در خواطرِ میرزایان (که همرکاب و همعنان بودند) اندیشهای سست و فکرهای نادرست (که در مشربِ منافقان گوارا و مطبوع توانستبود) میگذشت - تا آنکه میرزا هندال بموجبِ اغوای یادگارناصرمیرزا (که پیوسته در باطن دامنی مخالفت بود) بتحریک[۸] خواجه خان (که از جانبِ میرزا کامران ایالتِ قندهار داشت) برخاسته بقندهار رفت - و کس پیشِ یادگارناصرمیرزا فرستاده از رفتنِ خود و طلبیدنِ او اعلام بخشید ●

چون این خبر بمسامعِ قدسیهٔ آنحضرت رسید روزِ سه شنبه هژدهم جمادی‌الاولی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بمنزلِ میر ابوالبقا تشریف برده صحبتِ بزرگانه داشتند - و بامرازِ تمام

---

(۴) نسخهٔ [ج] باتمر (۵) در [اکثر نسخه] سربلند (۶) نسخهٔ [ب ج] قدوسیان (۷) نسخهٔ [ج] زمانیان (۸) نسخهٔ [ج د و] بنعیم و دولت (۹) نسخهٔ [د] و بتحریک ●

خدمتِ میر را پیشِ یادگار ناصر میرزا بوسمِ رسالت فرستادند که میرزا را از خطرگاهِ خطا بمسلکِ مستقیمِ صواب آورده - میر بسعادت زنده میرزا را بمخدنانِ سعادت‌آموز و مقدّماتِ نصیحت‌آمیز از راهِ مخالفت بازآورده بشاهراهِ موافقت رهنمونی کرد - و بدینِ عقیدت و آئینِ حقیقت خوانده از اندیشهای نادرست باز داشت - و مقرّر ساخت که میرزا از آب گذشته ادراکِ ملازمت نماید - و بعد ازین در پیشگاهِ خدمتگاری و جانسپاری ثابت‌قدم باشد - مشروط بآنکه چون هندوستان فتح شود از سه حصّه یک حصّه ازو باشد - و چون بکابل نزولِ اجلال واقع شود غزنی و چرخ (۲) و موضعِ لوگهر (۱) که حضرتِ گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی بوالدهٔ میرزا عنایت فرموده‌بودند) بار تعلّق گیرد - روزِ چهارشنبه میر خدمتِ رسالت بتقدیم رسانیده مراجعت نمود - مردمِ قلعهٔ بکر از رفتنِ میر واقف شده جمعی را بر سرِ کشتی فرستادند - و بر میر تیرباران کردند - زخمی چند کاری بمیر رسید - روزِ دیگر ازین عالمِ فانی بملکِ بقا پیوست - حضرتِ جهانبانی را ازین واقعهٔ غم‌اندوز رقّتِ تمام روی داد - و تأسّفِ عظیم فرمودند - و بر زبانِ حقایق‌ترجمانِ آنحضرت گذشت که از مخالفتها و سرکشیهای برادران و حق‌ناشناسیِ نمک پروردها و بدمددیِ یاران و دوستان (که ملکِ هندوستان از دست بیرون رفت - و چندین کلفتها روی نمود) همه یکطرف و واقعهٔ میر یکطرف - بلکه هنوز آن حوادث طرفِ این نمیتواند شد - و الحق بزرگیِ میر همین قدر بود که از روی قدرشناسی فرمودند - لیکن چون در ذاتِ مقدّسِ حضرتِ جهانبانی خردِ دوربین و عقلِ حق‌شناس ودیعت‌نهادهٔ دستِ قدرت بود در چنین مواقع (که لغزشگاهِ بزرگانِ دین و دولتست) قرینِ عقلِ کامل بوده برضا و تسلیم گرائیدند - و هرآینه در امثالِ این حوادثِ دانش‌زا (که بسا مردم را پای صبر از جای میبرد) هوشمندِ خداپرست با عقلِ خداداد مشورت فرموده برضا گراید - و اگر بواسطهٔ هجومِ عوام و استیلای طبیعت باین نرهنگاه نتواند رسید جزع و نزع (که شیوهٔ دلبستگانِ عالمِ موقتست) گذاشته به تنگنایِ شکیبائی درمازد - لله الحمد که آنحضرت اگرچه بمقتضای بشریّت در اوّلِ حال قدرے مغلوبِ احزان و هموم شدند لیکن برهنمونیِ عقلِ کامل بطرزے (که بالغ‌نظرانِ خداشناس در گلستانِ رضا و تسلیم گلدسته‌بند و میوه‌چین باشند) بحوانیِ کوشی خرمند گشته بهبود را در تقدیرِ ایزدی دانستند - و بدیدهٔ حقایق‌بین تماشاگرِ شقایقِ این حدایق

---

(۲) نسخهٔ [د] چرخ (۱) نسخهٔ [ا] لوهکده ٥

عدند - بعد از پنج شش روز ازین سانحهٔ عبرت‌بخش یادگار ناصر میرزا از آب عبور نموده سعادت ملازمت حضرت جهانباني دریافت - آنحضرت او را بروابط مهرباني پیوند روحاني دادند - درین اثنا شیخ میرک فرستادهٔ حاکم تٹه را رخصت داده بحاکم تٹه منشور عالي فرستادند که آنچه التماس نموده‌بود بموقف قبول پیوست بشرطیکه از روی عقیده آمده ملازمت کند - والی تٹه مدتے حرف آمدن درمیان داشت - چون سخن او از چراغ صدق بے‌فروغ بود پرتو وقوع نمي‌(۲) یافت - تا آنکه حضرت جهانباني بکر و آنحدود را بیادگار ناصر میرزا مکرمت فرموده غرهٔ جمادي الاخری (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت بصوب تٹه نهضت فرمودند - و اینچنین ولایت خراب (که بمیامن عدالت پادشاهي رو بآباداني نهاده ارتفاع غلات و محصول حبوبات بدرجهٔ اعلی رسیده‌بود) بمیرزا داده پیشتر عزیمت فرمودند - نزدیک قلعهٔ سیهوان(۳) فضیل بیگ برادر منعم خان و ترش(۴) بیگ برادر بزرگ شاهمحمد و جمعے دیگر تا بیست نفر بر کشتي سوار میرفتند که جمعے از قلعه برآمده قصد این جماعه نمودند - اینها باتفاق از کشتي برآمده بجانب مخالف تاختند - و مخالفان رو بگریز نهاده بقلعه درآمدند - چندے ازین شیران بیشهٔ مردانگي نیز بقلعه درآمدند - چون از کمک نا امید بودند مراجعت نموده باردوی معلی ملحق گشتند - و درهفدهم رجب حضرت جهانباني بدولت و اقبال رسیده قلعهٔ سیهوان را محاصره فرمودند - پیشتر ازانکه موکب همایون بگرد قلعه نزول(۵) فرماید محافظان حصار حدایق و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته‌بودند - در ایام محاصره حاکم تٹه پیش آمده سر راه گرفت - و نگذاشت که غله باردوی ظفرقرین رسد - از امتداد محاصره و کم‌رسیدن غله بمعسکر اقبال فرومایهای بے‌حقیقت راه گریز پیش گرفتند - تا آنکه مردم کلان را (که گمان حقیقت بآنها برده‌میشد) پای صبر از جای لغزید - چنانچه میر طاهر صدر و خواجه غیاث‌الدین حامي و مولانا عبدالباقي برخاسته باردوی حاکم تٹه رفتند - و میر برکه و میرزا حسن و ظفر علي ولد نقیر علي بیگ و خواجه محب علي بخشي پیش یادگار ناصر میرزا ماندند - درین اثنا بمسامع علیه رسید که منعم خان و فضیل بیگ و جمعے دیگر اتفاق نموده میخواهند که خود را بر کناره کشند - آنحضرت از روی احتیاط منعم خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] نمي تافت (۳) نسخهٔ [ز] سهوان (۴) نسخهٔ [ج] ترس بیگ (۵) نسخهٔ [ج] نزول اجلال فرماید (۶) در [بعض نسخه] فقر علي ٥

(که سرگروه آنها بود) مقيّد ساختند - سخن باين سرنه داشته بشرح شمّه از احوال يادگار ناصر ميرزا پرداخته ميشود ●

چون آنحضرت او را به بکر گذاشتند او لُهري[۲] را جاي اقامت خود ساخت - دو مرتبه مردم قلعه برآمده غافل بر سر ميرزا ريختند - و خواهي نخواهي از جانب ميرزا مردانگيها درين جنگ بظهور آمد - محمّد علي قابوچي و شيردل (که هردو بمنعم خان قرابتي داشتند) مردانه شربت خوشگوار شهادت در کشيدند - بار ديوم دليرانه از کشتي برآمده در ريگ زمين جنگ صف کردند - درين مرتبه مردم ميرزا آنچنان دستبردي نمودند که قريب صد صد چهارصد کس مخالف بقتل رسيد - و آن ريگ تفسيده بخون نامدار اين خونگرفتها ميراب شد - و آنچنان ترس فروگرفت که ديگر ارادهٔ پيشدستي نکردند - و ميرزا شاهحسين بيشتر از پيشتر دامنهٔ فريب بخود قرار داده ميرزا را از راه راست بيرون برد - و بابرقلي مهردار خود را پيش او فرستاد - که من پير شده‌ام - و غمخوارے ندارم - مبنّهٔ خود را بتو نسبت ميکنم - و خزاين بتو ميگذارم - و روزے چند (که از حيات مستعار من باقيست) رايگان از دست نميدهم - و باتّفاق ملک گجرات تسخير خواهدشد - الغرض آن ماده‌لوح را بمواعيد کاذبهٔ عُرقوبي فريفته ساخت - و او از سخافت عقل و اعوجاج فکر داغ بيوفائي بر جبين حال خود نهاد - اگر ذرّهٔ از مروّت و شمّهٔ از فراست در جبلّت او تعبيه مي‌بود بر تقديرِ صدق مواعيد هم هرگز قدم در دايرهٔ بيوفائي نمي‌نهاد - و بر سخنان غرض‌آميز غدرانديشان گوش هوش نداشته بحقيقت ورزي خود را سربلند ميداشت - و چون حضرت جهانباني عصرت لشکر را ديده کس پيش يادگار ناصر ميرزا فرستادند [که خود را برسر حاکم تتّه (که سر راه گرفته) بزودي رساند - تا معسکر اقبال از تنگناي ضيق بتوسعه گراييد] ميرزا اگرچه از دل برگشته‌بود امّا پاس ظاهر بقدر[۳] نموده پيشخانهٔ خود بيرون فرستاد - و در روان‌شدن بر همان خيال خام تمثّل و اهمال مي‌نمود - درين اثنا حضرت جهانباني شيخ عبدالغفور را (که از نسل مشايخ ترکستان بود - و آنحضرت او را بيک از مقربان[۴] خود ساخته‌بودند) فرستادند که اهتمام نموده ميرزا را بزودي بيارد - اين بيسعادت چنانچه گفته‌اند ●

● مصراع ● ● کين ره که تو ميروي بترکستان است ●

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهري - و نسخهٔ [د] لوهري (۳) نسخهٔ [ز] بقدر ظاهر نموده (۴) نسخهٔ [ج] مقرمان - و نسخهٔ [د ه] مير مالان - و نسخهٔ [ز] مير پالان ●

کجروي کرده برعکس مدّعا چندان سخنان ناشایسته خاطر نشان میرزای کوتاه‌بین کرده که در ارکان ظاهر میرزا نیز خلل تمام راه یافت - و پیشخانه را (که بیرون فرستاده بود) برگردانید - و عذرهای ناموجّه گفته فرستاد ●

چون معلوم حضرت جهانباني شد که روزگار همچنان بر مراد ناسازگار یست و تلگی معسکر اقبال از اندازه میگذرد توقّف در حوالی قلعه مناصب وقت ندیده بتاریخ هفدهم ذیقعده بجانب بکرو لهري توجّه فرمودند - و در خلال این حال یکی از اعمال نامرضیهٔ یادگار ناصر میرزا آن بود که باغوای حاکم تتّه گندم و هاله (که از زمیـــن‌دارانِ دولتخـــواه بودند - و در کشتي بهمرسانیدن و غیر آن دولتخواهیها بموجب عالي نموده‌بودند) گرفته پیشکش حاکم تتّه فرستاد - تا آن حق‌ناشناس آنها را بجریمهٔ توفیق این خدمت بقتل رسانید - و آنحضرت این عمل ناشایستهٔ او و صد مثل آنرا گذرانده همواره در مقام مُدارا بودند - که شاید بر صفحهٔ اعمال رقم پشیماني کشیده در مقام تدارک درآید - چون رایات عالي بحدود لهري رسید یادگار ناصر میرزا با جمعیّت خود بقصد اردوی معلّی متوجّه گشت - آنحضرت از شنیدن این خبر في‌الفور بدولت و اقبال سوار شدند - هاشم بیگ (که از معتمدان خبرانديش میرزا بود) ازین حرکت شنیع آگاهي یافته بسرعت خود را بمیرزا رسانید - و جلو میرزا معاف گرفته تاب داد - و انواع سرزنش و نکوهش کرد - و تلخ و درشت گفت - که مگر راه و رسم مروّت و شرم و آداب ادب و آزرم از عالم برافتاد - چندین سبکسري کردن و با ولي‌نعمت خود برابري نمودن در کدام مذهب و ملّت و کدام قانون عقل و حکمت رواست ● شعـر ●

نیکو مثلی زد آن سپهـــدار ● کاندازهٔ کار خود نگهـــدار

بر پایهٔ قدر خویش ره پای ● تا بر سر آمـــدان کني جای

هرمرد که‌شعل خویش نگذاشت ● برخورد ز هرچه در جهان کاشت

امثال این سخنـــان هوش افزا گفته میـــرزا را به بندر لهري باز آورد - و درین اثنا جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان راه بے‌حقیقتي پیش گرفته از آنحضرت جدا شدند - و بجـــانب یادگار ناصر میرزا آمدند ●

چون بمقتضای غوامض حکمت الٰهي و دقایق مصلحت اراي (که در ضمن هر نامرادي چندین ابواب مراد سرانجـــام مي‌یابد) در دیار سند نقـــش مراد ننشست و بیـــار جوهر

---

(۴) نسخهٔ [ج] جلواسپ میرزا (۴) نسخهٔ [ه] ترش ●

نامدمن مردم گرفته آمده و بی‌اخلاصی لشکر و بدسلوکی برادران و بیخردی اتربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیهٔ رهروان راه خدا زنند - و حلقهٔ کعبهٔ مراد و سررشتهٔ دامن مقصود بدست آرند - یا آنکه کنج عزلتی گزینند - و زاویهٔ فراغتی از دیدن اخوان زمان اختیار کنند - و ازین جهان پرآشوب و جهانیان پرفریب برکران باشند - جمعی از همراهان خبراندیش (که در شدت و رخا ملازم رکاب دولت و مقارن عنان رفاقت بودند) بالحاح و زاری درخواست ترک این ارادت نموده بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درانست که درینولا سایهٔ همای دولت بر سر ولایت مالدیو انداخته نفع راست کنند که بارها مراتع عبودیت فرستاده لقب بندگی زده‌است - و لشکر و سامان دارد - ظاهر آنست که وقت را غنیمت شمارد - و در رکاب دولت بوده مصدر خدمات پسندیده گردد - و بتدریج آنچه مکنون و مامول خاطر دولتخواهان است صورت وقوع یابد - حضرت جهانبانی خواطر ارباب اخلاص را نگاهداشته بآنصوب توجه فرمودند - و منشور عنایت متضمن نصایح دولت‌انزا مصحوب ابراهیم بیگ ایشک آقا ببادگار ناصر میرزا فرستادند - که شاید بر اعمال شنیعهٔ خود واقف گشته مسلک ندامت پیموده‌باشد - و از آئین شقاوت بازآمده اختیار سعادت موافقت نماید - و دران فرمان معطوفت‌نشان این بیت رقمزدهٔ کلک عنایت شده‌بود • شعر •

• ای برخسار چو مه چشم و چراغ دگران • سوختم چند شوی مرهم داغ دگران •

میرزای غنوده‌عقل چون بخت بیدار نداشت نصیحت در مزاج او کارگر نیامد - و بهمان خام‌طمعی طریق بیوفائی اختیار کرده در حدود لهری تفاقد نمود - حضرت جهانبانی بیست و یکم محرم (۹۴۹) نهصد و چهل و نه بجانب آنجه نهضت فرمودند - و ازانجا هژدهم ربیع‌الاول بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند - و در چهاردهم این ماه بقلعهٔ دیوراول نزول اقبال فرمودند - و در بیستم ماحت راملپور مضرب خیام رفعت‌اعتصام شد - و هفدهم ربیع‌الآخر در دوازده کروهی بیکانیر اتفاق نزول افتاد - و در اثنای راه دوربینان مجلس قدس از مکر و غدر مالدیو اندیشه‌مند بوده سخنانی که لایق آداب حزم باشد بموقف عرض میرسانیدند - و پیوسته بمضمون احتیاط (که عنوان منشور دولت است) آگاهی میدادند - تا آنکه میر سمندر (که از هوشمندان سرآمد بود) بحکم عالی پیش مالدیو

---

(۲) نسخهٔ [ج] تجرد و تفرد (۳) نسخهٔ [ز] هدایت (۴) در همگی نه نسخه چنین است اما مصحح گمان میبرد که این از نسخ کاتب واقع شده و در اصل سیزدهم است (۵) در [اکثر نسخه] سرادق •

مقالات - و برمکنونات ضمیر و مطویات[۲] خاطرِ او اطّلاع یافته ممارست نمود - و بعرضِ اقدس رسانید که هرچند مقدّماتِ اخلاص تمهید می‌دهد امّا ظاهر آنست که پرتوِ صدق نداشته باشد - چون رایتِ اقبال نزدیک بولایتِ او رسید منکای ناگوری (که از معتمدانِ مالدیو بود) بعنوانِ سوداگری در اردوی معلّی رسیده الماسِ گرانبها را در مقامِ جستجوی خریداری درآمد - چنانچه از اوضاعِ او بوی خیر استشمام نمیشد - حضرتِ جهانبانی فرمودند که باین مشتری خاطرنشان کنید که امثالِ این جواهرِ گرانبها بخریدن بهم نمیرسد - یا بجوهرِ شمشیرِ آبدار بدست افتد که رای جهان‌آرای باو انضمام یافته‌باشد - یا بعنایتِ پادشاهانِ والا میسّر میشود - و بالجمله از آمدنِ این مزوّر اندیشه‌مندتر شدند - و بر دربانانِ معتمد تحصین نمودند - باز از روی حزم و احتیاط (که دامِ[۳] کارِ فرمانروایانست - علی‌الخصوص در هنگامِ فترت و تنگدستی) رایمل موني را فرستادند که بمعاونت خود را بآنجا رساند - و آنچه بفروغِ فراست دریابد عرضه‌داشت نماید - اگر مجالِ نوشتن نباشد باشارتِ معهود اعلام نماید - اشارتِ وفا و وفاقِ مالدیو آنکه فرستاده هر پنج انگشت را باهم گیرد - و علامتِ خلاف و نفاقِ آنکه انگشتِ خنصر تنها بگیرد - و موکبِ عالي از قصبهٔ پهلودي[۴] (که در سي کروهي جودهپور که موطنِ مالدیو است) در سه منزل گذشته بکنارِ کولِ جوگي نزولِ اقبال فرموده بود که قاصدِ رایمل موني رسید - و انگشتِ خنصر را گرفت - و ازین اشارت کشفِ حقیقت شد - و عاقبت بصریح نیز انجامید که اندیشهٔ این مایهٔ بختِ تیره روزگار مکر و غدر است - و جمعی کثیر را بعنوانِ استقبال تعیین کرده خیالاتِ باطل در سر دارد - آنحضرت عنانِ عزیمت بصوبِ پهلودي منعطف گردانیدند - اگرچه گروهی از مردم برین اند (که مالدیو در بدایتِ حال در مقامِ خیراندیشي و خدمتکاري بود - آخر بواسطهٔ اطّلاع بر بیحاصلیِ هیاهو و قلّتِ لشکر از نیتِ اصلي برگشت - یا بواسطهٔ مواعیدِ خداع آمیزِ شیرخان و ملاحظهٔ استیلای او یا بسببِ تحذیرِ او از اهانت و خدمت بر هر تقدیر راهِ هدایت و سعادت از دست داده ورقِ اخلاص گردانید) و جمعی[۵] اتّفاق دارند که از مبدأ تا مختم اظهارِ بندگي نمودن و عرایضِ عبودیت فرستادن بالکل مبتلي بر نفاق و شقاق بود ٥

---

(۲) نسخهٔ [ج د و] مدوبات (۳) نسخهٔ [ح] طریقهٔ (۴) در [بعضی نسخه] بهلودي (٥) درهمگي به نسخه و جمعي نوشته - لیکن نزد مصحح اما جمعي مناسب است ٥

القصّه چون دران هنگام جهان‌آرایان نگارخانهٔ تقدیر در آرایش (۴) کار دیگر بودند هرکاری که پیش گرفته‌میشد بانظام نمی‌انجامید - و از هرجا که خیریت و نیکی امید بود شرارت و بدی بظهور می‌آمد - و چون زراندوزی این سپاه نامزد بمحک تجربه رسید و عدم این نا درست اندیشان در پیشگاه خاطر مقدّس ظهور یافت تردی بیگ خان و منعم خان و جمعی دیگر از ملازمان موکب مقدّس را حکم شد که پیشتر رفته سر راه بداندیشان را گرفته نگذارند که باردوی معلّی پای جرأت نهاده دست اضرار رسانند - و همچنین ملاحظه کرده می‌آمده‌باشند - و اگر قابو باشد دستبردی هم نمایند - و آنحضرت با معدودی از جانسپاران حقیقت‌کردار و مخدّرات سرادق عصمت روان شدند - از سپاهیان ظفرپیکر شیخ علی بیگ جلایر و ترمون بیگ ولد بابا جلایر و فضیل بیگ و جمعی دیگر بودند که مجموع عدد ایشان تا بیست نفر میکشید - دیگر بعضی از غلامان خاص و شاگردپیشهای وفا کیش - و از طبقهٔ اهل سعادت ملّا تاج‌الدّین و مولانا چاند منجّم در رکاب نصرت‌قباب حاضر بودند ●

چون موکب عالی از پهاودی گذشته بحاتلمیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمودار شد - و آمرائیکه بدفع این مردم تعیّن شده‌بودند راه گم کرده بطرفی دیگر افتادند - و گروه مخالف را عبور در حوالی رایات عالیات واقع شد - آنحضرت که کوه شکوه و جهان شهامت بودند پای ثبات در دامن تمکین و وقار درآورده با عقل خداداد و خرد مادرزاد رجوع فرمودند - و اکثر از مخالیف را پیاده ساخته اسپان ایشان را بمردم جنگی داده سه فوج ترتیب فرموده رو بغنیم آوردند - شیخ علی بیگ با سه چهار دیگر از برادران حقیقت‌اساس پیشتر شده بر فوج مخالف (که در تنگنای تفکی درآمده‌بود) تاختند - تاختن همان بود و برداشتن همان - جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند - و بتائید یزدی اولیای دولت ظفر یافتند - و حضرت جهانبانی بعد از ادای مراسم شکر متوجّه حدود جیسلمیر شدند - غرّهٔ جمادی الاولی جیسلمیر مورد موکب عالی شد - درین منزل اُمرا (که راه گم کرده بودند - و از اراجیف مجروح خاطر شده) سعادت ملازمت دریافته گرد موکب والا توتیای چشم اقبال خود ساختند - رای جیسلمیر (که رای لونکرن نام داشت) از بیدولتی در مقام بدمددی شد - و کول آب را محافظت کرد - تا موکب پادشاهی (که صحبت چون

---

(۴) نسخهٔ [ح] کارے دیگر ●

کشیده - و از بادیهٔ سراب درین مرحلهٔ خراب رسیده‌بود) از بے آبي در آزار باشد - شیرانِ بیشهٔ حقیقت پیش آمده دستبردي نمودند - و آن گروهِ بےشکوه را شکست دادند - و ازانجا نهضت فرموده متوجّهِ حصارِ نیض‌انحصارِ امرکوت گشتند - دهمِ جمادی‌الاولی بعد از عسرتِ معیشت و تنگی آب بآن حصنِ حصین (که مطلعِ نیّرِ جلال و مخزنِ گوهرِ اقبالست) شرفِ نزول ارزاني داشتند - حاکمِ قلعه (که رانا پرسد نام داشت) قدومِ عالي را پیرایهٔ افتخارِ دولتِ خود دانسته خدماتِ پسندیده بتقدیم رسانید ٥

و از برکاتِ وجودِ مقدّسِ حضرتِ شاهنشاهي (که حیرت‌افزای دیده‌ورانِ زمانه گشت) آنست که در هنگامِ سعادت‌بخش (که حضرتِ مریم‌مکاني بآن یگانهٔ کارخانهٔ تکوین حامله بودند) روزے (که در چولے درآمده گرمِ رفتن بودند) میلِ اقدس بانار شد - دران صحرای بے آب و دانه (که نشانِ غلّه بدشواري بهم رسد) متفحّصانِ بارگاهِ مقدّس حیران ماندند که ناگاه شخصے انبان پُر از جوار بفروختن آورد - چون او را در بارگاهِ مقدّس حاضر ساخته در مقامِ برآوردن شدند ناگاه از میانِ آنطرف انارِ کلانِ میراب پدید آمد - و موجبِ عشرت و انبساط گشت - و جهانے در حیرت فرورفته عمل بر کرامات نمودند - روزے چند دران سر زمینِ دلگشا توقّف اتّفاق افتاد - و دریںجا تردي بیگ خان و جمعے دیگر [که مال و منال و اسباب و اشیا را (که همه بدوابِ ابدقرین بهمرسانیده‌بودند) در چنین عسرت و شدّت ازانحضرت بارجودِ اظهارِ طلب دریغ میداشتند] باتّفاقِ رای امرکوت گیراندند - و آنحضرت از کمالِ مروّت و فتوّتِ ذاتي و غایتِ مهرباني و انصاف بعضے از اموالِ ایشان بجهتِ مددخرجِ ملازمانِ رکابِ نصرت‌انتظام برداشته قسمت فرمودند - و اکثرِ آنرا بهمان پست فطرتانِ تنگ‌حوصله باز دادند - سبحان‌الله از یمنِ برکتِ ذاتِ قدسي‌صفاتِ حضرتِ شاهنشاهي ظلّ‌اللهي گردنِ ابنای زمانه و رقبهٔ اهلِ روزگار چگونه در قیدِ کمندِ ارادت و اخلاص آمده‌است که دران روزگار اُمرای عظام و اُمنای کبار بادنی درجهٔ اخلاص مشرّف نبودند - و در مال (که از برکاتِ عنایتِ صاحب بهم‌رسانیده‌بودند) در چنین وقتِ احتیاج خست نمودند و امروز محقّران و دورایستادگانِ بارگاهِ معبودیّت را در صفتِ جانسپاري شوقِ عروج بر اعلی مدارجِ کمالِ اخلاص است اگرچه در مقامِ خطاب و عتاب باشند - تکلیف

---

(۲) نسخهٔ [د] رام پرساد (۳) نسخهٔ [ب] آن بود که - و نسخهٔ [ح] آنکه (۴) در [اکثر نسخه] جراري (٥) نسخهٔ [د و ح] سماه (٦) در [بعض نسخه] مقدس ٥

خاصان درگاه و مقربان پایهٔ اورنگ والا - ایزد تعالی قرون و دهور این برگزیدهٔ ازلی را برای انتظام احوال جهان و جهانیان برمسند رافت و سریر خلافت مربلند دارد *

چون حضرت جهانباني را دامنهٔ پیش‌رفتن درضمیر صایب تمکن داشت و وقت ظهور صاحب زمین و زمان نزدیک رسیده‌بود بملاحظهٔ اختیار ساعت سعادت آثار غرهٔ رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه هودج عفت و محمل عزت حضرت مریم‌مکاني را با بعضی از جانسپاران دران حصار سعادت‌اساس بجهاندار جان‌آفرین سپرده بدولت و اقبال پیشتر نهضت فرمودند *

رسیدن نوید ولادت مسعود حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني جنت آشیاني و تتمهٔ سخن *

دربن هنگام (که چشم امید بیدارنشینان شب انتظار باز بود - و در ناامیدي بر روی روزگار مزار) شرف ولادت حضرت شاهنشاهي ظل اللهي روی نمود - و در شب یکشنبه پنجم رجب (۹۴۹) نهصد و چهل و نه آن نورپروردهٔ الهي چنانچه سمت گذارش یافت از بطن کمون بعالم ظهور آمد - تا همه غمهای جهانیان بشادی جاوید انجامد - و دل حضرت جهانباني (که آبله‌زدهٔ کلفت بود) مرهم آسایش یابد - و آشوبخانهٔ صورت نظام گیرد - و تفرقه زار معني بجمعیت گراید - نظارگیان قوت از تماشای نعل کامروا شوند - و منتظران ملک صورت و معني کامیاب گردند - خرد را صاحب پدید آید - انصاف را پدر مهربان شود - تمیز را دوست دانا گردد - عدالت را پادشاه راستین باشد - عطوفت را جوهرشناس خرده بین ظهور کند - قدرداني را بازار رواج گیرد - صلح کل را میانجی دانش‌نواز پیدا شود - ظاهر را آرایندده و باطن را نمایندده گردد - المنة لله که بر حسب امید شب دیجور تفرقه را صبح جمعیت ساطع شد - و شام اندوه را صبح شادماني طلوع نمود - آرزوی آسمانیان بر آمد - و آبروی زمینیان پیدا گشت - و چون این بارقهٔ ظلمت‌سوز و لمعهٔ گیتي افروز از آسمان قدس دران گل‌زمین پرده‌گشائي نمود مژده‌رسانان تیزرو برسانیدن این نوید سعادت شتافتند - و در اثنای راه (که چشم دوربین حضرت جهانباني ظهور این لایحهٔ غیبي نگران بود) ازین مژدهٔ جان‌بخش بکدل هزاردل شده سجدات شکر پروردگار (که در خارستان نامرادي گل مراد شگفاند - و در تهیدستی ناکامي هزاران کام در کنار نهاد) بجای آوردند - و درون و بیرون جشن عامي ترتیب داده بنشاط پرداختند - و رفیع و شریف و غني و فقیر و خرد و بزرگ دست شوق افشان و پای عشرت کوبان دران جشن اقبال بکامیابی انطاف

بیدران شرف افتخار یافتند - و شرح این جشن عالي (که عید آسمان و نوروز روزگار بود) و وصول مهد عزت حضرت شاهنشاهي بموکب والای حضرت جهانباني و بعضے سوانح دیگر (که لیاقت طغرائی این منشور سعادت و عنوانی این مثال اقبال داشت) در ابتدای این کتاب عالي خطاب اندراج یافته - چه این ارژنگ معنوي در نگارش بدایع واردات و شرایف واقعات و جلایل فتوحات حضرت شاهنشاهي انتظام مي یابد از ابتدای شرف ولادت اقدس - و هر چه غیر این نگاشتهٔ قلم نیاز گردد تقریبي است و سیرابي سخن - و بیوند معني بران باعث - و الملة لله که احوال گرامي این سلسلهٔ ابدي اعتصام لیز از آدم تا ایندم بطنا (۴) بعد بطن بطریق اجمال گذارش مي یابد - و تا میرود نقاب از چهرهٔ تفصیل میگشاید •

القصه ازانجا (که عنصر ذات مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني جهان مروت و فتوت بود) برای خاطر اصحاب اخلاص ارادهٔ تجرد را موقوف داشته و انتظام عالم تعلق را (که وجود سلاطین مخصوص اینمعني است) درنظر دوربین آورده متوجه ولایت مالدیو شدند - مالدیو دیومالي دد سیرت قدم این دولت بیدار (که بخواب نتوان دید) نشناخته آنچنان ناشایسته پیش آمد - ناگزیر باز بالتماس جانسپاران بارگاه سلطنت متوجه هند شدند - که شاید حکام آنجا از خواب غفلت بیدار گشته تدارک گذشته نمایند - هر چند رای جهان آرای برین نبود بهرحال بر حسب تقدیر صورت معاودت اتفاق افتاد - چون موکب عالي نزدیک بآنصدود رسید معلوم شد که ارغونیان در قصبهٔ جون انبوه شده ارادهٔ مقابله و محاربه دارند - حضرت جهانباني شیخ علي بیگ جلایر را (که ابا عن جد بجانسپاري و اخلاص موروثي از زمان ارتفاع رایت دولت جهانگیر حضرت صاحب قراني عام امتیاز مي افراشت) با جمعے از دلیران و دلاوران پیش فرستادند - و خود بدولت متعاقب نهضت فرمودند - چون بشت شیخ علي بیگ بموکب منصور قوي بود روي بمعرکهٔ نبرد شیرمردانه نهاد - و باندک کس داد جلادت داده در کم فرصتے هنگامهٔ آن جماعه متفرق و منهزم ساخت - تباشیر صبح ظفر از مشرق تیغ و افق کمان بردمید - و خورشید اقبال ظلمت سوز آن عرصهٔ عبرت شد - و ساحت قصبهٔ جون مخیم موکب عالي گشت - و دریں قصبهٔ رفیع رتبه ورود هودج عزت حضرت مریم مکاني و مهد عظمت حضرت شاهنشاهي از حصار امرکوت (که مولد اشرف بود) بسعادت و اقبال اتفاق افتاد -

---

(۴) در [اکثر نسخه] بطن ببطن •

چنانچه تفصیل آن طراز عنوان کلام شد - و چون این معموره بر کنار آب سند واقع شده و در کثرت حدایق و انهار و لطافت فواکه و اثمار در بلاد سند امتیاز داشته و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمهٔ آن شده‌بود چندگاه در ظاهر قصبه درمیان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاد - و در اطراف و جوانب پیوسته با ارغونیان جنگ میشد - و آن جماعه شکستهای درست می‌یافتند - و شیخ تاج‌الدین لاری (که از منظوران حضرت جهانبانی بود) درین ایام بدرجهٔ شهادت رسید - روزی شیخ علی بیگ جایر و تردی بیگ خان و جمعی بتاخت ناحیتی نامزد شده‌بودند - سلطان محمود بکری و جمعی کثیر بر سر ایشان ریختند - و تردی بیگ خان در جنگ مصاهله نمود - شیخ علی بیگ ثبات قدم ورزیده دران عرصهٔ رزم (که بساط بزم شیرمردان بود) شگفته‌روی شربت شهادت آشامید خاطر مقدس حضرت جهانبانی از واقعهٔ چنین مخلصی بغایت مجروح شد - و بعضی امور دیگر درمیان آمد - لاجرم دل از حدود بکر سرد ساخته ارادهٔ توجه بجانب قندهار مصمم ساختند - در خلال این ایام هفتم محرم (۹۵۰) نهصد و پنجاه بیرام خان از حدود گجرات تنها خود را بپایهٔ سریر مقدس رسانیده مرهمی بر جراحت خاطر اشرف نهاد - و موجب انس و الفت گشت - و از غرایب آنکه چون مشارالیه بمعسکر اقبال رسید اول گذرش بر جنگ‌گاه افتاد - پیش ازانکه سعادت ملازمت دریابد و بر مردم ظاهر شود خود را آمادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه مهاد نصرت‌قرین متحیر ماندند که همانا از جنود غیبی است - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از ایستادگان مصاف نصرت برخاست - و باعث مسرت خاطر حضرت جهانبانی گشت - و باین تقریب چند روزی دران گلزمین توقف روی نمود ٭

و مجملی از احوال بیرام خان آنکه در قضیهٔ ناصرضیهٔ قنوج جانسپاریها کرده صندل‌روی افتاد - و براجه متهرمین (که از زمینداران معتبر آن مرزمین بود) در قصبهٔ لکهنور التجا برد - و مدتی در حمایت او بود - و چون این خبر بشیرخان رسید کس فرستاده طلب داشت - راجه بیچاره شده خان را پیش او فرستاد - و در راه مالوه بار رسید - در اول مجلس شیرخان برخاسته دید - و در جلب خاطر سخنان فریبنده گفت - و درمیان سخنان اظهار نمود که

---

(۲) نسخهٔ [ه] بشگفته روئی (۳) در [بعض نسخه] چشید (۴) در [بعض نسخه] بیرم خان (۵) نسخهٔ [ح] لکهنو ٭

هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است هرکه اخلاص دارد خطا نخواهد کرد - و از نزدیک برهانپور بهزار گونه بیقراری باتفاق ابوالقاسم حاکم گوالیار فرار نموده روانهٔ سمت گجرات شد - و در راه ایلچی شیرخان (که از گجرات می‌آمد) آگاه گشته کس فرستاد - و ابوالقاسم را (که بصورت و جثّه نمودے داشت) گرفت - بیرام خان از نیکذاتی و جوانمردی بمبالغه گفت که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمی بجای آورده گفت این ملازم منست - میخواهد که ندای من شود - زنهار دست ازین باز داریه - و همان معامله که

مصراع • مرا بگذار و دست یار من گیر •

درمیان بود - باین طریق بیرام خان نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابوالقاسم را که پیش شیرخان آوردند از ناشناسی آن معدن مروّت را بشهادت رسانید - و بارها شیرخان میگفت که همان زمان (که بیرام خان دران مجلس گفت که هرکه اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودیم که با ما نمیسازد - و سلطان محمود گجراتی نیز هرچند تکلیف بودن کرد بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد - و ازانجا بولایت هردوار شتافت - و ازانجا بزیارت صاحب خود و ولی نعمت جهانیان در قصبهٔ جون رسیده سربلند گشت •

ظهور خارق عادت از حضرت شاهنشاهی که عنوان کرامات و دیباچهٔ مقامات تواند بود در ماه هشتم از شرف ولادت

بر صحیفهٔ علم ایزدی (که لوح محفوظ ازل و ابد است) چنان ثبت افتاده که چون جهان‌آرائی را از افراد کاینات در جلوه‌گاه صورت و معنی تاج امتیاز بر تارک کرامتش نهند از مبادی سعادت ولادت آن جلیل‌الشّان بوارق حالات و خوارق عادات از مطاوی احوالش پرتو ظهور یابد - که هریکے ازان مخبری غیب باشد که ببانگ باند طنطنهٔ علوّ مدارج قدرش بگوش هوش زمانیان رساند - و باظهار این معنی سعادت‌افزای جهانیان گردد - و از بدایع مصداق این حال آنست که درین زمان فرخنده (که هفت ماه تمام از ولادت مسعود حضرت شاهنشاهی گذشته و بدولت و اقبال قدم در ماه هشتم نهاده بودند) امرے بدیع از آنحضرت روی نمود - شامگاه (که پرتو تباشیر صبح دولت داشت) عفّت‌قباب جیجی انکه آن نونهال باغ قدس را شیر میداد -

---

(۲) نسخهٔ [د] نخواهد کرد (۳) نسخهٔ [ح] هاروار (۴) نسخهٔ [د] و بیانگ •

و از مخالفتِ عصمت نقاب ماهم انگه و جمعے دیگر آزردگی خاطر داشت - و ازین (که بعرضِ حضرتِ جهانبانی جنّت آشیانی رسانیده بودند که کوچ میر غزنوی سحر میکند که حضرت شاهزادهٔ عالمیان غیر از بشیرِ دیگرے میل نمیفرمایند) بغایت دلتنگ بود درین اثنا وقتے (که کس آنجا حاضر نبود) آنحضرت خلوت دیده متکلّم شدند - و زبانِ کرامت‌بیانِ خود بتسلی خاطرِ محزونِ جیجی انگه مسیح‌وار گشودند - و فرمودند که خاطر خوش دار که نیّرِ آسمانِ خلافت در کنارِ تو قرار خواهدگرفت - و شبِ اندوهِ ترا نورِ شادمانی خواهد بخشید - و زنهار این رازِ ما را آشکارا نکنی - و این اسرارِ قدرتِ الٰهی بیوقت شهرت ندهی - چه حکمتهای غیبی و مصلحتهای کلّی درضمنِ این مندرج است - جیجی انگه میگفت مرا این نوید جان بخشِ عظیم درشگفت آورد - و عقدهٔ اندوه بیکبار از دلِ من گشوده گشت - و ازین رهگذر (که کفایتِ چنان نورپرورد‌ے و حضانتِ چنان فیض گستر‌ے بےمشارکت و ممازعتِ دیگرے از درگاهِ صمدیت حواله بمن شد) انشراحِ خاطرِ یک بصد و صد بهزار انجامید - و روز بروز ابوابِ فرح و نشاط بیش از پیش بر روی روزگارِ من گشوده میگشت - و بشکرِ این نعمتِ عظمیٰ قیام نموده از دل و جان بخدمت متوجّه شدم - و نعمت و دولتِ درجهانی بمن روی آورد - و این رازِ سربمهر را پنهان میداشتم - تا آنکه آن نونهالِ دولت سریرآرای ملکِ کشورگشائی گشته روزے از عرصهٔ دهلی بشکارِ حوالیِ قصبهٔ پالم تشریف برده‌بودند - درانجا مارے بغایت بزرگ و مهیب در سرِ راه پیدا شد - که ارباب تهوّر را دل از جای رفته‌بود - آنحضرت درین مرتبه اعجازِ موسوی ظاهر ساخته بےاندیشهٔ (که بخاطرِ عاطر رسانند) ید بیضا نموده متوجّه مار شدند - و به بشارتِ غیبی دلیرانه دُمِ مار بدستِ اقدس گرفته زبون ساختند یوسف محمّد خان برادرِ میرزا عزیز کوکلتاش خود این آیتِ قدرت مشاهده کرده از روی تعجّب بمن آمده نقل کرد - دران وقت آن رازِ سربسته و سرِّ سربوشیده (که خود دیده و شنیده بود) بفرزندِ ارجمندِ خود درمیان آورد - و گفت آنحضرت در صغرِ سن آن اعجوبه را نموده‌بود - اگر در کبرِ سن این کرامت نماید بدیع نیست - چه هر فعل را وقتے است - و هر قولے را محلّے - این رازِ سربسته که تا غایت بر زبان نیاورده‌بودم سبب آن بود که با هر که میگفتم باور نمیکرد بلکه مدّعیان بسخافتِ عقلِ من نسبت میکردند - و چاشنیِ این سخن در کامِ عوامِ آنها تلخ می‌نمود - و نیز مرا در اظهارِ آن رخصت نبود - اکنون فرزندِ من چون از تو سخنِ صاف شنیدم لب بگشای آن راز گشودم که آن نشانهٔ خردسالی بود - و این نمونهٔ کمال سالی - ای فرزندِ گرامی ازان مظاهرِ کرامات این علامات و مقامات بدیع نیست - و جامعِ این شکوهاسه

والفضل این در قضیّه را اگرچه از مردم ثقه شنیده بود اما ازان عقت‌مآب بیواسطه نیز استماع نمود ۲ و آنچه راقم از کمالات قدسیه و خوارق عالیه ازین نورپرورد الٰهی بچشم خود دیده است و بنظر اندیشهٔ خود سنجیده از اندازهٔ بشری و حوصلهٔ انسانی بیرونست - الحق آنچه از والدهٔ ماجدهٔ میرزا عزیز کوکه منقول شده حیرت‌بخش اصحاب ظاهر است - و آنچه این مسکین مشاهده نموده عبرت افزای ارباب باطن ٥

توجه موکب حضرت جهانبانی جنت آشیانی بقندهار و از انحدود سفرحجاز گزیدن و آهنگ عراق کشیدن

ارادت ازلی و مشیّت الٰهی بریں رفته که پادشاهے (که خلعت والای دولتش را بطراز خلود و بقا ممتاز سازند - و قوایم سریر عظمت و سلطنتش را بقواعد ارکان استمرار و استمرا مشیّد و معزز گردانند) بعضے طوارق انقلاب‌نما و سوانح انصراف انقما پیش راه او آرند - و فی الحقیقت آن نابودیست بےبود - و عقدهایست عاقبت محمود - که کوته‌نظران آنرا از اسباب منقصت داشته در حیّز اعتبار می‌درآرند - و بلند بیقان خال رخسار دولت دانسته نشان دفع عین‌الکمال میسازند - دولتمند را آنچه ناملایم طبع پیش راه آید آنرا از متمّمات کمالات میشمارد - و بیدولت خسران دین و دنیای خود دانسته بگریبان اندوه فرومیرود - و رجعت کواکب (که سربرآرایان هفت اقلیم افلاک اند) نموداریست ازین حال - و تمثالیست ازین نقش - هرچند آفتاب عالمتاب از ابر و غبار از نظر پنهان گردد درحقیقت آن پردهٔ بیش نیست - که بر چشم جهانیان فروهشته میشود - و منقصتے بآن بارگاه عالی نمیرسد - چون بظاهر سبب خفا میشود تندباد سطوات الٰهی عافیت غبار را سرگردان ساخته بخاک سیاه می‌نشاند - و نیز حدیث طلوع و غروب نیّر اعظم راهبریست مشعله دردست - چه همان نسبت و حالتے که آن گنج انوار را در مشرق است همان نسبت و حالت در تنق مغرب حاصل - و همان حالتے که در حین سمت‌الرّاس و زوال نصف‌النّهار است بے نقص کمال همان حال در وتد رابع نصف‌اللّیل متحقق - و این تفاوت نسبت برائیان خاکی‌نژاد و اذهان مشتے گل‌سخیّل است - و الّا ذرهٔ جلال او ازان مقدّس‌تر است که اندیشهای اربابِ نقص بدامن آن تواندگشت - بنا براین مقدّمات هرکه بصاحب‌دولتان تاجدار و تاجداران

---

۱ در [بعضے نسخه] سطوت ٥

صاحب‌اقبال بداندیش بود سرانجام کار بنکال اعمال خویش گرفتار آید - و در اضاعت وجوه خود سبب اعظم باشد - و مرآت این حال واقعهٔ عبرت‌افزای حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی است - که در اندک فرصتی دامن اقبال آنحضرت (که غبارآلود حوادث بود) بصرچشمهٔ انفعال شست و شو یافت - جمیع کافرنعمتان بسزای نیّات و اعمال خود رسیدند - و خرمن عمر و دولت ایشان ببرق قهر الٰهی سوخته‌شد - و نشان هستی این بیدولتان از صفحهٔ روزگار سترده گشت - چنانچه مصاعب و متاعب عُسر و موارد و مطالع یُسر جابجا بتوافق ترتیب زمانی و تنسیق مکانی گزارش می‌یابد ٭

و بالجمله (چون حضرت جهانبانی جنّت‌آشیانی را باطن تقدسی‌مظاهر از طرز دُنیای ناپایدار افسرده گشته‌بود - و از رایحهٔ سند توجّه عالی برخاسته) بخاطر اقدس رسید که بحاکم تٹّه مُلّم گونه فرمُوده بقندهار نهضت فرمایند - و چون موکب والا آنجا رسد حضرت شاهنشاهی را با جمعی از خاصان درگاه بحفظ ایزدی سپرده قدم در شاهراه تجرید و تفرید نهند - و بارتقای مصاعد شوق و شغف هُماوار اوج عشق را زیر پر و بال همّت گیرند - و چنانچه بطواف قبلهٔ دل مشرّف شده فیض معنوی یافته‌اند محمل بکعبهٔ گل نیز برده صورت را بمعنی متّحد سازند - و همچنانکه نگارخانهٔ باطن سرانجام یافته صورتکدهٔ ظاهر را نیز آرایش دهند - تا این معنی باعث تالیف قلوب شود - و موجب هدایت حقیقی ساده‌لوحان صورت گردد - درین اندیشه بودند که حاکم تٹّه این معنی را دریافته سعادت خود دانست - و عرضه‌داشت مُلّم فرستاد - چون آنحضرت را شاهباز بلندپرواز همّت بصید عنقا پرگشاده بود و نظر دوربین از میدهای مختصر بازآمده بر آشیان بلند افتاده صورت النماس او بمعرض قبول افتاد - ارغونیان (که کار بر ایشان تنگ شده‌بود) از مژدهٔ مُلّم گُلاه نشاط بر فلک انداختند - و این معنی را نهایت مطلب دانسته و نعمت غیرمترقّب شناخته پیشکش فراوان فرستادند - و انواع معذرتها خواستند - و آنحضرت بدولت و سعادت هفتم ربیع‌الآخر سال مذکور از قصبهٔ جون بصوب تندهار از راه مهوی توجّه فرمودند - میرزا عسکری خبر توجّه موکب پادشاهی شنیده بفرمودهٔ میرزا کامران و بدعملی خود استحکام قلعه نموده با جمعی کثیر باندیشهٔ نادرست متوجّه اردوی معلّی شد - که بیایمردی شقاوت رفته دستگیر کند - درین اثنا امیر اللّه‌دوست (که از فُضلای عصر بود - و چندگاه وکالت

---

(۲) نسخهٔ [ح] نموده ٭

میرزا کامران بار تفویض داشت) و شیخ عبدالوهاب (از اولاد شیخ بهوران) از جانب میرزا کامران بجهت خواستگاری دختر شاه حسین بیگ ارغون میرفتند - خبر موکب عالی شنیده در قلعهٔ سیوی متحصن شدند - حضرت جهانبانی میر الله درصت را مثال عالی فرستاده طلب فرمودند - او از بی‌سعادتی حرمان شرف ملازمت اختیار کرده عذر آورد که اهل قلعه مرا نمیگذارند ٭

چون موکب عالی بحدود شال (که از قندهار قریب سه (۴) فرسخ است) نزول فرمود جمال‌الدین بیگ (که از اعیان میرزا کامران بود - و جایگیرے (۵) درانحدود داشت) بزبان‌گیری کمان گذاشته بود - دو کس از ملازمان پادشاهی را (که پیشتر بصرچشمهٔ رمیدند) دستگیر کرده بردند - یکی ازان دوکس فرصت یافته از چنگ آن مردم خلاص شده حقیقت آن بداندیشان (که از قرایین احوال دریافته - و از زبان آنجماعه شنیده‌بود) آمده بعرض اقدس رسانید - حضرت جهانبانی کفران‌نعمتی این گروه دانسته بمقتضای صلاح وقت رفتن قندهار برطرف ساختند - و بجانب مستقر عنان عزیمت منعطف فرمودند - پایندهٔ محمد ویحی رخصت گرفته بقندهار متوجه شد - محجوب او منشور عنایت بخط قدسی نمط خود بمیرزا عسکری مصدر باین عبارت (که برادر کم مهر بی‌ارادت معلوم نماید) نوشته بمواعظ و نصایح آگاهی بخشیدند - امّا گوش حق شنو کو - و دل دانای درصت فهم کجا - آن نصیحتها را ناشنیده انگاشته بیشتر از پیشتر در مقام اقدام شقاوت شد - قاسم حسین سلطان و مهدی قاسم خان و جمعے دیگر از ملازمان عسکری میرزا از رفتن او منع کردند - که مبادا دریںصورت مضطر شده از فرط ضرورت بجانب عراق توجه فرمایند - و حوادث عظیم روی دهد - ابوالخیر و جمعے از اشرار بعضے از سخنان خوش‌آمد خانه‌برانداز (که بظاهر صورتے دارد - و بباطن جز خرابی و ویرانی نیفزاید) گفته میرزا را بر دامنهٔ خطا مصمم ساختند - صبح آنروز (که شام ادبار او بود) میرزا بخیال نامد متوجه مصلنگ شد - یک دو کروه راه رفته از ملازمان خود پرسید که این راه را که دیده‌است - جبی (۶) بهادر اوزبک (که نوکر قاسم حسین سلطان بود - و دریں برآمدن نوکری میرزا اختیار کرده‌بود) گفت این راه را من بواقعی میدانم - و مکرر آمد و شد کرده‌ام - میرزا جواب داد

---

(۴) نسخهٔ [ح] سی (۳) نسخهٔ [ح ط] جایگیر (۵) نسخهٔ [ج] مشلنگ - و نسخهٔ [ح] مشلنگ

(۶) نسخهٔ [ح] بوجی بهادر - و در [بعضے نسخه] جیبی بهادر - و در [بعضے] جوبی بهادر ٭

که راست میگوید - جایگیردار اینقدرها بوده‌است - او را فرمودند که بیشتر میرفته باش - و راه را سپرکن - او اظهار کرد که یابوی من زبون است - میرزا بجانب ترسون[۲] برلاس (که یکی از ملازمان او بود) اشارت کرد که اسپ خود را بار بده - او بعد از تعلل کار خود را بدرستی رسانده اسپ داد - جی بهادر (که سابقاً در هندوستان در سلک ملازمان پادشاهی منسلک شده‌بود) برهنمونی سعادت ازانجا پارا راه پیشتر آمده جلو ریز خود را بچهادر بیرامخان رسانیده پرده‌گشای حقیقت حال شد - بیرامخان باتفاق او در ملازمت حضرت جهانبانی آمد - و از عزم نادرست آن حق‌ناشناس آگاه ساخت - آنحضرت کمان پیش تردی بیگ خان و بعضی ملازمان دیگر فرستادند که اسپ چند فرستند - آن تنگ چشمان فرومایه از ادراک این دولت متقاعد گشته ابا نمودند - آنحضرت خواستند که خود بدولت سوار شده آنها را ادب کنند - و سزای کردار در کنار شان نهند - بیرامخان بموقف عرض رسانید که وقت تنگ شده - فرصت توقف بر نمی‌تابد - کافر نعمتان را بقهر ایزدی حواله فرموده خودبدولت متوجه ارادهٔ خود شوند - القصه لشکر مجموع آمده آنحضرت با معدودے از مخلصان جانسپار راه دشت پیش گرفتند - و ارادهٔ قندهار و کابل از خاطر اقدس برآورده بآهنگ حجاز متوجه عراق شدند - و بیابان‌نورد راه فراق گشتند - و خواجه معظم و ندیم کوکلتاش و میر غرقوی و خواجه علیر ناظر را حکم فرمودند که حضرت شاهنشاهی در مهد حمایت و حراست الطاف الهی است - غبار آسیبی بر دامن اقبالش نمیرسد[۳] - بهر طوریکه باشد هودج عزت حضرت مریم‌مکانی را بموکب عالی رسانند - این سعادت مندان گرم هنانته خدمت پسندیده بجای آوردند - قدرے راه طی شده‌بود که شبه تیره‌تر از دل کافرنعمتان حق ناشناس روی نمود - بیرامخان بموقف عرض رسانید که حقیقت محبت زر و احباب (که میرزا عسکری دارد) بر ضمیر انور لایح است - درین وقت میرزا بخاطرجمع و دل آرمیده با دو سه نویسندهٔ خود در خیمه نشسته تفصیل اموال و اسبای اردوی معلی را می‌بینند - لایق دولت آنست که تکیه بر عنایت الهی کرده خود را ناگهانی بران خیمه رسانیم - و کار او بسازیم - هرگاه میرزا از میان رفت ملازمان او همه نمک‌پروردان این درگاه اند - ناگزیر آمده ملازمت اختیار می‌کنند - آنحضرت از روی حساب و معامله این کنکاش را تحسین نمودند - امّا از پاک طینتی و خیراندیشی

---

(۲) در [بعضی نسخه] برسون (۳) نسخهٔ [ا] نمی نویسد (۴) در [بعضی نسخه] معامله دانی ۰

بگرد این دایره نگشته فرمودند اکنون رو براه غربت نهاده‌ایم - و راهے دراز پیش گرفته - فتح آن عزیمت نمیکنیم - مجدّدا حضرت شاهنشاهي را در پناه حضرت ذوالجلال (که دافع آفات و رافع مخافاتست) سپرده - و هدایت ازلي بدرقهٔ راه ساخته - و عنایت ابدي رفیق گاه و بیگاه کرده - بر تومن همّت زین دولت بستند - و پای توجّه در رکاب توکّل آورده قدم پیش نهادند - میرزا عسکري (که باندیشهٔ تباه نزدیک بمستنگ رسید) میر ابوالحسن صدر را پیشتر روان ساخت که رتبه حضرت جهانباني را (اگر دایهٔ رفتن داشتهباشند) بحرف و حکایت نگاه دارد - در وقت سواری حضرت جهانباني میر مذکور میرسد - و میخواهد که از جانب میرزا پیغامے چند ساخته بگذراند - و باسمه توقّف شود - آنحضرت بتعلیم الٰهي بسخنان واهیهٔ او متوجّه ناشده گرم رفتن میشوند - میرزا عسکري متعاقب رسیده شاه ولد و ابوالخیر و جمعے کثیر از مردم خود را فرستاد که اردو[۲] را محافظت نمایند - و نگذارند که کسے از اردو بجائے رود - و حقیقت خبر کردن جی بهادر و روان شدن حضرت جهانباني را از میر ابوالحسن صدر بتفصیل معلوم کرد - تردي بیگ خان و سایر ملازمان بے حقیقت آمده میرزا را دیدند - و میرزا همه را بمردم معتمد خود سپرد ٥

کوته اندیشے (که از روز بد و عاقبت وخیم نیندیشیده راه ناموادي و بےآزرمي پیش میگیرد) در معني تیشه بر پای دولت خود میزند - و خود را آمادهٔ بلیّات و نکبات آمالي میگرداند - چنانچه بر مطالعه کنندگان اوراق روزگار پوشیده نیست - میر غزنوي چون آمده میرزا عسکري را ملازمت کرد میرزا گفتند که ما بجهت دیدن پادشاه آمده بودیم - چرا ایشان راه چول پیش گرفتند - باز پرسید که میرزا کجا اند - (یعني حضـــرت شاهنشاهي) میر غزنوي گفت در منزل اند - میرزا گفتند که خوب یک هفته میرود از رکابخانه بمیرزا ببرند[۳] - من هم میآیم - و شب در خیمهٔ خود با یک دو نویسنده بعضے از اسباب (که از سرکار پادشاهي آورده‌بودند) ببدید - و مي نوشت - و صورت حال بهیله همچنان بود که بیرام خان بتفرّس صایب دریافته معروض داشته بود - فردای آنروز چاشتگاه میرزا نقاره نواخته از منزل خود باردوی معلّی آمد - و بر در درلنخانهٔ حضرت جهانباني نزول نموده جمیع مردم را یک بیک از خرد و بزرگ گیراند - تردي بیگ خان را بشاه ولد سپرد - و هر کدام از مردم و ملازمان بیوتا را بمردم خود حواله کرد - و بقندهار برد - و جمعے کثیر را بقرین و شکنجه هلاک ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [د] محافظت اردو نمایند (۳) نسخهٔ [ز] ببرید ٥

BIBLIOTHECA INDICA:

A

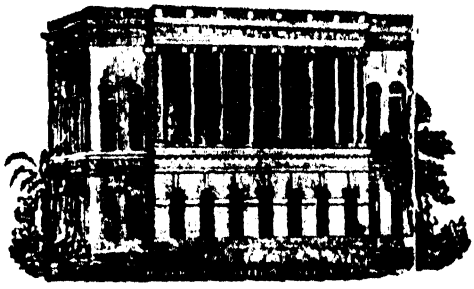
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 319 & 320.



THE

AKBARNAMAH

BY

ABU'L FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

EDITED BY

MAULAWI 'ABD UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

FASCICULI III & IV.

Phone : 274686

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI - 110002

و مبلغ کلّي از تردي بيگ خان گرفت . و در اندک فرصتي بپاداش اعمال خود رسيد . حاشا که اشا آنچنان گناه را اين پاداش چون تواند شد . اين طوفان بلا را اگر گردد از نزول پاداش دام نهند هنوز گنجايش ندارد • شعر •

اگر بد کند مرد بد روزگار • نکو گردد از پند آموزگار
سرانجام راز آشکارا کند • همان گوهر خويش پيدا کند

بر باريک بينان رموز تقدير پيداست که چون دست اقبال يکي از برگزيدگان ازل را بنگين سلطنت برآرايند و تارک دولت او را بتاج خلافت بلندي بخشند لوامع آثار و مواطع انوار آن همواره در پيشگاه احوال جلوه دهند •

و از غرايب مبشّرات غيبي و تفاولات آماني (که دربارهٔ نسبت بحضرت شاهنشاهي بظهور آمد) آن بود که چون ميرزا عسکري باردوی معلّی رسيد و اعمال ناشايسته بجای آورد مير غزنوي و ماهم آغا حضرت شاهنشاهي را بر دوش عزّت و کنار عافيت گرفته پيش ميرزا آوردند - ميرزا (هرچند روی توجّه بجانب آنحضرت کرد - و در مقام شگفتگي و زهرخند آمد) آنحضرت (که دران هنگام مجموعهٔ کمالات سالخوردان جهان بودند) باوجود خردسالي اصلا شگفته نشدند . و قبض خاطر از نامية حال آنحضرت هويدا بود - ميرزا طريق شده گفت که ميدانيم فرزند کيست - با ما چگونه شگفته شود - و بعد از زماني انگشتريني ميرزا را (که در گردن او همايل بود - و علامهٔ گلگون آن نمايان) بطريق عادت اطفال (نی نی بلکه بدستياری اقبال) دست بجانب علامه برده خواستند بگيرند - ميرزا درساعت از گردن برآورده بحضرت شاهنشاهي داد - دقيقه شناسان محفل اينمعني را تفاول برسعادت نمودند - که عنقريب مهر دولت و نگين سلطنت بنام نامي آنحضرت شود - و از چشمه سار افضال الٰهي آب رفته بجوی آيد - و ازانجا حضرت شاهنشاهي مؤيّد بتائيد الٰهي برزانت ميرزا عسکري متوجّه قندهار شدند • در قيام و جلوس و نهو و يقظه مواطع بزرگي و فرمان روائي از پيشگاه احوال آنحضرت ميدرخشيد - و انوار خداشناسي از لامعهٔ اطوار و آثار هويدا بود - درانثناي راه کوکي بهادر (که يکي از معتبران ميرزا عسکري بود) نزديک کجاوهٔ حضرت آمده بمير غزنوي گفت که اگر ميرزا را بمن دهيد بحضرت پادشاه ميرسانم - مير مذکور جواب گفت (۲) که چون حضرت پادشاه خود نبردند همانا مصلحت (۳) در گذاشتن بود - و نيز بحکم عالي اين دليري از من نمي آيد - بهادر گفت من عزم ملازمت آنحضرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] که فرزند (۳) نسخهٔ [ب ه] داد (۳) نسخهٔ [د] که مصلحت •

کرده ام - که در چنین ایّام تنهائي لوازم خدمتگاري بجای آرم - و میخواستم که این خدمت نیز بتقدیم رسانم - اکنون (که مرا باین سعادت سرفراز نمیسازید) نشانی از حضرت شاهنشاهي بدهید که بحضرت گذرانم - میر عزتي طاقیهٔ آن حضرت (که اکلیل ماه سعادت بود) ببهادر داده او را بایں دولت سربلند ساخت - و میرزا عسکري حضرت شاهنشاهي را دوّدهم رمضان (۹۵۰) سیصد و پنجاه بقندهار آورده در بالای ارک نزدیک خود نشیمن مقرّر ساخت - ماهم آغا وجیهي انکه و اتکه خان بدرام خدمت کامیاب سعادت ابدي بودند - و استفاضهٔ انوار قدسي میکردند - و میرزا آن نونهال اقبال را (که در ظلّ حمایت ایزدي نشو و نما مي یافت) بسلطان بیگم کوچک خود سپرد - و آن عفّت مآب از وفور عقل در لوازم مهرباني و مراسم خدمت اهتمام مي نمود - بظاهر نگاهباني میکرد - و بباطن خود را در برابر نور مطلق داشته روشني پذیر بود - و روز بروز فر بزرگي از جبین نورافزای آن جهان سعادت بیشتر میدید ٠

هر کرا تائید الٰهي پرورش نماید و در حدّ ذات نور پرورد ایزدي باشد بداندیش را در حقّ او جز نیکی در خیال نگذرد - و از مخالف جز خدمت و موافقت بظهور نیاید - چنانچه مشیّت ازلي درین هنگام (که عطوفت پدري و رأفت مادري باید که تکفّل مهمّات نماید) بدست دشمنان جاني پرورش میداد - تا دور بینان ملک دانائي را پای ارادت محکم تر شود - و کوته اندیشان ساده لوح را چراغ هدایت بدست افتد - و حقیقت نگاهباني ربّاني و حراست آسماني بر دوست و دشمن ظاهر گردد - از زبان اقدس حضرت شاهنشاهي شنیده ام که احوال یک مالکي خود را علی الخصوص دران هنگام (که حضرت جهانباني متوجّه عراق شدند - و مرا بقندهار آوردند) یک سال و سه ماهه بودم - نیک بخاطر دارم - روزے ماهم انکه والدهٔ ادهم خان (که بحضانت و خدمت آن نونهال اقبال قیام مي نمود) به میرزا عسکري معروض داشت که رسم بزرگان آنست که چون فرزند را زمان دوان شدن پیدا رسد پدر یا پدر کلان یا کسیکه در عرف بجای آنها تواند شد دستار خویش را از سر برداشته در هنگام رفتن آن فرزند گرامي میزند چنانچه آن نخل امید بزمین مي آید - اکنون حضرت جهانباني تشریف ندارند - شما بجای آن پدر بزرگید - مناسب آنست که این شگون (که بمنزلهٔ سپند چشم زخم است) شما بجای آرید - میرزا در ساعت دستار خود را گرفته بسوی من انداخت - و من از پای درآمدم - مي فرمودند که این زدن و این افتادن بخصوصه مرا بخاطر است - و نیز در همان ایّام برای تبرّک و تیمّن

---

(۲) در [بعض نسخه] شنیدم ٠

بجهت برداشتن موی سر مرا بمطاف بابا حسن ابدال بردند - آن راه رفتن و آن موی سر گرفتن بمنزله در پیش نظر است - کسے را (که در نزهتسرای دل چراغستان افروخته باشند) صد مثل اینها و زیاده ازان چه دور نماید - چون سر رشتهٔ سخن بدینجا کشید برای سیرابی سخن از بقیهٔ سرگذشت شیرخان و رفتن میرزا حیدر به کشمیر و حال میرزا کامران (که بکابل رفیت) و میرزا هندال (که بقندهار شتافت) و یادگار ناصر میرزا (که در بکر مخالفت کرده ماند) ناگزیر است - تا جویای آگاهی پذیرای عبرت گشته به نیروی بخت بیدار زندگانی را بهشیاردلی و نیکعملی سپری کند •

ذکر مجملے از احوال خسران مآل شیرخان

پوشیده نماند که شیرخان از آب بیاه گذشته باهستگی قدم پیش مینهاد - و با چندین اسباب نبرد بملاحظهٔ تمام میبود - و هراس عظیم داشت - که مبادا از یک جانب بهادران موکب پادشاهی قدم در میدان کارزار نهاده داد انتقام دهند - و دغلبازیهای تدبیرنمای او را بیکبار بهیچ برآرند - جمعے کثیر را پیشتر روان ساخته بود - و در احتیاط جنگ غایت ملاحظه را مرعی میداشت - بعد از چند روز (که بے اتفاقی میرزا کامران ومخالفت سایر برادران بر نزدیک و دور بوضوح پیوست) بلاهور آمد - و ازانجا تا خوشاب رفت - و در بهیره و آنحدود روزے چند بود - و کس بطلب سلطان سارنگ کهکهر (۲) و سلطان آدم (که از زمینداران معتدر آنحدود بودند) فرستاد - چون نعمت پروردهٔ حضرت گیتیستانی فردوس مکانی بودند و از دولت این دودمان عالی عمرے کامرانی داشتند حرف او را بگوش رضا نشنیدند - شیرخان ازانجا بهتیاپور (که از محال منسوب کهرانست) شتافت - و جمعے کثیر را بر سر ایشان فرستاد - کهران داد مردانگی داده لشکر افغان را شکست دادند و افغانان فراوان در بند ایشان افتادند - و بفرودست رفتند - شیرخان میخواست که خود بر سر ایشان رود - با هواخواهان خود مشورت کرد - همه صلاح دران دیدند که گرد این گروه (که کوههای محکم و زمینهای قلب دارند) بتدریج و تدبیر باید ساخت - و مناسب آنست که درین حدود لشکرے گران گذاشته شود - که هم فکر لشکر منصور شده باشد - و هم در حدود ولایت کهران بوده دست تاخت و تاراج دراز کند - و قلعهٔ مستحکم بجهت انتظام این در کار اساس باید نهاد - تا بمرور ایام این مرده از تنگنای خود بتنگ آمده سر گردن کشی فرود آرند - و خود باز گشته بسامان و سرانجام مملکت

---

(۲) نسخهٔ [ج] چراغستان صورت (۳) در [بعضی نسخه] ککر •

بسایع هندوستان باید پرداخت - بنابرین مصلحت‌دید قلعهٔ رهتاس را بفیاد نهاد - و جمعی کثیر را گذاشته کوچ بکوچ برگشت - و باگره آمد - و ازانجا بقلعهٔ گوالیار رفت که میر ابوالقاسم آنجا متحصّن بود - میر بیچاره از بےآذوقي آمده دید - شیرخان در مقام ضبط و ربط شد - و تمام هندوستان را سوای بنگاله بچهل و هفت اقطاع قسمت کرد - و داغ اسپ سپاهي درمیان آورد - و اندکے از تدبیرهای بسیار سلطان علاءالدّین را (که در تاریخ فیروزشاهي تفصیل یافته است) شنیده بعمل آورد - وازانجا بر سر پورنمل راجهٔ قلعهٔ رایسین و چندیري رفت - و بعهد و پیمان نادرست راجه را از قلعه برآورد - و بسعي (۲) بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تیره روزگار امان داده خویش را ازهم‌گذرانید - و ازانجا باگره آمد - و بطرز حکّام بنگاله سراها در طرق و مسالک بفاصلهٔ یک کروه بناکرد - و بعد از بیماری جانکاه (که در آگره برو طاري شد) بر سر مالدیو (که حاکم اجمیر و ناگور و بسیارے از ممالک و امصار بود) لشکر کشید - و کار آن حدود بفریب و فسون ساخته بفواهی چیتور و رنتهنبور شتافت - و آنجا نیز نیرنگسازیها نمود - تا نگاهبانان آن قلاع کلیدها را فرستادند - و درانجا جمع‌گذاشته درمیان ولایت دهندیره درآمد - و ازانجا روی بقلعهٔ کالنجر آورد - و آن را محاصره کرده ساباطها برو مشرف ساخت - و نقبها زد - و دهم محرّم (۹۵۰) نهصد و پنجاه و دو بشعلهٔ آتشے (که خود افروخته‌بود) از دود آه مظلومان بسوخت - و تاریخ سوختن او (ز آتش مرد) یافته بودند - اگرچه در گرفتن این حصار حصین جانش از چار دیوار عنصر برآمد امّا قلعه بدست افتاد - پنج سال و دوماه (۳) و سیزده روز برنگ و ریو حکومت هندوستان کرد - و بعد ازو جلال خان پسر خرد او بهشتم روز جانشین پدر شد - و اسلام (۴) خان نام نهاده اسم شاهی را بر خود بست - و او هم درناشایستگی اعمال از پدر خود گذرانده بود - چون تسلّط این دو تنه مرشت خداع منش در جنب شعشعهٔ مهچهٔ جهان افروز رایت این دولت ابدي‌اساس مانند ورزغ کرمکان شب تاب حکم نمود ے بود داشت حکمت غامضهٔ ایزدي بجهت مصلحتے چند (که در مکامن علم او مندوي بود) روزے چند جلوه داده بخاک ادبار برابر ساخت - و روزگار از ننگ وجود این معربدان ستیزه‌کار وا رست ●

ذکر مجملے از احوال میرزا حیدر

و صورت حال میرزا حیدر آنکه چون تائید حضرت جهانباني یافته متوجّه کشمیر شد

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] و بسعي بعضے فقیهان گمراه و سفیهان تیره‌روزگار برآمدن راجه همان بود و کشته شدن آن ساده لوح خون گرفته هست - ازین جهت قطب خان ترک نوکري نموده مذروي شد - و شیرخان ازانجا بآگره آمد (۳) نسخهٔ [ج د] رنتهبور (۴) نسخهٔ [د ح] ده ماه (۵) در [بعضے نسخه] سلیم خان

(چنانچه سمت گذارش یافت) چون بنوشهر[۲] درآمده امرای مذکور (که امامی آنها پیشتر گذشت) مخلصانه آمده دیدند - و راه و رسم درآمدن کشمیر و گرفتن آن را مجددا خاطر نشان نمودند - میرزا تکیه بر نصرت ایزدی و دولت پادشاهی نموده بر طی عقبات کشمیر قدم پیش نهاد - درین اثنا تفرقه در عسکر پادشاهی (چنانچه مذکور شد) راه یافت - خواجه کلان بیگ بمیل خود یا بسعی میرزا کامران آن عزم را فسخ نموده بمیرزا کامران ملحق شد - و مظفر توپچی خود را بکوه سارنگ کشید - غیر از چندے از ملازمان قدیم میرزا حیدر و جمعے دیگر (که حضرت جهانبانی بکمک نامزد فرموده بودند) همراه نشدند - اما چون در کشمیر اختلاف و اختلال عظیم بود و هرج و مرج بیحد به پشت‌گرمی مرغبات کشمیریان در بیست و دوم رجب (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت از عقبهٔ پنوچ[۳] درآمد - و بے جنگ و جدل تسخیر کشمیر نمود - چه دران ایام مدتے گذشته‌بود که کشمیر از حاکم مستقل خالی بود - و امرا آن ملک را بتغلب در تصرف خود داشتند - و بر یک از مدعیان حکومت آن دیار اسم ریاست اطلاق کرده خود ملک‌اراني میکردند - درین زمان نازک[۴]شاه نام شخصے بامم بے مسمای حکومت اختصاص و اشتهار داشت - و با این حالت هرگاه درمیان یکدیگر اتفاق و تدبیر و عقل و رای نباشد هرآینه کار ملک باین مرحد کشد - موسم جله[۵] می بود - و باران باشتداد مي‌بارید - کچي[۵] چک چون رقم استقلال از جبههٔ احوال میرزا حیدر خواند بمقتضای فریب و خداع (که کشمیري ازان گزیرندارند) از کشمیر برآمده پیش شیرخان رفت - چه مقصود از آوردن میرزا حیدر کامروائی خود بود - چون آن میسر نشد بلکه نقش دیگر نشستن گرفت دست ازین باز داشته در اندیشهٔ دیگر شد - و طرح دیگر خیال کرد - و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را بشیرخان داد - و باین وسیله خود را مقبول ساخته عادل[۶] خان و حسین خان مروانی[۷] و جمعے دیگر را تا مقدار دو هزار کس گرفته بکشمیر آمد - درین اثنا ابدال سالکري (که استظهار او بود) بعلت استسقا درگذشت - و میرزا حیدر اهل و عیال خود را در اندرکول (که استحکام تمام دارد) گذاشته متحصن شد - اهل کشمیر همه جدا شدند - و پیش میرزا مردم کم ماندند - و تا سه ماه در شعاب جبال بسر میبرد - تا آنکه در روز دوشنبه بیستم ربیع الثانی (۹۴۸) نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد - و بتائید یزدانی فتح کرد - و هر چند مخالفان

---

(۲) در [بعضے نسخه] بنوشهر (۳) در [بعضے نسخه] بنو چ - و در [نفشه] پونچ (۴) نسخهٔ [ح] نازک شاه (۵) نسخهٔ [چ ۵] کاچی چک (۶) نسخهٔ [ز] عادلخان (۷) نسخهٔ [ح] شروانی ۰

(چه از افغانان کمکي وچه از کشميريان بے حقيقت) زياده از پنج هزار سوار بودند چون کار ايشان بر بيوفائي و حرام‌نمکي مبتني بود کارے از پيش نرفته شکست يافتند - وجمعے کثير از مخالفان بقتل رسيدند - وگروهے دستگير شدند - و کشمير باستقلال در تصرف ميرزا درآمد - و خطيب کشمير مولانا جمال‌الدين محمد يوسف لفظ فتح مکرر تاريخ اين فتح يافته بود - و تکرار اين فتح اگرچه در همين رفتن ميرزا نيز صورت دارد اما آنچه ميرزا خود اشارتے در تاريخ خود مي‌نمايد آنست که يکبار[۲] ميرزا فرستادهٔ سعيد خان حاکم کاشغر از راه درهٔ لار بکشمير آمد - و در چهارم شعبان (۹۳۹) نهضد و سي و نه در تصرف درآورده بود و در ملخ شوال سال مذکور با اُمراي کشمير و محمد شاه (که اسم حکومت بنام او بود) صلح گونه کرده دختر محمد شاه را برای اسکندر سلطان پسر خود گرفته از راهے (که آمده بود) مراجعت کرد - چون درين نوبت فتح غيبي دست داد و ملک کشمير مسخر شد مدت ده سال در انتظام آن ولايت سعي بليغ نمود - و آن عرصهٔ دلپذير را (که حکم خرابه داشت) لباس شهري پوشانيد - و اتمام محترفه و ارباب صناعات را از هرجا طلب داشته در مقام رونق و رواج آن ملک شد - علی‌الخصوص موسيقي را بازار گرم گشت - و انواع ساز درميان آورد - مجمل صورت ظاهري آن مملکت (که نشأهٔ دنيائي اوست) معني پيدا کرد - اما بواسطهٔ تعصبهای خنک پينمک ميرزا (که منشای آن نارسائي با دعوی رسيدگي‌حق) متاع معنی کشمير (که عالم يکرنگي و ديندارپست) کساد يافت - و تا امروز بوی تعصب از کشميريان مي آيد که صحبت را تاثير عظيم است - ميدا اطوار فرمانروايان که قوي‌اثر ميباشد - اميد که به يمن آثار حقيقت و حقانيت حضرت شاهنشاهي صورت و معنی کشمير اتحاد پذيرد - و متاع حق پرستي و خداشناسي بے شايبهٔ تکلف و تعصب رواج گيرد - و از سهوهای عظيم (که ميرزا را روی داد - و سيمنت نداشت) آن بود که باوجود فتح چندين خطبه و سکه بنام نازک‌شاه بدستور اُمرای کشمير ساخت - بايستے که حق نمک حضرت جهانباني بجای آورده وجوه دراهم و دنانير و روُس منابر را بنام قدسی حضرت جهانداني مشرف ميساخت - همانا که با زمانه مداراتے ميکرد - ده بے اخلاصي را رواج ميداد - و لهذا دران ايام (که فتح کابل شد) خطبه را بنام مقدس حضرت

---

۲) نسخهٔ [ه] که يکبار ميرزا با فرستادهٔ سعيد خان - اما (نظر بر قصهٔ تاخت ميرزا بر کشمير از جانب سعيد خان) عبارت نيک چنين است - يکبار ميرزا (که دران هنگام فرستادهٔ سعيد خان حاکم کاشغر بود) از راه درهٔ لار (۳) در [اکثر نسخه] انتشار ه

جهانباني ساخته سربلند شد - و در تاريخ (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت هجري در شبيخون (كه كشميريان آورده بودند) معاصر ملك نيستي شد •

و مجملي ازين مقدمه آنكه ميرزا از آئين عدالت (كه نگاهبان دولت است) عدول نموده بمقتضاي هوا و هوس خود زيست كردن گرفت - و هشياري و بردباري (كه دو بازوي بختياريست) از دست داد - مكر و غدر كشميريان (كه بتدبير و هوشمندي ميرزا از پاي درآمده بود) باز برپا شد - و اين گروه خراب باطن نفاق سرشت راه خداع پيش گرفته در لباس دوستي كار دشمني ساختن گرفتند - و عمدهٔ اين كار آن بود كه لشكر ميرزا را بحيلها از هم جدا كردند و مردم كارآمدنيش او را متفرق ساختند - طايفهٔ را بجانب تبت و برخي را بجانب بكلي و چندے را بطرف راجوري فرستادند - و عيدي زينا و حسين ماكري پسر ابدال ماكري خواجه حاجي بقال كشميري را (كه سرگروه مهمات ميرزا بود) از راه برده بخود متفق ساختند - و جمعے كثير را بخود همداستان كرده بر سر ميرزا روان شدند - غازي خان و ملك دولت چك نيز آمده ملحق گشتند - و قريب خانپور (كه ميان هيره پور و سري نگر كه اصل شهر كشمير و حاكم نشين است) بر سر ميرزا شبيخون آوردند - ميرزا نزديك خانهٔ خواجه حاجي رفته بود تا قرا بهادر را (كه دربند بود) خلاص سازد ناگاه بدست كمال دراي حيات را سپري كرد - و بعضے ميگويند كه تيرے از ملازمان او ناداسته رسيد •

ذكر مجملے از احوال ميرزا كامران

چون مجملے از حال ميرزا حيدر گذارش يافت اكنون سرگذشت ميرزا كامران نگارش ميپابد دران ايام نامساعد (كه ميرزا كامران از حضرت جهانباني جدائي اختيار كرده بصوب كابل روان شد) چون بحدود خوشاب رسيد سري و سروري را رنجه داشته و زمانهٔ لعبت باز را بكام خود پنداشته خطبه بنام خود ساخت - هركه خرد دوربين و مصاحب مصلحت آموز و همنشين دلسوز نداشته باشد هرآينه چنين كارهاي ناشايسته ازو بظهور آيد - نه حق محبت شناسد - و نه طريق مروت داند - بدي ديگران را نيكي خود انگارد - و تخم بدي در زمين نيكان افشاند - ظاهر است كه ازان كشت و كار چه بدرود - و درخت اميدش كدام ميوهٔ مراد بار آرد - روزگار بے عاقبت انديش را بقائے نه - و دولت بزور برخود بسته را پيوندے نه - سربلندي كاخ بے بنياد را چه اساس نه چون منار برفي زرد از هم پاشد - و هلال شب اول را چه ثبات كه چون برق خاطف تا چشم بردم

---

(۲) در [بعض نسخه] بكلي (۳) نسخهٔ [ح] عبدي زينا (۴) نسخهٔ [ج] كمال دوني •

زدن فرونشیند - سلطنتش چون طراوت گل زود زوال - و دولتش چون نسیم بهار سریع انتقال - وبالجمله از راه دهنکوت بکنار آب سند رسید - و دریذجا محمد سلطان و الغ میرزا (که بحدود ملتان خود را کشیده بودند - و آنجا خود را نتوانستند گرفت) برخاسته برکنار دریا میرزا کامران را دیدند - وميرزا مدتی آنجا توقف نمود - و چون مصرف غله بطغیان کشید پل بسته از آب گذشت - و ازانجا بکابل آمد - و ابواب کامراني بر روی روزگار خود کشاده بمقتضای هوا و هوس روزگارے بسر مي برد - و مثل که از جمشید مرویست (که تاشیر از بیشه نرود چراگاه بر آهو فراخ نشود - تا باز در آشیان گریز نکند فراج را پریدن آسان نگردد) دراین واقعه بظهور آمد - غزنین وآنحدود را بعسکري میرزا داد - و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا ببدخشان فرستاد - و خواهش متابعت نموده خواست که سکه و خطبهٔ او در بدخشان نیز باشد - میرزا سلیمان فرستاده رائے مقصود برگردانید - میرزا کامران ازین معني در تاب شده لشکر ببدخشان برد - و در نواحی موضع باري میان فریقین جنگ پیوست - میرزا سلیمان چون آثار ضعف خود و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتي زد - و خطبه و سکه بنام او ساخت - و میرزا کامران بعضے از محال بد خشان نیز از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد - و مقصود روا گشته مراجعت نمود ه

درین اثنا خبر رسید که میرزا هندال آمده قندهار را متصرف شد - میرزا کامران از اطراف و جوانب لشکر فراهم آورده متوجه قندهار شد - و تاشش ماه محاصرهٔ قلعه نمود - و از بے آذوقي میرزا هندال بتنگ آمده امان طلبیده دید - و قلعه را سپرد - وميرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکري داده بکابل معاودت نمود - میرزا هندال را بهمراهی خود آورد - و روزے چند در صحبت داشته باز بمقتضاي برادري و نفاق در لباس اتفاق معمورهٔ جوی شاهي (که اکنون نسبت بنام جلالت انتظام حضرت شاهنشاهي یافته بجلال آباد مشهور است) بمیرزا داد - و حاکم سند نیز اطاعت نمود - و روزگار اصحاب غفلت را آماده میکرد - تا آنکه میرزا سلیمان برانچه میرزا کامران از بدخشان جدا کرده بود متصرف شد - و نقض عهد نمود - میرزا کامران بار دوم لشکر بآنصوب برد - و در حدود موضع اندراب جنگ در پیوست - میرزا سلیمان شکست خورده بقلعهٔ ظفر متحصن شد - میرزا کامران تعاقب نموده قلعه را محاصره کرد - و از آمدوشد آذوق راهها را مسدود ساخت اکثرے از اهل بدخشان آمده میرزا کامران را دیدند - میرزا سلیمان چون از سپاهیان خود (که چشم وفا داشت) نا امید شد - و نیز از بے آذوقي کار قلعه بدشواري کشید بے اختیا

---

(۲) نسخهٔ [ه] بے نیل مقصود (۳) در [اکثر نسخه] ناري ه

آمده دید - میرزا کامران قاعم براس و میرزا عبدالله و جمعے دیگر از هواخواهان خود را بحرداری براس مذکور ببدخشان گذاشته خود مراجعت نمود - خواجه حسین مروي تاریخ این واقعه را جمعه هفدهم ماه جمادی الثاني یافته بود - و میرزا سلیمان را با والدش میرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت - و چون بکابل رسید تا یکماه شهر را آئین بست - و روزگار را بغفلت میگذراند- نه یاد معبود میکرد - و نه داد مظلوم میداد - تا آنکه کوکبهٔ (۲) اقبال فلک صعود حضرت جهانباني ارتفاع یافت - و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهادند - چنانچه گزارش مي یابد ٭

هرکه با ولي نعمت خود طریق بے حقیقتي سپرده مسلک بے اخلاصي شقاوت هرائینه درهمین نشاه پاداش اعمال خود دید - و هم برین منوال است احوال میرزا هندال- که چون در چنان وقتے با چندین فتنه و فساد از ملازمت حضرت جهانباني راه بیوفائي پیش گرفته متوجه قندهار شده بود قراچه (۳) خان (که از جانب میرزا کامران حاکم قندهار بود) آمدن میرزا شنیده از قلعه برآمد - و باحترام دریافت - و آن ملک را بمیرزا سپرد - و روزے چند برین نگذشته بود که میرزا کامران آمده آنرا بتصرف خود درآورد - و میرزا را مقید داشته تادیب نمود - چنانچه مجمل مذکور شد ٭

و مقرر است که انجام حال بیوفایان چون آغاز کار ایشان مردود دلهاست - هوشمندان از اعتبار ناپایدار اعتبار نگرفته در انتظار جزای این حق‌ناشناسان میباشند - تا بسزا یافتن (که اقتضای عدل حقیقي ست) شکرگزار و مصرت‌پذیر شوند - که هم سرمایهٔ عبرت جهانیان میشود - و هم دست‌آویز ندامت بے‌سعادتان میگردد - ازانجمله چون یادگار ناصر میرزا (که بفریب و فسون حاکم تته از راه راست انحراف ورزیده در لهري توقف نمود) بعد از توجه حضرت جهانباني قریب دو ماه دران حدود بود - آخر برو ظاهر شد که حرف و حکایت حاکم تته از صدق و صفا فروغے ندارد - و همهٔ آن مقدمات حیله‌پیوند مبتني بر کذب و سفاهت است - ناچار ازان داعیه باز آمده بصوب قندهار روان شد - هرچند هاشم بیگ (که از دولتخواهان راست‌گو و هواپیمایان رضاجوی او بوده) گفت (که رفتن بجانب میرزا کامران و گذاشتن ملازمت حضرت جهانباني بصندیده نیست - و دنیا جای مکافات است - اندیشهٔ آن باید کرد) ازانجا که امرے ست ثابت (۴) (هرکرا روز ادبار پیش آید عقل او تیره گردد - و بآزار ولینعمتان جرأت نماید - و نصیحت خیراندیشان باد شمرده بگوش هوش در نیارد - وسخنان سدیدهٔ دانشوران افسانه و افسون پندارد) بنابران یادگار ناصر میرزا از بے توفیقي متوجه قندهار شد - و در زمانے (که میرزا کامران قلعهٔ قندهار را ازمحاصره بتنگ آورده بود) آمده

---

(۲) نسخهٔ [ب ۵] کوکب (۳) در [اکثر نسخه] قراچه خان (۴) نسخهٔ [۵] بدیهي ٭

میرزا را دید - و بهمراهی میرزا بکابل آمد - و میرزا کامران پیش حاکم تته کس فرستاد که حضرت بلقیس مکانی شهر بانو بیگم و ولد ایشان میرزا هنجر (که از یادگار ناصر میرزا جدا شده در حدود بکر مانده بودند) بلوازم آداب روانه سازد - حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر (که از حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی جدائی اختیار کرده دران حدود بودند) بآئین لایق روان ساخت - و خطائی یا عمدی (که واقع شد) آن بود که این مردم را از راه بیابان بی آب و علف فرستاد - و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال رسیدند درین مردم تپ افتاد - و حضرت بلقیس مکانی رحلت فرمودند و از در سه هزار آدمی (که درین قافله سرگردان بودند) معدودی جان بسلامت برده خود را بقندهار رسانیدند ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی بخراسان و عراق و آنچه درین سفر روی نمود

چون جواد قلم سوانح پیمای به پهنا قدمی چند زده سخن را بسر انجام آورد اکنون بسر مقصود رفته راه بدراز میرود - و مجملی از احوال نصرت‌انجام سفر خراسان و عراق (که حضرت جهانبانی را روی نمود - و ببدرقهٔ عنایت ایزدی قطع فیافی و طی صحاری و براری فرمودند) گفته آید - و آن چنانست که آنحضرت چون بمشیت ازلی قدم در وادی توکل نهاده راه چول پرخطر اختیار فرمودند ملازمان رکاب سعادت را بخطاب چولی مشرف ساختند - و از فضل نامتناهی الٰهی درین چول پرهول ملک هاتی بلوچ (که قافله سالار راهزنان بود) بزمین بوس شرف اختصاص یافت - و آنحضرت را بمنزل خود برده در لوازم خدمتگاری کوشید - و ازان وادی هولناک راهبری نموده بولایت کرم‌سیر آورد - و میر عبدالحی (که کلانتر آن ولایت بود) بملاحظهای نادرست اگرچه بسعادت ملازمت فایز نشد امّا در لوازم مهمانداری و آداب خدمتگاری اهتمام تمام بجای آورد - و دران حدود خواجه جلال‌الدین محمود از جانب میرزا عسکری جهت تحصیل اموال آن ولایت آمده بود - آنحضرت بابا درمت بخشی را پیش او فرستادند تا رهنمای سعادت او گشته بملازمت آورد - خواجه این را دولت عظیم شناخته بملازمت شتافت - و هر چیز (که از نقد و جنس در بساط خود داشت) همه را نثار موکب سعادت کرد - و حضرت جهانبانی او را نوازش فرموده میرسامانی سرکار خاصه را برای رزین او مفوض داشتند - و روزی چند دران سرزمین بوده با دولت‌خواهانی (که درین یورش اقبال‌آسا ملازم رکاب معلّی بودند) نصائح

---

(۲) نسخهٔ [د ه و] خدمت گذاری ٭

دلپذیر و مواعظ ارجمند میفرمودند - و بیوفائی دنیا و بے اعتباری سلسلهٔ ظاهر را بچندین دلائل خاطرنشان فرموده خواطر اصحاب تعلّق را از تکاپوی آن بازداشته متوجّهٔ مقصد حقیقي و مطلب اصلي (که طلب ارباب همّت را سزاوار تواندبود) میساختند - و همگي همّت بلند آنحضرت مصروف آن بود که چون اسباب تجرید و مواد تفرید روز بروز در تزاید است گوشهٔ خمول گزیده ظاهر و باطن را از غیر بازداشته بیکدای بےهمتا پردازند - لیکن مروّت و مردمي نمي گذاشت که دلهای ملازمان رکاب دولت را باین انقطاع بالکل آزرده سازند - و این گروه وفاکیش ازان رهگذر دست از خدمت باز نمیداشتند که چنین ذات کامل (که شایان خلیفگی حق است - و در انتظام معموری ظاهر و باطن مثل او بوجود آمدن در ادوار و قرون مشکل) بیکبارگي دست از جهان بازدارد و سلسلهٔ سلطنت ابدقرین را منقطع سازد - همگی خواهش این طبقه آنکه بباطن با حق و بظاهر با خلق بوده بمقتضای نشأهٔ جامعیّت کار فرمایند - والحمد لله که گوهر یکتای آن دریای افضال یعني حضرت شاهنشاهي را این ملکه بر وجه کمال حاصل است - باوجود پرداختن بگیر و دار عالم ملک و شهادت استغراق ببحر موّاج عالم جبروت و لاهوت بر نهج مستوفي میسّر - و قدم همّتش بر صعود مدارج علیا مقرّر و مسلّم •

القصّه بمقتضای ارادهٔ ازلي و فتوّت فطري نوشتن مکتوب محبّت طراز بفرمانروای ایران و عذار عزیمت بصوب آن حدود منعطف داشتن در ضمیر الهام پذیر[۲] تصمیم یافت - که اگر حاکم ایران حقوق موروثي منظور داشته لوازم محبّت و فتوّت بتقدیم رساند هرائینه یکبار دیگر بسلسلهٔ ظاهر پرداخته دل این گروه حقیقت اندیش بدست آورده شود - و الّا در اختیار انروا بمشرب مروّت بے اختیار باشند - بنابرین روز پنجشنبه غرّهٔ شوّال (۹۵۰) نهصد وپنجاه مکتوبے مصحوب چولي بهادر فرستادند باین مضمون که بحکم کارفرمایان قضا و قدر (که چندین مصالح و حکم در هر کارے ودیعت نهاده اند) مبدء انگیخته آمد که ملاقات گرامي بزودي میسّر آید - و مجمل از سوانح احوال اظهار فرموده این بیت در ضمن آن مرقوم ساخته بودند • • شعر •

• که گذشت از سر ما آنچه گذشت • چه بدریا چه بکهسار و چه دشت •

آنحضرت میخواستند که روزے چند در ولایت گرمسیر توقّف فرمایند - میر عبداللهي گرمسیري کمال فرستاده عرضه داشت که چنین استماع مي افتد که میرزا عسکري جمعے کثیر را فرستاده است مبادا باینحدود برسند - و کار از علاج بگذرد - اگر بگفای میستان و آنحدود (که بحاکم ایران

---

(۲) در [اثنر نسخه] مورد •

تعلّق دارد) توجّه فرمایند هرائینه از اندیشهٔ آمیب این گروه بی‌عاقبت موکب عالی محفوظ خواهدبود - آنحضرت قلّت ارباب اخلاص و کثرت اصحاب خلاف و شقاق منظور داشتند و توقّف دران ولایت از طریقهٔ حزم (که راه خرد پرورانست) دور دانسته بصیصان نهضت نمودند و از آب هیرمند عبور کرده بکنار کوله (که این آب بآن در می آید) نزول سعادت فرمودند - احمد سلطان عاملو (که حاکم سیستان بود) مقدم گرامی را دولت ناگهانی شمرده بآئین نیکبختان ملازمت کرد - و بوظائف خدمتگاری و آداب میزبانی اقدام نمود - و روزے چند دران سر زمین عشرت‌افزا (که جولانگاه شاهسواران عرصهٔ اقبال بود) بشکار تفنگ‌انداز اشتغال نمودند - و برای تسلّی خواطر همراهان و اندیشهٔ خود را بمشاغل ارباب تعلّق مشغول داشته تماشاگر بدائع تقدیر بودند - و ازانجا بدولت در سیستان نزول اقبال ارزانی داشتند - احمد سلطان والده و عورات خود را بملازمت حضرت مریم مکانی (که درین یورش هودج اقبال و محمل اجلال ایشان همراه بود) فرستاد - و جمیع اموال و رابت خود را پیشکش نمود - آنحضرت اندکے ازان جهت ادشراح خاطر او قبول فرموده تتمّه را برگردانیدند - و درین منزل حسین‌قلی میرزا برادر احمد سلطان (که از مشهد بدیدن والده و برادر آمده بود - تا رخصت ایشان گرفته عازم سفر حجاز گردد) بشرف بساط بوس مشرّف شد - آنحضرت ازو در باب مذهب و ملّت سخنان پرسیدند - بموقف عرض رسانید که مدّتےست در معتقدات شیعه و سنّی غور کرده میشود - و کتب فریقین بمطالعه میرسد - آنچه شیعه اعتقاد دارد آنست که لعن و طعن اصحاب موجب درجات و ثواب‌است - و معتقد سنّیان آنکه سبّ اصحاب کفر است - بعد از تامّل و تفکّر خاطر بران قرار گرفته که بگمان ثواب کافر نمیتوان شد - آنحضرت را این سخن بسیار خوش آمد - و از فرط توجّه مشمول عنایت و اعتمادات ساخته تکلیف ملازمت فرمودند - او (چون سفرے پیش داشت - و اسباب سفر ساماں نموده‌بود) از اعزاز این دولت متقاعد ماند - و دریغا حاجی محمّد بابا[۴] نشقه و حسن کوکه از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی پیوستند - و صلاح وقت چنان اقتضا کرد که عنان توجّه بصوب زمین داور منعطف شود - که امیر بیگ حاکم آنجا بملازمت میرسد - و جمله بیگ حاکم قلعهٔ بست نیز باعزاز سعادت خدمت مینماید - و بزودی اکثر مردم میرزا عسکری جدا شده بملازمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بے عاقبت اندیش (۳) نسخهٔ [ب] میرمن — و نسخهٔ [ج] ملند . و نسخهٔ [د] ملند (۴) نسخهٔ [د] و بابا نشقه (۵) نسخهٔ [ج ۵] جلمه بیگ ۵

خواهند رسید - و قندهار و آنحدود در تصرّف اولیای دولت خواهد درآمد - چون احمد سلطان شنود (که امثال این مقدّمات تمهید داده از سفر عراق مانع می‌آیند) بملازمت اقدس آمده از مقام دولتخواهی و دلسوزی بعرض رسانید که یورش عراق بر ذمّهٔ همّت عُلیا لازم است - این گروه (که ازین سفر مانع می‌آیند) بغیر از غدر و خدیعت غرضی ندارند - چون (احمد سلطان بعنوان عقیدت و اخلاص در خاطر حضرت جهانبانی جای کرده بود) سخن او بمعرض قبول پیوست - و بریں کنکاش عمل فرموده متوجّه عراق شدند - و باین تقریب روزے چند حاجی محمّد مردود بساط قرب بود - احمد سلطان ملازم رکاب معلّی بوده میخواست که از راه کپلکی (۵) بدرقه باشد - آنحضرت را چون سیر هری مکنون ضمیر اقدس بود براه قلعهٔ اوک متوجّه آن سمت شدند •

چون (مکتوب مودّت و منشور اخلاص حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بفتحت آرای ممالک ایران شاه طهماسپ رسید) مقدم سعادت‌التزام آنحضرت را نعمت غیر مترقّب شناخته خوشوقت شد - و خواست که سایهٔ فرهمای سعادت همایونی را بر مرقی دولت خود جای دهد و ادراک این سعادت را عنوان کار نامهٔ افتخار خاندان خود سازد - و بشکر این نعمت فرمود تا هه روز در قزوین نقارهٔ شادمانی نواختند - و مکتوبے در جواب (مشتمل بر کمال توقیر و احترام و امتدعای تشریف حضور در اسرع ازمنه) با الوف محامد و اثنیه و صنوف تُحَف و هدایا مصحوب مقرّبان خاص ارسال داشت - و این بیت بر عنوان مکتوب ثبت نمود - • شعر •

همای اوج سعادت بدام ما افتد • اگر ترا گذرے بر مقام ما افتد

و فرستاده را رعایتے شایسته کرده روانه ساخت - و اظهار انواع شکرگذاری و حق‌شناسی و تذکار محبّت قدیمی نموده جلائل تعظیم و اکرام بجای آورد - و حُکّام و وُلاة بُلدان و امصار دولت که در هر منازل و هر شهرے (که موکب همایونی نزول فرماید) شرف روزگار این خاندان عالی دادهند اعظم حکّام و اکابر و اهالی و موالی آن دیار بفوز استقبال شتافته بتقدیم مراسم ضیافتهای پادشاهانه مشرّف گردند - و از اسباب و اشیای لایقه و اشربه و اطعمه و موالید تازه بتازه منزل بمنزل مهیّا ساخته لایق نظر قبول اشرف گردانند - و منشورے (که بمحمّد خان حاکم هری نوشته‌بودند) بجنس در سلک تحریر در آورد - تا دستور العمل اهل درایت گردد و آگاهان راه و رسم مردمی (نظر بران دیباچهٔ مودّت داشته) در تعظیم و تبجیل حاملان پیغامها

---

(۵) نسخهٔ [ب] بیس کپلکی - و نسخهٔ [ر] تپس کپلکی (۶) نسخهٔ [ب] اعظم و حکام •

مراحل نهیب و نواز حق انسانیت بجای آورده دقیقهٔ از آداب (۴) فتوت فروگذاشت ننمایند ۰

فرمان شاه طهماسب ۰ بحاکم خراسان

فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت‌پناه شوکت‌دستگاه شمس الایالهٔ والاقبال محمد خان شرف‌الدین اوغلی تکلو للهٔ فرزند ارجمند ارشد و حاکم دارالسلطنهٔ هرات و میردیوان بانواع اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند - که مضمون واجب‌العرض او (که درین را مصحوب کمال‌الدین شاه قلی بیگ برادر امارت‌پناه قرا سلطان شاملو روانهٔ درگاه دولت‌پناه نموده بود) در تاریخ دوازدهم شهر ذیحجه رسید - و مضامین فرخنده آئین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شد - و آنچه (در باب توجه نواب کامیاب - سپهر رکاب خورشید قباب - گوهر دریای سلطنت و کامکاری - دوحهٔ چمن آرای فرمانده‌ی و جهانداری نور عالم‌افروز ایوان سلطنت و جلال - سرو سرافراز جویبار سعادت و اقبال - شجرهٔ طیبهٔ گلشن شوکت و عظمت - ثمرهٔ شجرهٔ خلافت و نصفت - پادشاه برین و بحرین - نیر عالمتاب فلک کامرانی - بدر بلندقدر اوج خلافت و جهانبانی - قدوه و قبلهٔ سلاطین عدالت‌آئین مهتر و بهتر خوانین صاحب تمکین - شهریار عالی نصب تخت سروری - پادشاه والاحسب ملک عدل‌گستری - خاقان مکندرنشان - جم‌جاه عالیشان - سلیمان تخت‌نشین - سلطان صاحب هدایت و یقین - جهانبان صاحب تاج و تخت - صاحبقران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار - تاج فرق خواقین نامدار - المؤید من عند الله - نصیرالدین محمد همایون پادشاه - خلد الله تعالی عزه حسب المآل - الی یوم المآل) نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور و حضور روی نموده ۰ بیت

مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست ۰ خبرت راحت جان باد ای همه جا محرم دوست

باشد آنروز که در بزم وصالش یکدم ۰ بنشینم بمراد دل خود همدم دوست

اقدام بے‌مثال و توجه آن پادشاه فرخنده احترام را غنیمت عظمی دانسته بداند - که بمتعلق آن خبر خجسته اثر ولایت عبزوار از ابتدای عمل تشقان‌ائیل بدان ایالت‌پناه مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر خود را بدانجا فرستد - که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفرائر و ضروریات خود صرف نماید

---

(۴) نسخهٔ [ح] دقائق (۵) نسخهٔ [ه] فرمان شاه جنت مکان علیین آشیانی شاه طهماسب روح الله روحه بحاکم خراسان (۶) نسخهٔ [و] بعینه ۰

و بدستورے (که دربن نشان مذکور شده) تصل بفصل و روز بروز عمل نموده از مضمون مُطاع تخلّف ننماید - و بانصد کس از مردم عاقل روزگار دیده (که هرکدام یک اسپ کُتل و اشتر رکاب و یراق در خور آن داشته باشد) تعیّن نماید - که باستقبال آن پادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسپ بدر (که از درگاه معلّی مع زین طلا جهت آنحضرت فرستاده شد) و آن ایالت پناه نیز از طوائل خود هشت راس اسپ بدر آسوده خوشرنگ قوی جثّه (که لایق سواری آن شهسوار معرکهٔ دولت و کامگاری بوده باشد) انتخاب نموده و زینهای لاجوردی منقّش با عبدانیهای (۲) زربافت و زردوز (که لایق اسپان سواری آن پادشاه جم‌جاه باشد) بربالای اسپان مذکور نهاده هر اسپ را بدو نفر ملازم خود داده روانه گرداند و کمرخنجر خاصهٔ شریفه [که از نوّاب کامیاب مغفوری مرحومی علّیین آشیانی (انار الله برهانه) شاه بابا ام بنوّاب همایون ما رسیده - و بجواهر نفیس لطیف مکلّل بود] مع شمشیر طلا و کمر مرصّع جهت فتح و نصرت و شگون آن پادشاه مکندرآئین فرستاده شد - و موازی چهار صد ثوب مخملی و اطلس فرنگی و یزدی مرسل گشت - که یک صد و بیست جامه جهت خاصهٔ آنحضرت است تتمّه جهت ملازمان رکاب ظفرانتساب آن کامیاب - و قالیچهٔ مخمل درخوابهٔ طلابافت و نمدتکیهٔ کُرکی آستراطلس و سه زوج قالین دوازده ذرعی گوشکانی خوش (۳) نماش و دوازده چادر قرمزی سبز و سفید فرستاده شد - بطریق احسن رساند - و روز بروز اشربهٔ لذیذ و لطیف سردراه نموده با نانهای سفید (که با روغن و شیر خمیر کرده باشند - و رازیانه و خشخاش داشته باشد) مکمّل نموده جهت آنحضرت می‌فرستاده باشد - و جهت مهمانان مجلس عالی و دیگر ملازمان فردا فردا ارسال می‌نموده باشد - و آنچنان قرار دهد که فردا درمنزل و مقامی که نزول نمایند امروز چادرهای مصقّای لطیف و سفید و منقّش و سایبانهای اطلس و مخمل و رکابخانه و مطبخ و جمیع کارخانهای ایشان را مرتّب ساخته نصب نمایند - که در هرکارخانه ضروری آن مهیّا باشد - چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت گلاب و آب لیمو خوش‌طعم ساخته و ببرف و یخ سرد کرده بکشند - و بعد از شربت مرباهای میب (۴) مشکان مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستوریکه مقرّر شده حاضر سازند - و سعی کند که اشربهٔ تمامی در نظر آن سلطنت‌پناه درآید - و گلاب و عنبر اشهب داخل نمایند - و هر روز بانصد طبق طعام الوان با اشربه مقرّر دارد که میکشیده باشند - و آیالت‌پناه قرّان سلطان و امارت‌مآل جعفر سلطان و فرزندان و قوم خود را

---

(۲) در [بعض نسخه] بامنیهای (۳) نسخهٔ [ط] خوش رنگ خوش‌نماش (۴) در [جمیع نسخ] چنین است لیکن غالبکه صحیح مشکین باشد ٥

تا هزار کس بعد از سه روز (که آن پانصد کس رفته باشند) باستقبال (۲) فرستد - و دران سه روز امیران و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر درآورد - و اسپهای توپچاق و تازی مقرر دارد که بملازمان خود بدهند - که هیچ زینت سپاهی را از اسپ خوب بهتر نیست - و سر و پای آن هزار کس نیز رنگین و پاکیزه ساخته باشد - و چنین قرار دهد که چون این امرا بملازمت آن حضرت برسند زمین خدمت و عتبه باب ادب بوسیده یک یک خدمت نمایند - که (۳) در سر سواری و غیره ناگاه میان ملازمان امرا و ملازمان آنحضرت گفت و گوئی واقع نشود - و بهیچ وجه از وجوه آزردگی بنوکران پادشاه نرسد - و در وقت سواری و کوچ لشکر امرا از دور (۴) دور دور کوچ خدمت کنند - و نوبت کشک هریک از امرای مذکور که باشد در نزدیکیهای معسکر (که قرار یافته باشد) تردد نمایند - و کشک خدمت در دست گرفته بنوعی (که در خدمت پادشاه خود کمر خدمت نماید) خدمت کنند و آنچه نهایت ملاحظه باشد منظور داشته بعمل آورند - و بهر ولایت (که برسند) همین فرمان را بوالی آن ولایت نموده مقرر دارد که آن امیر خدمت نماید - و مهمانی بدین دستور بظهور آورد که مجموع طعام و حلوای و اشربه کمتر از یکهزار و پانصد طبق نباشد - و خدمت و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی موزن تعلق بدان ایالت پناه دارد - و چون امرای مذکور بملازمت رسند هر روز یکهزار و دویست طبق طعام الوان (که لایق خوان پادشاهانه باشد) درمجلس عالی آن پادشاه گرامی کشیده شود - و هریک از امرای مذکور در روز مهمانی خود نه راس اسپ پیشکش نماید - که سه اسپ خاصگی باشد - و دیگرے بامیر معظم محمد بیرام خان بهادر داده شود و پنج دیگر بامرای مخصوص هرکس (که لایق باشد) بدهند - و نه اسپ تمامی از نظر خجسته اثر گذرانند - و ذکر نمایند که کدام کدام اسپ از مواب کامیاب است - و هریک که قبل ازین قرار یافته باشد (که از فلان و فلان امیر باشد) بگویند - که آن حکایت هرچند بدانسمت لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود - و نهر دستور (که مقدور باشد) ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند - و آنچه نهایت غمخوارگی و یکجهتی باشد بظهور آورند - و خاطر آن جماعت را (که از گردش روزگار ناهموار بقدر غباری دارد) بدلداری وغمخوارگی(که درین نوع اوقات لایق و خوشنما سمت) مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد تا بحضور ما رسند - بعد ازان آنچه لایق باشد از جانب ما معمول خواهد گشت - و بعد از طعام متصرفات حلوه و باوده (که از قند و نبات طبخ نموده باشند)

---

(۲) نسخهٔ [ط] باستقبال آن گوهر دریای عظمت و اقبال (۳) نسخهٔ [ب] و احتیاط کنند که (۴) نسخهٔ [د] دور دور کوچ ه

و مربّاهای متنوّع مطبوع و رشتهٔ خطائی خاصه (که به‌گلاب و مشک و عنبر اشهب معطّر باشد) به مجلس برند - و حاکم ولایت بعد از مهمانی و خدمات مذکوره خاطر از ولایت آنجا جمع نموده تا بدار السّلطنهٔ هرات هرکه رفیق خدمت و ملازمت بوده باشد دقیقهٔ از دقائق خدمت و ملازمت نامرعی نگذارد - و چون بدرازده فرسخی ولایت مذکوره رسند آن ایالت‌پناه یکی از اویماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعزّ ارشد ارجمند سعادت یار گذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشد - باقی لشکر ظفر اثر (از شهرو ولایت و سرحدها از هزاره و نکدری و غیره) تا سی هزار کس (که بشمار صحیح رسد) از ملازمان کوسکی آن ایالت‌پناه همراه برداشته استقبال نماید - و چادر و سایبان و اسباب ضروری از شتر و استر قطار همراه ببرد - چنانچه اردوی آراسته بنظر سعادت‌اثر پادشاه درآید - و چون بملازمت آنحضرت سرافراز گردد پیش از جمیع حکایت از جانب ما دعای بسیار رساند - و در همان‌روز (که بملازمت ممتاز گردد) بترک و قاعدهٔ لشکر و اردو نزول نماید - و آن ایالت‌پناه بخدمت ایستاده رخصت مهمانی طلبیده سه‌روز دران منزل مقام کند - روز اوّل جمیع لشکریان ایشان را بخلعت فاخره (که اطلس و کمخاب یزدی و دارائیهای مشهدی و خاصی باشد) مخلّع سازد - و مجموع را بالاپوش مخمّل بدهد و بهر نفر از لشکریان و ملازمان دوتومان تبریزی یوم‌الخرج بدهد - و طعامهای الوان بدستوریکه مقرّر شده مرتّب نماید - و مجلس ملوکانه بدارد که زبانها بتحسین آن گویا باشد - و آفرینها بگوش عالمیان رسد - و تفصیل لشکر ایشان داده روانهٔ درگاه عالی نماید - و مبلغ دوهزار و پانصد تومان تبریزی از تحویلات مرکار خاصهٔ شریفه (که در دار السّلطنهٔ مذکور میرسد) باز یافت نموده صرف ضروریّات نماید - و آنچه نهایت بندگی و خدمت باشد بجان منّت داشته بظهور آورد و از منزل مذکور تا شهر چهار روز بیایند - و هر روز مهمانی طعام بدستور روز اوّل بکشند - و باید که در هر مهمانی اولاد عظام آن ایالت‌پناه مانند چاکران و خدمتکاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بعمل آورند - و بشکر آنکه [این نوع پادشاه (که هدیه‌ایست از هدایای الٰهی) مهمان ما شده] در ملازمت و خدمت آنچه نهایت تردّد باشد بجای آورند - و تقصیر ننمایند. که هرچند انواع جانسپاری و خون‌گرمی نسبت بآنحضرت بیشتر بجای آورند پسندیده‌تر خواهدبود - و چون فردا بشهر خواهند رسید مقرّر دارد که امروز درون باغ عیدگاه سر خیابان چادرهای درون اطلس قرمزی میانه کرباس طبّی و بالا منقالی اصفهانی (که درین ایّام اهتمام داده عرض نموده بود)

---

(۴) نسخهٔ [ب ح] بکدری (۴) در [بعضی نسخه] کمخای (۴) نسخهٔ [ط] مخمل که خوشرنگ باشد
(۵) نسخهٔ [ب] دلگرمی (۶) در [بعضی نسخه] طبسی ۵

ترتیب دهند - و ملاحظه نماید که هرجا (که خاطر عاطر آنحضرت مصرور باشد) و در هر گل‌زمین (که در آب و هوا و لطافت و نزاهت امتیاز داشته باشد) رضاجوی بوده در خدمت آنحضرت دست ادب ملازمدار برسینه نهاده پیش رود - و عرضه نماید که آن اردو و لشکر و اسباب تمام پیشکش نواب کامیاب است - و خود در راه و هر کوچ دمبدم خاطر اشرف را بهمزبانی (که در کمال استحکام باشد) خوشوقت سازد - و خود از منزل مذکور (که فردا بشهر خواهند آمد) رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند گردد - و صباح آن فرزند اعزارشد را بعزیمت استقبال از منزل ببرون آورد - و عروبائی (که در نوروز پارسال بدان فرزند ارسال داشته بودیم) پوشانده و یک از سفید ریشان و اربباق تکلو (که پسندیده و معتمد آن ایالت‌پناه باشد) در دارالسلطنهٔ مذکور گذاشته فرزند مذکور را سوار کند - و در وقت توجه بشهر ایالت‌پناه قزاق سلطان را درخدمت نواب دارد - و چادر و شتر و اسپ گذرانند - که چون فردا نواب کامیاب سوار شوند اردو نیز کوچ کند - و ایالت‌پناه مشارالیه بمعرفه باشد - و چون فرزند مذکور از شهر ببرون آید قدغن نماید که جمیع لشکریان نشان مقرر سوار شده متوجه استقبال شوند - و چون نزدیک آن پادشاه عظمت دستگاه رسند (چنانچه میدان میان ایشان یک تیر پرتاب بوده‌باشد) آن ایالت پناه پیش رفته التماس نماید که پادشاه از اسپ فرود نیایند - اگر قبول کنند در ساعت باز گردد - و فرزند برخوردار را از اسپ پیاده ساخته بتعجیل روانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان‌بارگاه بوسیده توامد خدمت و حرمت و عزت (آنچه مقدور و ممکن باشد) بظهور آورند - و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده شوند اول فرزند مذکور را از اسپ فرود آورند - و خدمت کنند - و اول آنحضرت را سوارکرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند مذکور را متوجه سواری سازند - و بدستور سوار گردانند - و متوجه اردوی خود و منزل و مقام مقرر شوند - و آن ایالت‌پناه خود فردیک فردیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشد - که (اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند ارشد استفسار نمایند - و آن فرزند بواسطهٔ حجاب جواب آن چنانکه باید نتواند داد) آن ایالت‌پناه جواب لایق عرض نماید و در منزل مذکور آن فرزند پادشاه را مهمانی نماید بدین دستور که چون چاشتگاه نزول نمایند فی‌الحال سه صد طبق طعام الوان بطریق ماحضر بمجلس بهشت‌آئین آورند - و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر طبقهای لنگری (که مشهور است بمحمدخانی) و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره (هر پوشهای طلا و نقره بروی آن خوانها نهاده) بمجلس آورند - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بگذارد (۳) نسخهٔ [ح] بهشت آئین آن گوهر شاهوار سلطنت ۰

مرتّبات لذیذ (آنچه ممکن باشد) و حلاوه و پالوده بکشند - پس ازان هفت راس اسپ لایق و رهوار از طوائل آن فرزند ارجمند جدا نموده جُلهای مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ نصب باین ابریشمي برجُل مخمل منقش و تنگ سفید برجُل مخمل سرخ و تنگ سیاه برجل مخمل سبز بکشند - و باید که حافظ صابرقلی و مولانا دامم قانوني و استاد شاه محمّد سرودي و حافظ دوست محمّد خاني و استاد یوسف مودود[۴] و دیگر گوینده و سازندهٔ مشهور (که درشهر باشند) همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه خواهند بےتوقّف بنغمه و ترنّم پرداخته آنحضرت را خوشوقت سازند - و هرکس (که قابل آن مجلس تواند بود) در خدمت از دور و نزدیک بوده باشد - که بوقت طلب حاضر گردد - و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوع که توانند شگفته داشته باشند و دیگر شنقار و باز و چرغ و باشه و شاهین و بحري و آنچه (در سرکار مرزند و آن ایالت پناه یا اولاد عظام بوده باشد) پیشکش نمایند - و ملازمان ایشان را تمام خلعتهای ابریشمي از هر جنس و هر رنگ علیحده علیحده مرا خور آنکس از الوان مخمل و خارا و تکمهٔ کابتون و طیلسان پوشانند و چون بمنزل خود روند ملازمان ایشان را بنظر خجسته اثر آن فرزند ارجمند در آورند - آن فرزند بخلق کریم (که میراث آبا و اجداد اوست) بدیشان معاش نموده بهریک از ایشان جدا جدا سروپا و اسپ مراخور هرکس بدهد - و انعام زیاده از سه تومان نباشد - و دوازده ثوب پارچهٔ ابریشمي از مخمل و اطلس و کمخاب فرنگي و یزدي و بافتهٔ شامي و غیره (که بغایت لطیف باشد) و سي عدد تومان زر نقد در سي کیسه با قماش مذکور بکشند - و بشکر بهر فقره سه تومان تجاوز نکند (که شصت شاهي باشد) بدهند - و همروز در سرخیابان و کارنگاه صدر صادر موده باشند - و دران همروز از در باغ چهارباغ شهر (که منزل پادشاهانست) تا سر خیابان (که در باغ عبدگاه است) همه را که محترفه اصناف چهارطبقند بآئین شیرین بندد - و بهر صنفگری یکی از امرای مذکور را شریک سازند - تا بتعصّب یکدیگر هر صنعت و شیرین کاري که دانند بعمل آورند - آنست آنحضرت که [چون پادشاه آن مرز وبوم را بقدوم میمنت مشرّف ساخته اوّل بشهرے (که آن نور چشم عالمیان است) بوعود شریف خود آنرا مشرّف خواهند ساخت] بنظر کیمیا اثر ایشان از صنایع خوش طبع و شیرین گوی (که درشهر هستند) درآورند - که باعث سرور باشد - روز دیگر (که ازین چهار طاق و خیابان شهر و صفا دادن چهارباغ مراغ خاطر وی نموده باشد) چارچمان را در شهر و حوالیات

---

(۴) نسخهٔ [ب] مودودی (۳) در [اکثر نسخه] بهر رنگ (۴) در [اکثر نسخه] تافته عامي (۵) نسخهٔ [ا ب ج] سه صد (۶) نسخهٔ [ج] ان قدرا سلاطین و ارشد خوانین (۷) نسخهٔ [د] شیرین زبان و رنگین گوی ۰

و حدود و مواضع بندربک شهر مقرّر دارند - که چار نمایند که تمامی مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند - و در هردکان و بازارے (که آئین بصنه قالي و پلاس فرش انداخته باشند) عورات و بیگها بنشینند - و چنانکه قاعدهٔ آن شهر است عورات با آیفده و رونده در صفام عبورین کاري و شیرین‌گوئي درآیند - و از هر محلّه و کوچه صاحبان نغمه بیرون مي‌آمده باشند که در بلاد عالم مثل آن نباشد - و تمامی آن مردم را باستقبال فرمایند - بعد ازان پادشاه را بعزّت و ادب گویند که پای درایت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند - و فرزند در پهلوی آنحضرت (چنانکه سر و گردن اسپ ایشان پیش باشد) براه رود - وآن ایالت‌پناه خود از عقب ایشان نزدیک نزدیک میرفته باشد - که اگر از عمارات و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نماید و چون بسعادت بشهر درآیند چهار باغ را سیر فرمایند - و در باغچهٔ (که در هنگام سکن توّاب همایون ما دران بلدهٔ طیّبهٔ جهت بودن و جواب کردن و عشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال مشهور است بباغ شاهي) نزول ایشان فرمایند - و حمّام چهار باغ و حمّامات دیگر را سفید و پاکیزه سازند - و بگلاب و مشک خوشبو کنند - که هرگاه میل فرمایند محلّ آسایش بدني باشد - روز اوّل فرزند بطعام وافر مهمانی نماید - و چون (ایشان بفراغت متوجّه خواب شوند) آن ایالت پناه خود بدین دستور مهماني کند که مذکور خواهد شد - چون ایشان بشهر درآیند همان روز عرضه داشت نماید - و رواندهٔ درگاه معلّی گرداند - و مقرّر شد که معزّ الدّین محمّد کلانتر دارالسّلطنهٔ هرات مردے خوش‌نویس صاحب وقوف تعیّن نماید - که از روزے (که آن پانصد کس استقبال نمایند) تا آنروزے (که بشهر درآیند) روز نامچهٔ مفصّل نوشته به نسبت سپهر آن ایالت‌پناه رساند - و جمیع حکایات و روایات رد و بدیک (که در مجالس گذرد) بقلم گرفته بدست معتمدان داده رواندهٔ درگاه معلّی گرداند - که بر جمیع اوضاع توّاب همایون ما را اطّلاع حاصل شود ٭

و مهمانی آن ایالت‌پناه بدین دستور که طعام و حلوا و شیرهٔ (۱) و میوه سه هزار طبق کشیده شود ٭ و یراق ضروری مذکور بدین دستور مرتّب نماید - اوّل پنجاه چادر و بیست سایبان و چادر بزرگ ایندهٔ (که جهت خاصه ترتیب نموده عرض کرده بود) با دوازده زوج قالی دوازده ذرعي و ده ذرعي و هفت ذرعي و هفت زوج قالی پنج ذرعي و نه قطار سایه و دو بست و پنجاه

---

(۱) نسخهٔ [ج] و خورش کوئی و ملایدت (۲) نسخهٔ [د] طیبهٔ جهجنه (۳) نسخهٔ [و] اشره و ۰ ۰ نسخهٔ [ا] الابنه ٭

طبق چيني بزرگ وكوچك و ديگر اطباق و ديگها تمامي با سرپوش مفيد منعي كرده پاكيزه داشته باشد و قطارامتر در تقوز در مهماني خود آن ايالت‌پناه پيشكش نمايد - و آمراي مذكور را امر شده بود (كه مهماني نمايند) بدين‌طريق كه طعام و حلاوه و پالوده يكهزار و پانصد طبق بكشند - و سه اسب و يك قطار شتر و يك قطار اشتر (كه آن ايالت‌پناه اول آنرا ديده و پسنديده باشد) پيشكش نمايند - و حاكم غوريان و فوشنج و كرشو در ولايت خود مهماني نمايند - و حاكم باخرز در حد مهماني نمايد - و حاكم خاف و ترشيز و زاوه و محولات در محال‌سراي مرغاب (كه بفج درحدود مشهد است) مهماني نمايند - انتهى •

چون (موكب عالي حضرت جهانباني جنت‌آشياني در نواحي مراد رسيد) ايلچي شاهي با مراد حضرت جهانباني جنت‌آشياني آمد - و حقيقت معتمدالسلطنه والي ايران م ي را و مسرور شدن او بوضوح پيوست - آنحضرت را (كه معدن مروت بودند) از رفتن عراق و دل‌همراهان حقيقت‌گزين بدست آوردن چاره نماند - ناگزير باي عزيمت در ركاب دولت آورده بعزم جزم متوجه هرات شدند - و در هر منزل ازين نواحي (كه نزول اجلال مي‌نمودند) يكي از معاشيو و اكابر خراسان باستقبال بيرون آمده بصدارت مقربان بساط اقدس ملازمت مينمود - و صيت موكب بادشاهي ابواب شادماني بروي متوطنان آن ديار گشوده خلائق از اقصر قصبات (مانند جام و تربت و سرخس و اسفرايين) دهوات آمده انتظار مقدم عالي مي بردند - و چون اصداي تلاقي سلطان و اعيان خراسان (كه استقبال نموده بودند) بمحمد خان اعلام نمودند (كه وصول موكب عالي بزيارتگاه نزديك است) محمد خان باعيان امرا (مثل ريص سلطان و شاهلي سلطان) و اكابر فضلا (مثل مير مرتضى صدر و مير حسين كربلائي) و سايو اعزه و اهالي بادراك سعادت استقبال شتافتند - و بر سر پل مالان (كه سيركاه مشهور هرات است) بدولت ركاب بوس عالا مشرف گشته دعا و سلام از جانب شاه رسانيدند - و شروح شوق شاهي و آداب تواضع (كه جوهر بزرگي‌ست) اظهار نموده آداب خدمت بتقديم رسانيدند - و مقرر شده بود كه از پل مالان تا باغ جهان آرا راهها را جاروب كرده و آب زده دارند - و بزرگان و شرفاي شهر از هر درطرف هر روز آمده منتظر باشند •

وچون (زايات بادشاهي بمنزل درفرا رسيد) سلطان محمد ميرزا بسعادت استقبال شتافته آداب اخلاص و احترام بظهور رسانيد - و بآييني‌كه مامور بودند شاهزادهٔ كامگار سلطان محمد ميرزا و ديگر

---

(۲) نسخهٔ [ا] فوشج (۳) نسخهٔ [د و ح] كوشو (۴) نسخهٔ [ب] كه سيركاه هرات مشهور است (۵) در [چند نسخه] شرفاي شهر (۶) نسخهٔ [ج] وزفرزه • ونسخهٔ [ه] قزار • ونسخهٔ [و] در قزار ونسخهٔ [ح] فرا (۷) نسخهٔ [ز] مصدود •

امرای عالیقدر بشرف استقبال کامیاب سعادت شده قوانین اعزاز و اجلال بتقدیم رسانیدند - و از زیارتگاه تا پای مزار و ازانجا تا باغ جهان آرا (که سه چهار فرسخ مسافت است) تمام دشت و کوه را مردم شهر و نصفات فرو گرفته تماشائی بودند - و اجتماع خلائق بشادمانی بر هیچ نوبه که مگر در ایام عید و نوروز بوده باشد - غرا ذیقعده (۹۵۰) نهصد و پنجاه بهرات در باغ جهان آرا نزول فیض ورود فرمودند - محمد خان جشن پادشاهانه ترتیب داده پیشکشهای والا بنظر اشرف در آورد و در مجلس اول صابر قاق (که در خوانندگی یگانهٔ خراسان و عراق بود) در مقام عشاق غزل امیرشاهی را خواند - که ارکان وجود اهل وجد و حال در تزلزل آمد - و الحق بسیار مناسب و پتاثیر خواند - مطلعش اینست • شعر •

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد • همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون باین بیت رسید که • شعر •

ز رنج و راحت گیتی سرایان دل مشو خرم • که آئین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جهانبانی را رقت شد - و بغایت متاثر شدند - و انعامها در دامن امید او ریختند چون (هری و سیرگاههای او بغایت خوش آمده بود - و جشن نوروزی نزدیک رسیده) روزی چند آنجا توقف اتفاق افتاد - و هرگاه آنحضرت بسیر سواری میفرمودند محمد خان در ملازمت بود: آداب بیکو بندگی بجائی میآورد - و از هر در جانب آنحضرت زرها نثار میکرد - و هر روز مقام مشهور سیرگاه میبود - و هر وقت محفل تازه عشرتگاه میگشت - و ترتیب ازدحام مجلس بر نظر معهود مقرر بود - گاه عشرت سرای کاوربگ بساطبوسی صعیر اقدس میشد - و گاه باغ مراد و همچنین باغ هیدالان و باغ زاغان و باغ سفید را بنظر فیض بخشی تماشا فرموده در هر گلزمین صحبتهای رنگین میداشتند - و در همین ایام زیارت اولیای عظام (خصوصاً پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره) بهمت نیاز فرمودند - تجرد منشان خدا اندیش (از بزرگان کامل استعداد و عالی مطرتان صدق نهاد - و خوش جهان روزگار - و فضلای نامور) از صحبت فیض موهبت مستفید گردانید •

و بعد از فراغ از مراسم نوروزی و تماشای گشت گلهای عشرت افزا اهتمام در توجه بمشهد اقدس فرموده از راه جام عزم صوب انجام فرمودند - درین روز احمد سلطان حاکم سبزوار (که در ایام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود) مشمول توجه و التفات پادشاهی شد

---

(۲) نسخهٔ [ا] هزاره بود (۳) نسخهٔ [ج] سیرگاه - و نسخهٔ [ر] سه گاه (۴) نسخهٔ [ر] روز ازهمه

رخصت ولایت خود یافت - و بنجم ذی الحجهٔ این سال بجام رسیده زیارت مرقد منور حضرت زنده پیل احمد جام (قدس سره) فرمودند - و چون نزدیک مشهد نزول اقبال شد شاه قلی سلطان استجلو (که ایالت آنحدود داشت) با اکابر سادات بدولت استقبال مشرف شد - و آداب خدمت بجای آورد - و پانزدهم محرم (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بمشهد مقدس رسیده بزیارت روضهٔ رضویه (علیه و علی آبائه التحیه) فایز گشتند - و چند روز در حواشی آن بقعهٔ شریفه اقامت فرمودند - و ازانجا بدولت متوجه نیشاپور شدند - شمس الدین علی سلطان (که حکومت آنجا بدو متعلق بود) با اهالی و موالی آنجا پیشواز آمده آداب عبودیت و انواع خدمت و ارادت بتقدیم رسانید - و آنحضرت سیر کل فیروزه (که در آنحدود است) فرمودند - و ازانجا بسبزوار و ازانجا بدامغان رسیدند - و از عجائب درانجا چشمه ایست قدیم که از زمان پیشین طلسمی دران تعبیه کرده اند - که هرگاه چیزی پاید دران چشمه می افتد در هوا طوفان پیدا میشود و از شورش باد و خاک هوا تاریک میگردد - این را نیز بچشم عبرت امتحان فرمودند در کارخانهٔ قادر حکیم و صانع بدیع خواص و تاثیرات اشیاء نه چندانست که بحیازت ادراکات افهام و اوهام احاطهٔ آن تولی نماید - آنگاه از دامغان بمضطام توجه ارزانی داشتند - و روضهٔ مقدسهٔ بحرطامی شیخ بایزید بسطامی (قدس سره) در سر راه بود - عنان موکب منصور معاوده زیارت فرمودند - و ازانجا بسمنان شتافته بصوفی آباد (که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانی است قدس سره) نزول فرمودند - و در سفر و حضر طریق ادب آنحضرت چنان بود که پاوجناه بزیارت خدابرستان توسل می جستند - و بظاهر و باطن از طوائف زنده دلان همت میخواستند و منازل بمنزل که میرسیدند حکام و اکابر آنجا در خدمات کمال اهتمام بجای می آوردند و در اکثر اوقات رسائل شوق و جمائل هدایا از جانب شاه می آمد .

چون موکب عالی بحوالی ری رسید شاه بعزم ییلاق از قزوین بجانب طالقان و سوراخ بیرون برآمد - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال در قزوین (که دران نزدیکی پای تخت شاه شده بود) نزول فرمودند - اکابر و اهالی آنجا بشرف استقبال سعادت پذیر شده از صحبت فیض منقبت آنحضرت مستفیض گشتند - روزی چند درانجا بسیر مواطن شریفه و اماکن متبرکهٔ آن شهر توقف فرمودند - و در خانهای خواجه عبد الغنی (که کدخدای اهل آن دیار بود - و در اوائل شاه آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ه] الف التحیه (۳) نسخهٔ [د] سمنانی قدس سره است (۴) نسخهٔ [ز] بیلاق (۵) نسخهٔ [د] و در خانهای خواجه (۶) نسخهٔ [ب] عبد الحی .

مي بودند) منزل داشتند - و ازانجا بيرام خان را پيش شاه فرستادند - موكب شاهي نزديک بمقصد رسيده بود که بيرام خان تبليغ رسالت نموده از همان منزل بقدم مسرّت معاودت نمود - و ازانجا توجّه بصلطانيه واقع شد - مخيّم شاهي ميان ابهر و سلطانيه بود - چون (موكب عالي بآن حوالي نزديک رسيد) اوّل اكابر امرا طبقه طبقه آمده ملازمت كردند - بعد ازان ابراهيم ميرزا و سام ميرزا برادران گرامي شاه استقبال نمودند - و در جمادي اوّلي (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يک شاه خود استقبال فرموده (با مراعات قواعد اعزاز و اكرام - و تقديم آداب اجلال و احترام) ملاقات فرمودند - و شرائط توقير و تعظيم و ضوابط تبجيل و تفخيم در ديدن بتقديم رسيد و در محلّ عالي (كه در مدّت مديد بتذهيب آن نقّاشان باريک بين در بدائع صنعت نقّاشي يد بيضا نموده بودند) اوّل مجلس آرائي آن نگار خانهٔ خاطرفريب باتّفاق حضرت جهانباني چهره گشا گشت • و محفل پادشاهانه انعقاد يافت - و بقانون بزرگي و لوازم پرسشهاي گرامي همدم و همزبان گشتند - و ابواب اخلاص و اختصاص مفتوح داشته ابواب مرور صحبت و انبساط گشودند - و بتقريبات سخنان بلند درميان آوردند - و ميرزا هاشم گونابادي درکتاب مثنوي (كه در احوال شاه انتظام داده) در باب ملاقات اين دو شهريار كامكار چنين گفته •

• مثنوي •

• دو صاحبقران در يکي بزمگاه • قران كرده باهم چو خورشيد و ماه •
• دو نور بصر چشم اقبال را • دو عيد مبارک مه و سال را •
• دو كوكب كزايشان فلک راست زيب • بهم در يکي عرصه چون مردمي •
• دو چشم جهاني بهم همعنان • بهم چون دو ابرو تواضع كنان •
• دو معدن فلک را يکي برج جاي • دو والا گهر را يکي درج جاي •

شاه مرحومدان كه فتح هندوستان (كه حضرت كيتي ستاني مردوس مكاني را ميسّر شد) حضرت جهان آفرين جهان بخش شمشير جهانگير شما را كليد گنج خانهٔ كشورگشائي گردانيد - و هر تصوري و فتوري (كه در مملكت داري و جهانباني درپيش آمد) از نا مساعدي و بي اتّفاقي برادران بي اخلاص بوده - و شما را دران اختياري نبود - در عالم اسباب موافقت برادران

---

(۴) نسخهٔ [ب] الهر (۳) نسخهٔ [ا] حمود (۴) نسخهٔ [د ز] شام (۵) نسخهٔ [ج ح] ملاقات (۶) نسخهٔ [ح] و بر مصداق كلام الملوک ملوک الكلام سخنان بزرگ و حكايات بلند درميان آوردند (۷) نسخهٔ [ن] حضرت جان بخش جهان آفرين (۸) نسخهٔ [ب] و بي اخلاصي امرا (۹) نسخهٔ [ه] چون در عالم اسباب •

امریست مُهِم است - که کارهای بصفه گشاده گردد - اکنون مارا برادرِ خرد خود تصوّر فرموده مدّ و معین دانند - که منّت بر جانِ خود نهاده آنچه (شرائط امداد و لوازم اعانت و امعاد بوده باشد) برحسب آرزو بتقدیم رسانیم - و سوابقِ حقوق را منظور داشته آنقدر کمک (که درکار باشد) سرانجام نمائیم و اگر خود مارا باید رفت بطریقِ کمک برویم - و بسیار از سخنانِ حقیقت پیرای (که بزرگ منشی را نشانِ بزرگ باشد) فرمودند - و چند روز جشنِ خسروانی داشتند . حضرت شاه هر روز خود بهمه کاروبار وا رهیده مجلسِ غیرمکرّر می‌آراستند - و زینت افزای صورت و معنی میگشتند و روز بروز در صداقت و محبّت می‌افزودند - ترتیبِ مجلس‌آرائی (که چنان شاهی بذاتِ خود مباشر شود) چگونه بیان توان نمود - که چه‌قدر شامیانهای زربفت و مخمل و تاجه بافت بر پای میکردند - و خرگاههای منقّش و خیمهای معلّی چه‌مقدار نصب میشد - گلیمهای ابریشمی و قالیهای قیمتی آن قدر (که نظر کار میکرد) دران مرزمین گسترده داد عشرت و نشاط میدادند - و چه شرح دهد که در لوازمِ گذراندنِ تحف و هدایا (که امریست ضروری) بچه آئین خود توجّه مبذول فرمودند - و از اسپانِ عراقی چیده با زینهای مطلّی و مرصّع و عبائیها و زین‌پوشهای فاخر و استرهای بردعی آراسته و پیراسته و شترهای بدیع‌پیکر از قسمِ نر و مادّه با پوششهای گرامی و چندین شمشیر رخنجرِ مرصّع بجواهر و تمثالهای نقود و تماشهای نفیس و پوستینهای کیش و جلغاره و سنجاب و تبن و جامهای پوشیدنی از اجناسِ زربفت و مخمل و تاجه و اطلس و مخمّرفرنگی و یزدی وکاشی و چندین طشت و آفتابه و شمعدانِ زر و نقره مرصّع بجواهر و آلتی و چندین طبقهای طلا و نقره و خرگاههای مزیّن و بساطهای اعلی (که در کاشی و خوبی نادرهٔ روزگار بود) و سایرِ اسباب پادشاهانه یک یک بنظرِ اقدس گذراندند - و جمیعِ ملازمانِ رکاب درات را از نقد و جنس جدا جدا رعایت فرمودند - و مراسمِ آدابِ پادشاهانه از طرفین بتقدیم رسید .

حضرت جهانبانی در روزِ جشنِ عالی انعامِ گرانبها (که خراجِ ملکها و اقلیمها بود) و دوبیست و پنجاه لعلِ بدخشانی برسمِ ارمغانی بنظرِ شاه درآوردند . و بے شایبهٔ تکلّف از زینتِ درآمدِ حضرت جهانبانی باکای شاهی تا زمانِ برآمدنِ اهرام و رسن (که از مرکارِ خاصه و منتسبانِ شاهی خرج شده بود) زیاده ازان باضعافِ مضاعفه پاداش شد - و ازانجا متوجّهِ سلطانیه شدند - و درانجا بعیش و عشرت بزمهای خسروانه داشتند - و در خلالِ اوقات فرخنده‌ساعات

---

(۴) نسخهٔ [ا] مهنر - و نسخهٔ [ز] مهنم (۳) نسخهٔ [ج] عبائها (۴) نسخهٔ [ا ب] مادّه (۵) در [چند نسخه] و کمرخنجر (۶) نسخهٔ [ج] چلغاره .

قرابِ معدین باغوای بعضی از اهلِ فساد غبارِ خاطرے از جانبین حادث شده بود - آن کدورت بامتداد نکشید - و بزلالِ صفا مصفّی گشت - حضرتِ شاه هفته روز احبابِ مسرّت و شادمانی تازه بتازه ترتیب میدادند - ازانجمله بجهتِ تنشیط و تفریحِ خاطرِ صفاگستر شکارِ قمرغه طرح فرمودند و از ده روزه راه لشکرِ شاهی جانورانِ صحرائی را رانده در چشمهٔ (که او را ساروق بُلاق گویند - که اوّل منزلِ ییلاقِ بیلُق امت) شکار مجتمع شد - حضرتِ جهانبانی و شاهِ گرامی قدر باهم در شکارگاه درآمده آئینِ اسپ تاختن و شکار انداختن را تازه گردانیدند - و بعد ازان بهرام میرزا و سام میرزا آنگاه بیرام خان و حاجی محمّد کوکی و شاه قلی سلطان مهردار و روشن کوکه و حسن کوکه و جمعے دیگر از معتبرانِ حضرتِ جهانبانی را رخصتِ درآمدن درونِ قمرغه شد - و از امرای شاهی مثلِ عبد الله خان استجلو (که بداماديِ شاهِ والاشکوه شاه اسمٰعیل مخصوص بود) و ابو القاسم خلفا و سیوندک سلطان قورچی باشی افشار و بدرخان استجلو و چندے دیگر نیز بموجبِ حکم درآمدند - و بعد از زمانے رخصتِ عام در دادند - هرکس از مهتر و لشکریان بگرمتن و بستنِ شکار اشتغال نمود - درین اثنا بهرام میرزا (که با خلفا بد بود) درمیانِ شکارگاه دانسته تیرے برو زد - و از رختِ هستی بر بست - و بملاحظهٔ خاطرِ میرزا کسے این سخن را بشاه نگفت - و بعد ازان عساکرِ دولت را رخصت شد که رفته نزدیکِ حوضِ سلیمان بارِ دیگرِ قمرغه بهم آوردند - و چون فراهم آمد بآئینِ بزرگان شکار کردند و درین منزل بچوگان بازی و قبق اندازی نیز شطرے از اوقاتِ گرامی صرف شد و درین روز (که بازارِ قبق گرم بود) بیرام بیگ بخطابِ خانی و حاجی محمّد کوکی بلقبِ سلطانی سرافراز شدند - و در آخرِ آن مجلس طومارِ دوازده هزار سوار (که بهمراهی فرزندِ ارجمند شاهی میرزا مراد بکمک نامزد شده بودند) با طومارِ احبابِ کارخانهائے (که بهمرکابیِ حضرتِ جهانبانی مزار یافته بود) بنظر درآوردند - انعامِ اجلّهٔ (که درین کمکِ عالی مقرّر شدند) بدین تفصیل است - میرزا مراد - بداغخان قاچار للهٔ میرزا - شاه قلی سلطان افشار حاکمِ کرمان احمد سلطان شاملو ولد محمّد خلیفه - سنجاب سلطان افشار حاکمِ مراغه - یار علی سلطان تکلو سلطان علی اُمشا - سلطان قلی قورچی باشی خویشِ محمّد خان - یعقوب میرزا طغائی سلطان محمّد خدا بنده - سلطان حسین قلی شاملو برادرِ احمد سلطان حاکمِ سیستان - ادهم میرزا ولد دیو میرزا

---

(۲) نسخهٔ [د] سلق - و نسخهٔ [ح] سلیق (۳) نسخهٔ [ح] کوکه (۴) نسخهٔ [ا ب] سوندک (۵) نسخهٔ [ر] کشتن (۶) نسخهٔ [ح] بهمرسانیدند ۰

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان - حیدر سلطان شیبانی - علیقلی و بهادر پسران مشار الیه مقصود[۵] میرزا آغته بیگی ولد زین‌الدین سلطان شاملو - محمدی میرزا نبیرهٔ جهانشاه میرزا مشهور بشاه یزدی[۴] بیگ کچل استجلو - علی سلطان جلاق[۳] خواهر زادهٔ محمد خان - ابوالفتح سلطان افشار حسن[۲] سلطان شاملو - یادگار سلطان موصلو - احمد سلطان اوش[۱] اغلی استجلو - صافی ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو - علی بیگ ذوالفقارکش - محمدی بیگ کتابدار قاجار - و سه صد قورچی خاصه بسامانی شایسته نیز تعیّن یافتند - و بعد از اتمام این مجلس عالی حکم شد که در آق زیارت (که آخر منزل ییلاق سرلق است) میوم بار شکار تمرغه درهم آوردند - و انواع شادمانی و کامرانی فرموده آداب خاطر جوئی بهم رسانیدند - و در عرصهٔ دلکشای میانه (که در لطافت هوا مشهور آفاق است) شاه والا قدر بمنزل حضرت جهانبانی تشریف آوردند - و بمشایعت مبادرت جسته باحسن وجوه و ایمن آداب بسعادت مصعود وداع یکدیگر فرمودند ٭

حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بموجب اقتدا بسنّهٔ سنیّهٔ حضرت صاحبقرانی ازانجا بدولت واقبال متوجّه اردبیل وتبریز شدند - هودج اقبال حضرت مریم مکانی را با خدیل و حشم وعبید و خدم از راه راست بجانب قندهار روان فرمودند - و حاجی محمّد خان را سر لشکر ساخته در خدمت هودج اقبال آن عفّت قباب نگاشتند - و دوازده هزار سوار (که ملازم رکاب نصرت قباب فرموده بودند) رخصت یافته بجهت سامان و سرانجام خود روانه شدند - که چون (رایات نصرت آیات حضرت جهانبانی بآب هلمند رسد) شاهزادهٔ عالیقدر با لشکر مقرّر ادراک ملازمت نماید - و حضرت جهانبانی اوّل بجهت تماشای تبریز عنان عزیمت منعطف فرمودند - و چون بنزدیک بآن دیار رسیدند حکّام و اکابر تا بصدّے [که میرزا میرانشاه بر رودخانهٔ (که از دامن سهند تبریز می‌آید) بسته اند] باستقبال آمده عزّ بساطبوس دریافتند - حاکم شهر بموجب فرمودهٔ شاهی شهر را آئین بسته در نظر انور آنحضرت جلوه داد - و لوازم مهمانی بتقدیم رسانید - و کرّات دوانی و چوگان بازی پیاده (که در تبریز مشهور و معروف بود - و دران وقت از اندیشهٔ شورش ممنوع شده بود) بجهت مزید انبساط خاطر اقدس بامر شاهی بنازگی درگرد آمد - و آنحضرت عمارات عالیهٔ آن شهر را (که از آثار قدیمهٔ سلاطین ماضی‌ست) و میرگاههای آن شهر را تماشا فرمودند - و مجدّدًا از آثار گذشتگان خاک و سرگشتگان خانهٔ افلاک و گذشتگیهای عالم بے ثبات و گمستگیهای جهان بیمقدار بخاطر حقائق مآثر آوردند

---

(۵) نسخهٔ [ه] مقصود بیگ (۴) نسخهٔ [د ح] بردی بیگ (۳) در [بعضی نسخه] چلاق (۲) نسخهٔ [ه] حسین (۱) در [چند نسخه] اوس (۰) نسخهٔ [ح] ضعفاء ٭

و در گردآوری رضای آفریدگار سخنان حقیقت‌تبیان بر زبان اقدس راندند - و بعضی از ابیات سلف مقواجد گشتند - و این رباعی از فرط حالت بلند خواندند •

• رباعی •

• افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد • وز دست اجل بسی جگرها خون شد •

• کس نامد ازان جهان که تا پرسم ازو • کاحوال مسافران عالم چون شد •

مقطب الدین جلجو بغدادی درین بلدهٔ فاخره بشرف ملازمت مشرف گشته تا مشهد مقدس ملازم رکاب معلّی بود - و نادره‌کار سحرآفرین خواجه عبدالصمد شیرین‌قلم نیز درین مدینهٔ فاضله بملازمت استعداد یافت - آن‌قدردان بارگاه هوشمندی را بسی پسند آمد - و او از عوائق روزگار نتوانست همراهی گزید - و از فوادر اتفاقات حسنه در شگون و تفاؤل نیک آنکه چون به تبریز نزول فرمودند ازانجا (که توجّه اقدس باُصطُرلاب(۲) وکُره و سایر آلات رصدی درجهٔ کمال داشت) بیگ‌محمّد آهنه یدگی را فرمودند که درین شهر (که محلّ آثار قدیمه است) کُره تفحّص نماید - آن ماده لوح کرهٔ چند را با مادیانها آورد - آنحضرت انبساط فرموده بجهت تفاؤل خریدند - و از میر تبریز فارغ شده بصوب اردبیل توجّه فرمودند - چون (موکب عالی بقصبهٔ شمّامی رسید) جمیع شیخاوندان (که نسبت خویشی بشاه عالیقدر داشتند) با سایر اکابر و اشراف آمده ملازمت کردند - و بلوازم خدمت پرداختند - یک هفته در اردبیل تشریف داشته ازانجا بخلخال و ازانجا بطارم آمدند - و ازانجا بخرزنیل(۳) رسیدند - و چون (هوا و میوهٔ آنجا بغایت مطبوع بود - علی الخصوص انار بیدانه) سه‌روز توقف فرمودند - و در سبزوار باردوی معلّی خود ملحق شدند - درین منزل از حضرت مریم‌مکانی صبیهٔ قدسیه متولّد شد و از آغاز مراجعت (که بقاید دولت و اقبال متوجّه کابل و قندهار بودند) بهر منزل (که تشریف می‌آوردند) حکّام و اکابر آنجا زیاده از دستور زمان توجّه پیشکشها میگذرانیدند - و مهمانیها میکردند و درین منازل میر شمس الدّین علی سلطان خدمت شایسته بجای آورد - و در روز مهمانی بندبازان آمده کار پردازیها کردند - و چون (رایات عالی بمشهد مقدس آمد) حاکم و بزرگان آنجا بیشتر از پیشتر در حفظ آداب کوشیدند - و بخدمات لایقه مستعدّ نظر قبول گشتند - و بجهت انتظار جمع - من اشکر شاهی یکچند درین شهر توقف افتاد - و ازین نواحی بجهت طالب ساوری (که بر هرات نوشته‌بودند) عبد الفتّاح کرکیراق را فرستادند - و مشارالیه در وقت مراجعت رخت هستی بربست - و از همین حدود مولانا نور الدّین محمّد ترخان را بجهت طلب

---

(۲) و بجای اسطرلاب (۳) نسخهٔ [ا ج ه] بیگ محمد (۳) نسخهٔ [ز] بخرزلیل •

شیخ ابوالقاسم جرجانی و مولانا الیاس اردبیلی (که بفضائل صوری و کمالات معنوی آراستگی داشتند) فرستادند - و در کابل آمده بشرف ملازمت مشرّف شدند - و از آمدن این دو عزیز بسیار مبسوط و مشروح گشتند - و مذاکرهٔ کتاب درّة التّاج درمیان آوردند و درین مدّت (که در مشهد تشریف داشتند) پیوسته با دانشوران و فصحای آنجا (که بملازمت میرسیدند - و از صحبت اکسیرمنفعت مستفیض میشدند) مشغولی حاصل میشد - مولانا جمشید معمّائی (که مجمع فضائل بود) مکرّر بشرف بساط بوس رسید - روزے ملاحیرتی این غزل خود را بنظر اصلاح آنحضرت در آورد • • شعر •

• که دل از عشق بتان گه جگرم میسوزد • عشق هرلحظه بداغ دگرم میسوزد •

• همچو پروانه بشمعے سروکار امت مرا • که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد •

آنحضرت (که خلّاق معانی و معیار نکته دانی بودند) نیکو تصرّف فرمودند که • • مصرع •

• میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد •

مولانا از اکسیر اصلاح آنحضرت سجدهٔ اخلاص بجای آورد - و از مشهد بکاروانسرای طرق و ازانجا براه قلعه‌گاه بسیستان نزول اجلال فرمودند - و درین حدود شاهزاده و امرای شاهی بموکب عالی پیوستند - و ازانجا بگرمسیر ورود اقبال روی نمود - میر عبد الحی گرمسیری از قلعهٔ لکی بیرون آمده ترکش بگردن انداخته بسعادت کورنش شتافت - و عذر جریمهٔ تقصیر و خجالت سابق (که در وقت رفتن از دولت ملازمت محروم مانده بود) بعرض رسانید و ازانجا (که خطابوشی و عطاپوشی شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت بود) معذرتهای او بمجمع رضا مقبول شد و میر بعنایات مشمول گشت •

چون سخن بانجا کشید ناگزیر امت ازانکه مجملے از احیانے (که درین مدّت ملازم رکاب دولت بودند) نوشته آید - مرحلهٔ حقیقت گذاران وناکیش (که چون سعادت همواره ملازم رکاب دولت حضرت جهانبانی جنّت آشیانی بود) بایرام‌خان است - دیگر خواجه معظم است که نسبت اخوّت اخیانی بحضرت مریم‌مکانی داشت - از ابتدای حال خالی از شورشی دماغ و گرمی مزاج نبود - رفته رفته سقالی و بدمائی او بافراط کشید - و خاتمهٔ کار او در محلّ خود رقم پذیر خواهدشد - دیگر عادل سلطان اوزبک بصر عادل سلطان - که از جانب والده از نبائر سلطان حسین میرزا ست - اگرچه در اوائل حال بوظائف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بعرسان موسوم گشت - دیگر حاجی محمّد لوگری ست - او برادر کوکی ست - که از امرای

(۴) نسخهٔ [ب] بسعادت (۳) نسخهٔ [ج] کوکه •

بهنام حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني بود - و حاجي محمد در مردانگي فرد داشت شاه مکرر ميگفت که پادشاهان را اين طور خدمتگار مي بايد - در روز قبق‌اندازي او قبق زد و از شاه جامه گرفت - ديگر زوشن کوکه است - که کوکلتاش حضرت جهانباني جنت آشياني بود - درين راه بار جواهر سپرده بودند - دران ودیعت چون خيانتي ظاهر کرد بجرم چند روز در بند بود - و بوسيلهٔ عفو خلاصي يافت - ديگر حسن بيگ است برادر محرم کوکه او (تا آنکه کوکلتاش کامران ميرزا بود) بدوام ملازمت حضرت جهانباني قيام داشت - کريم طبع و خوش خلق بود - و محرم - درگذر چوسا غريق رحمت شد - ديگر خواجه مقصود هروي‌ست او مرد پاک‌طينت و پاکيزه روزگار بود - بامانت و ديانت و صدق و صيانت اتصاف داشت و از ملازمان شايسته‌صفات حضرت مريم‌مکاني بود - علی الدوام در حوالی مودج آنحضرت بوده التزام خدمت داشت - ازو دو فرزند سعادتمند ماند - که نسبت کوکلتاشي بحضرت شاهنشاهي دارند - يکي سيف خان - و او در سال فتح گجرات در رکاب اقدس شربت خوشگوار شهادت چشيد - ديگر زين خان کوکه که بمزيد ارادت و اخلاص و وفور عقل و کياست و علو فهم و ادراک و فرط فرزانگي و مردانگي از منظوران نظر عاطفت حضرت شاهنشاهي بوده در امرای کبار منسلک است - ديگر خواجه غازي تبريزي‌ست - که از دقائق سياق و حقائق علم حساب وقوف تمام داشت - و از قصص و تواريخ خبردار بود - چون موکب عالي از لهور بجانب سند انصراف يافت از ميرزا کامران جدا شده بخدمت پيوست - و منصب مشرفی ديوان يافت - و بعد ازان مدتها از درگاه عالم‌پناه محترم گشت - و در آخر عمر (که قوی و حواس او اختلال يافته بود) باستلام عتبهٔ درگاه والای حضرت شاهنشاهي استسعاد يافت - ديگر خواجه امين الدين محمود هروي‌ست - که در فن سياق سباق قرمان قلمرو حساب بود - و خط شکسته را بغايت درست مي‌نوشت - و در کفايت اموال و درايت محاسبات موشگافي مبذول حضرت جهانباني او را چندگاه بخشي حضرت شاهنشاهي کرده بودند - و در عهد سلطنت ابدپيوند آنحضرت بمراتب عاليه رسيد - و بخطاب خواجه جهاني سرافراز شد - ديگر بابا دوست بخشي‌ست - او نيز بعلم سياق ممتاز و بحسن کفايت موصوف بود - و پيوسته باشتغال مهمات ديواني مامور کاردانی بظهور مي‌آورد - ديگر درويش مقصود بنکاني ست - او از زيارتگاه هرات است مردی ساده ضمير درست جوهر بود - او را در بنگاله همراه جهانگير قلي بيگ گذاشته بودند

---

(۲) در [اکثر نسخه] خيانتی (۳) در [اکثر نسخه] چوسا (۴) در [بعضی نسخه] حميده ،

OSMAN

و از تمام آن مردم او تنها بسلامت برآمده ادراک سعادت ملازمت نمود - حضرت جهانباني جنّت آشياني باو عنايت خاص داشتند - و بعد ازان بمزيد التفات حضرت شاهنشاهي امتياز يافت - و عمرے دراز در طبقهٔ دعاگويان ميزيست - ديگر حسن علي ايشک آقاست در شجاعت و جلادت امتياز داشت - و خدمات پسنديده کرده بود - بواسطهٔ آنکه [يعقوب نامي (که از منظوران حضرت جهانباني بود - و هرزه نامناسب از زبان او ماخته بودند) بعضے قزلباشان بيباک آن جوان را درموضع خرابه نزديک تبريز کمين کرده پنهاني کشتند - و چون ميان حسن علي و او شکرآبے بود چنين اشتهار يافت که مگر بسعي او اين عمل شنيع بوقوع آمده باشد] باين تقريب نتوانست همراه موکب عالي بود - در عراق ماند - و چون کابل محتقر سرير سلطنت شد بآستانبوسي فايز گشت - ديگر علي دوست بارديگي ست پسر حسن علي مذکور - از عقب آمده در مشهد اقدس همراه شد - از اوّل تا آخر در هرات بخدمتگاري و جانسپاري اهتمام داشت ديگر ابراهيم ايشک آقاست - او از فدائيان درگاه بود - ديگر شيخ يوسف چولي ست که خود را از اولاد شيخ احمد يسوي (۲) ميگفت - مردے دارستهٔ پسنديده اخلاق (۳) بود - ديگر شيخ بهلول که خود را از نسل مشائخ ترک ميگفت - خدمتگار شايسته بود - ديگر مولنا نورالدين که از هندسه و هيأت و اُسطرلاب خبرے داشت - همراه قاضي برهان خاني بشرف بساط بوس حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني استسعاد يافت - و از مجالس نشيفان حضرت جهانباني بود - و بعضرت شاهنشاهي او را بخطاب ترخاني سربلند ساخته بودند - ديگر محمّد قاسم موجي ست در بدخشان بخدمت حضرت جهانباني جنّت آشياني قيام مينمود - خويش ميرمحمّد جالهبان بود در بدخشان خدمت جالهباني داشت - و در هندوستان در ايّام دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي ميربحر شد - و بر کنار آب جون منزل دلکشا داشت - و همانجا سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - ديگر حيدر محمّد آهنه بيگي ست - از خدمتگاران قديم اين درگاه بود - ديگر سيّد محمّد پکنه است - جوان مردانهٔ صاحب قبضه بود - و در هرات قبق او زد - ديگر سيّد محمّد قاضي هروي ست - در بکر چندروز او را ميرعدل ساخته بودند - از اهل نشست مجلس عالي بود ديگر حافظ سلطان محمّد رخنه است - در بکر آمده در لباس فقر ملازمت نمود - و بيت دلنشين ميخواند - رخنه رخنه داخل بلخپان (۴) شده بود - و در عهد دولت ابدقرين حضرت شاهنشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] يشوي - ونسخهٔ [ج] بسوي (۳) نسخهٔ [ب] اخفال (۴) نسخهٔ [ز] قاني (۵) نسخهٔ [ج] بزغرهٔ خدمت داخل بلخپان (۶) نسخهٔ [ا] اشکپان ٥

اعتبار یافت - و در سهرند باغی مطبوع ساخته که ازو توان گفت - دیگر میرزا بیگ بلوچ که پدرش در خراسان هزارهٔ بلوچ بود - دیگر ولد او میر حسین - و این هردو از سعادت مندان خدمت گزین بودند - دیگر خواجه عنبر ناظر که خواجه سرای مقرّب حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود - و از حضرت شاهنشاهی خطاب اعتبار خانی یافت - از پرده داران هودج اقبال حضرت مریم مکانی بود - دیگر عارف توشکچی ست که در ملک ممالیک بود - و دعوی سیادت میکرد - و بدولت حضرت شاهنشاهی بهار خان خطاب یافته بخدمت عالی ممتاز بود و از بندگان خدمتگار و غلامان وفادار مهتر خان خزینه دار - و مهتر فاخر توشکچی - و ملا بلال کتابدار - و مهتر تیمور شربتچی - و مهتر جوهر آفتابچی - و مهتر وکیله خزانچی - و مهتر واصل و مهتر صفیل میر آتش بودند - دیگر سلطان محمّد قراول بیگی بود - و عبد الوهّاب صاحب طباق دیگر جهانی بهادر - دیگر توک یاتش نویس - زهی سعادتمندان قوی طالع که بعزم درست و ثبات پای حق حقیقت بجای آورده (در ممالک امتحان - و مواقف ابتلای الهی) خدمت ولی نعمت بپایان رسانیدند • شعر •

• ندانم رفیقان چرا رایض اند • که مردان زخدمت بجائی رسند •

مراجعت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از عراق و آمدن حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل

چون (آوازهٔ سایه گستری حضرت جهانبانی بر ممالک جاه و جلال و مواطن دولت و اقبال گرم شد - و در کابل و قندهار و آنحدود و اطراف صیت مواکب عالی اشتهار یافت) از هبوب این نسایم بهار نصرت گلبن غنچهٔ امید امیدواران شگفتن گرفت - و آب رفته از جوی مراد بیقراران آمدن بنیاد نهاد • شعر •

• فیّاض ازل ز فیض بے اندازه • انداخت ز مقدمش بشهر آوازه •

• شد کشت امید نا امیدان خرّم • شد باغ مراد نامرادان تازه •

میرزا کامران را ازین طنطنهٔ عالی حال دگرگون گشت - درین هنگام (که زمان آگاهی و ندامت گذشته بود) از سرآغاز بدمعاملگی پیش گرفت - و خیالات تباه بخود راه داد - اوّل برادر

---

(۲) نسخهٔ [ا] جهانبانی (۴) در [اکثر نسخه] حضور (۴) نسخهٔ [ح] جهای بهادر (۵) نسخهٔ [ح] موکب مقدم موکب •

خضرخان هزاره و قربان قوان‌بیگي را از کابل فرستادند که آن نور پرورد الٰهي (یعني حضرت شاهنشاهي) را از قندهار بکابل آورند - فرستادها چون بقندهار رسیدند میرزا عسکري در فرستادن آنحضرت با نزدیکان خود کنکاش کرد - جمعے (که عقل درست داشتند) گفتند که فرستادن ایشان لایق نیست - مناسب آنست که (چون موکب عالي حضرت جهانباني جنّت‌آشیاني نزدیک رسد) آن نونهال دولت را باعزاز و احترام پیش ایشان باید فرستاد - و بوسیلهٔ جمیلهٔ این گلدستهٔ چمن سعادت و اقبال استعفای جرائم خود نمود - و بعضے دیگر گفتند که لایق دولت آنست که پیش میرزا کامران فرستید - و خاطر میرزا را از دست ندهید - چه [از شما] عزیزه است) ردی آن نمانده که حضرت جهانباني را بهیچ وسیله توانند رسانید - آخر میرزا بر رای صواب عمل نکرده حضرت شاهنشاهي را در عین زمستان و برف و باران روانهٔ کابل ساخت - همشیرهٔ قدسیهٔ آنحضرت بخشي بانو بیگم و شمس‌الدّین محمّد غزنوي (که بخطاب اتکه‌خاني سرافراز بود) و صاحب اتکه والدهٔ ادهم خان و جیجي اتکه والدهٔ میرزا عزیز کوکلتاش و جمعے دیگر از ملازمان و خدمتکاران در ملازمت اشرف بودند - و بجهت آنکه کسے نشناسد درین سفر سعادت انجام آن نور پرورد ایزدي را ظریف میخواندند - و همشیرهٔ شریفه را بیبیهٔ مي‌گفتند - چون بمنزل رسیدند شب بخانهٔ هزاره فرود آمدند - از فرّ بزرگي و شکوه دولتمندي (که از نامیهٔ اقبال آنحضرت هویدا بود) بمجرّد دیدن آنحضرت را مردم شناختند - و صباح آن شب بر زبان صاحب خانه جاري شد که شاهزاده را هم اینجا فرود آورده بودند - چون (برادر خضرخان این سخن را از صاحب خانه شنید) فی‌الحال ازانجا روان شد - و بسرعت بجانب غزنین شتافت - و ملازمان رکاب دولت ساعت بساعت و لحظه بلحظه آثار بزرگي در عنفوان صغر سن مشاهده مینمودند - و اوضاع غریبه از احوال گرامي آنحضرت ادراک کرده حیران صنع الٰهي بودند - ازانجمله چون از غزنین کوچ کردند بمنزل (که فرود آمده بودند) دیوان خانه چراغ گل شد - و خانه تاریک گشت - آنحضرت (که جوهر طینت ایشان بنور پیوستگي دارد) از وحشت ظلمت در گریه شدند - هرچند انگها و دایها باتمام مهرباني دل آنحضرت را خواستند (که بدست آرند) سود نداشت - همین که چراغ آوردند از مشاهدهٔ نور ضمیرافروز چراغ خاطر قدسي آنحضرت آرام پذیرفت - و انوار شگفتگي از وجنات احوال و صفحات اطوار درخشیدن گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ح] بیچه (۳) نسخهٔ [ح] پیوستگي تمام (۴) در [بعضي نسخه] از مشاهدهٔ نور ضمیر نور افروز

(۵) نسخهٔ [...] روغ ه

. این دایله بود ساطع بر نورافزائی و ظلمت زدائی. صوری و معنوی - و (چون حضرت شاهنشاهی از قندهار بکابل نزول اجلال فرمودند) میرزا کامران آن نونهال حدیقهٔ اقبال را بخانهٔ عفت قباب شاهزاده بیگم همشیرهٔ حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی فرود آورد - و روز دیگر در باغ شهر آرا مجلس عالی داشته آنحضرت را آنجا دید .

غلبهٔ حضرت شاهنشاهی در کشتی گرفتن با ابراهیم میرزا و بدستیاری بخت نقارهٔ اقبال نواختن

چون میرزا کامران (آن سرو راستقین گلستان اقبال را در باغ شهر آرا دید) از نظارهٔ پیشانی نورانی آنحضرت (که فر دولت و سعادت جاودانی ازان میتافت) از تماشاگهی سعادت دوم شد - و (چون ایزد جهان آرا مسرت خاطر اولیای دولت میخواهد - و اسباب شکستگی خاطر و بدمزدگی ظاهر و باطن میرزا را مرتفع میدهد) شبچه میرزا آنرا سرمایهٔ خوشحالی خود خیال کرد از اصحاب مآل او شد - چنانچه درین روز (که میرزا حشن داشته برای مباهات خود حضرت شاهنشاهی را طلبیده بود) اتفاقاً درانجا نقارهٔ منقش برای ابراهیم میرزا فرزندش بانقریب شب برات (که متعارف و معمول است) تیار داده آورده بودند - حضرت شاهنشاهی بمناسبت آنکه (نقارهٔ دولت جهانگیری و کشور گشائی بنام نامی ایشان نواختنی ست و کوس ملک پروری و عالم آرائی بر بام دولتسرای ایشان باید آوازه ساختنی) بآن میل فرمودند میرزای حق شناس نخواست که بدهد - بتصور آنکه (میرزا ابراهیم بسال از انحضرت بزرگتر است - و بقوت ظاهری بیشتر) گرفتن نقاره را معقل بشرط زور آزمائی و کشتی گرفتن داشت - که هرکه غالب آید نقاره ازو باشد - آنحضرت (که تائید بانقهٔ ایزدی و تقویت دولت الهی بودند) شکوه میرزا کامران را در نظر داورده و کامیابی ابراهیم میرزا را منظور داشته از اجتماع این شرط (که میرزا آنرا سرمایهٔ خوشی خود گردانیده بود) خوشحال شده باعث شاهزادگی میرزا گردیدند - و بیازوی قدرت (که بقوت سماوی موید و معتضد بود) باوجود صغر سن (که امثال این امور دران حالت مانع بدیع نماید) بالطاف الهی و تعلیم ربانی بی محابا دامن برزده و آستین بالا مالیده شیر مردانه عزم پیش نهادند - و بقانون بند آمیز کاردان و کشتی گیران استاد درگرفت و گیر درآمده دست بپایان کمر ابراهیم میرزا زده

---

(۲) نسخهٔ [ح] با میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران (۳) نسخهٔ [ح ط] بوسطی شگفته گردد از تماشاگهی
(۴) نسخهٔ [ح] میرزا ابوالقاسم (۵) در [چند نسخه] زور آزمائی کشتی گرفتن .

چنان برداشته بر زمین رسید که غریو از اهل مجلس برخاست . از نزدیک و دور نعرهٔ آفرین بلند شد این آوازهٔ فتح و نصرت حضرت شاهنشاهی ظل الهی بود - که بر مطمح نمهٔ غبرا و زیر قبهٔ مهر خضرا نواخته شد - میرزا کامران (که این جنگ بکام او را جهت امتحان مآل محبت کورزار خود با حضرت جهانبانی در ضمیر گرفته بود) بالا عقاعدهٔ این صورت شگون بد گرفته بخود فرو رفت - و خواهان و نزدیکان حضرت شاهنشاهی گل گل شگفته نالهای خجسته فراگرفتند و آنحضرت نقاره را بزور بازوی اقبال گرفته نواختند - این صدای دلگشا باعث شادمانی اولیای دولت گشت - و میرزا (از بسکه طریق شده بود - و فال او را نقش کمبتین برخلاف مراد نموده) نسبت بآن فتحهٔ اقبال فکرهای ناشایسته و اندیشهای تباه بخاطر راه داد - ازانجمله آنحضرت را (که هنوز هنگام از شیر باز گرفتن نشده بود) فرمود که از شیر باز دارند - و ازین غافل که شیر خوار صنعهٔ عنایت ایزدی و کمیاب قابلهٔ تربیت آسمانی را ازین عمل چه ضرر و خسارت یافتهٔ حافظ حقیقی را ازین فکرهای باطل چه خطر .

وصول موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بگرم سیر و فتح قلعهٔ بست

بر مترصدان اخبار و مستبصران سوانح (که دیدهٔ خبرت گشاده - و سرمهٔ عبرت کشیده اند) پوشیده نماند که (چون رایات عالی حضرت جهانبانی وکمک ایران بگرم سیر رسید) علی سلطان تکلو را با جمعی از یکها بجهت تسخیر قلعهٔ بست (که داخل ولایت گرمسیر و متعلق بقندهار است) تعین فرمودند - شاهم علی حاجی پدر تیمور جاجی و میر حاجی (که دراندرون از حاکم میرزا کامران جاگیردار بودند) قلعه را استحکام دادند - و فوج بادشاهی رفته قلعه را محاصره نمود در اثنای جنگ تفنگی از بالای قلعه رهائی سلطان رسید - و در ساعت قالب تهی ساخت سپاهیان او پسر دوازده سالهٔ او را بجای پدر بکلانی برداشته در لوازم خدمت بیشتر از پیشتر اهتمام نمودند - و حقیقت درگذشتن علی سلطان و برداشتن پسر او بر جای پدر بوالی ایران نوشته فرستادند - و بعد از چند گاه در امضای آنچه (قرار یافته بود) فتور رسید - و رفته رفته (چون کار بر اهل قلعه تنگ شد - و مدد از جائی نرسید) متحصنان قلعه فریاد الامان برآورده در تضرع و زاری کشودند - و بمقتضای عواطف خسروانی امان یافته قلعه را سپردند - و (چون قلعه بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال در نواحی

---

(۴) در [اکثر نسخه] باز گرفتند (۴) در [بعضها] خلع .

قلعهٔ مذکور نزول اجلال فرمودند - و شاهم علي و میر خلیج ترکشها بگردن انداخته بشرف زمین بوس رسیدند - و آنحضرت بموجب رأفت ذاتي جرائم ایشان را بخشیده در سلک ملازمان درگاه منسلک ساختند ، و در همین منزل اشتهار یافت که میرزا عسکري خزانهٔ خود گرفته میخواهد که بجانب کابل فرار نماید - جمعي از قزلباش و ملازمان درگاه بجد شده بقصد او رخصت گرفتند - هرچند (حضرت جهانباني را کذب این خبر و عزم جزم میرزا عسکري بر قلعه داري قندهار بوسیلهٔ خبر رسانان درست سخن متیقن بود - و نیز بمقتضای عاطفت ذاتي بر تقدیر صدق این نمیخواستند که مردم را بر تعاقب او رخصت فرمایند) امّا اینها بے جلوي کرده رخصت گونه بدست آورده در رفتن پیش متي نمودند که مبادا میرزا عسکري از دست بدر رود - چون (از کمال عجلت بے تزک بجوانبي قندهار رسیدند) خبر رفتن میرزا دروغ ظاهر شد و جمعي برآمده جنگ کردند - و ضربزنها و توپها را از بالاي قلعه سر دادند - جمعي کثیر از قزلباشیه و غیر ایشان بباد فنا رفتند - و گروهے زخمي برگشتند - خواجه معظم و حیدر سلطان و حاجي محمّد بابا قشقه و علي قلي ولد حیدر سلطان و شاه قلي نارنجي و جمعي از بهادران چغتائي و دلاوران قزلباش داد دلاوري و مردانگي دادند - و غنیم را برداشته بقلعه رسانیدند هرچند جمیل بیگ (که از معتمدان میرزا عسکري بود) کس فرستاد (که میرزا عسکري خود فرود آید - که لشکر کم مانده - این مردم را که برداشتیم دیگر کار برما آسان خواهد شد) میرزا بسخن او گوش نکرده پیغام فرستاد که ایشان کمیت و حقیقت لشکر ما را میدانند - سپاه آینده منحصر در همین جماعه نخواهد بود - بلکه کمک ایشان درکمین گاهها خود را نگهداشته باشد که کار ما را بسازد - ما بازي نمیخوریم - و قلعه را مضبوط ساخته جنگ را تا آمدن میرزا کامران موقوف میداریم - چون (عنایت ایزدي موید و معاون لشکر نصرت اعتضاد حضرت جهانباني بود) آمدن میرزا کامران صورت نه بست - و فتحے چنین (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه تواند بود) روی داد - و دران روز از اهل قلعه بابای مهرندي (که از یکهای نامی میرزا کامران بود) بقتل رسید ٥

رسیدن موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بقندهار ومحاصره کردن و فتح نمودن

چون (بهادران اخلاص اندیش موکب معلّی را چنین فتحے روی نمود) حضرت جهانباني

---

(۲) نسخهٔ [ح] معلوم و متیقن ٥

ت آشیانی سپاس ایزدی بتقدیم رسانیده بعد از پنج روز ازین قضیهٔ مصرت انتما در روز
ه هفتم محرم (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو بساعت مسعود (که منتخب انظار تقویم بود) بدولت
سعادت با مواکب اقبال و عساکر نصرت بحوالی حصار قندهار رسیده در ضلع دروازهٔ ماشور
یل اجلال فرمودند - و در باغ شمس الدین علی قاضی قندهار فرود آمدند - و مورچلها تقسیم
ت - و صاحب اهتمامان جانبها تعیّن شدند - و هر روز از جانبین جوانان مرد آزمای برآمده
ارها میکردند - یکروز حیدر سلطان و هر دو برادرش علی قلی خان و بهادر خان و خواجه معظم
پیش خواجه خضر غنیم را برداشته تا مزارات (که نزدیک شهر کهنه و کوچه بند بود) بردند
کارهای نمایان نمودند - حیدر سلطان از همه پیش بود - و پیش تاهگه بود - و از عجائب آنکه
با درست یکاول باجمعی در مزارات ایستاده تیر اندازی میکرد - حیدر سلطان بنیزه خواست
، کار او تمام کند - دست برداشتن همان بود - و تیر به بغل او رسیدن همان - اسمعیل سلطان
امی (که میرزا کامران بکمک فرستاده بود) در برج آنجه (که در برابر مقابر است) پیش
میرزا عسکری بوده تماشای جنگ میکرد - باوجود آنقدر مسافت (که تشخیص چهره ممکن نبود)
عرض رسانید که این مرد (که از دست او نیزه افتاد) عجب نیست که حیدر سلطان باشد
چه قبل ازین با عبید الله خان بشهر طوس رفته بودم - و من و حیدر سلطان همراه تاخته بودیم
ر این در انگشت من آنجا افتاد - از روش تاختن قیاس میکنم که او باشد - بعد از زمانی
(که آن نیزه را آوردند) اسم او نوشته بود - خوانده بر قیاس او آفرین کردند - و این معنی شهرت کرد
درین نبرد مرد آزمائی اکثر مردم زخمی شدند - و خواجه معظم از همه بیشتر زخم خورد - و بخیر
مراجعت نمود - و مقارن این حال خبر رسید که رفیع کوتهٔ میرزا کامران بجانب زمین داور
بر کوه (که در لب آب ارغنداب واقع شده) با جمعی از هزاره و تکدری مجتمع شده نشسته
بیرام خان و محمدی میرزا و حیدر سلطان و مقصود میرزا آخته بیگی ولد زین الدین سلطان شاملو
و جمعی کثیر بر سر ایشان تعیّن شدند - قدرے جانگ پیوست - و باقبال سعادت قرین رفیع کوته
گرفتار شد - و بسیارے از مواد استعداد و آلات و ادوات حرب و مواشی و دواب بدست
اولیای دولت افتاد - و بقدر معرکے (که در اردوی ظفر قرین شده بود) میسر مبدل گشت
و رفاهیت در معسکر اقبال پدید آمد - و همچنین همواره دلاوران اخلاص پیشه مبارزتها نموده
کامیاب میشدند ٥

---

(۲) نسخهٔ [ج] حیدر سلطان آگاه شده قصد او نمود - و نیزه خواست (۳) نسخهٔ [ا ب و] عبد الله خان
(۴) در [اکثر نسخه] و روضات ٥

چون (۲) میرزا عسکری (از ادبار خود رشتهٔ کار از دست داده در مخاصمت اهتمام نمود) بمقتضای رانت عامّه و عطوفت اخوّت بخاطر جهان‌آرا راه یافت که منشور نصائح شاهي را با فرمان موعظت‌تبیان خود پیش میرزا کامران ارسال دارند - شاید از خواب غفلت بیدار شده راه سداد پیش گیرد - و بوسیلهٔ نیکو خدمتي تلافي تقصیرات خود نماید - تا بے‌تقریب کار چندین کس بهلاکت نکشد - و بوسیلهٔ اتّفاق برادران گرامي کارهای منگرف (که مکنون ضمیر صواب اندیش است) ظهور یابد - بنابرین داعیه بیرام خان را برسم رسالت بکابل فرستادند - چون بکنار رودخانهٔ آب ایستاده (که مابین قندهار و غزنین است) رسید جمعے از هزارها سر راه گرفتند - وآخرهای روز جنگ در پیوست - لولهای دولت قاهره نبردهای مردانه کرده هزارهای بیدولت را تادیب نمودند - و بسیارے ازین بیدولتان راه نیستي پیش گرفتند - چون بیرام خان نزدیک کابل رسید بابوس و جمعے باستقبال آمده بیرام‌خان را بردند - میرزا کامران در چهار باغ مجلس آراسته بیرام‌خان را طلبید - باندیشهٔ صایب او چنان رسید که این دو منشور دولت را بمیرزا (که نشسته باشد) دادن مناسب نیست - و آنکه (میرزا ایستاده تعظیم بجای آرد) بسیار دور - که آنرا دانشے درست و بختے بلند باید - پس اندیشهٔ کار نموده مصحفے بدست گرفته برسم پیشکش آورد میرزا مصحف دیده بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درین اثنا این دو مثال اقبال را گذرانید و آن مکرر صحیح را وسیلهٔ تعظیم آن الواح سعادت ارقام ساخت - وتحف پادشاهي و هدایای شاهي را بآئین ستوده در نظر آورد - و با میرزا نشسته سخنان اخلاص‌آفرین صداقت ابداع مذکور ساخت و آخر مجلس رخصت ملازمت حضرت شاهنشاهي گرفت - و اجازت دیدن میرزا هندال و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا و الغ بیگ میرزا ضمیمهٔ آن ساخت - میرزا رخصت داد و بابوس را مقرّر کرد که در دیدنها همراه باشد - ازانجا بیرام‌خان اوّل به بخت بیدار و اخلاص پایدار متوجّه آستانبوس حضرت شاهنشاهي (که جانهای مقدّس روشنای او سزد) شد آنحضرت در باغ مکتب (پیش حضرت عفّت قباب خانزاده بیگم همشیرهٔ کلان حضرت گیتي ستاني فردوس مکاني) مي‌بودند - ماهم بیگه (که انکهٔ آنحضرت بود) آن نوربخردِ الٰهي را از درون بیرون آورد - و رسیدها بآئین بندگي ملازمت نموده تبلیغ رسالت و ادای امانت نمودند و از میامن دیدار دولت ادراک سعادت بخش آنحضرت بیرام‌خان و سایر همراهان را انبساط عظیم

---

(۲) در نسخهٔ [ح] دربنجها عنوانے نوشته - و آن اینست - ذکر فرستادن بیرام‌خان برسم رسالت پیش میرزا کامران - و رمضي مصراعے که درین میان واقع شده (۳) نسخهٔ [ح] از مکمن کمون بجلوه گاه ظهور شتابد ه

روی داد - و مشاهدهٔ انوار الٰهی (که در جبین مبین آنحضرت ظاهر بود) حدّ بخش بصر و بصیرت همگنان شد - شکر پروردگار کارساز بجای آوردند - و ازانجا رخصت یافته میرزا هندال را (که در منزل دلدار بیگم والدهٔ ماجدهٔ خود می‌بود - و بچشم نگاه میداشتند) دریافت و فرمان عطوفت و عنایت خلعت و اسپ خاصه (که بمیرزا نامزد شده بود) رسانید - و به همین دستور روز دیگر بخدمت میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (که در خانهٔ قاسم مخلص درون قلعه مقیّد بودند) متوجّه شد - و دران روز بموجب فرمودهٔ میرزا کامران ایشان را ازانجا برآورده در باغ جلال‌الدّین بیگ (که در نزدیکی باغ شهر آرا ست) برده بودند - بیرام‌خان این دو بزرگ را دریں باغ دریافت - و از عنایت و الطاف پادشاهی و شاهی (آنچه آورده بود) رسانیده خوشوقت ساخت - و ازانجا مرخّص شده بجلگهٔ سیاه سنگ (که یادگار ناصر میرزا آنجا فرود آمده بود) رفت - و او را بعفو تقصیرات و محو زلّات و انواع نوازش پادشاهی امیدوار گردانید و همچنین بالغ میرزا و سایر بزرگان بآئینے (که خردمندان را سزد - و لایق حزم[۲] بیدار باشد) یکیک را پرسش نموده امیدوار مکارم عالیه گردانید - و آنچه لوازم رسالت (از تبلیغ صفوت و صفا - و تعلیم حقیقت و وفا) تواندبود بجای آورد - میرزا کامران بیرام‌خان را یک ماه بیشتر نگاهداشت - که نه در خود قوّت مقاومت می‌یافت - و نه از بے توفیقی بصوب خدمت می‌توانست قدم زد - دریں اندیشه متردّد خاطر درمانده بود - تا آنکه بعد ابرام بعد از یک و نیم ماه رخصت داد - و حضرت خانزاده بیگم را التماس نموده بقندهار روانه ساخت بظاهر برای آنکه میرزا عسکری را (که در گفت من نیست) رقعه نصیحت فرمایند - و قندهار را ازو گرفته به ملازمان حضرت جهانبانی سپارند - و در باطن آنکه میرزا عسکری (که بفرمودهٔ میرزا کامران بر سر مقاومت و خصومت ایستاده در استحکام قلعه اهتمام می نماید) اگر او را روزبد[۳] پیش آید و قلعه بدست اولیای دولت مفتوح شود آن مفتح ابواب جهت استفتاح و استخلاص میرزا عسکری آنجا بکار آیند - و چون میرزا عسکری (از جادهٔ انصاف انحراف داشت و عنان ارادت خود را در هوا داری میرزا کامران بدست بغی و عدوان سپرده) در ضبط و استحکام قلعه اهتمام تمام کرده بود - و توپ و توپچی فراوان در اطراف و اکناف حصار گرد آورده - و آن قلعه در اصل بغایت مستحکم افتاده - چه آن قلعه ایست از گل - قلع و قمع آن بغایت مشکل عرض دیوار آن شصت[۴] گز است - بهادران لشکر منصور اگرچه در عدد کم بودند اما کوشش و تردّد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خرد بیدار (۳) نسخهٔ [د] ندارد (۴) نسخهٔ [ح ط] شصت گز است - نام اصل او کندهار بود - حکما آنرا داخل اقلیم هندوستان شمرده اند چنانچه در ذکر بن من معین شده است ه

نموده داد مردانگي ميدادند - چنانچه ترکمانان در مقام تحيّر بودند - و از راه حيرت بوادي غيرت مي‌آمدند •

روز حضرت جهانباني صحبتي خاص ترتيب داده بودند - و محرمان حريم اخلاص از هرطرف در حکايتي گشوده - و از هرسو سررشتهٔ روايتي بدست آورده) صحبت را بحکايات دلاويز و نقلهاي نشاط افزا گذراندن گرم داشتند - از اکسير سخنان دلوران نقد ارباب شجاعت را عيار مي‌امزود و تنک مايگان مردانگي را سرمايهٔ همّت بهم ميرسيد - درين اثنا حضرت شاهنشاهي را از کمال شوق بياد آوردند - که آيا آن تازه سرو جويبار خلافت را جدا از دوستان درميان دشمنان چه حال باشد - و حسودان بيخرد و بد انديشان تيره راي را دربارهٔ آن گلبن سعادت چه‌خيال و با داي در نيم و خاطرے پر اميد و بيم بدرگاه کبريا (که کام‌بخش سرگشتگان بيقرار است) دست نياز گشاده بدعاي برخورداري و جاندرازي آن شجرهٔ طيّبهٔ سلطنت مشغول شدند - و باين مضمون گره گشاي آبلهٔ دل گشتند • • شعر •

• خدايا تو اين گوهر شاهوار • ز آسيب بدگوهران دور دار •
• ز دريای دانش بار آب ده • ز خورشيد بينش بار تاب ده •
• بصبح دور زد بر فلک آفتاب • که اين نيّر آمد برون از نقاب •
• بصبح کرد انجم نظرهای سعد • که اين مهْ ز طلعت برافگند جعد •
• بصبح چرخ زد آسمان بلند • که آفاق زين نور شد بهره‌مند •
• فروغ ازل باد منظور او • مبيناد تاريک دل نور او •

و بجهت تسلّي خاطر فيض مآثر خود زايچهٔ طالع آن بلند بخت خجسته روزگار (که لوح محفوظ اسرار غيبي ست) طلبيده بنظر تامّل و تعمّق مطالعه نمودند - و سلامتي ذات و افزوني عمر و ترقّي درجات اقبال آنحضرت و خرابي خانهٔ اعدا و ناکامي بد خواهان و کج انديشهاي ناراستان ازان ديباجهٔ سعادت معلوم فرمودند - و بانبساط سر برآورده بر زبان اقدس راندند که الحمد لله خاطر ازين دغدغه بالکليّه جمع شد - اميد که عنقريب بديدار آن نور هرورد الٰهي خوشوقت شويم - و بيمن طالع آن سعادت پيوند بر جميع اعدا مظفّر و منصور گرديم - سجدات شکر الٰهي بتقديم رسانيده در فتح قلعه اهتمام فرمودند و ميرزا عسکري در مهمّ قلعه‌داري کمال ضبط و حفظ مرعي ميداشت - و مورچلها هر روز

---

(۲) نسخهٔ ب ح ط] که چاره ساز بيچارگان و کلم بخش •

و هر شب تغیّر میداد - که مبادا جمعی از مورچل خود حرف یکجهتی درمیان انداخته خلل درمبانی نگاهبانی اندازند ۰

و (چون محاصره بامتداد کشید - و از ملازمان پادشاهی کمی آمده ملحق نشد) اُمرای قزلباشیه از اهتمام خود باز ماندند در مراجعت دفدغه‌مند شدند - حضرت جهانبانی این معنی را ازروز نامچهٔ احوال ایشان خوانده درگرفتن قلعه بیشتر از پیشتر همی و اهتمام فرمودند و ازان مورچل (که مخیّم اقبال بود) شبی کوچ کرده از جانب شهر کهنهٔ قندهار نزدیک دروازه رفته (این مقدار که سنگ دستی میرسید - و آنجا را چهار دره میگویند) مورچل محکم ساختند صبح آن ترکمانان ازین معنی خبردار شده دل در گرفتن قلعه بستند - و همه از اطراف برخاسته پیش آمدند - و دایره را تنگ کردند - میرزا عسکری مراسیمه شده بنیاد عجز و زاری نمود و بهزاران اضطرار و بیقراری معروض داشت که (چون حضرت عفت قباب تشریف می آرند) تا آمدن ایشان مرا مهلت دهید - که بوسیلهٔ ایشان خاطر جمع کرده ملازمت توانم کرد و عرضه‌داشت خود را بمحبوب میرطاهر برادر خواجه دوست خاوند بملازمت اقدس فرستاد حضرت جهانبانی (که معدن مروّت و مردّت بودند) ملتمس او را بموقف قبول جای داده چند روز مهم قلعه را آسان گذاشتند - میرزا از تبه رائی بظاهر رونق عجز پیش گرفته در باطن باستحکام قلعه می‌کوشید - و چون حضرت عفت قباب و بیرام خان آمدند باز از سر نو آئین مخالفت پیش گرفت - هرچند حضرت مهد معلّی همی فرمودند (که میرزا عسکری را از اندیشهٔ ناصواب باز داشته بتقبیل عتبهٔ مقدّسه مشرّف سازند) چون دماغ سعادت او پریشان بود نصائح گرامی بهیچ وجه در نگرفت - و بر همان خشونت و سرکشی خود ایستاد و از فرط عناد حضرت مهد معلّی را نگذاشت که از قلعه بیرون رفته باردوی معلّی جهانبانی تشریف آورند - بر پیشگاه خاطر اقدس حضرت جهانبانی ازین ناراستی میرزا اندازهٔ عقارت و مقدار مخالفت او نوع دیگر ظاهر شد - تکیه بر عنایت الٰهی (که متکفّل مهمّات ارباب توسّل است) نموده بیشتر در تسخیر قلعه اهتمام فرمودند - درین میان الغ بیگ میرزا بن محمّد سلطان میرزا (که از نبائر دختری سلطان حسین میرزا بود) و شمر افگن بیگ ولد توچ بیگ و فضیل بیگ برادر ملغم خان و میر برکه و میرزا حسن خان پسران میر عبد الله

---

(۲) نسخهٔ [دوم] آمده (۳) نسخهٔ [ح] عتبهٔ مقدسهٔ حضرت جهانبانی (۴) نسخهٔ [ب] حضرت
(۵) نسخهٔ [ح] توکل (۶) نسخهٔ [ح] میرزا حسین بیگ خان ۰

(که از سادات نفي مختار سبزوار اند) و جمعي ديگر از کابل رسيده برهنمائي طالع بيدلو ادراک سعادت آستان بوس نمودند - و سبب گريختن آمدن ايشان آن بود که ميرزا کامران الغ ميرزا را در قيد نگاه ميداشت - و از عالم احتياط هر هفته بيک کس ميسپرد - چون نوبت بشير افگن رسيد او هم از ميرزا هراس داشت - باتفاق آن جماعه الغ ميرزا را گرفته بدرآمد - و دولت ملازمت دريافت - و حضرت جهانباني اين جماعت را بعواطف بيدريغ خلعت امتياز بخشيدند زميني دلور نامزد الغ ميرزا شد - و قاسم حسين سلطان اگرچه همراه ايشان برآمده بود امّا شبي راه گم کرده درميان هزارها افتاد - و بعد از چند روز غارت زده پياده و آبله پاي رسيد آنحضرت فرمودند که هنوز در اخلاص تو نقصاني بود که راه گم کرده بچندين بلا مبتلا شدي و بعد ازان (۲) بيک هزاره با خيل و حشم خود آمد - و عرائض اعيان کابل نيز رسيد - از رسيدن اين جماعت و آمدن عرائض از اکثر اُمرا و اعيان (که در کابل بودند) انبساط عظيم در اردوي معلّي پيدا شد و تزلزليه (که متردّد خاطر بودند) مطمئن شده جدّ و جهد تمام از سر گرفتند و تزلزل در ارکان قلعه داري افتاد - و پاي ثبات از کنگرهٔ محافظت لغزيد - ساکنان قلعه روز بروز احوال ميرزا عسکري نوشته از سر ديوار قلعه مي برتافتند - که کار بر قلعه نشينان دشوار شده - در گير و دار خود مردانه باشيد - و در قلعه گشائي کمر همّت محکم بر بنديد و قسم از اهتمام باز مداريد که اهل قلعه بتنگ آمده اند - عاقبت کار بجائي رسيد که اعيان لشکر ميرزا عسکري يکان يکان از قلعه خود را بيرون مي انداختند - و تربچيان و پيادها از بالا مي افتادند - اوّل خضر خواجه خان نزديک بمورچاليکه (مخيّم اقبال بود) از قلعه خود را نداخت - و گريبان عجز بدست انکسار گرفته در پاي مقدّس حضرت جهانباني افتاد - و بعد ازان مويّد بيک ريسمان بعنقه از قلعه پايان آمد - و بشرف زمين بوس سربلند شد - و بعد ازان اسمٰعيل بيک (که از اُمراي حضرت گيتي ستاني فردوس مکاني در داوري و کنکاش مسلّم وقت بود) رسيد - و ابوالحسن بيک برادر زادهٔ قراچه خان و منوّر بيک پسر نور بيک همراه او آمدند - شبي خضر خان هزاره از قلعه خود را انداخت - و ده دوازده هزاره او را بر پشت گرفته بجانب کوه لگه (۳) روان شدند که (چون کار قلعه از انتظام افتاده بود - و ميرزا عسکري نه راي بودن در قلعه داشت - و نه روي آمدن بدرگاه گيتي پناه) بنابران خواست که خود را بزاويهٔ عافيت کشد - و ازين مخاطره بر کنار بوده روزگاري بسر برد - صبح آن در اردوي ظفر قرين

---

(۲) نسخهٔ [۱] دوده بيک (۳) نسخهٔ [۵] سوالکه - و شايد که سوالک باشد ٥

خبر رسید که خضرخان هزاره از قلعه بر آمده راه گریز اختیار کرده است - جمعی بتفحص او شتافتند - و او مقدارے راه رفته در بحر سنگ پنهان شده بود - بعضے از ثقات نقل میکنند که خضرخان هزاره میگفت که چند مرتبه مردمے (که بجهت گرفتن من تعیّن بودند) از نزدیک من گذشتند - و یک دفعه یکے جانور خیال کرده دامن مرا میگرفت - از ترس دم بخود کردم - چون شب در آمد من از زیر سنگ بر آمده بمامن خود شتافتم ٭

چون (۴) (دولت روز افزون حضرت جهانباني خاطر نشان ظاهر بینان شد - و بر متعصّبان روشن گشت که از اقبال حضرت جهانباني و اهتمام فدویان اخلاص نهاد نگاهداشت قلعه ممکن نیست) میرزا عسکري از خواب غفلت بیدار شده مراسیمه و مضطرب (نه پای رفتن و نه جای ماندن) اولاً التماس نمود که قندهار را باولیای دولت مي‌سپارم - مرا راه بدهید که بکابل روم - حضرت جهانباني بآن راضي نشدند - و خیال خام او صورت نه بست - بضرورت حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را بحضور اقدس فرستاد تا استعفای گناههای او نمودند - و بوسیلهٔ استدعای آن خلاصهٔ دودمان عصمت رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیدند - بتاریخ روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی‌الاخری سال مسطور میرزا عسکري در ملازمت آن عفّت قباب از راه تضرّع (۵) و ندامت از قلعه بیرون آمد - حضرت جهانباني در دیوانخانهٔ عالي انجمن آرای صفوف عزّت بودند - و آمرای چغتائي و قزلباشیه صف زده بقدر مدارج و مراتب همت قیام داشتند - بیرام خان بموجب حکم بادشاهي میرزا عسکري را شمشیر در گردن انداخته بملازمت آورد - حضرت جهانباني باوجود آن همه خصومت جاني (که از میرزا معاینه شده بود) قطع نظر از مصالح ممالک و قواعد سلطنت بمحض عواطف ذاتي و فرط مراحم فطري قبول شفاعت آن عفّت قباب را از مراسم آداب و مکارم اخلاق شمرده قلم عفو و رقم صفح بر صحیفهٔ اعمال او کشیده معفوف مرادقات التفات و مشمولف جلائل عنایات ساختند - و برین مقدّمهٔ اقبال سجدهٔ شکر الطاف یزداني بجای آورده حکم فرمودند که شمشیر از گردن میرزا دور کردند - و بعد از مشاهدهٔ تقدیم آداب بندگي امر بر نشستن اصدار یافت - بعد ازان محمّدخان جلایر و شاهم خان و مقیم خان و شاه قلي سیستاني و تولک خان تورچي تا سي کس را شمشیر و تبرش در گردن

---

(۴) در [بعضے نسخه] اینجا عنوانی هست - وآن اینست - ذکر فتح قلعهٔ قندهار و ملازمت نمودن عسکری میرزا و بعضی سوانح دیگر که درین ایام رو داده (۳) نسخهٔ [ح ط] نگاهداشت قلعه ونجات متحصنان (۴) نسخهٔ [ح] چهار شنبه (۵) نسخهٔ [ح ط] تضرع و زاري و ندامت و شرمساری (۶) در [بعضے نسخه] مشفوف (۷) در [اکثر نسخه] شاه سیستان ٭

کرده بکورنش آوردند - ازین مردم مقیم خان را و شاه قلي سیستاني را فرمودند که زراده در پای و تخته در گردن کرده نگاهدارند - و از آخرِ روز تا سفیده دمِ سحري (که هنگامِ وردِ نفیرِ عالمِ بالا صت) صحبتِ دلگشا داشتند - و سرگذشتهای عبرت افزا بیان فرمودند - و میر قلندر و سایرِ گویندها و سازندها بنغمه پردازي زنگ زدای خاطرِ جهان آرای بودند - و در اثنای این صحبت نوشتهٔ میرزا عسکري (که در حینِ توجّهِ آنحضرت براهِ چول و اختیارِ عالمِ غربت باهشامِ بلوچان فرستاده بود) بمجلس احضار نموده ایستادگانِ بساطِ عزّت بموجبِ اشارتِ عالي بمیرزا دادند - زندگاني بر میرزا تلخ شد - و عیش منغّص گشت - آخر بمقتضای وقت حکم شد که میرزا را نگاه دارند - و بکورنش مي آورده باشند - که (چون گناهانِ او بمقتضای مکارمِ جبلّي بخشیده شد) چند روز در بند پند پذیر گردد - و روزِ دیگر ماهچهٔ رایاتِ فتح[1] شب افروزِ تاریک نشیبانِ ارک شد - و محمّد مراد میرزا و امرای چغتائي و قزلباشیه در ملازمتِ حضرتِ جهانباني بشهر در آمدند - و سه شبانه روز بفرِ مقدمِ همایوني آن بلدهٔ ناخره موردِ امن و امان بود روزِ چهارم بموجبِ مکنونِ خاطرِ خطیر شهر را بمحمّد مراد میرزا عنایت فرمودند - و خود بدولت و اقبال در چهار باغِ حضرتِ فردوس مکاني (که در کنارِ ارغنداب واقع است) نزولِ اجلال فرموده از اشجارِ لطائف آثار امتلذذ و امتظلال نمودند - و دران منزلِ دلگشا تفصیلِ اسباب و اموالِ میرزا عسکري (که گرد آوردهٔ روزگاران بود) متصدّیانِ اشغالِ سلطنت نوشته بنظرِ اقدس در آوردند - آنحضرت آنرا در چشمِ اعتبار در نیاورده ببهادرانِ سپاه (که رقمِ تهیدستي بر نامیهٔ احوال داشتند) مرحمت فرمودند ٥

چون (خبرِ فتحِ قندهار و توجّهِ موکبِ والای حضرتِ جهانباني بتسخیرِ کابل بمیرزا کامران رسید) میرزا مذوهم و متذبذب شد - و حضرتِ شاهنشاهي را از خانهٔ عصمت قباب خانزاده بیگم بخانهٔ خود آورد - و بکوچِ کلانِ خود خانم[2] بیگم سپرد - و شمس الدّین محمّد غزنوي مشهور باتکه خان را مقیّد ساخته در جاي نالایق نگاهداشت - و از امرای خود کنکاش طلبید که در بابِ میرزا سلیمان چه باید کرد - مهٔ عبد الخالق[3] (که بمیرزا نسبتِ اعتقادي داشت) و بابوس (که در امورِ ملکي دخل میکرد) گفتند که مناسب آنست که میرزا را دلاسا نموده بدخشان باید داد - تا در وقتِ کار بکار آید - و از مساعدتِ طالعِ میرزا سلیمان آنکه پیشتر ازین چند روز میر نظر علي میر هزار تیشکاني[4] و میر علي[5] بلوچ و جمعي دیگر اتفاق کرده قلعهٔ قلغر را گرفته بودند

---

(۲) نسخهٔ [ح] فتح آباد (۳) در [اکثر نسخه] خانم سپرد (۴) نسخهٔ [ط] مهٔ عبد الحق (٥) نسخهٔ [ح] بیشکاني (۹) در [بعضی نسخه] تیر علي - و در [بعضی] تیر علی ٥

و قاسم برلاس را با اعیان دیگر مقید ساخته به میرزا کامران پیغام دادند که اگر میرزا سلیمان را میفرستند ولایت بدخشان بایشان سپرده خواهد شد - و الّا این مردم را (که گرفته ایم) بقتل رسانده ملک بدخشان را بارزبک میسپاریم - بنابرین میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم و خرم بیگم را رخصت بدخشان دادند - میرزایان بپای منار بموضع معموره رسیده بودند که میرزا کامران از رخصت میرزا سلیمان پشیمان شده کس بطلب میرزا فرستاد که بعضی سخنان زباني مانده است - شنوده متوجّه شوند - میرزا سلیمان ازین طلب درگمان افتاده معذرت لباسهٔ در جواب نوشت که چون در صاحبت نیک رخصت یافته‌ام مراجعت لایق نمیدانم - چشمداشت از التفات آنکه آن سخنان را نوشته مصحوب یکی از معتمدان بساط قرب ارسال دارند تا بموجب آن عمل نموده آید - و خود بسرعت متوجّه بدخشان شد - رمیدن بدخشان همان بود و شکستن پیمان همان و در خلال این احوال یادگار ناصر میرزا از کابل فرار نموده بجانب بدخشان رفت •

و (چون روزگار خواصف که میرزا کامران را درین صرای مکافات تدارک اعمالش نماید) روز بروز اسباب آن آماده میگشت - از میرزایان بغیر از هندال میرزا کسے در گرد او نماند بضرورت او را استمالت داده مقرّر ساخت که تعاقب یادگار ناصر میرزا نماید - و او را گرفته بیاورد و بوعدهٔ موکّده قرار داد که هرچه (امروز در تصرّف دارم - و همچنین من بعد هم هرچه به تصرّف در آید) سیوم بخش آن از آن تو باشد - امّا چنان اهتمام نماید که از لوازم یکجهتي و برادري دقیقهٔ فروگذاشت نشود - و باین قرار داد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت) رخصت داد - میرزا هندال (که از بد مملوکی او بتنگ آمده بود) بزباني مقبول نموده خلاصي از چنگ او فوز عظیم دانست و از پای منار گذشته ببدرقهٔ سعادت متوجّه ملازمت حضرت جهانباني شد - میرزا کامران را از حدوث این وقایع سراسیمگي روی نمود - و سررشتهٔ صلاح کار خود گم کرد - و از ملازمان و مصاحبان او کسیکه (بجهود او را منظور داشته حرف راستي بگوید) نبود - اکثر مردم او را دیدهٔ بصیرت پوشیده و چشم خبرت از رمد غفلت هوشیده بود - سبیل سداد و طریق رشاد نمیدیدند و گروهے (که صلاح حال دریافته بودند) قدرت نفس زدن از نفعي امر نداشتند - و این از دو رهگذر بود - بعضے را یارائی عرض کردن نبود - و بعضے ازان قسم بودند که ملاحظهٔ خاطر میرزا میکردند - و اظهار حق صلاح وقت نمي‌دیدند - چه یقین ایشان بود که از خود رائي صلاح کار

---

(۲) در [بعضے نسخه] خرم بیگم - و در [بعضے] حزم بیگ (۳) در [چند نسخه] در گرد او (۴) نسخهٔ [ح ط] مطلق ناربی •

اما قبول مشرب او نیست - به مجرد اظهار آن آزرده خواهد شد - و آزردگی او موجب نقص قدر و منزلت قابل خواهد گشت ٭

حق دولتخواهی و شرط خیر اندیشی آنست که در امثال این امور زبان خویش را منظور نداشته توقف ننمایند - و باهمال و امهال نگذرانند - که ضرر آن در مآل بحال همه عاید خود و خسران این اعمال بروزگار دولت همه الحق گردد - و نتیجهٔ خیانت کنکاش (که اعظم خیانات و اقبح جنایات است) روی دهد - و خال بیدیانتی و خوشامد گوئی (که نیل بیدولتی و بی‌سعادتی ست) بر رخسار حال و مآل ایشان نمودار گردد - و شایسته آنست که این طایفه را اگر (در عدم کتمان حق و اظهار صدق ناملایم منافر طبیعت برسد) آنرا سعادت روزگار خود شناسند و بآن خوشوقت بوده چین قبض در نامیهٔ انبساط نیفگنند - که هرچند بحسب ظاهر بر ضمیر بزرگان شاق آید اما باطن والا جنابان تحسین فرماید - و اگرچه بصورت خلاف رای صاحبان راه چیره میشود لیکن در معنی هم ابرای ذمت کرده حق نعمت گذارده میشود - و هم در نظر عاقبت اندیشان و آخر بینان محمود القول و الفعل می نماید - القصه میرزا کامران را از انعدام عقل مصلحت آموز و فقدان چنین همراهان سعادت انزا غلط بر غلط روی میداد ٭

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از قندهار بتسخیر کابل - وفتح آن ممالک

چون خاطر قدسی مآثر از مهمات قندهار فارغ شد تسخیر کابل پیش نهاد همت والا گشت اجرم بایں عزیمت از باغ حضرت فردوس مکانی نهضت نموده بالا تر از مقام حسن ابدال (۳) درگنبد سفید نزول اجلال فرمودند - پیوسته ترتیب مقدمات فتح این یورش بر پیشگاه ضمیر الهام پذیر میمنت - و با دولتخواهان دور بین و جان نثاران اخلاص منش همواره مطارحه نموده میشد - مزاباشیه اکثرے از امتداد مدت سفر دلگیر شده برخاسته بے رخصت رفتند - و بعضے برخصت ابراهی جدا شدند - بداغ خان و جمعے دیگر (که در ملازمت فرزند شاه بودند) از قلت مبالات دست تعدی و تطاول بر رعایا و احشام میگشادند - و بایں نامنوده عمل توسعهٔ روزگار خود خیال میکردند - رضیع و شریف شهر داد کنان و فریاد زنان بدرگاه معلی میرسیدند و حضرت جهانبانی درین معامله مترددد بودند - که اگر تنبیه ستمکاران نموده آید خاطر شاهی

---

(۲) نسخهٔ [ب ه] منافی طبیعت (۳) نسخهٔ [ز] با با حسن ابدال (۴) نسخهٔ [ب] اخلاص گزین ٭

آزرده میشود - و اگر بر فانوس داد عمل نشود بیداد گران دست از زیردستان باز نمیدارند و این معنی موجب سخط الهی میگردد - لیکن چون وقت مقتضی نبود در مقام حیرت در آمده چارهٔ این کار بوقت دیگر موقوف میداشتند ۰

و چون یورش کابل مصمم شد بالضرورت (بجهت اقامت بعضی از پردگیان سرادق عصمت و نگاهداشت اشیا و اسباب ضروری) منازل چند از بداغ خان خواستند - و بزبان صدق ترجمان فرمودند که ما بر سخن خود قندهار بشما مقرر داشتیم - امّا از جائیکه (مردم خود را گذاشته و خاطر را از جانب ایشان جمع ساخته پای عزیمت در رکاب تردد آوریم) گزیرے نیست بداغ خان از فاسعامله فهمی خود ابا و امتناع نمود - و بر طریقهٔ اهل دانش در امتثال حکم شاهی و امر پادشاهی (که اصل کار بود) مبادرت نکرد - امرای عظام (که در ملازمت بودند) بعرض اقدس رسانیدند که کار عظیم در پیش داریم از گرفتن قندهار گزیر نیست - تا بهر شغلے که رو آریم فارغبال باشیم - و آنحضرت نظر بر خوبیهای شاه فرموده فرمودند. که خاطر مردم شاهی غبار آلود شود - لاجرم حرکات ناستودهٔ ایشان را به تمکین همت و تسکین اقبال میگذرانیدند . و درین اندیشه بودند که بصوب بدخشان نهضت فرموده میرزا سلیمان را بخود همراه ساخته بتسخیر کابل توجه فرمایند - و چون عمده در عمارت تسخیر کابل شوق دیدار معادت افزای حضرت شاهنشاهی و دریافت جمال بکمال آن نور حدقهٔ خلافت بود (که بحسب رموز آسمانی جمیع فتوحات غیبی از برکات وجود سعادت پرتو آنحضرت میدانستند) زمان زمان اهتمام در امضای این نیّت و استیفای این امنیّت بظهور میرسید - درین اثنا بصر شاه ناظر ریاض رحمت و وارد حیاض مغفرت شد - مقربان بساط عزّت و مخصوصان قرب منزلت بموقف عرض رسانیدند که ایام زمستان نزدیک شد - و اهل و عیال و احباب و پرتال دربن کوهستان همراه بردن محال گونه می نماید - بصر شاه رحلت نموده - قندهار بترکمانان واگذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً چندین جمعے خود سر که در تخریب مبانی رابست و هدم ارکان زاهویت کمال تطاول دارند - و با آنکه مامور شده بودند (که علی الدوام نطاق بندگی بر میان جان بسته همیشه ملازم موکب عالی باشند) انحراف ورزیده از نشاء بادهٔ غفلت در قبول احکام سرگرمی ندارند - بلکه از عدول اوامر مطاعه ظاهر و باطن خود را بمخالفت موافق ساخته نقاب بے آزرمی پیش رو

---

(۲) نسخهٔ [ط] دست نظام (۳) نسخهٔ [ح ط] ضروری که مضبوط و مظبوط ساخته بدولت و اقبال متوجه تسخیر کابل شوند منازل چند (۴) نسخهٔ [ح ط] دیدار پر انوار (۵) نسخهٔ [ح ط] بمخالفت آراسته نقاب ۰

نمو هشته اند - قبل دولت آنحضرت که دست تعدی ایشان را از دامن احوال مجزه و معاملین شهر (که اولین عطیهٔ ایزدی ست) کوتاه سازند - و حاشا که درین اندیشهٔ صواب انتظار عبارے بخاطر شاه رسد ، و (چون ازینجا تا کابل مسافت بسیار است - و اهشام هزاره و قبائل افغان از مور و ملخ بیشتر - و خرسنگ این راهها شده اند - خصوصاً با میرزا کامران سخن درمیان دارند) بدست آوردن معنی (که خاطر را از هر وجهی مجموع گرداند) نخستین کار است - و بالفعل بهتر ازین معلی (که باین کار سزاوار باشد) غیر از قندهار نیست - پس بموجب عقل و عرف و عدل بداغ خان باید فرمود که قندهار را بخوشی و باخوشی بگذارد. و اگر نگذارد بمحاصره و استیلا استخلاص فرموده محبت نامهٔ مواثیق ماجرای روزگار و اقتضای صلح وقت مشتمل بر رموز صداقت و ابقای وفاق بشاه باید نوشت - و چون شاه والا گهر معدن دانش و انصاف اند این عمل را از مستحسنات خواهند شمرد - و باعث درین باب از همه بیشتر حاجی محمد خان بابا قشقه بود - حضرت جهانبانی فرمودند که همه مسلم - امّا محاصره کردن و تیغ ستیز آختن و مطلقاً بکطرف گشتن از مماحکت خالی نیست - اگرچه ایشان از منهج اعتدال عدول ورزیده اند امّا این بے اعتدالی را به بندگان درگاه تجویز نمیکنیم - چه دربنصورت مردم بداغ خان ضایع خواهندشد ظهور این معنی در نظر اولی اهل روزگار بدنما ست - همان بهتر که بوسیلهٔ عقل دوراندیش تدبیرے باید اندیشید که بے جنگ و جدل قلعه بدست آید - بنابران کس پیش بداغ خان فرستادند - که چون بتسخیر کابل میرویم میرزا عسکری را در قندهار مقید نگاهدارند - تا خاطر ازو جمع باشد - مشار الیه صلاح کار خود دانسته قبول این معنی کرد - و مقرر شد که دلاوران کار دیده و بهادران معرکه آزموده بحدود قندهار رفته درکمین باشند - و ناگهان وقت یافته بیابهردی همت و دستیاری جلادت بقلعه درایند - بیرام خان و جمعے دیگر بطرف دروازهٔ کلدگی مقرر شدند و الغ میرزا و حاجی محمد و جمعے بجانب دروازهٔ ماشور معین گشتند - و مؤید بیگ و جمعے بحدود دروازهٔ نو جای یافتند - و این شیران بیشهٔ شجاعت شبانگاه شتابنده باطراف قندهار کمین کردند وقت انکشاف صبح صادق حاجی محمد خود را پیشتر از همه بدروازهٔ ماشور رسانید - اتفاقاً شتری چند علف بار درون قلعه میرفتند - خود را در پناه شتران در آورد - و شیر مردانه ناگهانی خود را بدروازه داخل ساخت - دربان آگاه شده در مقام منع و دفع در آمد - او جواب داد که بموجب فرمودهٔ بداغ خان میرزا عسکری را آورده ایم - که درون قلعه نگاه داریم - این حرف فایده نکرد

---

(۲) در [بعضی نسخه] اولین (۳) نسخهٔ [۱] کندمان ۰

و کمر مقام بستن در شد . حاجي محمّد دست دربان را بشمشير قلم کرد - و چندسه ديگر از عقب رسيدند - و جمعي از قزلباشان (که دران نزديکي بودند) بجنگ پيش مي‌آمدند و بقتل ميرسيدند - و بيرام خان از دروازهٔ کندکان خود را درون انداخت . و قلعه بتصرّف اولياي دولت قاهره درآمد - و قزلباشان فرار نموده بارک متحصّن شدند - و نيمروز حضرت جهانباني خود از دروازهٔ کندکان بدولت و اقبال در آمده ببرج آنچه[۲] صعود فرمودند - و آن شهر سعادت آئين بفرّ[۳] ورود عالي محيط امن و امان و مورد عدل و احسان شد - و ازين نزول رحمت و صعود سعادت از نهاد خرد و کان خروش شادي و نويد مبارکبادي برآمد - و بداغ خان بوسيلهٔ حيدر سلطان آمده سجدهٔ خجالت و عذر تقصير بجاي‌آورد - و آنحضرت او را بعفو مکارم خسروانه فرموده رخصت دادند - و شهر را به بيرام خان عنايت فرمودند : و مکتوب بشاه نوشتند که (چون بداغ خان خلاف حکم شاهي نموده از خدمت متقاعد بود) قندهار را ازو گرفته به بيرام خان سپرديم - تعلّق بشاه دارد - درين اثنا ميرزا عسکري قدر جان‌بخشي و عطوفت پادشاهي نشناخته فرار نمود - و بعد از چند روز افغانے آمده خبرکرد که ميرزا در خانهٔ منصب - کس تعين شود که او را بطريق (که از من نداند) گرفته آورد - حضرت جهانباني شاه‌ميرزا و خواجه عنبر ناظر را تعين فرمودند - فرستادها او را در خانهٔ همان افغان از زير پلاس برآورده بدرگاه معلّي آوردند - و آنحضرت بمقتضاي عطوفت و رافت ذاتي و پاس وصيّت حضرت گيتي‌ستاني فردوس‌مکاني (که در باب کافّهٔ برايا بخصوص برادران فرموده بودند) بنظر عنايت مشمول داشته از جرائم و زلّات او بتازگي در گذشتند و او را بنديم کوکلتاش (که از معتمدان خاص بود) سپردند - و ولايت قندهار را بر اولياي دولت تقسيم فرمودند - ولايت تپري به الغ ميرزا مقرّر شد - و پرگنات لهو در وجه علوفهٔ حاجي محمّد اختصاص يافت - و زمين داور باسمٰعيل بيگ - و قلات بشير افگن - و شال بحيدر سلطان مکرمت فرمودند - و همچنين جميع ملازمان را فراخور حال جاگير کردند وخواجه جلال الدّين محمود را (که در شهر از مردم ميرزا عسکري و ديگران طمع کرده بود) بمير محمّد عمّ[۵] گيراندند - و (چون خاطر اقدس از انتظام مهام قندهار فراغ يافت - و بمياس تائيد الٰهي و مآثر صوابديد پادشاهي تقدير موافق تدبير آمد) بسعادت و اقبال در ساعت مسعود هودج عزّت حضرت مريم مکاني را در قندهار گذاشته عزيمت تسخير کابل پيش نهاد همّت والا فرمودند ٥

---

(۲) در [چند نسخه] بچهه (۳) نسخهٔ [د] بعز ورود عالي (۴) نسخهٔ [ح ط] فراخور حال و مناسب مقدور (۵) نسخهٔ [ه] قلي ٥

و از فیوضات نامتناهی و نعم غیر مترقّب آنکه قافلهٔ بزرگ از هندوستان آمده بود - و سوداگران سودای دلخواه کرده اسپان عراقی از ترکمانان خریده بودند - چون انوار اقبال از وجنات حال میقامت کاروانیان این قافله آمده التماس نمودند که (اگر اسپان ما را ملازمان موکب عالی بگیرند - و بهای آنرا بعد از فتح هندوستان مرحمت فرمایند) البتّه رضا داریم - و سرمایهٔ سعادت خود میدانیم - زهے دولت ما که باین مقدار امداد خود را از زمرهٔ دولتخواهان درگاه عالی معدود سازیم - حضرت جهانبانی این معنی را از مؤیّدات آسمانی و موائد غیبی تصوّر کردند و التماس ایشان را بدرجهٔ قبول موصول داشته حکم فرمودند که بقیمت دلخواه فروشندگان تمسّکات ابتیاع اسپان نوشته بدیشان سپارند - و خود بدولت و اقبال بر پشتهٔ کوه (که نزدیک بابا حسن ابدال است) بر آمدند - و به الغ میرزا و بیرام خان و شیرافکن و حیدر محمّد آخته بیگی فرمودند که اوّل بجهت اصطبل خاصه اسپان جدا کنند - و بعد ازان برای اُمرا و سایر ملازمان بترتیب انتخاب نمایند - و هزار اسپ (که در سرکار خاصهٔ شریفه ابتیاع شده بود) بحسب مقتضای حال هریک به تقسیم و انعام پیوست - و دلهای سوداگر و سپاهی معمور و مرفّه شد (۲) بیک هزاره (چون میخواست که بخدمات مالی و جانی سرافراز گردد) بجانب قلعهٔ تنوری (که حشم او آنجا بود) شب راه سپرکرده برد - و چون موکب عالی دران حوالی رسید کاروانیان احشام اسپ و گوسفند بقدر حال پیشکش آوردند - و مصدر خدمات پسندیده گشتند - چون آن حوالی آلنگهای دلگشا داشت چند روز جهت نزهت خاطر و ترطیب دماغ اقامت فرمودند و حضرت مهد علیا خانزاده بیگم را درین مقام بیماری پیش آمد - و بامتداد کشید - و برحمت جاوید پیوستند - آنحضرت قواعد عزا داری بجای آورده تمسّک بحبل المتین صبر (که شان عالی صنعان کارآگاه و نشان والا دانشان خبرت سرشت است) نموده جهت تزیین روح آن مخدّرهٔ مکرّمه خیرات و مبرّات (چنانچه لایق خانوادهٔ سلطنت تواند بود) بتقدیم رسانیدند و ازانجا برهنمونی اقبال بلند و طالع بیدار کوچ بکوچ متوجّه دارالسّلطنهٔ کابل شدند و میرزا هندال بنزدیکی قندهار بآئین عبودیت و حسن عقیدت سعادت بساط بوس دریافت و آنحضرت بمقتضای مراحم جبلّی بنوازشهای بیکران اختصاص بخشیدند - و از آمدن او بغایت خوشوقت شدند - و مقدّمهٔ آمدن بسیارے از مردم شد - و مردم اعیان جوق جوق از کابل شتافتند و بواسطهٔ اختلاف و امتزاج هوا درین راه بیماری (۳) و وبا در اُردوی ظفر قرین پیدا شد - و بسیارے

---

(۲) نسخهٔ [ح] و دوده بیگ (۳) در [بعض نسخه] بیماری وبا ه

مسافرِ شهرستانِ عدم شدند - و حیدر سلطان ازینجمله بود - چون (مخالفتِ هوا اشتداد داشت و مردم کم همراه) میرزا هندال بعرضِ اشرف رسانید که مناسبِ دولت آنست که درین زمستان مراجعت نموده بقندهار توقف فرمایند - و اوائلِ بهار سامان و سرانجامِ لشکر نموده بتسخیرِ کابل عنانِ عزیمت معطوف دارند - آنحضرت درِ مواجهه چیزے نفرمودند - و چون مجلس بآخر رسید زبانی بوسیلهٔ میر سیّد برکه گفته فرستادند - که با وجودِ آنکه (از آمدنِ شما و جدا شدنِ یادگار ناصر میرزا خبردار نبودیم) توکّل بر الطافِ الٰهی نموده بصمتِ کابل توجّه داشتیم - اکنون (که قضیّه چنین باشد) توقّف را سبب چیست - اگر بجهتِ محنت و رنج کشی (۲) مردمِ خود این معنی بخاطر آورده اید زمینِ داور و آنحدود را بشما ارزانی داشتیم این زمستان را درانجا بآسایش بگذرانید - و چون عقدهٔ کابل مفتوح شود بملازمت خواهید پیوست میرزا ازین پیغام بغایت خجل شده عذرِ تقصیر نمود - و آنحضرت بعزمِ درست و امیدِ واثق قدم در راه نهاده دل در گشایشِ کار بستند - در اثنای راه جمیل بیگ برادرِ بابوس (که میرزا کامران او را اتالیقِ آقا (۳) سلطان دامادِ خود کرده در غزنین گذاشته بود) آمده بآستانبوس سربلند شد و استعفای جرائمِ بابوس نمود - و بمدارجِ قبول اتّصال یافت *

چون [موکبِ عالی در یُرتِ شیخ علی (که در نواحیِ نعمان و ارتقدی واقع شده) نزولِ اجلال یافت] میرزا کامران از استماعِ توجّهِ رایاتِ جهانکشا سراسیمه شده قاسم برلاس را باجمعِ بیشتر روانه ساخت - و قاسم مخلص تربتی را (که میر آتشِ میرزا بود) فرمود که توپخانه را بحلقهٔ دورے (که نزدیکِ خانهٔ بابوس بیگ بود) برده تعبیه نماید - و عیالِ مردم (که در بیرونِ قلعهٔ کابل بود) همه را اهتمام نموده اندرونِ قلعه برد - و بعد از استحکامِ مبانیِ قلعه بغرور و غفلت از کابل برآمده در نزدیکِ یُرتِ بابوس بیگ نشست - و در ترتیبِ امواج و تقسیمِ صفوف اهتمام نمود و در موضعِ تکیهٔ (۴) چمار قاسم برلاس باجمعِ بیشتر آمده بود که خواجه معظّم و حاجی محمّد خان و شیر افگن از معسکرِ اقبالِ پادشاهی پیشتر شتافته دستبردے شایسته نمودند - و بتائیدِ الٰهی (که طلایهٔ دولت قاهره بود) قاسم برلاس تابِ مقاومت نیاورده رو بگریز نهاد - و چون میانِ امواج فاصلهٔ اندک ماند میرزا هندال بموجبِ التماس بمنصبِ هراولی اختصاص یافت - موکبِ اقبال از تنگیِ خواجه پشته گذشته در نواحیِ ارتقدی نزولِ اجلال نموده بود که بابوس و جمیل بیگ

---

(۲) نسخهٔ [ه] رنج کشیِ خود (۳) در [اکثرنسخه] آق سلطان (۴) در [بعضی نسخه] تکنه خمار - و نسخهٔ [ه] نکنه خمار - و نسخهٔ [ح] نکته خمار *

با جمعیّت خود و شاه بردي خان (که گریز و بنگش و نغر باو متعلّق بود) آمده آداب زمین بوس بجای آوردند - و مستمالِ عنایات بیکران شدند - و متعاقبِ آن مصاحب بیگ پسرِ خواجه کلان بیگ با بسیارے از مردم آمده دولتِ ملازمت دریافت - و بالتفاتِ خسروانه سرافراز گشت درین اثنا بابوس بعرضِ اشرف رسانید که وقتِ توقّف نیست - بدولت سوار باید شد - که مردم همه می آیند - حضرتِ جهانبانی بر بادپای دولت سوار شدند - و درین میان علي‌قلي سفرچي و بهادر پسرانِ حیدر سلطان را (که در تعزیتِ پدر بودند) برآورده مشمولِ مراحم ساختند و بعد از زمانے قراچه خان آمده سعادتِ زمین بوس دریافت - میرزا کامران در صفحاتِ اوضاعِ صورتِ اقبالِ پادشاهي نقشِ ادبارِ خود را مطالعه نموده خواجه خاوندمحمود و خواجه عبدالخالق را بجهتِ استعفای جرائمِ خود بملازمتِ اقدس فرستاد - و بعضے ملتمسات بوسیلهٔ خواجه معروض داشت - نیم کروه راه مفاصله میانِ افواجِ قاهرهٔ پادشاهي و لشکرِ میرزا نمانده بود که خواجها آمده ملازمت نمودند - آنحضرت ملتمساتِ او را بادراکِ ملازمت موقوف داشتند - و مواعید دیگر عنایات را از لوازمِ آن گردانیده خواجها را باحترام رخصت دادند - و خود از روی مروّت و مردمي توقّف فرمودند - و (چون میرزا را غرض از فرستادنِ خواجها تعطیل و تراخي در مبادرتِ سپاهِ پادشاهي و فرصت یافتنِ خود بود - و انتظارِ سیاهیِ شب میبرد که شاید شبگیر بلند کرده خود را بکنارے تواند کشید) چون حجابِ ظلمتِ شب جهان را تاریک ساخت از تیرگیِ رای و ظلمتِ خاطر (دریافتِ سعادتِ ملازمت بخود قرار نداده) بسرعتِ تمام خود را بارکِ کابل رسانید - و میرزا ابراهیم ولدِ خود را با جمعے از اهلِ حرم همراه گرفته از راهِ بینیِ حصار روانهٔ غزنین ورده شد - و چون فرار نمودنِ او بمسامعِ علیّه رسید حضرتِ جهانبانی بابوس را باجمعے از معتمدان بکابل فرستادند - که درانجا بوده نگذارند که بسپاهي و رعیّت آسیبے رسد - و همه را بمستمالِ عنایتِ پادشاهي سازند - و میرزا هندال و جمعے را تعیین فرمودند که میرزا را تعاقب نمایند و خود بهمعنانی نصرت و همرکابیِ اقبال متوجّهِ شهرِ کابل شدند - و در ساعتِ مسعود کوسِ زنانِ دولت کورانهٔ اقبال بلند آوازه کردند - و کوکبه دارانِ نصرت کوکبهٔ حشمت را بمهرِ سکوکب رساندند و در شبِ سیزدهمِ آذر ماهِ جلالي موافقِ شبِ چهار شنبه دوازدهمِ شهرِ رمضان (۹۶۲) نهصد و پنجاه و دو بنائیدِ آسماني فتحِ کابل (که مقدّمهٔ فتوحاتِ بےاندازه امت) روی داد و ابوابِ شادماني و کامکاري بر دلهای خلائق گشوده شد - دو ساعت از شب گذشته بود که آنحضرت

---

(۲) در [بعضے نسخه] تردي خان (۳) نسخهٔ [ب] چون خبر فرار نمودن (۴) نسخهٔ [ا] کوس - و در [اکثر نسخه] کورگه ه

صاحبِ کابل را بمقدمِ دولت پرتو سربلند ساختند - نویدی تاریخِ این فتح کابل[۲] را گرفت یافته بود - و دیگرے این • • مصراع • • بے‌جنگ گرفت ملکِ کابل از وی •

چون (بمیامنِ آثارِ ذاتِ قدسی‌صفاتِ حضرتِ شاهنشاهی ابوابِ مسرّت و شادمانی گشاده گشت - و اساسِ دولت بتازگی نهاده آمد) حضرتِ جهانبانی را هزیمتِ میرزا کامران و فتحِ کابل در نظر نیامده منتظرِ قدوم برکات التزامِ حضرتِ شاهنشاهی بودند - تا آنکه در زمانِ مسعود و وقتِ محمود آن جهانِ آگاهی را (که دران زمان بحسابِ مدّتِ عنصری دو سال و دو ماه و هشت روزه بوده اند) بدریافتِ ملازمتِ حضرتِ جهانبانی آوردند - و آنحضرت بدیدارِ فیض بخشِ مسرّت افزای آن نور پرورد ایزدی انبساطِ صوری و معنوی یافتند . و سجداتِ شکرِ سلامتِ آن نونهالِ بوستانِ اقبال و دریافتِ فروغِ آن چراغِ دودمانِ خلافت بجای‌آوردند - و در ازای این خجسته دولت و هنرای این فرخنده کرامت ابوابِ خیرات و مبرّات بر[۳] روی روزگارِ خواص و عوام گشادند - صباحِ آنروزِ جهان افروز حضرتِ جهانبانی بر سریرِ اقبال و کامرانی متمکن گشته از تمامِ ارکانِ دولت و اعیانِ مملکت و کافّهٔ سپاه و حشم و عامّهٔ عبید و خدم کورنش گرفتند و طوائفِ خلائق بشرفِ زمین‌بوس کامیابِ سعادت شدند - و دستِ تمنّا بدریوزهٔ دعا بر داشته دوامِ دولتِ خلافت و رفعتِ لوای سلطنت از عتبهٔ کبریا[۴] در خواستند - و آنحضرت ابوابِ عدل و احسان بر روی جهانیان گشوده تمامِ زمستان بالای ارک آسایش پذیر بوده در رضای خالق و دلهای خلائق کوشیدند - و از وقائع (که دران نزدیکی سانح شد) رحلتِ یونس علی و مؤیّد بیگ بود که از اعیانِ سلطنت و صدر نشینانِ بارگاهِ عزّت بودند - و در همین ایّام بمسامعِ علیّه رسید که خواجه معظّم باتّفاقِ مقدم بیگ میخواهد که فرار نماید - و خود را بمیرزا کامران رساند - این معنی بر خاطرِ اشرف گران آمد - مقدم بیگ را بجانبِ کشمیر اخراج فرمودند و خواجه معظّم را از نظرِ التفات و اعتبار انداختند - و بیمنِ[۵] توجّه و ظلِّ احسانِ آنحضرت ولایتِ کابل موردِ امن و امان و مهبطِ رحمتِ یزدان گشت •

---

(۲) در [اکثر نسخه] کابل را گرفت - و در نسخهٔ [ب] کابل بر گرفت آمده - و از هردو بوی غلطی می‌آید زیراکه از اولین (۹۵۴) و از دومین (۹۵۵) می برآید - و مطلوب (۹۵۲) چنانچه مصراع تاریخ بآن مشعر است

(۳) نسخهٔ [ح ط] بر روزگار اهالی و افاضل و ایتام و ارامل گشاده زربخشی و جواهر پاشی فرمودند - و از مشاهدهٔ نور الٰهی که از جبین آن برگزیدهٔ عالم لامع بود شادمانیها نمودند - صباح آن (۴) نسخهٔ [ح] کبریای حضرت عزت (۵) نسخهٔ [ط] و بیمن توجه فضل و احسان آنحضرت •

آرایش جشن دولت پیرامی ختنهٔ (۲) سور حضرت شاهنشاهی - و آئین بستن بآئین اقبال - و ظهور خارق عادت ازان نونهال بوستان دولت

بزرگان کام بخش و خدیوان سعادت منش را همواره وجه همت آنست که تقریبی انگیخته هنگامهٔ بخشش گرم سازند - و بروشی (که از چشم آلودگان عرصهٔ امکان محفوظ مانند) عبادات گزیده را (که سرآمد آن دلها بدست آوردن و دست بر دلها ماندن است) در لباس رسم و عادت بتقدیم رسانند چنانچه درینولا (که نسیم اقبال بتازگی وزید - و گلستان مقصود از سر نو شگفت) مراسم ختنهٔ آن نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و تازه نهال نخیل مجد و جلال را سبب ساخته در آسایش و بخشایش عالمیان افزودند - و در اوائل بهار جهان افروز که روح نباتی در اهتزاز بود - و عندلیب شوق در پرواز •

• شعر •

• بنفشه سر برآورد از لب جوی • زمین (۳) گشت از ریاحین عنبرین بوی •

• نسیم صبحگاه از مشک بوئی • هزاران نافه در بر داشت گوئی •

به آرته باغ (که بغایت دلکش و دلگشا ست) نزول دولت فرمودند - و بجهت مزید گرد آوری دلها (که در معنی شکرگذاری حضرت مولی ست) ابواب عیش و عشرت گشودند - و آئین کیکاؤسی و کیقبادی تازه ساخته اشارت شد که حضرات بیگمان بتفاوت طبقات و تناسب درجات این باغ طرب افزا را آئین بندند - و امرا و اعیان شهر چار باغ را زینت افزایند - جمیع امرا کمر سعی بر میان (۴) شوق بسته در لوازم این کار اهتمام نمودند - و کلانتران شهر و بزرگان عهد فراخور حالت و قدرت مصاحی جمیله بتقدیم رسانیدند - و ارباب صنائع و طوائف محترفه در آرایش دکان و گرمی بازار غایت مبالغه معمول داشتند - و در اندک فرصتی آنچنان آئین بندی شد که وصف آن از اندازه بیرون باشد - و حضرت جهانبانی هر روز تشریف (۵) آورده بزم آرای شادمانی میشدند - و فراخور حالت و رتبت هریکی را بتفقدات گرامی شرف امتیاز می بخشیدند - و پیشتر از انعقاد این جشن خسروانی قراچه خان و مصاحب بیگ و بعضی دیگر از مختصان درگاه (که بآوردن هودج اقبال حضرت مریم مکانی بقندهار رخصت یافته بودند) کامیاب دولت شده بوقت رسیدند - و قدوم برکات افزای حضرت مهد علیا موجب مزید اسباب نشاط گشت •

---

(۲) نسخهٔ [ح] سور ختنهٔ (۳) در [چند نسخه] زمین بست از ریاحین عنبرین گوی (۴) نسخهٔ [ح] میان جان بسته (۵) نسخهٔ [ح] بدکانی تشریف آورده •

و حضرت جهانباني را بخاطر عاطر رسيد كه عيار دانش حضرت شاهنشاهي را (كه در صغر سن با هزاران لمعان نور الٰهي از نامية احوال متعالي بود) بر خرد و بزرگ عالميان ظاهر سازند در سرادقات عفت جشن خسروانه ترتيب فرمودند - و جميع حضرات مخدرات استار عفت و مطهرات مكامن عصمت در بارگاه حريم اقبال بشرف ملازمت مشرف گشتند - بدانش آموزي حضار حضرت شاهنشاهي را بردوش عزت گرفته بر مسند سعادت آوردند - و بحكم معلي حضرت مريم‌مكاني در سلك ساير مقدسات در آمده بتشخيص و تعيين بحضور اقدس حضرت شاهنشاهي آمدند - و اشارت بشارت بخش پادشاهي بُران رفت كه آن نور حدقة سلطنت والدة ماجدة خود را از ميان چندين گروه عفائف بشناسند - آنحضرت بنور الٰهي بے مزاحمت سهو و خطا و بے‌كلفت التباس و اشتباه بدريافت ازلي و شناخت ذاتي دريافته در كنف والدة مقدسة خويش و در آغوش آن صدر نشين مقر عفاف جا گرفتند - از مشاهدة اين امر شگرف (كه حيرت افزاي عقول و افهام ظاهر بينان تنگناي عادت بود) غريو از حاضران بساط قرب بر آمده شناساي قدر اين بزرگ ازل پرورد و اُعجوبة كارگاه تقدير گشتند - و معلوم همگنان شد كه اين دريافت از اعمال حواس جسماني نيست - كه در صغر سن و كبر عمر تفاوت كند - بلكه بمحض تفرس روحاني و تعليم رباني ست - كه بوسيلة اين نوبارة چمن اقبال از مكمن نور مقدس بمشرق ظهور شتافته است ٭

آرے پيوند ازلي را حجاب دوري مانع نميشود - و قرب معنوي را بُعد صوري حايل نديگردد - و چون تامل كنند بُعد را چه گنجايش - كه درين ربعان گلبن عمر كمال قرب بمبدأ حاصل است - و انوار افاضة وجود و تكميل صورت عنصري و تصقيل مشاعر ادراك درجه بدرجه صورت پذير - و نهايت مناسبت بعالم تجرد و تقدس (كه ظلمت جهل و كثرت غفلت را در پيرامون آن راه نيست) جلوه نما - و بر دور بينان عالم اسرار مختفي نيست كه اين صاحب فطرت عالي (اگرچه در نشاة عنصري و مواد هيولاني مولود نماست) امّا از بدو فطرت و اصل پيدائي آبا و امهات از مآثر توليد او يند - و او در مسالك معني و مكامن باطن ابوالآبامست - و بر حضرت جهانباني (كه پرده دار رموز آسماني بودند) هويدا بود كه چمن پيراي جهان هستي اين نونهال بهارستان وجود را (براي دريافت مقاديرِ مراتب جهانيان آرزو - و بجهت گرد آوري پراگندگيهاي روزگار فانياً) بعرصة ظهور آورده است - و بالجمله در لباس رسم خنده سور آداب شكرگذاري

---

(۲) نسخة [ج] چنان رفت (۳) نسخة [ح] دلي (۴) نسخة [ج] و وجود هيولاني ٭

نعمت بخشِ صوري و معنوي بتقديم رساندن گرفتند - هرروز بروشِ تازه و آئينِ شايسته جشنِ پادشاهانه آراسته سپاسِ جهان آرای جان‌آفرين بجای مي‌آوردند - و از اطراف و جوانب بزرگانِ دين و دولت رسيده از مواهبِ عامِ پادشاهي کامياب سعادت ميشدند - ازانجمله يادگار ناصر ميرزا شرفِ زمين بوس دريافت - و مجملے از احوالِ او آنست که در مبادیِ طلوعِ رايات اقبال بحدودِ قندهار از ميرزا کامران جدا شده (چنانچه نگاشته‌آمد) ببدخشان رفت - و ازانجا کارے نساخته متوجهِ ملازمتِ حضرتِ جهانباني شد - وقتيکه (موکبِ عالي از قندهار متوجهِ تسخيرِ کابل بود) ميرزا بعد از احتمالِ شدائدِ روزگار بقندهار رسيد - بيرام خان در آدابِ مهمانداري بذلِ جهد نمود و ازانجا بموجبِ حکمِ عالي درآن ايّام نشاط افزا آمده باستلامِ عتبهٔ قدسيّهٔ حضرتِ جهانباني کامياب شد - و ادراکِ جشنِ خسرواني نمود - و بسعادتِ بساط بوسِ حضرتِ شاهنشاهي نشاطِ تازه گرفته بانظارِ عنايت دولت‌پذير گشت •

و درين آئينِ عشرت آئين (۲ که هنگامِ آرايشِ بهارِ عيش و عشرت - و اوانِ پيرايشِ حديقهٔ دولت و اقبال بود) درساعتے (که کواکب با نظراتِ سعد بر جهانيان افاضهٔ نور ميکردند) مجلسِ نهال بيراى گلستانِ الٰهي (يعني خنده سوری حضرتِ شاهنشاهي) به هزاران نشاط و شادماني بظهور پيوست - اسبابِ کامروائی عالميان آماده شد - و ابوابِ سعادت و اقبال بر روزگاران گشاده گشت - خرد و بزرگِ ممالک از مواهبِ خسرواني بهره‌مند شدند - و وضيع و شريفِ اکناف از مکارمِ پادشاهي خوشدل و خوشوقت گشتند - کلفتهای روزگار بالفت انجاميد و تغرقهای عالم بجمعيّتِ خواطر بدل شد - اُمرا ساچقها بنظرِ اشرف گذرانيدند - و بانعاماتِ گراميِ سرافراز شدند - و در عينِ آئين بندگي آنحضرت بجهتِ تنشيطِ خواطر و التيامِ قلوب (که رکنِ اعظمِ ملکِ ستاني و فرمان رواني‌ست) متوجهِ خواجه ريگ روان شدند - و شادمانيها فرمودند - و حکمِ جهان مطاع صدور يافت که اُمرا با يکديگر کُشتي گيرند - و خود بدولت و اقبال بميزانِ نظر همسران را در زور جدا مي‌فرمودند - و آنحضرت با امام قلي قورچي کُشتي گرفتند و ميرزا هندال و يادگار ناصر ميرزا باهم لوازمِ کُشتي بجای‌آوردند - و بعد ازان بصيرِ ارغوان زار بخواجه مقيمِ ارغوان عنانِ توجّه معطوف داشته داد خوشداي دادند - و بدولت مراجعت فرموده در نشاط افزائي و عشرت پيرائی جشنِ عالي اشتغال فرمودند - و ملازمانِ آستانِ رفعت پيوند را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ميرزا ست که شرف (۳) نسخهٔ [ط] که هنگام طراوت بهار عيش و عشرت و اوان ابتسام چهرهٔ دولت بود •

خواخورِ اخلاص و خدمت بجایگیرهای مناسب حالِ هر یک و انعامهای لایقِ هر کدام و خلعتهای موافقِ هر فریق شرف امتیاز بخشیدند - ازانجمله غزنین و آنحدود بمیرزا هندال - و زمینداور و تپری (۲) و آنحدود بالغ میرزا عنایت فرمودند - و جمیع منتسبانِ آستانِ عبودیت را خواخورِ حالت بر رتبت بمواجب و مواهب کامیاب فرموده مربر آرای ملکِ صورت و معنی شدند - و طوائفِ انام در سایهٔ افاضت و پرتوِ رافت مرفّه الحال شده قرینِ مقصد و همنشینِ اطمینان گشتند •

و از جملهٔ قضایا (که درین آئین بندی چهره گشا گشت) آمدنِ ایلچیانِ شاه والا تبار شاه ظهماسپ بود بمبارکبادیِ فتح و آوردنِ تحف و هدایای لایق - و سرکردهٔ (۳) آنها ولد بیگ بود و آنحضرت او را بعواطفِ خسروانی نوازش فرمودند - دیگر رسیدنِ شاه قاسم‌تغائی بود بدرگاهِ معلّی از جانبِ میرزا سلیمان برسمِ رسالت با عرضداشت و پیشکش - و میرزا آنچه (در نا آمدنِ خود معروض داشته بود) بعزِّ قبولِ مقرون نشد - و حکمِ قضا جریان بر آمدنِ او صادر گشت - که طریقِ یکجهتی و اخلاصِ خود را در توجّه بسعادتِ ملازمت منحصر داند - و از جملهٔ وقائعِ (که متّصل بانقضای (۴) ایّامِ آئین بندی وقوع یافت) آمدنِ میر میدِ علی بود که در ولایتِ افغان و بلوچ بزمین‌داری و حقیقت ورزی ممتاز بود - و نزدیکِ موضعِ دوکی (که از توابع و اعمالِ هندا (۵) است) اقامت داشت - بقدمِ صدق و فرقِ اخلاص سعادتِ آستان‌بوس دریافت - و مشمولِ عواطفِ خسروانه شد - دوکی (۶) را باو مکرمت فرمودند - و درهمان نزدیکی لونک (۷) بلوچ (که از اعیانِ طوائفِ خود بود) با برادران آمده زمین (۸) بوس نمود - آنحضرت او را نیز مورد الطافِ ساخته ولایتِ شال و مشتنگ عنایت فرمودند - و این واردان را کامروا ساخته بزودی رخصتِ مراجعت نمودند - که مبادا مزاجِ وحشت بر طبیعتِ این روستا پروردان مستولی شود - و آب و هوای طولِ مکث بحالِ ایشان گوارا نیاید •

و از جملهٔ سوانحی (که در قربِ آن ایّام واقع شد) آن بود که یادگار ناصر میرزا از تیرگیِ بخت و نادرستیِ درون عنایاتِ سابق و لاحق را درهم پیچیده همه را بر طاقِ نسیان نهاد و از روی مکابره بر جادهٔ بد درونی و عناد ایستاد - و بر گفتِ میه‌بختان (که عمدهٔ آنها مظفر کوکهٔ میرزا عسکری بود) گوش داشته پیومته خیالاتِ فاسد بخود راه میداد - چون { این معنی متواتر

---

(۲) نسخهٔ [ا ه ح] تیری - و نسخهٔ [د و] تبري (۳) در [چند نسخه] سرگروه آنها (۴) نسخهٔ [د] بانعقاد (۵) در [بعضی نسخه] سند (۶) نسخهٔ [ا] دوکي آباد را (۷) نسخهٔ [ح] لومک (۸) نسخهٔ [ح] بشرف کورنش سربلند گشت •

بسمع اعلی رسید - و از مخبران صادق بحصول ثبوت پیوست - علی الخصوص عبدالجبار شیخ [که از یکتایی معتبر بود - و از گریزی درین کنکاش (که مورد مفاسد بود) محرمیت و مشارکت داشت] نیز آمده حقیقت معامله را از روی تحقیق بتفصیل معروض داشت { خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی جنت آشیانی برآشفت - مظفر کوکه را گرفته بیاسا رسانیدند - و یادگار ناصرمیرزا را طلبیده بزبان تراچه خان سخنان عتاب آمیز گفته فرستادند - مضمون آنکه ما را گمان آن بود که درین مرتبه (که بتازگی از مظالم جرائم تو گذشته بعواطف بیکران اختصاص بخشیده ایم) عبرت گرفته تقصیرات ماضی و حال را تلافی کنی - کفران نعمت را هم حدّے و اندازهٔ می باشد میرزا سر خجالت پیش انداخته گاهے بسکوت و گاهے بانکار و تجاهل عارف میگذرانید - آنحضرت بعد از مخاطبات حسابی و معاتبات پادشاهی ابراهیم ایشک آقا و جمعے را فرمودند که او را مقید ساخته بر بالای ارک کابل نزدیک بمحلّے (که میرزا عسکری در قید بود) نگاهداشتند •

و از جملهٔ وقائع (که دران ایام حادث شد) فوت چغتائی (۴) سلطان است - که جوانے بود از سلاطین مغول - و در حسن صورت و سیرت یگانهٔ روزگار - و بنظر خاص حضرت جهانبانی ملحوظ و بحسن التفات منظور - بدرود شدن (۳) او ازین جهان بر خاطر اقدس بغایت گران آمد - امّا نظر بر قهرمان حکم الٰهی (که بقا را خاصّهٔ ذات واجب - و فنا را لازم ذوات ممکنه گردانیده است) بمشورت عقل درمت اندیشی خود بمامن رضا و تسلیم اقبال فرمودند - میر امانی در تاریخ او گفته • شعر •

• سلطان چغتای (۴) بود گل گلشن خوبی • ناگاه اجلش سوی جنان راهنمون شد •
• در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ • دلها ز غمش غنچه صفت غرقه بخون شد •
• تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم • در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد • ۹۵۳

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر بدخشان - و فتح آن ولایت - و آنچه دران ایام روی نمود

چون انحراف میرزا سلیمان بصحت پیوست - و محقق شد که سر از فرمان برداری پیچیده اندیشهٔ سروری در دماغ سرش میدهد - و ازین خیال باطل برنیج (۵) اندراست) حضرت جهانبانی اوائل (۶)

---

(۲) نسخهٔ [ح] چغتا سلطان (۳) در [بعضے نسخه] بدرود کردن او این جهان را (۴) نسخهٔ [ح] چغتا (۵) در [بعضے نسخه] برنج اندر است • ع • زهے تصور باطل زهے خیال محال (۶) نسخهٔ [ط] اوائل چهار صد - شصت - هفت جلالی موافق اوائل نهصد و پنج : و سه •

(۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنانِ عزیمت بصوبِ بدخشان منعطف فرمودند - و یکی از اسبابِ انحرافِ او آنکه بعد از فتحِ کابل خوصف و اندراب (که در تصرّفِ میرزا بود - و بیکی از ملازمانِ درگاه مکرمت فرموده بودند) میرزا در تصرّفِ خویش در آورد - و (چون در حساب و معامله بدخشان تمام بمیرزا نمیرسید) آنحضرت میخواستند که قندوز و آنحدود را نیز تغیر داده بیکی ازملازمانِ عالی جایگیر نمایند - و برانچه (حضرتِ گیتی ستانی فردوس مکانی ببدرِ میرزا سلیمان داده بودند) اکتفا فرمایند - و چون محروسهٔ مملکت وسعت پیدا کند در وجهِ جایگیرِ او نیز توسعه واقع شود لیکن بجهتِ مراعاتِ احوالِ او قندوز بحالِ خود گذاشته بودند - میرزا از معامله نافهمی از ولیِ نعمتِ خود رو گردان شده علانیه درمخالفت زد - و خطبه بنامِ خود ساخت - حضرتِ جهانبانی عزیمتِ اطفای نایرهٔ مخالفتِ میرزا مصمّم ساختند - و حضرتِ شاهنشاهی را در دارالسّلطنهٔ کابل در کنفِ حفظِ الٰهی سپرده در ساعتِ مختار بر آمدند - و بدولت و اقبال در یورتِ چالاک[۳] نزولِ سعادت فرمودند - میرزا عسکری را دریں لشکر همراه گرفتند - و در بابِ یادگار ناصر میرزا اندیشه داشتند - چون موکبِ همایون بالُنگِ قراباغ نزولِ اقبال فرمود رای جهان آرای بران قرار گرفت که وجودِ یادگار ناصر میرزا را از شکنجهٔ هستیِ خلاصی بخشیده دولت را در مستقرِّ امن و امان جای دهند - که نتیلهٔ فتنه و شرارهٔ شرارت او نزدیک است که دودمانها بسوزد - محمّد علی تغائی (که حراستِ کابل بار مفوّض بود) امضای قهرمانِ[۴] این مصلحت بار مرجوع شد - مشار الیه را از کمالِ سادگی و ظاهر بینی بر زبان رفت که من هرگز گنجشکی[۵] را نکشته ام - میرزا را چون توانم بقتل رسانید - آنحضرت از ساده لوحیِ او درگذشته این خدمت (که محضِ صلاح بود) بمحمّد قاسم موجی رجوع فرمودند . و او در شب بچلهٔ کمان خدنگِ اجل رسانید ٭

چون خاطرِ اقدس از شرِّ میرزا جمع گشت ببدرقهٔ توفیقِ الٰهی کوچ بکوچ متوجّه بدخشانات شدند - و (چون رایاتِ نصرت بحدودِ اندراب رسید - و باغِ علی قلی اندرابی مخیّمِ اجلال شد) میرزا سلیمان از نامساعدیِ بختِ نافرجام خود با جمعِ کثیر بعزمِ جنگ قدم پیش نهاد و بموضعِ تیرگران[۶] (که از مواضعِ اندراب است) فرود آمده در صف آرائی اهتمام نمود - چون این خبر بمسامعِ علیّه رسید پیشتر ازانکه خود سوارِ دولت شوند هندال میرزا و قراچه خان و حاجی محمّد خان و جمعی از دلیرانِ کار کرده را پیش فرستادند - و درمیانِ فوجِ پادشاهی

---

(۲) نسخهٔ [د] مراعات او (۳) نسخهٔ [ج و] جالاک (۴) نسخهٔ [و] فرمان (۵) نسخهٔ [ه] ملخی را (۶) در [بعضی نسخه] تیرگران ٭

و میرزا جنگ عظیم در پیوست - و میرزا سلیمان خندقی را پناه خود ساخته در جنگ و جدل راسخ بود - و میرزا بیگ برلاس با جمعی از تیر اندازان ازان طرف داد مردانگی و کمانداری میداد - میرزا هندال و قراچه خان و حاجی محمد خان چپقلشهای نمایان کردند - خواجه معظم و بهادر خان را تیر رسید - و پیاده شدند - و ولد قاسم بیگ و جعفر بیگ و قراچین (۲) و احمد بیگ و دوغان بیگ (که قورچیان خاصهٔ شاهی بودند - و همراه ایلچی درین یورش در ملازمان درگاه معلّی انسلاک داشتند) بواسطهٔ افتادن اسپ بر زمین آمدند - و جنگ از طرفین تراز شده بود که جمعی از فدائیان (۳) رکاب دولت و نبرد آزمایان کارآگاه (مثل شیخ بهلول و سلطان محمد نوّاق و لطفی سهرندی و سلطان حسین خان و محمد خان جایر و محمد خان ترکمان و میرزا قلی جایر و میرزا قلی برادر حیدر محمد خان و شاه قلی نارنجی) تکیه بر فتّاح غیبی نموده بجانب میرزا بیگ تاختند - و بپایمردی عنایت ایزدی از خندق گذشته شمشیرها علم کردند - و چست و چالاک بصفوف غنیم رسیدند - مخالف تاب مقاومت و تحمّل صدمات این گروه اقبال نیاورده راه گریز پیش گرفت - و هزیمت را غنیمت شمرده بهزاران سراسیمگی پریشان شد - از هر طرف دلاوران میدان کار و هزبران بیشهٔ کارزار قدم بعرصهٔ فتح و نصرت آوردند و حضرت جهانبانی هنوز بر بالهای جلادت سوار نشده بودند که طنطنهٔ فتح و نصرت بگوش هوش رسید - و زمانه زبان به تهنیت و مبارکبادی گشود - میرزا سلیمان را پای ثبات برجا نماند و از راه ناری و اشکمش متوجّه تنگی خوست شد - و تولک طالقانی (۶) و میرزا بیگ برلاس و اویس (۷) سلطان (که از نژاد سلاطین مغولستان بود) از میرزا سلیمان جدا شده بآستان بوس پیوستند - میرزا هندال و جمعی از بهادران را بگرفتن گریختها نامزد فرموده خود هم بدولت و اقبال روان گشتند - اسپ بدخشی فراوان بدست شیردلان معرکه افتاد - و آنحضرت بآئین بزرگی از راه کتل شاشان (۸) بدرهٔ خوست در آمدند - میرزا سلیمان بامعدودی راه آوارگی پیش گرفته بصوب کولاب فرار نمود - اکثر اعیان بدخشان و سپاهیان آن مرز و بوم فوج فوج آمده احراز دولت زمین بوس نمودند - و آنحضرت هر کدام را فراخور حالت و قدر مستعمال فرموده بعواطف خسروانی اختصاص بخشیدند - و بتقریب میوه پنج شش روز در خوست عشرت پیرای گشته کامبخش

---

(۲) نسخهٔ [د] خرابچین (۳) نسخهٔ [ه] فدائیان درگاه و نبرد آزمایان کارآگاه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) نسخهٔ [ب ج] غنیم (۶) در [بعضی نسخه] طایقانی (۷) نسخهٔ [د] روشن سلطان - و در [چند نسخه] اوس سلطان (۸) در [بعضی نسخه] شاشان ه

خلائق بودند - و شکار مرغابي و کبک و ماهي فرموده متوجه درسک[۲] شدند - و درانحدود شکارگنجشک بدامے (که مخصوص آنجا ست) کردند - و ازانجا بکلاوکان[۳] نزول اقبال اتفاق افتاد و ازانجا کشم مورد موکب دولت شد - میرزا سلیمان دران نزدیکي بودن خود صلاح ندیده از آب آمویه گذشته با چندے درانحدود سرگردان بود - و از سوانحے که در کشم واقع شد آنست که خسرو نامي از ملازمان فرمان روای ایران شاه طهماسپ فرار نموده بملازمت حضرت جهانباني آمده بود ظاهرا ازو حرف نامناسب نسبت بشاه سرزده بود - درغان بیگ و حسین بیگ و جعفر بیگ (که از جملهٔ قورچیان شاهي در رکاب معلی بودند) بشنیدن این حرف در بازار کشم به خسرو رسیده گردنش زدند - آنحضرت را این خودسري ناپسند آمد - آنها را گیراندند - و بعد از چند روز بشفاعت حسین قلي سلطان مهردار رقم عفو بر خط خطای ایشان کشیده شد ٭

و چون مهمات بدخشان خاطر خواه اولیای دولت صورت بست قندوز و آنحدود را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و اکثر بدخشان بجایگیر ملازمان رکاب دولت تقسیم یافت منعم خان را بتحصیل خوست مقرر فرمودند - و بابوس را بتحصیل اموال طایفان فرستادند و رای جهان آرای بران قرار گرفت که بجهت مزید سرانجام مهام بدخشان و آسودگی سپاه و رعیت قشلاق در قلعهٔ ظفر واقع شود - باین عزیمت صایب متوجه آنحدود شدند - چون بموضع شاهدان (که ما بین کشم و قلعهٔ ظفر است) نزول اجلال شد مزاج صحت امتزاج آنحضرت از مرکز اعتدال فی الجمله منحرف شد - و باین تقریب قریب دو ماه دوران منزل اقامت روی داد - در مبادی این عارضه چهار روز غشي متوالي عارض شد - و ازین سبب خبرهای ناخوش در افواه عوام پراگنده گشت - و مردم محال جایگیر خود را گذاشته[۴] آمدن گرفتند - و میرزا هندال از محال خود باندیشهٔ ناصواب باتفاق امرای دیگر برآمده تا سر آب کوچه[۵] رسید - هوا خواهان میرزا سلیمان جا بجا سر برداشتند - قراچه خان باتفاق جمعے از یکجهتان آمده بر درگاه[۶] عالي خرگاه زده نشست و میرزا عسکري را (که احتمال فساد با او بود) مقید ساخته در خرگاه خود درآورد - و خود فرش آستان بوسه در لوازم خدمت و بیمار داري اهتمام نمود - و در حضور اقدس غیر از خواجه خاوند محمود و خواجه معین کسے نمیرفت - روز پنجم (که عنفوان صحت بود) افاقت روی نمود میر برکه بکورنش درون آمد - چون نظر آنحضرت برو افتاد میر اضطرابها در مقام فدا ساختن خود

---

(۲) نسخهٔ [ج و] ورسک - و نسخهٔ [ز] درشک (۳) نسخهٔ [ه] بکاوکان (۴) در [بعضے نسخه] گذاشته گذاشته (۵) در [بعضے نسخه] کوکچه (۶) نسخهٔ [ب] بر در عالي ٭

بشکرانهٔ صحت بظهور آورد - آنحضرت فرمودند که میر خدا مرا بخشید - میر از برهمزدگی روزگار و استقامت قراچه خان شمهٔ بعرض اشرف رسانید - آنحضرت قراچه خان را طلب داشته مرحمتها فرمودند - و از شناخت حق خدمتش اظهار خشنودي نمودند - و در همان لحظه منشور عنایت بنام دولت پیرای آن تازه نهال جویبار سلطنت و سرو بن نوبهار اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) رقمزدهٔ التفات ساخته مصحوب فضیل بیگ بکابل فرستادند - که مبادا خبر ناخوش آنجا رود - و موجب ملال خاطر اشراق مآثر آن نور هرورد الٰهي شود - و سبب برهم خوردگي آن مملکت گردد - و از اتفاقات حسنه آنکه همان شب (که خبر اندوه افزای انحراف مزاج بکابل آمد) صبح آن فضیل بیگ با فرمان عنایت‌عنوان رسید - و از رسانیدن نوید صحت و مژدهٔ عافیت رفع کلفت نمود - و باعث انتظام و استقامت احوال همگنان شد و نایرهٔ آشوب فرونشست - میرزا هندال مراجعت نموده بجای خود شتافت - و هرکس بجایگیر خود معاودت نمود •

و از سوانح (که درین سال واقع شد) کشته شدن خواجه[۴] سلطان محمد رشیدي ست که[۳] منصب وزارت داشت - و مجمل ازین سانحه آنکه خواجه معظم باتفاق بعضے از اوباشان (که دماغ خرد ایشان پریشان بود) سخنان تعصب نشان مذهب و ملت بدمذهبان ناقص‌اندیشه و تیره خردان سفاهت پیشه (که غورے در اصل مقصود ندارند - و بمناقشات لفظي درپیچیده‌اند - نه مشام جان ایشان را از رایحهٔ حقیقت و انصاف خبرے - و نه نهال فهم و ادراک ایشان را از ازهار معرفت ثمرے) در میان آورد - و بے دینی تعصب را دین انگاشته در شب بیست و یکم رمضان این سال در منزل خواجهٔ مذکور در آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی بشربت واپسین افطار داد و از قهر پادشاهي (که اندوهجیست از عقوبات الٰهي) اندیشیده راه فرار پیش گرفت - و چون این خبر بمسامع قدسي رسید مردم بگرفتن آن بے اعتدالان متعین شدند - و فرمان قضا جریان بمتصدیان مهمات ممالک کابل (که مقر آن بد اختران بود) صادر[۵] شد - محمد علي تغائي و فضیل بیگ و جمعے دیگر (که در خدمت حضرت شاهنشاهي سرافراز بوده در انتظام مهمات کابل اهتمام داشتند) بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالي خواجه معظم و همراهان او را آورده مقید ساختند •

---

(۲) نسخهٔ [د] خلیفه (۳) نسخهٔ [ح ط] که بمنصب جلیل القدر وزارت آنحضرت اختصاص داشت (۴) در [بعضے نسخه] مقر (۵) نسخهٔ [ح ط] صادر شد که گریختها را از هر جا که باشند بدست آورده مقید نگاهدارند تا روز باز خواست و داوریٔ پادشاهي بسزای خود رسند محمد علي تغائي •

و (چون در موضع شاهدان آثار صحت بر مزاج وهّاج حضرت جهانباني ظاهر شد) در صحفهٔ (۲) محفوفهٔ الطاف الٰهي نشسته متوجّه قلعهٔ ظفر شدند - مولانا بایزید (که از طبابت بهره مند بود و بمعلّمی حضرت شاهنشاهي نامزد - وجدّ او در ملازمت مکنّر مکاني ارمطو نشاني میرزا الغ بیگ اختصاص داشته از جملهٔ محاسبان رصد بود) درین بیماري خدمات پسندیده و تدبیرات شایسته بتقدیم رسانید - و چون بقلعهٔ ظفر اتّفاق نزول افتاد باندک فرصتی مزاج اقدس باعتدال طبیعي رسید - و از تکمیل صحّت حضرت جهانباني سرمایهٔ عیش و عشرت بدست آرزوی جهانیان در آمد - و حسب الحکم خانهٔ کان عمارت یافت - و اکثر اوقات دران منزل صحّت افزا بوده کامروائي و دادبخشي فرمودند - و ازانجا شیر افکن ولد قوچ بیگ را کامرد و ضحّاک و بامیان عنایت فرموده رخصت نمودند - و از فرط التفات بر زبان اقدس راندند که چون موکب عالي بکابل نزول اقبال خواهدنمود غوربند اضافهٔ جایگیر تو خواهد شد - و آنحضرت بشکار تسقاول (۳) (که بزبان بدخشان شکار نهام گویند) انبساط میفرمودند - و از هیبت (۴) اقامت آنحضرت ببدخشان در تمام توران زمین خلل پذیرفت - اوزبکیّه باجمعهم جمع شده اندیشه مند بودند - و هیچ (۵) تدبیر موافق بچنگ نمي افتاد ٭

پرده گشائی اسرار حکمت در کرد فتنه (۶) انگیختن میرزا کامران - و تسلط او بر کابل

قانونے ست قدیم و عادتے مستمر که ایزد جهان (۷) آفرین چون خواهد (که بر گزیدهٔ را بر مسند فرمان روائی جهانیان جای دهد - و بر سریر ملک آرائي متمکّن ساخته زمام قلوب عالمیان بقبضهٔ قدرتش سپارد) جهت مزید شناخت قدر نعمتهای نامتناهي (که بجهت او آمادهٔ عالم غیب است) در مبادی احوال آن دولتمند را مورد انواع تجارب محن و مطرح توارد اصناف نوائب گرداند - تا شناسای مراتب گشته در سلوک خود اندازهٔ لطف و قهر و بسط و قبض و سرور و غم نگاهدارد - چنانچه بر واقفان کهن نامهای باستاني و شناسندگان داستانهای دیرین روشن است - و [چون ذات قدسي واردات این مجمع بحرین جلال و جمال الٰهي (یعني حضرت شاهنشاهي) بمقتضای سر نوشت ازلي در نهاد فطري نامزد مراتب دانائي ست

---

(۲) نسخهٔ [و] صحفهٔ الطاف الٰهي (۳) نسخهٔ [ب] سقاول (۴) نسخهٔ [د] واز سبب (۵) در [اکثر نسخه] و هیچ تدبیر موافق جنگ نمي نمود (۶) نسخهٔ [ا] شورش (۷) نسخهٔ [ح] جان بخش جهان آفرین (۸) در [بعضی نسخه] بر فراز مسند ٭

و ایزد جهان آرای بے منّت تعلیم فردے از افراد انسانی استاد دانا دل و روشن ضمیر دور بین آفریده است] ظهور این حوادث نه بجهت آداب لطف و قهر آموختن و متاع نفعانیّت و بشریّت سوختن بود - بلکه سلسلهٔ ظهور تجلّیات صفات متقابله و آثار اسماء متضادّه بمقتضای کمال و اکمال پرده گشائی داشت - و لهٰذا سنوح این وقائع در عنفوان صغرسن بظهور آمد - که دران وقت خاطر قدسی مآثر از دریافت نوائم فراغ داشت - و از ذکر این سخنان حقیقت پیوند بر هوشمندان عبرت گزین واضح میگردد که نظر ظاهر بینان را این سوانح از اضافات تعلیم و اضافات تفهیم است - و در دیدهٔ بصیرت حقیقت شناسان از قسم اشراقات لازمهٔ ذات علیم قدیم و (هرگاه یکے از دورماندگان درگاه احدیّت را سرگردان تیه حیرت ساخته تلخابهٔ بلا بکامش ریزند) بیشتر چین شکوه در نامیهٔ قبولش انداخته او را مصدر انواع حق ناشناسی میگردانند - و مظهر اقسام بیداد و ستم میسازند - تا در عذاب مخلّد و نکال مؤبّد اندازند - و این تمثال حال میرزا کامران است - که با ولی نعمت و برادر بزرگ و بزرگ ساختهٔ ازل و برگزیدهٔ حق و پادشاه وقت و فرمان روای عادل در می افتد - و جان و مال و عرض و ناموس چندین بندهای خدا را در معرض تلف می آرد ۰

مجملاً درین هنگام مسرّت (که وسعت آباد خاطر بانواع خرّمی و خوشحالی و اصناف بیغمی و فارغبالی بستانسرای عیش بود) چشم زخم فریب رسید - و خبر وحشت اثر آمد که میرزا کامران از راه بے اعتدالی گرد فتنه انگیخته است - و ناگهان بر سر دارالسّلطنهٔ کابل ریخته و آنرا در تصرّف خود آورده - و شیر افکن ناعاقبت اندیشی کرده پیش میرزا رفته است - خاطر قدسی مآثر حضرت جهانبانی [اوّل از رهگذر حضرت شاهنشاهی - و دوم از جهت غمخوارگی سکنه و رعایا (که بدایع ودائع حضرت جهان آفرینند - و در نظر عدالت تربیت اینها کمتر از تربیت اولاد نباید) و سیوم از سمر طغیان میرزا و امور متر تّبه بران] برهمزده گشت - و همّت آسمانی نهمت در تدارک این تفرقه مصروف داشته در سرانجام این یورش اهتمام لایق بظهور آوردند و راقم این شکرنامه ابو الفضل لجهت استیفای بیان حالات و استقصای تفاصیل سوانح صرف عنان قلم از همت امتداد طول کلام نموده بجانب عرض می شتابد - بنابرین مجملے بطریق جملهٔ معترضه تحریر می نماید - تا لب تشنگان زلال سخن را سیراب گرداند ۰

---

(۲) نسخهٔ [د ۵] دانادل روشن ضمیر (۳) نسخهٔ [ب] افادات (۴) نسخهٔ [ا] علیم و قدیم
(۵) نسخهٔ [ا] مناظر ۰

تصویر این حال آنکه چون [موکب اقبال فتح قندهار نموده بحدود ممالک کابل آمد و تمامی لشکرکابل و مردم آن مرز و بوم (از نوید قدوم میمنت لزوم حضرت جهانباني خوشوقت شده و از میرزا جدائي اختیار نموده) فوج فوج و جوق جوق بدرگاه والا آمده سر تسلیم و انقیاد مي نهادند] میرزا از طریق هدایت و جادهٔ ارادت و اطاعت منحرف گشته در تیه اضطراب و اضطرار سرگردان شده راه غزنین پیش گرفت - و از سعادت دریافت ملازمت متنفر شده فرار نمود - میرزا هندال و مصاحب بیگ و جمعی دیگر تعاقب نمودند - چنانچه در مبادی فتح کابل معروض شد و (چون اثری از میرزا پدید نشد - و گردی از راه او برنخاست) متعاقبان بموجب امتثال امر عالي مراجعت نموده بکابل آمدند - میرزا کامران بسرعت هرچه تمامتر خود را بغزنین رسانید - اهالي و موالي آن دیار را بخدمت یاوري کرد - قلعهٔ غزنین را محکم ساخته در خواهش را برو نگشودند - هرچند میرزا تزویر کرد بجائی نرسید - ازانجا بخانهٔ خضرخان هزاره شتافت - خضرخان آداب و رسوم مهماني بجای آورده میرزا را به ثپري آورد - و ازانجا بزمین داور برد - حسام الدین علي ولد میر خلیفه در زمین داور بود - قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد - و بمردانگي قلعه را نگاهداشت چون این خبر بمسامع علیه رسید غزنین را بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و زمین داور و آنحدود را بمیرزا الغ مقرر ساختند - و علم و نقاره و تمن توغ ضمیمهٔ تفضل ساخته او را بدانصوب تعین فرمودند - و فرمان عاطفت طغرا بنام بیرام خان صادر شد که یادگار ناصر میرزا (که بدولتخواهي آنجا آمده است) او را همراه میرزا الغ نموده بر سر میرزا کامران فرستد - و منشورے باسم یادگارناصر میرزا نیز سعادت نفاذ یافت که باتفاق میرزا الغ دفع فتنهٔ میرزا کامران نماید و بوسیلهٔ اهتمام این خدمت بر مصاعد تلافی تقصیرات گذشته متصاعد گردد - میرزایان باتفاق از قندهار متوجه زمین داور شدند - چون خبر آمدن عساکر فیروزي مند باردوی میرزا رسید هزارها پراگنده شده دست بدامن صحرا زدند - و میرزا کامران خود را بکناره کشید - و بجانب بکر شتافته بشاه حسن ارغون التجا برد - میرزا الغ بیگ بجایگیر خود استقرار گرفت - و یادگار ناصر میرزا احراز ملازمت اقدس را احرام بست - و در دارالسلطنهٔ کابل ادراک سعادت ملازمت نمود چنانکه گذارش یافت - و میرزا کامران در حدود سند بسر برده دختر حاکم تٹه را (که پیشتر نامزد شده بود) در انعقاد خود در آورد - روزے چند آنجا در اندیشهٔ فتنه و فساد نشست - که خبر شدت ضعف حضرت جهانباني (که در حدود بدخشان روی داده بود) شنود - و بعد ازان

---

(۲) نسخهٔ [ب] میمنت لزوم (۳) در [بعضی نسخه] تبري ،

شعبزهای خاموش انتشار یافت - میرزا از حاکم تته کمک خواسته اراده رفتن کابل نموده - حاکم تته این را فوز عظیم دانسته جمعی را همراه میرزا کرد - بعضی برین شدند که اول قندهار را باید گرفت بعد ازان متوجه کابل شد - چون قندهار باهتمام بیرام خان استحکام تمام داشت گرفتن کابل پیش نهاد خود ساخته بهای بیباکی شتافت - و بعدود قلات بجمعی از افغانان سوداگر (که اسپ می‌بردند) رسید - و از بے اعتدالی اسپان را کشیده بمردم خود قسمت کرد - و ازانجا بصوب غزنین شتافت - ناگهانی بغزنین رسید - از جانب میرزا هندال زاهد بیگ در قلعه بغفلت ومستی میگذرانید - دران شب (که میرزا بغزنین آمد) زاهد مست طافح بود - باتفاق عبدالرحمن قصاب مردم میرزا بکمند بالا رفتند - و قلعه را بتصرف خود در آوردند - و زاهد بیگ را مست بحضور میرزا آوردند - و این بدمستان نو عجیبی مستی او را از فراز هستی به نشیب نیستی انداختند - میرزا دولت سلطان داماد خود را بغزنین گذاشت - و جمعی از مردم بکر بسرکردگی ملک محمد (که یکی از معتبران حاکم تته بود) بکمک گذاشته خود بسرعت تمام روانهٔ کابل شد و سحرگه بے سابقهٔ خبر بکابل رسید - اول بدروازهٔ طاقیه‌دوزان آمد - و از محمد تقائی (که حکومت کابل بار مقرر بود) خبر گرفت که در آب و آتش حمام است - و همانا که اینجا نیز نشانی بدمستی او را بخمار غفلت کشیده بود - علی‌قلی اوغلی (که یکی از تورچیان میرزا بود) درون حمام در آمده محمد علی را برهنه از حمام برآورد - میرزا او را بآب شمشیر غسل داده خود متوجه درون قلعه شد - پهلوان اشتر (که دروازهٔ آهنین باهتمام ضبط او بود) بموجب قرار داد گشود - و میرزا بدرون شهر رفت - و شهر کابل در تصرف میرزا کامران درآمد - و دران سحرگاه (که این قضیه واقع شد) حاجی محمد عسس آمده میرزا را دید - میرزا گفت که چون رفتم و آمدم - او جواب داد که شام رفتید - و صبح باز آمدید - میرزا رفته بالای ارک نشیمن ساخت شمس‌الدین محمد خان اتکه حضرت شاهنشاهی را بآئین بزرگی و تمکین بزرگان پیش میرزا کامران آورد - میرزا بدیدن آن مظهر کرامات بے اختیار در رفق و ملاست شد - و انواع مهربانی کرده آنحضرت را (که در کنف حمایت مهیمن جان بخش مطمئن خاطر بودند) از کوته رائی و تنگ چشمی بمردم خود مپرد ۰

چون میرزا کامران کابل را بتصرف خود درآورد انواع تحکم و تعدی پیش نهاد همت خود ساخت و در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلائق دست تطاول گشاد - و مهتر واصل و مهتر رکیل را

---

(۲) نسخهٔ [ح] ناگهانی چون بالای آسمانی (۳) در [اکثر نسخه] لعلی ۰

(که غلامان خاص پادشاهي بودند) میل در چشم کشید - و حسام الدّین علي ولد میر خلیفه (که حضرت بملازمت خود طلبیده بودند - و جایگیر او بالغ میرزا منتقل شده درین نزدیکي بکابل آمده بود) بانتقام امتحکام زمین داور اعضای محسّنهٔ او را قطع کرد - و بناخوشترین وضعے در چنگ اجل داد - و چولي بهادر را (که از دولتخواهان پسندیده خدمت بود) بقتل رسانید و خواجه معظّم و بهادر خان و اتکه خان و ندیم کوکه و جمعے دیگر از ملازمان بساط قرب را در بند کرد و وبال صوري و معنوي و بدنامی دیني و دنیوي براق خود آماده ساخت - پیوسته بارقام تلبیس اضلال و اغوای مردم میکرد - ازانجمله شیر افگن را بخداع آورد - و حسن بیگ کوکه و سلطان محمّد بخشي را بتزویر جدا ساخت - و بے حقیقتان سفله طبع تنگ حوصله باندک گمان فایده خاک روزگار در کاسهٔ طمع خود کرده راه بے حقیقتي پیمودن گرفتند - و همانا عمدهٔ اسباب گرفتن کابل بے اتّفاقي مردم و غفلت و عدم تیقّظ و انتباه ایشان شد - چه دران زمان محمّد علي تغائي از جانب حضرت جهانباني داروغهٔ شهر بود - امّا پیوسته راه غفلت مي سپرد - و شرائط حزم بجای نمي آورد[۲] - و فضیل بیگ نیز در شهر برای خود دکان علیحده برچیده گمان استقلال میبرد - و بایکدیگر از کوتهی حوصله و نارسائي بمعامله مخالفت پدید آورده تیشه بر پای خود میزدند - چون کابل بتصرّف میرزا درآمد پیوسته در پي جمع مپاهي و سرانجام فتنه اهتمام مینمود - و جمعے کثیر در گرد او فراهم آمدند - روزے بر بالای ارک نشسته بود ولد بیگ و ابو القاسم و جمعے دیگر از قورچیان شاهي (که رخصت یافته عازم عراق بودند) بدیدن میرزا آمدند - و حضرت شاهنشاهي نیز بحضور پر نور خود بزم افروز میرزا بودند - معتمدان و مخلصان میرزا همه در پي اخذ و جر شتافته - و مردم اطرافي (که در صفي مگسان دکانچهٔ حلوائي اند) بر یکدیگر میریختند - ابو القاسم را نیکو خدمتي بخاطر رسید - بولد بیگ آهسته گفت که حقّ نمک خوردن آنست که ما سي جوان یکدل عزم دلیرانه بجای آورده کار میرزا تمام سازیم - و این تازه نهال بهارستان دولت و اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را ببزرگي برداریم - ولد بیگ (که مرد نبرد نبود) ازین اندیشه تقاعد نموده گفت ما مردم مسافریم مارا باین فضولي چه کار - و چون سر رشتهٔ هر کارے بوقتے خاص باز بسته اند چه امکان که پیشتر از وقت بظهور رسد *

---

(۲) نسخهٔ [ح ط] نمي آورد و غم رعیت نمیخورد *

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از بدخشان بکابل (۲) - و محاصرهٔ آن

چون (قضیهٔ فتنه و آشوب میرزا کامران بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید) باوجود شدت سرما و کثرت برف و باران داعیهٔ عالی مصمم گشت که از راه آب‌دره شتافته اطفای نایرهٔ فتنه و فساد نمایند - نخستین منشور عاطفت بمیرزا سلیمان فرستاده تقصیرات او را بخشیدند و آن حیرت زدهٔ تیه آوارگی را بتازگی خان و مان کرامت فرمودند - و همان محال (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی بوالد میرزا سلیمان مکرمت فرموده بودند) به بخشش آن میرزا را طرق عزت بر افراختند - و قندوز و اندراب و خوست و کهمرد و غوری و آنحدود بجایگیر میرزا هندال مقرر گشت - و ببدرقهٔ توفیقات الهی بمسعود ترین ساعتی عنان عزیمت بصوب کابل معطوف فرمودند - و چند روز از تواتر و توالی برف و باران در طایقان مقام شد - و اوزبکیه مراجعت آنحضرت را غنیمت عظمی و فوز کبری شناخته هر کدام بجا و مقام خود آرام (۳) گرفتند و در تمام توران از هراس موکب عالی بیغمی روی داد - و آنحضرت بعد از تخفیف برف از طایقان متوجه قندوز شدند - میرزا هندال بلوازم مهمانداری پرداخت - و بجهت گرد آوری خاطر میرزا در نواحی قندوز ببناغ خسرو شاه اقامت اتفاق افتاد - و بعد از عید قربان ازانجا براه کتل شبرتو گذشته بکتل ریگ عبور فرمودند - و در خواجه سیاران نزول اقبال روی نمود - شیرعلی (که خود را از معتمدان و بیوپایان میرزا میگرفت) تنگی آب‌دره را عظیم محکم کرده بود - امّا زور ظاهر با تائید باطن چه کار کند - و قوت بشری با تقویت ایزدی چه مقاومت نماید - آخر کار از پیش میرزا هندال و قراچه خان فرار (۴) نمود - و چون اردوی ظفر قرین عبور فرمود از عقب آمده بر بنگه و پرتال پس‌مانده دست درازی نمود - و چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد ازین موضع جمعی کثیر (حقوق نعمت سابقه و لاحقه و عهود و مواثیق موکدهٔ مجدده منظور نداشته) از بخت برگشتگی جدا شدند - و پیش میرزا کامران رفته بدرجات ترقی (که در معنی درکات تنزل بود) رسیدند - مثل اسکندر سلطان و میرزا منجر برلاس ولد سلطان جنید برلاس خواهر زادهٔ حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی - آنحضرت در حدود زمزمه (۵) توقف فرموده در تمکین خواطر

---

(۲) نسخهٔ [ح] بکابل بدفع فتنهٔ میرزا کامران و محاصرهٔ آن (۳) در [بعضی نسخه] قرار (۴) نسخهٔ [ح] فرار نموده گوشه گرفت (۵) نسخهٔ [ب] رمه - و در [چند نسخه] زمه ٥

متذبذب درونان معامله نافهم و متزلزل خاطران بے مرماية حقيقت كوشيدند - و به پيمان و عهود خاطر وامانده ايشان را بجاى آورده مجلس كنكاش منعقد ساختند - رخصت يافتهاى سخن بموقف عرض رسانيدند كه چون ميرزا كامران شهر بند كرده خود متحصن شده است لايق آنست كه از كابل گذشته بحدود بوري و خواجه (۲) پشته نزول اقبال واقع شود - تا آذرق بعسكر فيروزي اثر ميرسيده باشد - راى همه برين قرار گرفت - و از زمزمه سواران دولت شدند - بقدر راهے كه آمدند بخاطر الهام پذير آنحضرت چنان رسيد كه رفتن بجانب خواجه پشته مناسب نيست - چه اكثر مردم همراه عيال خود در شهر دارند - بسيارے بے اختيار جدا خواهند شد - و جمعے را بخاطر خواهد رسيد كه مگر توجه موكب عالي براه قندهار قرار گرفته - لايق دولت آنست كه همت گماشته شهر بند را متصرف شويم - اگر ميرزا بجنگ پيش آيد بهتر - وگرنه هم مردم از ما جدا نميشوند و هم از آسيب بارندگي (۳) بقدر پنلے حاصل ميشود - حاجي محمد خان را طلب داشته اين مكنون باطن الهام پذير را با او درميان آوردند - او برين راى عايب آفرين كرد - و قرار برين انديشه يافت حاجي محمد خان و جمعے براه كتل صنار روان شدند - و خود بدولت و اقبال از پاياني كتل متوجه فتح شهر بند گشتند - عساكر فيروزي مآثر بسركردگي ميرزا هندال بحدود ده افغانان نزديك روضه بابا (۴) ششپر رسيده بود كه شير افكن اكثر مردم كار آمدني ميرزا كامران را سركرده بجنگ آمد و چپقلشهاى نمايان از جانبين واقع شد - و اكثر مردم پادشاهي را قدم تمكين برجاى نماند ميرزا هندال پاى ثبات محكم كرده در ميدان نبرد ايستاد - و داد مردانگي و جانفشاني داد چون اين معني مكشوف خاطر اقدس شد قراچه خان و مير بركه و جمعے ديگر از مردم مثل شاه قلي نارنجي و امثال آنرا اشارت عالي بنفاذ پيوست كه كمر همت بسته گروه گمراه را تنبيه نمايند - اين جماعه بمقتضاى اشارت مقدس متوجه نبرد شدند - و مير بركه از همه پيش تاخت - درين اثنا حاجي محمد خان و جمعے ديگر (كه ازان راه تعين شده بودند) بوقت رسيدند - و شكست بر گروه مخالف افتاد - شير افكن را دستگير كرده بملازمت آوردند آنحضرت (كه معدن مروت و فتوت بودند) ميخواستند (كه او را روزے چند در بند و زندان پند پذير ساخته در سلك ملازمان در آرند) بموجب التماس قراچه خان و ابرام جمعے از دولتخواهان (كه از كافر نعمتي و بے حقيقتي او خونها در جگر داشتند) بحضور اقدس بسياست رسيد و آنحضرت از راه خيابان متوجه كابل شدند - و جوانان بهادر از موكب پادشاهي تعاقب گريختها

---

(۲) در [چند نسخه] خواجه بسته (۳) نسخهٔ [د] باريدگئ برف (۴) در [بعضے نسخه] بابا خمشير ه

نموده بدروازهٔ آهنین خود را رسانیدند - و میرزا خضرخان و جمعی ارغونیان راه هزارجانبه گرفتند - و شهربند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - و آنحضرت آنروز در باغ قراچه خان نزول اجلال فرمودند - و خیلی از مفسدان بد سرانجام (که در جنگ گاه بدست اولیای دولت افتاده بودند) بسیاسا رسیدند - شیرعلی سراسیمه بقلعه درآمد - و مضطربان قلعه را اطمینانی حاصل شد ه

و حضرت جهانبانی ازانجا سیر باغ دیوانخانه و آرته باغ نموده بکوه مقابلین (که بر قلعهٔ کابل مشرف است) نزول اقبال فرمودند - و توپها و فرنگیها نصب کرده سر میدادند - و هر روز مردم میرزا کامران برآمده چپقلشهای مردانه میکردند - مهدی خان و چلمه بیگ خویش او و بابا سعید قبچاق و اسمعیل کور و ملا مبتلائی اوجی و تیره بختی چند دیگر از لشکر منصور فرار نموده پیش میرزا کامران رفتند - حضرت جهانبانی بقراچه خان و حاجی محمد خان و جمعی دیگر فرمودند که رو بیرونی دروازهٔ یارک جای اردوی معلی به بینید - که آنجا نزول اقبال صلاح دولت است - و در محاصرهٔ قلعه بیشتر توجه نموده و مورچلها قسمت کرده کار بر میرزا تنگتر باید گرفت - فرستادها در جست وجوی منزلگاه بودند که مي چهل کس بیکبار از دروازهٔ یارک بیرون آمده ایستادند - حاجي محمد خان با جمعی از مردم پادشاهي بجانب این جماعت تاخت آنها تاب مقاومت و ایستادن نیاورده رو بقلعه گریختند - درین اثنا شیرعلي از اندرون قلعه برآمده بحاجي محمد خان چپقلش نمایان کرد - و بدست راست او زخم کاري از دست شیرعلي رسید - درین زد و خورد مردم پادشاهي زور آورده شیرعلي را بدرون قلعه گریزاندند و حاجي محمد خان را از ناتواني و ضعف برداشته بخانهٔ او بردند - و مدتے بیمار بود - و شهرت چنان یافت که ودیعت حیات سپرده است - حضرت کس پیش او فرستادند که سوار شده بمورچلها خود را نماید - بموجب اشارت مقدس سوار شد - و بازار شماتت اعدا کساد یافت - روزے میرزا شنجر پسر سلطان جنید (که داغ بے حقیقتي بر جبین حال خود نهاده رفته بود) از قلعه برآمده تاخت - اسپ میخ جلو بود - او را برداشته تا باغ بنفشه آورد - قوي بازوان حقیقت ورز او را دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند - و آنحضرت جان بخشي فرموده بزندان خانه فرستادند

---

(۲) در [اکثر نسخه] بیرعه (۳) نسخهٔ [ط] و دادهای قلعه را (۴) نسخهٔ [د] کوز (۵) نسخهٔ [ه] ملا بلائي اوجي (۶) در [اکثر نسخه] اودجي (۷) نسخهٔ [ا و ح] بارک - ودر [بعضے نسخه] پارک (۸) نسخهٔ [ه] سنجر برلاس ه

محمّد قاسم و محمّد حسین (که خواهر زادهای بهلوان دوست میر بو بودند - و الحال هرکدام درخورِ استعداد تربیت یافته درسلکِ امرای عظام و هواخواهانِ حقیقت منش بمراتبِ عالیه شرفِ اختصاص دارند) بدستیاریِ بختِ بیدار از برجِ (که میانِ دروازهٔ آهنین و برجِ قاسم برلس بود) خود را انداخته درعقابین بپابوسِ گرامیِ استسعاد یافتند و چون عقابین بصیدِ سعادتِ جاوداني کامیاب شدند - و مشمولِ عنایتِ بینهایت گشتند ۰

درعینِ جنگ و جدل قافلهٔ کلان از ولایت بچاریکاران آمد - اسپ و اسباب بسیار دران قافله بود - میرزا کامران شیرعلي را با جمعِ کثیر از معتمدانِ خود تعین نمود که رفته آن اسباب بگیرد هرچند [تردي محمّد جنگ جنگ (که از معتبرانِ میرزا بود) منع کرد - و بصریح گفت که اگرحضرتِ جهانباني خبردار شوند و مردمِ خود را فرستاده سرِ راهِ ما بگیرند ونگذارند که بشما ملحق شویم هم کارِ شما ساخته نمیشود - وهم حالِ ما بتباهي میکشد] میرزا (که چشم بر اموالِ مردم دوخته بود) این سخن را بگوشِ هوش در نیاورد - و لشکر را بسرکردگیِ شیرعلي نامزد ساخت همان لحظه این خبر بمسامعِ علیّه رسید - حاجي محمّد باین خدمت مقرّر شد - که آن ظلمه را ازین تعدّي و تاراج باز دارد - حاجي محمّد بعرضِ اشرف رسانید که آن جماعت شبانه رفته اند - و کارِ خود ساخته - اگر ما تعاقب کنیم و بایشان درچار نشویم از دست میروند اگر صلاحِ دولت باشد مورچلها و سرِ راهها وگذرها را استحکام دهیم - تا نتوانند بدرونِ قلعه رفت حضرتِ جهانباني را این رای موافق آمد - خود بدولت و اقبال از کوه فرود آمده در استحکامِ موارد و مداخل اهتمام فرمودند - شیرعلي و تردي محمّد جنگ جنگ و سایرِ مردم (که بسوداگران رسیدند) اسبابِ ایشان را بزور کشیده گرفتند - و بسیارے از متاعِ سوداگران بتاراج رفت و چون مراجعت نموده خواستند که بقلعه در آیند مستحکمیِ راهها وگذرها ظاهر شد - تردي محمّد و شیرعلي باهم بگفت و گو درآمدند - تردي محمّد جنگ جنگ گفت اینک سخنِ من پیشِ راه آمد هرچند بچپ و راست نگاه کردند راهے (که توانند بقلعه درآمد) نیافتند - سرگردان شده خود را بکنارے کشیدند - و منتظرِ فرصتے شدند که بحیلهٔ خود را درونِ قلعه اندازند ۰

روزے باقي صالح (که از یکّه جوانانِ مردانهٔ حصاري بود) بجد شده میرزا کامران را نزدیکِ دروازهٔ آهنین آورد - و بگزاف گفت که بیک حمله شیرعلي را از همین دروازه بدرون مي آرم چون دروازه گشوده جمعے از دلیرانِ میرزا قدم پیش نهادند مردمِ مورچلِ محمّد قاسم خان موجي و تمام مخلص وجمیل بیگ حاضر شده دادِ آگاهي و مردانگي دادند - سنبل خان با شصت هفتاد نفر غلام در بندوق اندازي کار پردازي کرد - جمین بیگ بشهادت رسید - باقي صا

(که باعث این فتنه بود) به تیر بندوق آتش بخرمن هستی او انداد - و جلال‌الدّین بیگ را (که از معتبران میرزا بود) زخم کاري رسید - و اکثر مردم زخمي شدند - و از ارادهٔ خود باز آمده دروازهٔ قلعه بستند - شیرعلي از درآمدن قلعه مایوس شد - و بجانب غزنین شتافت حضرت جهانباني خضرخواجه خان و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدي و جمعي کثیر را برسر ایشان تعین فرمودند - که بپایمردی همّت رفته این بیدولتان را دستگیر کنند - فرستادها درکنل ملحق بشیرعلي رسیدند - و جنگ در پیوست - و لشکر پادشاهي نصرت یافت - و اکثر اسباب و اموال و اسپان بدست افتاد - و جمعي کثیر دستگیر شدند - و شیرعلي با معدودے بجانب هزارجات رفته بخانهٔ خضرخان پناه برد - فرستادها مظفّر و منصور با غنائم فراوان رسیده مشمول عواطف نامتناهي گشتند - و سوداگران تاراج شده (که التجا بدرگاه مقدّس آورده بودند) حکم شد که هرکه (اسباب و اسپ خود بشناسد) بگیرد - و اکثر اسپان و اسباب بصاحبان مال رسید و این معني باعث تازگی اقبال شد - و باغیان اسیر را در برابر مورچلها آورده علانیه بعقوبتهای گوناگون از هم گذرانیدند - تا باعث بیداری غنوده بختان بستر ضلالت شود *

میرزا کامران (چون از همه دروازهای تدبیر آمد وشد نمود - و از هیچ بابے برکامرانی خود ظفر نیافت - و بجز ناکامي راهے نگشود) همّت ناقص خود را بر سیاست کودکان معصوم و طفلان بےگناه و آلودگی پاک‌دامنان مصروف داشته زن بابوس را باهل بازار سپرد - و خون سه پسر او را (که یکے هفت‌ساله - و دوم پنج‌ساله - و سیوم سه‌ساله بود) بعذاب تمام برخاک ریخت - و از فراز قلعه نزدیک مورچل قراچه بیگ و مصاحب بیگ انداخت - و سردار بیگ پسر قراچه بیگ و خدا دوست پسر مصاحب بیگ را بکنگرهای قلعه بسته آویخت - و پیغام فرستاد که آمده مرا به بینید - یا مرا راه دهید - تا بدر روم - یا پادشاه را از محاصره برخیزانید - وگرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت - قراچه خان (که دران زمان وکیل مطلق بود) آواز بلند برداشته گفت حضرت پادشاه سلامت باشند - خان و مان و فرزندان ما (که عاقبت در عرصهٔ تلف اند - و نابود شدن ایشان ناگزیر) چه ازین بهتر که در راه صاحب و ولي‌نعمت بکار آیند فرزندان چه باشند که جان ما فدای حضرت است - ازین اندیشهای نادرست بگذر - و از عالم دولتخواهي و راه بیچارگي آمده ملازمت کن - که سرمایهٔ نجات و پیرایهٔ حیات تو همان تواند بود تا به آنچه (از خیرخواهی تو از دست ما آید) بجان کوشیم - وگرنه ما را بکشتن فرزندان

---

(۲) در [چند نسخه] کرچکان *

چه مي‌ترساني - اگر فرزندان ما را امرے واقع شود عوض آن بآساني ميسر امت - آنحضرت قراچه خان و صاحب بيگ را طلبداشته بلطفهاى نمايان خوشوقت ساختند - و بعنايتهاى تازه نوازش فرمودند - ميرزا در عرض و ناموس مردم دست زده بفرزندان و زنان مردم بغايت ناشايسته پيش آمد - زن محمد قاسم خان موجي را بستان بسته آويخت - و چون ميرزا بيمار رنج و حسد بود هر مخالفتے (كه بظاهر با حضرت جهانباني ميكرد) در معني آن ستيزه و مخالفت با دادار جهان آفرين پيش گرفته بود - و اين چنين ستيزه‌كار هركارے كه اختيار كند لامحاله بهيچ وجه راست نيايد - و بسر در افتد - و سرانجام كار موجب خسران دين و دنياى او شود •

ظهور كرامت عليا از حضرت شاهنشاهي - و فتح كابل

ميرزا كامران از بيهوشي و بيخردي براى محافظت خود آن نو بارهٔ بوستان سلطنت و باكورهٔ بهارستان خلافت يعني حضرت شاهنشاهي را در برابر توپ آورده در چنان مقامے (كه از قدراندازان لشكر منصور مور و ملخ را عبور دشوار بود) نگهداشت - اين چه آدميت و مردمي مت - و آئين كدام ددي و ديوساري‌مت - زبان گويندهٔ اين گفتار چگونه لال نشد و دست برندهٔ اين كار چرا از كار نرفت - كه آن درجهٔ اقبال را باين نيت بر گيرد - و باين قصد بنشاند چشمے [كه حقوق صورى حضرت جهانباني (كه برادر بزرگ - و بجاى پدر بزرگوار - و ولي نعمت او بودند) نه بيند] جمال جهان آراى حضرت شاهنشاهي (كه در نقاب عزت مخفي بود) چگونه در هنگام صغر و ايام صبا تواند ديد - دلے (كه از اندوه حسد پايمال غم بوده با خداى بزرگ در منازعت باشد) مواطع نور الٰهي (كه در مظهر بشري مودع بود) چون در يابد كسيكه راه صلاح خود نه بيند چگونه مصلحت غير بشناسد - و (چون حكمت ايزدي آن مظهر انوار غيب‌الغيب را در كنف حمايت و ظل حراست و عنايت خود از آفات و بليات در زمان سلامت و مكان عافيت نگهداشته متكفل صلاح احوال و انتظام اوضاع آن يگانهٔ روزگار شده بود) اين بدسگالان ستم كردار را در ساعت بسزاى اعمال و جزاى افعال خويش نرساند - بلكه ارادت و مشيت پروردگار در حق آن حق ناشناسان برين وجه مقدر شده بود كه در كشاكش روزگار برده و در خاكدان نكبت و مذلت انداخته بمرور ايام درجه بدرجه و مرتبه بمرتبه در گدازش آورد و كردارهاى ناهموار آن ستم‌انديش را بتدريج در كنار پاداش نهد - تا از مشاهدهٔ آن عقوبت عاقبت

---

(۲) نسخهٔ [ح] روزے ميرزا كامران (۳) نسخهٔ [ا ط] صفرسن (۴) در [اكثر نسخه] درگذارش •

عبرت سایر ناحق‌شناسان گردد - وهرائینه چون بدیدهٔ بصیرت نظر میرود این‌قسم مجازات و مکافات (که بمدارج و مراتب بظهور آید) در اتعاب و آلام (۲) سخت‌تر و جانکاه‌تر است

و چون این امر ناپسندیده ازان طایفهٔ بیباک بظهور آمد دست قدراندازان در لرزه شد و تیرها براه اعوجاج رفت - و فتیلهای تفنگ افسرده گشت - سنبل خان میرآتش نیز در مزاج حرارت امتزاج خود برودتی تمام احساس کرد - و بخود پیچید که این از چه رهگذر توانه بود سبحان‌الله آنچه (بدکاران تبه رای آنرا ملقصت خیال کرده در ستیزه میگشایند) آن وسیلهٔ کمال و دست‌آویز راحت میشود - چنانچه این حال مصداق آنست - اول در چنین جای خطرناک از آسیب بندوق اندازان کم‌خطا و آتش‌افکنان سحرپرداز در حفظ ایزدی بوده سرمایهٔ خجالت بداندیشان سیاه‌دل و پیرایهٔ هدایت مستمرشدان آگاه درون شود و ثانیًا باعث ظهور چنین خارق عادتی گردد که آتشها سردی نماید - و فتیلها در نگیرد و چون سنبل‌خان را نظر برمسقط تیر افتاد حدیدالبصر بود حضرت شاهنشاهی را شناخت نزدیک بود که از نهیب این حادثه روح از ابدان ناظران مفارقت کند - و جمیع بندوق‌اندازان قالب تهی کنند - و سرّ این معاملهٔ بدیع را سنبل خان دریافت که مرد شدن آتشها را سبب این بوده - در حالت دست از توپخانه باز داشت - و فرقهٔ متفرقهٔ باغیه زمانی از شدائد توپخانهٔ عالی نجات گونه یافتند - هر جا که حفظ الهی حارس حال برگزیدهٔ او شود مکائد بشری را چه یارای آن که با او ستیزه نماید - اگرچه بیخردان این شغل نا پسند بظهور آوردند امّا حکمت الهی مقتضی توضیح سرّ این حالت و تبیین معنی این‌حقیقت بود که بر عالمیان کشف این‌کرامت گردد - تا هرکس فراخور فهم و حوصلهٔ خود در کنه آن غور نماید - و بمقدار دریافت خود از خیر و شر دریابد - و بالجمله بدنفسان این عمل را وسیلهٔ تخفیف شدّت و محنت گیری (که بایشان متوجّه بود) گردانیدند - و دور بینان حقیقت‌شناس این حرکت را سبب قرب زوال آن بیدادگران شمردند •

درین اثنا میرزا الغ بیگ از زمین‌داور و قاسم حسین خان شیبانی (۳) از قلات و خواجه غازی (که در اردوی شاه مانده‌بود) و شاه قلی سلطان (که به بیرام خان قریشی داشت) از قندهار و جمعی از بدخشان بملازمت شتافتند - آنحضرت موچل این مردم در جانب دروازهٔ یارک عنایت فرمودند و این جماعت سعادت منش در آداب خدمت کمر اهتمام بستند - و بهادران حقیقت اساس

---

(۲) در [چند نسخه] آلام — و بران تقدیر اتعاب بالفتح باید خواند (۳) در [بعض نسخه] سیستانی •

جد و جهد بیشتر از پیشتر نموده کار بر میرزا تنگتر گرفتند - و چون همه اندیشهای او نا درست آمد از راه روباه بازي بشق چاپلوسي و گریه‌ابکي زد - و اظهار خجالت و ندامت نموده از راه تملق پیش آمد - و بوسیلهٔ تراچه خان بموقف عرض رسانید که ازگذشته پشیماني دست داده است اکنون میخواهم که در خدمت بوده تلافي و تدارک ایام گذشته نمایم - و بخدمات پسندیده دل حق‌گذار آنحضرت را بخود مهربان گردانم - اکنون جایزهٔ این ندامت و صلهٔ این ضراعت و خجالت آنکه جان و مال در حمایت مروت آنحضرت باشد - آنحضرت بمقتضای بزرگ‌نهادي و بلند همتي سخنان او را بپایهٔ قبول داشته در مهام اهتمام سخت‌گیري تجویز تخفیف فرمودند و (چون میرزا هندال و تراچه‌خان و مصاحب‌بیگ و اکثر اعیان لشکر اقبال از مشرب عذب اخلاص بهرهٔ تمام نداشتند) بقصد گرمی هنگامهٔ خود (که شعار کهنه عملهٔ آشوب طلب است) نخواستند که میرزا بملازمت آید - از اخلاص و حقیقت چه گویم [که آن گوهرے‌ست بے بها و جوهرے‌ست کمیاب - اگر در تورانیان (که دایم آنجا نایاب‌است) کم باشد چه عجب] عقل معامله‌فهم که در گرو سود و زیان ظاهری خود است) نداشتند - تا پاداش نیکي نیکي میکردند - این کوردلان در برابر نیکي اسباب بدي مرانجام دادند - و ازین زبونتر آنکه پیوسته اسباب مردم آزاري و خونریزی ناحق آماده ساخته (باندیشهٔ تباه آنکه بزرگی ایشان زیاده شود - و روزي فراخ) سرمایهٔ آشوب و فتنه گشتند - چه‌عقلها هم‌آغوش ایشان بود - و چه خیالها همزانو داشتند - اگر ادنی مراتب اخلاص را میدانستند (که چه دولتها درو ست) هرائینه این نوع زیان بخود نمي پسندیدند اگر از دار القدس اخلاص خبرے نداشتند از بازار معامله داني چه شد که بدین گروه خبرے نرسید و اگر گوش هوش ایشان این را نمي‌شنود کاشکے وبال دل‌آزاري دانستندے - تا تیشهٔ تیز چنین بر پای خود نزدندے •

بارے این جماعه بفکرهای نادرست میرزا را رمانیدند (۲) - وگفته فرستادند - که بامید که در قلعه مي‌باشي - و بکدام امید بدرگاه مي‌آئي - روز بروز اسباب قلعه‌گیري آماده‌تر میشود باید که زود تر خود از فلان مورچل (و بمورچل حسن‌قلي آقا نشان دادند) بیرون روي میرزا باشارت این جماعه از دروازهٔ دهلي برآمده از همانجا (که نشان داده بودند) شب (۳) پنجشنبه

هفتم ربیع الاول (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار طریق فرار سپرد - و متوجه بدخشان شد - که شاید

---

(۲) در [بعضے نسخه] رهانیدند (۳) نسخهٔ [ط] شب هیزدهم اردي بهشت ماه جلالي سال چهار صد وشصت و نه موفق شب پنجشنبه •

بوصلهٔ میرزا سلیمان (و اگر آن نباشد بامداد اوزبکیه) کارے تواند ساخت - حضرت جهانبانی بدولت و اقبال حاجی محمّد خان و جمعے را بتعاقب میرزا تعین فرمودند - و خود بتائید ایزدی دار السّلطنهٔ کابل را (که وحشت سرای بغی و طغیان شده بود) بقدوم گرامی عشرت سرای اُنس گردانیدند - و حضرت شاهنشاهی مورد کرامات نامتناهی اقبالوار استقبال فرموده بدولت ادراک حضور کامیاب سعادت شدند - و مخدّرات عصمت بشرف بساط بوس عالی اختصاص یافتند - و حضرت جهانبانی را از دیدار گرامی حضرت شاهنشاهی در دیده و دل نورے و حضورے تازه روی نمود - و کدام نعمت ازین زیاده تر تواند بود که دیدهٔ یعقوبی بجمال یوسفی روشنی پذیر گردد - و کدام راحت ازین بالاتر که بوصال چنان جگر گوشه دل چنین صاحبدلے آرام گیرد - بر شکر سلامتی ذات قدسیه و خجستگی احوال شریفه نذور و نیاز و صدقات اخلاص بتقدیم (۳) رسید - و بر دلهای افگار خلائق (که از آسیب حوادث خون بود) مرهمے تازه نهاده آمد و هر یکے بصدگونه پرسش و نوازش آرامش و آسایش یافت - و پراگندگیهای دلهای دردمندان بفراهمی بدل شد - و بر سریر نصرت و مسند عزّت بفر دولت و شکوه اقبال حضرت جهانبانی و حضرت شاهنشاهی جای گرفتند - حاجی محمّد خان و مردم دیگر (که بتعاقب میرزا کامران فرستاده بودند) اگر چه باو رسیدند امّا بانهون و انسانهٔ کهنه عملهٔ بیدولت او را نادیده انگاشته گذاشتند - اگرچه میرزا از میان بدر رفت امّا آق (۴) سلطان و اکثر مردم او بدست اولیای دولت افتادند - و از روی عدالت حقیقی باز پرس شده بکیفر فراخور جریمه بسزا رسید - ازانجمله سلطان قلی اتکه و ترسون میرزا خویش عبد الله میرزا و حافظ مقصود و مولانا باقی یرغو (۵) و مولانا قدم ارباب و جمعے دیگر (که سر فتنه و فساد بودند) بسیاسا رسیدند - میرزا کامران راه فرار اختیار کرد - و بمردم خود قرارداد که بکوه اسناف رفته پناه میگیریم - و لشکر فراهم آورده اسباب جنگ آماده میگردانم - و خود با علی قلی قورچی آخر شب از راه سنجد (۶) دره پنهانی متوجه بدخشان شد - و بعد از رسیدن هزارگونه آزار از هزارجات با هزاران خواری و رسوائی راهے پیش گرفت - میرزا بیگ (که از معتبران میرزا بود) و شیر علی با چندے در نواحی ضحاک بمیرزا ملحق شدند - و بغوری رسیده بحاکم آنجا میرزا بیگ برلاس پیغام داد و او را بخود خواند - او در جواب گفته فرستاد که از من حرام نمکی (که شعار بدگوهران است)

(۲ ۴) در [چند نسخه] ذوات (۳) در [اکثر نسخه] بتقسیم (۴) نسخهٔ [ح] آقا سلطان (۵) نسخهٔ [ا ح] برغو - و در نسخهٔ [و] این لفظ نیست (۶) نسخهٔ [ح] نجد دره ٠

نمي‌آيد - ميرزا خواست كه از غوري بگذرد - يكي از قلقچيان ميرزا را دشنام داد كه همراه اين مرد چه ميشويد (و اشارت بميرزا كرد) كه اگر نسبت بقوت و عرق حميت حضرت گيتي‌ستاني داشتي هرگز از حاكم غوري باين زبوني نگذشتي - و او را مفت نگذاشتي - ميرزا از طعن او آزرده شده گفت كه چرا بيصرفه‌گوئي ميكني - و حساب نمي‌فهمي - من از بي‌سرانجامي شما انديشه‌مند شده باين‌روش ميگذرم - اگر در شما سامان جنگ مي‌بود كي چنين ميگذشتم - آن ديوانه باز سخنان درشت بميرزا گفت - ميرزا برگشته بحاكم غوري جنگ كرد - و شكست بجانب حاكم غوري افتاد و غوري بدست ميرزا درآمد - و ميرزا را بقدر سامانے بهم رسيد - و شيرعلي را درانجا گذاشته ببدخشان متوجه شد - و كس پيش ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم فرستاد - كه مگر آنها باعانت و امداد كمر موافقت بر بندند - ايشان برهنمونی عقل صايب درناخواهی پادشاه‌را از دست ندادند و خود را از معاونت ميرزا كامران نگاهداشتند *

ميرزا كامران ببدرقهٔ اوهام باطله متوجه بلخ شد - كه به پيرمحمد خان التجا برده بكمك او بدخشان را متصرف شود - حضرت جهانباني قراچه خان را ببدخشانات تعين فرمودند - كه رفته بميرزا سليمان و ميرزا هندال و ساير اوليای دولت متفق گشته ميرزا كامران را بدست آورند يا آواره سازند - قراچه خان ببدخشان آمد - و باتفاق ميرزايان متوجه قلعهٔ غوري شد - درانجا شيرعلي و جمعے از مردم ميرزا كامران متحصن شدند - و جنگهای مردانه در پيوست - و جوانان نيک از طرفين كشته شدند - ازانجمله خواجه نور (كه از بهادران كارزار ميرزا هندال بود) اوتاد و ملا ميركتابدار (كه از منظوران ميرزا هندال بود) نيز درجهٔ شهادت يافت - آخر ببدرقهٔ اقبال محصوران قلعه تاب نياورده فرار نمودند - و قلعه بدست اوليای دولت درآمد - درين اثنا خبر آمدن ميرزا كامران و پيرمحمدخان از بلخ رسيد - ميرزايان قرار جنگ نداده بشعاب جبال بازگشتند و قراچه خان بصوب كابل روانه شد - و حضرت جهانباني هرج و مرج بدخشان استماع فرموده عنان عزيمت بجانب بدخشان مصروف ساختند - چون نور بند مضرب خيام نصرت اعتصام شد قراچه خان آمده ادراک سعادت زمين‌بوس نمود - و بجهت آنكه (اسباب قراچه‌خان در مراجعت بتاراج ايماقات رفته‌بود) رخصت دارالسلطنهٔ كابل گرفت - كه سامان نموده زود بموكب عالي پيوندد آنحضرت بجهت خاطر او از غوربند كوچ كرده بموضع گلبار(۲) نزول اجلال فرمودند كه تا آمدن قراچه‌خان دل‌مشغولي بصيد و شكار داشته باشند - و بعد ازانكه قراچه خان آمد اگرچه وقت گذشته بود

---

(۲) در [چند نسخه] گلبهار *

آنحضرت بهمان عزیمت اوّل رامع بوده بجانب بدخشان نهضت فرمودند - چون مشیّت ایزدي باین یورش نرنده بود کتل هندوکوه را برف سنگ راه شد - و شورش عجیب دران کتل پدید آمد که عبور دشوار بود - بمقتضای صلاح وقت متوجّه کابل شدند - و عزیمت تصمیم یافت که در موسم بهار عنان توجّه بصوب بدخشان منعطف فرمایند ٥

مکتب نشستن حضرت شاهنشاهي - و دیگر وقائع که دران ایام روی نمود

چون [در مکتب‌خانهٔ علم الٰهي (که لوح محفوظ رقوم ازلي و ابدي‌ست - و جمیع علوم و فهوم دران حریم حضور اطفال مکتب تعلیم اند) مثبت و مرقوم شده که صاحبان عقل هیولاني را در مبادی ظهور نطق بتعلیم حروف مرکّبه و اکتساب علوم مکتسبه (که بتلاحق افکار و تجارب افهام فراهم آمده) درآرند - و بتدریج و ترتیب خاص سیر در مسالک مآثر عقول فرمایند] در هفتم شوّال این سال (که از عمر ابدپیوند حضرت شاهنشاهي چهار سال و چهار ماه و چهار روز شده بود) بآئین رسم و عادت آن آموختهٔ درگاه الٰهي و روزدان دبستان ربّاني را در مکتب بشري درآوردند و ملّا زاده ملّا عصام‌الدّین ابراهیم را باین خدمت گرامي شرف اختصاص بخشیدند - اگرچه در نظر ظاهر بینان بآموزش فرستادند امّا در دیدهٔ دوربینان بارگاه ظهور آنحضرت را بپایهٔ والای آموزگاري بردند - و از غرائب آنکه حضرت جهانباني (نه از علوم آسماني آگاه بودند - و بدقائق نجوم میرسیدند) باتّفاق ستاره شماران باریک بین و سطرلاب دانان وقت شناس ساعتی خاص برای افتتاح تعلیم آنحضرت تعیّن فرموده بودند که در ادوار و اعمار بهم نتواند رسید - چون ساعت مختار رسید آن مودّب بآداب الٰهي در لباس بازي درآمده در پردهٔ احتجاب مختفي شدند و با آن همه توجّه و اهتمام پادشاهي هرچند تکاپوی فرمودند پی بآنحضرت نبردند - و آگاه دلان روشن‌ضمیر ازین سرّ بدیع دریافتند که مقصود ازین آنست که آن خداوند خرد والا (که مخصوص تعلیم ایزدي‌ست) بعلوم رسمی روزگار مشوب و مغسوب نشود - تا در هنگام ظهور این خدیو نکته شناس بر زمانیان ظاهر شود که دانشوری این پادشاه دانشوران از قسم موهبتي ست - نه از جنس مکتسبي - و باوجود این معني بر ضمیر اقدس آنحضرت نقوش حرفي و علوم رسمي (چه ازانچه رقمزدهٔ قلم اهل فنون شده - و چه ازان نکات و اسرار که از مبدأ فیّاض بے توسّط تعلیم و تعلّم بر باطن انور فایض‌گشته) جلوهٔ ظهور دارد - و لهذا ارباب حکمت و اصحاب ریاضت و صاحبان علوم ظاهري و واردان صنائع کلّي و جزوي چون در بساط حضور اقدس میرسند از شناسائی خود سر خجالت بگریبان تأمّل فرو برده حیران میمانند - و طبع الهام‌پذیر آنحضرت بگفتن نظم هندي

و فارسي بغايت موافق افتاده در دقائق تخيلات شعري نكته سنجي و موشكافي ميفرمايند - از كتب نظم مثنوي مولوي و ديوان لسان الغيب خود بسعادت روان ميخوانند - و از حقائق و لطائف آن التذاذ مي يابند - و اين بيت گرامي از نتائج فكر آنحضرت است • بيت •

نيست زنجير جنون در گردن مجنون زار • عشق دست دوستي در گردنش كرده است

وبزبان هندي نيز معاني رنگين منظوم ساخته اند - كه كارنامهٔ اين فن تواند بود •

• مصراع • • اى تو مجموعهٔ خوبي ز كدامت گويم •

القصه (چون چندگاه پيش آن افادت انتساب بخواندن زبونتر از ناخواندن اشتغال داشتند) اهل ظاهر بر عدم كوشش آخوند حمل كرده در تغيير آن اهتمام نمودند - و آن بيچاره را معزول ساخته خدمت او را بمولانا بايزيد مقرر ساختند - و ندانستند كه كارفرمايان ابداع اهتمام دارند كه ضمير الهام پذير آن نور پرورد ايزدي محل انعكاس نقوش مدادي و مورد انطباع مواد علوم ظاهري نگردد •

و بالجمله حضرت جهانباني درين ايام سعادت فرجام در دار السلطنهٔ كابل انتظام بخش ممالك بوده توجه بكشورگشاي بيورش بدخشان و بآخر رساندن كار ميرزا كامران مبذول ميداشتند ميرزا كامران از اعانت ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم ناامميد شده بخيالات فاسد متوجه بلخ شد كه باستعانت پيرمحمد خان بدخشان را بتصرف درآرد - چون بموضع ايبك رسيد حاكم آنجا نيك پيش آمده نگاهداشت - و حقيقت حال به پيرمحمد خان اعلام نمود - پيرمحمدخان مقدم ميرزا را مغتنم دانسته مردم معتبر را باستقبال فرستاد - و ميرزا را باحترام تمام بخانهٔ خود آورد و لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - و خود همراه ميرزا شده ببدخشان آمد - ميرزايان بقرارداد خود بحدود تنگ بدخشان رفتند - و اكثر بدخشان بتصرف ميرزا كامران درآمد - پير محمد خان جمعي را بكمك ميرزا گذاشته خود مراجعت نمود - و ميرزا بحدود كشم و طايقان آمد - و رفيق كوكه و خالق بردي را باجمعي از چغتائي و اوزبك بروستاق تعين كرد - ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم جمعيت كولاب نيم رسانده بر سر روستاق آمدند - و از جانب قلعهٔ ظفر و خملكان رسيده با رفيق كوكه و ديگران نبرد مردانه كردند - و بسرنوشت آسماني شكست خورده باز خود را بحدود كوهستان كشيدند - حضرت جهانباني در دار السلطنهٔ كابل مسرت پيراى باطن انور بودند - و قرار داد خاطر اقدس آن بود كه بصوب بدخشان نهضت عالي فرمايند - و چون دلهاى ملازمان را بصفاى اخلاص و حسن عقيدت نمي يافتند اين يورش در پردهٔ تعوق و توقف ميماند

---

(۲) نسخهٔ [ا] افادت پناه (۳) در [جميع نسخ] ميرزا هندال (۴) نسخهٔ [د] خلكان - ونسخهٔ [و] خاكان •

و دریغولا قراچه خان (که خدمات شایسته بجای آورده مورد عنایت بیغایت شده بود) ازانجا (که ظرفش تنگ بود - و باده فراوان) پیمانهٔ حوصله اش لبریز شد - و حساب کار و پایهٔ حالت خود و مرتبهٔ والای صاحب نشناخته پا از جادهٔ اعتدال بیرون نهاد - تا آنکه بمقتضای کم‌خردی (که لازم حال طویل‌قامتان بی اعتدال است) سخنانی (که مستان و دیوانگان نگویند) از نشأ غرور بر زبان آورد - ازانجمله استدعا نمود که خواجه غازی را (که بجایزهٔ نیکوخدمتی و کفایت اندیشی بمنصب دیوانی اختصاص یافته بود - و دست نوازش خسروانه بر فرق تربیت او رسیده) بعنوه پیش من فرستند - تا گردنش بزنم - و منصب او بخواجه قاسم توأم عنایت فرمایند - چون امثال این امور از حضرت جهانبانی (که مصدر عدل و رافت بودند) صورت نمی‌یافت ازانجا (که بخیال فاسد خود را ستون دولت قاهره میدانست) از تیرگی بخت و برگشتگی طالع جمعی کثیر را از راه برده بجانب بدخشان روان شد - و بابوس و مصاحب بیگ و اسمٰعیل بیگ دولدی و علی‌قلی اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه‌خضری و قربان قراول تا قریب سه هزار سوار کارآمدنی (که از فریب‌دادهای او بودند) از راه کتل مار بعزم بدخشان بادیهٔ ضلالت پیمودن گرفتند •

و چون این خبر بمسامع علیه رسید خواستند که همان لحظه بنفس نفیس خود توجه فرموده این بخت برگشتگان را (که از قبلهٔ سعادت گردان شده اند) تادیب فرمایند - بملاحظهٔ ورود ساعت مختار خود بدولت توقف فرموده بعضی از ملازمان بارگاه اقبال را بتعاقب آن بیدولتان امر فرمودند - و همچنان هرکه از ملازمان یکجهت می آمد دفعه دفعه روانه میساختند چنانچه تردی بیگ خان و منعم خان و محمد قلی برلاس و عبد الله سلطان و دیگر دولتخواهان پی یکدیگر شتافتند - و نزدیک به نیم روز (که ساعت مسعود در آمد) حضرت جهانبانی خود بدولت و اقبال سوار سمند نصرت شدند - جمعی از یکه‌جوانان پیش رفته درحوالی قراباغ بچند اول آن خودسران گریزپای رسیده دستبردی نمایان نمودند - و آخرهای روز در مرجوی موری بقراچه خان دست و گریبان شدند - درین هنگام شب درمیان جان این تاریک دلان درآمد در پناه ظلمت شب گریخته پریشان شدند - و از پل غوربند گذشته پل را ویران کردند - و جمعی (که تعاقب این فرقهٔ بخت برگشته کرده بودند) مراجعت نموده در قراباغ بشرف آستان‌بوس استسعاد یافتند و رای جهان آرای حضرت جهانبانی بران قرار گرفت که موکب عالی

---

(۲) نسخهٔ [د] تعین (۳) نسخهٔ [ز] شوکت •

بکابل مراجعت نماید - و ازانجا سامان و سرانجام یورش والا دلخواه نموده متوجّه بدخشان شوند و کوته‌اندیشان فرار نموده تمرعلي شغالي را (که وکیل قراچه خان بود) در پنجشیر(۲) گذاشتند که دران حدود با خبر بوده اخبار کابل میرسانیده باشد - و خود از کتل هندو کوه گذشته در کشم بمیرزا کامران ملحق شدند - و حضرت جهانباني روز دیگر مراجعت فرموده آرته باغ را بفر قدوم گرامي طراوت(۳) بهار بخشیدند - و جمعے ازین شوربختان را (که حقوق موائد تربیت پادشاهي نشناخته بحرام‌نمکي سر برداشتند) لقبهای مناسب حال نهادند - چنانچه قراچه قرابخت و اسمٰعیل خرس - و مصاحب منافق - و بابوس دیوث - و مقاشیر اقبال بمیرزا هندال و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم فرمتادند که استعداد نموده منتظر ورود موکب عالي باشند - و فرمان شد که حاجي محمّدخان از غزنین خود را زود بعتبه بوسي رساند •

درین ایّام (که استعداد لشکرکشی بدخشان پیش‌نهاد همّت عالي بود) همه وقت بکهن سالان خردمند و برنایان دانشور (که جوهر اخلاص از ناصیهٔ احوال ایشان میتافت) مشورت میفرمودند - جمعے (که نه دل شجاعت‌قرین و نه خرد دور بین داشتند) برفتن قندهار ترغیب میکردند - تا ازانجا سامان و سرانجام لشکر نموده متوجّه دفع فتنهٔ میرزا کامران شوند - و گروهے (که منشور فیروزي با طغرای مردانگي بدست داشتند) در رفتن بدخشان موافق رای جهانگشای پادشاهي اهتمام مي‌نمودند - روزے از محمّد سلطان پرسیدند که تو چه میگوئي - او بعرض رسانید که میرزا کامران از رفتن این حرام‌نمکان مغرور شده است - همانا که در آمدن اینحدود پیشدستي نماید - چنان بخاطر میرسد که (اگر مواکب پادشاهي پیشتر از کتل هندوکوه گذرد) فتح از جانب اولیای دولت است - وگرنه نعوذبالله نقش بطور دیگر خواهد نشست - حضرت جهانباني فرمودند که وخامت عاقبت مغروران مکرّر مشاهد همگنان شده - اگر او مغرور است ما بدرگاه الٰهي نیاز مندیم - و این بیت بر زبان حقیقت بیان راندند • • بیت •

• مبادا کس بزور خویش مغرور • که مغروري کلاه از سر کند دور •

و فرمودند که توقّف ما چه‌صورت دارد - انشاءالله‌تعالی در همین زودي از کتل عبور خواهیم‌فرمود •

نهضت موکب جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني ببدخشان - و بفتح و فیروزي رجوع بکابل

چون (پیش‌نهاد همّت جهانگشا نهضت موکب عالي بصوب بدخشان بود - و تقدیم

---

(۲) در [اکثر نسخه] پنجهیر (۳) نسخهٔ [۵] طراوت تازه •

این یورش نصرت قرین بر دو امرے لازم) الجرم روز دوشنبه پنجم جمادی الاولی (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج بساعت مختار بآن صوب صواب با همت والا و بخت بیدار متوجه شدند و النگ جالاک (۲) مخیم اقبال شد - و بعد از دو سه روز ازانجا بقراباغ نزول اجلال فرمودند و تا ده دوازده روز بجهت بعضے مصالح ملکی دریں سرمنزل اقامت شد - و حاجی محمد خان با وجود آنکه (اخبار بیوفائی او اشتهار یافته بود) هوا خواهانه بشرف ملازمت رسید و نام حسین سلطان (که در حدود بنگش بود) نیز بآستان بوس شتافت - و بنظر التفات پرتو کامیاب شد - و در همین منزل میرزا ابراهیم برهنمونی کوکب سعادت از بدخشان ایلغار کرده بدولت بساط بوس معزز گشت - و انوار عنایات خاص بر ناصیهٔ دولت او تافت - و از عجائبے (که مژده رسان فتوحات بےاندازه تواند شد) آن بود که دران ایام (که نهضت موکب عالی بصوب بدخشان قریب رسیده بود) آنحضرت در آفتابخانه (۴) ایستاده بودند - ناگهان بخاطر قدسی مآثر خطور نمود که [اگر این مرغ سفید (و آن مرغے بود که همواره درین کارخانه (۵) می بود) بر کتف ما برآید - و آواز کند] نشان فتح و اقبال است - بمجرد خطور این نیت مرغ سعادت بال بپرواز آمد - و همای وار بال زنان برکتف عز و شرف نشسته سایهٔ سعادت برفرق دولت انداخت - آنحضرت شکرگذاری فرموده در پای او حلقهٔ نقره انداختند •

و از سوانحے (که مقدمة الفتح را سزاوار باشد - و بمیامن اقبال روزافزون بظهور پیوست) آنست که چون میرزا ابراهیم بنواحی پنجشیر رسید تمر شغالی سر راه میرزا گرفت - ملک علی پنجشیری با قوم و قبیلهٔ خود با میرزا اتفاق نمود - و میرزا ابراهیم با تمر علی شغالی جنگ مردانه کرد - و بشمشیر خون آشام کار او تمام ساخت - و ملک علی پنجشیری را بجهت احتیاط همراه گرفت - که بملازمت حضرت جهانبانی آرد - و این دولتخواه ساده لوح بفکر ناقص زمیندارانه از همراهی میرزا ابراهیم تخلف نمود - و بعد از مبالغه بجنگ در آمد - میرزا با آنکه معدودے همراه داشت دستبردے عظیم نموده جریده خود را بآستانبوس والا رسانید - روز دیگر ملک علی برادر خود را فرستاده ازروی تقصیر و خجالت معذرت نمود - و سر تمر شغالی را فرستاد - آنحضرت اورا بخلعت و انعام سرافراز فرموده رخصت دادند - و منشور امتمالت و تشریف عالی برای برادر او مکرمت شد - و رقم فرمودند که میرزا ترا نشناخت - دولتخواهی

---

(۲) نسخهٔ [ج] جالاک (۳) در [بعضے نسخه] روزگار او (۴) در [چند نسخه] آفتابه خانه (۵) نسخهٔ [ا] دریں خانه •

موروثی تو مکشوف ضمیر اقدس امت - چون رایات نصرت شعاع بآنحدود رسد بالطاف پادشاهي امتیاز تمام خواهي یافت - و میرزا ابراهیم را عنایت بسیار فرموده فرزند خواندند - و جائل اشفاق پادشاهانه را شامل حال او ساخته رخصت پیش فرمودند - که رفته میرزا سلیمان را بر جمع لشکر و نظام مهام نصرت بدارد - و منتظر باشد که عنقریب عرصهٔ بدخشان مخیم مرادات اجلال خواهد شد - چون موکب اقبال بحدود طایقان رسد باستلام عتبهٔ عالي مبادرت نمایند - و حضرت مهد علیا مریم مکاني و نور دیدهٔ سلطنت و گلبن بهار خلافت حضرت شاهنشاهي را از موضع گلبار رخصت دارالسلطنهٔ کابل فرمودند - و محمد قاسم خان موجي را بداروغگی کابل نامزد فرموده بهمراهی حضرت قدسیه رخصت دادند - که بدوام خدمت حضرت شاهنشاهي مشرف بوده درضبط و ربط ولایت کمال اهتمام مرعي دارد - و چون در نواحی موضع بازارک از تومان بنجشیر نزول اقبال شد حاجي محمد بابا قشقه و قاسم حسین سلطان و تردي بیگ و محمدقلي برلاس و علي قلي سلطان و میر لطیف و حیدر محمد چواي را برسم منقلا فرستادند - بمجرد آنکه فرستادها از کتل هندوکوه گذشتند مهدي سلطان و تردي محمد جنگ جنگ و طایفهٔ (که در قلعهٔ اندراب بودند) رو بگریز نهادند - و بموجب حکم مطاع تردي بیگ و محمد قلي برلاس بخوست شتافتند - که اهل و عیال این جماعهٔ تیره روزگار قرار نموده که آنجاست بدست آورند میرزا کامران سرمست باده غرور بحدود قلعهٔ ظفر بود - و امرای فرار نموده در طایقان هرچند بمیرزا در حفظ ممالک و سد طرق کابل اهتمام مینمودند بجائی نمیرسید - و ملا خرد زرگر (که درانولا بمیرزا کامران کمال قرب داشت - و همواره باعث شرارت و فتنه بود) درین باب هرچند کوشش عظیم نمود سودمند نیفتاد - آخر قراچه خان و آن جماعه پیش بیني کرده مصاحب بیگ را فرستادند که عیال را از خوست بطایقان آورد - که مبادا لشکرے از کابل در رسد و این مردم اسیر شوند - و مقارن این حال تردي بیگ و محمد قلي بحوالی خوست رسیدند مصاحب بیگ عیال را بیرون آورده بطایقان برد - همانا که این کهنه عمله اغماض عین کرده باشند •

و چون رایات عالي نزدیک اندراب رسید میرزا هندال از قندوز بشرف ملازمت استسعاد یافت - و شیرعلي را مقید بنظر در آورد - حضرت جهانباني میرزا را بتفقدات گوناگون عزت (۳) بخشیدند - ازانجمله حکم شد که سواره احراز دولت ملازمت نماید - و مجمل

---

(۲) در [بعضے نسخه] علي قلي سلطان و میر لطف - و در [بعضے] علی قلي سلطان میر لطف (۳) نسخهٔ [۱] امتیاز بخشیدند •

ازین سرگذشت آنست که پیش از درآمدن سپاه نصرت قرین بدخشانات چون کار و بار میرزا کامران درانجا رواج گرفت شیرعلي اعتبار یافته از مستي غرور پیوسته بمیرزا بی‌ادبانه سلوک میکرد - و در باب گرفتن قندوز و برآوردن میرزا هندال اهتمام مي‌نمود - تا آنکه میرزا او را بقندوز تعین کرد - میرزا هندال باقبال پادشاهي او را دستگیر ساخت - شرحش آنکه شبه پیادهٔ بسیار از لشکر قندوز گرد خانهٔ او را گرفتند - و او گریخته خود را در جوی آب انداخت و یک دست او شکست - و بکمند کید خود دستگیر شد - و چون میرزا هندال او را بملازمت حضرت جهانباني آورد آنحضرت نظر براعمال ناشایستهٔ او نینداخته بر تقصیرات او رقم عفو کشیدند و خلعت خاصه مکرمت نموده غوري را نامزد او فرمودند - چه خاطر دور بین را نظر بر جوهر آدمي و دربابت اندازهٔ کارآمدن بود - چون در ذات او معنی مردانگي و سرداهي یافته بودند از چندین تقصیرات عظیمه (که هرکدام مستوجب سیاست بود) گذشته بنوازش چنین اختصاص بخشیدند - چه در میزان تدر شناسي اصحاب بخشش را از ابواب گذارش افزون یافتند *

و بعد ازانکه میرزا هندال بتوجهات پادشاهي معزز شد حکم جهان‌مطاع بصدور پیوست که حاجي محمد خان و جمعي دیگر برهبر منقلا پیش روند - و میرزا سرگروه آنها باشد و جمیع مردم از اطاعت میرزا (که هرانیده موید دولت خواهد بود) عدول ننمایند - و در لوازم نیکو خدمتي از خود بتقصیر راضي نشوند - تا هریکے فراخور همت وزور خدمت بآرزوی خود بهره‌مندگردد - و در اواسط جمادی‌الاخری (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج الغ قاضیان (که از مواضع اندراب است) مضرب سرادقات مجد و جلال گشت - قاضی اندراب و مردم توقبای و سالقانچي وبلوچ و جمعي از سپاهي و اویماق بدخشان و نوکران مصاحب بیگ شرف آستانبوس دریافتند - و مشمول عنایت پادشاهي شدند - و ازانجا کوچ بکوچ نهضت موکب عالي بطایقان روی نمود - اکثرے از امرای قرار کرده و میرزا عبدالله و جمعي کثیر از منتسبان میرزا کامران آنجا متحصن بودند - بمیرزا هندال و امرائے (که همراهش تعین شده بودند) حکم معلی شد که از آب تلگي گذشته دستبردے شایسته نمایند - و مقارن این حال میرزا کامران از حدود قلعهٔ ظفر و کشم بایلغار خود را باین گروه وخیم العاقبت رسانید روز شنبه پانزدهم جمادی الاخری در بلندئے (که آنرا خلمان میگویند) درمیان این مردم جنگ شد

---

(۲) در [بعضے نسخه] آوبخته (۳) در [چند نسخه] بنگي (۴) نسخهٔ [ج ح] جلپان - و نسخهٔ [ه] چلپان - و نسخهٔ [و] جلسپان *

و هنوز (موکب پادشاهي از آب نگذشته بود - و بقدر مفاصله درمیان هراول و قول مانده بود) که بمقتضای حکمت ازلي هراول پادشاهي برگردان شده از آب گذشت - و گروه مخالف دست بغارت و تاراج گشادند - و میرزا کامران با معدودے بر سر همان بلندي ایستاد - درین اثنا حضرت جهانباني بدولت و اقبال بر کنار آب رسیده خواستند که روبروی مخالف از آب عبور فرمایند بعضے از مخبران صادق بعرض اشرف رسانیدند که پیش آب جمجمه ایست - نیم کروه ازانجا بالاتر آسیائیست و آن زمین سنگلاخ است - عبور ازانجا بسهولت میسّر - لاجرم بدولت و سعادت بآن سمت متوجّه گشتند - چون نزدیک بآن آسیا رسیدند شیخم خواجه خضري را (که کلان تر خواجه خضریان بود) گرفته آوردند - بجمعے از تنقطاران (که در سر جلو میرفتند) حکم شد که این حرام نمک گریزپای را بزنند - چندان بمشت و لکد زدند که بر نظارگیان یقین شد که جان تیره اش را تعلّق ببدن نماند - آنگاه اسمٰعیل بیگ دوادي را دستگیر ساخته بحضور اقدس آوردند - آنحضرت جان بخشي فرموده بشفاعت منعم خان جرائم او را بخشیدند و باو سپردند - و متوجّه بلندئے (که میرزا کامران آنجا بود) شدند - و فتح الله بیگ برادر روشن کوکه را هراول ساخته با جمعے از فدائیان بهادر پیشتر فرستادند - و جنگ مردانه در پیوست فتح الله از اسپ جدا شد - و مقارن این حال کوکهٔ پادشاهي (که مقدّمهٔ جهانگشائي و طلیعهٔ کشور ستاني است) پیدا شد - و میرزا دل از دست داده تاب مقاومت نیاورد - و فرار نموده خود را بقلعهٔ طایقان رسانید - و در استحکام مبانی ضبط کوشش نمود - و لشکر پادشاهي مشغول تاخت و تاراج شد - و بر سر اسباب کار قلقچیان بنزاع کشید - آنحضرت حکم هرا فرمودند یعني آنچه هرکس را بدست افتد ازو باشد - و دیگرے طمع دران ننماید - و درین فتح هیچکس را سر موئے زخم نشد - مگر علي قلي خان را که زخمے باو رسید - و اسحٰق سلطان و تردي بیگ ولد بیگ میرک و بابا جوجک و جمعے کثیر (که پای دلیري در تعاقب لشکر منصور پیش برده بودند) دستگیر شدند - و میرزا هندال و حاجي محمّد این گرفتاران را بدرگاه والا آوردند و آنحضرت بموجب قواعد نصفت و معدلت فراخور استعدادات مختلف آن مردم را بلطف و قهر اختصاص دادند - و سجده های نیاز بدرگاه کارساز حقیقي (که جواد بے منّت و مفیض بے منّت است) بتقدیم رسانیدند •

و روز دیگر بشرائط محاصره پرداخته مورچلها قسمت فرمودند - روزے از مورچلے

---

(۲) در [بعضے نسخه] جمله ایست (۳) نسخهٔ [د] جواد بے منت و مفیض بے ضنت است •

(که بمنعم خان و محمّد قلي برلاس و حسن قلي سلطان مهردار تعلّق داشت - و بندوقها بمردم قلعه مي‌انداختند) بندوقي بمبارز بيگ رسيد - و قالب تهي کرد - آنحضرت (که معدن مرحمت بودند) تاسّف عظيم فرمودند - و بر زبان اقدس گذشت کاش مصاحب بيگ برادر او بجاى او کشته ميشد - و آنحضرت (بمقتضاى برادري - بل بموجب رافت عامّه) با وجود چندين تقصيرات ميرزا کامران بر سر عنايت و التفات آمدند - و فرمان موعظت نشان (که تعويذ بازوى دولت و اقبال - و حرز گردن فضل و کرامت تواند بود) بميرزا نوشتند - و بعد از اقسام نصائح بزرگانه اين عبارت مسطور شده بود - که اى برادر بدخو و اى عزيز جنگ‌جو از تدبير اين کار (که باعث کارزار و موجب قتل و آزار مردم بيشمار است) باز آى - و بر مردم شهري و لشکري رحم نماى - امروز اين همه مردم که کشته ميشوند فردا اى قيامت • شعر •

• بود خون آن قوم در گردنت • بود دست آن جمع در دامنت •

• همان به که بر صالح راى آوري • طريق مروّت بجاى آوري •

و مصحوب نصيب رمّال اين منشور سعادت فرستادند - چون ميرزا اى مست غفلت رو گردانيدهٔ اقبال و پشت داده دولت بود نصائح سعادت لوائح مفيد نيامد - و در جواب آن طومار عنايت و ديباجهٔ درايت اين بيت بر زبان راند • شعر •

• عروس ملک کسي در کنار گيرد چست • که بوسه بر لب شمشير آبدار دهد •

نصيب رمّال حقيقت ادبار ميرزا بمسامع عليّه رسانيد - حکم بضبط مورچلها شد درين اثنا ميرزا سليمان و ميرزا ابراهيم بجمعيّت تمام باستلام عتبهٔ عليّه شرف اختصاص يافته بعواطف خسروانه سعادت امتياز يافتند - و چاکرخان ولد وامق قبچاق با مردم کوالب نيز آمده ضميمهٔ عساکر اقبال گشت - و درين مدّت يک ماه محاصره روز بروز ابواب فيروزمندي بر روى اوليای دولت گشوده‌تر ميشد - و عقدهٔ مهمّات ميرزا کامران بسته تر شده کارها برو تنگتر ميگشت - تا آنکه از اقسام حيله گري و کيدورزي نااميد شد - و از کمک پدر محمّد خان اوزبک (که از کوتاه‌بيني چشم ميداشت) مايوس شده بے اختيار دست بفتراک اطاعت و انقياد زد - و بوسيلهٔ اين حيله خود را درين نوبت از گرداب خطر برکنار گرفت و کشتي عافيت را ازين موج‌خيز بساحل نجات رسانيد - و باين قصد انواع الحاح و استعذار پيش آورد روزے خطے بر تير بسته در اردوى معلّى انداخت - مضمون آنکه حقوق عنايت و رعايت آنحضرت را ندانستم - ديدم آنچه ديدم - اکنون از گذشته پشيمانم - و ميخواهم که بطواف کعبهٔ معظّمه رخصت فرمايند - تا از معصيت بغي و کدورت کافرنعمتي پاک شده خود را معتمد

خدمت و شایستهٔ ملازمت گردانم - و امید از عواطف آنحضرت که این درات بوسیلهٔ میر عرب مکّی مشخص شود - و میر از حملهٔ سیّاحان روزگار در صدق وصفا امتیاز داشت - وبکیمیاگری منسوب بود - و حضرت جهانبانی جنّت آشیانی باو توجّه داشتند - و درین یورش (قرین رکاب نصرت اعتصام بوده) لشکر دعا را آرایش میداد - چون عرضه‌داشت تضرّع او بمسامع عزّ و جلال رسید میر را طلب فرموده درین باب سخن گفتند - میر گفت که جواب این را من نوشته درون قلعه میفرستم - و این عبارت نوشت (اعلموا یا اهل القلعة الخلاص فی الاخلاص - و السّلامة في التّسليم و السّلام علی من اتّبع الهدی) یعنی ای اهل قلعه خلاصی در اخلاص است - و سلامت در اطاعت و انقیاد - و سلامت بر کسیکه راه راست را پیروی نماید - میرزا کامران بر مضمون این نوشته اطّلاع یافته باز بطریق سابق نوشت که هرچه میر فرمایند و قرار دهند عدول نخواهد بود - حضرت جهانبانی ازانجا (که کرم و مروّت لازم ذات قدسی ملکات ایشان بود) میر را رخصت فرمودند - میر بقلعه رفته لوازم تبیان حق (که در مشارب عقلی از زلال عذب شیرین‌تر بود - و در اذواق حسّی از عصارهٔ حنظل طعم تلختر داشت) بتقدیم رسانیده در تصریح و تلویح آن دقیقهٔ مهمل نگذاشت از هر باب سرزنشی (که میر میکرد) میرزا (چون از صداع خمار بدمستیهای خود تنبیه یافته بود) سر تسلیم پیش افکنده تقصیر تقصیر میگفت - و هرچه فرمایند قبول داریم بر زبان میراند - میر گفت چارهٔ این کار آنست که برخیزید - و با دل اخلاص گزین و خاطر مستمند همراه من سعادت ملازمت در یابید - میرزا از راستی یا حیله‌پردازی روان شد - چون نزدیک بدر قلعه رسید میر (که مبصر مزاج زمانه بود) میدانست که این اصلے ندارد - و همین مقدار اطاعت در عالم ظاهر کافی‌ست - ایستاد - و بمیرزا گفت چون شما بعزم آستانبوس قدم نهادید از دایرهٔ عناد برآمدید - و از بغی نجات یافتید - اکنون لایق سعادت و مناصب ندامت آنست که آمرای فرار کرده را گردن بسته بدرگاه فرستید - و خود خطبهٔ آنحضرت بخوانید - و غایبانه رخصت گرفته متوجّه سفر حجاز شوید - میرزا نصیحت پذیر شده همه‌را قبول نمود - مگر آنکه گفت از حضرت التماس کنید که بابوس را همراه من بگذارند که از قدیمان منست - میخواهم که تلافی آنچه باو کرده‌ام درین سفر بجای آرم - میر چون (مراجعت نموده بملازمت آمد - و حقیقت حال را بموقف عرض رسانیده استعفای جرائم میرزا نمود) آنحضرت بمقتضای عطوفت فطری تقصیرات او را بخشیدند - و آنچه میر مقرّر ساخته بود امضا فرمودند •

روز جمعه دوازدهم رجب سال (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج درون قلعهٔ مذکور مولانا عبدالباقی صدر خطبه بنام گرامی حضرت جهانبانی خواند - آنحضرت ازانجا سوار شده ببالغم

(که دران نزدیکي بود) نزولِ اقبال فرمودند - موچلها برطرف شد - و حکمِ عالي بصدور پیوست که حاجي محمّد و جمعے حاضر باشند - که میرزا با معدودے (که مقرّر شده) بدر رود - و تا برآمدن از قلمرو حافظ حدود گردند - و علي دوست خان باربیگي و عبدالوهّاب و سیّد محمّد پکنه و محمّد قلي شیخ کمان و لطفي مهرندي و جمعے را تعین فرمودند که دروازهٔ قلعه را محافظت کرده امرای فرار نموده را بیارند - و میرزا را با همراهان معهود بگذارند - بموجبِ قرارداد میرزا برآمد - و در اثنای راه یکے از ملازمانِ میرزا ابراهیم اسپِ خود را شناخت که یکے از خدمتگارانِ میرزا کامران سوارهٔ میرفت - و این را بمیرزا ابراهیم گفت - میرزا کسان فرستاد که آن اسپ کشیده آوردند - چون بسمعِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني رسید از نیک سیرتي این معني را ناپسندیده دانسته اعراض فرمودند - و میرزا ابراهیم از خجالت و تنک مزاجي بےرخصت برخاسته بحدود کشم رفت - و حاجي محمّد نیز معاتب شد - که چون بدانستگي تو این بےحرمتي بمیرزا رسید - و فرمانِ عطوفت (که متضمّنِ معذرت باشد) باخلعت و اسپ مصحوبِ خواجه جلال الدّین محمود میربیوتات فرستادند - و چون برخے از شب گذشت قراچه خان را شمشیر درگردن بسته حاضر ساختند - چون برابرِ مشعل رسید حکمِ عالي شد که شمشیر از گردن فرود آورند - و گناهِ او را بخشیده بزمین بوس معزّز ساختند - و بترکي گفتند که عالِم سپاهیگري ست - امثالِ این خطاها شده آمده است - و در پایانِ دستِ چپِ تردي بیگ خان حکم شد که بایستند - و بعد ازان مصاحب بیگ را ترکش و شمشیر بگردن بسته آوردند - چون نزدیک بمشعل رسید حکمِ فرود آوردنِ ترکش و شمشیر فرمودند - و همچنین سردار بیگ ولد قراچه خان را آوردند - فرمودند که گناه از کلانان است - خردان چه گناه دارند - و همچنین سایرِ اُمرا نوبت بنوبت مي آمدند - و نوید بخشش مي شنیدند - آخر همه قربان قراول (که حقوقِ خدمت داشت) بفرطِ خجالت و سرافکندگي آمده کورنش کرد - حضرت بترکي فرمودند که ترا چه بلا پیش آمد - و بچه تقریب رفتي - او نیز بترکي جواب داد - روی جمع را (که دستِ قدرتِ ایزدي میاه کرده باشد) ازانها چه باید پرسید - حسن قلي سلطان مهردار (که همه وقت راهِ سخن داشت) این بیت دران مجلس خواند •

• بیت •

• چراغے را که ایزد بر فروزد • هر آنکو پُف کند ریشش بسوزد •

و تمامي اُمرا بتخصیصِ قراچه خان (که ریشِ دراز داشت) شرمندگي کشیدند - روزِ دیگر ازانجا بدولت کوچ فرمودند - و در کنارِ آبِ طایقان (که اُلنگے دانگشا بود) نزولِ اجلال واقع شد •

روزِ چهارشنبه هفدهمِ رجب ببدرقهٔ هدایتِ ازلي میرزا کامران مراجعت نموده بدولت بساط بوس

مشرّف شد - و شرح این قضیّه (۲) بدیع آنست که در حوالی بادام دره میرزا کامران با میرزا عبدالله زبان را بشکر عنایت پادشاهي التذاذ داد - و از چندین بی‌ادبیها (که از حوصلهٔ میرزا بیرون بود) گذرانیدن و از جرائم آن درگذشتن سبب تعجّب او شد - میرزا عبدالله پرسید که اگر بجای ایشان شما میبودید چه میکردید - گفت ازمن گذشتن و گذاشتن نمي‌آمد - میرزا عبدالله گفت اکنون فرصت کارے (که پاداش آن تواند شد) دردست هست - اگر بجای آرید چه شود - میرزا گفت آن کدام است - گفت امروز بجائے هستیم که دست پادشاهي بما نمیرسد - مناسب آنست که بامعدودے ایلغار کرده بملازمت پادشاه بشتابیم - و سجدات شکر بتقدیم رسانیده عذر گناهان خود بخواهیم - و خدمات پسندیده بجای آریم - میرزا کامران قبول این معني کرد - و بامعدودے روان شد چون بنواحی اردوی معلّی آمد بابوس را بملازمت فرستاد - و از آمدن خود خبردار ساخت حضرت جهانباني از آمدن میرزا خوشوقت شده حکم فرمودند که اوّل منعم خان و تردي‌بیگ خان و میر محمّد منشي و حسن قلي سلطان مهردار و بالتّو (۳) بیگ تواچي بیگي و تاخچي بیگ و جمعے دیگر بروند - و بعد ازان قاسم حسین سلطان شیباني و خضر خواجه سلطان و اسکندر سلطان و علي‌قلي خان و بهادر خان و جمعے دیگر شتابند - و سیوم مرتبه میرزا هندال و میرزا عسکري و میرزا سلیمان استقبال نمایند - و در همین روز میرزا عسکري را بند از پا برداشته بودند •

صباح آن بقانونے (که حکم عالي نفاذ یافته‌بود) میرزایان و اُمرا رفته لوازم احترام بجای آوردند و حضرت جهانباني تخت‌آرای ملک و دولت گشته بزرگانه بار عام دادند - میرزا کامران بفرق آداب شتافته بدولت بساط بوس مشرّف شد - و تسلیمات ضراعت و سجدات اخلاص بجای آورد حضرت جهانباني از روی مهرباني فرمودند که دیدن تورا بتقدیم رسید - دیگر بیا که برادرانه در یابیم - بعد ازان از روی فرط رافت و شفقت میرزا را در بر گرفتند - و گریهای زارزار کردند چنانچه تمام حضّار مجلس عالي را دل بدرد آمد - میرزا بفرط اعزاز مخصوص گشته بموجب اشارت عالي در جوانغار نشست - و بترکي فرمودند که نزدیک بنشینید - و میرزا سلیمان را اشارت برانغار شد - و همچنین میرزایان و اُمرا بترتیب رتبه و حالت خویش برانغار و جرانغار نشستند - و جمعے از نزدیکان بساط دولت (مثل حسن قلي مهردار و میر محمّد منشي و حیدر محمّد و مقصود بیگ آخته) در دنگل قرار یافتند - و جشن عظیم انتظام یافت - قاسم چنگي و کوچک خچکي (۴) و مخلص قبوزي و حافظ سلطان محمّد رخنه و خواجه کمال‌الدّین حسین و حافظ مهري و سایر

---

(۲) در [بعضے نسخه] قصهٔ بدیع (۳) در [بعضے نسخه] بالتون بیگ (۴) نسخهٔ [ح] عچکي •

این گروه جادرمنش نزدیک بقور نشسته نغمه‌پردازی نمودند - و از یکها کاکر علی و شاهم‌بیگ جلایر و تولک قوچین و جمعی دیگر عقب تور جای یافتند - و میوه و طعام گوناگون بآداب پادشاهی کشیده شد - و درین مجلس حسن قلی مهردار از میرزا کامران پرسید - شنیده‌ام که در حضور شما مذکور میشد که پیش پیر محمد خان میگفته اند که هرکه یک نارنج بغض مرتضی علی دارد او را مسلمان نتوان گفت - شما فرموده باشید که خدایرا بنده باشد که برابر هندوانه بغض داشته باشد - میرزا بهم درهم شد - و گفت پس مردم مرا خارجی تصور میکرده باشند و همچنین از هرجا سخن گذشت - و حضرت جهانبانی بنوادر کلمات گوهرافشان بودند و تا آخر روز این مجلس عشرت منتظم بود - و درین محفل نشاط میرزا عسکری را بمیرزا کامران سپرده رخصت منزل فرمودند - و چون میرزا بسرعت آمده بود خیمه و خرگاه و بارگاه برای میرزا از سرکار پادشاهی نزدیک دولتخانه ایستاده شد - روز دیگر در باب رفتن بلخ با میرزایان و امرا مشورت فرمودند - هر کدام موافق عقل و رای خود حرفی درمیان آورد - حضرت فرمودند که چون موکب منصور بناری رسد هرچه صلاح باشد بتقدیم خواهد رسید - و ناری موضعی است از بدخشان که یک راه ببلخ دارد - و یک راه بکابل •

روز چهارم ازین منزل معدلت بخش کوچ فرموده شب درمیان بسرچشمهٔ بندگشا (که نزدیک اشکمش است) نزول اقبال فرمودند - و مجلس انبساط ترتیب داده بعیش و عشرت گذرانیدند - و دران سرمنزل عبرت افزا حضرت گیتی‌ستانی فردوس مکانی سابقاً رسیده اند و خان میرزا و جهانگیر میرزا آمده سر اطاعت بر خط فرمان نهاده اند - و حضرت فردوس‌مکانی (در باب نزول اجلال باین موضع فرح‌بخش - و آمدن برادران - و اطاعت‌نمودن ایشان) برسم نشان تاریخ آنرا برتختهٔ سنگی نقش فرموده اند - حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی (که باین نزهتگاه رسیدند) بر سنت سنیهٔ حضرت گیتی‌ستانی تاریخ آمدن خود و ملازمت کردن میرزا کامران و مجتمع شدن برادران درانجا نیز ثبت فرمودند - و این هر دو تاریخ از دو پادشاه بزرگ منش بر یک لوح سنگ بر مثال کتابهٔ ایوان روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار دست در گردن یکدیگر یادگار است - و ازانجا بموضع ناری ورود سعادت فرموده بانتظام ولایت بدخشان مشغول شدند خلجان را (که مشهور بکولاب است) تا مرحد موک و فراتگین بمیرزا کامران عنایت فرمودند و چاکر خان را امیر الامرای میرزا کامران مقرر ساخته بهمراهی او نامزد فرمودند - و عسکری میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ح] که پیر محمد خان (م) نسخهٔ [د] زده اند (۳) نسخهٔ [ح] قراتکین •

نیز همراهِ میرزا ساخته قراتگین بجایگیرِ او اختصاص دادند - اگرچه میرزا کامران بابن جایگیر راضي نبود امّا بملاحظهٔ اینچنین جان‌بخشي چندان مضایقه نکرد - و قلعهٔ ظفر و طایقان و بعضے از پرگنات دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرّر داشتند - وقندوز و غوري و کهمرد و بقلان و اشکمش و ناري را بمیرزا هندال مکرمت‌فرموده شیرعلي را همراهِ میرزا ساختند - و یورشِ بلخ بسالِ دیگر قرار یافت - و میرزایان را مشمولِ تفقّداتِ پادشاهي گردانیده تصمیمِ رفتنِ کابل فرمودند و در مجالسِ آخربن عهود و موائیق (که شعارِ منتظمانِ سلسلهٔ صورت‌است) درمیان آورده هر کدام را بخدای انتظام‌بخشِ عالمِ صغیر و کبیر سپرده رخصت دادند - و از روی عطوفتِ برادري پیالهٔ شربت طلب‌داشته اندکے ازان تناول کرده بمیرزاکامران مرحمت‌فرمودند - و حکم شد که هرکدام از میرزایان مرتبه را مرعي‌داشته الوشِ پادشاهي بخورند - و پیمانِ یکجهتي و یکدلي را وثوق‌بخشند - و بموجبِ امرعالي باوجودتحقّقِ اخوّت عقدِ صداقت و خلّت نیز بربستند - و هر کدام از میرزایان‌را علم و نقاره عنایت فرموده رتبهٔ اعتبار را بشرفِ عزّت و کرامت امتظهار بخشیدند - و میرزا کامران و میرزا سلیمان و میرزا هندال بتمن توغ اختصاص یافتند - و میرزایان ازین منزل بجایگیرهای خود رخصت گرفتند - و موکبِ عالي متوجّهِ خوست شد - و درانجا (که نزهتگاهِ عشرت بود) اقامت فرمودند و از راهِ پریان[۲] متوجّهِ کابل شدند - و پریان قلعه ایست که حضرتِ صاحبقراني بعد از تادیبِ هندوانِ کتور[۳] اساس نهاده بودند - آنحضرت نیز بتازگي نظرِ تعمیر انداخته نامِ آنرا اسلام آباد نهادند - رایاتِ اقبال چون بآن سرزمین رسید پهلوان دوست میر بر را حکم شد که شکست و ریختِ قلعه را اصلاح نماید - و اهتمامِ آنرا باُسرا قسمت کند - ده روز آنحدود معسکرِ دولت بود تا آنکه باهتمامِ پهلوان در یک‌هفته قلعهٔ مذکور با دروازه و کنگره و سنگ انداز صورتِ اتمام گرفت و آنحضرت بیگ میرک را حاکمِ آنجا ساخته گذاشتند •

چون خاطرِ جهان آرا از مهمّ قلعه جمع شد برسرِ کان نقره تشریف بردند - و بظهور پیوست که دخل بخرجِ این کان برابر نمي‌آید - و ازانجا لبِ آب پنجشیر نزدیکِ کتلِ اشترگرام محلِّ مرادقِ دولت‌اعتصام شد - و اوائلِ زمستان (که زمین از برف بنیادِ رد سفیدي کرده بود) عرصهٔ حدودِ دارالملک کابل بقدومِ گرامیِ حضرتِ جهانباني فرو بها یافت - و بجهتِ اختیارِ وقت و انتظارِ ساعتِ معهود روزے چند درنواحیِ شهر توقّف اتّفاق افتاد - و حضرتِ شاهنشاهي (که هزاران میمنت و سعادت درمقدمِ آنحضرت‌است) اقبال‌وار استقبال فرمودند - اتکه خان و جمعی

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرمان • و نسخهٔ [ز] بریان (۳) نسخهٔ [ا د] کدور •

از نزدیکان بدولت ملازمت مشرّف شدند - و آنحضرت بدیدار سعادت‌پرتو آن قرّةالعین خلافت و غرّة الوجه جلالت (که سعادت کونین از جبههٔ ایشان میتافت) مبتهج و منبسط گشته ناصیهٔ اقبال را بسجدات شکر الٰهی جلی جاردانی دادند - و در جمعه دوم رمضان (که وقت مختار بود) بفتح و نصرت سایهٔ ورود بر شهر انداختند - و برزمین نیاز جبهه‌سای گشتند - و عرائض مبارکباد از اولیای دولت رسید - و دریلو ممندر از کشمیر عرضداشت میرزا حیدر با پیشکشهای آن ولایت بدرگاه معلّی آورد - و در عرضداشت تعریف و توصیف آب و هوا و بهار و خزان و گل و میوهٔ کشمیر بعبارت دلکش اندراج داشت - و در التماس سیر گلگشت همیشه بهار آن عرصهٔ دلگشا بمبالغه پرداخته و در باب تسخیر هندوستان سخنان درهم معروض داشته تحریض همت جهانگشای نموده بود - و آنحضرت از فرط التفات منشور فتح و نصرت مشتمل‌بر فنون عطوفت و صنوف مرحمت بمیرزا فرستادند - و توجّه باطن بتسخیر هندوستان دران دیباچهٔ هوشمندی ایراد فرمودند - و در مستقرّ خلافت همواره برتمشیت امور مملکت و تقویت مهام‌دولت بطرزے (که دواعی اوقات مستدعی بود - و مصالح ممالک مقتضی) برای‌صایب همت گماشتند ازانجمله قراچه خان و مصاحب بیگ (که سرگروه منافقان توانند بود - و مستوجب انواع سیاست شده بودند) ایشان‌را رخصت سفرحجاز دادند - که شاید در اوقات غربت (که سوهان‌زن ناهمواریهای نفس است) از ایّام دولت یاد آورند - و قدر آن نیک روزی شناخته از کردارهای بد باز آیند و اینها روانه‌شده درمیان هزارها توقّف نمودند - و آخر عاطفت حضرت جهانبانی عذرهای نامسموع این گروه ناسپاس را پایهٔ قبول بخشید - و در همین ایام تجدید مبانی مودّت و تاکید معانی محبّت (که لازمهٔ فتوّت و مروّت‌است) فرموده خواجه جلال‌الدّین محمود را برسم رسالت با تحف و هدایا رخصت عراق فرمودند •

و از سوانح (که دربن‌سال روی داد) شهادت میرزا الغ بیگ است ولد میرزا محمّد سلطان و مجمل‌ازین سرگذشت آنکه میرزا از زمین‌داور (که جایگیر او بود) بارادهٔ ملازمت حضرت‌جهانبانی بجانب بدخشان میرفت - و خواجه معظم نیز بارادهٔ عتبه بوسی و تلافی تقصیرات همراه میرزا بود چون نزدیک غزنین رسیدند خبر فتح موکب دولت بایشان رسید - خواجه معظم میرزا را بجدکرده

---

(۴) اگر چه در نسخهٔ [ط] آن فتحنامه ثبت یافته است اما چون نسخهٔ ط پر از اغلاط است که تصحیحش خیلی دشوار ونیز در دیگر هیچک نسخه از نسخهای هشتگانه یافته نشد لهذا باتباع اکثر نسخ آن نامه را قلم انداز کرده شد •

بر سر هزارها برد - که تاخت و تاراج این گروه (که همواره برهزنی و غارتگری اشتغال دارند) نماید - و از بی‌تدبیری (که منشأ آن غرور جوانی - و جنون پندار باشد) آئین پیکار منظور نداشته بجنگ جرأت نمودند - میرزا از جام شمشیر شربت واپسین در کشید - آنحضرت تردی‌محمّدخان را اعتبار افزوده زمین‌داور و آنحدود بجایگیر او مقرّر ساختند - و بجهت انتظام و استحکام مبانی آنحدود رخصت فرمودند - و در همین سال ایلچیان عبدالرّشید خان بن سلطان‌سعیدخان حاکم کاشغر آمده تحف و هدایای گرامی بنظر اشرف گذراندند - و بزودی مشمول عنایت شده رخصت‌یافتند و در همین ایّام سعادت پیرا عبّاس سلطان (که از سلاطین ازبکیّه بود) بآستانبوس استسعاد یافت - و منظور نظر عاطفت و تربیت گشت - و مرتبهٔ او را بلند ساخته بعفّت قباب گلچهره بیگم (که همشیرهٔ خرد آنحضرت بود) عقد ازدواج بستند - و از وقائع (که درین سال روی نمود) شهید شدن میرزا شاه برادر میرزا الغ بیگ است - از اشقر کرام (که در جایگیر او بود) عزیمت آستانبوس داشت - چون بکتل منار رسید شاه‌محمّد برادر حاجی‌محمّد بانتقام آنکه (در هندوستان کوکی عمّ حاجی‌محمّدخان را میرزا محمّد سلطان کشته بود) کمین کرده در سر آن کتل تیرے زد و میرزا را دران عقبه بدرجهٔ عالیهٔ شهادت عروج داد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی از کابل ببلخ - و رجوع عالی از بی‌اتفاقی میرزا کامران - و نفاق امرا بکابل

هرچند (تسخیر ممالک هندوستان و برآوردن خس و خاشاک ازان بوستان و تقدیم این امر بر جمیع امور بر همّت ملک گشای از واجبات اقبال روز افزون بود - و سیر ولایت کشمیر نیز مرغوب ومکنون) آنرا بوقت دیگر حواله فرموده یورش بلخ را (که سابقاً تصمیم یافته - و تهیّهٔ آن فرموده بودند) قدم دولت در رکاب عزیمت نهاده پیش گرفتند - و در اوائل سال (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش (که هوا رو باعتدال آورده بود) بالقو بیگ را (که یکے از معتبران درگاه بود) پیش میرزا کامران فرستاده پیغام دادند که بموجب قرار داد بعزیمت بلخ متوجّه شدیم - باید که (اتّفاق و یکجهتی را پیش‌نهاد همّت ساخته - و این معنی را سرمایهٔ سعادت جاوید دانسته) هنگام وصول رایات عالی بحدود بدخشان خود را باستعداد تمام قرین موکب والا گرداند - و مناشیر مطاعه بمیرزا هندال و میرزا عسکری و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم (درماختگی راه و آمادگی سپاه و بزودی خود را رساندن) شرف اصدار یافت - و بدولت و اقبال نهضت رایات عالیات شد

---

(۲) نسخهٔ [۵] و میرزا دران عقبه بدرجهٔ شهادت رسید (۳) نسخهٔ [۵] جهان گشای •

و بجهت تنسیق امور و انتظام مهام و آمدن حاجي محمّد خان از غزنین قریب یک ماه در بُرت چالاک توقّف اتّفاق افتاد - و ازین منزل خواجه دومت خاوند را بکولاب فرستادند که میرزا کامران را باردوی معلّی رساند - و خواجه قاسم بیوتات (که سابقًا منصب وزارت داشت) و خواجه میرزا بیگ (که دیوان حال بود - و از بے رشدی او خواجه غازي مهمّات را بکاردانی خود پیش گرفته بود) و خواجه مقصود علي (که راتق و فاتق مهمّات میرزا کامران بود) و چندے دیگر بوسیلهٔ میر برکه تقریر حال خواجه غازي و خواجه روح الله کردند - منعم خان و محمّد قلي خان برلاس و فریدون خان و مولانا عبدالباقي صدر بجهت تشخیص معامله تعین شدند - و حسین قلي سلطان (که از مقرّبان درگاه بود) محصّل این مهم شد - و بعد از تحقیق معامله خواجه غازي و خواجه روح الله و جمعے دیگر از نویسندهای متغلّب را گیراندند - و محمّد قلي سلطان را بجهت تحقیق اموال خواجه غازي تعین نمودند - و خواجه سلطان علي (که از توجّهات حضرت جهانباني بخطاب افضل خاني ممتاز شده بود) از مشرفی بیوتات بمنصب دیوانی بیوتات اختصاص یافت - و درین اثنا میرزا ابراهیم برحم ایلغار دریافت آستانبوس نمود و بعنایات ممتاز شد •

بعد از فراغ خاطر از مهمّات ضروریهٔ این یورش موکب عالي باستقبال نزول اجلال نمود و دریغجا عبّاس سلطان ازبک فرار اختیار کرد - و آنحضرت بتقریب وصول میرزایان آهسته میرفتند - چون روان شدن میرزایان و استعداد کردن میرزا کامران بمسامع عزّ و جلال رسید از راه پنجشیر عنان عزیمت معطوف ساخته اندراب را مخیّم سرادقات عزّت فرمودند - و در منزلے (که حضرت صاحبقراني درانجا اساس نهاده بودند) سه روز برحم تبعیّت آنحضرت کامروائي فرمودند - و ازانجا بنارِي (۲) اتّفاق منزل افتاد - و از کتل ناري گذشته بسیر دشت نیل بر (که بهار آن در ولایت بدخشان امتیاز و اشتهار دارد) توجّه فرمودند - و در نواحی این گل زمین میرزا هندال و میرزا سلیمان سعادت بساط بوس دریافتند - و محفوف اصناف الطاف گشتند و بالتماس میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان یافت که در حفظ ولایت اهتمام نماید و سزاولی سپاهی آن دیار نیز کند - و از نواحی بقلان میرزا هندال و میرزا سلیمان و حاجي محمّد خان و جمعے از نبرد آزمایان کارطلب را پیشتر روانه فرمودند - که ایبک را (که از توابع بلخ است - و بمعموري و افزونی میوه و خوبی آب و هوا امتیاز دارد) از اوزبکان مستخلص سازند

---

(۲) نسخهٔ [ا] بناري نزول اقبال اتفاق افتاد •

و در اثنای آن شیر محمّد پکنه[۲] (که یکی از یساولان بود) پلنگی بتیر زده بملازمت آورد حسین قلي مهردار بعرض رسانید که ترکان در سر لشکرها زدن پلنگ را خوب نمیدانند و معروض داشت که (چون مرا بیرم[۳] اوغلي مقیّد ساخته پیش کیستن[۴] قرا حاکم بلخ آورد و در ججکتو[۵] میمنه استعداد رفتن هري مي نمود) شخص پلنگ زده آورد - بجهت همین لشکرکشي در توقّف افتاد - حضرت گوش باین سخن ننهاده همچنان توجّه بتسخیر بلخ مصمّم داشتند •

روز دیگر لشکر پیشین خود را بایبک رسانید - پیر محمّد خان حاکم بلخ خواجه ماق اتالیق خود را با جمعی از مردم کار آمدني (مثل ایل میرزا - و حسین سعید بی - و محمّد قلي میرزا و جوجک میرزا) بجهت احتیاط بایبک فرستاده بود - که دران حدود بوده لوازم احتیاط بجای آورد رسیدن ایشان بایبک مقارن آمدن رایات نصرت قرین شد - امرا بغیر از درآمدن در قلعهٔ ایبک و محکم کردن آن چارهٔ دیگر ندیدند - آنحضرت قدوم گرامي ارزاني داشتند - و در لوازم تسخیر قلعه کوشش فرموده مورچلها قسمت نمودند - و در دو سه روز متحصّنان قلعه امان طلبیده بآستانبوس والا شتافتند - و ایبک بدست اولیای دولت قاهره درآمد - حضرت جهانباني جشن خسروانه ترتیب داده از اتالیق در باب تسخیر ماوراء النّهر کنکاش طلبیدند - اتالیق بموقف عرض رسانید که امثال این امور از ما پرسیدن چه گنجایش دارد - حضرت فرمودند که آثار راستي در تو پیداست - آنچه بخاطر تو رسد بی ملاحظه بعرض رسان - مشار الیه معروض داشت که مردم کار آمدنی پیر محمّد خان بدست شما افتاده اند - این جماعه را مسافر صحرای عدم ساخته قدم در رکاب ظفر باید نهاد - که ماوراء النّهر بی جنگ و جدل در حیطهٔ تصرّف وقبضهٔ اقتدار خواهد آمد - آنحضرت نظر بر همّت والای خود فرمودند - که در آئین فتوّت نقض عهد از اهل کمال ناستوده است - خصوصًا از سلاطین عالیقدر که از ایشان ناپسندیده تر مي باشد - این گروه را امان داده ایم - خلاف آن چگونه در معدلت سرای ضمیر هزاوار گنجایش باشد - اتالیق معروض داشت که اگر حضرت این کنکاش درست و رای متین را بعمل نمي آرند - پس مرا[۶] نگاهداشته مصالحه فرمایند که از خلم این جانب بملازمان درگاه مقرّر گردد - و هرگاه یورش هندوستان شود جمعی در ملازمت بوده خدمات پسندیده بتقدیم رسانند - چون مشیّت ازلي و ارادت قیّومي برخلاف این دو شق رفته بود نگاشتهٔ رقم تقدیر در نظر اهل عزیمت آراسته تر نمود - وچند روز اقامت

---

(۲) نسخهٔ [ا] یکه (۳) در [بعضی نسخه] پرم اغلن (۴) نسخهٔ [ب] اکتین - ونسخهٔ [ح] کیسین
(۵) نسخهٔ [ح] و در چپچکتو و میمنه (۶) نسخهٔ [ب] امرا را •

واقع شد - اگرچه هوای ابیک و فراوانی میوه باعث توقف بود اما عمدهٔ اسباب توقف ناآمدن میرزا کامران شد - و خردمندان پیش بین حسابدان ازروی یقین میگفتند که اگر این توقف نمیشد پیرمحمد خان را طاقت مقاومت و قدرت مقابله و محاربه نبود - هرائینه مستاصل میشد - یا برحسب دلخواه صلح میکرد - چه عبدالعزیز خان و دیگر خانان اوزبکیه بکمک نمیتوانستند رسید چون توقف باستداد کشید آنجماعه فرصت یافته بکمک غنیم آمدند - و امرای اوزبکیه را (که بدست افتاده بودند) مصحوب خواجه قاسم مخلص (که یکی از معتمدان درگاه بود) بکابل فرستادند و اثاثالبیت را همراه داشته از راه خلم متوجه بلخ شدند - و بعد از دو سه روز از خلم گذشته در مقام بابا(۲) شاه و نزول اجلال فرمودند - روز دیگر نزدیک آستانهٔ (که سر منزلیست مشهور) معسکر دولت آراسته گشت - و قراولان خبر رسانیدند که جمعی کثیر از اوزبکان بحرکردگی وقاص سلطان و شاه محمد سلطان حصاری برآمده‌اند - آنحضرت فوجها آراسته قدم در رکاب ظفر اعتصام نهادند و درمیان قراولان اندک جنگی شد - و در وقت فرود آمدن موکب عالی شاه محمد سلطان حصاری با گروه انبوه برسر اردوی معلی تاخت - و جوانان کار طلب مثل کابلی خان برادر محمد قاسم موجی و شیر محمد بکنه و محمد خان ترکمان بغایت مردانه قدم پیش نهاده تردد پسندیده کردند چنانچه کابلی افتاد - و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - و اویکن اغلان را (که از اوزبکان نامی بود) دستگیر ساخته بملازمت آوردند - میان محمد خان ترکمان و میر محمد بکنه منافشه شد - هرکدام نسبت این دستبرد بخود میکرد - حضرت حقیقت حال از اویکن استفسار فرمودند که ترا که فرود آورد - اشارت بمحمد خان کرد که اول این شمشیر بمن انداخت از هول شمشیر این مرد از اسپ جدا شدم - و چون خود را راست کردم(۳) و ایستادم این مرد دیگر (و ایما بسید محمد بکنه کرد) شمشیر بر روی من انداخت - حضرت بسید محمد اعراض فرمودند که او انداختهٔ محمد خان است - تو بیمروتی کردهٔ - که برصید دیگرے شمشیر انداختهٔ - جلدر را بمحمد خان عنایت فرمودند - و اویکن را به پیرمحمد آخته سپردند که از احوال او خبردار بوده تیمار او کند - و با وجود آثار فتح و نصرت امرای نفاق سرشت بی‌اخلاص اظهار بیدلی میکردند و همواره خبرهای ناراست از جانب میرزا کامران مذکور میساختند - و در میان خود شهرت میدادند اگرچه [هر شنیده(۵) (که بمیرزا نسبت کنند) از بهر (که مادهٔ قابل بود) راست می‌نمود] اما اینجا خلاف واقع سخنان برو می‌بستند ٭

(۲ نسخهٔ [ج] باباساهو (۳) در [اکثر نسخه] از هول باد شمشیر این مرد (۴) در [اکثر نسخه] گرفتم (۵) در [بعضی نسخه] تقصیر ٭

القصه روز دیگر اوزبکیه هجوم نموده بتمام و کمال آماده جنگ و مستعد پیشدستی شدند عبدالعزیز خان پسر عبید خان قول شده بود - و پیر محمد خان برانغار - و سلطان(۲) حصار جرانغار و آنحضرت نیز لشکر را جا بجا نصب فرموده قلب را بوجود اقدس زینت بخشیدند - و میرزا سلیمان را در برانغار - و میرزا هندال را بجرانغار تعین فرمودند - و قراچه خان و حاجی محمد خان و تردی بیگ خان و منعم خان و سلطان حسین بیگ جلایر با برادران در هراول مقرر شدند و بعد از نیم روز تسویهٔ صفوف و آراستگی انواج باتمام رسید - و تا شام جنگ عظیم درکار بود و جوانان نبرد آزمای عرصهٔ همت پیموده داد دلاوری داده هراول مخالف را برداشته راندند و از جویبارها گذرانیده در کوچه‌بند بلخ درآوردند - حضرت جهانبانی بمقتضای فطانت و متانت رای خود خواستند (که تعاقب نموده رایات را از جویبارها گذرانند) رفیقان کوته اندیش نفاق پیشه در لباس وفاق خلاف مصلحت را در نظر جلوه دادند - و دوستان نادان نیز از بی ادراکی تقویت آن کوته بینان بیدولت کرده رای دشمنان اختیار کردند - و نگذاشتند که از جویبارها بگذرند و سخنان نادرست کم‌همتانه درمیان آورده گاه کمی لشکر خود و بسیاری سپاه مخالف و گاه رفتن میرزا کامران بکابل و اندیشهٔ امیر شدن اهل و عیال سپاهی و گاه انتظار بردن بتعاقب میرزا کامران و امثال این چیزهارا سبب ساخته مراجعت را تحریض مینمودند - و آخر بهزار مجادله با نفس خود باین راضی شدند که بجانب درهٔ کز (که از جاهای محکم است) شتافته روزے چند درانجا باشند و اویماقات آنحدود و جمعے دیگر از سپاهی را جمع کرده اسباب فتح مرانجام دهند - و درین توقف خبر میرزا کامران نیز مشخص خواهد رسید - و بر تقدیر وقوع رفتن میرزا بکابل مارا بانحدود کاوتن مناسب وقت نیست - و بعد ازین با خاطر جمع تسخیر بلخ بلکه ماوراء النهر بآسانی میسّر خواهدشد - و بتائیدات الٰهی تا امروز همه وقت فتح و نصرت همرکاب و همعنان موکب عالی بوده اقبال بر اقبال پیش می‌آید - بهمه حال دست از جنگ باز داشته بجانب درهٔ(۳) توجه باید نمود آنحضرت بواسطهٔ نگاهداشت خواطر جمهور بی‌علاج شده بآنصوب توجه فرمودند - و بلخ گرفته را از بی‌اتفاقی ارباب نفاق همچنان گذاشتند - و شیخ بهلول را جهت برگرداندن هراول (که از آب گذشته و اوزبک را رانده در شهربند درآورده بود) فرستادند - و میرزا سلیمان و جمعے(۴) دیگر از بهادران نامی را چنداول تعین فرمودند •

چون (همگی نیت حق ناشناسان تیره درون بروم زدن سپاه بود) این مراجعت

---

(۲) نسخهٔ [د] سلطان شاه محمد حصاری جرانغار (۳) در [بعضی نسخه] جمع کثیر •

(که بجانب دره گز بحسب تقدیر خواهي نخواهي واقع‌شد - و اتفاقاً رو بکابل داشت) معاودت بصوب کابل اشتهار یافت - و رفتن میرزا کامران دارالسنهٔ هوام مشهور شد - مردم روی در پریشاني نهاده سو بسو متفرّق شدند - هرچند [حضرت جهانباني حسین‌قلي سلطان مهردار (که از مخصوصان بساط عزّت بود) و جمعي دیگر از مقرّبان را بجهت برگردانیدن آن جماعت پریشان روزگار تعیین فرمودند] چون تقدیر موافق تدبیر نبود فایده‌مند نیفتاد - و الحق رقم مشیّت حکیم تدبیر برین‌صورت پذیرفته بود که سواد اعظم هندوستان از خلل ستمگاران و آسیب جفا پیشگان بمحفوظي گراید - و مهبط برکات ذات قدسي گشته تختگاه ابد دستگاه حضرت شاهنشاهي ظلّ الٰهي گردد - و چندین هزار تخم نیکي در مزارع بسیط غبرا و ریاض آمال مخلصان انشانده آید و خلاصهٔ سخن آنکه ایزد جهان‌آرا این‌چنین نصرت را در لباس چنین حال (که موجب ازدیاد عبرت و خبرت هوشمندان گردد) بظهور آورده اسباب حکم و مصالح را سرانجام داد - چه اگر این واقعهٔ ناملائم بظهور نیامدے در مشاغل تسخیر ماوراءالنّهر کار بچارگان هندوستان در تعویق ماندے و سرانجام این ممالک (که ماصن متوجّهان هفت اقلیم همت) در حجاب تاخیر افتادے •

و بالجمله چون مخالف ازین قضیّهٔ نامرضیّه آگاهي یافت مهمّ برهم‌خوردهٔ خود را انتظام داده بتعاقب درآمد - و حضرت جهانباني بنفس نفیس مبارزتهای شگرف و محاربتهای بزرگ (که وصفش کارنامهٔ قتال روزگار را دیباچگي بخشد) بظهور آوردند - و دران بیشهٔ شیران نبرد رخشِ جهان‌گردِ زرّین نام (که تسرّالنّاظرین نام داشت - و آنرا (۳) محمّد خان حاکم هرات پیشکش کرده‌بود - و آنحضرت بران سوار بودند) بزخم تیر افتاد - و حیدر محمّد آخته اسپ خود پیشکش آن پیشوای دولت و دین نموده باین خدمت سربلند گشت - و حمایت ایزدي آن صاحب سریر سروري را نگاهباني فرموده بمامن رسانید - و اکثر همراهان آثار بدبختي را بچشم خود دیده بوفاقت پست فطرتي ادبار همّتي هرطرف پراگنده شدند •

تفصیل عمده‌های موکب عالي رقمزدهٔ کلک بیان میگردد - میرزا هندال - میرزا سلیمان قراچه خان - حاجي محمّد خان - تردي بیگ خان - منعم‌خان - خضرخواجه سلطان - محمّد قلي‌خان جلایر - اسکندر خان - قاسم حسین خان - حیدر محمّد آخته‌بیگي - عبدالله خان اوزبک حسین قلي خان مهردار - محبّ علي خان میر خلیفه - سلطان حسین خان - بالتوسلطار

---

(۲) در [بعضي نسخه] حسن قلي (۳) نسخهٔ [ب] محمد خان شرف الدین اغلي حاکم هرات •

مصاحب بیگ - شاه بداغ خان - شاهم بیگ جلایر - شاه قلي نارنجي - محمّد قاسم موجي لطف‌الله سهرندي - عبدالوهّاب اوجي (۲) - باقي محمّد پروانچي - خالدين (۳) •

و بعد از سه روز بر سر يخ چهارچشمه اتّفاق نزول افتاد - و درين منزل محمّد قلي شيخ (۴) كمال (كه براه راست افتاده بود) خبر موكب معلّى يافته ملحق شد - و درين منزل منشور عطوفت بنام نامي حضرت شاهنشاهي و مخدّرات تنق عصمت (كه در دارالامان كابل بودند) مرقوم خامهٔ عنايت مصحوب بيگ محمّد آخته بيگي روانه ساختند - و برشيد خان حاكم كاشغر (كه پيوسته سلسله جنبان عقيدت و اخلاص بود) مفاوضهٔ عطوفت ارسال نموده خبر مقدم اشرف را نگاشته بودند كه برادر بدنيت محمّد كامران بمقتضاى طبيعت قبح نفاق بر حسن وفاق ترجيح نموده جانب محبّت و دولتخواهي را بالكلّيه فروگذاشت - و بسيارے از همراهان را همّت ياوري نكرد - لاجرم اين سفر بخاطرخواه احبّاى دولت ميسّر نشد - بلكه باعث مزيد ملال و كدورت خاطر گرديد و شكرانهٔ سلامتي كرده نصيحتهاى ارجمند (كه تسلّي بخش خواطر محبّت انتما تواند شد) دران مفاوضهٔ قدس سمت اندراج يافته بود - و ازانجا شب درميان بغوربند نزول دولت كرده شب ديگر بخواجه ميّاران ورود اقبال فرمودند - و ازانجا بقراباغ و ازانجا بمعمورهٔ ورود سعادت اتّفاق افتاد و حضرت شاهنشاهي كامياب استقبال شده درين منزل ادراك ملازمت گرامي فرموده مشمول انظار عنايات شدند - و ازانجا بساعت مسعود بچتر اقبال سايه‌گستر دارالملك كابل گشتند - و ميرزا سليمان از راه بدخشان رفت - و ميرزا هندال بقندوز شتافت - و منعم خان نيز بهمراهي ميرزا بقندوز آمد - و اُمرا همه پي‌هم بكابل رسيدند - و شاه بداغ خان (كه داد جلادت و مردانگي داده بود) در تيد غنيم افتاد - و مير شريف بخشي و خواجه ناصرالدّين علي مستوفي و مير محمّد منشي و ميرجان (۵) بيگ داروغهٔ عمارت و خواجه محمّد امين كنگ را نيز همين حال پيش آمد و باقي جميع ملازمان درگاه در حرز سلامت ماندند - و چون اتاليق و جمعے ديگر از اوزبكيّه (كه در ابيك بدست افتاده بودند) خلاصي يافته بوطن خويش رفتند - و انواع عواطف و مراحم پادشاهي بيان كردند] پير محمّد خان در تعجّب مانده مردم پادشاهي را (كه پيش او بودند) بصلوك آدميانه روانهٔ دارالملك كابل ساخت - و آنحضرت در مستقرّ خلافت متمكّن گشته اين مراجعت را از فرط دوربيني عين صلاح دولت دانسته در انتظام مهمّات دين و دولت توجّه عالي

---

(۲) در [چند نسخه] اودجي (۳) در [بعض نسخه] خالدي (۴) در [بعض نسخه] شيخ كمان - و در [بعض] محمد قلي وشيخ كمال (۵) در [چند نسخه] خان بيگ •

منزل داشتند - و خواجه جلال‌الدّین محمود را (که برسم رسالت پیش حاکم ایران فرستاده بودند و خواجه بجهت بعضی موانع در قندهار توقّف نموده بود) فرستادن او را برطرف کرده بازپس طلبیدند - و خواجه عبدالصّمد و میرسیّد علی (که در فنون تصویر و نقّاشی یگانهٔ آفاق و نادرهٔ ادوار بودند) محبوب خواجه سعادت بساط بوس دریافته مشمول عواطف بیکران گشتند و خواجه سلطان‌علی را (که بخطاب افضل خانی اشتهار داشت) از عهدهٔ مشرفی خزانه بمنصب وزارت سرافراز ساخته دیوان خرج گردانیدند - و دیوانی جمع بخواجه میرزا بیگ قرار یافت •

و حال میرزا کامران آنکه (چون حضرت جهانبانی از فرط شفقت و عطوفت ذاتی تقصیرات عظیمهٔ میرزا کامران بخشیده کولاب را باو مرحمت فرمودند - و چاکر بیگ کولابی ولد سلطان ویس بیگ را همراه میرزا ساخته رایت توجّه بجانب کابل برافراشتند) فرصتی نگذشته بود که میرزا بچاکر بیگ بدسلوکی نموده اورا ازانجا اخراج کرد - و آنچنان بخشش والا را برطاق نسیان نهاده اندیشهای تباه بخود راه داده مترصّد فرصت بود - در هنگامیکه (حضرت جهانبانی در کابل عدالت‌پیرای بودند) همیشه بوعده‌های دروغ آمدن خود را معروض میداشت - و آنحضرت از صفای طویّت و نیک‌گمانی (که شیمهٔ کریمهٔ بزرگ نهادان است) سخنان ناراست اورا راست انگاشته متوجّه بلخ شدند - میرزا این فرصت را غنیمت شمرده ارادهٔ رفتن کابل باز بخاطر غدّار خود مصمّم ساخت - و اندیشهٔ بغی و فتنه (که مخمّر طینت او بود) نزدیک بظهور رسید - و بتحریک سلسلهٔ مکر او امرای تنک‌مایهٔ اخلاص و تنگ حوصلهٔ ارادت دران یورش (چنانچه گذارش یافت) انواع نفاق بعمل آوردند - و (چون آنحضرت مراجعت نموده ظلّ عدالت بر دارالملک کابل انداختند) میرزاکامران میرزاعسکری را در کولاب گذاشته متوجّه قتال میرزا سلیمان شد - میرزاسلیمان بےجنگ از طایقان بقلعهٔ ظفر شتافت - میرزا کامران بابوس بیگ را طایقان سپرده خود متوجّه قلعهٔ ظفر شد میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جنگ را مصلحت وقت ندیده اسحٰق سلطان را بقلعهٔ ظفر گذاشته خود را به تنگ بدخشان کشیدند - و بموضع جرم (۲) رفته منتظر پاداش الٰهی نشستند - میرزا کامران از جانب میرزا سلیمان نحوے فراغ حاصل کرده متوجّه قندوز شد - و بمیرزا هندال اوّلاً از راه فریب درمتی‌نما درآمده حرف یکجهتی درمیان آورد - میرزا هندال سخنان اورا گوش نداشته بر ثبات عهد خود ایستاد - و میرزا کامران باستعداد تمام قندوز را محاصره کرد - میرزا هندال در مراسم جنگ و قلعه‌داری دقیقهٔ فرونگذاشت - و میرزا کامران (چون کارے نتوانست ساخت) بارزبکیّه متوسّل گشته

---

(۲) در [بعضی نسخه] حرم •

از ایشان کمک خواست - و جمعی کثیر از اوزبکیّه بکمک او آمده شریک محاصره شدند میرزاهندال بجهت اختلال و بازی دادن مخالفان (که در معنی رهنموني بشاهراه مقصود است) تدبیرے پسندیده انگیخت - و خطّے از جانب میرزا کامران بجانب خود نوشت مشتمل بر تجدید عهد اتّفاق و فریب دادن اوزبکیّه - و بروش بخته‌کاران آن فریب‌نامه را بقاصدے داد که عمدًا خود را بدست اوزبکیّه انداخت - بعد از کوش قاصد (چون خط ظاهر شد - و از مضمون آن بظهور پیوست که ایشان بهم اتّفاق نموده اوزبکیّه را هدف تیر بلا و اسیر کمند ابتلا خواهند ساخت) اوزبکیّه از مطالعهٔ آن برهم خورده محاصره را گذاشتند - و بولایت خود مراجعت نمودند - و کار قلعه ناساخته ماند - و مقارن این حال خبر رسید که چاکر بیگ کولاب را محاصره دارد - و میرزا عسکري شکست خورده در قلعه درآمده است - و میرزا سلیمان باسحٰق سلطان یکی شده قلعهٔ ظفر را در تصرّف خود آورده - و اسحٰق سلطان را (که بار متّفق شده بود) مقیّد ساخته - میرزا کامران ازین اخبار سراسیمه شد - و از کار تندوز ناامید گشته یاسین دولت و بابوس را با جمعی بر سر میرزا سلیمان فرستاد - و خود بحدود کولاب شتافت - چاکر بیگ خود را بکناره کشید - میرزا عسکري برآمده میرزا کامران را دید - و میرزا سومی‌الیه را همراه گرفته متوجّه دفع میرزا سلیمان شد و نزدیک رستاق فرود آمده بود که جمعی کثیر از اوزبکیّه (که بسرداری سعید بیگ بیرتاولي آمده بودند) گذر آنها بر اُردوی میرزا افتاد - و تمام آن بتاراج رفت - میرزا کامران و میرزا عسکري و میرزا عبدالله مغل با معدودے بطایقان آمدند - و سعید مذکور بر حقیقت کار آگاه شده اعراق را باعزاز تمام مصحوب معتمدان خود پیش میرزا فرستاد - و از اسباب تاراج یافته معذرت خواست - میرزا هندال و میرزا سلیمان غنیمت دانسته متوجّه دفع میرزا کامران شدند - میرزا بودن خود را در بدخشان صلاح ندیده بخوست متوجّه شد - که از راه ضحّاک و بامیان خود را درمیان هزاره کشد - و ازانجا حال کابل بواقعي دانسته آمدن بکابل یا رفتن بحدود دیگر قرار دهد - و (چون اُمرای نفاق‌پیشهٔ حضرت جهانباني پیوسته میرزا را تحریض آمدن کابل میکردند) از فرط فریب و فسون ایلچیان را بدرگاه حضرت جهانباني فرستاده معروض داشت که مقصود من از آمدن آنست که از گذشته عذر خواهم - و خدمت آنحضرت را از سر گیرم - امّید که تقصیرات و جرائم من بالطاف پادشاهي بعفو مقرون گردد • • شعر •

• باز آمدم که سجدهٔ آن خاک پا کنم • گر طاعتے قضا شده باشد ادا کنم •

امّید که درین مرتبه بوسیلهٔ نیکوخدمتي از بار گران شرمندگي نجات یابم - آنحضرت از صفای طینت (معي زر اندود اورا بعیار زر خالص فرا گرفته) بصدق مقرون داشتند •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشياني از کابل و محاربه بميرزا کامران - و ديگر وقائع عبرت افزای

چون آمدن ميرزا کامران بحدود کابل نزديک شد جمعی از دولتخواهان دور بين بموقف عرض رسانيدند که پاک ميرتي و نيک گماني را حدّے و نهايتے مي‌باشد - هرگاه مکر و تزوير و غدر و تشوير اين حق ناشناس چندين مرتبه بتجربه پيوسته لايق دولت و موافق حزم آنست که ديگر طريق احتياط از دست نداده حکم شود که سراپردهٔ اقبال بميزن زنند - و لوای نصرت بر دفع اهل غدر برافرازند - و چهار نصرت قرين استعداد بر اصل نمايد - هرگاه انديشهٔ اين کار کرده‌شود از غدر و فريب ايمني خواهد بود - اگر (في‌الواقع ميرزا از کردارهای ناصواب خود پشيمان شده راه يکجهتي پيش گيرد - و بعزّ بساط بوس استسعاد يابد) هرائينه بفنون عواطف پادشاهي اختصاص خواهد يافت - و اگر (درين مرتبه نيز همان سودای فاسد در دماغ غرورش متمکّن است) ازين طرف مراتب احتياط مرعي شده باشد - آنحضرت را از استماع اين کلمات سلطنت اساس عزيمت نهضت عالي بجانب غوربند (که راه آمدن ميرزا بود) مصمّم گشت - و در اواسط (۹۵۷) نهصد و پنجاه و هفت هلالي از کابل رايت عزيمت افراخته متوجّه آنصوب صواب گشتند - و آن والا گوهر گرامي محضر يعني حضرت شاهنشاهي را از فرط مهرباني در کابل صدرنشين هفت اورنگ راحت و مسندگزين چار بالش عافيت ساختند - و حلّ و عقد کابل بمحمّد قاسم خان برلاس مفوّض فرمودند - و قراچه خان و مصاحب بيگ و جمعے ديگر از تيره درونان روشن برون (که پيوسته انگيختن شورش (۴) و آشوب پيش‌نهاد همّت فتنه سرشت ايشان بود) خوش‌دل شده مقدّمات حق ناشناسي نوشته ميرزا کامران را بآمدن کابل بجدتر ساختند - که ما با جمعي‌کثير آمده مي‌بينيم و مردم بکجهت پادشاهي را باندیشهای ناصواب جدا خواهيم ساخت - و بآساني ملک کابل بدست خواهد آمد •

بوالعجب کاريئے که از کمال نا انصافي آنچه از اقران و همسران بخود روا نميدارند (از عهدشکني و بداندیشي و نادرستي) همهٔ آنرا بے‌محابا بصاحب و ولي‌عهد خود بعمل مي‌آرند و چشم نابينای خود را بر قبح آن نميگشايند - بلکه آن قبائح را از محسنات ميشمارند - و از تدبيرات وگربزيهای خود حساب ميکنند - هرچند (اخلاص و درست معاملگي را نفهميده‌اند - و از نوکران خود

---

(۲) نسخهٔ [ط] بکرات و مرات بتجربه پيوسته (۳) نسخهٔ [ط] تا آنکه در اوسط سال چهارصد و هفتاد جلالي موافق اوسط سال نهصد و پنجاه و هفت هجري آنحضرت از کابل (۴) نسخهٔ [ه] شورش و فتنه •

چشمداشت آن دارند) امّا مغلوب هوی تباه خود گشته این‌چنین نرد دغل بازي و بیوفائي با چنین صاحب پاکبازے مي‌بازند - عجب و صدهزار عجب این چه تیره‌دلي‌ست - و این چه خیره رائي - انگاشتم که جلائل خوبیها و شرائف بزرگیهای این ذات قدسي را در نمي‌یابند معامله‌فهمی رسمي چه‌شد - آنچه (از ملازمان خود توقع دارند بآن مقدار احسان) خودها (که مورد چندین الطاف و عنایات اند - که یکے ازانها تمام عمر برای حق گذاري کافي‌ست) با صاحب و ولي‌نعمت بر خلاف آن سلوک میکنند - واز بے‌فکري و بدرائي در برابر چنین پیش مي آیند آرے کسیکه (بمخالفت و شرارت سرشته‌شد) ظهور امثال این امور ازو چه بعید - و کور مادر زاد را از پرتو خورشید چه طرب - چشم اخلاص این قوم بُعمل نفاق بے‌نور شده - و سینهٔ محبّت این فرقه بورم غرور تنگ گشته - حقوق نعمتهای صاحب را کجا توانند شناخت - و قدر احسانهای ولي‌نعمت را کي توانند ادراک کرد - چه جای شکر آن نعمای نامتناهي - تومن نفس امّارهٔ این خود کامان نه آنچنان خود رای‌ست که بزور بازوی عزیمت لجام اورا توان کشید - یا بنیروی سرپنجهٔ نصیحت عنان اورا توان تاب داد •

بارے بمقتضای سرنوشت آسماني از کابل کوچ فرموده قراباغ را محطّ موکب مقدّس ساختند و ازانجا بچاریکاران و ازانجا بآب باران نهضت فرمودند - اتفاقا درین منزل جوی آبے بود حضرت سوار اسپ راندند - و جمعے از ملازمان (که در نواحي بودند) از ملاحظهٔ نیک و بد زمین باطراف رفته سالک مسالک خویشتن‌داري گشتند - آنحضرت را این روش ناخوش پسندنیامد بجهت سرزنش این فرقهٔ تفرقه آئین شرح اخلاص جانبازان فدائی شاه اسمٰعیل صفوي (که خود را از فراز کوه آسمان ارتفاع بگرفتن روپاے بر نشیب زمین انداخته بخاک برابر شدند و بنای نیکنامي و جان‌سپاري بلند ساخته معمار اساس حقیقت گشتند) بر زبان اقدس راندند گمان صالح آنحضرت در حق بندگان خود دران مرتبه - و فکرهای کوتاه خویشتن‌داری تیره روزگاران باین درجه - القصه قراچه قرابخت و مصاحب منافق و گروه دیگر (که شعله افروز شرارهٔ شرارت بودند) بواسطه و بے‌واسطه بموقف عرض رسانیدند که معاملهٔ کوه درمیان‌است - و شعاب جبال متعدّد - میرزا بامعدودے خواهدبود - درلتخواهان جان‌سپار را براههای مختلف تعین باید کرد که میرزا از راے بدر نرود - و همگي خیال این بداندیشان آنکه سپاه فراهم‌آمده را پراگنده سازند تا کار میرزا کامران سرانجام پذیرد - حضرت جهانباني (که از لطافت سیرت و حسن سریرت

---

(۲) نسخهٔ [ا] از میل نفاق •

در حقّ مردم بجز حسن ظن راه نمیدادند) تدبیر این حرام نمکان شوربخت بر صواب پنداشته حاجي محمّد خان کوکي و میر برکه و میرزا حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدّین محمود و چلپي بیگ و محمّد خان بیگ ترکمان و شیخ بهلول و حیدر قاسم کوهبر و شاه قلي نارنجي را بصوب ضحّاک و بامیان فرستادند - و منعم خان و جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ اخلاص را براه سال اولنگ تعین فرمودند - و قراچه و مصاحب و قاسم حسین سلطان و جمعی (که در ملازمت اقدس مانده بودند) روز نامچهٔ احوال اقبال قرین پادشاهي را نوشته روز بروز بمیرزا کامران میفرستادند و پیوسته با نیرنگ فریب و نسون بعرض حضرت جهانباني میرسانیدند که میرزا را درین مرتبه جز نیت خدمتگاري امرے دیگر مصمّم ضمیر نیست ٥

چون [از اهل اخلاص در ملازمت کمتر ماندند - و هنگامهٔ اهل نفاق (که در لباس عقیدت حیله‌پرداز بودند) گرم شد] میرزا کامران (که از شکوه پادشاهي و فراوانی لشکر در تیه حیرت سرگردان بوده نه راه ترک خدمت و نه روی ادراک ملازمت داشت) از نفاق این گروه بے‌شکوه آگاه گشته بدلالت منافقان از راه ضحّاک و بامیان بجانب درهٔ قپچاق (که از توابع غوربند است) توجّه نمود - یامین دولت و مقدم کوکه و بابامعید را هراول ساخته - و خود قول شد - و مجموع مردم خود را در توپ کرده روان شد - نیم روزے بود که یکے از رمایای آنحدود از آمدن میرزا کامران و بداندیشی او بمسامع جلال رسانید - قراچه (که سرحلقهٔ بداندیشان بود) بعرض رسانید که بر حرف و حکایت امثال این مردم گوش داشتن و بر اراجیف دل نهادن موجب تفرّق خاطر و باعث توهّم آنجماعت میشود - اگر بموجب این خبر قصد جنگ و استعداد پیکار نموده شود هراسیده چون این خبر بمیرزا کامران رسد از دامنهٔ ملازمت منقاعد خواهد شد - درین حرف و حکایت خبر آمدن میرزا و قصد نادرست او بتواتر و توالي رسید - سبحان الله هنوز نفاق و تعدل این منافقان تاریک‌درون بر مرآت باطن پرتو اشراق نیفکنده - و در خاطر اقدس جز گمان نیک امرے دیگر خطور نکرده - تا آنکه آمدن مخالف بعزم مخالفت مشخّص و مقرّر شد - حکم عالي شرف نفاذ یافت که جمعے (که همراه اند) سوار شوند - و خود بدولت پای‌همّت در رکاب جلادت نهادند در اندک فرصتے معرکهٔ قتال گرم شد - پیر محمّد آخته (۲) (که از فدائیان درگاه بود) و محمّد خان جلایر و جمعے دیگر از یکهای جانسپار پیشتر روان شدند - و پیر محمّد آخته (که تشنه جگر زلال جانسپاري بود) قدم در دایرهٔ دار و گیر آورده چندان در جانستانی اعدا تیغ پیکار را آب داد

---

(۲) نسخهٔ [د] آخته بیگي ٥

که هم در سر این کار رفت - دیگر میرزا قلي رخشِ رستمي را در میدانِ کارزار چنان جولان داد که دمار از روزگارِ آن زمرهٔ بیدولت برآورده در ازدحامِ کشاکش و هجومِ کشاکش زخمي از اسپ جدا شد پسرش دولت‌محمّد اورا بکامِ دشمن نتوانست دید - بنصرتش دوید - و در حیاتِ پدر کارِ غنیم را تمام ساخت - و آن مقدار تردّد و چپقلش نمود که خود هم مضمحل و متلاشي گشت - و حضرتِ جهانباني بر بلندي برآمده اندازهٔ سپاهِ موافق و مخالف مینمودند - تا آنکه از طرزِ کشتنِ ملازمانِ درگاه و روان شدنِ ایشان توپ توپ بجانبِ مخالف حقیقتِ مکر و فریبِ آن سیه بختانِ تیره روزگار معلومِ آن قدسي‌صفات شد - شجاعتِ ذاتي و بسالتِ فطري در جوش آمد - سنانِ جان‌ستان از مرِ قهر و غلبهٔ غضب فرا گرفته خود بفوجِ مخالف تاختند - و فوجِ دشمن از هیبت و شهامت آن پادشاهِ والا شکوه متفرّق شد - از گوشهٔ تیرے بر اسپِ خاصه رسید - و بیگ بابای کولابي دانسته یا ندانسته از عقب آمده شمشیر انداخت - آنحضرت برگشته نظرِ قهر برو انداختند - و بهمان نگاهِ تیزدمت از پا خطا کرد - و مهتر سکاهي (که بفرحت خان مشهوراست) آمده آن بیدولت را گریزاند میرزا نجات اسپِ ابلقے (که سوار بود) بنظرِ اقدس درآورد - آنحضرت بران رخشِ سعادت سوار شدند و اسپِ خود را بمیرزا نجات عنایت فرمودند - درین اثنا عبدالوهّاب (که از یسارلانِ معتبر بود) آمده شرحِ پیوستنِ اُمرا بمیرزا کامران معروض داشته جلوِ خاصه را گرفت - که چه وقت تاختن است از ازل چنین آمده که گاهے دلوِ مراد از زلالِ آمال مالامال است - و گاهے از گردشِ چرخِ دولابي تهي گشته روی بزیر شدن دارد •

آرے تقدیرِ ازلي (که منتظمِ سلسلهٔ درویشي و پادشاهي - و مرتّبِ دایرهٔ سفیدي و سیاهي‌ست) بعضیها را کلیدِ گشادگیها داشته - و بعضی بلندیها را نتیجهٔ افتادگیها کرده است - تا در ظلمت‌سرای شبهای تاریک نگذرانند قدرِ جهان‌افروزیِ خورشیدِ عالمتاب ندانند - و تا لبِ تشنهٔ سرابِ نیافتی طلب نکردند بسیرابیِ چشمهٔ مقصود نرسند - مصداقِ این‌حال و منطوقِ این مقال واقعه‌ایست که درین روز سانحِ احوالِ سلامت مآلِ حضرتِ جهانباني شد - و آنحضرت بجانبِ ضحّاک و بامیان (که جمعِ کثیر از اُمرای اخلاص سرشت را دران صوب فرستاده بودند) متوجّه شدند - و عبدالوهّاب و فرحت‌خان و محمّدامین و سبدل‌خان و چندے دیگر ملازمِ رکابِ نصرت‌اعتصام بودند - بمحمّد امین و عبدالوهّاب حکم شد که چنداولي کرده مي‌آمده باشند - و بواسطهٔ ضعف بعیاریِ تردّد و آمیبِ زخم

---

(۲) در [اکثر نسخه] انداز کار سپاه (۳) در [چند نسخه] از هیبت آن پادشاه (۴) در [بعضی نسخه] پیک بابای کولابي •

جبه را از بالای والای خود فرود آورده بعبدل خان سپردند - او از ماده لوحی جبهٔ خاصه را انداخت روز دیگر بعیارے از ملازمان درگاه بدولت ملازمت استعداد یافتند - روزے شاه بداغ خان و توانگ توچین و مجنون قاقشال را (که مجموع آن ده نفر بودند) بچندا ولی و خبرگیری کابل روبه فرستادند بغیر از توانگ توچین هیچ یکه برنگشت - و او دران روز بازار امتحان مشمول عنایت گشته بمنصب توربیگی سرافراز شد - و جمعے از معتبران را طلبداشته کنکاش فرمودند - حاجی محمّد خان (که غزنین جایگیر او بود - و نفاق را پخته تر از دیگران در کانون دل میداشت) رفتن قندهار صلاح دید و پایهٔ قبول نیافت - و گروهے از درست بینان رفتن بدخشان و میرزا سلیمان و میرزا هندال و میرزا ابراهیم را همراه گرفتن و سرانجام لشکر نموده توجّه کابل را مصلحت دانستند - و طایفهٔ از بهادران جانسپار فراخور بُردلی و قوّت شجاعت سخن کردند - که امروز میرزا کامران از بادهٔ درد آمیز نفاق کوته اندیشان تنگ حوصله همت و مدهوش غفلت است - و ما سعادت یافتهای بارگاه جانسپاری و فدائیان عرصهٔ حقیقت گذاری در قدم حضرت هستیم - دیگر کدام روز بکار می آئیم - لیق دولت آنکه همه یکدل و یکجهت شده در رکاب نصرت متوجّه دارالملک کابل شویم - امید واثق که بےرفتن بدخشان مهمّ میرزا کامران ساخته و پرداخته آید - چون (فریب و نفاق جمعے کثیر از تربیت یافتگان درگاه بتازگی معلوم شده بود) اعتماد برین رای نفرموده حزم و احتیاط در یورش بدخشان صلاح وقت دانسته از راه یکه اولنگ نهضت فرمودند - حاجی محمّد شاه محمّد برادر خود را با مردم خود در چنین وقت رخصت گرفته بغزنین فرستاد - آنحضرت بدست مقدّس خود منشور سلامتی خود بحضرت شاهنشاهی نوشته باو سپردند - که بهر وضع که تواند رساند - و بزبانی نیز پیغامهای فتح و نصرت و مواعید وصول موکب عالی دادند - و حکم فرمودند که زودتر خود را بغزنین رساند - و تا هنگام مراجعت ما (که انشاءالله تعالی بزودی میسّر خواهد شد) در نگاهداشت غزنین مساعی جمیله نماید - هرچند (مخلصان صادق بعرض اقدس رسانیدند که اهل نفاق را از خود در چنین وقتے جدا ساختن عنان اعمال نفاق بدست این بےثباتان سپردن است - و صلاح کار بدخواهان مفسد بعمل آوردن - و همه بکنایه و صریح معروض داشتند که او برادر خود را پیش میرزا کامران میفرستد - و خود میخواهد که جاسوس درخانه و فریب ده ساده لوحان عقیدت شود) آنحضرت برین مقدّمات گوش ننهاده رخصت شاه محمّد فرمودند - و روز دیگر بجانب کمرد عنان عزیمت معطوف داشتند - اکثر مردم بےحقیقت از ملازمت گرامی جدا شدند - و جمعے (که نگاهبان حدود اخلاص و حافظ ناموس حقیقت بودند) در ملازمت گرامی بوده کمر خدمت بعزم درست بر میان وفاداری بستند ٭

دربن راه بعد از سه روز کاروانیان ایماق تولکچی (۲) و سانقاچی (که درانحدود توطن داشتند) از اسپ و گوسفند و آنچه مقدور اینها بود پیشکش آوردند - و در چنین وقت خدمت شایسته بتقدیم رسانیدند - و شب در نزدیکی یورت آن مردم منزل اتفاق افتاد - و چون صباح آن بدولت سوار شدند خبر رسیدن کاروان عظیم بصرکردگی میر سیّدعلی سبزواری رسید - سوداگران عراق و خراسان از اسپ و اسباب فراوان همراه داشته بعزم سفر هندوستان کمر اهتمام بسته بودند - آخرهای روز عمدهای کاروان بسعادت تقبیل رکاب دولت سرافراز شدند - ورود این وفود غیبی مقدّمهٔ فتوحات آسمانی شد - و سوداگران هوشمند عاقبت‌بین معاونت و امداد این چنین والا حضرتی را سرمایهٔ سعادت روزگار خود شناخته همه اعیان و اسباب را پیشکش نمودند - و آنحضرت این را از تائیدات ازلی دانسته بعضی از اسباب و اشیا را بقیمت ده چهل و ده پنجاه مقرّر فرموده گرفتند - و بجمیع ملازمان رکاب دولت و مقرّبان بساط قربت تصدّق کردند - و بخش هرکدام از میرزایان بدخشان را نیز جدا فرمودند - و تتمّه را بهمان جماعه واگذاشتند که بطور خود هرجا که خواهند بفروشند روز دیگر کمهرد مورد موکب اقبال شد - طاهر محمّد پسر میرخرد آنجا بود - قدوم گرامی را نعمت عظمی شناخته بخدمت شتافت - امّا از خستگی (که داشت) یا از سامانی (که نداشت) در آداب ضیافت عرق شرمندگی را از چهرهٔ عبودیت پاک نتوانست کرد - و ازانجا شب درمیان کنار آب بنگی (۳) نزول دولت فرمودند - و دران منزل ازان طرف آب شخصی فریاد کرده آواز برداشت که ای کاروانیان درمیان شما هیچ خبر پادشاه است - چون این آواز بسمع مقدّس رسید فرمودند که هیچ از ما خبر مگوئید - و ازو بپرسید که تو چه کسی - و فرستادهٔ کیستی - ودرمیان شما از پادشاه چه خبر است - او جواب داد که من فرستادهٔ نظربی سال آلنگم - که بجهت تحقیق خبر پادشاه فرستاده - و درمیان ما این خبر شهرت دارد که پادشاه زخمی از معرکه برآمدند - دیگر کس ایشان‌را ندید - مردم میرزا کامران جیبهٔ خاصهٔ پادشاهی (که دران روز پوشیده‌بودند) یافته پیش میرزا برده‌اند - میرزا ازین واقعه خرّمیها کرده - و بزمها آراسته - حضرت اورا بحضور اشرف طلب‌داشته فرمودند که مرا می‌شناسی - بعرض رسانید که نوایزدی پوشیده نمی‌ماند - گفتند برو - و بنظری خبر خوش برسان - و بگو که مستعدّ و آماده باشد - که وقت مراجعت در ملازمت حاضر بوده خدمات پسندیده بتقدیم رساند - و روز دیگر از پایاب عبور فرموده در موضع اوی (۴) خنجان فرود آمدند

---

(۲) نسخهٔ [ا ح] تولکچی و سانقاچی (۳) در [بعضی نسخه] تنگی (۴) در [چند نسخه] اوی خنجان و نسخهٔ [ح] اوی چشمان -

و درین منزل میرزا هندال بدولت ملازمت سربلند شده بتقدیم مراسم پیشکش سرافراز گشت و ازانجا اندراب مخیم سرادقات اقبال شد - میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم بسعادت کورنش مشرف شده لوازم اخلاص و عقیدت بجای آوردند - چون سخن باینجا رسید پیشتر ازانکه (حضرت جهانبانی سرانجام لشکر فرموده متوجه تسخیر کابل شوند) گذارش قلم باحوال میرزا کامران از ابتدای غریب تا برآمدن او از کابل (که مقدمهٔ جزای کارایست) ناگزیر است - تا تشنه لبان بادیهٔ سخن را از منهل این تتمه میرابی حاصل شود •

چون (کارگران قضا و قدر بجهت تشیید مبانی دولت ابد پیوند پادشاهی و تخریب بنیان اصحاب نفاق آنچنان فتحی در لباس کسر و آن طور شادیئی در ورش غم از مکمن بطون بموقف ظهور آوردند - و حضرت جهانبانی باهتمام مخلصان جانسپار متوجه ضحاک و بامیان شدند) میرزا کامران از منوح این امر غریب (که در مخیلهٔ او نگذشته بود) در تعجب ماند - و اهل نفاق توپ توپ آمده میدیدند - و آن معامله نافهم از آمدن این هرزه کاران بیوفا سرگرم و خوش وقت گشته دست جفا بر اهل وفا (که کمال اعتصام بذروهٔ اخلاص پادشاهی داشتند) گشاد - و در همان محل محاربه بابا سعید قراچه قرابخت را زخمی پیش میرزا آورد - و میرزا نیک پیش آمده از حقیقت حال وخامت مآل او پرسید - جواب داد که بابا سعید نادانسته زخمی بمن رسانده آخر بتفقدات ناپایدار آن مکار بیوفا را تسلی داد - بعد ازان حسین قلی سلطان مهردار را (که از مخلصان فدائی بود) بابا دوست یساول و جمعی گرفته آوردند - و آن حق ناشناس چندین مخلص درگاه را بدست خود شمشیر زد - و فرمود تا در حضور او پاره پاره کردند - و آن سرمایه دار گنجینهٔ اخلاص در راه ولی نعمت خود جان فشانی و حیات شدنی را بنقد وفا مبیع نمود - و تا ابد باین سعادت سرمد بزم آرای مخلصان عقیدت منش گشت - وتاخجی بیگ را (که از امرای معتبر چغتای در گروه اهل حقیقت معدود بود) آوردند - بملاحظه اورا نیز به تیغ گذرانید - بعد ازان بیگ بابای کولابی آمده حقیقت زخمی شدن حضرت تقریر کرد - میرزا از تنگدلی شگفته شده یاسین دولت و مقدم کوکه و جمعی را بتعاقب تعین کرد - و قاسم حسین سلطان (که داد حرام نمکی و کور دلی دران روز داده بود) از ترس و وهم (که منافقان نادرست را دامنگیر است) پناه بدامنهٔ کوه برده ایستاد - و از سراسیمگی نه روی رفتن داشت - و نه راهی گریختن - حسن صدر و جمعی را فرستاده بدلاسا (۲) و مواسا آوردند - و میرزا از جنگ گاه کوچ کرده بچاریکاران فرود آمد

---

(۲) نسخهٔ [د] بدلاسا آوردند •

و درینجا شخصی جیبهٔ خاصهٔ آنحضرت پیش میرزا آورد - میرزا ازین آوردن جیبه اندیشهای تباه بخاطر راه داده از فرط شوق در جامه نگنجید - و ازانجا کوچ کرده کابل را محاصره نمود قاسم‌خان برلاس در ملازمت حضرت شاهنشاهي بوده در استحکام مبانی قلعه داري اهتمام نمود و هرچند میرزا او را بمواعید کاذبهٔ صدق نما فریب میداد او حبل‌المتین عقیدت و اخلاص حضرت جهانباني را نمي‌گسیخت - تا آنکه اراجیف جانکاه را درین میان شهرت داد - و جیبهٔ آنحضرت را فرستاد - و بصد عهد و پیمان نا درست و حرف و حکایات فریب آمیز بازي‌داده قلعه را گرفت - و آن نوباوهٔ چمن کاینات و گلدستهٔ بهارستان آفاق یعني حضرت شاهنشاهي را (که بروائح اقبال روز افزون مشام امید روزگار را عطر مي‌بخشید - و انوار خلافت ایزدي از مرآت ناصیهٔ اقبالش میتافت) از نافهمیدگي و کوتاه‌بیني مقیّد ساخت - امّا حمایت ایزدي (که مقارن احوال دولت اشتمال آنحضرت است) برهم قدیم آن بصورت خرد بمعني بزرگ را از روی معني در کنف حراست و ازروی صورت در پناه عطوفت خود داشته پیوسته نگاهباني میکرد •

میرزا کامران در دارالملک کابل بوده مشغول انتظام احوال خود و سرانجام لشکر مي‌بود و میرزا عسکري را جوی شاهي (که اکنون سعادت انتساب بلقب گرامی حضرت شاهنشاهي یافته بجلال‌آباد مشهور است) جایگیر کرد - این موضعیست دلگشا - و برزخیست میان هندوستان و ولایت مشتمل بر خوبیهای هند و مبرّا از ناخوشیهای ولایت که منعم خان بنام‌اقدس منصوب ساخته معمورهٔ والا گردانید - و غزنین و آنحدود را بقراچه‌خان داد - و غوربند و آن نواحي به یاسین‌دولت مقرّر ساخت - و همچنین مردم خود را جایگیر و علوفه تقسیم نمود - و بارایای دولت بادشاهي در مقام گرفت و گیر شد - خواجه سلطان‌علي دیوان را مقیّد ساخت - و دست تطاول گشاده بزور و زجر ازین مردم نقد و جنس گرفته در سرانجام بد سرانجامی خود شد - و پیوسته از توجّه موکب بادشاهي اندیشه‌مند بوده روزے بقرار و آرام نگذرانید - و مدار مهمّات بر قراچه و خواجه قاسم میر بیوتات ماند - و از راه ظلم و تعدّي سامانے (که سر بے‌سامانیها باشد) بهم رسانید - غافل ازینکه • شعر •

• درم بزور ستانان زر بزینت ده • بنای عمر کنانند و بام قصر ازدای •

قریب سه ماه باین حال گذرانید - تا آنکه طنطنهٔ نهضت موکب عالی حضرت جهانباني از بدخشان بصوب کابل بلندي گرفت - میرزا از سپاهي و زمیندار از هزاره و غیرآن فراهم آورده باستعداد تمام روان‌شد - بابا جوجک و ملّا شفائي را در کابل گذاشت - و حضرت شاهنشاهي را (که آثار سعادت و اقبال از ناصیهٔ دولتش بمثابهٔ هویدا بود که در ادراک و اعتراف آن خرد و بزرگ و دوست

و دشمن همه متّحد القول و متّفق الکلام بودند) بجهت خجستگی ذات و میمنت قدم با بجهت مزید احتیاط و مصلحت دیگر همراه لشکر گرفت - و ندانست که ایزد جان‌بخش جهان آفرین خجستگیهای کونین را (که در ذات اقدس ودیعت سپرده) برکات او بدوستان عاید امت نه بدشمنان - کوران را از تونیا چه فروغ - چون کلام طفیلی بانجام رسید سلسلهٔ مقصود جنبانیدن و بقیهٔ موانع تدسّیهٔ حضرت جهانبانی را برشتهٔ اجمال کشیدن ناگزیر امت •

معاودت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی از بدخشان و محاربه با میرزا کامران - و قرین فتح نزول اقبال بکابل

چون (بسعادت روز افزون و همّت جهانگشا عرصهٔ اندراب مخیّم سرادقات اقبال حضرت جهانبانی شد - و میرزایان برهنمونی سعادت کونین مقدم والای آنحضرت را شرف روزگار خود دانسته بملازمت شتافتند - چنانچه نگارش یافت) آنحضرت در اندک فرصتی سامان لشکر و سرانجام کارزار نموده با خاطرے حق‌شناس و نیّتے نظام‌بخش از راه کتل هندو کوه عزم توجّه مصمّم فرمودند - چون گروے از منافقان تیره‌رای قرین رکاب دولت بودند آنحضرت بجهت انتظام خواطر و اطمینان ارباب ظواهر از آسمان فطرت فرودآمده برزمین طبیعت روزگار نشسته سوگندے (که در ظاهر پرستان سلسلهٔ صورت معتبراست) درمیان آورده درمقام آن شدند که هر گروه را بطرزے مخصوص سوگند دهند - که در یکجهتی و یکدلی همراهی نمایند - و فرمودند که (اگرچه نگارندهٔ صور حقائق اشیا قلم صنع الٰهی‌ست - و پدید آرندهٔ اوضاع اهل وفا در استقامت و ثبات بر جادهٔ صدق و صفا توفیقات ازلی - و خاطر ملکوت‌ناظر ما از همه جمع‌است) لیکن میخواهیم که دلهای اهل روزگار (که جز سبب در نظر ندارند) اندکے بحقیقت گرایند - و چهرهٔ راستی در آئینهٔ احوال ایشان جمال درستی نماید - درین اثنا حاجی محمّدخان کوکی (که نه عقل ادب شناس داشت و نه دل اخلاص‌گزین) بعرض رسانید - که بطوریکه حکم میشود همه سوگند میخورند - لیکن آنحضرت هم قسم یاد کنند که آنچه (ما درلتخواهان از عالم خیر اندیشی صلاح دولت در کارے به بینیم - و بعرض رسانیم) گوش توجّه داشته بعمل درآورند - میرزا هندال (که از عالم عقیدت بهرا و از ملک معامله نهمی نصیبه داشت) گفت حاجی محمّد این چه طرز حکایت گفتن - و کدام قسم حرف‌زدن است - هرگز خادمان بمخدومان و بندگان بخداوندان امثال این سخنان گفته‌اند آنحضرت (که معدن مروّت و بحر فتوّت بودند) فرمودند که همچنین باشد - هر طور (که خاط حاجی محمّد خواهد - و از عالم دولتخواهی بعرض رساند) آنچنان کنیم - بعد از تشیید مبانی عهد و تاکید معانی میثاق ازانجا بدولت و اقبال نهضت فرمودند •

چون موکب عالي نزدیک اشتر کرام رسید میرزا کامران بدستور معهود از نا معامله فهمي آمادهٔ پیکار گشت - و جمعیّت سرانجام داده روی بموکب عالي آورد - چون مسافت اندکے ماند حضرت جهانباني عواطف ذاتیه را منظور داشته میرزا شاه خویش میر برکه را (که از اجلهٔ سادات ترمذ بود) پیش میرزا فرستادند - و نصائح ارجمند (که گوشوارهٔ گوش هوش اهل دولت و اقبال تواندشد)فرمودند - خلاصه‌اش آنکه همواره طریق مخالفت سپردن و شاهراه موافقت گذاشتن از فرزانگي دوراست - حیف باشد که بر سر کابل این همه نزاع شود و حقوق قدیمه و جدیده را مرعي داشته طریق مصالحت و سبیل مخالصت پیش گیر- و در تسخیر هندوستان یکدل شده همراهي گزین - سید آداب رسالت را بواجبي ادا نموده صلح و صلاح را قرارداد - امّا بشرط آنکه (چنانچه قندهار بآنحضرت تعلّق دارد) کابل بمن متعلّق باشد - باین شرط و عهد در ملازمت بوده متوجّه تسخیر هندوستان میگردم - چون آنحضرت در مقام رافت و عطوفت بودند فرستادهٔ را مرتبهٔ دوم باتّفاق مولانا عبدالباقي صدر فرستاده پیغام دادند که (اگر درستي و راستي را آهنگ مصمّم است - ومیخواهي که راه یکجهتي سپري) صبیّهٔ رضیّهٔ خود را در حبالهٔ ازدواج گوهر یکتای خلافت (یعني حضرت شاهنشاهي) درآر - تا کابل را باآنها عنایت فرمائیم - و ما و تو از روی وفاق و اتّفاق ظلمت‌زدای سواد اعظم هندوستان شویم - و آن ممالک را (که محلّ شرور و آفات شده) مقام امن و امان سازیم - هم کابل در معني از ما و تو باشد و هم هندوستان - میرزا میخواست که پذیرای نصائح هوش افزای گشته مواعظ دولت افزای پادشاهي را بگوش جان جای دهد لیکن قراچه قرابخت (که مدار کار و بار میرزا ببو بود) قبول نکرد - و گفت سر ما و کابل •

القصّه درین روز چون شکر یلدز مقابل میرزا بود (که بتجارب دانایان اختر شناس مواجههٔ این جنگ‌کردن خود را بدست خود شکست دادن‌است) میرزا بلطائف الحیل جنگ را بروز دیگر مي‌انداخت - و لشکر فیروزي‌مند خواهان جنگ بود - لیکن حاجي محمّد خان نمي‌خواست حضرت جهانبانی مراعات خاطر او نموده در جنگ توقّف داشتند - و دولتخواهان حسابدان همّت در نصرت بسته عرصه‌آرائي نبرد را سعي‌مینمودند - درین اثنا خواجه عبدالصّمد و جمعي دیگر (که در جنگ قبچاق از ملازمت دور افتاده بودند) فرصت را غنیمت دانسته بشرف ملازمت پیوستند - و تذبذب و برهم‌خوردگي لشکر مخالف را بموقف عرض رسانیدند - لیکن از روز گذشته بود که قدم وثوق در رکاب عزیمت آورده بتسویهٔ صفوف و ترتیب آداب جنگ (از میمنه و میسره

---

(۲) در [چند نسخه] باینها (۳) در [بعضي نسخه] که درین اثنا (۴) نسخهٔ [د] پاسے از روز •

و تلب و مقدّمه) توجّه نموده سامان شایسته فرمودند - قول عساکر والا بوجود مقدّس پادشاهي مجد و جلال یافت - و برانغار باهتمام میرزا سلیمان رونق پذیرفت - و جرانغار بحسن اتّفاق میرزا هندال صورت گرفت - و هراول بشجاعت و دلاوری میرزا ابراهیم منتظم شد - والتمش بتردّد حاجي محمّد خان و جمعي دیگر از بهادران کارآزمای مستحکم گشت - و ازانجانب قلب میرزا کامران بود - و میمنه میرزاعسکري - و میسره آق سلطان - و هراول قراچه خان - افواج طرفین بر مثال دو کوه آهنین درجنبش آمده نزدیک هم شدند - مهتر مهباکه (۲) و جمعي از ملازمان اخلاص انتساب (که بضرورت بعد از قضیّهٔ قبچاق همراهي میرزا اختیار کرده بودند) جلو ریز یکسر رانده داخل لشکر ظفر انتظام شدند - و نزدیک جوی موري اوّل میرزا ابراهیم از فرط دلاوري پیشدستي نمود - بعد ازان سایر افواج قاهره متعاقب درآمدند - و مبارزان جان سپار از جانبین درآویخته بحملهای مردآزمائي مرگرم کارزار شدند - درین اثنا سر قراچه قرابخت بریده پیش رخش جهان نورد آوردند - و همگنان را از شرارت آن منافق فتنه انگیز نجات بخشیدند - حکم عالي شد که سر شوریدهٔ این حرام نمک را از دروازهٔ آهنین کابل بیاویزند - که موجب عبرت خود سران نفاق پیشه گردد - و آنچه او بزبان خود فال زده بود (که سر ما ست و کابل) آن قول بعمل درآید (۳) و از ثقات چنین مسموع شده که مخذولي از مخاذیل میرزائي این فتنه اندوز را گرفته میخواست (که جهت عذر تقصیرات پیش حضرت جهانباني آورد) که قنبرعلي مهاري (۴) (که از ملازمان میرزا هندال بود - و در قندهار قراچه برادر او را کشته بود) از عقب میرسد - و طاقیهٔ او را برداشته شمشیر بر فرق او میزند - و مي شکافد - و سر او را بریده بملازمت مي آرد •

درین عرصهٔ داروگیر و مصاف زد و برد (که اولیای دولت آخرین کار دانسته بجانبازي کمر همّت بسته بودند) میرزا کامران تاب مقاومت نیاورده رو بفرار نهاد - و از کتل بادنج (۵) بجانب افغانستان آواره شد - لشکر نصرت قرین دست بتاراج نهاده اموال و اسباب فراوان بدست آورد و اعدای دولت اسیر کمند سطوت و قتیل تیغ قهرمان گشتند - و جمعي (نقاب عرق خجالت بر روی فروهشته - و اشک ندامت را شفیع خود ساخته) بهزاران ملامت در زمرهٔ اولیای دولت انسلاک یافتند - و میرزا عسکري بدست بهادران عسکر اقبال افتاد - و چنین فتحي (که مقدّمهٔ فتوحات بي اندازه تواند شد) بتائید کارساز از پردهٔ غیب روی نمود - و سرمایهٔ هزارگونه شادماني شد

---

(۲) در [بعضي نسخه] سبهاکه (۳) در [بعضي نسخه] درآمد (۴) در [چند نسخه] بهاري (۵) نسخهٔ [ح] بلوچ •

امّا خاطرِ قدسي مناظر از رهگذرِ آن گوهرِ تاجِ شهریاري و اکلیلِ تارکِ تاجداري یعني حضرت شاهنشاهي بغایت نگران بود - که بسمعِ اقدس رسانیده بودند که این نوبت میرزا کامران آن والا قدرِ عالي‌شکوه را همراه آورده است - و باطنِ اقدس را از توزّع و تفرّق به هیچ گونه تصلّي نمیشد تا آنکه حسن آخته آن گلبنِ گلشنِ اقبال و سروِ چمنِ سلطنت را بنظرِ اقدس درآورد - مقدمِ آن نورِ دیده را مقدّمهٔ سعادت و اقبال دانسته برسلامتِ حال و حصولِ آمال سجداتِ شکر بجای آوردند و از غایتِ شوق بےاختیار آن نورِ پرورد الٰهي را در بر گرفتند - و بعد از ادای آدابِ شکرگزاري بصدقات و خیرات (که شکرِ عملي‌ست) اقدام فرمودند - و دلهای غُربا و فُقرا و اوامل و ایتام را بفیضِ احسان و انعام بدست آوردند - و هریک از بندهای جانسپار را (چه از رهگذرِ کامیابی دیدارِ آن قرّةالعینِ خلافت - و چه بعنوانِ جلدوی نیکو خدمتیها) بتفقّداتِ خسروانه پایهٔ امتیاز بلند ساختند - و بزبانِ مقدّسِ حضرتِ جهانباني گذشت که بعد ازین در هیچ یورش ازین نوباوهٔ چمنِ خلافت جدائي نگزینیم - که در قدمِ سعادت‌اثرِ او هزاران دولت و میمنت مطوي ست و درین یورش این فتحِ ارجمند را از میامنِ قدومِ (۲) این گوهرِ والا میدانیم - و مقارنِ این حالِ مسرّت طراز در شترِ صندوق‌بار بےساربان در جنگ‌گاه پدید آمد - حضرت فرمودند که هر کس اُلجا میگیرد اُلجای ما همین دو شتر باشد - پس خود بدولت متوجّه شده مهار را گرفته فرمودند که شتران را بنشانند - و بارگشایند - و به‌بینند - که درین صندوقها چیست - از اتفاقاتِ حسنه آنکه کتبِ خاصهٔ پادشاهي (که در جنگِ قبچاق از دست رفته بود) بتمام و کمال درین چند صندوق بود - دیباچهٔ هزاران شادماني شد - و خواجه قاسم میربیوتات (که افروزندهٔ آتشِ فتنه بود) در اشتعالِ نایرهٔ این قتال بآتشِ اعمالِ خود سوخته موجبِ تسکینِ سورتِ شور و شر گردید - و دران روز بفتح و فیروزي در باغِ چاریکاران مجلس‌آرای عیش و عشرت بودند •

چون (بمیامنِ توفیقاتِ ایزدي ابوابِ نصرت گشوده گشت - و شورانگیزانِ فتنه‌اندوز سزا یافتند) بساعتِ خجسته روزِ دیگر کابل مهبطِ برکاتِ قدومِ گرامي و موردِ سعاداتِ جاوداني شد - اوّل در ارکِ کابل نزولِ سعادت اتّفاق‌افتاد - و مخدّراتِ تتقِ عصمتِ سعادتِ حضور دریافته شادکامیها بظهور رسانیدند - و بعد ازان بطریقِ معتاد اُرته باغ را بقدومِ میمنت بخش طراوت بخشیده درانجا بسرانجامِ ولایت و رعایتِ رعیّت و مراعاتِ نیکو خدمتانِ یکدل و برانداختنِ منافقانِ دو رویه اهتمام فرمودند - دیندار بیگ و حیدر درمت و مغل قانچي و محمد علي توپچي را (که بکرّات

---

(۲) نسخهٔ [ح] قدم این گوهر والا •

ازانها حرام‌نمکي ظاهر شده بود) صلاح حال آنها و مردم منظور داشته بیاما رسانیدند - و همت والا بداد و دهش گماشته معدلت پیرا گشتند - میرزا سلیمان را مشمول عرائف عنایات ساخته رخصت بدخشان فرمودند - و میرزا ابراهیم را بجهت عنایت خاص چند روز نگاهداشته بعد از تمهید بساط نشاط بحراقرازی مقدمات مواصلت اختصاص بخشیده بیدخشان فرستادند و مقرر شد که در زمان مسعود بآئین شایسته عفت قباب بخشي‌بانو بیگم را (که مبنیهٔ تدمیهٔ خاندان خلافت است) لوازم انعقاد و ازدواج بظهور آید - و ضمیر جهان آرای بتمشیت انتظام مهام حال و مآل داشته هرکدام از ملازمان متبهٔ خلافت را بفنون مهرباني شرف اختصاص بخشیدند *

اختصاص یافتن موضع چرخ بحضرت شاهنشاهي و تفاؤل نمودن دوربینان بساط آگاهي *

درینولا (که بتائیدات الٰهي دارالملک کابل مقر ارائک سلطنت و مهبط انوار خلافت شد) بجهت انبساط خاطر موضع چرخ را (که از تومان لهوگر است) نامزد حضرت شاهنشاهي ساخته بآن نونهال بهارستان اقبال عنایت فرمودند - کارشناسان آگاه دل ازین عطیهٔ غیبي بفرمان‌برداری چرخ فال زده کوس شادماني بر چرخ نهم بلند آوازه کردند - و وکالت درخانه (که اعظم تربیتها و اشرف خدمات است) بحاجي محمد خان مقرر فرموده اصلاح مزاج او فرمودند - امّا ازانجا (که او از تنگ‌حوصلگي بدمصیت شجاعت و مغرور اعتبار شده بود) اندیشهای نادرست ادرا همواره در زندان غم میداشت - و پیوسته ناسپاسي کرده خواهشهای دور از کار (که کار مستان است) بظهور مي‌آورد - و حضرت جهانباني از علو همت و فراخی حوصله (که جهانے بیکران بود) میگذرانیدند - چه نیت خیر آن فرماندهٔ کامگار آن بود که نهال وجود انسان را (که دست پروردهٔ صنع یزداني و نهال برومند چارچمن تقدیر است) بهر لغزشے از پای نتوان افکند - علی الخصوص کسیکه درمیان اقران بغزونی عقل یا فراوانی شجاعت یا اعتبارے دیگر از صفات کمال و صنائع شریفه امتیاز داشته باشد - امّا آن بدگوهر بیدولت از تیره بختي و بیخردي این را زبوني انگاشته از اسباب مزید جنون خود میساخت - و آنحضرت همواره اغماض نظر فرموده مشمول عنایت و التفات میداشتند *

و بالجمله دران ایام سعادت فرجام پیوسته ابواب داد و دهش و اسباب لطف و قهر (که سررشتهٔ نظام عالم و عالمیان بآن مربوط و منوط است) گشاده و جمعیت بخش پراگندگیهای زمانه بوده سریر آرای فرماندهي و فرمانروائي بودند - میرزا کامران بعد از شکست از موضع اشترکرام

بدترین حالے (که از نتائج حق ناشناسي توان شمرد - و از ثمرات کافر نعمتي توان(۴) داشت) با هشت نفر (که آق سلطان برادر خضر خواجه خان و بابا سعید قبچاق و نمرتاش اتکه و قتلق قدم و علي محمّد و جوگي خان و ابدال و مقصود تورچي باشند) از جانب ده سبز خود را سراسیمه در میان افغانان کشید - و میرزا هندال و حاجي محمّد خان و خضر خواجه خان و جمعے (که بتعاقب آنها شتافته بودند) اهتمام لایق در گرفتن میرزا ناکرده مراجعت نمودند - افغانان سر راه بر میرزا گرفته همه را تاراج کردند - و میرزا باندیشهٔ آنکه (مبادا کسے بشناسد) چار ضرب زده بلباس قلندري خود را بملک محمّد مندراوري (که از ارباب معتبر لمغانان است) رسانید و او حقوق سابق میرزا را منظور داشته در مراعات احوال میرزا شد - و میرزا ازین حوادث (که هریکے نزد هوشمند تازیانه ایست قوي از بهر عبرت گرفتن و از خواب غفلت بیدار گشتن) اصلا متنبّه نشده باز بر سر غفلت خود شتافت - وطایفهٔ از سپاهیان آدم صورت (که نه دل حق شناس داشتند - و نه چشم حیاسرشت - و همیشه کار ایشان فتنه سازي و حیله اندوزي بود) از راههای ادبار گرد میرزا فراهم آمدند - چون این خبر در اردوی معلّی رسید اهل نفاق را بازار گرم و ارباب اخلاص را جگر خون شد - در چنین وقتے (که آتش آشوب و فتنه زبانه آور بود) حاجي محمّد خان بے رخصت برخاسته بغزنین رفت - حضرت جهانباني بمقتضای زمانه سازي و کمال قدردانی اینچنین حرکت شنیع را ناز جنگ انگاشته التفات نفرمودند - و بجهت دفع و رفع میرزا کامران جمعے از ملازمان عتبهٔ علیّه مثل بهادر خان و محمّد قلي برلاس و قیدوق سلطان و جمعے کثیر از بهادران جانسپار را تعین نمودند - چون عسکر اقبال نزدیک بمیرزا رسید میرزا خود را بصرد رهای غلیگار(۵) و علیشنگ کشید - اُمرا بتعاقب افتادند - میرزا آنحدود را گذاشته بجانب افغانان خلیل و مهمند پناه آورد - و پریشان روزگارے چند (که برو گرد آمده بودند) باز از هم پاشیدند - و افواج قاهره از موضع غزو شهیدان بفتح و نصرت مراجعت نمود - و چون خاطر اقدس فی الجمله از شرارت میرزا قرار یافت بجهت مزید استیناس میرزا سلیمان و ازدیاد عواطف خسرواني نسبتے بخاطر اشرف راه یافت خواجه جلال الدّین محمود و عفّت مآب بي بي فاطمه را بجهت خواستگاری خانم صبیّهٔ میرزا سلیمان بصوب بدخشان فرستادند - که چون این نسبت بحضرت جهانباني قرار یابد خاطر از مهمّ بدخشان مطمئن میشود - و میرزا سلیمان را اتّفاق و القیام بتازگي استحکام یابد - و میرزا عسکري را

---

(۴) نسخهٔ [د] توان دانست (۵) نسخهٔ [ز ط] مندراوي (۴) در [اکثر نسخه] علدکار (۵) در [چند نسخه] علیسنگ ۰

باو سپردند که بمیرزا سلیمان رساند - و بمیرزا سلیمان حکم عالي شد که میرزا عسکري را از راه بلخ محمل مفرحجاز بندد - میرزا سلیمان مقدم فرستادها را گرامي داشته در مراسم تعظیم دقیقهٔ فروگذاشت - و امتثال امر عالي نموده میرزا عسکري را بجانب بلخ روان ساخت میرزا از ندامت و خجالت بودن این دیار بخود قرار نتوانست داد - و بزاد و راحلهٔ ناشکیبائي قدم در مرحلهٔ این سفر دور و دراز نهاد - و در سال (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج درمیان شام و مکه بپیمانهٔ عمر او پُر شد - و مسافت زندگانیش آنجا سپري گشت - و میرزا سلیمان این نسبت حضرت جهانباني را بآمدن مقدمات بیگمان و رسیدن ارکان دولت و کلانسال شدن آن عفت قباب قرار داده با عرضه داشتي مشتمل بر عجز و انکسار آیندها را باحترام باز گردانید •

توجهٔ موکب مقدس حضرت جهانباني باطفای نایرهٔ فتنهٔ میرزا کامران مار دیگر

ازانجا (که عادت را طبیعت خامسه گفته اند) هرکه (بعادت بد معتاد شد) مثل کژدم در نیش زدن بےاختیار است - فکیف جمعی که در نهاد خود بداندیش و شرارت انگیز واقع شده باشند - و در مزاج ایشان عادت باطبیعت اتفاق نموده باشد - بنابرین مقدمهٔ حق اماس میرزا کامران باز بر طبیعت و عادت خود مایل گشته حرکات ناخوش خود را وسیلهٔ هزای خویش گردانید - و جمعی از افغانان خلیل و مهمند و طایفهٔ از اوباش (که نیک از بد جدا نتوانند کرد) بخود همراه ساخته در مقام تاخت و تاراج درآمد - و حضرت جهانباني (که آرام بخش زمین و زمان بودند) فرو نشاندن این شورش را از عبادات دانسته عزیمت توجه بر اصل قرار دادند - خواجه اختیار و میر عبدالحي را (که از مقربان بساط عزت بودند) بغزنین فرستادند - که منشور عاطفت رسانده حاجي محمد را از ظلمت بداندیشي بنور حق شناسي هدایت بخشند - و تا متوجه شدن و قدم در رکاب عزیمت آوردن بمسامع عز و جلال رسید که میرزا کامران با چندے از اوباش بےسر و پا قلعهٔ را (که نزدیک چهارباغ در حوالی جلال آباد است) محاصره نموده - آنحضرت بآمدن حاجي محمد خان مقید ناشده بسرعت تمام بصوب جلال آباد توجه فرمودند - میرزا کامران باستماع این خبر از روی سراسیمگي فرار نمود - و باز خود را بسر درهای کوه کشید - و ازانجا براه بنگش و گردیز شتافت - که شاید خود را بحاجي محمد تواند رسانید - که آن بخت برگشته بمیرزا سخن یکے داشت •

و سرگذشت حاجي محمد آنکه چون ایام ادبارش قریب رسید اندیشهای فاسد از باطن خبیث او بیشتر از پیشتر بظهور آمدن گرفت - و فرستادهای پادشاهي را بحرف و حکایت ناراست

و وعدهٔ آمدن دروغ رخصت داد - و قاصدے پیش میرزا کامران فرستاد - که تا چند در کوه و دشت سرگردان باشید - زود خود را باین حدود رسانید - تا باتفاق کارے ساخته آید - قضا را بیرام خان (که از قندهار بقصد ملازمت روان شده بود) بغزنین رسید - حاجي محمّد (که با خان مذکور توقان بود) باستقبال رفته گریزانه اظهار محبّتے نمود - که ببهانهٔ ضیافت درون قلعه برده قلعه بند نماید - و خان متوجّهٔ قلعه بود - میرحبش (۲) (که همراه حاجي محمّد خان بود) اشارتے بخان کرد که خان ازان اشارت برغدر و کید او مطّلع شده عذرے در پیش آورده فسخ (۳) عزیمت رفتن قلعه نمود - و بیرون شهر بر سر چشمهٔ فرود آمد - و حاجي محمّد را بلطائف الحیل مطمئن ساخته همراه خود بکابل برد - و عرضه داشت مشعر بر آمدن خود و آوردن حاجي محمّد ارسال داشت و حضرت جهانباني چون بدولت شنیدند (که میرزا کامران خود را بحدود کابل کشیده است) بسرعت تمام متوجّهٔ کابل شدند - میرزا کامران بیک منزلی کابل رسیده رسیدن خان خانان و آوردن حاجي محمّد خان شنیده باز سراسیمه خود را بجانب لمغان کشید - روزے حاجي محمّد خواست که از دروازهٔ آهنین بکابل درآید - خواجه جلال الدّین محمود (که حکومت کابل باو مفوّض بود) نگذاشت که درون قلعه درآید - و بسخنان درشت پیغام داد - و آن خیره روی تیره رای را وهم غلبه کرد - و ببهانهٔ شکار قراباغ روان شد - و از کتل منار گذشته خود را ببابا فچقار رسانید و از دامن کوه بهزادي و بلندري (۴) بطریق ایلغار بغزنین شتافت - مقارن این حال رایات نصرت اعتصام حضرت جهانباني (که بدفع طغیان میرزا کامران متوجّهٔ کابل شده بود) در سیاه سنگ نزول اجلال فرمود - و بیرام خان بعزّ بساط بوس سربلندي یافت - حضرت جهانباني حکم فرمودند که بشهر کسے در نیاید - که تعاقب میرزا مي نمائیم - تا یکبارگي خلق خدا از تفرقهٔ هرروزه نجات یابند لیکن چون خاطر از حاجي محمّد جمع نبود اتّفاق اولیای دولت برین شد که از حاجي محمّد خاطر جمع نموده بدنبال کار میرزا باید شد - آنحضرت بشهر نزول دولت ارزاني داشته بیرام خان را بحاجي محمّد تعین فرمودند - و چنان ظاهر ساختند که تا بطریق مدارا کار ساخته شود پرده از روی کار برنگیرد - و بهر رنگے که بداند حاجي محمّد را بیارد - بیرام خان بتدبیر شایسته اورا بخود رام ساخت - و بعد از عهد و سوگند حاجي محمّد در موضع گلنگار (۵) آمده خان خانان را دریافت و خان خانان او را همراه گرفته بملازمت آن فرمانروای جرم بخش عذر خواه آورده استعفای جرائم او

---

(۲) نسخهٔ [و] میر حسن - و نسخهٔ [ط] میر محمد حسین (۳) در [اکثر نسخه] فسخ رفتن قلعه
(۴) نسخهٔ [ح] للندره و در [چند نسخه] للندر (۵) نسخهٔ [و] کلنکار ه

نمود - و بعد ازان بچهار پنج روز بجانب لمغانات (که گریزگاه میرزا بود) نهضت عالي اتّفاق افتاد باوجود آنکه (بتازگي چندین تقصیرات حاجي محمّد بخشیده بودند) آن قبائح خود را ناگرده شمرده باز در فکرهای تباه‌تر گام جرأت نهاد - و حرکات شنیعه بظهور آوردن گرفت - و خاطر مقدّس را آزرده ساخت - و آنحضرت بخلق عظیم و فضل عمیم درگذرانیدند - و چون رایت اقبال بجلال‌آباد رسید میرزا به تنگیهای کنور(۲) نورکل گریخت - و هر کدام از متمرّدان فتنه اندوز بگوشهٔ خزید - خان‌خانان را با جمعی کثیر بر سر میرزا تعیین فرمودند - میرزا کامران بودن در حدود کنور نورکل بخود قرار نداده بجانب نیلاب شتافت - و خان‌خانان مراجعت نموده در دکه بزمین بوس کامیاب شد •

و درین وقت نظر بر مصلحت کل و فراغت عام و حصول امن انداخته حاجي محمّد و برادرش شاه محمّد را (که در بد آموزي و بي‌اندامي استاد حاجي محمّد توانند شد) حکم گرفتن فرمودند و این دو برادر حق ناشناس (که در خدمات جز بر مال و اعتبار نظر نداشته و در حرص و آز طریق ناسپاسي سپرده در عوض کالای فاسد خود بهای فراوان چشم‌داشته کفران نعمت مینمودند) گرفتار ادبار خود آمدند - آنحضرت بمقتضای فرط عدالت فرمودند که این خدمت فروشان بمدت نظرت در مدّت ملازمت بطوع یا کره خدمتي (که کرده باشند) در طومارے بقلم آرند - و یکے از حقیقت‌شناسان بضاط ملازمت جرائم و گناهان ایشان را در کتابت آرد - تا بمیزان عدالت حقیقت احوال این دو بد سرشت بر عالمیان هویدا گردد - نامهٔ اعمال حسنهٔ ایشان فانوشته ماند و از سیّآت آنچه (در محضر تحریر آمد) صد و دو گناه بزرگ بود - که هریک ازان باستقلال سبب بستن و کشتن و بي‌ناموس کردن میشد - سبحان الله یک آدمي‌ست که از نیکوخدمتي مرافکنده و لرزان میباشد - که مبادا در راه خدمت نظرش برکار افتد - یا(۳) ساده لوحے را مظنّهٔ خدمت فروشي یا بدمستي در حقّ او استوار گردد - و هرچند شایستگي خدمت افزونتر اندیشهٔ این کار فرازانتر و یک آدمي‌ست که نا کرده را ببهای کرده میفروشد - و بدکرداري را به نیکوکاري آرایش داده و از ابله طرازي چشم بر احسان داشته درمقام خود آرائي مي‌درآید •

و چون باین محاسبه حقیقت نفس‌الامر بر عالمیان ظاهر شد (که این دو بیدولت سزاوار بادفراه بدیهای خویش‌اند - و وقت‌است که از خبث وجود ایشان دامن روزگار پاک شود) نفس

---

(۲) نسخهٔ [ز] فیض عمیم (۳) نسخهٔ [ح] کنور بورکل - و در [بعضے نسخه] کنورپورکل - و در [آئین اکبري] کنیرنور کل (۴) در [بعضے نسخه] تا ساده لوحے را •

بهیمي و سبعي را (که در پنجرهٔ هیولانی انسانی ایشان سربان داشت) ببند کمند از پیکر آدمي صورت انسلاخ داده بمحل لایق جای دادند - و ایشانرا بلکه عالمے را از خبث طبیعت خلاصي بخشیدند و غزنین به بهادر خان قرار گرفت - و تتمهٔ جایگیر او بر بعضے از ملازمان درگاه قسمت یافت و آن زمستان درانحدود بسیر و شکار اشتغال فرموده بزم‌آرای طرب و تربیت افزای اهل عقیدت و اخلاص بودند - و در اوائل موسم بهار (که هنگام اعتدال مزاج[۲] عناصر بود) افغانان بے‌اعتدال (که همواره درانحدود بتمرد سر برداشته فتنه انگیزي و فسادانروزي میکردند) جمعے بادراک دولت ملازمت و احراز سعادت آستانبوس سرافراز گشتند - و گروهے بوسیلهٔ مراض و پیشکشهای لایق در زمرهٔ اهل اطاعت درآمدند - و گرد فتنه و آشوب میرزا فرونشست - حضرت جهانباني از راه بادنج[۳] بآب باران نزول سعادت فرمودند - و دران شب (که موکب عالي بنواحی بادنج بود) برف و باران عظیم شد - و جمعے را آسیب رسید - و بعد از استیفای سیر و شکار دارالملک کابل مستقر دولت شد - بیرام‌خان بانتظام مهمات قندهار رخصت یافت - و خواجه غازي جهت رسالت والی عراق با تحف و هدایا بهمراهی بیرام‌خان مرخص شد - و ولایت غزنین و گردیز و بنگش و تومان لهوگر بمیرزا هندال مکرمت فرمودند - و قندوز (که میرزا داشت) بمیر برکه و میرزا حسن قرار گرفت - میرزا هندال بغزنین مرخص شد - و میر برکه بقندوز رخصت گرفت - و جوی شاهي و انحدود بخضر خواجه خان قرار یافت - و پیشتر ازانکه (میر برکه بآنجا رسد) میرزا ابراهیم قندوز را از محمد طاهر خان بفسون و فسانه گرفته بود - میر برکه برگشته بکابل آمد - و حضرت جهانباني خدمات پسندیدهٔ میرزا را شفیع معاملهٔ او ساخته آن محال را باو واگذاشتند - و درین ایام بوسیلهٔ خواجه عبدالسمیع شاه ابوالمعالي در مجلس معلای پادشاهي راه یافته بخدمت سرافراز شد شاه ابوالمعالي خود را بسادات ترمذ انتساب میداد - و حسن صورت او نیکسیرتان خیراندیش را در اشتباه نیک ذاتي میانداخت - و بیباکی او بر شجاعت او محمول میشد - و لهذا منظور نظر تربیت و عنایت حضرت جهانباني گشت - چنانچه مجملے از بدمستیها و از سر بدر رفتگیهای او در جای خود گذارش خواهد یافت •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسکین شورش میرزا کامران باردیگر - و شهادت میرزا هندال

میرزا کامران روزے چند در زاویهٔ خمول و گمنامي بسر میبرد - تا آنکه درینولا باز خواطر آرمیده

---

(۲) در [اکثر نسخه] امتزاج عناصر (۳) نسخهٔ [د] نارنج •

از خبرِ شورانگیزیِ او برهم خوردگي پیدا کرد - و از صادر و وارد بمسامع علیّه رسید که باز از حدودِ بنگاب مراجعت نموده باتّفاقِ طایفهٔ از اوباش در حدودِ جوی شاهي سرِ فتنه برداشته است آنحضرت میرزا هندال را از غزنین طلب فرمودند - و جایگیر دارانِ نزدیک را حکمِ یورش شد و در اندک فرصتی میرزا هندال بعزِّ بساط بوس سرافراز گشت - و فدائیانِ حق‌شناس و نعمت غلامانِ شکرپیرای گرد آمدند - و حضرتِ جهانباني بعزیمتِ اطفای فتنه نهضتِ اعلامِ والا فرمودند از استماعِ توجّهِ موکبِ عالي میرزاکامران بناکامي خود را بگوشهٔ کشید - و در زمانے (که رایتِ اقبال نزدیک بسرخاب رسید) حیدر محمّد آخته بیگي با اکثرے از یکّهای اخلاص‌پیشه بمنصبِ هراولي اختصاص یافته پیشتر از اردوی معلّی در کنارِ میاه آبے (که درمیانِ سرخاب و کندمک واقع‌است) فرود آمده بود - میرزا کامران (که درخود مقاومت جنگ صف نمي‌دید) برو شبیخون آورد حیدر محمّد از روی هزبری خود داد دلاوري و مردانگي داده کارزارِ مردانه نمود - و زخمهای نمایان (که طغرای سرخروئی صوري و معنوي باشد) بار رسید - و ثبات پائي نموده جای خود را نگذاشت - اگرچه بسیارے از اصحاب بتاراج رفت میرزا کارے نساخته سراسیمه باز گشت - و بعد از چند روز [که موضعِ چپّریار (۴۶ از تومانِ نیک نهاراست) مضربِ خیامِ دولت شد] ازانجا (که حزم و احتیاط از لوازمِ آگاهي ست) مورچلها تسمت شده خندق و دیوار بستی سرانجام یافته بود آخرهای روز دو افغان خبر آوردند که امشب میرزاکامران با گروهِ انبوهِ افغانان قصدِ شبیخون دارد حضرتِ جهانباني آئینِ آگاهي بجای آورده هرجا مردم تعین فرمودند - شبِ یکشنبه بیست و یکم ذی‌القعده (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت ربع از شب گذشته بود که میرزا کامران با بسیارے از افغانان بر اردوی ظفرقرین ریخت - حضرتِ جهانباني بر بلندیئے (که عقبِ دولتخانه بود) سوارِ دولت شده ایستادند - و غرّهٔ جبههٔ عظمت و درّهٔ افسرِ خلافت یعني حضرتِ شاهنشاهي را پیشِ خود طلبیدند - ملازمانِ عتبهٔ علیّه هرکدام در مورچلِ خود قواعدِ حراست و مراسمِ شجاعت بتقدیم رسانیدند - و پای‌تمکین مستقیم داشته دستِ اهتمام گشادند - و آتشِ محاربه و قتال اشتعال داشت - در اثنای این غوغا و آشوب عبدالوهّاب یساول (که در مورچلها گشته اهتمام میکرد) تیرے بار رسیده شهید گشت - و همچنین بازارِ محاربه گرم بود - تا آنکه ماهِ منیر (که آئینه دارِ عالم است) از مطلعِ اقبال سر برکرده روی زمین را بپرتوِ شمشمهٔ جهانتاب روشن ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ا ه] چپّار (۳) نسخهٔ [ه] نیک بهار (۴) نسخهٔ [د ح] پستی (۵) در [بعضی نسخه] ملچارها ه

و نور فتح و نصرت از نامیهٔ دولت درخشیدن گرفت - و سپاه خصم هزیمت‌را غنیمت شمرده هر کدام پریشان و پشیمان بگوشهٔ (۲) و کنارے بدر رفت - و اولیای دولت کامیاب و کامگار گشته لوای جمعیّت برافراختند - خواطر همگنان باطمینان همنشین گشته بود که ناگاه خبر ناخوش بدرود کردن میرزا هندال خراب آباد جهان را بمسامع عزّ و جلال رسید - عیش باطن تلخ شد - و سرور خاطر بحزن مفرط مبدّل گشت - آرے رسم این جهان فانی همین‌است که اگر نفسے بشادی برآید زمانے دیگر دود اندوه از سینهٔ سوختگان علم برآرد • شعر •

• فلک چشم از صبح روشن نپرد • که شام از شفق خون بدامن نکرد •

نه شادی‌را دران مجال مهلتے - و نه اندوه را دران رخصت اقامتے - میرزا اگرچه ازین جهان بے‌ثبات گذاشتنی و ازین سرای بے‌بقای گذشتنی درگذشت - امّا سعادت شهادت دریافته هم نیکنام ملک صورت شد - و هم در عالم معنی بلندپایه گشت - زهے اندک‌پذیر بسیار بخش که برفتن جان مستعار چنین دولتهای پایدار بخشد - آنحضرت (که معدن حق‌شناسی بودند) از فوت چنین برادرے ارجمند آن‌مقدار متحسّر و متاثّر شدند که بعبارت و اشارت در نیاید - و لزانجا (که خرد والا و دیدهٔ دوربین قرین روزگار آنحضرت بود) از جزع و فزع بصبر و تحمّل گرائیده بفزهت‌سرای رضا و تسلیم چاره‌گر خود آمدند •

و شرح این سانحه جانکاه آنکه میرزا هندال از استماع خبر شبیخون اهتمام مورچلها کرده سر بر بستر استراحت نهاده بود که غوغای افغانان برخاست - و در هر مورچل چندان افغان پیاده هجوم آورده بود که بگفت درنگنجد - و جمع کثیر از افغانان درون مورچل میرزا درمی‌آمدند - شب تاریک بود - میرزا بدفع این گروه سیه‌روزگار اهتمام مینمود - مردم مراسیمه بخبرداری اسپان خود شتافتند - درین اثنا میرزا خود روبروی افغانان شد - نورم کوکه و چندے دیگر شرمندهٔ نامردانگی و خجلت‌زدهٔ بد خدمتی گشتند - و کار از تیر و کمان گذرانده بیکبار بنفس نفیس آویخت و بزور بازوی همّت آن از مادر مدبر را انداخت - برادر آن تیره‌بخت جرنده (۳) نام افغان از قبیلهٔ مهمند به پیکان زهرآلود میرزا را مصافر ملک تقدّس ساخت - بعضے از همراهان میرزا کامران نقل میکردند که آن افغان بد گوهر شصت‌آویزے (که شصتهای خاصهٔ میرزا دران می بود) گرفته پیش میرزا کامران برد - و ندانست که با که این نرد بیدولتی باخته است - و تقریر واقعه نمود - میرزا را

---

(۲) در [بعضے نسخه] ازگوشه وکنار بدر رفت (۳) نسخهٔ [ا] آن مدبر را - و نسخهٔ [و] آن اژدها سر مدبر را (۳) در [بعضے نسخه] خربده •

(که نظر بران شصت آویز افتاد) دانست که قضیّهٔ چیست - دستار بر زمین زد که میرزا هندال بشهادت رسیده است •

القصّه روح میرزا دران تاریکی شب بنادانستگی بعلم آباد شبگیر بلند کرد - و همان طور قالبش افتاده بود - درین اثنا بعضی از نوکران میرزای مرحوم برگشته می‌آمدند که خواجه ابراهیم بدخشی را بنظر درآمد - که افتادهٔ قلماق سیاه در بردارد - چون شب تاریک بود و شورش باقی چنانچه باید متوجّه نشد - باز بخاطرش رسید که میرزا هندال جیبهٔ سیاه پوشیده بودند - برمیگردد و ملاحظه میکند - میرزا را می‌شناسد - ازروی صبر و آهستگی (که شعار خرد منشان است) میرزا را برداشته بخرگاه ایشان آورد - و درِ آنرا بدربانان سپرد - و از همین تدبیر در اخفای این واقعهٔ جانکاه کوشید - تا در چنین شورش و آشوب اعدا خوشوقت و چیره دست نشوند - و اولیای دولت بیدل و خاطر شکسته نگردند - و اظهار کرد که میرزا تردّد بسیار کرده اند - و ضعف دارند و بقدر زخمی رسیده - کمی دربن نواحی شور و غوغا نکند - و خود بر بلندیئی برآمده از جانب میرزا مبارکباد فتح میرساند - و بر خاطر اشراق پذیر حضرت جهانبانی پرتوی ازین معنی تافت

القصّه تابوت میرزا را در جوی شاهی بامانت سپرده بعد از چندگاه بکابل بردند - و در گذرگاه نزدیک بمرقد مقدّس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی پایان پای آنحضرت مدفون ساختند و مادّهٔ خرد زرگر (که از منتسبان میرزا بود) مرثیهٔ گفته - مطلعش اینست • شعر •

• شبی خون جگر بر مردم چشم شبیخون زد • سپاه[۲] دیده از آمد شد خون خیمه بیرون زد •

و این تاریخ نیز ازو ست • شعر •

• هندال محمّد شه فرخنده لقب • ناگه ز قضا شهید شد در دل شب •

• شبخون بشهادتش چوگردید سبب • تاریخ شهادتش ز شبخون[۱۵۸] بطلب •

و میر امانی بطریق تعمیه این تاریخ گفته که • مصراع • • سروے از بوستان دولت رفت[۱۵۸] •

و ولادت میرزا در (۹۲۴) نهصد و بیست و چهار بود - و درین باب گفته اند •

• مصراع • • کوکب برج شهنشاهی بود تاریخ سال[۹۲۴] •

و حضرت جهانبانی روز دیگر ازانجا بعبهود نزول اقبال فرمودند - که خاطر جهان‌پیرای یکبارگی از شورش فتنه‌سازان فارغ ساخته دارالملک کابل را بفرّ موکب عالی مهبط امن و امان سازند •

---

(۲) نسخهٔ [د] سیاه دیده (۳) نسخهٔ [ط] و در تاریخ ابن مسافر ملک‌بقا میر امانی قطعهٔ در رشتهٔ نظم در آورده بود • قطعه • شاه هندال سرو گلشن ناز - چون ازین بوستان بجنت رفت - عالمی را بیاد سرو قدش - برفلک دود آه حسرت رفت گفت تاریخ قمری ٔ نالان - سروے از بوستان دولت رفت - و در [چند نسخه] و میر امانی صنعه بطریق •

اختصاص ولایت غزنین بحضرت شاهنشاهي - و ارتفاع منزلت بعضي مستعدان دولت بخدمت والا

چون [آثار بزرگي و فرِ فرمانرواني از پیشانی نورانی آن نو بارهٔ شجرهٔ سلطنت و اجلال و گلدستهٔ حدیقهٔ خلافت و اقبال (یعني حضرت شاهنشاهي) از صفرِ سن و ریعانِ حال ظاهر بود] درین زمان (که از عمرِ ابد پیوند آنحضرت سالِ دهم بود) جمیع ملازمانِ میرزا هندال را با تمامِ محالِّ جایگیرِ میرزا (از غزنین و غیرِ آن) نامزدِ حضرت شاهنشاهي فرمودند - تا ورزشِ فرمانرواني نموده در ضبط و ربطِ مردم آثارِ لطف و قهر ظاهر ساخته در تنسیق و انتظامِ این مشاغلِ جزوي استعداد آرای کل باشند - و از غرائبِ قضایا آنکه پیش ازین چند روز در تنگنای ازدحامِ (که در ملازمتِ حضرتِ جهانباني سوارِ دولت میرفتند) دستارِ آن نوردیدهٔ دولت (که افسرِ تارکِ سعادتِ کونین تواند شد) جای خود گذاشته بود - میرزا هندال حاضر شده از کمالِ اعزاز تاجِ بختیاری خود را دران ازدحامِ عام از سرِ خود گرفته بر فرقِ فرقدان‌سای آنحضرت نهاده بود و دوربینانِ بارگاهِ جلالت ازین سانحه تفاؤل جسته ایامِ تاجداري وفرماندهی شاهنشاهي را نزدیک شمرده معرّت پیرای خاطر بودند - حق جلّ و علا از یمنِ این خجسته عمل میرزای فرخنده مآل را بدرجهٔ شهادت (که عمرِ باقي و عیشِ ابد عبارت ازانست) سربلند گردانید - و حضرتِ شاهنشاهي (که نورِ پرورد الٰهي اند) در گرد آوریِ دلهای مردم چنان آثارِ بزرگي و مهرباني و قدرداني و آدم شناسي بظهور آوردند که آن مردم را غمِ میرزا هندال از خاطر برآمد - و بمسرّت جاوید کامیاب شدند • شعر •

• الٰهي تا جهان را آب و رنگ‌است • فلک را دور و گیتي را درنگ امت •
• ممتّع دارش از عمر و جواني • ز هر چیزش فزون ده زندگاني •

و عمدهٔ ملازمانِ میرزای مغفور (که در ملازمتِ حضرتِ شاهنشاهي بوده در سلکِ پیش‌قدمانِ راهِ اخلاص منتظم گشتند) اسامی گرامی ایشان بدین‌تفصیل امت - محبّ علي‌خان - ناصر[۲] قلي خواجه ابراهیم - مولانا عبدالله - آدینه تقبائي - سمانچي - قرغوجي[۳] - جان[۴] محمّد تقبائي - تاج‌الدّین محمود باربیگي - تیمور تاش - و مولانا ثاني که ثاني‌الحال بخطاب ثاني خاني سرافراز گشته بود - و مولانا بابا دوست صدر که میرزا بار توجّه تمام داشتند - و میر جمال که او نیز

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] ناصرقلي خان (۳) نسخهٔ [ج] قرغوجي (۴) در [بعضي نسخه] خان محمد •

از نظر کردهای میرزا بود - دیگر خالدین درست سهاري(۲) بابا دوست هم از ملازمان میرزا بود - لیکن (چون در قانون تربیت هیچ چیز بدتر از صحبت بد نداشته اند) او را از خبث طینت همراه نساختند - ومحمد طاهر خان اگرچه از قدیم در ملک ملازمان میرزا بود امّاموافقهٔ آنکه قندرزرا نتوانست نگاهداشت مردود نظر حقیقت بین شد - و درین یورش سعادت همراهي نیافت و (چون درگاه این فروغ بخش گیتي عیار جوهر انسانیّت است) ازین مردم هرکه (نیک میرت پاک‌طینت خیرنهاد بود) کارش روز بروز بهترشد - و بمقاصد عالیهٔ خود رسید - و امید چنان‌است که دران نشاه نیز فرخنده عاقبت و نیک سرانجام باشد - و هرکه بدگوهر بود پرده از کار او برداشته شد - و کارش بجائی رسید که موجب عبرت جمیع بدمصدان غفلت گشت •

و چون موضع بهسود مخیّم سرادقات اقبال شد قلعهٔ محکم اساس نهاده اقامت فرمودند و حضرت شاهنشاهي را برای استحکام مبانی دارالملک(۳) رخصت فرمودند که دران عشرت‌سرا بوده ورزش آداب سلطنت صوري و معنوي نمایند - و خود بدولت و اقبال پیوسته درانحدود کامیاب نصرت ایزدي بوده از احوال میرزا کامران متفحّص گشتند - و قریب پنج شش ماه آن سر زمین جلوه‌گاه موکب عالي بود - میرزا از بي‌استطاعتي هر روز مهمان قبیلهٔ میشد - و هرشب بزمیندارے پناه میگرفت - و از منقصت فطري (در حجاب پندار مانده - و از سعادت ملازمت و موافقت چنین والي‌نعمتے محروم بوده) همواره اندیشهای فاسد و خیالات محال بخود راه میداد •

و دربنولا طایفهٔ ظاهر بینان (که در ملازمت و خدمت حضرت شاهنشاهي بودند) از دانش آباد باطن غافل بوده گفتهٔ حضرت شاهنشاهي بحضرت جهانباني نوشتند - و آنحضرت باوجود آگاهي و دریافت نور باطن حضرت شاهنشاهي نظر بر نشاة ظاهر انداخته منشور عنایت فرمتادند و نصائح و مواعظ (که مدلول آن محض رافت و عاطفت منصب ابوّت باشد - نه(۴) بر وجه تنبیه و احتیاط) رقمزدهٔ کلک عنایت فرمودند - چه تربیت‌یافتهٔ دبستان ایزدي را بتصحیح جهانیان چه احتیاج - و خدا پرورد را بامثال این پندنامها چه رجوع - و دران منشور عطوفت این بیت شیخ نظامي مسطور بود •

شعر •

• غافل منشین نه وقت بازي‌ست • وقت هنر است و کارسازي‌ست •

اوّل پیش ملّا زاده ملّا عصام الدّین درس میخواندند - آخوند چون بعشق کبوتر مشغوف خاطر بود ملازمان رتبهٔ عالیهٔ حضرت شاهنشاهي ازین آخوند شکایت کردند - آنحضرت او را معزول فرموده

---

(۲) نسخهٔ [د] بهاري (۳) نسخهٔ [د] که درانجا عشرت پیرا بوده (۴) نسخهٔ [ط] بر وجه تنبیه •

خدمتِ تعلیمِ صوری را بمولانا بایزید فرمودند - و او باین خدمت اهتمام داشت - لیکن چون ایزدِ جهان آرا این ادب پروردِ خاصِ خود را نمیخواست (که بعلومِ صوری رسمی آلوده گردد) خاطرِ اورا ازین داعیه پرداخته متوجّهِ کار نمی‌ساخت - و ظاهر بینان تقصیرِ اربابِ تعلیم فهمیده ازین طبقه شکایت داشتند - و آن مردم چون خیر اندیشانِ نیک‌ذات بودند سخنِ شکوه بدرجهٔ قبول نمی‌رسید تا آنکه دریغولا از پرتوِ اشراقاتِ الهامِ ربّانی چنان بخاطر رسید که بجهتِ تعلیمِ آن ادب آموزِ مکتبِ ربّانی قرعه در میانِ ملّا عبدالقادر و ملّازاده ملّا عصام الدّین و مولانا بایزید اندازند تا نقشِ دولت بنامِ هر که برآید او در آخوندی منفرد بوده بسعادتِ این خدمت سربلندی یابد قضا را قرعهٔ سعادت بنامِ مولانا عبد القادر افتاد - و فرمانِ مُطاع بر عزلِ مولانا بایزید و نصب مولانا عبدالقادر بریں خدمت شرفِ ارتفاع یافت •

بر خردمندانِ دقیقه شناس پوشیده نیست که تعیینِ معلّم دریغجا از بابِ رسوم و عادات است نه از قسمِ اکتسابِ کمالات - وگرنه دانش‌پروردِ ایزدی را بتعلّم از مخلوق و توجّه بسبق چه نیاز و لهٰذا هرگز خاطرِ اقدس و باطنِ مقدس متوجّهِ تعلّمِ صوری نبود - و عمدهٔ حِکَم و مصالحِ بی‌میلیِ آنحضرت بحرف آموزیِ رسمی آنکه در زمانِ ظهورِ انوارِ فیوضاتِ غیبی بر جهانیان ظاهر شود که دریافتِ بلندِ این خدیوِ زمان آموختگی و ساختگی نیست - داد الٰهی‌ست - که تکاپوی بشری را دران مدخل نبوده - و آنحضرت دران زمان ببختوریِ ظاهری و فراوانیِ دولتِ صوری اختصاص داشته از اظهارِ کمالاتِ معنویِ خود تجاهل عارف نموده اکثرِ اوقات ببازی می‌پرداختند و در نقابِ خفا کارِ هوشمندی میکردند - بطوریکه دور بینانِ روزگار را بران نظر می‌افتاد - و ازانجا (که همّت بلند است) نقابِ کمالِ خود را از امورِ عظیمهٔ ظاهری میساختند - و دل درکارے می‌بستند که اگرچه پیشِ اهلِ ظاهر حسنِ آن هویدا نمی‌بود امّا اهلِ معنی ازان حکمتها می‌دریافتند ازانجمله بپوسته بر خلقتِ شترِ عجیب نظرت نظر گماشته تفرّجگریِ عجائبِ قدرت میکردند و در شکل و شمائلِ اعجوبهٔ شتر (که بزرگترین جانورانِ آن سرزمین است) نظّارگی و تماشائی بودند و در اطوارِ سلوکِ درویش نهادانهٔ او (از بار کشی - و بردباری - و فرطِ رضا و تسلیم - و کمالِ اطاعت و انقیاد اگرچه مهارش بدستِ کودکے باشد - و قناعت بر خارخوردن - و صبر کردن بر بے‌آبی) اندیشهای معنوی در صورتِ بازی و پردهٔ مجازی میفرمودند - و همچنین خیلِ خیال

---

(۲) در [چند نسخه] متفرد (۳) در [بعضے نسخه] تعلیم صوری - و در [بعضے] بعلم صوری (۴) در [چند نسخه] نمی افتاد •

بر عشرت اسپ تازي (که اعظم اسباب رياست و سرافرازي ست) مي گماشتند - و گوی کمالات و هنر پردازيهای صوري و معنوي را بچوگان امداد قدسي و تربيت ازلي مي ربودند - و گاه از بال گشائيهای همت در فضای هوای حق شناسي هوس کبوتر بازي بخاطر ملکوت مناظر آورده جهت دلربائي دلهای رميده دانه مي انشاندند - و ازشوق وجد ظاهری اين مشتی بال و پر بمواجيد ذوقی شهودی ارباب کمال پي برده شوق پرداز عالم معني مي بودند - و از طيران اين طايران اوج علو دل بر بلند پروازيهای تيز پران سمای مقدس داشته در لباس بازي کار عبادت سامان ميفرمودند و گاه بسگ دواني ميل فرموده بکار نفس مي پرداختند - بصورت سگبازي بود - و بمعني نفس آزائي بظاهر دل بسگ بسته بودند - و بباطن در اخلاق ملکی او حاضران بساط را راهبر ميگشتند و هرچند (در پردهٔ بيگانگي تکاپوی ميفرمودند - و خود را بلباس ارباب ظاهر ميداشتند) امّا خوشبوئي و روشنائي را نتوان پوشيد - پيوسته فر ايزدي از ناصيهٔ سعادت پيرای آنحضرت ميتافت - و شمائل پيشوائی صورت و معني از چهرهٔ نورانی آن برگزيدهٔ حق هويدا بود *

روزے بدامن کوه مفيد سنگ بشکار اشتغال داشته بدست هريکے از خدمتکاران نزديک سگان شکاري سپرده بودند که تسلسل باشند - و چندے را بالای کوه تعيين فرموده بودند - که آهوان را رانده به بيابان آرند - و چون آهو بتسلسلان رسيد جمعے (که بسگ نفس شوم گرفتار بودند) از کوتهی دريافت صفر من صوري را پيش نظر داشته بخوردني مشغول شدند - و سگان را بوقت نگذاشتند - چون بحقيقت معامله آگاهي شد سلطنت معنوي در جوش آمد - و حکم فرمودند که گردن آنها را چون سگان بطناب بسته در تمام لشکر بگردانند - و چنان بر مهند قهر نشستند که کهن سالان کار ديده متنبّه شده انگشت حيرت در دهان ماندند - چون اين واقعه بسمع اقدس (۳) حضرت جهانباني رسيد خاطر اشرف انبساط عظيم يافت - و فرمودند که عنقريب بسلطنت عظمی رسيده کامياب دولت جاوداني ميشوند - شاهم خان جلاير ميگفت که روزے حضرت جهانباني به بنده حکم فرمودند - که زنده خبر بيار - که آن نونهال بهارستان اقبال چه ميکنند - و در چه کار اند چون رفتم ديدم که بر بستر استراحت آسوده اند - روی نورانی آنحضرت بغايت شگفته است و بظاهر چنان مي نمايد که بخواب رفته اند - و در باطن با مقدّسان ملأ اعلی در گفت و شنود اند دست مبارک ايشان گاه گاه بجنبش مي درآيد - چنانچه از ارباب شهود در حالت مواجيد ظهور ميرسد - و گاهے در همان حال از زبان گوهر افشان بظهور مي آمد که انشاء الله سجانه

---

(۲) نسخهٔ [ط] خدا پرستي و حق شناسي (۳) نسخهٔ [ح] همايون (۴) نسخهٔ [ز ط] در همان حال که بندے از بسيار گفته آمد از زبان *

خاصهٔ معمورهٔ عالم را در حیطهٔ تسخیر در آرم - و حاجت محتمندان هفت اقلیم برآرم - خان مذکور میگفت که (چون این حالت مشاهده افتاد و این سخن بگوش هوش رسید) فرو رفتهٔ حیرت شدم و هیبتی عظیم در من کار کرد - آنجا نتوانستم ایستاد - گوشهٔ رفته متحیّر بودم - و چند مرتبه بدستور مذکور حرف سرائی فرمودند •

و دران ایّام وضع پسندیدهٔ آنحضرت از کمال دوربینی و بلند نظرتی چنان بود که هرگاه کسی از خوشامد گویان تبره رای (که جز سود و زیان خود نشناسد - بلکه سود خود را در زیان خود داند) اظهار کردی (که عنقریب پادشاه هفت اقلیم شوند - یا فرمانروای زمان گردند) بغایت ناخوش می‌آمد - و میفرمودند که اینها بعقل ناقص خود خود را درلتخواه می‌نمایند حاشا که از دولتخانهٔ دولتخواهی خبری داشته باشند بشغفار شدن حضرت جهانبانی بدِ من می‌اندیشند - و سود دنیاوی مرا در زیان دین می‌اندوزند - بلکه آشوب در ملک عافیت انداخته سر شور افزائی دارند - چه سعادت دینی و دنیوی فرزندان آنست که همیشه نیّت و خواهش و اعمال شان در آمودگی پدر بزرگوار مصروف باشد - و درازی عمر گرامیش خواهند - که هرکس با خدای مجازی درست معامله نباشد در حقیقت با خدای حقیقی چگونه راستی خواهد نمود بنازند خرد والا و طینت پاک و نیّت درست این بزرگ صورت و معنی را - و باجمله بزرگی و بختیاری از طرز ماند و بود و نشست و خاست آنحضرت میدرخشید - آنچه (بزرگان تجربه آموز بسعی فکر و نظر در یابند - و بدست آرند) این پرورش یافتهٔ نظر ایزدی را باندنی توجّهی در بدیهه میسّر بود - و هر دانش و حکمتی (که آموختگان و ورزش کنندگان را بدشواری فراهم رسد) این مظهر غرائب قدرت را بے تامّل و تفکر دست میداد - حکمت بالغه ازین نور بامرهٔ سلطنت و خلافت چشم امید روزگار را روشن میساخت - و برامتقامت رای(۲) و متانت دانش این نور پرورد الٰهی ثناخوان بود - و تا هنگام ظهور خلافت در مظاهر و مکامن متنوّعه محتجب و مختفی بوده همواره درین حصن معنوی و حرز(۳) الٰهی از وصمت مکر و کید بدخواهان ایمن زیست میکردند •

عزیمت حضرت جهانبانی جنت‌آشیانی از بهسود برسر قبائل افغانان که کمینگاه فتنهٔ میرزا کامران بود - و فرار او بهندوستان

چون (در موضع بهسود موسم زمستان بآخر رسید - و صوابت مرصا بانتها پیوست - و معلوم شد که میرزا کامران با معدودے در قبائل افغانان بسر میبرد) اکثر امرا برین شدند که اکنون میرزا را

---

(۲) در [اکثر نسخه] طبع (۳) نسخهٔ [د] حراست الٰهی •

قوت مقاومت و قدرت منازعت نمانده - مناسب دولت آنست که جمعی از مخلصان درگاه و جانسپاران کاردان را گذاشته عنان مراجعت بصوب کابل معطوف سازند - و فرقهٔ از دوربینان بساط قرب معروض میداشتند که چون هوا (۲) رو باعتدال نهاده (اگر رایات نصرت ارتفاع نهضت یابد - و قبائل افغانان بتاخت و تاراج روند) هرائینه مصلحت وقت خواهد بود - و تا این گروه بداندیش (که سرمایهٔ فتنه و فساد اند) تنبیه بر اصل نیابند بصوب کابل توجه فرمودن از صلاح اقبال دور است هم میرزا کامران (که درین طوائف پنهان میگردد - و اسباب تفرقه را آماده میسازد) بدست می افتد - و هم بیخ آشوب منافقان دیگر بر کنده می آید - حضرت جهانبانی را این رای قویتر نمود و این شق را بر مراجعت رجحان داده ببدرقهٔ فتح و نصرت سوار ممند دولت و اقبال شدند که ناگهانی بر سر قبائل ارباب ضلال ریخته غبار ادبار بر مفارق اعدا انشانند - جمعی از بهادران مشهور و تیغ گذاران جرار مثل محمدخان جلایر و سلطان محمد (۳) قوائی و شیخ بهلول و شاه قلی نارنجی را بهاشلیقی سلطان حسین خان مقرر فرمودند که پیشتر روند (۴) - و دران شب هوا بقدر بردی داشت و راه دور بود - بجهت آسایش خدم و حشم درمیان راه فرود آمدند - و صحرگاه بدولت سوار شده متوجه گشتند •

چون قبائل جا بجا پراگنده فرود آمده بود معلوم نمیشد که میرزا در کدام قبیله باشد در اثنای این تردد ماهم علی قلی خان و بابا خزاری (۵) (که از جانب میرزا کامران پیش ملک محمد مندراوی میرفتند) بدست اولیای دولت افتادند - از احوال میرزا استفسار نمودند که در کدام قبیله است - ماهم بی سایلان را در غلط انداخته غیر قبیلهٔ (که میرزا درانجا بود) نشان داد - بابا گفت از ترسیده است - نمیداند که چه میگوید - میرزا در فلان قبیله است و من سرکرده می برم - در اول صبح صادق پیشروان موکب (۶) دولت بنواحی آن قبیله رسیده بتاخت و تاراج پرداختند - و جمعی کثیر را بوحشت آباد عدم فرستادند - و زن و فرزندان قوم فتنه نهاد را بندکردند - و در خیمهٔ (که میرزا بخواب رفته بود) چندے از بهادران در آمدند و شاه قلی خان نارنجی از مدعیان این معنی ست که درآیندهٔ آن خیمه من بودم - و دو کس دران خیمه بوده اند - یکے بدست افتاد - و دیگرے بصد اهتمام خود را بیرون انداخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هوا ها (۳) در [بعضی نسخه] طایفه (۴) نسخهٔ [د] قزاق (۵) در [چند نسخه] بگردند (۶) در [بعضی نسخه] ماهم علی قبچاق (۷) در [چند نسخه] خزاری (۸) نسخهٔ [ط] عساکر دولت •

چون پرتو صبح در پرده‌دري درآمد ظاهر شد که بدست افتاده بیگ ملوک‌است - که میرزا را با او رابطهٔ نظري بود - و میرزا بدر رفته بود - و چندے از افغانان اوباش (مثل شیخ یوسف کرّانی و ملک منگي و چندے دیگر) بجنگ ایستادند . و خاک رسوائي بر روزگار خود کرده رو بگریز نهادند و اصحاب و اموال بدست اولیای دولت افتاد - و پیشتر ازانکه رایات اقبال برسد فتحے چنین روی داد - و میرزا بخود قرار بودن آنحدود نداده متوجهٔ هندوستان شد - و [چون خاطر اشرف از تادیب اهل تمرّد و تنبیهٔ ارباب عصیان فراغ یافت - و بعنایت ایزدي فتحے غریب (که مقدّمهٔ فتوحات تواند شد) میسّر آمد] ازین سرزمین ظفرآئین درستکام مراجعت نموده بمنزل بهسود ورود اقبال فرمودند - و [چون بیقین پیوست که میرزا بحالیکه (هزاوار ناسپاسان حق ناشناس تواند بود) برآمده متوجهٔ هندوستان شده است] حضرت جهانباني ازان منزل بسعادت کوچ فرموده بباغ صفا (که بهار چمن آرایش طرب افزای خواطر و صفا بخش نگارستان بواطن توان گفت) بزم افروز مجلس جاه و جلال گشتند - چون (ایّام شگوفه بود - و آغاز کوکبهٔ بهار و طراوت خیابان و لطافت جویبار گرهگشای ضمایر) جمعے از مخصوصان را بسرکردگی علي قلي اندراني بدارالملک کابل فرستادند - که آن شگوفهٔ بهارستان اقبال یعني حضرت شاهنشاهي را باتّفاق مخدّرات تتق عصمت و مطهّرات سرادقات عفّت بحضور اقدس آورند - تا بوسیلهٔ مشاهدهٔ بدائع نوبهار و مطالعهٔ صحائف گلزار بصراپردهٔ شناخت نقشبند ازلي محرم گشته اساس شکر تمهید دهند - در اندک فرصتے حضرات رفیع الدّرجات محفوف حضور و سرور ورود سعادت فرمودند - و آنحضرت شکر مواهب نامتناهي (که مستجلب مزید نعم منعم حقیقي هست) بجای آوردند - و بعد از بسط بساط انبساط و افراط شوق عنان توجّه منعطف داشته در مسعود ترین ساعتے بدارالملک کابل نزول اجلال فرمودند •

توجهٔ حضرت شاهنشاهي بغزنین - و آن سرزمین را بنزول اجلال ارتفاع آسماني بخشیدن

چون (حضرت جهانبادي روز افروز لایحهٔ رشد و کاردانی از ناصیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي در افزوني مي‌یافتند) درینولا (که زمان آسایش روزگار بود) رای جهان آرای بموجب الهام ربّاني این تقاضا فرمود که آن نونهالهٔ چمن خلافت را بظاهر روزے چند از خود (۳) جدائي تجویز فرمایند

---

(۲) نسخهٔ [ح] کراني (۳) نسخهٔ [د] از خود تجویز دوري فرمایند •

تا هم عیار بزرگی این گوهر والا گرفته آید - و هم فراخی حوصلهٔ سپهر رمعت معلوم همگنان شود و هم در آداب فرمان‌روائی ورزش بهم‌رسد - چه در هنگام صغر سن و آنگاه در ایام جدائی هرگه (هوشمندی را پیشرو خود ساخته در جمیع اطوار سلوک بزرگانه نماید - و بزرگی خود را منظور نداشته بخردان و مسکینان طریق نصفت و معدلت بسپرد - و باتصال معنوی اکتفا فرموده از دوری صوری ملول خاطر نباشد) هرائینه آن ذات بدیع گوهر یکتای خلافت تواند بود - و (چون جلائل صفات مذکور از لوحهٔ پیشانی مظنون بل متیقن بود) در اوائل سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه هلالی حضرت شاهنشاهی را بدولت و سعادت بغزنین فرستادند - اتکه خان و خواجه جلال‌الدین محمود و تمام ملازمان میرزا هندال درین یورش مصحوب ملتزم رکاب دولت‌اعتصام بودند - سررشتهٔ سرانجام جمیع مهمات صوری برای رزین خواجه مفوض بود - مدت شش ماه باگاهی و شادمانی گذرانیدند و چون پیشوائی صورت و معنی از نامیهٔ اقبال ظاهر و لایح بود همواره اعمال پسندیده و خصال ستوده (که در سن بزرگی از سال‌خوردان جهان‌دیده پدید نیاید) ازان جوان‌بخت فرخنده طالع بظهور می‌آمد و پیوسته بغیبت درست از حق پرستی گرد دلها میگشتند - و همواره در گرد آوری پراگنده دلان سلسلهٔ صورت توجه عالی می‌گماشتند - و پیوسته در استرضای طایفهٔ (که در شهرستان تجرید تصرف عظیم داشته در تهذیب اخلاق و شناخت ایزد کمر اجتهاد بربسته راه فقر و فنا پیش‌گرفته‌اند و از راحت و الم و مدح و ذم اهل عالم یکسو شده معاملهٔ خود را با یکتای بی‌همتا درست کرده‌اند) آهنگ میفرمودند - درغزنین دران زمان بابا بلاس از مجذوبان حق‌شناس مستغرق بحر شهود و صحو دوام استغراق بوده درکنج عزلت و زاویهٔ خمول بسر میبرد - مکرر بدیدن او توجه میفرمودند و آن راست بین کارخانهٔ تقدیس پیشوائی صورت و معنی از مواطع پیشانی مطالعه نموده پیادشاهی ظاهر و باطن تهنیتها میفرمود - و بشارتهای طول بقا و مژدهای علو مراتب میداد - و چون خاطر اقدس از مهم و شکار غزنین نزدیک بود که فراغ یابد بموجب اشارت حضرت جهانبانی همت آشیانی بمستقر جاه و جلال بدولت و سعادت مراجعت فرمودند - و سبب طلب آنکه حضرت جهانبانی پیوسته درکابل انتظام‌بخش مهمات بودند - و اوقات گرامی تقسیم و توزیع فرمود لحظهٔ از روز و شب ببطالت و تعطیل مصروف نمیساختند - و با وجود داد بخشی و دلجوئی شکسته‌دلان و سایر کار و بار سلطنت بملاحظهٔ مزید شوق و انبساط بسیر و شکار نیز توجه میداشتند - روزی بحدود زمین (؟) موضع دائشای کابل) برسم شکار سوار شده بودند - بحسب تقدیر از اسپ جدا شده

---

(۲) نسخهٔ [ط] این جوهر فرد نیک گرفته آید (۳) نسخهٔ [ج] بلاس - و نسخهٔ [و] هلاس ۰

عنصر مقدّس آنحضرت آزردگی تمام دریافت - ازانجا (که هوشمندی قرین دولت و ارجمندی ست) از روی حزم و عاقبت اندیشی منشور طلب حضرت شاهنشاهی در ساعت عزّ امدار فرمودند و بقدوم میمنت آثار آن قدسی نژاد (که جمیع سعادات در قدمش تعبیه نموده اند) عنصر قدسی آنحضرت را کمال صحّت و عافیت کرامت شد •

نهضت موکب مقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی به بنگش - و تادیب گردن کشان - و لوای عزیمت افراختن بهندوستان - و بدست آوردن میرزا کامران - و مراجعت بکابل - و دیگر سوانح (۴)

در زمستان اواخر سال (۹۵۹) نهصد و پنجاه و نه حضرت جهانبانی را عزیمت بنگش روبه مصمّم گشت که آنحدود به نسبت کابل قشلاق است - و در ضمن این نهضت تنبیه سرکشان آن دیار و تقویت لشکر فیروزی اثر نیز مطوی ضمیر جهانگشای بود - و بجهت خجستگی و فرخندگی مورد فتوحات غیبی مظهر کرامات ازلی حضرت شاهنشاهی را درین یورش دولت افزای چون اقبال قرین خود ساخته بجانب گردیز و بنگش نهضت فرمودند - و طوائف افغانان متمرّد تنبیه و تادیب شایسته یافتند - و اموال و اسباب بدست سپاه نصرت اقتران افتاد - و اوّل قبیلهٔ (که بتاخت رفت) قبیلهٔ افغانان عبدالرّحمانی و عمر افغانان برمزیدی بود - و فتح شاه افغان (که از حمق و نادانی گمان دانائی بر خود کرده در اضلال گمراهان بود - و از صدمات افواج قاهرهٔ پادشاهی فرار نموده با جمعیّت خود بدر میرفت) بمنعم خان و جمعی کثیر (که از جلال آباد متوجّه موکب عالی بودند) دوچار شد - جمیع مال و اسباب او نصیبهٔ این دولتمندان گشت و خود زخمی گریخت - و در اثنای زد وگیر و تاخت و تاراج وکلای سلطان آدم گکهر (که سر و سردار گروه گکهران بوده) عرضه داشت او را آورده شرف بار عزّت یافتند - مضمون آنکه میرزا کامران و پریشان و سرگردان بایغدود آمده است - و مرا (که هوای دولتخواهی در سر است) نمیخواهم که میرزا در آوارگی اوقات بسر برد - اگر ایغدود مخیّم مرادات اقبال گردد او را بشرف ملازمت بوس مشرّف ساخته جهت تدارک جرائم گذشته ملازم عتبهٔ دولت گردانم - و خود نیز ملازم بندگی بجای آرم •

پوشیده نماند که گکهران را طوائف بسیار است - و در مابین آب بهت و سند توطّن دارند در زمان سلطان زین الدّین (۵) کشمیری ملک کدنام از صحرای غزنین (که بحکم کابل نسبتی داشت)

---

(۴) نسخهٔ [د] و دیگر سوانح که دران ایام روی نمود (۵) نسخهٔ [ح] زین العابدین •

آمده بزور این جا را از تصرّف کشمیریان گرفت - و بعد ازو ملک کلان پسر او جانشین پدر شد و بعد ازو پسر او بیدر نام کلانی اُلوس خود یافت - و بعد ازو تتار ناظم قبیلهٔ خود شد - و او را بشیر خان افغان و حلیم خان پسرش منازعت عظیم روی داد - و خود را از منتسبان این دودمان میدانست - چه در زمانے (که حضرت گیتی‌ستانی فردوس‌مکانی تسخیر هندوستان فرموده بودند) در ملازمت حضرت آمده خدمات شایسته بتقدیم رسانیده‌بود - علی‌الخصوص در جنگ رانا سانگا جانفشانی نموده - و او را دو پسر بود - سلطان سارنگ - و سلطان آدم - و بعد از سارنگ کلانی آن گروه بسلطان آدم رسید - و پسران سارنگ کمال خان و سعید خان گکهر متابعتے بنفاق میکردند القصه مقارن ایلچی سلطان آدم گکهر جوگی خان (که از خدمتگاران نزدیک میرزا کامران بود) زمین‌بوس نموده عرضداشت میرزا مشتمل بر چرب زبانیهای بےته گذرانید - محرر این مجموعهٔ هوشمندی ابوالفضل (که مباشر تسویدِ واقعات این دودمان گرامی ست) چون [همت در شرح احوال و نشر اخبار دولت پیرای حضرت شاهنشاهی بسته - و از جهت سیرابی تشنه‌لبان این داستان گرامی از آدم تا این‌دم (که عهد ولی‌عهد عالم است) از سلسلهٔ علیّهٔ این دودمان خلافت بطفیل می‌آرد] ذکر مجملے از ناکامی میرزا کامران و مکافات یافتن او از کردار خودش ناگزیر است - اگرچه این شکرنامه را پایه ازان بلندتر است (که امثال این امور دران اندراج یابد) امّا برای سرانجام سخن در نشیب و فراز آن شدن ناگزیر سخن‌آرائی ست ٭

بر مصامع مستمعان این سوانح غریبی (که هریکے ازان واعظ منابر قدس است) پوشیده نماند که [چون میرزا کامران دران سحرگاه (که پیش ازین ابلاغ یافت) شکست یافته بهزاران تک و پوی خود را از دست تیغ گذاران صف شکن خلاص ساخته بدر رفت] دیگر بخود قرار بودن ندادن و از تباهی خرد (که نتیجهٔ حق‌ناشناسی ست) باوجود چندین ادبارات (که هریکے هادی شاهراه سعادت تواند بود) خود را بملازمت اینچنین خدیو مهربان بسیاربخش فرمانید - و درین هنگام (که بایستے گرد ندامت و پشیمانی بر چهرهٔ احوال او نشست - و بوسیلهٔ عجز و خجالت خود را بآستانبوس مشرّف ساخته تدارک تقصیرات نمود) از بخت واژگون متوجّه هندوستان شد - که پیش سلیم خان پسر شیر خان (که بکفران نعمت ذاتی از بادهٔ غفلت و مرجوش غرور آشفته دماغ بود) رفته کمک ادبار خود آورد - سبحان‌الله چه عقل است اینکه بدشمن جانی خود رجوع کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج ٭] برنام - و نسخهٔ [و] سرنام - و در [چند نسخه] برنام (۳) نسخهٔ [ط] محرر این خجسته داستان ابوالفضل (۴) در [اکثر نسخه] و نزل مکافات یافتن او (٥) نسخهٔ [ح] از بادهٔ غفلت سرخوش غرور و آشفته دماغ بود ٭

که کار چنین درهمت بزرگوار تباه سازد - و خواریها بخود قرار داده پیش او رود - و خواهد که بمددگاری او با ولی نعمت خود ستیزه کاری نماید - کوتاهی سخن آنکه اندیشهای نادرست میرزا را برون آورد و با معدودے راه هندوستان گرفت - و از نواحی خیبر شاه بداغ خان را پیش سلیم خان فرستاد و او در حوالی قصبهٔ بن از قصبات پنجاب بود - فرستادهٔ میرزا آنجا رسید - و ادای رسالت نمود سلیم خان انجاح مرام میرزا را از حوصلهٔ خویش افزون دانسته مدارا پیش گرفت - و جزوی خرج مصحوب او روان ساخت - و قرار داد که در همان حدود بوده انتظار برند که کمک از دنبال میفرستم و خزینه تعین میکنم - هنوز فرستاده پیش میرزا نرسیده بود که علی محمد اسپ را نیز پیش سلیم خان روانه کرد - بعد از درازی سخن (که گوتهی ازان لایق تر) چون میرزا بچهار کروهی بن رسید سلیم خان پسر خود آراز خان و مولانا عبدالله سلطان پوری و جمعے از امرا را باستقبال فرستاد و بوزش (که لایق دشمنان و سگان درگاه نباشد) میرزای ناعاقبت اندیش بآن وضع آن سرگروه افغانان را دریافت - همراهان میرزا بابا جوجک بود - و ملا شفائی و بابا سعید قبچاق و شاه بداغ و عالم شاه و رحمان قلی خان و صالح دیوانه و حاجی یوسف و علی محمد اسپ و تمرتاش و غالب خان و ابدال کوکه و جمعے دیگر از ادبار یافتهای روزگار که نامهای اینها نابرده به - و (چون کردار حق ناشناسان و اندیشهٔ کافرنعمتان بر صواب نیست - و عاقبت وخیم دارد) هرچه این گروه را پیش آمد نتیجهٔ اعمال ایشان بود - میرزا از بدسلوکی این گروه بدداش آزرده بود - و همواره در خلوات شاه بداغ را (که تحریض و ترغیب درآمدن کرده بود) سرزنش کردے •

و چون سلیم خان خاطر از مهمات پنجاب جمع کرده بجانب دهلی روان شد میرزا را (که بچشم نگاه میداشت - و پیوسته اظهار رخصت میکرد - و صورت نمی بست) بمواعید نادرست همراه گرفته روان شد - باندیشهٔ آنکه در یکی از قلاع حصینهٔ هندوستان مقید سازد - میرزا از کمک مایوس و از رخصت ناامید چون دانست که حال چیست اندیشهٔ گریختن بخود قرار داد - و جوگی خان را (که از معتمدان میرزا بود) پیش راجه بکهو (که در دوازده کروهی ماچیواره بود) فرستاده در استخلاص و استعانت زد - او فرستاده را بشایستگی پیش آمده بناسه بمیرزا قرار داد - روزے (که سلیم خان از آب ماچیواره گذشت) میرزا در خانهٔ خواب خود یوسف آقتابچی را گذاشته

---

(۲) نسخهٔ [ط] حاصل کلام آنکه (۳) در [اکثر نسخه] کوچک (۴) نسخهٔ [ح] ملا شفیعا (۵) نسخهٔ [د ح] آنها - و نسخهٔ [ه] ایشان (۶) نسخهٔ [د] جوکی خان (۷) نسخهٔ [ا] مکهر - و در [بعض نسخه] سکهر (۸) در [بعضے نسخه] در خانهٔ خواب خود •

بابا معید قرارداد که تا زمان دراز چیزے میخوانده باشي - تا مردم دانند که میرزا درخواب است و خود تغییر لباس داده و برقع بر روی افکنده از طرف سراپرده بدر رفته بمساعي قرارداد شنانت و راجه او را بآئین لایق دید - و چون خبر آمدن لشکر بتفحص میرزا شنید پیش راجهٔ کهلور (که در آن نواحي محکمترین محال بود) فرستاد - او نیز بواسطهٔ هراس از دشمنان خود میرزا را بدرقه داده بجانب جمّو روان ساخت - و راجهٔ جمّو از دور اندیشیهای زمیندارانه میرزا را نگذاشت که بولایت او درآید - میرزا سراسیمه و سرگردان متوجّه ولایت مانکوت شد - و نزدیک بود که آنجا گرفتار گردد باز تغییر وضع کرده در لباس زنان بهمراهي افغانے (که اسپ جلّاب بود) بجانب کابل روان شد و باندیشهای ناصواب سلطان آدم گکهررا دید - که شاید این جماعه را بخود متّفق ساخته کار ناساختني از پیش برد - و او دولتخواهي درگاه را منظور داشته بلطائف الحیل میرزا را پیش خود نگاه داشت و عرضه داشت بدرگاه معلّی فرستاد - و میرزا نیز چون علامات نومیدي از چهرهٔ احوال این القوس مشاهده نمود ناگزیر براه گریزت شتافته از راه احتیاط عرضه داشتے (چنانچه گذارش یافت) ارسال داشت - و هرچند میرزا تدبیرها انگیخت (که شاید گکهران را در فتنه اندازي با خود متّفق سازد) صورت نبست - از بدر رفتن خاطرش آرمیده بود که مقرّے نداشت - و نیز از حراست این قوم و از راماندگی خویش بدر رفتن را دشوار میدانست - ناچار همّت در همراهي این گروه بسته روزگار میگذرانید - و پنداشت که دولتے را (که تائید ایزدي آرایش دهد - و حمایت الٰهي نگاهباني نماید) بدخواه تیره رای هر اندیشهٔ تباه (که در حقّ او نماید) خاسر و خایب گشته در نکال ابد فرومانده - و هرچه آنرا سود خود اندیشد زیان بیند - و مصداق این حال احوال میرزا کامران است - چنانچه مجملے گذارش یافت ٥

و چون ایلچی سلطان آدم حقیقت حال را بموقف عرض رسانید یورش هندوستان تا ولایت گکهران مصمّم شد - و خواجه جلال الدّین محمود را بحراست و حکومت ولایت کابل فرستاده خود بدولت و اقبال نهضت فرمودند - و حضرت شاهنشاهي را برای تمشیت مهمّات صوري و معنوي و میمنت دیني و دنیوي همراه موکب والا گرفتند - و کمر عزیمت برمیان همّت بستند که کار میرزا کامران را بانجام رسانند - و عالم را از شور و شر او ایمن سازند - و چون اعلام نصرت اعتصام بحدود سند رسید قاضي حامد را (که قاضي اردوی ظفرقرین بود) پیش سلطان آدم فرستادند

---

(۴) در [بعضے نسخه] کلور (۳) نسخهٔ [د ٥] انبورزي (۴) نسخهٔ [چ ٥] مفرے (٥) در [بعضے نسخه] بدخواه تیره رای خاسر و خایب گشته ٥

که پایهٔ قدر او را بادراک بساط بوس سر بلند گردانند - و بمیرزا نیز نصائح و مواعظ هوشمندانه (که زنگ خلاف و شقاق را از آئینهٔ دل او بزداید) خاطرنشان سازد - و بعد ازانکه رایات اقبال از آب مند عبور فرمود اثرے از سلطان آدم بظهور نیامد - همانا که اندیشهای زمیندارانهٔ نا صواب پیرامون خاطر او میگشت - آنحضرت منعم خان را پیش او فرستادند که بسخنان دلاویز دلاسا نموده پیشتر بملازمت آورد - و بمیرزا نیز سخنے چند (که راهبر سعادت او بود) رساند - و مکنونات ضمائر ایشان را از چهرهٔ حال تفرس نموده حقیقت خبیثات سرائر را معروض دارد - منعم خان رتبه کارنامهٔ دانش خود بظهور آورد - و بعد از افسون و افسانه سلطان آدم میرزا را همراه خود گرفته در نواحی پرهاله بدولت زمین بوس شرف امتیاز یافت - و آنحضرت شب را زنده داشته انجمن آرای عشرت شدند - و میرزا کامران باوجود چندین جرائم (که هریکے مستوجب عقوبت عظمی تواند بود) مشمول انواع التفات شد - جمیع امرای دولتخواه و دانشوران خیراندیش بموقف عرض رسانیدند که اگرچه رافت و عاطفت حضرت جهانبانی و فطرت عالی و عطوفت والا همین تقاضا میکند (که گناهان بزرگ در درگاه معلی طیلسان عفو پوشد) امّا عاقبت اندیشی و کار فرمودن حزم مقتضی آنست که ستیزه کار مردم آزار را بسزای اعمال رسانند تا گرد شرارت او از چهرهٔ سلامت عالمیان رفع شود - شایستهٔ دور اندیشی و دور بینی آنست که آسایش ظاهری یکے را (که بد خواه باشد) بر آسایش چندین خلائق (که بشرف دولتخواهی اختصاص داشته باشند) نگزینند - اگر (جهت جبر خاطر شکسته دلان و اندمال جراحت سینه ریشان نقش نامهٔ ظالمے از نگارخانهٔ عالم محو سازند) دیوار معدلت را چه اخلال - خصوصاً که در ضمن آن صلاح (۲) هزاران کار مندرج باشد - هرائینه محو ساختن این صورت (۳) بطلان مطابق رضای ایزدی و موافق نظام کل خواهد بود - آنقدر کفران نعمت و طغیان فتنه نشده است که بامید بهبود باز بحال او پرداخته کرده را نا کرده انگارند - کار از اندازه گذشته است - و طاقتها طاق شده لایق بحال او و خلائق آنست که او را مسافر ملک عدم سازند - تا خلق خدا از هزارگونهٔ بلا نجات یابند - و نامهٔ اعمال او سیاه تر نگردد - چه مدتے مدید میگذرد که از آشوب این شوریدهٔ نفس فتنه سرشت اموال خلائق در معرض نهب و غارت حادثات آمده - و عرض و ناموس عالمیان ببادِ فتنه رفته - و جان چندین مردم خاک بها گشته - و جوهر اخلاص (که زیور اعناق رسوخ خواص است) در غبار آشوب ناپدید شد - اکنون صلاح وقت است که این چنین کسے را

---

(۲) نسخهٔ [ح] صلاح هزاران مندرج باشد (۳) نسخهٔ [ط] نقش بطلان ه

از چنگال وبال این عقوبات خلاصي بخشیده خلائق را در ظلّ معدلت آسایش بخشند حضرت جهانباني نظر بر حکمت و مصلحت مسبّب‌الاسباب انداخته درین امر اقدام نمیفرمودند که آن مبدع جهان آرای باوجود قدرت کامله چندین بشرے را ابقا نماید - البتّه مبني (۴) بر غرضے و مصلحتے ست - و با این همه باریک بیني نصائح حضرت گیتي‌ستاني فردوس‌مکاني منظور نظر حقیقت بین بوده قرار بر ارتکاب این معني نمیدادند - امرا باز ازانجا (که انواع خونریزي و فتنه انگیزي ازان سفّاک بیباک دیده بودند) مکرّر در ملتمس خود اهتمام و اجتهاد نمودند و درین باب استفتا کرده بمجلّات مُفتیان مسجّل و محضرها بخطّ اکابر دین و دولت و اعاظم ملک و ملّت مرتّب ساخته بنظر اقدس درآوردند - حضرت جهانباني آنرا پیش میرزا کامران فرستادند میرزا چون نامهٔ اعمال و محضر مکافات افعال خود را مطالعه نمود گفته فرستاد که این مردم (که امروز بر قتل من مهر کرده‌اند) هم ایشان مرا باین روز نشانده‌اند - حضرت را عرق مهرباني بحرکت آمده نگذاشت که با هجوم عام و حصول چندین جرائم و دراے حکم بر خونریزی او فرمایند مدّتے مدید سر بگریبان تأمّل و تفکّر داشتند - عاقبة الامر بجهت مصلحت جمهور انام در حقّ او حکم خاص واقع شد - و او را از نظر انداختند - و بجهت این کار علي‌دوست باربیگي و سیّد محمّد پکنه و غلام‌علي شش‌انگشت مامور شدند - اینها بخیمهٔ میرزا درآمدند - میرزا تصوّر کرد که بقصد کشتن مي‌آیند - در ساعت مشت کشیده دوید - علي دوست گفت میرزا آهسته باشید حکم بر قتل نشده - اضطراب از برای چیست - بر مقتضاے عدالت (که شما پیش ازین سیّد علي و جمعے دیگر را بیگناه نابینا ساخته بودید) بچشم خود مکافات آنرا به بینید - میرزا (که این سخن شنید) حکم آنحضرت را بدیده قبول کرد - و دراز کشید - تا آنکه میل کشیدند و هر دو چشم میرزا را (که دیدبان دل فتنه سرشت او بودند) از بینش معزول ساختند - و این مخلصان فرمان بر جهت احتیاط نیشتر هم بیشتر زدند - میرزا بشکرانهٔ جان بخشي دم نزد - و آنحضرت از عطوفت ذاتي رقّتها فرموده بیشتر روان شدند - و بسا سخنان بلند مهر افزاے بر زبان حقیقت ترجمان گذراندند - و این قضیّه در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت بوقوع آمد - و خواجه محمّد مومن فرنخودي تاریخ این قضیّه را نیشتر یافته بود - و محمّد زا همان روز کس پیش منعم‌خان فرستاد که میخواهم که بهر زبانے (که داني) و بهر روشے (که تواني) بیگ ملوک را راے خدمت من از حضرت التماس کني - آنحضرت همان لحظه ملتمس میرزا را مبذول داشته

---

(۴) در [اکثر نسخه] بقلمداده (۴) در [چند نسخه] مبني ٠

روانهٔ خدمتش ساختند - و میرزا کمال توجّه (که باز داشت) دستهای او را گرفته بر چشم نابینای خود نهاد - و این بیت خواند • شعر •

• هرچند که چشمم برخت پرده کشیده‌است • بیناست بچشمی که بسی روی‌تو دیده‌است •

و حضرت جهانبانی بعد ازین سانحه توجّه اقدس را به تنبیه زمرهٔ بیراههٔ جانوده (که سنگ راه بودند) مصروف داشتند - و آن بیهمادتان گردنکش (گردن ارادت از قلادهٔ اطاعت عاطل داشته و بیهادران نصرت پیشه کارزار کرده) بویرانهٔ عدم آواره گشتند - و از عساکر اقبال خواجه قاسم مهدی و چندے دیگر بپایهٔ شهادت سربلندی یافتند •

و چون خاطر ازین‌حدود جمع شد یورش کشمیر (که سالها مکنون ضمیر اشراق‌تنویر بود) مصمم گشت - و اُمرا مصلحت وقت نمیدیدند - و بچاه و زندان تشبیه داده در مذمّت کشمیر سخنان میگفتند (که شاید خاطر اقدس ازین یورش باز آید) که درینوقت (که از امتماع طنطنهٔ نهضت عساکر اقبال برهم‌خوردگی در ممالک هندوستان پدید آمده) سلیم خان باستعداد فراوان متوجّه پنجاب است - و ازین طرف استعداد جنگ (چنانچه باید و شاید) بعمل نیامده اگر پیشتر رویم و لشکر افغانان نزدیک رسد او را گذاشته رفتن و بکشمیر درآمدن چه مناسب باشد که شاید کار کشمیر بدیر کشد - و دریصورت اگر افغانان تیره رای سر درها استحکام نمایند کار بکجا می‌انجامد - لیق دولت آنست که از اندیشهٔ این یورش بگذرند - و (چون اهل نفاق از میان ما دور شده اند) متوجّه دارالملک کابل شده و براصل تهیّهٔ جنگ نموده قدم همّت برکاب نصرت درآورند - و بفیروزی اقبال روز افزون بآسانی دمار از روزگار افغانان تیره بخت برآرند آنحضرت بعد از استماع این سخنان اصلا گوش برگفتگش و مصلحت‌بینی گذارندگان سخن نداشتند حضرت شاهنشاهی را بجهت حراست دار الملک کابل با جمعی از اعیان دولت وداع فرمودند و خود عنان عزیمت بجانب کشمیر معطوف داشته میخواستند که نهضت فرمایند - بد آموزی اُمرای سوداگرمزاج (که جز برمنفعت خود نظر نیندازند) اکثر ملازمان و سپاهیان اُمرا صاحبان خود را گذاشته متوجّه کابل شدند - و در ملازمت حضرت غیر از اشخاص اُمرا دیگر کسے نماند ازین حرکت شنیع (که از راه اخلاص و انقیاد بعد دور بود) جمعیّت‌آباد خاطر اشرف مشوّش گشت - و جمعے از معتمدان معتبر را حکم شد که اهتمام تمام نموده مردم را بگردانند و اگر بکشتن احتیاج شود بحکم موقوف ندارند - و درین اثنا تفاؤل بقرآن مجید جستند - قصّهٔ

---

(۲) نسخهٔ [د] شبگیر کرده بودند - و در [بعضی نسخه] صبگیر کرده بودند •

یوسف صدیق برآمد - و از رخصت یا نتهای سخن (که در ملازمت بودند) هرکدام در تعبیر آن سخنے میکردند - و تاملے داشتند - خواجه حسین مروي بعرض رسانید که آنچه در باب کشمیر میگفته اند (که حکم چاه و زندان دارد) راست بوده است - چه قصهٔ یوسف ازین هر دو معني مخبرست روشن •

چون بے اتفاقی همراهان بوضوح پیوست بے اختیار فسخ عزیمت نموده بصوب کابل توجه مبذول داشتند - و چون کنار دریای سند مخیم اقبال شد میرزا کامران التماس سفر حجاز نمود چون (درین وقت خشنودی خاطر میرزا مطلوب ضمیر جهان آرای بود) مرخص ساختند شبے که رخصت میفرمودند ازانجا (که بزرگان را بزرگي زیبنده و خوشنما ست) با جمعے از مخصوصان بمنزل میرزا تشریف ارزاني داشتند - میرزا بعد از لوازم تعظیم و مراسم احترام اولا این بیت خواند • • بیت •

• کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید • که سایه همچو تو شاهے فکند بر سر او •

و بعد ازان این بیت بر زبان میرزا رفت • • بیت •

• برجانم از تو هرچه رسد جاے منت است • گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم •

اگرچه بیت ثاني جانب شکر دارد اما سخن شناس در یابد که از شکایت لبریز است - آنحضرت (که جهان مردمي و مهرباني بودند) اینها منظور نداشته رقتها فرمودند - و بر زبان الهام بیان گذشت که عالم الاسرار والخفیات آگاه است - که ازین کار (که نه باختیار من واقع شده) بغایت شرمنده ام کاشکے این حالت از شما نسبت بمن پیشتر ازین شدے - میرزا از خواب غفلت بیدار گشته اندازهٔ گناه خود و مقدار مراحم خسرواني دریافت - و در مقام نیازمندي و شرمندگي درآمده از حاجي یوسف پرسید که درین (؟) جا چه کسان اند - او حاضران مجلس عالي را نام برد که تردي بیگ خان و منعم خان و بابوس بیگ و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و میر عبد الله و خنجر بیگ و عارف بیگ - میرزا گفت یاران همه گواه باشید - که من اگر بیگناهي خود دانستمے در چنین وقت شریف (که آنحضرت تشریف دارند) بحل کردمے امّا یقین منست که مرا استحقاق هلاک بود - جان بخشي کرده رخصت سفر حجاز مي نمایند بر تفضل و منت آنحضرت هزار شکر بجاے مي آرم - که هنوز بقدر بدي و بدعهدي من مکافات نفرموده اند - و بعد ازان بسفارش فرزندان خود پرداخت - و آنحضرت بگشاده روئي و خوشخوئي

(؟) در [چند نسخه] درین چادر چه کسانند •

قبول نمودند - و میرزا را مشمول عنایت پادشاهانه ساخته وداع فرمودند - و چون قرار یافته بود (که میرزا در حضور اظهار رقت نکند) خود را حفظ میکرد - و همین (که حضرت متوجه دولتخانه شدند) میرزا بهای‌های بگریست - روز دیگر حکم شد که هر که از ملازمان میرزا همراه میرفته باشد منع نیست - درین تنهائي همراهي نماید - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه اف دومتي‌میزدند ترک آشنائي کردند - چلمه کوکه[۲] (که از کمال حقیقت و وفا بدولت حضرت شاهنشاهي خطاب خان عالم یافته رخت هستي را صرف کار ولي‌نعمت خود و صاحب عالمیان نمود چنانچه شرح آن در جای خود گفته آید) ایستاده بود - و درانولا سفرچی حضرت و منظور عواطف خسرواني بود - حضرت جهانباني فرمودند که چلمه کوکه همراه میرزا میروني یا پیش ما میباشي - آو بارجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفاداري بر لذات موري مقدم شناخته بعرض رساند - که لایق بحال خود چنان مي‌بینم که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - آنحضرت (که محک آدم‌شناسي و میزان حقیقت سنجي بودند) حرف وفاداری او را بغایت پسندیدند - و بارجود آنکه خدمت حضور او پسندیده[۳] بود رخصت دادند - و آنچه (از نقد و جنس برای اخراجات سفر میرزا قرار یافته‌بود) حوالهٔ او فرموده پیش میرزا فرستادند - و بیگ ملوک بآن نسبتی که داشت از چلد ملزل برگشته بملازمت رسید - و بر خاطر نکته دان بغایت ناپسندیده آمد - و با قبول صورتیکه داشت مردود نظرها شد - و میرزا از راه دریای سند به تته رفت - و ازانجا بمقصد شتافت - و همه هیچ دریافت - و در یازدهم[۴] ماه ذی الحجه در منا سال (۹۶۳) نهصد و شصت و چهار لبیک گویان اجابت دعوت حق نموده محمل عدم بست ٭

چون سلسلهٔ سخن میرزا کامران درهم نوردیده آمد اکنون بسر مقصود شتافته تحریر میرود که [چون موضع بکرام (که به پشاور شهرت دارد) مورد خیام نصرت شد] قلعهٔ آنجا را افغانان بد نهاد ویران ساخته بودند - مقرر شد که قلعه را تعمیر نموده و جمعی از دولتخواهان را گذاشته بجانب کابل نهضت فرمایند - که سرانجام این قلعه مقدمهٔ فتح هندوستان است - و اُمرا (که مشتاق کابل بودند) نمي‌خواستند که بهیچ وجه دریانجا توقف واقع شود - حضرت جهانباني توجهات پادشاهانه برین کار گماشته در اندک فرصتی آن قلعهٔ سعادت اساس را تعمیر فرمودند بهلوان دوست میر بر بحکم عالي مورچلها را بجمیع اُمرا قسمت نمود - و بزودي صورت اتمام پذیرفت

---

(۲) در [بعضی نسخه] چلمه کوکه (۳) نسخهٔ [ح] پسندیده بودند (۴) نسخهٔ [ز] یازدهم ٭

سکندر خان ازبک را بحراست آن گذاشته خود بدولت و اقبال متوجه کابل شدند - و بعد ازان افغانان هجوم عظیم بران قلعه آوردند - سکندر خان داد مردانگي و قلعه‌داري داد - و افغانان بی‌بهره پریشان گشتند - و (چون اوائل سال (۹۹۱) نهصد و شصت و یک کابل بفر قدوم پادشاهي رونق تازه یافت - و مخدرات تنق عصمت بشرف ملازمت امتیاز یافته مبارکبادیها فرمودند) آنحضرت بر زبان اقدس راندند که مبارکبادی آمدن و دیدن یکدیگر بجای خود است - امّا قضیهٔ میرزا کامران مبارکباد ندارد - که بدست خود قصد چشم خود کرده ایم - و باولیای دولت مناشیر عطوفت شرف صدور یافت - و بعبدالرشید خان حاکم کاشغر (که پیوسته مذکر قرب و قربت بوده در مراسم یکجهتي اهتمام داشت) سوانح احوال نوشته مصحوب کاردانان روان ساختند - و در همین ایام (که آنحضرت بمهمات مالي و ملکي اشتغال فرموده و بلطف و قهر کار مظلوم و ظالم ساخته در گردآوری رضای ایزدي اهتمام داشتند) شب چهارشنبه پانزدهم جمادی‌الاولی این سال بعد از گذشتن دو دانگ بطالع قوس از منزل ماه جوجک بیگم فرزند گرامي متولد شد آنحضرت نام او را محمد حکیم نهادند - و (چون بعضی تاریخ این مولود را ابو المفاخر و بعضی ابوالفضایل یافته‌بودند) هردو کنیت آن فرزند مقرر شد - و ابواب شادماني و مسرت گشاده مراسم شکر ایزدي بجای آوردند - و در همان نزدیکي از مقدمهٔ دودمان عصمت خانش بیگم عقیلهٔ جوجوق میرزای خوارزمي فرزندے بوجود آمد - نام او سلطان ابراهیم نهادند - او بزودي آهنگ عالم قدس نمود • شعر •

• بود برقی ز آسمان کرم • زادن و مردنش بهم نزدیک •

توجه موکب مقدس حضرت جهانباني جنت‌آشیاني بقندهار - و مراجعت بدولت و اقبال

در عنفوان زمستان این سال بجهت آنکه (جمعی از فتنه اندوزان از جانب بیرام‌خان خانخانان غیر واقع بموقف عرض حضرت جهانباني رسانیده بودند) رفتن قندهار را بر رفتن هندوستان تقدیم فرموده متوجه قندهار شدند - و حکومت کابل را بعلي‌قلي‌خان اندرابي تفویض فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] و پریشان (۳) در نسخهٔ [ط] صورت مکتوبے (که بعبدالرشید خان تحریر یافته بود) بجنسه آورده - امّا (بجهت عدم امکان تصحیح بسبب کثرت غلط در نسخهٔ مذکوره) باقتضاع اکثر نسخ قلم انداز کرده شد (۴) نسخهٔ [ط] تخمیناً دو دانگ از شب گذشته بود که بطالع قوس (۵) در [اکثر نسخه] خانش صیغهٔ (۶) در [بعضی نسخه] نقدس •

ونور پرورد ایزدي قرة‌العین خلافت قوة الظهر جلالت حضرت شاهنشاهي تا غزنین بمشایعت تشریف‌سعادت ارزاني داشتند - و کلای آنحضرت (که منتظم مهمات غزنین بودند) بلوازم مهمانداري سرگرم خدمت شدند - و چون رایات جلال از غزنین بیشتر نهضت فرمود آن تازه نهال حدیقهٔ اقبال مراجعت فرموده کابل را بقدوم میمنت بخش عشرت آباد دولت ساختند - بیرام‌خان (که خلعت سعادتش طراز ارادت داشت) موکب گرامی پادشاهي را از نعمتهای عظمی دانسته آداب شکر بجای آورد - و با دلی مملو از اخلاص پا از سر ساخته بدهٔ (۲) فرسخی قندهار بموضع شور اقدام بشرف زمین بوس سربلندي یافت - و یقین آنحضرت شد که در حق او آنچه گفته‌اند از صدق پرتوی نداشته - و در ساعت مسعود قندهار از فرموکب عالي رونق گرفت - جشنهای رنگین و بزمهای دلکشا ترتیب یافت - و از مشاهیر ملازمان رکاب دولت شاه ابوالمعالي و منعم‌خان و خضرخواجه خان و محب علي خان میر خلیفه و اسمعیل دولدي و حیدر محمد آخته بیگي و جمعی دیگر بودند و از اهل سعادت خواجه حسین مروي و مولانا عبدالباقي صدر و بعضی دیگر سعادت حضور داشتند بیرام خان در آداب خدمتگاري و لوازم نیاز پاشي دقیقهٔ فرو نگذاشت - و تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت گذشت - و درین مدت آنچه بجهت سرکار خاصهٔ پادشاهي درکار بود همه را بیرام‌خان سرانجام نموده منت بر جان خود میداشت - و جمیع ملازمان درگاه را در منازل نوکران خود فرودآورده لوازم مهمانی ایشان بصاحبان منازل مفوض ساخته بود - همیشه حضرت جهانباني دران چندگاه در تفرجات حسي و عقلي و ترفهات صوري و معنوي بوده التفات میفرمودند - و همواره بزم آرای خاطر بینش و عشرت پیمای مواضع دانش بوده زاویهای درویشان و کلبهای صفاکیشان را باقدام عقیدت مي‌پیمودند - و فراخور حالات و مقامات اقتضات و امتضاضات رو میداد - ازانجمله مکرر بصحبت مولانا (۳) زین‌الدین محمود کمانگر (که از مبارزان هر شکن نفس امّاره بود) میرسیدند و کلمات قدسیه از طرفین مذکور میشد - و اشارات (۴) و بشارات بر حصول مهمات (۵) و مرادات عاجله و آجله فرا میگرفتند - و خواجه غازي (که بررسالت ایران رفته بود - و پیشتر از قدوم (۶) موکب عالي با تحف و هدایا بقندهار آمده بود) بشرف ملازمت سربلند گشت - و از نیکو خدمتي بمنصب اشراف دیوان امتیاز یافت - و در همان نزدیکي معظم سلطان از زمین داور آمده بخدمت عالي

---

(۲) نسخهٔ [ز] بدو فرسخی قندهار (۳) نسخهٔ [ز] ملا زین الدین - و نسخهٔ [ط] شیخ زین الدین (۴) نسخهٔ [د و] و اشارات بشارات (۵) نسخهٔ [ح] مهمات مرادات (۶) نسخهٔ [ج] قدوم مبارک موکب عالي ۰

مشرف شد - و مهتر قرا (که از معتمدان محمّد خان حاکم هرات بود) نیز با پیشکشهای گرامی ادراک ملازمت نمود - و عریضهٔ عقیدت بنظر اقدس درآورده مشمول جائل التفات شد - و از برای مصلحت ملکی و نشاط خاطر در نواحی شورانداز طرح شکار قمرغه افکندند - و آن شکار دلخواه اولیای دولت آمد - و تفاؤل بصید مرادات گرفتند •

و از قضایای نا ملایم (که در قندهار سانح شد) کشته شدن شیرعلی بیگ بود بدست شاه ابوالمعالی - و مجملی ازین حادثه آنکه دران نزدیکی شیرعلی بیگ پدر قرا بیگ میرشکار بیرخصت از والی ایران شاه طهماسب آمده ملازمت کرده بود - و شاه ابوالمعالی (بدمست بادهٔ تقرب و مدهوش جام عزت و شجاعت خود شده و پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نهاده) بدمستیها کردے - و ازانجا (که تعصب خنگ اهل خروج دماغ عقیدت اورا پریشان ساخته بود) مکرّرا درمجلس حضرت جهانبانی برعلانیه میگفت که من این رافضیک را خواهم‌کشت - و آنحضرت از توجّهی که داشتند این را مطایبه پنداشته بآن التفات نمیفرمودند - تا آنکه شبے آن بدمست بادهٔ تعصّب قصد آن بیگناه کرد - و خون آن نامراد بخاک ریخت - آنحضرت را بسیار ناخوش آمد - لیکن علاوهٔ خاص مجازی (که مانع عیوب است) آنحضرت را از مجازات آن تباه کردار متقاعد ساخت •

و چون حسن اخلاص بیرام خان بوضوح پیوست و بر جهانیان روشن شد (که بر جادهٔ اطاعت و نیکوخدمتی ثابت‌قدم است) قندهار را (که مکنون ضمیر انتظام‌بخش آن بود که بمنعم‌خان مرحمت شود) ازان اندیشه عنان‌گردانیده به بیرام‌خان مستقیم داشتند - و زمین دادر را از خواجه معظم تغییر فرموده ببهادر خان برادر علی‌قلی‌خان عنایت فرمودند - و چون خاطر جهانکشا از انتظام مهمّات ملکی فراغ یافت به نیت تسخیر هندوستان بدار الملک کابل نهضت عالی فرمودند و بیرام‌خان رخصت یافت که سرانجام این یورش نموده بزود ترین وقتے خود را بموکب والا رساند و والی بیگ و حاجی محمّد سیستانی را (که همواره مردم از ایشان سخنان نقل کرده اسباب شورش فراهم می‌آوردند) قرین رکاب دولت ساختند - و نزدیک بعرصهٔ غزنین حضرت شاهنشاهی نور پرورد سپهر آگاهی بدولت و اقبال استقبال فرمودند - و نمودار قران‌السّعدین انتظام یافت و محمّدقلی‌خان برلاس و اتکه خان و جمعے دیگر بشرف کورنش استسعاد یافتند - و در اواخر سال (۹۶۱) نهصد و شصت و یک نضای دولت فزای کابل بقدوم والی آن فرمانروای زمان

---

(۲) نسخهٔ [ز] واقع شد (۳) نسخهٔ [ح] بیقرار بیگ - و در [اکثر نسخه] بیقرا بیگ - ودر [بعض نسخه] پیقرا بیگ •

و سعادت بخش زمین فر آسمانی گرفت - دران ایام منعم خان را باتالیقی حضرت شاهنشاهی پایهٔ امتیاز بلند ساختند - اگرچه نظر برسم و عادت این نام بران پیر نهادند امّا در معنی آن پیر را طفل‌وار بدانش آموزی دولت پیش آن مظهر عقل کل فرستادند - منعم خان آداب شکر این عطیهٔ عظمی بجای آورده جشنی دلکش آراسته کرد - و پیشکشهای لایق بنظر درآورده اصحاب تفاخر و اعتبار خود را سرانجام داد - و درین سال الغ بیگ پسر هلال (۲) سلطان از جانب فرمانروای ایران رسید و تحف و هدایا بنظر اشرف گذرانده باعث مزید انبساط شد - و آنحضرت پیوسته بلوازم داد و دهش پرداخته در سرانجام یورش هندوستان بودند - در اثنای این اندیشهٔ جهانگشا یکی از درویشان (که بولایت اشتهار داشت) جغت موزه بطریق تحفه فرستاده بود - حضرت جهانبانی فرمودند که ما ازین موزه بفتح هندوستان تفاؤل گرفتیم - چه زبان‌زد عوام شده که ترکستان سر و خراسان سینه و هندوستان پای است - و فرمودند که این تفاؤل مثل آن تفاؤلی‌ست که حضرت صاحبقرانی فرموده بودند - و آن چنین است که دران سال (که از ماوراء النهر بفتح خراسان متوجه شده بودند) چون موکب منصور باندخود رسید سنگی (۳) نام درویشی دران قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت اشتهار داشت - حضرت صاحبقرانی بدیدن او توجه فرموده‌اند درویش سینهٔ گوسفند را برسم حاضر آورده پیش آنحضرت گذاشته است - آنحضرت بمقربان بساط عزت فرموده‌اند که ما ازین سینه بفتح خراسان تفاؤل گرفتیم - چه خراسان را سینهٔ روی زمین گفته‌اند - و دوم عید رمضان بود که بیرام‌خان بشرف ملازمت استسعاد یافت - و آنحضرت بجهت مزید انبساط و فرط عنایتی که باو داشتند مراسم عید را اعاده فرموده جشنی دلکش‌تر از عید ترتیب فرمودند - و درین روز بهجت افروز (که عیار چابک سواران بادپیما و تیراندازان موشگاف میگرفتند) آن شهسوار میدان اقبال نونهال بهارستان جاه و جلال یعنی حضرت شاهنشاهی را میل آن شد که زمانی از نشاط‌آباد خود را بقمق انداختن مشغول دارند - و تیز دستی و تیراندازی خود را بر ظاهر بینان هویدا ساخته صورت پرستان عالم جسمانی را بشاهراه عقیدت خوانند دفعهٔ اوّل قبق را (که کاردانان تجربه‌کار در زدن آن عاجز بودند) نشانهٔ تیر توجه ساخته عقد گوی زرین را بخدنگ موشگاف دوختند - از وقوع این امر غریب از حاضران بارگاه عزت برآمد - امثال این امور در دیدهٔ ظاهربین بدیع نماید امّا آنان را (که با بخت بیدار بدیدهٔ معنی تماشای اسرار

---

(۲) نسخهٔ [ا] هلال سلطان - و نسخهٔ [ح ط] هایل سلطان (۳) نسخهٔ [ا] سنگی نام درویشی - یا سنگی یا نام باشد ه

معنوی این خدیو عالم می‌نمایند) از دید امثال این امور چه تعجب - آنکه (معدن بواعجبیهای معنی باشد) ازو ظهور عجائب صوری چه قدر کار باشد - بیرام‌خان در باب قبق اندازی حضرت شاهنشاهی قصیدهٔ مطبوع ترتیب داده در جشن عالی بعرض اقدس رسانید - و این مطلع ازان قصیده است • شعر •

• عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک • کرد از هلال صورت پروین شهاب حک •

و درهمین ایام انبساط (که اندیشهٔ تسخیر هندوستان در خواطر اولیای دولت جلوه میداد) عرائض ارباب اخلاص از هندوستان آمد - و خبر گذشتن سلیم خان و سایر هرج و مرج آن ممالک بمسامع عزّ و جلال رسید •

مجملی از سوانح و حوادث هندوستان که درایام هرج و مرج روی نمود

چون رشتهٔ کلام بدینجا کشید ناگزیر همّت واقعه نویس آنست که برسم اجمال احوال هندوستان گذارش یابد - تا سخن (۲) رسان انجمن معنی را حالت منتظره در پیش نیاید - مجملی از احوال هندوستان آنکه (چون بتاریخ یازدهم ربیع‌الاوّل (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو شیرخان پنج سال و دو ماه و سیزده روز بتغلب و تسلّط حکومت بامتقلال کرده بعدم خانه شتافت) پسر خرد او سلیم‌خان بعد از هشت روز باتّفاق امرا بجای پدر نشست - هشت سال و دو ماه و هشت روز تکاپوی ریاست می‌نمود - لختی اوقات در جنگ عادل‌خان برادر کلان و خواص‌خان پرداخت - او از غلامان شیرخان بود - و بابله طرازی و گریزت و تصرّف کردن اموال مردم و اندوختهای عالم را بادادی و اماثل دادن در خواطر گروه عوام بولایت خود را مشهور ساخته بود - و [چون مخالفت با آقای خود (هر چند او باطل باشد) میمنت ندارد] ارباب خلاف را کار بجائی نرسید - و زمانی با طبقهٔ قیازیان (که ایالت پنجاب داشتند - و مرکزهٔ آن مردم هیبت خان بود) زد و گیر داشت و این مردم مغلوب شده در شعاب جبال کشمیر در کوه هلاک فرو رفتند - و شطرے از اوقات بنزاع طبقهٔ گکهران مشغول بود - و (چون این طایفه از ملازمان این طبقهٔ متغلبه نبودند - و نیز دم از دولتخواهی این دودمان مقدّس میزدند) کارے نساخت - و دستے بر ایشان نیافت - و بقای قلعهٔ رهتاس (که اساس آن شیرخان نهاده بود) باتمام رساند - و درمیان جبال سوالک قال بد بخود زده ساعنی و پناهے بخود انگاشته قلعهٔ مانکوت بنیاد نهاد - و زمانے دراز از ارباش افاغنه و بدمعاشی خود متوهّم شده در قلعهٔ گوالیار بسر میبرد - اگرچه با رعیّت سلوک بهنجار میکرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] سخن شناسان •

امّا مپاهي را بغايت آزرده ميداشت - و بتاريخ بيست و دوم ذي‌القعده (۹۶۰) نهصد و شصت بسبب سمّيت قرحهٔ (که در يکي از اعضاي سفلي از انصباب مادّهٔ حادّهٔ رديّه بود) رخت هستي بر بست - بوصيت او فيروز خان نامي پسر او (که خرد سال بود) جا نشين شد - و بعد از چند روز مبارز خان (که خالوي اين فيروز خان بود) اين بيگناه را بزاويهٔ عدم فرستاده خود دم حکومت زد - و نام خود محمّد عادل نهاد - او پسر نظام خان (که برادر خرد شير خان مذکور است) بود - از غرائب آنکه اين نظام را يک پسر و سه دختر بود - پسر بحکومت رسيد - و شوهر آن سه دختر بپايهٔ ايالت رسيده امتلا يافتند - يکي سليم خان مذکور بود - و ديگرے سکندر سور و ديگرے ابراهيم سور که احوال اين دو برسم اجمال مذکور خواهد شد - و هيمو { که از بدگوئي و بداندیشي و سعايت [که در مزاج رؤساي جهان (که متفحّص احوال جهانيان ميباشند) خوش مي آيد - بمرتبهٔ که آن خوش آمدن معيوب بد نهادي و شرارت ذاتي را از نظر دوربين شان ميپوشد] از پايهٔ ادني بمدارج عُليا رسيده بود } وکالت اين ستم پيشه را (که پيوسته بلهو و لعب و تمتّعات نفساني پرداخته از احوال عالميان غافل بود) پيش گرفت - و شورشے در جهان پديد آمد - سخن باينجا گذاشته بمجملے از احوال هيموي مذکور بيان را شاداب کردن مناسب مي نمايد •

احوال هيمو - اي جويباي بدائع قدرت الٰهي نظرے دور انداز - و عبرتے از احوال هيمو برگير او بظاهر نه حسب داشت و نه نسب - نه از صورت بهرهٔ - و نه از حيرت نصيبهٔ - همانا که ايزد بيچون او را بجهت کمال معنوي (که از ديده وري بالغ نظران روزگار پوشيده بود) بپايهٔ بلند رسانيد يا بواسطهٔ سزا دادن بدکاران روزگار بدکارترے را گماشت - بارے آن بد قيافهٔ کوتاه قد دراز انديشه در ريواري (که از قصبات ميوات است) در زمرهٔ بقّالان فرومايه منسلک بود - و از روي نسب در جماعهٔ دهوسر (که فروترين طايفهٔ بقّالان هندوستان اند) انتظام داشت - در پس کوچها بهزاران بے نمکي نمک شور فروختے - تا آنکه بلطائف الحيل خود را در سلک بقّالان سرکار سليم خان (که اندکے از احوال او گذارش يافت) درآورد - و بکارنامهاي گرمرو رفته رفته بسليم خان خود را ببدگوئي و کاردانيي روشناس گردانيده داخل ملازمان گشت - پيوسته مردم را در بلا انداختے - بظاهر را نمودے که براي صاحب خود دولتخواهي ميکنم - و بباطن براي خود بازار اخذ و جرگرم ميداشت - وخانهٔ

---

(۴) نسخهٔ [ح ط] حکومت (۳) نسخهٔ [ا ح] سکندر خان سور (۴) نسخهٔ [ح] مي‌آمد (۵) نسخهٔ [ح] مي‌پوشيد (۶) نسخهٔ [ج] در سر کوچها (۷) در [اکثر نسخه] رفته بسليم خان •

خود را از مالِ مظالم بصورت مي آرامت - حاشا حاشا برای آقای خود اسبابِ وبال سرانجام میداد و بدستِ خود تیشه بر پای خود میزد - اینجا بزرگانِ دینی (۲) را بسیار خطا مي افتد - چه این گروه فراوان مشغله (چون جویای احوالِ مردم اند) بد ذاتانِ سخن چین را (چه برای دانستنِ احوالِ مخفیهٔ مردم - و چه برای سزای بدکارانِ دیگر) در پیشِ خود جای میدهند - اگرچه عمدے در باطنِ خود مي کنند (که بوسیلهٔ سخنانِ اینها قصدِ غرض و ناموسِ مردمِ نیک اندیشِ دولتخواه نشود) امّا این طایفهٔ ظاهر آرای خراب باطن اوقات را دریافته برای فایدهٔ خود بچرب زباني قصدِ دولتخواهان مي نمایند - و این طبقهٔ علیّه احیاناً بواسطهٔ افزونیِ مشاغل ازان عهد غافل شده بگفت و گوی این بد نهادان بدولتخواهان بد گمان شده در انهدامِ اساسِ دولتِ خود میکوشند •

و بالجمله این بد نهاد باندک فرصتے از کمالِ غلط نمائي در خاطرِ سلیم‌خان جای گرفت و در اکثرِ مهمّاتِ ملکي و مالي دخل پیدا کرد - و [چون پیمانهٔ عمرِ سلیم‌خان پُر شد - و نوبتِ ریاستِ تبه‌کارانِ هندوستان بمبارز خانِ مذکور (که پسرِ عمِ سلیم خان بود) قرار گرفت] این مرد را بیخبر از کارِ جهان یافته جمیعِ کارخانهٔ حکومت در پیشِ خود گرفته بامارتِ عُظمیٰ رسید - و از مبارزخانِ (که در افواه و السنه بعدلي اشتهار دارد) جز نامے نماند - نصب و عزل و داد و ستد از پیشِ خود گرفت - و از دوربینیها که داشت خزائنِ شیر خان و سلیم خان و فیلخانهٔ آنها (۳) را بدست آورد و در پراگنده ساختنِ اندوختهای آنها بے محابا دست دراز کرد - زر بندهای پست فطرت معامله نافهم اورا پرستش نموده در رواجِ کارِ او سعي میکردند - روزے چند بخطابِ نسبتِ رائي سرِ فخوت برافراخت - و لختے اسمِ راجگي بر خود بسته بهمنامیِ راجه بکرماجیت کلّه کج نهاد و از تهي مغزي و کوته حوصلگي نامِ بزرگان بر خود بست - و از دوراندیشي نامِ سلطنت بر عدلي ابقا نموده با مخالفانِ او محاربات عظیم کرد - و از جرأت و جسارتے که داشت فیروزجنگ آمد و کارنامهای شگرف در مرامِ پیکار از بظهور پیوست - و بشجاعت و کار سر کردن زبان‌زدِ مردم شد تا آنکه رفته رفته کارِ او بجائے کشید که روی جرأت و جلادت بجانبِ موکبِ عالیِ حضرتِ شاهنشاهي آورد - و (چون ذاتِ مقدّس معیارِ جمیعِ نیک ذاتان و بدنهادان امت) عیارِ این قلب گرفته آمد و بانوارِ عدلِ جهان افروز ظلمتِ وجودِ او نورنشست - چنانچه بجای خود گذارش خواهد یافت و (چون از هزار یکے از احوالِ خسران مآلِ هیمو گفته آمد) اکنون بشرحِ (۴) تتمّهٔ احوالِ هندوستان مي پردازد که چون مهمّاتِ خلق بمبارز خانِ مذکور قرار یافت کارِ هندوستان ازانچه بود بیشتر

---

(۲) نسخهٔ [﴿] دین را (۳) در [بعضے نسخه] اینها را (۴) نسخهٔ [ح] شمهٔ از احوال •

مختل شد - الحق این پدر و پسر در انتظام اسباب روزگار سلیقهٔ موافق داشتند - هیف که در حرام نمکي و کافر نعمتي زندگانی خود را پدرود کردند - اگر (این دوکس از ملازمان عتبهٔ علیهٔ اقبال حضرت شاهنشاهي بوده خدمت بارگاه معلّی به پدر مفوّض میشد - و اهتمام مرحدها به پسر او نامزد مي‌بود) هرائینه مشمول مراحم خسرواني گشته بوسیلهٔ خدمات شایسته زندگانیء (که بزرگان دانش آنرا حیات شمارند) یافتندے - آنچنان کارکنان را اینچنین کارفرما بایستے و ریاست عامّه (که بچنین حرام‌نمکي بدست آید) دانایان کارشناس زیستن چنان را بمراتب کمتر از مردن دانسته جهان جهان نفرین نثار مي‌نمایند •

و بالجمله چون سلیم خان بعدم‌خانه شتافت مبارز خان آنچنان ظهور کرد که کس نگفتار و احمد خان سور یزنهٔ سلیم خان (که ریاست پنجاب باهتمام او بود) مدّعی فرمانرواني شد و خویشتن را سکندر نام نهاد - و محمّد خان (که قرابت قریب بشیر خان داشت - و حاکم بنگاله بود) سر بریاست عامّه برافراخت - و ابراهیم خان سور او هم بنسبت قرابت ایالت هندوستان را در تلاش شد - و شجاعت خان (که بعجاول‌خان در السنهٔ عوام اشتهار داشت) در مالوه سر خود سري بلند کرد - و اوباش اغانه باهم افتاده در شورش و آشوب گشادند - سکندر با لشکر پنجاب و سایر اوباشان فراهم‌آمده قصد دارالخلافهٔ آگره کرد - و مبارزخان و ابراهیم خان نیز بهمین اراده برآمدند - آخر بروباه‌بازی هیمو مبارزخان شرق‌رویه شتافت - و نزدیک آگره میان سکندر و ابراهیم جنگ در پیوست - ابراهیم شکست یافته بگوشهٔ بدر رفت - و پدر او غازي‌خان‌سور (که بر ولایت بیانه تسلط داشت) بقلعه رفته متحصّن شد - و کار سکندر بصورت بلند شد - و از سند تا دریای گنگ بتصرّف او درآمد - و لشکر فراوان فراهم آورده میخواست که شرق رویه رفته و مدّعیان حکومت را از میان برداشته دعوی انفراد نماید - درین هنگام طنطنهٔ توجّه رایات جهانگشای حضرت جهانباني جنّت آشیاني بتسخیر هندوستان بلند آوازه شد - تردی‌بیگ خان و حبیب خان و جمعی کثیر را بحراست پنجاب تعین نمود - و محمّد خان حاکم بنگاله قصد دفع مبارزخان و سایر مخالفان خود پیش گرفت - با مبارز خان و هیمو در حدود چپرگته (۲) بعد از چندین صرکذشت محاربهٔ عظیم روی داد و قضا را محمّد خان درگذشت - و خزائن شیرخان و سلیم‌خان بدست هیمو افتاد - او در متمتّعات جسماني و مستلذّات نفساني غرو رفت - وکارش از روی ظاهر بالا گرفت - و درین میان ادرا با ابراهیم

---

(۲) در [چند نسخه] آمد (۳) نسخهٔ [د] که غلطنهٔ (۴) نسخهٔ [ح] چپرگهنه (۵) نسخهٔ [ح] دران جنگ کشته شد - و نسخهٔ [ط] بمسالک بستي در گذشت •

مذکور و سایر ارباب خلاف محاربات روی داد - و همه جا غالب آمد - و بارجود آنکه (سواری اسپ نمیدانست - و همواره اورا بر صندوق فیل بار کرده میبردند) بوسیلهٔ جرأت و جسارتی که داشت زرهای مفت بدست افتاده را بے تحاشا صرف میکرد - و کارهای شگرف (که در اندیشهٔ اهل روزگار نگذرد) پیش میبرد - چون در حوالی آگره مکندر استقلال یافت او بجانب بهار و بنگاله روان شد - خضر خان ولد محمّد خان بجای پدر نشسته نام بزرگی بر خود بست - و خود را بسلطان جلال الدّین ملقّب بیمعنی ساخته در انتظام بنگاله همّت گماشت - و مبارزخان و هیمو قصد بنگاله داشته شطرے از اوقات بدفع مخالفان خود اشتغال نمودند - و تفاصیل این سوانح (که گرای گفتن نکند) در نهانخانهٔ اهمال گذاشته بمقصود اصلي میرود •

یورش جهانگشای حضرت جهانباني جنت آشیاني بتسخیر هندوستان و فتح آن بمیامن دولت روز افزون شاهنشاهي

بر منتظران بدائع آثار و مستمعان جلائل اخبار پوشیده نماند که [چون حقیقت هرج و مرج هندوستان و شور و شغب این مرکز امن و امان (که اندکے برمز و ایما گذارش یافت) مکرّر بسمع گرامی حضرت جهانباني جنّت آشیاني رسید] یورش هندوستان (که در مکامن ضمیر پیش بین تصمیم یافته بود) پیش نهاد همّت عالي ساخته جمیع مخدّرات تنق عصمت را در دارالملک کابل بحمایت ایزدي سپرده شاه ولي بکاول بیگي را انکهٔ میرزا محمّد حکیم ساخته در خدمت گذاشتند - و خدمات حضرات و مهمّات صوبهٔ کابل برای رزین منعم خان تفویض نموده در اواسط ذی الحجّه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک در ساعت مختار و زمان منتظر (که حرکات افلاک بآن افتخار نمایند - و نظرات کواکب بدان مباهات کنند) عنان عزیمت والا بصوب صواب ممالک هندوستان معطوف فرمودند - و آن نور پروردِ ایزدي یعني حضرت شاهنشاهي را (که عمر عنصری آنحضرت دران هنگام سعادت پیرای دوازده سال و هشت ماه بود - و عقل کامل آن بزرگ کونین از احاطهٔ احصا افزون) مقدّمهٔ جیش فتوحات صوري و معنوي ساخته بادپای اقبال را بجولان درآوردند - و در روز توجّه عالي بدیوان لسان الغیب تبرّک و تفاؤل جستند - چون (امرے عظیم از پردهٔ غیب و جلباب خفا جلوهٔ ظهور مي نماید) منادیان بشارت (از انفس و آفاق) بهزار زبان بلند آوازه میگردند - ازانجمله این شاه بیت قدسي عبارت بر سر صفحهٔ اولی (که سرنوشت پیشانی دولت تواند شد) عنوانی منشور فتح نمود •

• شعر •

• دولت از مرغ همایون طلب و سایهٔ او • زانکه با زاغ و زغن شهپر همّت نبود •

اگرچه (خرد مندان عالم معامله داني اين كلام حقيقت ترجمان را بر دوات و نصرت حضرت جهانباني بشارتي شايسته خيال نموده بهجت آراى محفل سعادت شدند) امّا دوربينان بارگاه دانش فحواى اين نظم بديع را نويد خلافت كبرى و مژدهٔ سلطنت عظماى حضرت شاهنشاهي دريافته بر درِ انتظار طيران علوّ اين طايرِ قدسي اقامت فرمودند - و حضرت جهانباني اعتصام بعروة الوثقاى عنايت الٰهي و استمساك بحبل المتين بشارت آسماني نموده با اندك از مردم (كه بسه هزار نكشند) بمعاضدت بسيارے از جنود غيبي (كه در شمار محاسبان عقول نگنجد) نهضت فرمودند - بيرام خان بجهت استحكام بعضے از مهمّات پادشاهي و سامان يرق خود رخصت يافته بدار القبال كابل ماند - و حضرت جهانباني از جلال آباد بآئين عيش و عشرت بجاله سوار شده از آب گذشتند - و سلخ محرّم سال (۹۶۲) بهصد و شصت و در عرصهٔ بكرام مضرب خيام اقبال شد - سكندر خان اوزبك (كه خدمات پسنديده كرده بود) مورد جلائل عنايات گشت و دران روز بمنصب خاني امتياز يافت - و پنجم صفر اين سال درياى سند (كه به ديوات مشهور است) مستقرّ رايات نصرت شد - و سه روز دربن منزل خاطر گشا مقام بود - و دربن مرحلهٔ عشرت آرا بيرام خان از كابل آمده سعادت بساط بوس دريافت - و در همان روز مبشّران اقبال نويد دولت آوردند - كه تاتارخان كشي (كه با لشكرے گران بحراست قلعهٔ رهتاس متعيّن بود) با وجود استعداد قلعه دارى و استحكام قلعه (بمجرّد شنيدن طنطنهٔ ارتفاع رايات نصرت بحدود سند) پاى ثبات از جاى داده فرار اختيار كرده است - و آنحضرت نظر به نيكو خدمتهاى قديم و جديد بسلطان آدم ككهر منشور عاطفت فرستاده او را بزمين بوس عالي اشارت فرمودند از انجا كه طالع بلند نداشت عذر زميندارانه آورده عرضه داشت كه با سكندر عهدے شده است و پسر مرا لشكري نام همراه خود برده - اگر من دولت زمين بوس دريابم هم نقض عهد كرده باشم و هم پسر مرا بدم هلاكت است - اولياى دولت بموقف عرض رسانيدند كه مناسب آن مي نمايد كه لشكر فيروزي اثر را حكم شود كه اوّل فكر او كرده پيشتر نهضت فرمايند - كه خود سرے چنين را درميان گذاشته پيش رفتن از دور انديشي دور است - آنحضرت (كه معدن مروّت و فتوّت بودند) فرمودند كه از قديم باز سلسله جنبان عقيدت و اطاعت بوده است - و مجدّدا خدمتي شايسته (چنانچه سابقًا گذارش يافت) بظهور آورده - دريافوت تنبيه اورا لايق دولت روز افزون ديدانديم

---

(۲) در [بعض نسخه] كشد (۳) در [چند نسخه] مقام عشرت آرا (۴) نسخهٔ [ب] عشرت افزا (۵) در [اكثر نسخه] كاسي ه

خصوصا که در ملایمت و معذرت میزند - چون موکب عالي بسطوت تمام دریای سند را عبور فرمود افغانان (که در حدود رهتاس جمع شده بودند) پریشان شده هر کدام خود را بناحیتي کشیدند و موکب عالي بفایدِ اقبال متوجّه پیش شد - هر روز جائي دلکشا و هر زمیني نشاط بخش پیش مي‌آمد - و بلاد و قریات در ظلّ عدالت درآمده لذّت آرامش و مسرّت آسایش در مي‌یافت •

و چون سخن بایذجا رسید پیشتر از سوانح اسامي بعضي از همراهانِ رکابِ نصرت اعتصام (که بقرب مغفرت و علوّ مرتبت اتّصاف داشتند) نوشته میشود • بیرام‌خان - شاه ابوالمعالي خضر خواجه خان - تردي بیگ خان - سکندر خان - خضر خان هزاره - عبد الله خان ازبک میرزا عبد الله - مصاحب بیگ - علي قلي خان شیبانيّ - محمّد قلي‌خان برلاس - خواجه معظم علي قلي‌خان اندرابي - حیدر محمّد آخته بیگي - بابوس بیگ - اسمٰعیل بیگ دولدي میرزا حسن خان - میرزا نجات - محمّد خان جایر - سلطان حسین خان - قندوق سلطان محمّد امین دیوانه - شاه قلي خارنجي - توک خان - کاکر علي‌خان - باقي بیگ یاتیش بیگي اهل خان بدخشي - بیگ محمّد آخته بیگي - خواجه پادشاه مریض - کیچک خواجه خواجه عبد الباري - خواجه عبد الله - میر معین - میر غني - شاه فخر الدّین - میر محسن دائي خواجه حسین مروي - میر عبد الحي - میر عبد الله قانوني - خنجر بیگ - عارف بیگ خواجه عبد الصّمد - میر سیّد علي - ملّا عبد القادر - ملّا الیاس اردبیلي - شیخ ابوالقاسم جرجاني مولانا عبد الوهّاب - افضل خان میر بخشي - خواجه عبد المجید دیوان - اشرف خان میر منشي قاسم مه ص - خواجه عطاء الله دیوان بیوتات • خواجه ابوالقاسم • شهاب الدّین احمد خان معین خان فراخودي - خواجه امین الدّین محمود - ملک مختار •

و (چون موکب جهان آرای بحدود قصبهٔ سعادت پیوند کلانور رسید) شهاب الدّین احمد خان و اشرف خان و فرحت خان را بلاهور فرستادند - که روش مغایر و وجوه دنانیر را بنام والا فروغ بخشند و متوطّنان آن شهر معظم را از آشوب ارباب فتنه و فساد معمور نجات جاودانی کرامت نمایند و بیرام خان و تردي بیگ خان و اسکندر خان و خضر خان هزاره و اسمٰعیل بیگ دولدی و جمعي کثیر را بر سر نصاب خان پنج بهیّه (که در قصبهٔ هرهانه اقامت داشت) رخصت فرمودند

---

(۲) نسخهٔ [ه] دلکش (۳) نسخهٔ [ط] نشاط افزا (۴) نسخهٔ [اب و ط] سیستانی (۵) نسخهٔ [ج ه و] قوندوق - و در [بعضي جا] قیدوق (۶) نسخهٔ [ح] عبد الباقي (۷) در [بعضي نسخه] میر حسین - و در [بعضي] میر حسن (۸) در [بعضي نسخه] داعي •

و خود بتائید اقبال متوجه لاهور شدند - و اعیان آن دیار بشرف استقبال استسعاد یافته زبان بشکر این نعمت جلیل و موهبت عظیم برگشودند - و وضیع و شریف فراخور رتبه و حالت بمراحم پادشاهی شرف اختصاص یافتند - دوم ربیع الثانی این سال بلدهٔ فاخرهٔ لاهور (که در معنی سواد اعظم هندوستان است) بقدوم اقدس پادشاهی فروغ آسمانی یافت و طبقات انام و اصناف خلائق از حوادث روزگار نجات ابدی یافته بمقاصد خود (که عمرها بر شاهراه امید انتظار آن داشتند) رسیدند •

و در اواخر این ماه خبر آمد که شاهباز خان نام افغانی جمعی انبوه از افغانان را متفق ساخته در دیپالپور اندیشهای فاسد بخود راه میدهد - حضرت جهانبانی شاه ابوالمعالی و علی قلی خان شیبانی و علی قلی خان اندرابی و محمد خان جلایر و جمعی دیگر از یکهای کارطلب را بآنصوب فرستادند - لشکر اقبال بمخالفان رسیده معرکهٔ محاربه را گرم ساخت - و از طرفین بهادران جانسپار لوازم نبرد بتقدیم رسانیدند - و کار بر سید زاده ابوالمعالی (که بدمستی دنیا و غرور حسن مستعار داشت) تنگ شده بود که علی قلی خان و یکهای صف شکن تکیه بر اقبال روز افزون نموده در دلاوری و جانفشانی کارنامها بتقدیم رسانیدند - و گروه متقلبه را شکست داده بسیارے را ازان مجمع ادبار بخاک نیستی برابر ساختند - و اولیای دولت بفتح و فیروزی مراجعت نموده کامیاب آمدند - سامان سخن آن میخواهد که مقصود را اینجا گذاشته مجملی از احوال نصرت قرین عساکر اقبال (که بپاشایگی بیرام خان تعین یافته بود) نوشتهٔ قلم وقایع نگار گردد •

بر متفحصان سوانح تقدیر مخفی نماند که چون بیرام خان نزدیک پرگنهٔ هرهاله رسید نصیب خان افغان اندک جنگے در خور حوصلهٔ خود کرده فرار اختیار نمود - و غنیمت فراوان از نقد و جنس بدست بهادران نبرد افتاد - و عیال آنها بتمام گرفتار شدند بیرام خان بواسطهٔ نذرے که از حضرت جهانبانی شنیده بود (که چون بتائید الهی فتح هندوستان میسر گردد بقد وسع نشود - و بندهای خدا بزور در قید اسیری مردم در نیایند) خود سوار شده عیال افغانان را بتمام جمع کرده محصوب معتمدان پیش نصیب خان فرستاد - و از حصول این چنین فتحے (که مقدمهٔ فتوحات بے اندازه تواند بود) تحف و هدایا از فیلان نامی و سایر نفائس غنائم را محصوب عرضه داشت خود بدرگاه جهان پناه حضرت

---

(۲) نسخهٔ [ه] برشاهراه امیدان انتظار داشتند (۳) نسخهٔ [د] جان سپار - و نسخهٔ [و] جان نثار (۴) در [بعض نسخه] شایان سخن (۵) نسخهٔ [د] نگاشتهٔ (۶) نسخهٔ [ح] معتمدان صاحبه پیش •

جهانباني فرستاد - و شکرانهٔ این نعمت گوارا بجای آورده ازانجا روانهٔ پیش شد - چون بنواحی جالندهر رسید افغانان گریختن را صلاح وقت خود دانستند - و بواسطهٔ منازعتی (که درمیان لشکر نصرت پیوند پدید آمد) اسباب و اموال نفیس خود را با نقد جان همراه بدر بردند - و اندکے ازان برگذشت آنست که تردي بیگ خان میخواست که پیشتر رفته بافغانان گریخته خود را برساند بیرام خان صلاح دران ندیده رخصت نمیداد - تردي بیگ خان بجهت این معني بالتو خان را پیش بیرام خان فرستاد - که بهر نوعے که باشد رخصت حاصل کند - بالتو خان آمده پیغام گذاري نمود خواجه معظم سلطان درشت پیش آمده دشنامے چند داد - بالتوخان نیز جوابهای سخت گفت خواجه شمشیرے انداخت که بدست بالتو خان رسید - چون این خبر بمسامع علیهٔ پیوست منشور نصیحت نگارش فرموده تمامی سخن را حواله بتقریر افضل خان نمودند - او رفته شرائف کلمات و نصائح هوش افزای پادشاهي را بامرا رسانیده انجمن صلح و صلاح فراهم آورد - و بیرام خان درجالندهر طرح امامت انداخت - و هرکدام را پرگنهای نواحي جدا ساخته جانجا تعین نمود - سکندر خان چون بماچهیواره نامزد گشت آنجا رفته قابو خیال کرده پیشتر روان شد - و مهرند را بتصرف خود درآورد - و اموال و اسباب فراوان بدست او افتاد - دربن اثنا تاتار خان و حبیب خان و نصیب خان و مبارک خان و جمعے کثیر از لشکر افغان از دهلي رسیده آمدند - سکندر خان در مهرند بودن (۳) صلاح حال ندانسته بجالندهر آمد - بیرام خان این معني را مناسب دولت خیال نکرده برآشفت - که بایستے پای ثبات و مردانگي را محکم ساخته در حراست مهرند اهتمام میبود و ما را خبر میکرد •

و بعد از گفت و گوی بسیار امرای عظام اعتصام بفتراک اقبال ابد پیوند پادشاهي نموده از جالندهر پیشتر روان شدند - چون بحدود ماچهیواره اتفاق نزول افتاد تردي محمد خان و اکثر مردم صلاح در گذشتن آب متلج نمیدیدند - که چون موسم باران نزدیک رسیده لایق دولت آنست که گذرها را استحکام داده توقف نمائیم - چون شدت باران سپري شود و هوا رو باعتدال نهد (۴) از آب بگذریم - بیرام خان و جمعے از دوربینان عرصهٔ اقبال گذشتن را مصلحت دانسته مقدمات پسندیده ازین جانب گفتند - آخر بسعي ملا پیر محمد و محمد قاسم خان نیشاپوري و ولي بیگ و حیدر قلي بیگ شاملو بیرام خان از آب عبور نمود - تردي بیگ خان و سایر امرا ناگزیر از آب

---

(۲) در [بعض نسخه] رسید - و نسخهٔ [ط] معروض داشتند (۳) در [بعض نسخه] بودن خود را (۴) نسخهٔ [ح] آرد •

گذشتند - و عساکر اقبال بچهار فوج منقسم شد - قول بشجاعت و اخلاص بیرام‌خان اماس یافت و سرداری برانغار بخضرخان هزاره مقرر شد - و بزرگی جرانغار بتردی بیگ خان قرار گرفت و سکندرخان با جمعی از تیزدستان جان‌نثار بهراولی معین شد - ازانجا (که نیت شهریار جهان بر آئین عدالت و سایر مرضیات الهی مقصور بود) کار منتصبان درگاه والا روز بروز در فتح و نصرت افزونی گرفت - افغانان کمین لشکر منصور و گذشتن ایشان از آب شنیده با لشکرے فراوان از راه مصارعت رمیده آمدند - و نزدیک شام فریقین بهم پیوسته داد مردانگی دادند - و جنگ عظیم قایم شد - دانش پیشهای دوربین لشکر فتح نزدیک بجرّے جای جنگ را بخود قرار داده پای ثبات استحکام کرده بودند - و همه بهمّتهای کارگشا درین نبرد مرد آزمائی کار پردازیها کردند تا آنکه شب درآمد - بهادران رستم حمله هنوز از اطراف رفته تیر میزدند •

و از اتّفاقات حسنه(که مقدّمهٔ فتح شد) این بود که دران نواحی دهے واقع بود بغایت بزرگ از مشعل تائید ایزدی آتش دران دہ (که خانهایش از خس و خاشاک بود) افتاد - و در معنی هزاران چراغ در رهگذر دولت افروخته شد - و بتحقیق پیوسته که این تائید الهی بوسیلهٔ سعی اهل خلاف شد - و هرگاه لمعهٔ اقبال درخشد (۱) آنچه (اصحاب نزاع بهبود خود دانسته بعمل آورند) سرمایهٔ زیان آن گروه گردد - القصه ازین روشنائی (که طلیعهٔ نصرت بود) دلاوران ظفر پیشه بر احوال مخالفان بواقعی اطّلاع یافته از اطراف بخدنگهای دلدوز جانستن بودند - و مخالفان از حال عساکر فیروزی‌مند غافل بوده مشت در تاریکی می‌انداختند - تا آنکه قریب سه پاس از شب گذشته بود که لشکر مخالف تاب مقاومت نیاورده سراسیمه فرار اختیار کرد - و فتح عظیم روی نمود - فیل و اسباب فراوان بدست اولیای دولت افتاد - نفائس غنائم با عرائض اخلاص رسالهٔ درگاه والا نموده روز دیگر متوجّه پیش شدند - و بفتح و نصرت در سهرند رفته طرح اقامت انداختند و علی قلی شیبانی را (که از عقب آمده ملحق شده بود) با جمعی پیشتر فرستادند •

و ازعجائب آنکه چون خبر رسیدن تاتار خان با لشکر گران واستعداد تمام بحدود ماچهیواره بمسامع جلال رسید با جمعی از مستعدان خطاب فرمودند که مصاحت بسیار است - تا رسیدن ما دران اشکر هرچه ارادهٔ ازاي رفته باشد بظهور می‌آید - پس همان بهتر که پناه بعتبهٔ کبریا برده بدریوزهٔ فتح و نصرت از عطاخانهٔ الهی امداد فرمائیم - در همان هنگام دست دعا بلند کرده کامیابی پیشروان موکب عالي مسئلت فرمودند - چند روز ازین واقعه نگذشته بود که فتحنامه رسید - و غنائم فراوان

---

(۱) نسخهٔ [د] درخشید (ج) نسخهٔ [د] گردید (م) نسخهٔ [ا] سبحاني •

بدرگاه آوردند - چون احصا رفت روز دعا همان روز فتح بود . سجدات شکر فتاح فیبی بجای آورده دست داد و دهش بر جهانیان گشادند •

چون سکندر برسرگذشت آگاه شد با هشتاد هزار سوار باستعداد تمام متوجه موکب عالی گشت بیرام خان از وفور عقل وشجاعت در سهرند ثبات پای ورزیده لوازم قلعه‌داری و ضوابط هوشیاری بتقدیم‌رسانید - و عرائض متوالی بدرگاه والا ارسال داشته استدعای توجه نمود - چون دران هنگام عنصر مقدس آن یگانهٔ آفاق از عارضهٔ قولنج آزرده بود بجای خود آن چمن‌آرای خلافت یعنی حضرت شاهنشاهی را (که همواره فتح و اقبال در رکاب دولت اوست) تعیین فرمودند - هنوز موکب اقبال این خدیو جهان از حوالی لاهور دور نرفته بود که حضرت جهانبانی را صحت کامل روی داد و آنحضرت بدولت و اقبال هم از جهت صعوبت جدائی و هم از روی احتیاط همعنان ظفر و نصرت سوار دولت شدند - و برای صواب اندیش (که انتظام‌بخش زمان و زمین بود) مقرر فرمودند که فرحت خان شقدار لاهور و بابوس بیگ نوجدار پنجاب و میرزا شاه سلطان امین و مهتر جوهر خزینه‌دار این صوبه باشد - و شب هفتم رجب سال مذکور بود که سواد عرصهٔ سهرند بموکب پادشاهی نور پذیر شد - و امرای اخلاص پیشه بسعادت ملازمت افتخار یافته کوس شادمانی زدند بانزده روز امرای شجاعت آئین در مقابلهٔ چنین لشکر گران نشسته قلعه داری میکردند که طلوع رایات جهانتاب شد - و در باغی که نزدیک شهر بود سراپردهٔ اقبال زدند - و آداب نبرد بر وجهیکه سزاوار باشد قرار داده عساکر منصوره را چهار قسم فرمودند - یکی بنام گرامی حضرت جهانبانی اختصاص یافت - و دیگرے باسم والی حضرت شاهنشاهی سعادت‌پذیر شد - و دیگرے را بشاه ابوالمعالی و دیگرے را به بیرام‌خان معین ساختند - و هر کدام از صفوف لشکر اقبال پیوند کمر اجتهاد بمیان جان بسته مساعی جمیله بجای می‌آوردند - و بهادران جان‌نثار جانفشانیها مینمودند و همواره از طرفین مردان نبرد آزمای بجام تیغ شربت واپسین میکشیدند - و از جانبین از راه مردی و مردمی معمول شده بود که ندائیان جانسپار را باحترام و تعظیم بمردم ایشان برده میسپردند کوته بینان اسباب بین کثرت (۲) عساکر مخالف و قلت لشکر پادشاهی را دیده باندیشهای نا صواب خدوک دلهای ساده میشدند - و دور بینان مسبب دان نقوش فتح و نصرت از پیشانی احوال اولیای دولت خوانده روز بروز درهمت افزوده باعث مزید ثبات پائی خلائق میگشتند - علی الخصوص ذات مقدس حضرت جهانبانی (که جهان تمکین و اطمینان بودند) هر کدام را بطرز مناسب دل میدادند - و جان می بخشیدند •

---

(۲) نسخهٔ [ز] کثرت مخالفان وقلت •

ظهور کرامت علیا و بشارت عظمی از حضرت شاهنشاهی و دیگر سوانح اقبال

هرچند (حضرت شاهنشاهی صغر سن را نقاب خود داشته در پرده آرائی می‌بودند) اما ایزد جهان آرا چون میخواهد (که حال معنوی این بزرگ زمان ظاهر گردد) بے‌اختیار امور بدیعه (که هریک شاهدے‌ست عدل بر علو استعداد و سمو فطرت) بعالم ظهور می‌شتابد - و از جملهٔ خوارق عادات [که دران ایام از حضرت شاهنشاهی (که باطن فیض‌مواطنش مظهر اسرار الٰهی و ظاهر قدسی مظاهرش مصدر انوار نامتناهی ست) بظهور آمد] آنست که آنحضرت بر بالای بامے از شهر برآمده نظر اقلیم گشای خود را بر لشکر مخالف انداخته تماشا میفرمودند - لشکرے با آن عظمت را (که شکست آن در اندیشهٔ کس نگذرد) فرمودند که در چند مدت این را مردم ما تاراج خواهند کرد حاشیه نشینان بساط عزت (که بدور بینی امتیاز داشتند - و بارها ازان نور پرورد الٰهی خوارق عادات و بدائع کرامات مشاهده کرده بودند) ازین نوید مسرت فرجام خوشوقت شده زبان بشکر ایزدی گشادند - آرے امثال این امور بر عادت‌پرستان عالم صورت بعید می‌نماید - اما حق پرستان معنی بین (که سواد پیشانی روزگار روشن دارند) این معنی و صد مثل این از چنین بزرگ صورت و معنی دور نمی‌انگارند •

و درین ایام خواجه عنبر ناظر (که از خدمتگاران قدیم بود) از کابل آمده استسعاد ملازمت نمود و حضرت جهانبانی آن دولتمند را در خدمت آن نور پرورد ایزدی سپردند - پیوسته در ملازمت بوده اوضاع و اطوار هندوستان بموقف عرض میرسانید - و اهل هند را پیش آن یگانهٔ روزگار آرایش میداد - چون طالع اهل هند درجهٔ قوت یافته ظهور سعادت داشت طرز این مردم در مزاج اقدس خوش می‌آمد - و اول بار (که آنحضرت را بشکار چیته میل شد - و چیتهٔ شکاری در نظر اقدس درآمد) اینجا بود - که ولی بیگ پدر خان‌جهان چیتهٔ (که در جنگ ماچهواره از افغانان بدست آورده بود - و فتح باز نامداشت) پیشکش آن شیر شکار صیدگاه اقبال کرد - و دوربینان کردار (که نزدیک بساط عزت بودند) ازین پیکر بدیع عجیب برفتوحات بے‌اندازه پی بردند - و نگهبان آن چیته دودو نام شخصے بود که از میامنت قدم و فرط اخلاص بخطاب فتح‌خان نامور شد - و امروز (که این شکرنامهٔ والا بخامهٔ اخلاص شمامهٔ ذرهٔ دولخواه ابوالفضل رقم پذیر میگردد) فتح خان

---

(۲) در [اکثر نسخه] دانسته (۳) در [اکثر نسخه] که بدور بیاي و پیش بیاي (۴) نسخهٔ [ه] الٰهی
(۵) نسخهٔ [د] فتح یار (۶) نسخهٔ [ه] زودو - و نسخهٔ [ح] کودو •

در ملازمت حضرت شاهنشاهي درميان قرائن خاصه سعادت امتياز دارد - و آنحضرت (كه پيومنده خود را در ملابس ظاهر داشته از غير ميپوشيدند - و جمال شوكت را در نقابهاى گوناگون مختفي ميساختند) از توجه اين جانور بديع پردهٔ ديگر نقاب جمال خود گردانيدند - امّا لوامع خورشيدي و شمائم مشكي را در حجاب نتوان داشت - آنروز (كه بخت مرا بدانش آموزي و دولتمندي ميكشيد - و بسعادت ملازمت برده رو شناس كمالات اين برگزيدهٔ الٰهي ميساخت) چه سجدهاى شكر بجاى مي‌آوردم - و ازين دولت ملازمت چه كامياببها داشتم - تا بمراتب صوري و معنوي سربلندگشتم - و خلوت سراى قدس دل را از خواهش نضول پاك ساختم - اكنون (كه نوبت شكرگذاري رسيد - و ميخواهم كه نهميدگيهاى خود را در بيان آورم تا هم شكر بجاى آورده باشم و هم چراغ بينش در راه تاريك‌روان نهاده آيد) بي‌تكلّف ازين (كه در خدمتم - و معاملهٔ داد و ستد درميان است) آزرده ام - كاشكي آشناى صوري نبودمي - و در ملك ملازمان ظاهر منسلك نگشتمي تا هرچه گفتمي و نوشتمي ظاهر بينان كور باطن اين كس را از گروه خوشامدگويان ندانستندي و از محرومي صوري (۳) من جهانيان بي بمقصود برده كامروا گشتندي - سبحان الله سپاس‌نامهاى بامعاني [كه در باب ارباب تجرّد (كه عُشر عشير كمالات اين خديو زمان ندارند - بلكه بما مردم باشند كه جز ظاهر آراسته چيزي نداشته باشند) رقم پذيرفته است] جهانيان معامله نافهم بواسطهٔ آنكه (درميان داد و ستدي نيست) مدح‌نامهاى مذكور را از قسم خوشامد ندانسته اظهار حق مي‌فهمند و امروز (كه حال پيشواى اهل ظاهر و باطن بقلم ميرود) من بي بردهٔ مزاج زمانه را بار نافهميدگي مردم بر دوش خاطر بايدكشيد - امّا چون نظر من اوّل بران افتاد (كه اندكي از بسيار از شكر لازم بجاى آرم) ازين بار مردم آزار آزرده خاطر نيستم - و چرا باشم و حال آنكه بنيّت درست خود كامروا شده مشعله‌دار شبگير گرم روان گشته ام - و جمعي كثير پذيراى حق شده شاهراه صدق پيش گرفته اند - اكنون ازين ماجرا (كه آخر شدني نيست) باز آمده بسر سخن (كه بودم) ميروم •

مجملاً قريب چهل روز حضرت جهانباني كار فرمائي محاربه را (چنانچه آئين اقبال باشد) بتقديم ميرسانيدند - و لوازم اهتمام بجاى آورده بآرايش معركهٔ نبرد دلهاى مخلصان را امتضاد مي‌بخشيدند - تا آنكه بتاريخ دوم شهر شعبان سال مذكور (كه نوبت تردّد ملازمان حضرت شاهنشاهي بود) خواجه معظم و اتكه خان و جمعي كثير رفته كارزار كردند - و ازان طرف

---

(۲) در [بعضي نسخه] نداشتندي (۳) در [چند نسخه] صوريُ ظاهريُ من •

کالپهاز برادر اسکندر برآمده محاربه بجای آورد - هرچند دران روز مقرر نبود (که جنگ بزرگ سرانجام یابد) امّا (چون امرے از پردهٔ تقدیر بظهور آمدنی بود) رفته رفته نایرهٔ نبرد در اشتعال افزود - و آتش پیکار بلندی گرفت - امواج نصرت قرین از اطراف درآمده بعد از شرائط حزم مردانه ایستادند - و نقش مصاف دلخواه نشست • شعر •

• در کوه آهنین از جای جنبید • زمین گفتی ز مرتا پای جنبید •
• دو لشکر رو برو خنجر کشیدند • جناح و قلب را صف برکشیدند •
• تراک تیر و چاکا چاک شمشیر • دریده مغز پیل و زهرهٔ شیـــر •

و بیمن اقبال ابد اتّصال حضرت شاهنشاهی فتح عظیم روی داد - و اُلجای فراوان بدست اولیای دولت درآمد - و جمعے کثیر از مخالفان مُدبر بمالِ نیستی شتافتند - سکندر با جمعے خود را بدامنهٔ کوه پنجاب کشید - یکے از دلاوران خواجه مسافری خود را در اثنای راه بسکندر رسانید - سکندر چون دید (که شخصے قصد او دارد) برگشت - هرچند دست بشمشیر کرد شمشیر بدست نیفتاد بعد از سعی بسیار او را از خود دور ساخته خود را از مهلکهٔ جان بیرون برد - آرے کار بدمستان دنیا و مغروران جاه جز این چه باشد - و حضرت جهانبانی در عین کامیابی دنیا (که بادهٔ مردافکن است) هوشمند بوده نیازمند درگاه ایزدی بودند - و با طبقات زمانه از کمال دانش و بینش سلوک میفرمودند - اگر چنین کامیاب شوند چه دور باشد - فرمان برداری سلطان خرد کار در مراد میسازد اوّل نیّت درست بهم میرسد - ثانیًا کوشش در کار قرین حال او میشود - ثالثًا باوجود ظهور کارهای شایسته نسبت آنرا بخود روا نمیدارد - و کارگر را جز دادار دادگر نمی شناسد - خلاصهٔ مقال آنکه آنحضرت برای تعلیم نیازمندی ارباب صورت و احراز مراتب سپاسداری بر شکر معنوی اکتفانفرموده بسپاس ظاهری پرداخته سجدات نیاز ایزدی بجای آوردند - اگرچه [درین مراتب گذشته (که فتح هندوستان شد) فتح حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی کارنامهٔ بود - چنانچه سابقًا سمت گذارش یافت] امّا هوشمند لبیب داند که مثل این نادره کار نبود - فی الواقع ازین گونه فتح (که باندک کسے با چنین غنیمے بخششے بود والا از درگاه کبریای الٰهی) در زمان باستانی کمتر نشان داده اند - مقارن این فتح باد و باران از اندازه بیرون شد - ازین جهت (که باعث هلاکت گروه انبوه از ستم پیشهای کافر نعمت بود) از مقدّمات اقبال اولیای دولت توان دریافت - و از آیات

---

(۲) در [اکثر نسخه] چوکوه آهنین (۳) نسخهٔ [ب] کشید - خواجه مسافری خود را (۴) نسخهٔ [ج] و کارگذاررا جز دادهٔ دادگر نمیشناسد •

ادبار ارباب خلاف توان دانست - امّا ازان جهت (که تعاقب این فرار نمودها را مانع آمد تا بهزار جان کندن خود را از مهالکه نجات توانستند داد) از قسم اهمال و امهال آن گروه بخت برگشته توان شمرد •

چون بتائید ایزدي اینچنین موهبت کبری بظهور آمد آنحضرت برمسند داد و دهش نشسته اندازهٔ کار مخلصان جانسپار و خدمت هرکدام از فدائیان جان‌نثار امتیاز فرموده برای ظهور جوهر مخلصان از خزف ریزهٔ خدمت فروشان سخن درمیان آوردند - که این فتحنامه بنام که نوشته شود و حکم شد که هرکدام مبلغ دربافت خود را بموقف عرض مقدّس رساند - شاه ابوالمعالي (که سرمست بادهٔ غفلت بود) از بیفکري ارادهٔ آن کرد که منشور این فتح شکرف بنام او شود - و بیرام‌خان (که درآمدن هندوستان‌را بسعي خود میدانست - و تا زمان فتح برخلاف جمهور مردم موافقت رای جهان آرای حضرت جهانباني نموده در تسخیر این ممالک و استیصال مخالفان اهتمام میکرد) جدا خار خار این آرزو داشت که فتحنامه باسم او طراز امتیاز یابد - و درین بینان کارآگاه معلي (که فتح را از میمنت و اقبال حضرت شاهنشاهي نور پرور الٰهي میدانستند) گوش هوش و چشم نظّارگي باز داشته تماشای سخنوران میکردند - و معامله نهمان انصاف گزین این فتح بزرگ را (که در روز نوبت منسوبان این نور حدقهٔ خلافت لمعهٔ ظهور بخشید) از توجّه حضرت شاهنشاهي دانسته نیز از سخن سرائی این مردم حیرت افزا بودند - تا آنکه حضرت جهانباني از روی الهام ربّاني بر حقیقت کار آگاه شده منشور این فتح بزرگ را بنام نامی حضرت شاهنشاهي معنون فرموده مسرّت پیرای خواطر مخلصان دور و نزدیک شدند •

و از وقائع عجیبه (که دران ایّام سعادت فرجام سانح شد) گرفتن خواجه معظم است و مجمل ازین سرگذشت آنکه نوشتهٔ چند بخط خواجه برآمد - که از کوته اندیشي و تباه خردي بسکندر سخنان نا لایق نوشته اظهار درلتخواهی او کرده بود - آنحضرت را بغایت بدیع نمود از خواجه استکشاف فرمودند - چون روی انکار نداشت در جواب گفت من این درلتخواهی پادشاهي اندیشیده بودم - و بقصد آنچنان کردم که این نوشتها بنظر اقدس درآید - تا بمن بیشتر[۲] التفات مبذول داشته مرا سربراه خدمت شایسته گردانند - حضرت اورا مقیّد فرموده بمیرقالي سپردند - و بعد از سامان و سرانجام مهمّات مهرند از راه سامانه بدار السّلطنهٔ دهلي متوجّه شدند و چون رایات نصرت بسامانه رسید شاه ابوالمعالي را باجمعي از ملازمان درگاه (مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و اسمٰعیل بیگ دولدي - و مصاحب بیگ - و ابراهیم خان اوزبک - و جمعي کثیر)

---

(۲) نسخهٔ [ز] التفات بیشتره

بلاهور تعیین فرمودند - که اگر سکندر از کوهستان برآمده درصدد ولایت دست (۲) اندازی کند تدارک آن بوجه لایق نموده آید - و سرانجام مهمات صوبهٔ پنجاب بمشارالیه تفویض یافت - و بجهت خوبی هوای سامانه و طغیان باران بخاطر اشرف رسید که روزے چند دران سرزمین دلکش اقامت فرمایند درین اثنا عرضه داشت سکندر خان لوزیک رسید که بتوفیق سبحانی بدارالسلطنهٔ دهلی درآمد و مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار نمودند - مصلحت آنست که بزودی پای تخت هندوستان بمعتد نشینی آن خدیو زمان سربلند گردد - باستماع این نوید از سامانه نهضت عالی فرموده روز پنجشنبه غرهٔ رمضان سال مذکور در سلیم‌گڈهه (که برسمت شمالی دارالملک دهلی بر کنار آب جون واقع شده) نزول اجلال فرمودند - و در چهارم این ماه درون شهر مستقر اورنگ خلافت شد ٭

و درین روز در اثنای راه حضرت شاهنشاهی نور پرورد اقبال فروغ بامرا خلافت نیله گاوے را بشمشیر زده شکار فرمودند - چنانچه حیرت افزای اهل شکار شد - و اصحاب دریافت بر شکار مقصود اعلی نشان یافته کامیاب مسرت گشتند - و حضرت جهانبانی (که از ابتدای این سفر مبارک تا رسیدن بدهلی و فتح هندوستان ترک تناول حیوانی فرموده بتوجهات روحانی استفتاح می‌نمودند) امروز (۳) کمال انبساط بجای آورده حکم شد که از گوشت آن نیله‌گاو پارهٔ را خشک کرده نگاه دارند - که چون بعد از رمضان بحیوانے میل فرمائیم اول ازین گوشت تناول خواهیم فرمود - و سجده‌های شکر بجای آوردند - و جمیع ملازمان عتبهٔ خلافت بمناصب عالی و جایگیرهای لایق شرف افتخار یافتند - سرکار حصار و آن نواحی بجایگیر ملازمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد - و تفاول گیران کارآگاه این را حصار حوادث روزگار دانسته (۴) مجدداً بدولت روز افزون آنحضرت فال گرفتند - بیرام خان را سرکار مهرند و دیگر پرگنهای متفرقه عنایت شد و تردی بیگ خان را بمیوات فرستادند - و سکندر خان را بآگره - و علی قلی خان را بسنبهل و حیدر محمد خان آخته بیگی را بجانب بیانه (که نزدیک بدارالخلافهٔ آگره واقع است) تعیین فرمودند و بمیامن قدوم پادشاهی و برکات انتظام آن خدیو صورت و معنی هندوستان بوستان دولت و سعادت گشت - و طبقات عالمیان و طوائف خلائق کامیاب اقبال گشتند - و آنحضرت در قلعهٔ دهلی بوده پیوسته بمرضیات الهی بسر میبردند - و گلشن سلطنت را بجویبار داد و دهش

---

(۲) در [بعضی نسخه] دست دراز کند (۳) نسخهٔ [د] آنروز (۴) نسخهٔ [د] دانسته بدوام دولت روز افزون آنحضرت ٭

آب میدادند - و همواره فرمانبرداری خالق و کامروائی مخلوق پیش نهاد همّت والا ساخته سرپرآرای خلافت بودند •

و از حوادثی (که دران ایّام موجب مزید سرور باطن اقدس شد) آمدن شاه ولي اتکه بود از دارالاقبال کابل - که خبر سلامتی مخدّرات تنق عصمت آورد - و خصوصیّات احوال بعرض اقدس معروض داشت - و مژدهٔ مسرّت بخش رسانید - که از خدر مطهّر ماه جوجک(۴) بیگم ایزد همتي بخش فرزند گرامي کرامت فرموده است - آنحضرت ازین بشارت دلکشا و نوید روح پرور شکر ایزدي بجای آوردند - و جشن شادماني ترتیب داده نقد مراد در دامن اهل روزگار ریختند و نام آن گلبن اقبال را فرخ فال نهادند - و شاه ولي را بمژدگانی این عطیّهٔ غیبي خطاب سلطاني کرامت فرموده با تحف و هدایا روانهٔ کابل ساختند - و بمناشیر توجّه و التفات سعادت اختصاص دادند •

و از وقائع (که دران ایّام روی داد) آمدن رستم خان بود - که در سلک اُمرای معتبر افغانان انتظام داشت - و مجملی ازین قضیّه آنست که چون اتکه خان و جمعی از ملازمان بارگاه دولت متوجّه حصار شدند روز خرداد ششم شهریور ماه موافق چهار شنبه بیست و پنجم رمضان در دو کروهی حصار نزول سعادت نمودند - رستم خان و تاتار خان و احمدخان و پیر محمّد رهتکي و بجلي خان و شهاب خان و تاج خان و آدم خان فیام‌خاني با جمعی از افغانان از حصار برآمده عرصهٔ پیکار را آراستند - و باوجود آنکه (افغانان قریب دو هزار کس بودند - و اولیای دولت قریب چهارصد کس) جنگ عظیم در پیوست - و بتائید الٰهي فتح روی داد - و تا هفتاد کس از مخالف درمیدان بقتل رسیدند - و رستم‌خان گریخته قلعهٔ حصار را مضبوط کرد - و مجاهدان اقبال بدست و معروز بمحاصرهٔ آن پرداختند - چون کار بر دشوار شد قول طلبیده دید - و رستم خان را با نامبردها قریب هفتصد کس مصحوب میر لطف و خواجه قاسم مخلص بدرگاه والا فرستادند - و او با جمعی کثیر آمده بدولت آستانبوس سربلند شد - و بعد از چندگاه حکم معلّی شرف نفاذ یافت که او را جایگیر مناسب نمایند - امّا بشرط آنکه فرزندان خود را در بکرام نگاهدارد - تا هم مسلک مرحمت مسلوک شده باشد - و هم راه حزم و احتیاط از دست نرفته - آن ساده‌مرد کوته‌اندیش ازین شرط دولت (که سرمایهٔ استحکام سلسلهٔ عبودیت بود) ابا نموده در مقام گریختن شد - چون این معني بر پیشگاه خاطر مقدّس پادشاهي پرتو انداخت اورا مقیّد ساخته به بیگ(۵) محمّد ایشک آقا سپردند •

---

(۴) نسخهٔ [ح] چوچک (۳) در [بعضی نسخه] مصحوب میر لطیف - و نسخهٔ [ح] مصحوب علي قلي میر لطف الله (۵) نسخهٔ (ح) فرزند خود را (۵) در [بعضی نسخه] بیک محمد •

و از وقائعِ (که دران نزدیکي بظهور آمد) قضیّهٔ قنبرِ دیوانه است - و اندکے از گفتگوی بسیارِ او آنست که او از آحادِ النّاس بلکه از مجاهیلِ اردوی اقبال بود - وقتے (که رایاتِ نصرت بعد از فتحِ مهرند بجانبِ دهلي نهضت فرمود) این قنبر جمعے از اوباش را گردِ خود فراهم آورده دست بتاخت و تاراج دراز کرد - پیوسته غنائم بدست آوردے - و بمردم دادے - و از روی گرزنت پیوسته عرائضِ نیاز بدرگاه نوشتے - و از نواحیِ مهرند تاخته تاخته سنبل را در تصرّف درآورد و خود در سنبل نشسته پسر خواندهٔ خود را (که عارف الله نام نهاده بود) ببداون (۴) فرستاد درانحدود رای حسین جلوانی (که از اعاظمِ اُمرای افغانان بود) بے جنگ ویران شد - و قنبر ازانجا خود را بکانت کوله رسانید - و آن نواحي را نهب و غارت کرد - و درانحدود با رکن خان (که از رؤسای افغانان بود) جنگِ بے تزکانه کرده شکست یافت - و ازانجا ببداون آمد - و هرچند (که این دیوانهٔ عاقل پیوسته مرائض فرمودے - و اظهارِ بندگي و نیکوخدمتي کردے) امّا فعلِ او با قولِ او موافقتے نداشت - پا از اندازهٔ گلیم دراز کرده مردم را از خود منصب خاني و سلطاني دادے - و علم و نقّاره بخشیدے - تنها معنیِ دنیا نداشت - سودای جنون نیز ضمیمهٔ حالتِ او بود - بارها از دیوانگي یا دیوانه ساختگي و ابله طرازي خانهٔ خود را بتاراج داده بود - و همواره ازو حرکاتِ نامنتظم (که شرکت بعجائبي داشته باشد) بظهور آمدے - چون مکرّر این معني بمسامعِ عزّ و جلال رسید فرمانِ قضا جریان بعلي قلي خان شیباني صادر شد که اورا بدرگاهِ معلّی فرستد - و اگر سر از اطاعت بپیچد تنبیه نماید - و در همین اثنا (که دیوانه از رکن خان شکست یافته ببداون آمده بود) علي قلي خان از مهمّاتِ میرت (۴) فارغ شده بسنبل رفت - و بعد از فراغِ مهمّاتِ آنجا ببداون آمد هرچند علي قلي خان کس بطلبِ او فرستاد پیشِ او نرفت - و گفت چنانچه تو بندهٔ پادشاهي من هم از غاشیه دارانِ این موکبم - و این ولایت بزورِ شمشیر گرفته ام - آخرالامر علي قلي خان بجنگ پیش آمد - چون او دران نزدیکي شکست یافته بود در قلعهٔ بداون متحصّن شد - و عرضه داشت بدرگاهِ معلّی فرستاد - چون احوالِ او بعرضِ مقدّس رسید آنحضرت قاسم مخلص را فرستادند که او را مستمالِ عنایاتِ پادشاهي ساخته بآستانبوس سرافراز سازد - پیشتر ازانکه (قاسم ببداون آید و این مژدهٔ نجات رساند) علي قلي خان او را کشته بود - و مجملے ازان سرگذشت آنکه چون (قنبر قلعه را مستحکم کرد - و محاصره امتداد یافت - و کارے نمي گشود) علي قلي خان محمّدي بیگ ترکمان

---

(۴) نسخهٔ [د] بیداون - و در [بعض نسخه] بیداؤن (۴) نسخهٔ [ح] مرت - و میرت نام موضعے ست سوی میرٹھه که شهر کلان است ۱۲ من بعض الحواشي ۰

و مهٔ غیاث الدّین را پیش او فرستاد - او این فرستادها را مقیّد ساخت - ایشان جمعی کثیر را پنهانی با خود متّفق ساختند - و بفریب و فسون مردم درون قلعه را بدست آورده دیوانه را امیر کردند - علی‌قلی‌خان سر او را بدرگاه معلّی فرستاد - و وقوع این واقعه بر باطن عدالت‌مآثر پادشاهی گران آمد - و فرمان عتاب‌آمیز بعلی‌قلی خان صادر شد - که چون اظهار اطاعت میکرد و میخواست که بملازمت آید کار را چرا بجنگ رسانید - و بعد ازانکه بدست افتاد چرا بے حکم کشت و آنحضرت مکرّرا بمقرّبان بساط عزّت میفرمودند که خاطر میخواست که این مرد را به بیند - اگر از سوء بیشانی او نشان حقیقت و درستی خوانده شود اورا نوازش فرموده تربیت عظیم فرمائیم •

از سوانحے (که درینولا بظهور آمد) فامپاسی میرزا سلیمان است - و شرح این بطرز اجمال آنست که چون رایات جهانگشا بتسخیر هندوستان متوجّه شد تردی بیگ خان (که اندراب و اشکمش در جایگیر او بود) بحکم عالی معاودت همراهی یافت - و مقیم خان از جانب او برای انتظام جایگیر ماند - میرزا سلیمان فرصت را غنیمت دانسته قصد این محال (که بجایگیر تردی بیگ خان بود) نمود - اوّل از راه گریزت درآمد - که بےنیرنگ پردازی مقیم‌خان را بخود کشد چون آن صورت نه‌بست میرزا پردهٔ آزرم برداشته بمحاصرهٔ اندراب قیام‌نمود - مقیم خان ناگزیر اهل و عیال خود را همراه گرفته برآمد - و جنگ کنان خود را ازان مهلکه برآورده بکابل آمد •

و از واقعاتے (که دران‌ایّام پدید آمد) کشتن حیدر محمّد خان آخته بیگی بود غازی خان پدر ابراهیم‌را که سر سروری میخارید - و شرح این ماجرا آنست که چون حیدر محمّد خان را بهبانه فرستادند غازی‌خان (که حاکم آنحدود بود) تاب مقاومت نیاورده در حصار بیانه متحصّن شد و بعهود و ایمانے (که از حیدر محمّد ظهور یافت) اعتماد نموده از قلعه بیرون آمد - حیدر محمّد چشم بر اموال و اسباب او دوخته نقض عهد نمود - و بشمشیر بےاعتدالی اورا بقتل رسانید چون این خبر بمسامع قدسیهٔ حضرت جهانبانی رسید مستحصی خاطر عدالت پیوند نیفتاد چون (دور دست بود و اوائل درآمد هندوستان) سیاست ظاهری او موقوف ساخته فرمودند که او دیگر کمر نخواهد بست - و الحق تا سپهری شدن او این جهان را همان‌طور (که بر زبان قضا ترجمان گذشته بود) بظهور آمد - و شهاب‌الدّین احمد خان را (که میر بیوتات بود) بجهت تحقیق این معامله و تشخیص اموال او فرستادند - و خود بدولت و اقبال همواره در رعایت رعیّت و تعمیر جهان و رفاهیت مردم بوده اوقات گرامی را صرف مرضات الٰهی می‌فرمودند •

---

(۲) در [بعضی نسخه] بنهانی (۳) در [بعضی نسخه] آمد •

نهضت رایات جهانتاب حضرت شاهنشاهي بصوب پنجاب بموجب امر عالي حضرت جهانباني جنت‌آشياني

درين اثنا (كه خاطر جهانكشاى حضرت جهانباني بداد و دهش نظام آراى ممالك هندوستان بود) خبرهاى ناخوش از شاه ابوالمعالي رسيدن گرفت - كه از بادهٔ ناگوار دنيا بد مستي كرده در آزار خلائق ميكوشد - و بر ممالك خلاف حكم بادشاهي سلوك مي‌نمايد چون حضرت جهانباني را باو توجّه خاص بود امثال اين اخبار را خلاف واقع انگاشته بر اختراع اهل حسد و افترای ناتوان بيفان فرود مي‌آوردند - تا آنكه خبر برآمدن سكندر از كوه در اردوى معلّى شيوع يافت - و نيز بيقين پيوست كه اين سيّد زادهٔ بدمست فرحت خان حاكم لاهور را بيحكم تغير داده كس خود را بجاى او مقرّر ساخته‌است - و درخزينهٔ بادشاهي دست درازي ميكند - بخاطر اقدس حضرت جهانباني (كه آئينهٔ صواب نماى ملك و ملكوت بود) بالهام ربّاني چنان مصمّم شد كه پنجاب (كه از اعاظم صوبهاى هندوستان است) بمياض حراست و حكومت حضرت شاهنشاهي و بركات رافت و عدالت آن نور پرورد اقبال رونق پذيرد - و شاه ابوالمعالي را اگر مصلحت باشد حصار و آنحدود مرحمت شود - و نيز چون درين نزديكي مخدّرات تتق عصمت را از كابل طلب ميفرمائيم پنجاب در تصرّف ملازمان حضرت شاهنشاهي بودن مناسب دولت‌است هرچند لشكر اقبال آن مقدار بود كه دفع سكندر نمايند ليكن بجهت مصالح ملكي و طبيعي نام كمك مذكور ساخته اوائل سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه در ساعت مسعود (كه جلوس اورنگ هفت‌اقليم را زيبد - و سلطنت ابد پيوند بآن افتخار نمايد) حضرت شاهنشاهي اقبال پرورد الهي را بآئين سلطنت و شكوه اقبال تعين فرمودند - و بيرام خان را بصورت اتاليق آنحضرت ساختند و بمعني تربيت آن اعتضاد دولت بمياض توجّهات حضرت شاهنشاهي حواله شد - و جمعي كثير از ارباب عقيدت و اخلاص در ركاب نصرت اعتصام آنحضرت اختصاص گرفته رخصت يافتند .

چون موكب قدسي آن نور پرورد الهي بمهرند رسيد ملازمان عتبهٔ اقبال (كه در حصار ميرزه بودند) سعادت ملازمت دريافته مسرّت پيراى خاطر شدند - و دران منزل سعادت ورود استاد[۲] عزيز سيستاني[۳] (كه بوسيلهٔ حسن خدمت و لطف عقيدت بخطاب رومي خاني شرف اختصاص يافته بود - و در فنون آتشبازي و بندوق اندازي قرين نداشت) دولت ملازمت حضرت شاهنشاهي دريافت - و آغاز بندوق اندازى آنحضرت ازينجا شد - و در اندك فرصتى (چنانچه

---

(۲) در [چند نسخه] استادعزيز - و اينجا مخفف استاد است (۳) نسخهٔ [ح] شيباني .

در هر فن و هر صنعت استاد یکتا فته اند) استاد این فن بدیع نیز گشتند - و کارنامهای غریب (که دفترها متضمن بیان آن نتواند شد) درین روش چون سایر پیشها ازان مظهر کمالات بظهور آمد - و از جامعیت این ذات قدسي منش چه گویم و چه نویسم که بے شایبهٔ تکلف هرشخصے [که درهرفن از فنون اقسام دانشوري (چه از حکمت پروران بالغ‌نظر - و چه از صنائع‌پردازان صاحب هنر - چه در امور کلي - و چه در اشیای جزوي) سالها سال پیش استادان دانا ورزش آن روش کرده باشد] چون بشرف ملازمت این دقیقه یاب نکته دان همه رس میرسد خود را از دیدن فزونی دانش گم کرده در مقام حیرت مي‌آید - و بخاطرش میگذرد که همانا اوقات آنحضرت بغیر این کار صرف نشده است - و باز میگوید که چندین مهارت عظمی کسے را نتواندبود موهبت‌صحت خداداد - و از بدائع آنکه درمشارب مختلفه و مدارج متنوعه در یک مجلس میفرمایند که بر طبع جهان آرا دشوار نمي‌آید - حکما و علما و فضلا و صنعتگران دیگر را کجا حوصله وفا میکند که بغیر روش خود زمانکے صحبت دارند - این دریافت بلند و این حوصلهٔ فراخ در قوت بشري نگنجد - بلکه طاقت ملکي برنتابد - ایزد تعالی این گوهر والا را بجهت انتظام عالمیان دیرگاه داراد •

ذکر تتمه احوال سعادت مئوال حضرت جهانباني جنت‌آشياني - و شرح بعضے از جلائل مخترعات (۲) و قوانین آنحضرت

چون (انتظام مهمات بلجاب بنهضت موکب جهانگشای حضرت شاهنشاهي صورت دلپذیر یافت) حضرت جهانباني پیوسته در دارالملک دهلي عشرت آرای باطن اقدس بوده در نظم مهام ملکي اشتغال میفرمودند - و در تعمیر ممالک و استیصال اعدا و تسخیر اقالیم دیگر توجه عالي داشتند - و مکرراً میفرمودند که چند جای را پای‌تخت ساخته در نظام هندوستان کوشش میفرمائیم - دهلي و آگره و جونپور و منڈو و لاهور و قنوج و بعضے محال دیگر که صلاح افتد و هرجا لشکرے بسرداری یکے از هوشمندان دوربین رعیت پرور عدالت گستر مقرر میسازیم که آن نواحي محتاج بکمک لشکر دیگر نباشد - و زیاده از دوازده هزار سوار در رکاب معلی نگاه نمیداریم و میفرمودند که صندلیهای مرصع از طلا و نقره میفرمائیم که بسازند که در بار عام شاهزادهای کامگار و سرداران (که در بساط قرب بمزید عنایت سرافراز اند) بموجب حکم عالي نشسته شرف امتیاز یابند - که غالب چنان است که دلهای بزرگان عالي فطرت دنیا (که بدرانتصرای اخلاص

---

(۲) نسخهٔ [د] مخترعات قوانین •

فرسیده در بازارِ سوداگري درماندهٔ سود و زیان اند) بدادنِ مال تنها سود نشود - و تا در اعتبار و جاهِ ایشان نیفزایند تسخیرِ دلهای این طبقه صورت نه پذیرد •

و خاطرِ فیض مآثرِ آنحضرت از مبادیِ احوال تا حال بر اختراعِ امورِ بدیعه و اظهارِ حقائقِ منیعه توجّه داشتے - ازانجمله دران وقت (که حضرتِ گیتي‌ستاني فردوس مکاني از کابل بقندهار توجّه فرموده حضرتِ جهانباني را بجهتِ تمشیتِ مهمّات در کابل گذاشته بودند) روزے آنحضرت سوار شده در اطرافِ شهر سیرِ دشت و مرغزار میکردند - در اثنای راه مولانا روح‌الله را (که بشرفِ آخوندیِ آنحضرت اختصاص داشت) مخاطب ساخته فرمودند که در خاطر چنان پرتو مي‌اندازد که از صد کس (که دریں راه پیش‌آیند) بنامهای ایشان فال گیریم - و بنای اساسِ دولت بران نهیم - مولانا بعرض رسانید که بنامِ یک کس هم اکتفا میتوان کرد - فرمودند ملهمِ غیبي در دل چنین القا میکند - بعد از طيّ اندک مسافتے مردے در سنّ کهولت پیدا شد چون ازو پرسیدند که چه نام داري جواب داد که مراد خواجه - و متعاقبِ آن دیگرے (که بر دوازگوشے هیزم بارکرده بطرفے میبرد) پیش آمد - چون (۲) از اسمش سوال‌کردند گفت دولت خواجه آنگاه بر زبانِ الهام بیان جاري گشت که [اگر نامِ شخصِ دیگر (که پیش آید) سعادت خواجه باشد] از غرائبِ اتّفاقاتِ حسنه خواهد بود - و کوکبِ مراد از افقِ سعادت طلوع خواهد کرد و همان ساعت مردے (که گاوے چند میچرانید) در نظر آمد - چون پرسیدند (که نام تو چیست) گفت سعادت خواجه - ملازمانِ رکابِ سعادت ازان کرامتِ عُلیا در تعجّب و تحیّر افتادند و نزدِ همگنان بتحقیق انجامید که این صاحب اقبالِ سعادت فال بمساعدتِ ازلي بمراتبِ ارجمند کامیابِ دولت خواهد گردید •

و (چون این مژدهٔ غیبي از قوّت بفعل آمد - و گلشنِ امّید از جویبارِ سعادت سرسبز و تازه گشت) اساسِ انتظامِ مهامِ دین و دنیا بر مراد و دولت و سعادت نهادند - و جمیعِ ملازمانِ عدیمهٔ اقبال بلکه تمامِ متوطّنانِ ممالکِ محروسه را بسه قسم منقسم ساختند - اخوان و اقربا و اُمرا و وُزرا و کافهٔ سپاهیان را اهلِ دولت گفتند - چه پیدا ست که بے مساعدتِ این طایفه عروج بر معارجِ دولت و اقبال میسّر نیست - و حکما و عُلما و صدور و سادات و مشائخ و قُضاة و شُعرا و سایرِ فُضلا و موالي و اشراف و اهالي را اهلِ سعادت خواندند - زیراکه اکرامِ این سعادتمندان و مصاحبت با این فرقهٔ شریفه سببِ استصعادِ بسعادتِ ابدي ست - و اربابِ بیوتات و اصحاب

---

(۲) در [اکثر نسخه] چون اسمش سوال کردند •

حسن صوري و اهل نغمه و ساز را اهل مراد نام نهادند - که این مراد جمهور عالمیان است - و همچنین بقسمت ایام هفته پرداخته بیکی از اهالی دولت و سعادت و مراد منصوب ساختند - بریں موجب که روز شنبه و پنجشنبه باهل سعادت تعلق گرفت - و دریں دو روز توجه عالي با نظامِ مناظم علم و عبادات متعلق شد - و جهت اختصاص این دو روز باهل سعادت آنکه شنبه منسوب است بزحل و زحل مربّی مشائخ و خاندانهای قدیم است و پنجشنبه متعلق است بمشتري - و آن کوکب عُلما و سایر طبقات اشراف است - و روز یکشنبه و هفشنبه باهل دولت و سرانجام مهام پادشاهي و انتظام امور جهانباني اختصاص گرفت - و حکمت در تعیین این دو روز آنکه روز یکشنبه تعلق بنیّر اعظم دارد - که سلطنت و فرمانروائي از پرتو تربیت اوست - و هفشنبه تعلق بمرّیخ دارد و مرّیخ مربّی سپاهي است - و روز دوشنبه و چهارشنبه را روز مراد گرفتند (۴) - و دران دو روز بعضے از ندما و خواص و جمعے دیگر از اهل مراد بعنایات خاص مخصوص میشدند - و نکته در خصوصیت این دو روز آنکه دو شنبه تعلق بقمر دارد - و چهار شنبه بعطارد - و هردو را بامور بیوتات مناسبتے خاص است - و روز جمعه برطبق نام خویش جامع مراتب مذکوره گشته طبقات انام از فیض عام پادشاهي بهره ور میگشتند •

و از مخترعاتے (که در روزهای دیوان مخصوص بود) یکے آنکه (چون مریر خلافت مقرّ سلطنت میشد - و آنحضرت مریر آرای فرماندهي گشته بزم دیواني مي آراستند) بآواز نقاره طوائف مردم را آگاهي مي بخشیدند و هرگاه از دیوان برمیخاستند توپچیان بصدای بندوق خلائق را آگاه میگردانیدند - و دران روز کرکیراقچیان چند دست خلعت و خزانچیان چند بدرهٔ زر نزدیک بارگاه مي آوردند - تا در بخشش و کامروائی خلق تاخیرے نرود - و چند کس از ملازمان شجاعت پیشه جوشن در برانکنده مستعد بنزدیک بارگاه مي ایستادند •

دیگر از جملهٔ مخترعات آنحضرت آنکه سه تیر زرین مطلا (که کنایه است از سهم السعادة و سهم الدولة و سهم المراد) ساخته شده بود که بهر یکے (از ارکان دولت و غیر آن) تعلق میگرفت مهمات آن سرکار بحسن اهتمام او سرانجام مي پذیرفت - و مقرر آنکه مادام که صاحب هریک ازان مهام در تمشیت اموریکه متعلق بآن مهم است بر وجهے کوشش نماید (که مستلزم رضای الٰهي و مستوجب دولتخواهي باشد) منظور عنایت بوده برمسند اختیار ثابت و پایدار ماند و هرگاه (از شراب جاه بدمست شده جادهٔ اعتدال گذارد - یا بواسطهٔ غرضے نظر از دولتخواهي بپوشیده

---

(۴) در [اکثر نسخه] گفتند •

همت بر جمیع مال مقصور سازد) تیر تدبیر او بهدف مراد نارسیده رقم عزل بر صحیفهٔ حال او کشیده بجزای لایق رسانیده آید - و میر خواند میرمورّخ در قانون همایونی تصریح کرده که در زمان ملازمت من مهم السّعادة من حیث المتقال بعمدهٔ اصحاب فضل و کمال مولانا محمّد فرغلی تعلّق گرفته بود - و حلّ و عقد و قبض و بسط مهمّات سادات و مشائخ و عُلما و قضاة و ارباب درس و علم و تحقیق استحقاق ارباب عمائم و عزل و نصب متکفّلان امور دین و تعیین وظائف و میورغالات بجانب او سمت اختصاص پذیرفته بود - و حکم الدّولة بعمدهٔ السّلطنه امیر هندو بیگ تعلّق داشت - و رتق و فتق و بست و گشاد مهام اعاظم اُمرا و اکابر وُزرا و تمامی متصدّیان اعمال سلطانی و متکفّلان امور دیوانی و قرار مواجب عساکر و تعیین مراتب ملازمان درگاه مفوّض بار بود - و سهم مراد و امور بیوتات بامیر بیگی استقرار داشت - و او (چنانچه باید) بتمشیت مهمّات بیوتات و ترتیب اسباب تجمّل و حشمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت می پرداخت •

و از جملهٔ مخترعات آنحضرت تقسیم تیر است بدوازده قسم - و هرکدام از طبقات انام را بیکی از تیر معیّن ساختن - و اندازهٔ مراتب طوائف خلائق بظهور آوردن - بدین تفصیل - تیر دوازدهم (که موافق نهایت عیار طلا ست) مخصوص ترکش اقبال پادشاهی بود - تیر یازدهم منسوب باقربا و اخوان و زمرهٔ از سلاطین نژادان که ملازم عتبهٔ دولت بودند - تیر دهم متعلّق بسادات و مشائخ و عُلما - تیر نهم متعلّق بامرای عظام - تیر هشتم بزمرهٔ از مقربان و انکچیان صاحب منصب تیر هفتم بسایر انکچیان - تیر ششم متعلّق بسرخیلان قبائل - تیر پنجم بیکه جوانان بهادر تیر چهارم بتحویلداران - تیر سیوم بجوانان جرگه - تیر دوم بنام شاگرد پیشگان - تیر اوّل بدربانان و پاسبانان و امثال این مردم •

و از مخترعات آنحضرت آنکه مهمّات مرکار سلطنت را بعدد عناصر اربعه چهار بخش ساخته بودند - آتشی و هوائی و آبی و خاکی - و جهت تمشیت مهمّات هریک ازین چهار مرکار وزیرے مقرّر فرموده بودند - مهمّات توپخانه و تدبیب اسلحه و آلات حرب و سایر امورییکه افروختن آتش را دران دخل باشد مرکار آتشی میگفتند - و بوزارت آن مرکار خواجه عبدُالملک قرار یافته بود و مهمّات مرکیراق خانه و داروچیخانه و اصطبل و سرانجام ضروریّات امتر خانه و شتر خانه را

---

(۲) در [چند نسخه] میرآخوند (۳) نسخهٔ [د] درس علم (۴) در [حاشیه] انچکی بمعنی سردار نوشته - و در [بعض نسخه] انچکیان - و در [بعضی] انچکیان (۵) در [چند نسخه] عبد الملک •

سرکار هوائي مي‌نامیدند - و زمام اختیار آن سرکار بخواجه لطف‌الله داده بودند - و سامان شربتخانه و شوچیخانه و جریان انهار و مهماتی که باب منصوب باشد سرکار آبي میخواندند - و بوزارت آن سرکار خواجه حسن تعین یافته‌بود - و مهمات زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از بیوتات بسرکار خاکي موسوم گردانیده بودند - و وزارت این سرکار بخواجه جلال‌الدین میرزا بیگ منصوب بود و در هر یکی از سرکارهای مذکوره یکی از امرا را دخل داده بودند - مثلاً امیر ناصر قلي میر سرکار آتشي بود - و همواره جامهٔ سرخ مي‌پوشید •

و از جملهٔ اختراعاتی (که دران زمان ترتیب یافت) یکی آن بود که استادان نجار چهار کشتی بزرگ درمیان آب جون مرتب ساخته در هر یکی ازان کشتیها چهار طاقی مشتمل بر دو طبقه در غایت خوبي مرتفع گردانیدند - و آن کشتیها را بنوعی بیکدیگر وصل کردند که آن چهار طاقها در محاذی یکدیگر وقوع یافت - و درمیان هر دو کشتي ازان چهار کشتي طاقی دیگر از حیز قوت بفعل آمد چنانچه درمیان کشتیها حوض متمن نمودار شد •

و از اختراعات شریفه ترتیب دکانها و آرایش بازار در کشتیها شده بود - که حیرت افزای عقل نادره‌کاران بود - و درسال (۹۳۹) نهصد و سي و نه (که حضرت از فیروزآباد دهلي با اکثر امرا و ارکان دولت و تمامی انگچیان و اعیان در کشتیها نشسته از راه دریا متوجه دارالخلافهٔ آگره گشتند) هم چنین بازارے آراسته بر روی آب جون روان بود - هرکسے هر متاعی که میخواست دران بازار مي‌یافت - و برین قیاس باغبانان پادشاهي بموجب فرمان بانے بر روی آب ترتیب داده‌بودند و از مخترعات آنحضرت جسرے روان بود •

از جملهٔ بدائع مخترعهٔ آنحضرت قصر روان است - و آن قصرے بود مشتمل بر سه طبقه که از چوب تراشیده بودند - و امتادان نجار اجزای آنرا بر وجهے بریکدیگر وصل‌کرده بودند که هرکرا چشم بران مي‌افتاد مي پنداشت که تمامی او یکپارہ است - و حال آنکه هرگاه میخواستند آنرا از هم میگشادند - و بهر کشورے که میخواستند نقل میکردند - و نردبان طبقهٔ اعلای آنرا بنوعی تراشیده بودند که هرگاه قصد میکردند منبسط میشد - و هرگاه اراده مي‌نمودند منقبض میگشت •

و از جملهٔ مخترعات عالیهٔ آن قدسي فطرت تاجے بود در رفعت و لطافت بر حدّ اعتدال حاشیه (که بر گرد تاج میگردانند) مشتمل بود بر دو فرجهٔ نمایان - هر فرجه بصورت رقم هفت و بملاحظهٔ آنکه (رقم در هفت هفتاد و هفت‌است) موافق لفظ عز آنرا تاج عزّت لقب نهاده‌بودند

---

(۲) در [بعضی نسخه] سوچاخانه (۳) در [بعضی نسخه] مهر (۴) نسخهٔ [ج] یکے آنکه بستادن •

و آن در بدخشان اختراع یافته بود - چون (بدارالخلافهٔ آگره نزول فرمودند - و بنظر اقدس حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی درآوردند) آنحضرت بغایت پسندیدند •

و از جملهٔ مخترعات شریفهٔ آنحضرت خرگاهی بود که بعدد بروج مهر مشتمل بر دوازده قسمت بوده - هر برجی مشتمل بر پنجرها که انوار کواکب دولت از نقبهای آن تابان بود - و خرگاهی دیگر مانند فلک الافلاک (که محیط فلک ثوابت است) جمیع جوانب این خرگاه را احاطه نموده بود و چنانچه فلک اطلس از نقوش مبرّاست این خرگاه نیز از پنجره معرّا بود •

و از مخترعات عشرت افزای آنحضرت بساط نشاط بوده - و آن بساطیست مستدیر مشتمل بر دوائر افلاک و کرات عناصر - دایرهٔ اول (که منسوب بود بفلک اطلس) سفیدرنگ واقع شده بود و دوم کبود - و سیوم بمناسبت زحل سیاه - و چهارم (که محل برجیس است) صندلی - و پنجم (که متعلق به بهرام است) لعلی - و ششم (که خانهٔ نیّر اعظم است) زرین - و هفتم (که منزل زاهید است) سبز روشن - و هشتم (که جای عطارد است) سوسنی - زیراکه مزاج عطارد ممتزج است و چون رنگ کبود را با گلگون امتزاج دهند سوسنی گردد - و سبب اختیار رنگ سوسنی بر سایر الوان آنکه بعضی حکما رنگ عطارد را کحلی گفته‌اند - و رنگ سوسنی از دیگر الوان ممتزجه بکحلی نزدیکتر است - و دایرهٔ نهم (که منزل قمر است) سفید است - و بعد از دایرهٔ قمر کرهٔ نار و هوا بترتیب مرتّب گشته - پس کرهٔ خاک و آب انتظام گرفته - و تقسیم ربع مسکون باقالیم سبعه وقوع یافته بود - خود بنفس نفیس دایرهٔ زرین را اختیار میفرمودند - و آنجا سریر آرای خلافت میشدند - و هر طایفه از منسوبات کواکب سبعهٔ سیّاره را در دایرهٔ (که بازای آن وضع کرده شده) بنشستن حکم میفرمودند - مثلاً امرای هندی را در دایرهٔ زحل - و سادات و علما را در دایرهٔ مشتری - و مردمی (که در دوائر می‌نشستند) بانداختن قرعهٔ (که در هر جانبش صورت شخصی بر وضعی غیر مکرّر مصوّر بود) مامور میگشتند - و از دست هرکس هرصورت که برمی‌آمد بهمان صورت دران دایره متمثل میگشت - مثلاً اگر صورت شخصی ایستاده می‌برآمد می‌ایستاد - و اگر نشسته می‌برآمد می نشست - و اگر مضطجع می برآمد تکیه میکرد و باعث مزید انبساط میشد •

و از شرائف اختراعات آنحضرت پوشیدن لباس هر روز بود موافق رنگی که منسوب بکوکب آنروز است - که مرتبی او ست - چنانچه در روز یکشنبه خلعت زرد می‌پوشیدند - که منسوب به نیّر اعظم است - و در روز دوشنبه لباس سبز که منسوب بقمراست - و برین قیاس •

و از مخترعات آنحضرت طبل عدل بود که اگر دادخواهی را با کسی مخاصمتی میشد یک نوبت

چوب بر طبل میزد - و اگر تظلّم او از عدم وصول عاونه بود در نوبت آن کار میکرد - و اگر مال وجهات او را ظالمی غصب کرده بود یا دزد برده سه نوبت طبل را بفغان آوردے - و اگر با کسے دعوی خون داشتے چهار نوبت صدای طبل را بلند گردانیدے •

آثار طبع مخترع این خدیو قدسي نشان بدائع آفرین بسیاراست - و هوشمندان آگاه دل را بجهت دریافت جواهر گرانمایهٔ آنحضرت همین قدر (که ذکر شد) بسند - اکنون همان بهتر که سخن کوتاه ساخته بشرح مقصود در آید •

پرتو انداختن سفر عالم تقدس بر مرآت باطن حضرت جهانباني جنت آشیاني - و مسافر شدن بآن عالم

بر ضمائر خبرت گزین پوشیده نماند که دران نزدیکي (که حضرت شاهنشاهي نونهال چمن آگاهي بجانب پنجاب رخصت یافتند) اکثر اوقات بر زبان اقدس حضرت جهانباني جنّت آشیاني ذکر سفر ملک مقدّس میگذشت - و برخلاف عادت پسندیدهٔ خویش [که این معني را (که منافی عالم انتظام است) مکروه داشته مذکور مجلس عالي نمیشد] درینولا بذکر آن خوشوقت میگشتند همانا که بر پیشگاه باطن غیب دان نقش آن پرتو انداخته بود • ازانجمله روزے تصدیق و تحسین کلام حقیقت انجام حضرت گیتي مکاني فردوس مکاني میفرمودند - که حضرت فردوس مکاني در محفل انس خود مذکور میساختند که فلان ملازم من میگفت که هرگاه خوابستان گورستان غزنین بنظر در مي آید مرا میل مردن میشود - و در تلو آن میفرمودند که ما چون دهلي و مزارات آنرا مشاهده میکنیم سخن او بیاد مي آید که چه خوش میگفت - و در همان نزدیکي (که متوجّه ملک بقا میشوند) ببعضے از معتمدان خطاب میفرمودند - که امروز بعد از فراغ عبادات حضري (۲) غنیمتے دست داده بود - و ملهم غیبي این رباعي بر زبان داد • • رباعي •

یا رب بکمال لطف خاصم گردان • واقف بحقائق خواصم گردان
از عقل جفا کار دل افگار شدم • دیوانهٔ خود خوان و خاصم گردان

و هنگام خواندن اشک از چشم حقیقت بین میریخت - و تغیّر تمام در پیشانی نورانی آنحضرت مشاهده میشد - و دران نزدیکي (که دهلي مخیّم سرادقات جلال بود) آن فروغ افزای چشم خلافت یعني حضرت شاهنشاهي عجب بخواب دیدند که شخصے کاکل مشکین مقدّس

---

(۲) بعضے [د] مقصود گوید (۳) در [بعضے نسخه] غنیمتے •

آنحضرت را مي برداره - چون بيدار ميشوند واقعه را بماهم انگه والدهٔ ادهم خان درميان مي آرند ايشان جمعي از معبّران كاردان را طلبداشته استفسار تعبير مينمايند - و چون از حضرت جهانباني ميپرسند جواب ميدهند كه بلائي از سر ايشان دور خواهد شد - و بعد ازان بآهستگي از نضيّهٔ ناگزير خود خبر داده تسلّي ميدهند - و همواره دران ايّام سخنان ميفرمودند كه بوي انتقال ازين عالم فاني (كه همه را گذاشتني ست) بمشام دوربينان آشنائهٔ عزّت ميرسيد - و جان مخلصان ازين شرمه شرمه ميگشت - ازانجمله در طاق رواقي (كه آنحضرت ميبودند) بخطّ خويش اين مطلع شيخ آذري را نوشته بودند •

• شعر •

• شنيده‌ام كه برين طارم زراندود اسمت • خطي كه عاقبت كار جمله محمود است •

و در قرب انتقال افيون كم ميكردند - تا آنكه بجمعي از محرمان درگاه فرمودند كه ملاحظه كنيم تا بچند روز ديگر چنان شود كه بدر سه حب رسد - خوراك هفت روز جدا فرموده در كاغذي پيچيده بهبندهاي خاص نمودند - و بر زبان اقدس گذشت كه افيون خوردن ما همين است •

و در روزي (كه اوّل منزل سفر ملك تقدّس وتجرّد بود) چار حب مانده بود كه طلب داشته بگلاب ميل فرمودند - آخر روز جمعه وربيع الاول (۹۶۳) نهصد و شصت و سه شاه بداغ و عالم شاه و بيگ ملوك و جمعي ديگر از سفر حجاز آمده بودند - و چنتي خان و بعضي مردم از گجرات بخدمت رسيده عرض سرگذشت ميكردند - و پهلوان دوست ميربرر مولانا احمد با عرائض منعم خان از كابل رسيده بودند - آخرهاي روز بر بالاي بام كتابخانه (كه دوبن نزديكي ترتيب يافته بود) برآمده مردم را (كه درمسجد جامع مجتمع بودند) بعمارت كورنش مشرّف ساختند - و تا خيلي وقت از احوال مكّهٔ معظّمه و گجرات و كابل مي پرسيدند - و بعد ازان جمعي از رياضي دانان را طلب فرمودند - و آن شب مظنّهٔ طلوع زهره بود - ميخواستند كه ملاحظه فرمايند - و نيّت حق طويّت آن بود كه چون زهره طالع شود و ساعت مسعود گردد مجلس عالي داشته جمعي را بمناصب عليّه امتياز بخشند - اوائل شام آنروز خواستند كه بعمارت فرود آيند - چون بزينهٔ دوم رسيده‌اند مقري مسكين نام اذان بي‌هنگام بنيادكرد - حضرت بمقتضاي ادب بتعظيم اذان همانجا ارادهٔ نشستن فرموده اند - چون درجات زينه تيز بود و سنگهاي لغزنده داشت در حين نشستن پاي مبارك در دامن پوستين پيچيد - و عصاي اشرف لغزيد - و از پاي درآمده بصر آمدند و شقيقهٔ يميني آزردگي تمام يافت - چنانچه قطرهٔ چند خون از گوش راست برآمد - ازانجا كه

---

(۲) در [چند نسخه] ايشان را (۳) در [اكثر نسخه] علم شاه •

ضمیر غیب‌دان داشتند لجهت تسلّی و نظام عالم درحالت منشور عاطفت مشتمل بر خیر وعافیت مزاج مصحوب نظر شیخ چولي پیش آن نور بررود اقبال فرستادند •

و از غرائب اشراقات ضمیر آنکه دراوامط همین روز ببعضی از باریافتهای دولت حضور میفرمودند که دربن روز نسبت بیکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد - و همانا که ازین جهان درگذرد - و درلتخواهان (که در حضور اقدس بودند) در اخفای این واقعهٔ هایله کوشیده در فرستادن خبر بجا نشین مسند خلافت و جمع ساختن امرای عظام (که باطراف ممالک محروسه رخصت یافته بودند) سعي نمودند - و تا هفده روز بنوعی عقل این واقعهٔ جانگداز را از عوام پوشیده داشتند - حاضران درگاه و مدبّران عتبهٔ خلافت خضرخواجه خان و علي قلي خان و لطیف میرزا و خضرخان هزاره و قوندرق خان و تغبرهلي بیگ و اشرف خان و افضل خان (که در سلک وزرای کفایت پیشه انتظام داشت) و خواجه حسین مروي و میر عبدالحي و پیشرو خان و مهتر خان و بعد از چند روز تردي بیگ خان (که نقش امیرالامرائي بر لوح خاطر مي‌نگاشت) و سایر امرا جمع شده بتاریخ بیست و هشتم شهر مذکور خطبه بنام نامي و القاب گرامی خدیو زمان خوانده روزگار درهم شده را تدارک و تلافي نمودند - و بعالم و عالمیان پیغام جمعیت جاوید رسانیدند - هم کارفرمایان عالم قدس (که در انتظار این بودند) کمر وا شدند و هم کارگذاران عالم عنصر بمراد خود رسیدند - میر عبد الحي صدر این بیت خوانده اند • بیت •

۱۰۱۰ ۱۵۳

اگر نو روز عالم رفت بر باد • گل صد برگ سوري را بقا باد

و بعضی این بیت را نقش بسته بودند - و شهرت یافته بود - و نقل مجلسها گشته - و از غرائب آنکه در همان هنگام یکی از نُصّاد مصراع ثاني را تاریخ جلوس این خدیو زمان یافته بود - لیکن اگر گلی را بیا نوشته شود اگرچه بیک طریق رسم خط مساعدت آن نمي نماید - و در ایّام اخفای این امر جانکاه یکبار مه بیگمي را لباس آن غمفزا تباب پوشانده بر بالای ایوانی (که نشیمن آنحضرت بود) برآورده رو بجانب دریا بمردم نمودند - و طوائف انام کورنش کرده از اضطراب و قلقی که داشتند بقدر اطمینان یافتند •

و چون این غایلهٔ مصیبت ظهور یافت شورش عظیم و آشوب قوي (که لازمهٔ این هنگام است) برخاست - اعیان دولت ابد پیوند بمقتضای دانش سلطنت اساس در تسکین خواطر و اطمینان

---

(۲) نسخهٔ [ب] لطیف خان (۳) نسخهٔ [ز] درهم خورده را (۴) نسخهٔ [د] مه بنگشي را (۵) در [بعضی نسخه] اولیای دولت •

بواطن کمرِ سعي بر میانِ همت بستند - و آنچه درین وقتِ تفرقه‌افزای بدوست و دشمن باید کرد کردند - و در جبرِ این انکسار و جمعِ این افتراق آنچه مقدورِ وقت بود بجای آوردند - و عقدِ دولتِ ابد قرینِ این دودمانِ عالي چون انتظام و التیام نیابد که فروغِ جهان آرای وجودِ اقدسِ حضرتِ شاهنشاهي خلفِ صدقِ سلطنت شرفِ سریرِ خلافت عالم و عالمیان را فرد گرفته بود سبحان الله اینچنین ذاتِ بدیع الکمالِ رفیع الاقبال (که هم نظام بخشِ صورت و هم کامیابِ معني بود) کجا در دایرهٔ وهم و عقلِ دوربین می‌گنجید[۲] که چنین زود ازین جهانِ گذران سفر اختیار فرماید - امّا چون وقتِ آن رسید[۳] (که جهان آفرین عالمِ کهن را از سرِ نو طراوت بخشد و عالمیان را چنان بتازگي ترتیب دهد - که در بسیارے از قرونِ سابقه نبوده) لجوم قصدِ اظهارِ کامل‌عیاری بزرگ نهادے (که اکملِ افرادِ جهانیان باشد) نماید - و لهذا وقوعِ این قضیهٔ ناگزیر اگرچه در چشمِ ظاهر بیفغان دست‌آویزِ سوگواري و ماتم‌داري ست امّا در نظرِ بالغ نظرانِ کارشناس گنجینهٔ سور و سرور تواند بود - چه از وجودِ باجودِ این گوهرِ والاے سلطنت بتجدید عالمِ ظاهر و باطن رونق پذیرفت - و چارسوی دولتِ صوري و معنوي رواج یافت - و (چون عقلِ والاے این خدیوِ جهان بنقطهٔ کمال رسید - و اسبابِ فرمانروائی این بزرگ منش سرانجام یافت - و قرعهٔ دولتِ عظمی بنامِ این خداوندِ جهان آمد) باوجودِ ابوآبائی معنوي چون طرازِ فرزندي داشت اگر (فرمان‌روای زمان را بواسطهٔ درست بیني و نیک طویتي در قیدِ حیاتِ صوري داشتندے) بواسطهٔ تبعیّتِ[۵] اشرف (که در آئینِ خردمندي لازم است) هرآینه این بزرگِ زمانه را تبعیّتِ این نور پرورد فرض عین بودے - و (چون خلعتِ پدري خلعتیست گرامي از ایزدِ بیچون که تابعیّتِ ابدا را شایسته نیست - و برخورداري فرزندان جز در بندگيِ آبا و فرمانبرداري ایشان سرنوشتِ قلمِ تحریر نشده) ناچار مقدّمهٔ این جشنِ اقبال آن بود که فرماندهٔ گیتي این جهان را بدرود نماید - و بالجمله بعد از لوازمِ تعزیت و مراسمِ تهنیت اولیاي دولت (که در دارالسّلطنهٔ دهلي مجتمع شده بودند) بجهتِ جمعیّتِ دلهاي پریشان متفرّق شده هرکدام بجاي و مقام خود شتافتند - و نوردي بیگ خان (که باتّفاقِ این مردم بجهتِ سرانجامِ مهامِ این بلاد در دهلي اقامت داشت) اسباب و ادواتِ سلطنت و دارائي مصحوبِ غلام علي شش‌انگشت و جمعِ دیگر از مردمِ اعتمادي بدرگاهِ جهان‌پناه فرستاده اظهارِ اطاعت و عبودیت کرد - و میرزا ابوالقاسم پسرِ میرزا کامران را نیز روانهٔ ملازمت ساخت ٭

---

(۲) در [چند نسخه] میگنجید (۳) در [چند نسخه] رسد (۴) نسخهٔ [چ ه و] سالفه (۵) نسخهٔ [چ ح و ط] بیعت ٭

سوانح دولت افزای حضرت شاهنشاهي از هنگام توجه بصوب پنجاب تا وقت جلوس مقدس

مجمل از احوال دولت اشتمال حضرت شاهنشاهي از زمان رخصت بصوب پنجاب تا زمان جلوس اشرف آنست که چون رایت اقبال بصوب پنجاب معطوف داشته توجّه فرمودند در اثنای راه اتکه‌خان و سایر ملازمان عتبهٔ دولت از حصار فیروزه آمده شرف رکاب‌بوس دریافتند چندانچه ایمائی بآن رفت - و چون موکب اقبال بمهرند رسید جمعی از ملازمان پادشاهي (که بکمک شاه ابوالمعالي تعین شده بودند - مثل محمّد قلي‌خان برلاس - و مصاحب بیگ و خواجه جلال‌الدّین محمود - و فرحت خان - و خواجه طاهرمحمّد راه میرخرد - و مهتر تیمور شربتچي) چون از صحبت بدمستانهٔ نا هموار این جوان بی‌اعتدال بتنگ آمده بودند نوید مقدم گرامی حضرت شاهنشاهي را شنیده خود را بی‌رخصت رسانیدند - و بسعادت ملازمت شتافته کمیاب عنایت گشتند - پیش از نزول عساکر منصوره سکندر (که از کوه برآمده بود) از شکوه آرائی موکب شاهنشاهي خود را باز بکوه کشید - و میر بدمست (که از لهور بجهت دفع او برآمده بود) مراجعت نموده بلهور شتافت - و چون بتحقیق پیوست (که این ولایت بحضرت شاهنشاهي عنایت شده - و آنحضرت متوجّه این ممالک اند) بی‌اختیار با جمعیّت خود در کنار آب سلطان‌پور رسیده ادراک ملازمت نمود - و آنحضرت از روی مرحمت و منظور داشتن الطاف حضرت جهانباني در مجلس عالی خود اشارت به نشستن فرمودند - و میر مشمول انواع مراحم و مکارم گشت - و ازانجا (که میر تنک‌شراب مصبّ جرعهٔ دنیا شده‌بود) بعد ازانکه (رخصت یافته بمنزل خود رفت) پیغام فرستاد که نسبت من بحضرت جهانباني معلوم همگنان است - علی‌الخصوص بخاطر گرامي باشد که در قمرغهٔ جوی‌شاهي با حضرت جهانباني در یکجا در یکظرف خوردني خوردیم - و شما حاضر بودید - بشما الوش دادند - پس نظر باین نسبت چون بخانهٔ شما آمدم تکیه نمد برای من چرا جدا انداختند - و دسترخوان برای چه علیحده برای من ترتیب داده شد - آنحضرت (که معدن دانش و مروّت بودند) به بیخردی او تبسّم فرموده بحاجي محمّد سیستاني (که پیغام آورده بود) فرمودند - یکی تورا سلطنت دیگراست و قانون عشق دیگر - آن نسبتی (که حضرت جهانباني را بشما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخهٔ [۵] فرهاد خان ۵

این در نصبت تفرقه نکرده گله کرده آید - میر انفعال عظیم کشید - و آنحضرت متوجه کوه شدند تا امتیصال سکندر (که در مانکوت و آنحدود می‌بود) نمایند •

چون بنواحی هرهانه موکب اقبال نزول فرمود قاصدے تیز رو رسید - و بیرام‌خان را از قضیهٔ انتقال حضرت جهانبانی خبر کرد - بیرام خان پیشتر رفتن را صلاح ندیده موکب عالی را متوجه کلانور ساخت - که روزے چند دران خطهٔ دلگشا اقامت واقع شود - در نزدیکی کلانور نظر شیخ چولی رسید - و فرمان عالی آورد - و مقارن این حال خبر قضیهٔ ناگزیر بمسامع اجلال رسید از استماع این قضیهٔ جانکاه گریه و زاری (که لازم عالم محبت و درستداری‌ست) از انحضرت بظهور آمد و آنقدر آشفتگی خاطر و برهم زدگی باطن آن مقدس نهاد را روی داد که از حیطهٔ خیال بشری بیرون باشد - و بیرام‌خان و اتکه خان و سائر انکه بمقدمات دلریز تسلی میدادند - چون از فرط صحبت بود آنچه آنرا سرمایهٔ تسلی میدانستند باعث مزید اندوه میشد - و این بر گزیدهٔ معبود حقیقی برای آحاد الناس آنقدر دل‌نگرانی و توجه مبذول میدارد - و از فوت هر کس (که رابطهٔ از اخلاص و عقیدت و هنرمندی دارد) چگونه متاسف و متالم میشود - جای آنست که درین باب (که در زمان سالف موجب خرسندی و خوشحالی اهل غفلت میشد) بر ذات مقدس چنین حالت رود - تا اهل عالم (که نظر ایشان جز بر محسوس نباشد) بر حقیقت بزرگی این بزرگ جهان اعتراف نمایند - و این اعتراف وسیلهٔ اهتدای جمهور انام شود - و این اهتدا ذریعهٔ شمول نورانیت و عموم حقانیت گردد - و اگر نه این معنی بودے در رسعت آباد دانش و خدا شناسی و حق پرستی این نور پرورد اقبال کجا راه داشتے که در تقادیر ایزدی چنین شکایت در ابروی معبودیت بهم رساندے - آخر بتائید عقل دور اندیش خود بمامن صبر خرامیده در تصدقات و تبرعات (که بمسافران عالم بقا سودمند آید) اهتمام فرمودند - اصحاب نظم و ارباب فهم مرثیها و تاریخها گفتند - ازانجمله خواجه حسین مروی ترکیب بندے در مرثیهٔ آن غفران قباب ترتیب داد - و این چند بیت ازانست • اشعار (۳) •

ای دل صدای مرگ ترا هم شنیدنی‌ست • صبح اجل بمطلع عمرت دمیدنی ست
چون کل نفس ذائقة الموت حکم شد • میدان یقین که شربت مرگت چشیدنی‌ست
این نام زندگی که نهادند مر ترا • نام ترا بطرف ممالت کشیدنی ست
عبرة مشو باین گل و بستان زندگی • باد خزان درین گل و بستان وزیدنی ست

---

(۲) نسخهٔ [د] میدوید از فرط محبتیکه بود آنچه (۳) این اشعار در هیچ نسخه سوای نسخهٔ [ز] یافته نشد •

از گوش خوبشتن شنوي کان فلان نماند • در گوش ديگران خبرت هم رسيدني ست

و ميرعبدالحي اين تاريخ يافت • مصرعه • ای رای پادشاه صين از بام اوفتاد (۲) ۹۶۳ •

و مولانا محمود حصاري اين را در سلک نظم آورد • ع • واصل حق شد همايون پادشاه ۹۶۳ •

امّا برسم خطّ که نام اقدس را بی الف نويسند - و مولانا قاسم کاهي اين تاريخ را در رشتهٔ نظم کشيد •

• ع • • همايون پادشاه از بام افتاد ۹۶۳ •

اين تاريخ يک سال کم است - و تفاوت يک سال و دو سال در عمارات تجويز توان کرد نه در وفيات

و جمع اين مصراع تاريخ يافتند • ع • • وارث ملک جلال الدين باد ۹۶۳ •

کمالات صوري و معنوي و مآثر عقل و دانش اين يگانهٔ روزگار بيش ازانست که بتحرير آيد از اقسام علوم عقلي و نقلي آگاهي تمام داشتند - علی الخصوص در اقسام علوم رياضي آنحضرت را پايه بلند بود - و همواره بارباب حکمت صحبت ميداشتند - و ممتازان علم رياضي در پايهٔ سرير والا کامياب سعادت بودند - و آنحضرت را ارادهٔ بمتن رصد مصمم بود - و بسيارے از آلات رصدي ترتيب داده بودند - و چند جا محلّ رصد خيال فرموده بودند - و توجّه عالي بشعر و شعرا نيز داشتند و ازانجا (که طبع موزون از خصائص فطرت سليم است) در خلال اوقات واردات قدسي را (چه از حقيقت و چه از مجاز) در سلک نظم ميکشيدند - و ديوان شعر آنحضرت در کتابخانهٔ عالي موجود است - و اين چند رباعي ازان ديباچهٔ کرامت مرقوم ميگردد • • رباعي •

• ای دل مکن اضطراب در پيش رقيب • حال دل خود مگوی با هيچ طبيب •

• کاريکه ترا بآن جفا کار افتاد • بس قصّهٔ مشکل است و بس امر عجيب •

• ديگر •

• ای دل ز حضور يار فيروزي کن • در خدمت او بصدق دلسوزي کن •

• هر شب بخيال درست خرّم بنشين • هر روز بوصل يار نوروزي کن •

• ديگر •

• ای آنکه جفای تو بعالم علم است • روزيکه ستم نه بينم از تو ستم است •

• هر غم که رسد از ستم چرخ بدل • ما را چو غم عشق تو باشد چه غم است •

الحمد لله که ذکر اين سلسلهٔ رفيعه (که چون سلسلهٔ سموات تائيد الٰهي و اعتصام قدسي دارد و يک سر اين سلسله پيوسته است بصبح ايد آدم صفي - و سر ديگر بطلوع نير وجود شاهنشاهي

---

(۲) در همگي نسخ چنين است - پس يقينکه در تاريخ لفظ ای مصوب نيست (۳) نسخهٔ [ا ح] وفات •

بآئین تنقیح و طرز اختصار بعبارات تازه (که خامه آلود بصفیران[۴] قالب انشا نشده) انتظام یافت و بنگارش این فهرست رفعت و عنوان دولت ذرّا هوا سرشت ابوالفضل سعادت پذیر شد - و بسا از رموز و نکات حکمت جانجا بمقتضای تقریب اندراج پذیرفت - که اگر آن حقائق و اسرار حقیقت از اصل سوانح متمیّز سازند کتابے گردد انتخابی لبالب از مغز دانش •

• جام میے ساختم از خون خویش • نی خم سرکه که کند سینه ریش •

• هست بهر نکته دقائق بمے • تاش[۳] نسنجد نشناسد کسے •

اگرچه [نظر بمخاطبان رسمي آنچه (تا حال از سرگذشت بزرگان گذارش یافت) طفیلي داننده سخن‌سرا بودم] امّا حقیقت شناسان انجمن تقدّس نیکو دانند که درین محمدت نامهٔ ایزدي از آغاز تا انجام (که هرگز چشم[۴] مرساد) یک حرف بطفیل نیاورده‌ام - بیان پردهٔ چند (که نقاب جمال مقدّس شاهنشاهي اند) کرده در هر پرده پردگیئ وجه همّت بوده است حاشا کدام پرده - و چه پردگي - یک همین‌است که چندین تنوّع ظهور دارد - و باطن یکتا همّت در گرد[۵] آن همین جهان افروز رشکي‌پذیر است • • شعر •

• داند ازانجا که سخندانی ست • کین چه[۶] نمودار سخن‌رانی ست •

مرا که دل یکجا گرو است کجا خاطر بکونین گراید - تا بتالیف تاریخ چه رسد - چنانچه دو شمشیر در یک میان در نیاید - و دو مقصود در یکدل نگنجد - پراگنده خاطران هرجائي را قیاس مکن که این بیدلان خاک سرشت را دل‌کجاست تا قیاس را سزد - لیکن من مصنّف بین را از فراخی حوصله در مظهر مقدّس حضرت شاهنشاهي حق را جلوهٔ خاص نمودند - و این رسیدهٔ ملک اسباب را بکمند ارادت درآوردند - و از ژرف نگاهي و دولت منشي مبدءان قضا (که ابواب سعادت را از نیکذاتی اینگس سرانجام میدادند) جمال جهان آرای شاهنشاهي را در مظاهر این سلسلهٔ علیّه نمودار گردانیدند - تا عشق حقیقی آن یگانهٔ درگاه الٰهي بنگاشتن این داستان دراز سرگرم ساخت - هم هنگامهٔ سخنوري گرم شد - و هم‌گاشن فکنه پیرائي شاداب گشت - و هم‌فتوري در بنیادای این بادیه‌پیمای حقیقت نرفت - هم مراتب جمال معشوق حقیقي پایهٔ ظهور گرفت و هم مدارج فنون عشق کمال عروج یافت •

اکنون آنچه آنرا مجازیان رسمي استطرادي میدانستند مبري شد - و نوبت سخن بآنچه

---

(۴) در [لغت] نامه چي بمعنی مصور و نقاش آمده (۳) نسخهٔ [ج] تاکه نسنجد (۴) نسخهٔ [ط] چشم بد مرساد (۵) در [بعض نسخه] درگروان (۶) نسخهٔ [ج] چه نمود از چه سخن •

(هر دوطایفه مقصود حقیقی شناسند) در رسید - امید که درین کار شگرف کامیاب آرزو گردم •

• نظم •

• کلکم که عرش زبان غیب است • گنجینه گشای کان غیب است •

• زانکس که نکته کند به تمکین • انصاف طلب کنم نه تحسین •

• این نامه سزای آفرین باد •

• انشاء الله که (۲) اینچنین باد •

---

(۲) نسخهٔ [ح] انشاء الله اینچنین - و نسخهٔ [ط] که همچنین •

• تاریخ طبع دفتر اول •

• شمسي •	• قمري •
۱۸۷۷ع ۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ھ
اتمت بفضله جل اعطاه - ولاختتمت	اتم الجزء الخمير
• دیگر •	• دیگر •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ھ
• ع • شکر حسیب صد که بآخر رسید طبع	• ع • از لطف بے نیاز بآخر رسید جز (۱)
• دیگر ظاهراً و باطناً •	• دیگر ظاهراً و باطناً •
۱۸۷۷ع	۱۲۹۴ ھ
سنه هی یکهزار هشصد هفتاد و هفت عیسوي	در جمادی لاول سنه یکهزار و دوصد ونود و چار هجري

تصحیح اغلاطیکه در اولین دفتر اکبرنامه هنگام انطباع راه یافته

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۲	پرکار	پرگار
ایضًا	۱۶	مروید	مروید
۲	۲۳	تنگنای	تنگنای
۳	۷	عذایت نکردی	عنایت‌کردی
ایضًا	۱۳	کارگاه	کارگاه
۴	۴	آفرین	آفرین
ایضًا	۷	زبان	زبانِ
ایضًا	۲۳	نسایم	نسایمِ
۵	۷	افتاد	افتاد -
۶	۱۲	قدردان	قدردان
ایضًا	۲۶	وثقی	وُثقای
۷	۱۰	نوائر	نوائرِ
۸	۲۶	دنیی	دنیا
۹	۱۶	حرائد	جرائدِ
۱۰	۱	فروع	فروغِ
ایضًا	۱۰	دلجوری	گلجوری
ایضًا	۱۷	مکوّبات	مکوّنات
ایضًا	۲۰	کانّهٔ	کانّهٔ
۱۱	۵	دوربین	دوربین
ایضًا	۱۱	خلوتیان	خاوتیانِ
ایضًا	۲۱	ترقّیات	ترقّیات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۲	۴	بمساعدت	بمساعدتِ
ایضاً	۱۷	دولتمندان	دولتمندانِ
ایضًا	۱۸	بفرید	بفریدِ
ایضًا	ایضاً	قدوم	قدومِ
ایضًا	ایضًا	اقدام	اقدامِ
ایضًا	۲۲	متوصّد	متوصّدِ
۱۴	۲۲	بنور	بنورِ
ایضاً	۲۶	خان اعظم	خانِ اعظم
۱۵	۷	نعمت	نعمتِ
ایضًا	۲۴	نزدیان	نزادانِ
۱۶	۱۸	رصودان	رمزدانانِ
۱۷	۱۳	نقر	نقّر
۱۸	۷	بوانی	بوانیِ
ایضًا	۱۰	شعبین	شعبانی
۱۹	۲۷	بادهٔ	بادهٔ
۲۰	۰	نظام‌بخش	نظام‌بخشِ
ایضا	۲۴	دادند	داد
ایضا	۲۴	رساندند	رساند
ایضًا	۲۴	سپیده‌دم	سپیده‌دم
ایضا	۲۷	(۲) (۳)	(۳) (۲)
۲۱	۱۶	قهقهٔ	

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۲۵	برموز	برموزِ
۲۴	۱۶	عاقبة	عاقبةَ
۲۶	۱۱	بنظر	بنظرِ
۲۸	۷	انواع	انواعِ
۲۹	۲۴	زابچهٔ	رابچهٔ
۳۰	۲۲	بےاندزه	بےاندازه
ایضًا	ایضًا	متصرّف	متصرّفِ
ایضًا	۲۶	(۳)	(۲)
۳۳	۱	دوازده	دوازده
ایضًا	۲۱	مدّکر	مذکّر
۳۴	۳	نسرالطّائر	نسرالطّائر
ایضًا	۲۰	مدّکر	مذکّر
۳۵	۱	نحو	نحوِ
ایضًا	۲۲	جدره	درجهٔ
۳۷	۱	حدخوّد	حدّخود
ایضًا	۹	خانّه	خانه
ایضا	۱۱	نادرست	نادرستِ
ایضًا	۲۰	انتظام	انتظامِ
۳۸	۲۶	خانه	خانهٔ
۴۰	۳	رصدبند	رصدبندِ
۴۶	۱	موکب	موکبِ
ایضًا	ایضًا	شاه	شاهِ
ایضًا	۷	اجلای	انجلای
۴۸	۱۴	اواج	اوجِ
۵۸	۲۱	تسلّی بخش	تسلّیِ بخشِ
	۲۳	زبانزد مردم	زبانزدِ مردمِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۱	۹	جورنغار	جوانغار - جوانغار
ایضًا	۲۰	بیدارِ	بیدار
۶۲	۱۶	تورِ بن	تورِ بنِ
ایضًا	۱۷	فدایبانه	فدائیانه
ایضًا	۲۱	خال	خالِ
ایضًا	۲۵	دنسته	دانسته
۶۶	۹	اندازج	اندراج
۷۱	۱۸	کارساز	کارسازِ
ایضًا	ایضًا	نظام‌بخشِ	نظام بخش
۷۲	۱۵	ورطهای	ورطها
۷۳	۱۶	تنکوزئیل	تنکوزائیل
۷۵	۷	خانزادهای	خانزادها
۷۷	۱	بایرن	بایران
۷۹	۲۷	بعزم شاهِ	بعزمِ شام
۸۰	۵	ملازم	ملازمِ
۸۶	۱۴	همم	همِ
۸۷	۱۹	(۳) محمود	(۵) محمود
ایضًا	۲۰	(۵) درزی	(۶) درزي
ایضًا	۲۶	[د] - (۴) نسخهٔ [د]	
ایضًا	ایضًا	(۴)	(۵)
ایضًا	ایضًا	(۵)	(۶)
۸۸	۷	آمده	آمد
۹۰	۱	کهمرو	کهمرد
ایضًا	۷	موکب	موکبِ
۹۲	۲	عیسی‌خیل	بعیسی‌خیل
ایضًا	۹	مندراول	مندراول

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۲۳	امرا	و امرا
۹۳	۶	مال آن	مالِ امان
ایضًا	۲۰	برهمنونی	برهنمونی
۹۴	۵	مرکبِ	موکبِ
ایضًا	۱۶	محمدعلي	و محمدعلی
۹۵	۱۳	بافته	یافته
ایضًا	۲۱	تلافي مشاق	تلافیِ مشاقِ
۹۶	۲۵	سپاه گران	سپاهِ گرانِ او
۹۷	۲	جوشن پوش	جوشن پوشِ
ایضًا	۴	هنگام	هنگامِ
۹۹	۳	آرامیشي	آرامشی
ایضًا	۹	هفادلک	هفتادلک
۱۰۱	۴	مخطورات	مخطوراتِ
ایضًا	۱۹	کامیاب	کامیابِ
ایضًا	۲۳	اشنات	اشنات(۳)
۱۰۳	۲۵	برمفاقت	برفاقتِ
۱۰۴	۱۹	مشمول	مشمولِ
۱۰۷	۷	قوجین	قوچین
۱۱۱	۱	قورجي	قورچي
ایضا	۱۸	باباقشقه	و باباقشقه
۱۱۷	۱۲	عدس	عدل
ایضًا	۲۳	بتائید	بتائیدِ
۱۱۸	۲۱	اشار	اشعارِ
۱۲۰	۱۴	مرتّب	مرتّبِ
ایضًا	ایضًا	براین	براهینِ
۱۲۲	۱۳	احصار	احصا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضًا	۱۸	رضاجوئي	رضاجوئی
۱۲۷	۵	باتفاقِ	باتّفاق
۱۲۸	۱۱	رنتهنپور	رنتنبهور
ایضًا	۱۲	تاتاخان	تاتارخان
۱۳۱	۲۳	مردم	مردمِ
۱۳۲	۲۲	بغلچه	نعلچه
۱۳۳	۲۰	درپ	دبب
۱۳۵	۱۸	گورگان	کورگان
ایضًا	۲۳	آچ	اُچه
۱۳۶	۹	کواران	گواران
ایضًا	۲۳	برین	سرین
ایضًا	ایضًا	بشیبهٔ	بشهٔ
۱۳۷	۲	نرباد	نرباد
ایضًا	۳	معتمدان	معتمدانِ
ایضًا	۱۱	هالول	هانول
ایضًا	۱۴	حکم	حکمِ
۱۳۸	۲	بشیبهٔ	بشهٔ
۱۴۰	۱۰	محمد پرغلي	پیرمحمدعلي
۱۴۱	۱۰	سرکیچ	سرگیچ
ایضًا	۱۴	بروج	برونج
۱۵۴	۴	قبل	قول
ایضًا	۱۷	چنانچهٔ	چندچه
۱۵۶	۲۳	امور	امورِ
۱۵۸	۱۱	چند	چندِ
۱۵۹	۷	باباجلایروتردي	باباجلایر
..	..	بیگ وقرچ بیگ	و قرچ بیگ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۴	درضمیر	درضمیرِ
۱۶۱	۶	جنب	جنگِ
۱۶۳	۱۷	پسرانِ	پسرانِ او
..	..	الغ میرزا	الغ میرزا
۱۶۵	۱۴	خرده شود	خورده شود
۱۶۷	۲	بعرض	بعرضِ
ایضاً	۱۹	سوه	سیومِ
۱۶۹	۱۱	رجمند	ارجمند
ایضاً	۲۱	شیرخار	شیرخان
ایضاً	ایضاً	مساعدات	مساعداتِ
..	..	۰۷۱	۱۷۰
۱۷۰	۱۵	باکری	ماکری
۱۷۲	۱	ناص	ناصر
ایضاً	۴	پندپدیر	پندپذیر
۱۷۳	۱	بذات	بذاتِ
ایضاً	۱۸	جاجکان	حاجکان
۱۷۷	۶	زمینِ	زمین
۱۷۹	۲۰	واصل‌پور	حاصل‌پور
۱۸۳	۱۱	بطن	بطنِ
۱۸۶	۱۳	هردوار	مازدار
۱۸۷	۱۲	میکشت	میگشت
۱۹۰	۱۲	مستنگ	مشتنگ
۱۹۳	۲	۸ اشا	حاشا
۱۹۴	۱	لوزم	لوازمِ
ایضاً	۶	انکه	انکه
۱۹۵	۱۵	ککهر	گکهر
۱۹۶	۱	وسبع	وسیعِ
ایضاً	۷	داده	دادهٔ
ایضاً	۲۲	تنگ	تنگِ
۱۹۷	۱۶	ندارند	ندارد
۲۰۰	۶	تاباز	وتاباز
ایضاً	۷	دربن	دربن
ایضاً	۱۱	قوّت	قوّتِ
۲۰۲	۲	بانو	بانو
۲۰۶	۷	دوازده	دوازدهِ
۲۰۷	۲۰	کاخانهای	کارخانهای
۲۱۲	۸	دانسته ۰	شایسته
۲۱۸	۲۳	افشا	افشار
۲۲۳	۲۴	شاهنهای	شاهنشاهی
۲۲۵	۸	توانید	توانید
۲۲۷	۲۳	ننگ	تنگ
۲۳۰	۲۲	بیکه	بیکه
۲۳۱	۲۱	نصاف	انصاف
ایضاً	۲۵	لکشر	لشکر
۲۳۲	۴	ازهرطرف	(ازهرطرف
۲۳۳	۲۱	مهمّات	مهمّاتِ
۲۳۴	۱۸	نداخت	انداخت
۲۳۶	۱	زولانه	زولانه
۲۳۷	۱	بمیرزا	بمیرزا
۲۳۸	۱۰	صاحبانِ	صاحبان
ایضاً	۲۰	مزاباشیه	قزلباشیه
۲۴۰	۲۲	وسبتِ	وقتِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴۳	۱۹	ترتیب	ترتیبِ
۲۵۴	۱	بوهمزدگی	برهمزدگی
ایضًا	ایضًا	روزکا	روزگار
ایضًا	۲	طلب	طالب
۲۵۵	۸	کاهمرد	کهمرد
۲۵۶	۳	اسماء	اسمای
ایضًا	۱۴	هنکام	هنگامِ
۲۵۹	۴	دولتخواهان	دولتخواهانِ
ایضًا	۱۷	معتمدمان	معتمدان
۲۶۰	۳	باوجود	باوجودِ
ایضًا	۶	تیه	تیهِ
۲۶۱	۴	نزول	نزولِ
ایضًا	۱۹	متوجّه	متوجّهِ
۲۶۴	۵	برسر	برسرِ
ایضًا	۲۳	ازین	ازینِ
۲۶۷	۲	ازراه تملّق	ازراهِ تملّق
۲۶۸	۱۷	انکه	انکه
۲۷۰	۲۰	تعلیم	تعلیمِ
۲۷۱	۱۰	ع	عِ
ایضًا	۱۵	مقدم	مقدمِ
ایضًا	۱۷	لوازم	لوازمِ
ایضًا	۲۲	نبرد	نبردِ
۲۷۲	۱۵	رکردان	رکردانِ
۲۷۴	۱۶	پنجشیر	پنجشیرِ
ایضًا	ایضًا	ملک	ملکِ
ایضًا	۲۴	تشریف	تشریفِ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۷۵	۵	حضت	حضرتِ
ایضًا	۹	بنجشیر	پنجشیرِ
۲۷۹	۱۶	سعادت	سعادتِ
۲۸۰	۱۴	عالِ	عالمِ
ایضًا	۲۷	بدولت	بدولتِ
۲۸۲	۱۰	دولتخانه	دولتخانه
۲۸۴	۲۱	جهانداني	جهانباني
۲۸۶	۶	حال	حالِ
۲۸۷	۱۰	مسحکم	مستحکم
ایضًا	۱۱	متحصّنان	متحصّنانِ
ایضًا	۲۰	لنجایش	گنجایش
۲۹۳	۸	بیگ	بیگ
ایضًا	۱۶	اعراق	اُغرق
۲۹۵	۵	تمام	تمامِ
ایضًا	۹	قدر	قدرِ
۳۰۱	۱۱	کدف	کدفِ
۳۰۲	۲۳	حکایت	حکایتِ
۳۱۶	۳	ملازمان	ملازمانِ
ایضًا	ایضا	امّا بواسطهٔ	امّا بواسطهٔ
ایضًا	ایضًا	قندورا	قندورا
۳۱۸	۴	بمواجید	بمواجیدِ
۳۱۹	۱۰	ارداخته	انداخته
۳۲۳	۱۹	بار	بارِ
۳۲۹	۱۸	سخدان	سخندان
۳۳۲	۴	مخدّرات	مخدّراتِ
ایضًا	۹	ظالم	ظالم

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۴	۲	بشریف	تشریف
۳۴۴	۳	دلخواه	دلخواه
ایضا	۹	خنگ	خنگ
۳۴۶	۱۳	بتغب	بتغلّب
۳۴۰	۱۱	مرج	مرج
ایضا	۱۴	ر	را
۳۴۵	۱۵	جانستان	جانستان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۵۲	۱	همّت	همّت
ایضا	۳	ونی	ولی
۳۵۷	۴	حقائق	حقائق
۳۶۰	۱۸	از جملهٔ	و از جملهٔ
۳۶۹	۱۵	و دو	دو
ایضا	۲۶	] [	[
۳۷۰	۱۴	رباطنًا	و باطنًا

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NÁMAH.

VOL. I.

ABUL FAZL I MUBARAKI ALLÁMÍ

EDITED BY THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

Phone : 274686

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI 110002

• بسم الله الرحمن الرحيم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعجات و آبها و غیره (که در اولین دفتر اکبرنامه وقوع یافته اند) بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه بتکرار واقع شده اند ذکر آن صفحه بتکرار نیاورده شد - بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد - گلچینان این روضهٔ ناضره را باید که آن صفحه را بنامها نظاره فرمایند - تا بر همگی حالات مندرجهٔ آن صفحه آگاهی یابند - و چون قلعجات بلفظ قلعه یا حصار و حز آن و آبها بلفظ آب یا دریا و جز آن تمیز می یابند اسمای قلع و آبها را جداگانه نیاورده فهرست را بر دو منظر مرتب ساختم - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره - و چون این کتاب در بیان صنایع و حالات اکبر تالیف یافته است و تقریباً هر واقعهٔ مرقومهٔ این کتاب را صراحةً یا ضمناً بذانش نسبتی هست و بهر صفحهٔ از دفترش (که بحضرت شاهنشاهی یا خدیو عالم - یا خدیو زمان و دم برین نمط آمده) عاری نیست الا بنا بر دو صفحه فهرستا را برای احتراز از مبسط در فهرست نامش را مذکور نساختم - و تطویل مردود را گذاشته اختصار مودود را کار بستم •

• شعر • • حسبي الاه العالمين قائله • مولی حسیب قادر و نصیر •

• منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

• حرف الف •

آلتونا بنت جوبینه بهادر و مادر بوزنجرقاآن ۱۲ - ۴۹
۶۴ - ۶۰ - ۷۲ - ۱۲۲ - ۱۶۶
آي خان پسر کن خان .. .. ۴۹ - ۶۱
حضرت آدم صفي علیه السلام ۴۹ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴
۵۵ - ۵۷ - ۶۵ - ۶۹ - ۱۲۲ - ۱۸۳ - ۳۲۳ - ۳۶۸
آغازیمون مصري (اوریای ثانی؟) ۵۵
آذربیجان پسر نوذر ۵۸
آذرخان بن مغل خان ۶۰
آي خان پسر اغرز خان ۶۰
آرنگ خان ۷۲
آل مظفر ۷۹
آذون حسن آق قویلو .. .. .. ۸۲ - ۸۳
آرایش خان ۱۰۷
آغا ملازم بابر شاه ۱۱۲
سلطان آدم گکهر ۱۱۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۶ - ۳۲۷
.. .. ۳۴۱
آق (آقا) سلطان .. ۲۴۳ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۷
آدینه تنبائي ۳۱۵
آوازخان پسر سلیم شاه ۳۲۵
آدم خان قیام خاني امیر افغانان ۳۵۲
شیخ آذري شاعر ۳۶۳
ابوالفضل مولف ۱ - ۳۱ - ۴۷ - ۵۲ - ۱۸۸ - ۲۵۶
.. .. .. ۳۲۳ - ۳۴۷ - ۳۶۱
افرخس حکیم ۴۱
سلطان ابوسعید میرزا پسر سلطان محمد میرزا و پدر
عمر شیخ میرزا .. .. ۴۸ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۹
شیخ ابن عربي ۵۲
ابن جوزي ۵۴
ابومعشر بلخي ۵۶

ابو مسلم مروزي ۶۷
سلطان ابو سعید که پیش از تیمور در ایران سلطنت
داشت ۷۸
ابا بکر میرزا پسر میران شاه .. .. ۸۱ - ۸۲
ابا بکر میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا .. ۸۳
سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر لودي .. ۹۳ - ۹۴
۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. .. ۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹
ابو المحمد لیزه باز .. .. ۹۶ - ۱۱۱ - ۱۱۲
میر ابوالبقا ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۶۸ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۱۷۵
شیخ ابوالوجد فارغي خال شیخ زین ۱۱۹
میر ابو تراب رئیس گجرات ۱۴۶
ابراهیم شیراخیل جد شیر شاه ۱۴۷
ابراهیم بیگ چابوق .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳
ابن علي قزاول بیگي ۱۵۷
ابدال ماکري امیر کشمیر .. ۱۷۰ - ۱۹۷ - ۱۹۹
ابراهیم بیگ ابشک آقا .. .. ۲۷۰ - ۲۲۳ - ۲۵۰
میر ابوالقاسم حاکم گوالیار .. .. ۱۸۶ - ۱۹۶
ابوالخیر ملازم میرزا عسکري .. ۱۹۰ - ۱۹۲
میر ابوالحسن صدر ۱۹۲
میرزا ابراهیم ولد میرزا سلیمان ۲۰۱ - ۲۳۱ - ۲۳۷
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۰
۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۴
.. .. .. ۳۰۶ - ۳۱۱
ابو القاسم خلفا ۲۱۸
ابوالفتح سلطان غشار ۲۱۹
شیخ ابوالقاسم جرجاني .. .. ۲۲۱ - ۲۴۲
میرزا ابراهیم (میرزا ابوالقاسم) پسر میرزا کامران
.. .. ۲۴۶ - ۲۴۶
ابوالحسن بیگ برادر زادهٔ قراچه خان .. ۲۴۳
ابوالقاسم قورچي شاه ایران ۲۵۹
ابدال کوکه ملازم میرزا کامران .. ۳۰۷ - ۳۲۵
شاه ابوالمعالي ۳۱۱ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲ - ۳۴۳
.. .. .. ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۵ - ۳۶۶
خواجه ابراهیم بدخشي .. .. ۳۱۴ - ۳۱۵
سلطان ابراهیم پسر همایون ۳۳۲
ابراهیم خان سور پسر غازي خان ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۵۴
خواجه ابوالقاسم ۳۴۲
ابراهیم خان اوزبک ۳۵۰
میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران ۳۶۵
انکه خان (شمس‌الدین محمد غزنوي - شف شین
و غین) ۱۹۴ - ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۳۲۲ - ۳۴۴
.. .. .. ۳۴۸ - ۳۵۲ - ۳۶۶ - ۳۹۷
احمد جام (ژنده فیل) پدر مزم مکاني حمیدهٔ بانوبیگم
.. .. ۱۸ - ۲۱۵
سلطان احمد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
.. .. .. ۸۴ - ۸۷ - ۸۸
احمد یوسف .. .. .. ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۰۸
احمد قاسم کابلي .. .. .. ۹۰ - ۱۰۳
امیر احمدي پروانچي .. .. ۹۵ - ۹۹ - ۱۰۰
احمد شاه بهیرهٔ سلطان ناصرالدین ۱۱۲
سلطان احمد جلایر (در زمان تیمور بود) .. ۱۲۸
ملک احمد لاد ملازم سلطان بهادر ۱۳۶
استاد احمد رومي ۱۶۴
احمد سلطان شاملو حاکم سیستان ولد محمد خلیفه
.. .. .. ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۸

احمد سلطان لاش اغلي استجلو ۲۱۹
شيخ احمد يسوي ۲۲۳
احمد بيگ ۲۵۲
احمد خان صور (سكندر) پزنهٔ سليم خان ۳۳۹
.. .. ۳۵۲ (شف سكندر)
اخنوخ (يعني ادريس عليه السلام - اوربای سيوم
هرمس الهرامسه) بن يرد .. ۴۹ - ۵۵ - ۵۶
اختيار خان قاضي‌زادة .. .. .. ۱۳۷ - ۱۳۸
خواجه اختيار ۳۰۸
ادهم خان كوكه .. .. ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۳۶۳
ادهم ميرزا ولد دبو ميرزا ۲۱۸
ارفخشد بن سام ۵۸
ارم بن سام ۵۸
ارمان پسر بوذر ۵۸
ارمن پسر بوذر ۵۸
ارقيل خواجه وزير اغور خان ۶۱
قوم ارغون .. ۱۷۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۹ - ۲۶۲
اسقليفوس حكيم ۵۶
اسود بن سام ۵۸
شاه اسمٰعيل صفوي .. ۸۵ - ۸۶ - ۲۱۸ - ۲۹۵
سيد اسحٰق (شقاب خان) ملازم سلطان بهادر ۱۴۳
اسمٰعيل ولد محمد شاه ۱۹۷
اسكندر سلطان پسر ميرزا حيدر ۱۹۸
اسمٰعيل سلطان جامي ۲۲۱
اسمٰعيل بيگ دولدي .. .. ۲۳۳ - ۲۴۱
۲۶۳ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۰
سكندر سلطان (خان) .. ۲۶۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰
اسمٰعيل كور (كوز) ۲۶۲
اسحٰق سلطان .. .. .. ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۲۹۳
مولانا اسه ۳۶۳
اشرف خان ميرمنشي .. .. ۳۴۲ - ۳۶۴
اغور خان بن قراخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲
آغز خان ۱۲۲
اغزيوار خان اتاليق سام ميرزا ۱۳۵
افغانان ۸۹ - ۱۰۰ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵
۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۳۰۷ - ۳۱۱
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵
۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۳
.. .. ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۳۵۲
سيد افضل پسر ميرسلطانعلي خواب بين .. ۸۹
افغانان خليل .. .. ۳۰۷ - ۳۰۸
افغانان مهمند .. .. ۳۰۸ - ۳۰۹
افغانان دبد الرحماني ۳۲۳
افغانان برمزيدي ۳۲۳
افضل خان ميرتحشي .. ۳۴۲ - ۳۶۴ - ۳۶۴
اقليميا (اقليما) خواهر قابيل ۵۳
الوس أكتاى (اوكداى) ۷۶
مولانا الياس اردبيلي .. .. ۳۰ - ۲۲۱ - ۳۴۲
النكير (ايلنكر) بهادر بن انجل نويان ۴۹ - ۷۶ - ۷۷
النجه خان بن گيوك خان .. .. .. ۴۹ - ۵۹
النجه خان بن نرك .. .. ۴۹ - ۵۹
القان خان ۷۰
الغ ميرزا بن ميران شاه ۸۲
ميرزا الغ بيگ ابن عم ابو سعيد بن سلطان محمد ۸۲
.. .. ۲۵۵

الغ بیگ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و برادر

عمر شیخ میرزا .. .. ۸۳ - ۸۹

الوس مغل خان .. .. ۸۴ (شفصفل)

السینوغا خان بن دواخان ۸۶

الجچه خان نعائی باپر ۸۷

الیاس خان ۱۱۱

الامان میرزا فرزند همایون ۱۱۳

الغ میرزا بن محمد سلطان میرزا - ۱۴۴ - ۱۴۴

۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۹

.. .. ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵

امیر اللهدوست فاضل .. .. .. ۱۸۹ - ۱۹۰

الغ بیگ پسر اهایل سلطان ۳۳۵

امیر دیگ حاکم زمین‌داور ۲۰۴

امیر شاهی شاعر ۲۱۴

خواجه امین‌الدین محمود هروی خواجه جهان

.. .. ۲۲۲ - ۳۴۲

امام قلی قورچی ۲۴۸

میر امانی شاعر .. .. .. ۲۵۰ - ۳۱۴

محمد امین ۲۹۷

انوش بن شیث عم .. .. ۴۹ - ۵۳

انوش آغا دختر خواجه حسین زوجهٔ عمر شیخ میرزا

.. .. ۸۹

میرزا انور ۱۱۵

اوزخان بن مغل خان ۹۰

اولوس انکه زوجهٔ یسوکای بهادر ۷۲

اوکدای پسر چنگیزخان .. ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶

قوم اوزبک .. ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۶۰

۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹

.. .. ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳

راول اودي سنگهه .. .. .. ۱۰۶ - ۱۱۰

اویس سلطان ۲۵۴

اویکن اغلان ۲۸۸

اویماقات (ایماقات) درهٔ کز ۲۸۹

اهواز بن اسود ۵۸

ایجل نویان بن قراچار نویان .. ۴۹ - ۷۶ - ۷۷

ایردمچي برلاس بن قاچولي .. .. ۴۹ - ۷۱

ایل خان بن تنگیزخان .. .. ۴۹ - ۶۰ - ۶۲

قوم ایغور .. .. ۶۰ - ۶۲ - ۶۹

ایلدرم بایزید قیصرروم .. .. .. ۸۰ - ۱۲۸

ایجل میرزا بن میران شاه ۸۲

ملا ایاق ۱۰۲

قوم ایماقات .. .. .. ۲۶۹ - ۲۹۹

ایل میرزا ملازم پیرمحمد خان ۲۸۷

● حرف باء ●

ظهیرالدین محمد بابر پادشاه گیتي ستاني

فردوس‌مکاني پسر عمر شیخ میرزا ۱۱ - ۳۸ - ۸۵ - ۸۶

۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹

۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۹ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۸

۱۷۱ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۵ - ۲۱۶ - ۲۴۴ - ۲۴۳

۲۴۴ - ۲۴۶ - ۲۳۰ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۱

۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۶۹ - ۲۸۲ - ۳۱۳ - ۳۲۴ - ۳۲۸

.. .. ۳۴۹ - ۳۵۷ - ۳۶۱ - ۳۶۲

بايسنغر خان بن قايخوخان .. ٤٩ - ٦٨

باجوق (از لقبهای ترک) ٦٠

بايسنغر ميرزا بن شاهرخ ميرزا ٨٣

بابای کابلي انالیق عمر شیخ پسر ابو سعید میرزا

.. .. ٨٣

بايسنغر ميرزا پسر سلطان محمود ميرزا .. ٨٨

ملا بابای بشاعري ٩٠

بابا قشقه .. ٩٦ - ١٠٢ - ١٠٧ - ١٠٨ - ١١١

شیخ بایزید .. .. .. ١٠٢ - ١٠٤

بایزید .. .. ١١٢ - ١١٤ - ١٢٤

بابا بیگ جلایر پدر شاهم خان ١٥٣ - ١٥٤ - ١٥٩

.. .. ١٨١

بابا جوجک .. ١٧٠ - ٢٧٧ (شف جیم)

مهر بابا دوست ١٧١

امیر سید محمد باقر حسیني ١٧٢

بابرقلي مهردار میرزا شاه حسین .. ١٧٧

باباحسن ابدال ١٩٥

بابا دوست بخشي .. .. .. ٢٠٢ - ٢٢٢

بحرطامي شیخ بایزید بسطامي (ولي) .. ٢١٥

بابای سهرندي ٢٢٨

بابا دوست یساول .. .. ٢٢٩ - ٣٠٠

بابوس بیگ ٢٣٠ - ٢٣٦ - ٢٤٣ - ٢٤٤ - ٢٥٣

٢٦٣ - ٢٧٢ - ٢٧٣ - ٢٧٩ - ٢٨١ - ٢٩٢ - ٢٩٣

.. .. .. ٣٣٠ - ٣٣٢ - ٣٤٦

مولانا بایزید .. .. ٢٥٥ - ٢٧١ - ٣١٧

بابا ششپر (ولي) ٢٦١

بابا سعید قبچاق .. .. ٢٦٢ (شف سین)

باقي صالح ملازم میرزا کامران ٢٦٣

مولانا باقي یرغو ٢٦٨

بالتو بیگ نواچي بیگي .. .. ٢٨١ - ٢٨٥

بابا شاهو ٢٨٨

بالتو سلطان ٢٩٠

باقي محمد پروانچي ٢٩١

بابا قپچار ٣٠٩

مولانا بابا دوست صدر ٣١٥

بابا خزاري ٣٢٠

بابا بلاس (ولي مجذوب) ٣٢٢

باقي بیگ یاتیش بیگي ٣٣٢

بالتو خان ٣٣٣

بین (بین) افغان ٩٤ - ١٠٢ - ١١١ - ١١٢ - ١١٤

.. .. .. ١٢٣ - ١٣٧

بجلي خان امیر افغان ٣٥٢

امیر بچکه (بوچکه) بهادر ١٣١ - ١٤١ - ١٤٩ - ١٥٢

بخشوي لدکاه ١٧٢

بخشي بانو بیگم همشیرهٔ اکبر .. ٢٢٥ - ٣٠٦

بدیع الزمان میرزا بن سلطان حسین میرزا ٩٠ - ١٢٣

.. .. .. ١٦٨

بداغ خان قپچار (قاچار) ملازم شاه طهماسب ١٣٩

.. ٢١٨ - ٢٣٨ - ٢٣٩ - ٢٤٠ - ٢٤١

بدر خان استجلو ٢١٨

شاه بداغ خان .. ٢١١ - ٢١٨ - ٣٢٥ - ٣٦٣

امیر برکل بن النکیر بهادر .. .. ٣٥ - ٧٧

قوم برامکه ٥١

برمکیا .. .. ٥١ - ٥٢

بربر بن حام ٥٨

البوس بولاس (لقب - بمعنی شجاع بانسب) ٦٣ - ٧١

برتن بهادر ۷۹

برق‌خان بن بیسونوا (بیسون‌نوا) ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

برهان‌الملک ملتانی ۱۲۸

برمزید امیرافغان ملازم شهر شاه .. ۱۵۲ - ۱۶۳

میر برکه پسر میر عبدالله ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۴۳

۲۵۳ - ۲۶۴ - ۲۸۹ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۱۴

قاضی برهان خانی ۲۲۳

حکیم بطلمیوس (بطلیموس) ۳۳ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۱

ملا بقائی ۱۱۹

بکرماجیت (راجهٔ گوالیار بود) ۹۹ - ۱۲ ابع ۳۳۸

بلقیس‌مکانی شهربانو بیگم ۲۰۲

ملا بلال کتابدار ۲۲۴

قوم بلوچ .. .. .. ۲۳۶ - ۲۴۹ - ۲۷۶

بوقا قاآن بن بوزنجر قاآن .. .. ۴۹ - ۶۷

بوزنجر قاآن بن آلنقوا .. .. ۴۹ - ۹۶ - ۹۷

بورج بن سام ۵۸

بوذر بن سام ۵۸

بوزوق (از لقبهای ترک) ۹۰

بوقون قتلغ پسر آلنقوا ۹۹

بوری (نوری) اوزبک ۱۳۳

بهاول انگه ۳۴

بهارخان (سلطان‌محمد) امیر افغان پسر دریا خان

.. .. ۱۰۰ - ۱۵۲

بهاریسل ایدری ۱۰۹

سلطان بهاول لودی ۱۰۷

سلطان بهادر ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۱

بهویت رای رایه سلیمی ۳۳

قوم بهیل ۱۳۹

استاد بیزاد مصور ۱۳۹

بیرپال رای حاکم نلچاکنده ۱۳۵

شیخ بیلول .. .. .. ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۲۵۶

بهادرخان ملازم شهرشاه ۱۶۳

بهرام میرزا برادر شاه طهماسپ ۲۱۹

بهادر خان پسر حیدر سلطان شیبانی و برادر

علی‌قلی‌خان ۲۱۹ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۵۲ - ۲۵۹

.. .. ۲۸۱ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۳۳

شیخ بهلول (دیگر) ۲۴۳ - ۲۵۲ - ۲۵۹ - ۲۶۶

.. .. ۳۲۰

قاضی بیضاوی ۵۳

بیسوکای بهادر پسر برتن بهادر .. ۷۱ - ۷۲

بیسون نوا بن موانکان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶

بیگ میرک ۱۰۶ - ۱۴۹ - ۱۵۱ - ۱۶۷ - ۱۷۱

.. .. ۲۷۷ - ۲۸۳

بیرام بیگ خان خانخانان - ۱۳۷ - ۱۴۹ - ۱۵۲ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۰۸ - ۲۱۶ - ۲۱۸

۲۲۱ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۴۰

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۶ - ۳۰۹

۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

.. ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۶۷

بیگ محمد بکاول ۱۷۲

بیگ محمد آخته‌بیگی .. ۲۴۰ - ۲۹۱ - ۳۴۲

تاتارم اوغلی سابق ۲۸۷

بیگ بابای کولابی .. .. ۲۹۷ - ۳۰۰

بیگ مبارک مصاحب میرزا کامران ۳۲۱ - ۳۲۸
" " " " " ۳۳۱ - ۳۶۳
پورنام پسر ملک کالن ۳۴۴
بیگ محمد ایشک آقا ۳۵۲
ملا بیکسی (بنگشی) ۳۶۴

● حرف پے ●

پایندہ محمد ویسی ۱۹۰
پوم دیو ۱۰۶
رانا پرساد ۱۸۲
شیخ پوران .. .. ۱۷۳ - ۱۹۰
پورنمل ۱۹۶
پہلو بن اسود ۵۸
خواجہ پہلوان بدخشی .. .. ۱۰۷ - ۱۵۹
پہلوان اشتر ۲۵۸
پہلوان دوست مہربر ۲۶۳ - ۲۸۳ - ۳۳۱ - ۳۶۳
پیچہ جان (پیچہ جان) انگہ والدۂ زین خان کوکہ
" " " " " ۴۴
پیر محمد پسر جہانگیر میرزا ۸۱
پیرعلی تاز ۸۱
پیرقلی سیستانی .. .. .. ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
مولانا محمد پیرعلی .. .. ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۵۹
پیر محمد خان اوزبک حاکم بلخ ۲۶۹ - ۲۷۱
" ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۱
پیر محمد آخنہ .. .. .. ۲۸۸ - ۲۹۶
ملا پیر محمد ۳۴۴
پیر محمد رہتکی امیرالخان ۳۵۲
پیشرو خان ۳۶۴

● حرف تاء ●

تاتار بی الکیہ خان ۹۰
قوم تاجیک .. .. ۶۱ - ۱۴
قوم تاتار .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۷۰ - ۷۱
قوم تالچوت ۷۲
تاتار (تتار) خان سارنگ خانی ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۱
تاتارخان پسر سلطان علاؤالدین ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸
" ۱۲۹
تاج خان ملازم سلطان بہادر ۱۳۱
تاج خان .. .. ۱۴۸ - ۳۵۲
ملا (شیخ) تاج الدین لاری .. .. ۱۸۱ - ۱۸۵
تاتار سلطان والیٔ خراسان ۲۱۳
تاخچی (تاخچی) بیگ .. .. ۲۸۱ - ۳۰۰
تاج الدین محمود باربیگی ۳۱۵
تاتارخان رئوس افغانان - ۳۳۹ - ۳۴۱ - ۳۴۴ - ۳۴۵
" ۳۵۲
تب نگری (والی) ۷۳
تتار گکیر ۳۲۳
ترک بن یافث .. .. .. ۴۹ - ۵۸ - ۵۹
قوم ترکان ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۷ - ۸۷
" .. .. ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۲۸۷
قوم ترکمان ۶۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۴۲
ترمشیرین خان بن دواخان .. .. ۷۷ - ۷۸
امیرتردی بیگ (تردی محمد) خان ۹۶ - ۱۰۷
۱۱۷ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۹ - ۱۵۹ - ۱۸۱
۱۸۲ - ۱۸۵ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۷۲ - ۲۷۵
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۵ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۰ - ۳۴۲
۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵
تردی بگہ ۱۰۷

تردي بيگ آتاوه ۱۴۹

ترش بيگ ۱۷۶

ترسون بيگ ولد بابا جلاير ۱۸۱

ترسون برلاس ۱۹۱

تردي محمد جنگ جنگ .. ۲۶۳ - ۲۷۵

ترسون مهرزا ۲۶۸

تردي بيگ ۲۷۷

تسرّ الناظرين (نام اسب) . .. ۲۹۰

تغلق تيمور خان بن السيتوتا خان .. ۸۶

تكوز پسر خال ايلخان .. .. ۶۲ - ۶۳

تموچين (چنگيز خان) پسر يسوكاى بهادر ۷۲

.. .. ۷۳ (شف چ)

تمر علي شغالي .. .. ۲۷۳ - ۲۷۴

تمر قاش اتگه .. ... ۳۰۷ - ۳۲۵

تنگيز خان بن صنكلي خان .. ۴۹ - ۶۲

تنبال پسر عيلم ۵۸

تنگيز بن اغور خان ۶۰

تنگرى قلي مغول ۹۶

تومنه خان بن بايسنغر .. ۱۶ - ۴۹ - ۶۸ - ۶۹

.. .. .. ۷۴ - ۷۵ - ۷۸

توغ بيگي زوج كوكي اتگه ۴۴

تور بن فريدون ۶۲

توقبا بن بوزنجر قاآن ۶۷

تولي پسر چنگيز خان .. .. ۷۳ - ۷۶

الوس تولي ۷۶

توقيمش خان ۷۹

تولك بانويش نويس ۲۲۴

تولك خان قوچين (قورچي) .. ۲۳۵ ۲۸۲

.. .. ۲۹۸ - ۳۴۲

تولك طابقاني ۲۵۲

تورا نيان ۲۶۷

قوم توقباى ۲۷۶

تولكچي امير ايماق ۲۹۹

تهمتن ميرزا ولد ديو سلطان ۲۱۹

امير تيمور كورگان صاحبقران پسر امير طراغاى ۱۶

۲۵ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۸ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۷۷

۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۶ - ۹۲ - ۹۷

۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۹ - ۱۶۳ - ۱۸۴ - ۲۱۹ - ۲۸۳

.. .. ۲۸۶ - ۳۳۵

تيمور تاش از نسل قيان .. .. ۴۹ - ۶۳

تيمور تاش بيگ اتاليق عمر شيخ ميرزا .. ۸۳

مهتر تيمور شربتچي .. .. ۲۲۴ - ۳۲۶

تيمور جلاير ۲۲۷

تيمور تاش ۳۱۵

• حرف ثاء •

مولانا ثاني ثاني خان ۳۱۵

• حرف جيم •

قوم جاموقه ۷۲

امير جان بيگ .. .. ۲۰۳ - ۲۰۷ - ۲۹۱

شيخ جام (احمد ژنده‌پيل) .. ۱۲۱ (شف الف)

جان محمد تنبائي ۳۱۵

قوم جانوده ۳۲۹

جباى بهادر ۲۲۳

جرندة افغان ۳۱۳

اصام جعفر صادق رض ۵۲

جعفر سلطان ۲۰۷

جعفر بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳

قوم جگلي .. .. .. ۵۰ - ۵۱

قوم جلایر .. .. .. ۶۷ - ۶۸ - ۷۲

سلطان جلال‌الدین (بوقت چنگیز خان بود) ۷۳

جلال خان (از اولاد سلطان علاؤالدین) .. ۱۰۷

جلال خان (اسلام خان) (سلیم شاه) پسر شیر خان
۱۲۳ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۵

.. .. ۱۹۶ (شف سین)

مولانا جلال تتوي ۱۵۹

جلال الدین بیگ .. .. ۱۹۰ - ۲۳۱ - ۲۶۴

خواجه جلال الدین محمود ۲۰۲ - ۲۴۱ - ۲۸۰ - ۲۸۴
۲۹۲ - ۲۹۶ - ۳۰۷ - ۳۰۹ - ۳۲۲ - ۳۲۶

.. .. ۳۶۰ - ۳۶۶

جمشید سابق .. .. .. ۶۰ - ۲۰۰

شیخ جمال ۹۶

جمال خان خامه‌خیل سارنگ خاني .. ۱۲۳

مولانا جمال‌الدین محمد یوسف خطیب کشمیر ۱۱۸

مولانا جمشید معمائي ۲۲۱

جمیل بیگ .. .. ۲۲۸ - ۲۴۳ - ۲۶۳

میر جمال ۳۱۵

قبیلهٔ جنجوهه ۹۳

سلطان جنید برلاس ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴

.. .. ۱۲۴ - ۱۴۸ - ۲۶۰ - ۲۶۲

جنید بیگ برادر زادهٔ مظفر ترکمان ۱۷۰

جوینده بهادر پسر یلدوز خان .. .. ۴۹ - ۶۴

جوجي پسر چنگیز خان ۷۳

الوس جوجي ۷۶

جوکي برادر تیمور ۷۱

قبیلهٔ جوره ۹۳

مهتر جوهر آفتابچي .. .. ۲۲۴ - ۳۴۶

جوجک میرزا ملازم پیر محمد خان .. ۲۸۷

بابا جوجک .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵ (شف باء)

جوگي خان .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۴ - ۳۲۵

جوجوق میرزای خوارزمي ۳۳۲

میرزا جهان شاه بن قرا یوسف .. ۸۲ - ۲۱۹

جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۱

.. .. ۲۸۲

جهانگیر قلي بیگ ۱۳۹ - ۱۵۲ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۲۲۲

جیجي انگه کوچ شمس الدین محمد غزنوي ۳۳

.. .. ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۴ - ۲۲۵

قاضي جها .. .. ۱۰۲ - ۱۰۴

رای جیسلمیر (رای لون کرن) ۱۸۱

جي بهادر اوزبک .. .. ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲

● حرف چے ●

مولانا چاند منجم .. .. ۱۸ - ۱۹ - ۲۳ - ۱۸۱

چاکر بیگ خان ولد ویس قبچاق .. ۲۷۸ - ۲۸۲

.. .. ۲۹۲ - ۲۹۳

چغتای پسر چنگیز خان ۷۳ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۴ - ۸۶

الوس چغتای ۷۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۷۱

چغتائي سلطان ۲۵۰

چغتي خان ۳۶۳

چلمه بیگ کوکه .. .. ۲۰۴ - ۲۶۲ - ۳۳۱

چلپي بیگ ۲۹۶

چنگیز خان (تموچین) ۶۷ - ۶۸ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۶۰

.. .. .. ۷۷ - ۸۶ (شف تاء)

رای چندربهان ۱۱۰

راجه چنتامن برهمن ۱۵۳
چولي بهادر .. .. ۲۰۳ - ۲۵۹
چين بن يافث ۵۸
چين تيمور سلطان .. ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۲

● حرف حاء ●

حام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸
حاتم خان .. .. ۹۳ - ۹۵
حاجي محمد خان (كوكي) (بابا قشقه) ۱۴۹
۱۵۴ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۲۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۶۱
۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۸ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۶
۲۹۸ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸
.. .. ۳۰۹ - ۳۱۰
حاجي بيگم (مهد عليا) زوجهٔ همايون .. ۱۵۹
حاجي محمد عسس ۲۵۸
حافظ شيرازي لسان الغيب ۲۷۱
قاضي حامد ۳۲۹
حاجي محمد سيستاني .. .. ۳۳۴ - ۳۶۶
حبش بن حام ۵۸
مير حبش ۳۰۹
حبيب خان رئيس افغانان .. .. ۳۳۹ - ۳۴۵
حرم بيگم زوجهٔ ميرزا سليمان ۲۳۷
خواجه حسين خسرعمر شيخ ميرزا ۸۶
مولانا حسامي قراكولي ۸۶
سلطان حسين ميرزا (هم‌عصر بابر) ۸۹ - ۹۰
.. ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۲۲۱ - ۲۳۳
شاه حسن (بابري) ۹۳
حسن خان ميواتي .. .. ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰
حسين خان توحاني ۱۰۰
حسن ولد مكن ۱۰۳
امير شاه حسين .. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
خواجه حسين .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
حسين خان (ديگر) ۱۱۱
شاه حسين (حسن) بيگ ارغون ولد شاه بيگ ارغون
.. .. ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۷ - ۱۹۰ - ۲۵۷
حسن پدر شيرشاه ۱۴۷
حسن خلفات ۱۶۴
راى حسين جلواني ملازم شيرشاه ۱۶۴
ميرزا حسن خان ۱۷۶ - ۲۳۳ - ۲۹۶ - ۳۱۱ - ۳۴۲
حسين خان سرواني ملازم شيرشاه ۱۹۷
حسين ماكري پسر ابدال ماكري ۱۹۹
خواجه حسين مروي ۲۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
.. .. ۳۶۷
حسين قلي ميرزا شاملو برادر احمد سلطان شاملو
.. .. ۲۰۴ - ۲۱۸
حسن بيگ كوكه .. ۲۰۴ - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۵۹
مير حسين كربلائي فاضل ۲۱۳
حسن سلطان شاملو ۲۱۹
حسين علي ايشك آقا ۲۲۳
مير حسين ولد ميرزا بيگ ۲۲۴
سلطان حسين خان ۲۵۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲
حسين بيگ قورچي شاه ايران ۲۵۳
حسين (حسن) قلي سلطان مهردار ۲۵۳ - ۲۷۸
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۰۰
حسام الدين علي ولد مير خليفه .. ۲۵۷ - ۲۵۹

حسن قلي آقا ۲۶۷
حسين سعيد پي ملازم پير محمد خان .. ۲۸۷
حسن صدر ۳۰۰
حسن آخته ۳۰۵
خواجه حسن وزير سركار آبي ۳۶۰
حكيمه دايه ۴۴
ميرزا محمد حكيم (ابو المفاخر - ابو الفضائل)
پسر همايون .. .. .. ۳۳۲ - ۳۴۰
حميده بانو بيگم مريم مكاني .. ۱۸ (شف ميم)
حميد خان ۹۴
حضرت حوّا عم .. .. ۵۳ - ۶۵
حيدر علي ملازم خواجه كلان بيگ ۹۴
مهتر حيدر ركابدار ۱۰۴
ميرزا حيدر كوركان بن محمد حسين ۱۱۵ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
.. ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۸۴
حيدر بخشي ۱۵۲
حيدر سلطان شيباني ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۱
.. .. ۲۴۳ - ۲۴۴
ملا حيرتي شاعر ۲۲۱
حيدر محمد آخته بيگي ۲۲۳ - ۲۴۲ - ۲۷۵ - ۲۸۱
.. ۲۹۰ - ۳۱۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۴
حيدر محمد خان ۲۵۲
حيدر دوست مغل .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۵
حيدر قاسم كوه بر ۲۹۶
حيدر قلي بيگ شاملو ۳۴۳

• حرف خاء •

خالدار انگه مادر سعادت يار كوكه ۴۴
حكيم خاقاني ۴۸
خانزاده بيگم همشيرهٔ بابر شاه ۸۵ - ۲۲۶ - ۲۳۰
.. ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۲
خان ميرزا برادر بابر شاه .. ۹۰ - ۹۱ - ۱۱۱ - ۲۸۲
اميرخان بيگ ۹۶
خانخانان ۱۰۷
خانجهان (فتح خان هروانی) ۱۱۱ - ۱۴۲
.. .. ۳۴۷ (شف فاء)
خواجه خاوند محمود برادر خواجه عبد الحق ۱۶۸
.. .. ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۴۴ - ۲۵۳
خانم بيگم كوچ ميرزا كامران ۲۳۶
خالق بردي ۲۷۱
خالدين ۲۹۱
خانم صبيهٔ ميرزا سليمان ۳۰۷
خالدين دوست سهاري بابا دوست ۳۱۶ (شف ها)
خانش بيگم زوجهٔ همايون صبيهٔ جوجوق ميرزای
خوارزمي ۳۳۲
خديجه سلطان بيگم ۱۱۲
خداوند خان وزير سلطان مظفر .. ۱۳۲ - ۱۴۱
خدا دوست پسر مصاحب بيگ ۲۶۴
خراسان بن عيام ۵۸
ملا خرد زرگر .. .. ۲۷۵ - ۳۱۴
ميرخرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶
خزر بن يافث ۵۸
خسرو شاه .. (بوقت بابر بود) ۸۸ - ۲۶۰
خسرو كوكلتاش ۹۶ - ۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۳۵ - ۱۴۹
.. .. ۱۵۳
خسرو ملازم شاه ايران ۲۵۳

خضرخواجه خان بن تغلق تیمور خان .. ۸۶
خضرخان هزاره ۲۲۵ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۵۷ - ۲۶۴
.. .. .. ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۶۴
خضرخواجه خان (سلطان) ۲۳۴ - ۲۶۴ - ۲۸۱
۲۹۰ - ۳۰۷ - ۳۱۱ - ۳۲۳ - ۳۴۲ - ۳۶۴
میرزا خضر خان ۲۶۲
خضرخان افغان سلطان جلال الدین .. ۳۴۰
خلج بن یافث .. .. .. ۵۸ - ۵۹
خلج (از لقبهای ترک) ۶۰
خلیل بن میران شاه ۸۲
سلطان خلیل میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
میرخلیفه .. .. ۹۶ - ۱۱۷ - ۲۵۷ - ۲۵۹
محمد خلیل آخته بیگي ۱۰۸
خواجه خلیفه .. ۱۰۸ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
میرخلج .. .. .. ۲۲۷ - ۲۲۸
خنجر بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲
خواجه احرار ناصرالدین (خواجه عبیدالله)
.. .. ۸۷ - ۱۱۸ - ۱۲۰ (شفعین)
خواجگي اسد جامدار .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
خواند میر مورخ .. .. .. ۱۲۰ - ۳۵۹
خواص خان رئیس افغانان .. ۱۵۲ - ۱۵۹ - ۱۶۴
.. .. ۱۶۵ - ۱۷۲ - ۳۳۶
خواجه حاجي کشمیري .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹
قوم خواجه خضریان ۲۷۷
خواجه پادشاه مریض ۳۴۲

• حرف دال •

داؤد خان ۹۴
دده بیگ هزاره .. .. .. ۲۳۴ - ۲۴۲
قوم درلکین .. .. ۶۳ - ۶۷
امیر درویش محمد ساربان ۹۶ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۰
دریا خان .. .. ۱۰۰ - ۱۴۳
درویش محمد قراشیر پدر شجاعت خان .. ۱۴۰
درویش علي کتابدار ۱۴۱
دلاور خان ۱۰۷
دلپت رای ۱۱۰
دلدار آغاجه بیگم والدهٔ میرزا هندال ۱۵۵ - ۱۵۶
.. .. ۱۶۰ - ۲۳۱
دوصنین (دوتمین) خان بن بوقا قاآن .. ۴۹ - ۶۷
دواخان بن براق خان .. .. ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
دولتخان ۹۳
خواجه دوست خاوند ۱۰۵ - ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۸۶
دوست بیگ ایشک آقا ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۹ - ۱۴۱ - ۱۴۹
دولت خان برادر نصیر خان ۱۴۷
خواجه دوست منشي ۱۶۷
ملک دولت چک ۱۹۹
حافظ دوست محمد خافي ۲۱۱
درغان بیگ .. .. .. ۲۵۲ - ۲۵۳
دولت سلطان داماد میرزا کامران ۲۵۸
دوست محمد پسر میرزا قلي ۲۹۷
دوندو (فتح خان) نگهبان چینه ۳۴۷
دولت خواجه ۳۵۷
دیب باقوی بن النجه خان .. .. ۴۹ - ۵۹
دیو میرزا ۲۱۸
دیو سلطان ۲۱۹
دیندار بیگ ۳۰۵

• حرف ذ •

ڈونکرمي ۱۱۰
قوم ڈھومر ۳۳۷

• حرف ذال •

ذوبون بیان پادشاہ ۶۴
ذو النّون ارغون .. .. ۸۹ - ۹۱

• حرف راء •

رابعل جدّ رابسال درباري ۱۴۷
رابسال درباري ۱۴۷
رابعل سوني ۱۸۰
راجۂ بکھر .. .. ۳۲۵ - ۳۲۶
راجۂ کھلور ۳۲۶
رایسین جلواني ۳۵۳
رحمان قلي خان ۳۲۵
رستم ترکمان .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
رستم خان امیر افغان ۳۵۲
رشید خان .. .. ۱۱۵ - ۲۹۱
رضیّہ سلطان بیگم دختر عمر شیخ .. ۸۶
رفیع الدین صفوي .. .. ۱۰۴ - ۱۶۷
رفیع (رفیق) کوکہ .. .. ۲۲۹ - ۲۷۱
رکن داؤد ملازم سلطان بہادر ۱۳۶
رکن خان امیر افغان ۳۵۳
رگھوناتھ (آدنانیہ) ۵۱
رمکي چک امیر کشمیر ۱۷۰
ریي روپا دایہ ۴۴
روم بن یفث ۵۸
روس بن یافث ۵۸
رومي خان .. ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۵۱
روشن بیگ .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲
روشن کوکہ .. .. .. ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۷۶
مولوی معاوی روم ۲۷۱
خواجہ روح اللہ ۲۸۹
مولانا روح اللہ استاد ہمایون ۳۵۷

• حرف زاء •

زاهد بیگ .. ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۲۵۸
زبیر راعي ۹۱
محمد زمان میرزا .. ۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۷
۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۷
.. .. ۱۵۹
زنج بن حام ۵۸
مہتر زنبور ۱۴۱
زین خان کوکہ پسر بیچہ جان انکہ .. ۴۴ - ۲۲۲
محمد زیتون .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴
شیخ زین صدر خافي نبیرۂ شیخ زین الدین .. ۱۰۷
.. .. ۱۱۰ - ۱۱۹
شیخ زین الدین خافي ۱۱۹
زین الدین سلطان شاہ لو .. .. ۲۱۹ - ۲۲۹
سلطان زین الدین کشمیري ۳۲۳
مولانا زین الدین محمود کمانگر ۳۳۳

• حرف سین •

سام بن نوح عم .. .. ۵۷ - ۵۸
قوم سالجیوت ۶۶
سالچوتي ۷۰
راجا سانکا ۱۰۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱
.. .. ۱۱۲ - ۳۲۴
سام میرزا برادر شاہ طہماسپ ۱۳۵ - ۱۷۰ - ۲۱۶ - ۲۱۸
سلطان سارنگ گکھر .. .. .. ۱۹۵ - ۳۲۴

سادات بني مختار ۲۳۴
قوم سالقاچي ۲۷۶
سانقاجي امير ايماق ۲۹۹
سادات ترمذ .. .. .. ۳۰۳ - ۳۱۱
سبدل خان .. .. .. ۲۹۷ - ۲۹۸
سپهر سپهاکه (سپهاکه) ۳۰۴
ستردي کهچي ۱۰۶
سدسان بن يافث .. .. ۵۸ - ۵۹
سرخ وداعي کهنه شاعر بےتمين ۱۱۹
سرمست خان .. .. ۱۵۲ - ۱۶۴
سردار بيگ پسر قراچه بيگ .. .. ۲۶۴ - ۲۸۰
سعادت يار کوکه پسر خالدار انگه ۴۴
شيخ سعدالدين حموية ۵۲
سلطان سعيد خان .. .. ۱۱۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
سعيد بيگ سردار ۲۹۳
بابا سعيد قبچاق ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۲۶
.. .. (شف باء)
سعيد خان پسر سارنگ گکهر ۳۲۴
سعادت خواجه ۳۵۷
سنقاب بن يافث ۵۸
سقّای برادرهٔ همايون از دريا نامش نظام ۱۵۹ - ۱۶۰
سلطان سکندر لودي (برادر علاؤالدين) پدر سلطان
ابراهيم .. .. ۹۳ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۷
سلطان سکندر سور افغان (احمد خان) ۹۸ - ۳۳۷
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۵
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷ (شف الف)
سلطان سکندر پدر محمود خان ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
سکندر خان ۱۴۱
سکندر (اسکندر) سلطان .. ۱۶۱ (شف الف)
سکندر توپچي (مظفر) .. ۱۷۱ (شف ميم)
سکندر خان اوزبک ۳۳۲ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۴ - ۳۴۵
.. .. ۳۵۱
ميرسلطان علي خواب بين ۸۹
ميرزا سليمان ۹۵ - ۱۰۶ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۱
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵
۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸
.. ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۵۴
سليمي .. .. ۱۰۶ - ۱۳۳
ملا سلطان علي ۱۳۶
سليمه سلطان بيگم بنت گلرنگ بيگم بنت بابر پادشاه
.. .. ۱۴۹
سلطان بيگم زوجهٔ ميرزا عسکري .. ۱۹۴
سلطان علي افشار ۲۱۸
سلطان قلي قورچي باشي خويش محمد خان ۲۱۸
حافظ سلطان محمد رخنه .. ۲۲۳ - ۲۸۱
سلطان محمد بخشي (قراول بيگي) ۲۲۴ - ۲۵۹
.. .. (شف ميم)
خواجه سلطان محمد رشيدي وزير .. ۲۵۴
سلطان قلي انگه ۲۶۸
خواجه سلطان علي (افضل خان - ديوان) ۲۸۶
.. .. ۲۹۲ - ۳۰۱
سليم شاه (جلال خان) پسر شير شاه ۳۲۴ - ۳۲۵
۳۲۶ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ (شف جيم)
ميرسمندر .. .. ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۲۸۴

سمانچي ۳۱۵

سپهر سنبل میر آتش سنبل خان (صفدر خان) ملازم همایون .. .. ۲۰ - ۲۲۴ - ۲۶۳ - ۲۶۶

سند بن حاتم ۵۸

سنکر پسر آونگ خان ۷۲

سلطان (میرزا) سنجر برلاس ۹۰ - ۲۶۰ - ۲۶۲

سنکر خان جنجوهه ۱۰۵

سنکای ناگوري ملازم مالدیو ۱۸۰

میرزا سنجر ولد شهربانو بیگم ۲۰۲

سنّیان ۲۰۴

سنجاب سلطان افشار حاکم فراه ۲۱۸

سنگي اتا درویش ۳۳۵

سوغوچبچن پسر ایونچي برلاس ۴۹ - ۷۱ - ۷۲

سونج خان ۶۲

قرم سیورها ۵۰

سیورغتمش برادر تیمور ۷۹

سیورغتمش بن صیوان شاه ۸۲

سیوندک سلطان قورچي باشي افشار .. ۲۱۸

سیف خان کوکهٔ اکبر و پسر خواجه مقصود ۲۲۲

میرسید علي زمیندار ۲۴۹

میرسید علي .. .. .. ۲۶۲ - ۳۴۲

میرسید علي سبزواري ۲۹۹

سید علي ۳۲۸

• حرف شین •

شام بن یفن ۵۸

میرزا شاه رخ پسر تیمور .. ۸۱ - ۸۲ - ۸۳

شاهرخ میرزا بن ابو سعید میرزا ۸۳

شاه بیگ ارغون برادر محمد مقیم پسر ذوالنون ارغون .. .. .. ۸۹ - ۹۱ - ۱۳۵ - ۱۷۳

شاه بیگم مادر سبیجهٔ بابر پادشاه .. ۹۰ - ۹۱

شاهي بیگ خان .. .. .. ۹۱ - ۱۶۴

خواجه شاه میرحسین .. ۹۵ - ۹۶ (شف میم)

شاهم خان جلایر ۱۵۳ - ۱۷۶ - ۲۳۵ - ۲۸۲ - ۲۹۱

.. .. ۳۱۸

شاه میرزا پسر محمد سلطان میرزا ۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۴۱

.. .. ۲۸۵

شاه ولد ملازم عسکري میرزا ۱۹۲

اسفان شاه محمد سرمائي ۲۱۱

شاه قلي سلطان ۲۱۳

شاه قلي سلطان استجلو حاکم مشهد .. ۲۱۵

شاه قلي سلطان مهردار ۲۱۸

شاه قلي سلطان افشار حاکم کرمان .. ۲۱۸

شاهم علي جلایر پدر تیمور جلایر ۲۲۷ ۲۲۸

شاه قلي ذاکچي ۲۲۸ - ۲۵۲ ۲۶۱ - ۲۹۱ - ۲۹۶

.. .. ۳۲۰ - ۳۳۲

شاه قلي سیستاني .. .. ۲۳۱ - ۲۳۶

شاه بردي خان ۲۴۳

شاه قلي سلطان خویش بیرام خان .. ۲۶۶

شاه محمد برادر حاجي محمد ۲۸۵ - ۲۹۸ - ۳۱۰

شاه محمد سلطان حصاري .. ۲۸۸ - ۲۸۹

میرزا شاه خویش میر بزکه .. ۳۰۳ - ۳۴۶

شاه ولي اتکهٔ میرزا محمد حکیم ۳۴۰ (شف واو)

شاهباز خان کمبو ۳۴۳

شجاعت خان ۱۴۰

شجاعت خان (سجاول خان) .. ۳۳۹

میر شریف خان برادر شمس الدین محمد اتکه خان

.. .. ۱۳ .. ۲۹۱
مولانا شرف الدین علي یزدي مولف ظفرنامه ۱۹
.. .. ۹۷
ملا شفائي .. .. ۳۰۱ - ۳۲۵
میر شمس‌الدین محمد غزنوي اتکه خان ۱۳ - ۳۳
۴۵ - ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۵۸ (شف الف و غین)
شیخ شمس‌الدین کلال ۷۷
شمس‌الدین محمد (دستگیر همایون بر ساحل دریا)
.. .. ۱۶۶ - ۱۶۸
شمس الدین علي سلطان .. ۲۱۵ - ۲۲۰
شمس الدین علي قاضي قندهار ۲۲۹
مقدمهٔ شهرزوري .. .. .. ۵۳ - ۵۷
سلطان شهاب‌الدین غوري ۹۷
مولانا شهاب معمّائي منخلّص بحقیري ۱۱۸ - ۱۱۹
شهاب‌الدین احمد خان .. .. ۳۴۲ - ۳۵۴
شهاب خان افغان ۳۰۲
شیث عم (اوربای اول) ۴۱ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵
شیرآمون ۷۶
شیرین بیگي آغا خواهر تیمور ۷۹۰
شیر علي خان اوغلان بن محمد خان .. ۸۶
شیرم طغائي ۸۷
شیبک خان .. .. .. ۸۸ - ۸۹
شهر افکن بیگ ولد قوچ بیگ ۱۰۷ - ۲۳۳ - ۲۳۴
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۱
شهر شاه افغان (نامش فرید بن حسن بن ابراهیم) ۱۲۳
۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۲ - ۱۶۳
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۸۰ - ۱۸۵ - ۱۸۶
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۳۶ - ۳۳۸ - ۳۳۹
شیردل خویش منعم خان ۱۷۷
قوم شیبه ۲۰۴
شیرعلي ملازم میرزا کامران ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳
.. ۲۶۴ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳
شیخم خواجه خضري .. .. ۲۷۲ - ۲۷۷
شیرمحمد پکنه (سید محمد پکنه) ۲۸۷ - ۲۸۸
.. .. (شف‌میم)
شیرعلي بیگ ۳۳۴

• حرف صاد •

حافظ صابرقاق .. .. .. ۲۱۱ - ۲۱۴
صافي ولي سلطان ۲۱۹
صالح دیوانه ۳۲۵
صدرخان .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴
صلحا بن آدم عم ۵۴
صوفیان خلیفه ۲۱۹

• حرف طاء •

طاق بن اغور خان ۶۰
طاؤس خان برادر شاه منصور ۹۲
امیر طاهر .. .. .. ۱۷۳ - ۱۷۶ - ۲۴۳
طاهرمحمد پسر میرخرد .. .. ۲۹۹ - ۳۶۶
محمد طاهر خان .. .. .. ۳۱۱ - ۳۱۶
امیر طراغای پدر تیمور .. .. ۴۸ - ۷۷ - ۷۹
شاه طهماسب صفوي والي ایران ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۲۰۵
۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۲
.. .. .. ۲۴۰ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۳۳۴

• حرف ظاء •

ظفرعلي ولد فقیربیگ ۱۷۶

• حرف عین •

قوم عاد ۵۸

عالم شیخ پسر طوغای ۷۹

عادل سلطان بن مهدي سلطان ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸

.. .. ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۲۲۱

عالم خان لودي سلطان علاؤالدّین ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۴۰

.. .. .. (شف علاؤالدّین)

سلطان عالم ملازم سلطان بهادر ۱۳۴

عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان .. ۲۲۱

عارف توشکچي (بهار خان) ۲۲۳

عالم شاه (ملازم میرزا کامران) .. ۳۲۵ - ۳۶۳

عارف بیگ .. .. .. ۳۳۰ - ۳۴۲

عادل خان افغان ۳۳۶

عارف اللّه پسرخواندهٔ قنبر ۳۵۳

میر عبدالحي صدر ۱۵ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۶۴

.. .. ۳۶۸

خواجه عبیداللّه (ناصرالدّین خواجه احرار) ۸۴

.. .. (شف خاء)

عبد الرزّاق میرزا بن الغ بیگ میرزا .. ۸۹

عبیداللّه خان .. .. .. ۹۱ - ۲۲۹

عبد الرحیم سقاولي ۹۳

امیر عبدالعزیز .. .. ۹۴ - ۱۶۰

عبدالعزیز (عبد العلي) میر آخور ۹۴ - ۱۰۳

.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰

امیر عبداللّه (کقابدیر) ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳

.. .. ۱۰۷ - ۱۰۸

عبدالشکور ۱۰۷

عبدالملوک قورچي ۱۹۱

عبدالرشید پسر شیر خان ۱۲۳

عبد اللّه خان اوزبک خویش قاسم حسین خان اوزبک

.. .. .. ۱۳۲ - ۲۹۰ - ۳۴۲

میرزا عبداللّه ۱۶۲ - ۲۰۱ - ۲۶۸ - ۲۷۶ - ۲۸۱

.. .. ۲۱۳ - ۳۴۲

خواجه عبدالحق .. .. .. ۱۶۸ - ۱۷۱

قاضي عبداللّه صدر میرزا کامران .. ۱۶۹ - ۱۷۱

مولانا عبدالباقي صدر ۱۷۶ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۳۰۳

.. .. ۳۳۳ - ۳۴۲

شیخ عبد الغفور ۱۷۷

شیخ عبد الوهّاب (از اولاد شیخ پوران) .. ۱۹۰

میر عبدالحي گرمسیري .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱

خواجه عبداللّه انصاري پیر هرات .. ۲۱۴

خواجه عبدالغني امیر قزوین ۲۱۵

عبداللّه خان استجلو داماد شاه اسمٰعیل .. ۲۱۸

خواجه عبدالصمد شیرین قلم ۲۲۰ - ۲۹۲ - ۳۰۳

.. .. ۳۴۲

عبدالفتّاح کرکیراق ۲۲۰

عبدالوهاب .. ۲۲۴ - ۲۸۰ - ۲۹۱ - ۲۹۷ - ۳۱۲

میر عبداللّه (سید بني مختار) ۲۳۳ - ۳۳۰ - ۳۴۲

ملا عبدالخالق استاد میرزا کامران .. ۲۳۶

خواجه عبدالخالق ۲۴۳

عبدالجبار شیخ ۲۵۰

عبدالرحمٰن قصّاب ۲۵۸

عبداللّه سلطان ۲۷۲

عبدالرشید خان پسر سلطان سعید خان حاکم کاشغر

.. .. ۲۸۵ - ۳۴۲

عبّاس سلطان اوزبک .. .. ۲۸۵ - ۲۸۶

عبدالعزیز خان اوزبک پسر عبید خان ۲۸۸ - ۲۸۹
عبید خان اوزبک ۲۸۹
خواجه عبد السّمیع ۳۱
مولانا عبد الله ۳۱۵
مولانا عبد القادر .. .. .. ۳۱۷ - ۳۴۲
مولانا عبدالله سلطانپوری (دیگر) .. ۳۲۵
خواجه عبد الباري ۳۴۲
خواجه عبد اللّه ۳۴۲
خواجه عبد المجید دیوان ۳۴۲
خواجه عبد الملک وزیر سرکار آنشي .. ۳۵۹
عثمان چلپي میرزا بن میران‌شاه ۸۲
عراق پسر خراسان ۵۸
قوم عرب ۵۸
میر عرب مکي ۲۷۹
میرزا عزیز کوکلتاش خان اعظم ۱۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸
.. .. ۲۲۵
استاد عزیز میستاني (رومي خان) ۳۵۵
میرزا عسکري برادر همایون ۹۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۱۶ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۱
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۱ - ۱۵۰ - ۱۶۰
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۳
۲۰۴ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲
۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۹
۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ - ۲۹۲
.. .. ۲۹۳ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۷ - ۳۰۸
ملّا عصام‌الدّین ابراهیم ملّا زاده ۲۷۰ - ۳۱۶ - ۳۱۷
خواجه عطاءالله دیوان بیوتات ۳۴۲
سلطان علاؤالدین (عالم‌خان) (لودي) (سوادي) ۹۲
۱۰۷ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ (شف‌عالم خان)
استاد علي‌قلي (نادر العصر) .. ۹۵ - ۱۰۹ - ۱۹۳
شیخ علي .. ۹۶ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۳۳
امیر علي (ولي) خازن .. ۹۸ (شف ولي)
سلطان علاؤالدّین سابق .. ۹۹ - ۱۰۷ - ۱۹۶
علي‌خان شیخ زادهٔ نرسلي .. ۱۰۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱
علي اتکه باشلیق ۱۰۸
میر علي شهر ۱۱۹
سید علي خان نوکر سلطان بهادر ۱۳۱
علي خان مهاوني ۱۵۲
علاول خان ملازم شیر شاه ۱۶۷
شیخ علاؤ الدین عثماني (ولي) ۲۱۵
علي‌قاي‌خان شیباني پسر حیدر سلطان شیباني وبرادر
بهادر خان ۲۱۹ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۳۳۴ - ۳۳۱ - ۳۴۳ - ۳۴۵ - ۳۵۱ - ۳۵۳
.. .. ۳۵۴ - ۳۶۴
علي سلطان چلاق ۲۱۹
علي بیگ ذوالفقار کش ۲۱۹
علي دوست خان باربیگي پسر حسن‌علي ۲۲۳
.. .. ۲۸۰ - ۳۲۸
علي سلطان تکلو ۲۲۷
علي‌قلي‌خان اندرابي ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۳۲۱ - ۳۳۲
.. .. ۳۴۲ - ۳۴۳
علي‌قلي اوغلي قورچي میرزا کامران ۲۵۸ - ۲۶۸
علي‌قلي سلطان ۲۷۵
علي‌محمد لسب .. .. .. ۳۰۷ - ۳۲۵
عم‌شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا و پسر

بابر پادشاه ۳۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲
مهرزا عمر شیخ پسر تیمور .. .. ۸۱ - ۸۳
عمر بن میران شاه ۸۲
عماد الملک .. ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۹
خواجه عنبر ناظر .. ۱۹۱ - ۲۲۴ - ۲۴۱ - ۳۴۷
عهلم بن سام ۵۸
عیسی عم ۶۵
عهدی رینا ۱۹۹

● حرف غین ●

خواجه غازي تبریزي دیوان ۴۴ - ۱۶۸ - ۲۲۲
.. ۲۶۶ - ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۱۱ - ۳۳۳
غازي خان ۹۰
محمد غازي توغبائي .. .. ۱۵۴ - ۱۵۵
غازي‌خان کشمیري ۱۹۹
غالب خان ۳۴۵
غازي‌خان‌صور پدر ابراهیم صور .. ۳۳۹ - ۳۵۴
غز بن یافث ۵۹
مهر غزنوي (شمس‌الدین اتکه‌خان) ۱۸۷ - ۱۹۱
.. ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ (شف‌شین و الف)
غضنفر نوکر یادگار ناصر میرزا ۱۴۳
غلام علي شش انگشت .. .. ۳۲۸ - ۳۶۵
غنچه‌جي بیبه زوجهٔ عمر شیخ میرزا .. ۸۵
غنچه‌جي آغا سلطان زوجهٔ عمر شیخ (دیگر) ۸۶
میر غني ۳۴۲
غیاث‌الدین جهانگیر میرزا پسر تیمور .. ۸۰
سلطان‌غیاث‌الدین برادر سلطان شهاب‌الدین غوري ۹۷
قاضي غیاث‌الدین جامي .. .. ۱۷۲ - ۱۷۶
ملا غیاث‌الدین ۳۵۴

● حرف فاء ●

فارس بن پهلو ۵۸
فارسیان ۵۸
فاطمه سلطان مادر جهانگیر میرزا بن عمر شیخ ۸۵
محمد فاروق پسر بابر ۱۰۴
مهتر فاخر توشکچي ۲۲۴
بي‌بي فاطمه ۳۰۷
امیر فتح الله شیرازي (عضد الدوله) ۳۱ - ۳۱
فتح‌خان (خانجهان) (شیرازي) (سرواني) ۱۰۳
.. .. (شف‌خاء)
فتح‌الله بیگ برادر روشن کوکه ۲۷۷
فتح شاه افغان ۳۲۳
فتح‌باز (نام یوز) ۳۴۷
فخرنسا انکه کوچ نهیم کوکه ۴۳
فخر جهان بیگم ۱۱۲
شاه فخر الدین ۳۴۲
فراعنهٔ مصر ۵۸
فرغان پسر یوذر ۵۸
فریدون ۹۲
قوم فرنگ .. .. ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۹
فریدون خان ۲۸۶
فرحت خان مهتر سکاهي ۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۵۵ - ۳۶۶
.. .. (شف میم)
فرخ‌فال پسر همایون ۳۵۲
میر فضلي حاکم بنارس ۱۵۳
فضیل بیگ برادر منعم‌خان ۱۷۶ - ۱۸۱ - ۲۳۳ - ۲۵۳
.. .. ۲۵۹
فقیر علي (فقر علي) ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۱۳۹ - ۱۵۴ - ۵۹

.. .. ۱۶۷ - ۱۷۶
قوم فولاد قبا ۸۲
شیخ ابو الفیض فیضی برادر مولف ۲۲
فیثاغورس حکیم ۵۶
فیروز خان ۱۰۲
فیروز خان پسر سلیم خان ۳۳۷

● حرف قاف ●

قاچولي بهادر بن تومنه خان ۱۶ - ۳۹ - ۶۸ - ۶۹
.. .. ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ ۱۵۸
قاندو خان بن دومنین (دوتمین) خان ۳۹ - ۶۷
قابیل پسر آدم ع م ۵۳
قوم قارلیغ ۶۰
ملک قاسم برادر بابا قشقه ۹۶ - ۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۸
.. .. ۱۱۱
قاسم سنبلي ۱۰۰
قاسم حسین سلطان (خان) ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۹
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۸
۱۴۹ - ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۹۰
۲۳۴ - ۲۶۶ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۹۰ - ۲۹۶
.. .. ۳۰۰
قادر شاه (ملوخان) .. ۱۴۵ (شف‌میم)
قانصوه غرنگ ۱۴۵
مولانا قاسم‌علي صدر ۱۵۹
قاسم برلاس ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۹۴ - ۳۰۱
مولانا قاسم قانوني ۲۱۱
میرزا قاسم گونابادي ۲۱۲
محمد قاسم خان موجي ۲۲۳ - ۲۵۱ - ۲۶۳ - ۲۶۵
.. .. .. ۲۷۵ - ۲۸۸ - ۲۹۱
قاسم صفاهي ۲۳۱ - ۲۴۳ - ۲۶۳ - ۲۸۸ - ۳۳۲
.. .. ۳۵۲ - ۳۵۳
شاه قاسم تغائي ۲۳۹
محمد قاسم خواهرزادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳
خواجه قاسم ۲۷۲ - ۲۸۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵
قاسم چنگي ۲۸۱
خواجه قاسم مهدي (مهدي قاسم) ۳۲۹ (شف‌میم)
محمد قاسم خان نیشاپوري ۳۳۳
میرقلي ۳۵۰
مولانا قاسم کاهي ۳۶۸
قبط بن حام ۵۸
قوم قبچاق ۶۰
قبل‌خان بن تومنه‌خان ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۵
قتلق ترکان آغا خواهر تیمور ۷۱
قتلق نگار خانم صادر بابرشاه ۸۶
امیر قتلق قدم ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
.. .. ۳۰۷
مولانا قدم ارباب ۲۶۸
قراچار نویان بن سوغرجه‌بیجین ۳۹ - ۶۷ - ۷۲ - ۷۳
.. .. ۷۵ - ۷۶
قرا خان بن مغل خان .. .. ۳۹ - ۶۰
قرا هلاکو خان بن سوتکان بن چغتای خان ۷۶
قرا یوسف ترکمان .. .. .. ۸۲ - ۱۲۸
قراقوزي .. .. ۹۶ - ۱۰۷
قراجه بیگ خان ۱۲۵ - ۱۳۴ - ۲۰۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶
۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۲
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۴

.. ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۰۴
قرا بهادر ۱۹۹
قرا سلطان شاملو ۲۰۶
قربان قراول بیگي .. ۲۲۵ - ۲۷۲ - ۲۸۰
قراچهون ۲۵۲
قرغوجي ۳۱۵
مهترقرا ملازم محمّد خان ۳۳۳
قرا بیگ میرشکار ۳۳۳
قوم قزلباشیه ۱۳۵ - ۲۲۳ - ۲۲۸ - ۲۳۳ - ۲۳۴
.. .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۳۱
قزّاق سلطان ملازم شاه طهماسپ .. ۲۰۷ - ۲۱۰
قطب خان .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳
ملّا قطب‌الدّین شیرازي استاد سلطان بهادر ۱۳۶
قطب خان پسر شهرخان .. ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۶۱
ملّا قطب‌الدّین جلنچو بغدادي ۲۲۰
میرقلندر (گوینده) ۲۳۶
قنغلي (از لقبهای ترک) ۶۰
قوم قنقین (و دیه لغات) ۶۶
قوم قنقرات ۷۲
قنبرعلي بیگ .. .. .. ۱۱۷ - ۳۶۳
قنبرعلي سپاري ۳۰۴
قندوق (قوندوق) (قیدوق) سلطان ۳۰۷ - ۳۴۲ - ۳۶۴
قنبر دیوانه .. .. .. ۳۵۳ - ۳۵۴
قوبله خان بن قبل‌خان .. .. ۶۹ - ۷۰
قوچ بیگ ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۳۹ - ۱۵۹ - ۲۳۳ - ۲۵۵
قوام بیگ اردو شاه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
قهان بن ایلخان .. ۳۹ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵
قهان بن فوش .. .. .. ۳۹ - ۵۳
قوم قهات .. .. ۶۳ - ۶۴
قین برقاق بن قبل خان ۷۰

٭ حرف کاف ٭

میرزا کامران پسر بابر پادشاه ۱۳ - ۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳
۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۵۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲
۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۵
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲
۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۱
۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۸۹
۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
.. .. .. ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۶۵
کاچي چک ۱۹۷
کاکرعلي .. .. .. ۲۸۲ - ۳۴۲
کابلي‌خان برادر محمّد قاسم موجي .. ۲۸۸
کالا پهاز برادر اسکندر سور ۳۴۹
امیر کنّه بیگ .. .. .. ۹۵ - ۱۰۲ - ۱۰۵
کهک علي ۱۱۱
کهک بیگ ۱۷۲

ملک کدنام ۳۲۳
کرمان پسر تنبال ۵۸
کرخان بن مغل خان ۶۰
قوم کرایت ۷۲
کرم سنگهه ۱۱۰
جماعهٔ کرواني ۱۹۳
کشمیریان .. ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۳۲۳
خواجه کلان بیگ ولد مولانا محمّد صدر ۹۲ - ۹۳
۹۶ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۰ - ۱۲۶ - ۱۳۵
.. .. ۱۶۱ - ۱۷۱ - ۱۹۷ - ۲۳۳
خواجه کلان ساماني ۱۲۱
ملک کلان پسر ملک کدنام ۳۲۳
کماري (کمال) بن بافت ۵۸
کمال خان (از اولاد علاؤالدّین) ۱۰۷
کمال دولي قاتل میرزا حیدر ۱۹۹
کمال‌الدّین شاه قلي بیگ ۲۰۶
خواجه کمال‌الدین حسین ۲۸۱
کمال‌خان پسر سارنگ‌کمبر ۳۲۳
کن خان بن اغورخان .. .. ۳۹ - ۶۰ - ۶۱
کنعان برّ حام ۵۸
کنکو ۱۱۰
کوکي انکه زوجهٔ نوغ بیگي ۳۳
کوش بن حام ۵۸
کوک بن اغورخان ۶۰
کوچو بن اوکدای ۷۶
کوایان کمبایت ۱۳۶
کوکي بهادر .. .. .. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۱
کوچک خهکي (سرایندهٔ) ۲۸۱
کوکي عم حاجي‌محمّد ۲۸۵
کیومرث بن سام (کیومرث - و بکاف فارسي صحیحتر است) .. .. ۵۶ - ۵۸ - ۵۹
کهچک خواجه مهردار .. .. ۱۲۰ - ۳۳۲
کهستن قرا حاکم بلخ ۲۸۷

٭ حرف گاف ٭

گجرتهان .. .. ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲
گرگ‌علي بیگ ۱۵۲
گردباز (نام فیل) ۱۶۳
قوم گکهران .. ۱۹۵ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۶
گلرنگ بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۱۳۹
گلچهره بیگم دختر بابر .. .. ۱۱۹ - ۲۸۵
گلبدن بیگم دختر بابر ۱۱۹
گندم زمیندار ۱۷۸
گوهرشاد بیگم ۸۳
گوران .. .. .. ۱۳۶ - ۱۶۷
شیخ گمورن .. ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۱۰
گیوک خان بن دیپ باقوی .. .. ۳۹ - ۵۹
گیوک خان بن اوکدای ۷۶
میرگیسو ۱۱۰

٭ حرف لام ٭

لاوز بن سام ۵۸
لاچ ملک (زوجهٔ جمال خان که بزوجیت شهرخان آمد) ۱۲۳
لشکري پسر سلطان آدم ۳۳۱
لطفي (لطف‌الله) سهرندي ۲۵۲ - ۲۸۰ - ۲۹۱
میرلطیف (لطف) .. .. ۲۷۵ - ۳۵۲
خواجه لطف‌الله وزیر سرکار هوائي .. ۳۶۰

لطیف میرزا ۳۳۶
لعل خان بدخشي ۳۴۳
لمک (لامک - لمکان - لامخ) بن متوشلخ ۳۹ - ۵۶
.. .. ۵۶
لمغانان ۳۰۷
لوحانیان .. .. .. ۱۰۲ - ۴۰۳
لودیان .. .. ۱۲۸ -
لونک باوچ ۲۳۹

• حرف میم •

ماچهین ۶۷
ماهم بیگ والدهٔ همایون .. .. ۱۰۴ - ۱۲۱
مانک چند چوهان ۱۱۰
مانسنگهه ۱۱۲
مالدیو زمیندار .. ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۴
ماهم انگه (آغا) (بیکه) والدهٔ ادهم خان ۱۸۷
.. ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۲۲۵ - ۲۳۰ - ۳۶۳ - ۳۶۷
مالدیو (حاکم اجمیر و ناگور) .. ۱۹۶
خواجه صاق اتالیق .. ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
ماهم علي قلي خان ۳۲۰
ماه چوچک بیگم زوجهٔ همایون .. ۳۳۲ - ۳۵۲
شیخ مبارک پدر ابوالفضل مولّف ۹
سید مبارک بخاري ملازم سلطان بهادر .. ۱۴۳
مبارز خان (عدلي) امیر افغان ۱۶۳ - ۳۳۷ - ۳۳۸
.. .. ۳۳۹ - ۳۴۰
ملّا مبتلائي ارجي ۲۶۲
مبارز بیگ برادر مصاحب بیگ .. ۲۷۸
مبارک خان رئیس افغان ۳۴۴
متوشلخ بن اخنوخ .. .. .. ۳۹ - ۵۶
راجه متر سین ۱۸۵
مهاهد خان ۱۳۸
مجنون قاقشال ۲۹۸
حکیم محي الدّین مغربي .. ۳۴ - ۳۵ - ۳۷
سلطان محمّد میرزا بن میران شاه بن امیر تیمور ۴۸
.. .. ۸۲
سلطان محمّد خوارزم شاه ۷۳
محمّد سلطان پسر جهانگیر میرزا ۸۱
سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر میرزا .. ۸۳
سلطان محمّد میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
سلطان محمود میرزا بن سلطان ابو سعید میرزا ۸۳
.. .. ۸۸
محمود خان پسر یونس خان ۸۳ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸
محمّدي (محمّد) کوکلتاش ۸۶ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
.. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰
محمّد خان بن خضر خواجه خان ۸۶
خواجه محمّد مروزي ۸۷
محمّدحسین میرزا .. .. ۹۰ - ۱۶۲
امیر محب علي خلیفه (خواجه خلیفه ، میر خلیفه)
۹۰ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۷۶ - ۲۹۰ - ۳۳۳ (شف خام)
امیر محمّد قاسم کوه بر ۹۰ (شف قاف)
مولانا محمّد صدر ۹۲
محمّد سلطان میرزا ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۲۴ - ۱۳۶
۱۶۳ - ۱۷۱ - ۲۰۰ - ۲۳۳ - ۲۷۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵
سلطان محمّد دولدي ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۲۰
محمّد علي جنگ جنگ ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۰۷
.. .. ۱۰۸ - ۱۱۰

امیر محمّد اغشي (سلطان محمّد) ۹۶ - ۱۰۷ - ۱۴۹
۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۸۱ (شف سین)
سلطان محمود غزنوي (سابق) .. ۹۶
محمود خان نوحاني ۱۰۲
محمود خان پسر فتح خان سرواني .. ۱۰۳
محمّدعلي (ولد مهتر حيدر رکابدار) ۱۰۳ - ۲۴۱
محمود خان ولد سلطان سکندر ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ملا محمود ملازم خواجه خليفه .. ۱۰۸
سلطان محمّد کوسه ۱۱۹
محافظ خان ۱۴۳
محمّدخان رومي ۱۶۴
سلطان محمود بکري .. .. ۱۷۳ - ۱۸۵
محمّد علي قابوچي خويش منعم خان .. ۱۷۷
سلطان محمود گجراتي ۱۸۶
محمّد شاه کشموري (حاکم کشمير) ۱۹۷ - ۱۹۸
محمّد خان شرف الدّين اوغلي تکلو ميرديوان حاکم
هري (هرات) ۲۰۵ - ۲۰۶ ، ۲۱۳ - ۲۱۳ - ۲۱۸
.. .. .. ۲۱۹ - ۲۹۰ - ۳۳۴
سلطان محمّد ميرزا پسر شاه طهماسپ .. ۲۱۳
محمّد خليفه والد احمد سلطان شاملو .. ۲۱۸
سلطان محمّد خدا بنده ۲۱۸
محمّدي ميرزا نبيرهٔ جهان شاه ميرزا مشهور بشاه
يزدي بيگ کچل استجلو .. ۲۱۹ - ۲۲۹
محمّدي بيگ کفادار قاچار ۲۱۹
محرم کوکه ۲۲۲
ميرمحمّد حالهبان ۲۲۳
سيد محمّد پکنه (شهرمحمّد) ۲۲۳ - ۲۸۰ - ۳۲۸
.. .. .. (شف شين)
سيد محمّد قالي هروي ۲۲۳
محمّد خان جلاير ۲۳۵ - ۲۵۲ - ۲۹۶ - ۳۲۰ - ۳۴۲
.. .. ۳۴۳
محمّد علي لغاني .. ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹
سلطان محمّد فوق .. .. .. ۲۵۲ - ۳۲۰
محمّد (محمدي) خان ترکمان ۲۵۲ - ۲۸۸ - ۲۹۶
.. .. ۳۵۳
محمّد حسين خواهرزادهٔ پهلوان دوست .. ۲۶۳
محمّد قلي خان برلاس ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۲۷۸ - ۲۸۶
.. .. ۳۰۷ - ۳۳۴ - ۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۶۶
محمّد قلي شيخ کمال (کمان) .. ۲۸۰ - ۲۹۱
محمّد قلي سلطان ۲۸۶
محمّد قلي ميرزا ملازم پيرمحمّد خان .. ۲۸۷
محمّد قلي خان جلاير ۲۹۰
ميرمحمّد منشي ۲۹۱
خواجه محمّد امين کُدگ ۲۹۱
صحب علي خان (ملازم هندال ميرزا بود) ۳۱۵
محمّدخان افغان قريب شيرخان ۳۳۹ - ۳۴۰
محمّد امين ديوانه .. ۳۴۲ (شف الف)
ميرمحسن داعي ۳۴۲
مولانا محمد فرغلي (پير علي) .. ۳۵۹
مخدومه سلطان بيگم (قراکوز بيگم) زوجهٔ عمرشيخ
ميرزا ۸۶
مخلص قبوزي (سرايندهٔ) ۲۸۱
مريم مکاني (حميدهٔ بانو بيگم) والدهٔ اکبر پادشاه ۱۰
۱۴ - ۱۹ - ۳۴ - ۴۵ - ۹۲ - ۱۷۳ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۸۴ - ۱۹۱ - ۲۰۴ - ۲۱۹ - ۲۲۰ و ۲۲۱ - ۲۲۲
۲۲۴ - ۲۴۱ - ۲۴۶ - ۲۰۰ - ۲۰۵ (شف حاء)

مریم مادر عیسی عم بنت عمران ۶۵
سلطان مراد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا ۸۳
ملّا مرشد بابری ۱۳
مرغوب غلام سلطان ابراهیم ۱۰۰
میر مرتضی صدر فاضل ۲۱۳
میرزا مراد (شاهزاده) پسر شاه طهماسپ ۲۱۸
.. .. ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۳۶ - ۲۳۹
مراد خواجه ۳۵۷
سلطان مسعود میرزا عمزادهٔ بابر شاه .. ۸۸
مست علي تورچي ۳۰۵
خواجه مسافري ۳۴۹
مولانا مسعود حصاري ۳۶۸
مشایخ قصبهٔ شمسي ۲۲۰
مصطفی رومي ۱۰۸
مصاحب بیگ پسر خواجه کلان بیگ ۲۴۴ - ۲۴۶
۲۵۷ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۷ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵
۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۳ ۲۹۵
.. .. ۲۹۶ - ۳۴۲ - ۳۵۰ - ۳۶۶
مظفّر شاه (سابق) ۷۹
مظفّر حسین میرزا بن سلطان حسین میرزا ۹۰
سلطان مظفّر .. .. .. ۱۲۷ - ۱۳۲
مظفّر ترکمان ملازم همایون ۱۷۰
مظفّر نوچي (این را سکندر نوشته) .. ۱۹۷
.. .. (شف سین)
مظفّر کوکهٔ میرزا عسکري .. ۲۴۹ - ۲۵۰
خواجه معظم (سلطان) برادر مادر مریم مکاني ۱۴
۳۵ - ۱۹۱ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۴۳ - ۲۴۵
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۹ - ۲۸۴ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۴۲
.. .. ۳۴۴ - ۳۴۸ - ۳۵۰
معروف فرملي .. .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲
معصومه سلطان بیگم دمشیرا همایون زوجهٔ مسمّرمان
.. .. .. میرزا ۱۴۹
معزّالدّین حسین امیر هرات ۲۱۲
خواجه معین (میر معین) .. ۲۵۳ - ۳۴۲
معین خان فرنخودي ۳۴۲
مغل خان بن الغبه خان .. ۴۹ - ۶۰
قوم مغل (مغلان) (مغول) (الوس مغل خان) ۶۲
۶۴ - ۶۷ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۶ - ۱۰۷ (شف الف)
مغل بیگ ۱۴۹
مغل قانچي ۳۰۵
محمّد مقیم پسر ذوالنّون ارغون .. ۵۹ - ۹۱
میرزا مقیم مخاطب به خراسان خان ملازم سلطان بهادر
.. .. ۱۳۱
مقدم (بیگ) (کوکه) .. ۱۹۶ - ۲۴۵ - ۲۹۶ - ۳۰۰
مقصود میرزا آخته بیگي ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۸۱
خواجه مقصود هروي ۲۲۲
درویش مقصود بگالي ۲۲۲
مقیم خان .. .. ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۵۳
حافظ مقصود ۲۶۸
خواجه مقصود علي ۲۸۹
مقصود تورچي ۳۰۷
مُقري مسکین مؤذّن ۳۶۳
مکران بن تنبال ۵۸
مکن ولد حسن ۱۰۳
ملّوخان (حاکم هند بوقت تیمور) .. ۱۷
ملک داد کوراني .. .. ۱۰۷ - ۱۱۱

مظفرخان مندوراني ملقّب به نادر شاه ۱۳۳ - ۱۴۱
.. .. (شف قاف)
ملک محمّد ملازم حاکم تلّمه ۲۵۸
ملک‌علي پنجشيري ۲۷۳
ملک محمّد مندراوري .. .. ۳۰۷ - ۳۲۰
ملک سنگي ۳۲۱
ملک مختار ۳۳۲
منکلي خواجه بن تيمور تاش .. ۳۹ - ۶۳
منکلي‌خان بن يادگار خان .. ۳۹ - ۶۲
منسي (منسک) بن يانک ۵۸
منوچهر زوجهٔ دولتمين ۶۷
منکوقاآن بن‌تولي‌خان بن چنگيز خان .. ۷۶
شاه منصور شاه ايران ۷۹
منوچهر مهرزا بن سلطان محمّد مهرزا .. ۸۲
شاه منصور برادر طاؤس خان ۹۲
امير شاه منصور برلاس ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۷ - ۱۰۸
منجّم اتبه ۱۴۸
منعم خان ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۸۱ - ۲۴۳ - ۲۵۳ - ۲۷۲
۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۳
.. .. .. ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۰ - ۳۶۳
منوّر بيگ پسر تور بيگ ۲۳۴
مؤلّف نفايس‌الفنون ۵۲
موصل عم ۵۷
موانکان بن‌چغتاي .. ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۶
موصل اتکه .. .. .. ۱۰۷ - ۱۰۸
مويد بيگ .. .. ۱۵۱ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۵
خواجه محمّد موسي خرّمدوي ۳۴۸
ميکائيل بن تيمور .. .. .. ۳۹ - ۵۳ - ۵۵
ميديو ۵۱
ميرنوش مادر سلطان محمد ۸۲
ميربانو بيگم خواهر ناصر ميرزا ۸۶
ميرنگار خانم خالفزادهٔ بابر پادشاه .. ۹۰
سيد مهدي خواجه ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۳ - ۱۰۴
.. .. ۱۰۵ - ۱۰۶ ۱۰۷ - ۱۱۷
مهدي‌سلطان پدر عادل‌سلطان ۱۰۷
مهدي قاسم خان .. ۱۹۰ (شف قاف)
مهتر خان خزينه‌دار .. .. ۲۲۳ - ۳۶۳
مهدي خان (سلطان) .. .. .. ۲۶۲ - ۲۷۵
حافظ مهري ۲۸۱
مهتر سکاهي فرحت خان .. ۲۹۷ (شف فاء)
قبيلهٔ مهمند ۳۱۳
ميرزا ميران شاه (جلال‌الدين) بن تيمور ۴۸ - ۹۱
.. .. ۸۲ - ۲۱۹
خواجه مهر ميران صدر .. ۹۶ - ۱۰۱
ميرزا بيگ ترخان (بلوچ) .. .. ۹۶ - ۲۲۳
خواجهٔ شاه مهر حسين .. ۱۰۳ (شف شين)
ميدني راي ۱۱۲
ميرزا خان خانخانان بن بهرام خان ۱۱۸
ميران محمد شاه (محمد فاروقي) ملازم سلطان بهادر
.. .. ۹۳۲ - ۱۴۵
شيخ ميرک (ملازم شاه حسين) از اولاد شيخ پوران
.. .. ۱۷۳ - ۱۷۶
مير علي بلوچ ۲۳۶
ميرزا بيگ برلاس .. .. .. ۲۵۲ - ۲۶۸
ميرزا قلي جلاير ۲۵۲

میرزا قلي برادر حيدر محمد خان .. ۲۵۲ - ۲۹۷
میرزا بيگ ملازم ميرزا کامران ۲۶۸
ملّا مير کتابدار ۲۶۹
خواجه ميرزا بيگ ديوان .. .. ۲۸۶ - ۲۹۲

● حرف نون ●

ناصر ميرزا برادر بابر شاه .. ۸۵ - ۸۶ - ۹۱
سلطان ناصرالدين ۱۱۲
نازک شاه (در کشمير) .. .. ۱۹۷ - ۱۹۸
خواجه ناصرالدّين علي مستوفي ۲۹۱
ناصرقلي .. .. .. ۳۱۵ - ۳۶۰
نجم بيگ ۹۱
ميرزا نجات .. .. .. ۲۹۷ - ۳۴۲
نديم کوکه شوهر فخرنسا بنگه ۴۴ - ۴۵ - ۱۹۱
.. .. ۲۴۱ - ۲۵۹
نربت هاوا ۱۰۶
نرسنگهد يو چوهان ۱۰۶
قوم نصاری ۵۴
نصير خان نوحاني .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۴۷
نصرت شاه والي بنگاله ۱۱۴
نصيب شاه والي بنگاله .. ۱۴۸ - ۱۵۱
نصيب رمّال ۲۷۸
نصيب خان افغان پنبي بهيّه ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴
نظام خان (حاکم بيانه) ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۷
خواجه نظام‌الدّين علي خليفه .. ۱۰۷ - ۱۱۹
.. .. (شف خاء)
نظام‌الملک حاکم دکن ۱۴۶
ميرزا نظر ۱۵۴
مير نظرعلي مير هزير تيشکاني ۲۳۶
نظرئ سال النگي ۲۹۹
شيخ نظامي مرحوم ۳۱۶
نظام خان پدر مبارز خان ۳۳۷
نظر شيخ چولي .. .. .. ۳۶۴ - ۳۶۷
نکدري (قوم) .. .. .. ۴۰۹ - ۴۲۹
نگينه خاتون مادر تيمور صاحبقران .. ۷۸
مولانا نورالدّين ترخان .. ۱۵ - ۳۷ - ۲۲۰ - ۲۲۳
نوح ام بن لمک .. ۴۹ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷
.. .. ۵۸ - ۱۲۲
نوبه بن حام ۵۸
نورالدّين محمّد ميرزا شوهر گلرنگ بيگم همشيرة همايون .. .. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵
نور بيگ ۲۳۴
نوبدي شاعر ۲۳۵
خواجه نور ۲۶۹
نوروز کوکه ۳۰۳
نهال بيگ .. .. ۱۴۹ - ۱۵۲
قوم نيروون .. .. ۶۷ - ۷۲
قوم نيازيان .. .. ۱۶۳ - ۳۳۶

● حرف واو ●

مهتر واصل .. .. ۲۲۳ - ۲۵۸
وزير فرنگ اميرالاصرابي نادر ۱۳۵
وقاص سلطان بلخي ۲۸۸
مهتر وکيله (وکيل) .. .. ۲۲۳ - ۲۵۸
سلطان ولد ميرزا بن سلطان ابو سعيد ميرزا ۸۳
اسير ولي (علي) خازن (بيگ) ۹۳ - ۹۶ - ۱۰۰ - ۱۰۳
۱۰۷ - ۱۶۸ - ۳۳۳ - ۳۴۴ - ۳۴۷ (شف ميم)
ولي شرمله ۹۶

ولي خوب ميرزا ۱۴۳
ولد بيگ ايلچيء شاه طهماسپ .. ۲۴۹ - ۲۵۹
ولد قاسم بيگ ۲۵۲
شاه ولي اتكه .. ۳۵۲ (شف شين)
ويس خان بن شهر علي خان اوغلان .. ۸۶
سلطان ويس .. ۹۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
ويس سلطان ۲۱۳
ويس بيگ قبچاق .. .. .. ۲۷۸ - ۲۹۲
امير ويسي ۳۵۹

● حرف هاء ●

هابيل پسر آدم عم ۵۳
هاله زميندار ۱۷۸
هاشم بيگ ملازم يادگار ناصر ميرزا ۱۷۸ - ۲۰۱
ملك هالي بلوچ ۲۰۲
خواجه هبيرهء جامي ۱۷۳
هرمسه ۵۹
هرمس بابلي ۵۶
هرمس مصري ۵۶
قوم هزاره .. .. .. ۱۲۶ - ۲۰۹ - ۲۲۵
۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۳ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۸۴ - ۲۸۵
۲۹۳ - ۳۰۱ (شف هزارجات در صنظر دوم)
هلاكو خان .. .. .. ۵۵ - ۷۶
هابل سلطان ۳۳۵
ابوالمظفر نصيرالدين محمّد همايون پادشاه جهانباني
جنّت آشياني ۱۰ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۰ - ۲۱
۳۰ - ۳۲ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۹۲ - ۹۳
۹۳ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۳
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵
۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵
۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۳ - ۱۴۴
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۳ - ۱۹۶ - ۱۹۷
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۳
۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۷ - ۲۲۸
۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴
۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۶۳
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲
۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۱
۳۳۲ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۳
۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵
۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸

مهرهمه ۱۰۷

هنده بن حلم ۵۸

امیر هندو بیگ ۹۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۰۸ -
۱۱۷ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳
.. .. .. ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۳۵۹

میرزا هندال پسر بابر پادشاه ۹۳ - ۹۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۱۳۹
۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
۱۶۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱
۲۳۷ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۸ - ۲۴۹
۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷
۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۸ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۰۷
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۲۲

قوم هندوان ۲۸۳

هیبت برادر طوغای ۷۷

هیبت خان نیازی .. .. .. ۱۵۲ - ۳۳۶

هیمو بقّال (راجه بکرماجیت) ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

.. .. ۳۴۰

○ حرف یاء ○

میربار محمّد غزنوي پدر شمس‌الدّین محمّد اتکه خان
.. .. ۱۳

یاغت (ابوالتّرک ایرنجه خان) بن نوح عم ۳۱
.. .. ۵۷ - ۵۸ - ۵۹

یارج بن یاغت ۵۹

یادگار محمّد میرزا بن سلطان محمّد میرزا بن بایسنغر
میرزا بن شاهرخ میرزا ۸۳

یادگار سلطان بیگم دختر عمر شیخ .. ۸۶

یادگار تغائي .. .. .. ۱۱۳ - ۱۲۷

یادگار ناصر میرزا (ابن عم همایون) ۱۲۳ - ۱۲۹
۱۳۲ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۶
۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳
۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۵
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۷ - ۲۴۳ - ۲۴۸
.. .. ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۷

یار علي سلطان تکلو ۲۱۸

یادگار سلطان موصلو ۲۱۹

یاسون دولت .. .. ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۰ - ۳۰۱

یرد بن میلائیل .. .. ۳۹ - ۵۵

یسومنکا بن چنغتای ۷۶

یعقوب بیگ ۱۳۹

یعقوب میرزا تغائي ۲۱۸

یعقوب (دیگر) ۲۲۳

یغن بن حام ۵۸

یلدوز بن منکلي خواجه .. ۴۹ - ۶۳ - ۶۵

یلدوز خان بن آي خان .. .. ۴۹ - ۶۱

یولدوز بن افور خان ۶۰

یوسفي سالجي بن آلنقوا ۶۶

یونس خان .. .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۶

قوم یوسف زائي ۹۲

امیریونس‌علي ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۵
.. .. ۲۳۵

مولانا یوسفي طبیب ۱۱۹

یوسف بیگ پسر ابراهیم بیگ چاوزی ۱۵۳ ۱۵۴

یوسف محمّد خان برادر میرزا عزیز کوکلتاش	۱۸۷	حاجي یوسف	۳۲۵ - ۳۳۰
استاد یوسف مودود (گوینده)	۲۱۱	یوسف آقتاچي	۳۲۵
شیخ یوسف چولي	۲۲۳	یوسف عم	۳۳۰
شیخ یوسف کوراني	۳۲۱	قوم یهود	۵۴

● تمام شد منظر ارل ●

INDEX

OF

NAMES OF PERSONS

AND

GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE

AKBAR NAMAH.

VOL. I.

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAKI 'ALLÁMÍ.

BY

MAULAVÍ ABDUR RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

KPH

Phone : 274686

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI - 110002

منظر دوم در اسامی مواضع و قلعجات و آبها وغیره

• حرف الف •

آس ۷۳

آلان ۷۳

آب آمویه .. .. ۷۳ - ۲۵۳

آذربایجان .. .. .. ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲

آدینه پور ۹۱

دارالخلافهٔ آگره (اکبرآباد) ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۳۲ - ۱۳۱ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۹۶ - ۳۳۹ .. .. ۳۴۰ - ۳۵۱ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۱

آسیر ۱۴۲

قلعهٔ آسیر ۱۴۲

برج آتشهٔ حصار قندهار .. ۲۲۹ - ۲۴۱

آب دره ۲۶۰

آب تنگی (بنگی) .. .. ۲۷۶ - ۲۹۹

آب باران .. .. .. ۲۹۵ - ۳۱۱

کوه ابو قبیس ۵۰

ابهر ۲۱۶

انزاز (یانگی) .. .. .. ۸۰ - ۸۵

انارو .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۶۱

اجین .. .. ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲

آچه .. .. ۱۳۵ - ۱۷۲ - ۱۷۹

احمد آباد .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

اخسی (اخسیکت) .. .. .. ۸۵ - ۸۷ - ۸۸

ادی خشجان ۲۹۹

اذیسه ۱۳۸

کوه ارتاق ۹۰

ارکنه قون .. .. .. ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۷۵

اردبیل .. .. ۴۱۹ - ۴۲۰

آب ارغنداب .. .. .. ۴۲۹ - ۴۳۶

ارغندی ۴۳۳

آرته باغ (در کابل) ۲۴۶ - ۲۶۲ - ۲۷۳ - ۳۰۵

مدینهٔ اسکندریه ۵۶

اسفره ۸۵

استرغنج ۸۹

اساول ۱۳۳

اسفرابن ۲۱۳

استالف (کوه استالف) .. ۲۶۸ - ۲۸۶

اشکمش .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۳۵۳

اشتر کرام .. .. .. ۲۸۵ - ۳۰۳ - ۳۰۶

انونج ۹۰

افغانستان .. .. ۱۲۹ - ۳۰۴

اقالیم چهارم ۳۶

اقلیم پنجم ۸۵
الباليغ ۸۵
الماتو ۸۵
الاناغ ۸۹
الور .. .. ۱۱۱ - ۱۲۳ - ۱۵۶ - ۱۶۰ - ۱۶۷
النگ چالاک ۲۷۳
النگ قاضیان ۲۷۶
حصار امرکوه ۱۸ - ۲۳ - ۳۵ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴
انکوزیه ۸۰
ولایت اندجان .. .. ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۸
قلعهٔ اندجان ۸۷
انبالة ۹۴
اندرکول ۱۹۷
اندراب ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۶۰ - ۲۷۶ - ۲۸۶ - ۳۰۰
.. .. ۳۰۲ - ۳۵۴
قلعهٔ اندراب ۲۷۵
اندخود ۳۳۵
اوزجند (اوزگند) .. .. ۸۳ - ۸۷
اوش ۸۵
اورتپه ۸۸
ولایت اوده ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۵۳
قلعهٔ اوک ۲۰۵
اهرام مصری (یعنی بناهای چندکه در مصراست) ۵۶
ایران ۹۰ - ۹۱ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۱
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۲۷ - ۲۵۳ - ۲۹۲
.. .. .. ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵
زمین ایخور (باشد ایخور) .. .. .. ۹۳ - ۷۵
ایرج ۱۱۲
آب ایستاده ۲۳۰
ایبک .. ۲۷۱ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۱
قلعهٔ ایبک ۲۸۷

● حرف باء ●

شهر بابل .. .. .. ۵۴ - ۵۶
بادام چشمه ۹۱
بادنج .. .. ۹۲ - ۳۱۱
باغ وفا ۹۳
بلخ .. .. ۱۱۱ - ۲۰۰
باغ خواجه دوست صنشی ۱۶۷
باغ خواجه غازی ۱۶۷
باغ شاهی (در هرات) ۲۱۲
باخرز ۲۱۳
باغ مراد هرات ۲۱۴
باغ خیابان هرات ۲۱۴
باغ زاغان هرات ۲۱۴
باغ جلال الدّین ۲۳۱
باغ فردوس مکانی بابرشاه ۲۳۸
بابا حسن ابدال .. .. ۲۴۲ (شف حاء)
باغ علی قلی اندرابی ۲۵۱
بامیان .. ۲۵۵ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰
باغ خسرو شاه ۲۶۰
باغ قراجه خان ۲۶۲
باغ دیوان خانه ۲۶۳
باغ بنفشه ۲۶۳
بازارک ۲۷۵
بادام دره ۲۸۱
باغ صفا ۳۲۱

بازار دریائی ۳۶۰

بجور ۹۲

قلعهٔ بجور ۹۲

بدخشان ۷۵ - ۸۲ - ۸۵ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۷
۹۸ - ۹۹ - ۱۴۱ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶
۱۲۳ - ۱۲۹ - ۱۳۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۳ - ۲۳۶
۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳
۲۵۵ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹
۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶
۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۶۱

بداون ۳۵۳

قلعهٔ بداون ۳۵۳

آب برهان پور ۱۱۲

برنج .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲

برودة .. .. ۱۴۱ - ۱۴۲

برهان پور .. .. ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۱۸۶

بساور ۱۰۶

قلعهٔ بست .. .. .. ۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۲۸

بسطام ۲۱۵

بساط نشاط ۳۶۱

بغداد ۷۱

بقلان .. .. ۲۸۳ - ۲۸۶

ولایت بکر ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۵ - ۱۹۵ - ۲۰۲ - ۲۲۳ - ۲۵۷
.. .. ۲۵۸

قلعهٔ بکر ۱۷۵

بکرام معروف به پشاور .. ۳۳۱ - ۳۴۱ - ۳۵۲

بلخاب .. .. ۷۳ - ۷۶

بلخ ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۲ - ۳۰۸

بلوچستان ۱۲۹

پرگنهٔ بلگرام .. .. .. ۱۳۴ - ۱۳۵

کوه پلندری ۳۰۹

بنگش .. ۹۲ - ۲۳۴ - ۲۷۴ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳

بنگاله .. ۱۱۴ - ۱۲۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۰
.. .. ۱۹۶ - ۲۲۲ - ۳۳۹ - ۳۴۰

بنارس .. .. .. ۱۳۸ - ۱۵۳ - ۱۵۴

چشمهٔ بندگشا ۲۸۲

قصبهٔ بن ۳۲۵

بوری ۲۶۱

بهیره .. .. .. ۹۳ - ۱۷ - ۱۹۵

آب بهت .. .. ۹۳ - ۹۴ - ۳۲۳

بهلول پور ۹۴

ولایت بهار ۹۷ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۳۸ - ۱۵۲ - ۱۶۰
.. .. ۳۴۰

بهوجپور .. .. ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳

بهوه .. .. ۱۱۴ - ۱۵۸

بهاگلپور ۱۵۴

بهنگاپور ۱۶۶

کوه بهزادی ۳۰۹

بهسود .. .. ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱

بیت المقدس ۵۳

بیمغان ۸۹

بیکنوت ۸۹

قلعۂ بیانه .. ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۳۵۴

ولایت بیانه ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۳

.. .. ۱۲۹ - ۳۳۹ - ۳۵۱ - ۳۵۴

بیجاگڈھ ۱۴۵

بیکانیر ۱۷۹

آب بیاہ ۱۹۵

● حرف پے ●

شہر پانی پت ۹۵

پانر ۱۷۴

قصبۂ پالم ۱۸۷

پالی منار ۲۳۷

پپاي ۱۳۴

پٹن .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳

پٹنه .. .. ۱۴۸ - ۱۵۱

پرنیه ۱۵۲

قلعۂ پریان (اسلام آباد) ۲۸۳

پرهاله ۳۲۷

پکلي ۱۹۹

پنجاب ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۱ - ۳۵۵

.. .. .. ۳۵۶ - ۳۶۲ - ۳۶۶

پاوچ ۱۹۷

پنجشیر .. ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۸۶

آب پنجشیر ۲۸۳

پہلودي .. .. ۱۸۰ - ۱۸۱

پیش بالوغ ۷۵

● حرف تے ●

تاشکند ۸۳

تاج عزّ (مشترع ہمایوں) ۳۶۰

تبّت .. .. ۶۳ - ۱۹۹

تبریز .. ۷۶ - ۸۱ - ۸۲ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳

ولایت تپري .. .. ۲۳۱ - ۲۳۹ - ۲۵۷

قلعۂ تپري ۲۳۲

ترکستان ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۸ - ۷۲ - ۷۵

۷۹ - ۸۲ - ۸۵ - ۱۱۳ - ۱۷۷ - ۲۲۳ - ۳۳۵

ترپیاله ۹۲

ترمذ .. .. .. ۱۵۲ - ۱۵۷

ترشیز ۲۱۳

تربت ۲۱۳

تکیه چمار ۲۳۳

ولایت تنکقوت ۷۳

توران ۶۰ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۶ - ۸۱ - ۲۵۵ - ۲۶۰

● حرف ٹے ●

ولایت ٹکیه ۱۸ - ۱۳۵ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۶ - ۱۷۷

۱۷۸ - ۱۸۹ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۳۳۱

● حرف جیم ●

جاجرات ۷۲

جاجمؤ ۱۰۳

قلعۂ جانپانیر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۷ - ۱۳۸

جانپانیر ۱۳۳ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵

ولایت جاجکان (حاجگان) ۱۷۳

جام .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵

جالندھر ۳۳۴

جھریار ۳۱۲

جھکتو میدنه ۲۸۷

جرھل ۱۰۶

جرم ۲۹۴

جزیرة ۵۷

جسروون ۳۶۰

جگدلیک (جگدلک) ۹۱

جلگهٔ سیاه سنگ ۲۳۱

جلال آباد (جوي شامي) ۳۰۸ - ۳۱۰ - ۳۲۳

.. .. ۳۳۱ (شف جوي‌شامي)

جم ۹۱

جمّو ۳۲۶

جنگلستان جونه ۱۴۸

کرهٔ جود ۹۳

جونپور ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۴ - ۱۵۱ - ۱۵۳

.. .. .. ۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۳۵۶

آب جون ۱۱۳ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۴ - ۱۵۶ - ۲۲۳

.. .. ۳۵۱ - ۳۶۰

جونه گدهه ۱۳۸

جونه .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸

جوده‌پور ۱۸۰

قصبهٔ جون .. .. ۱۸۴ - ۱۸۶ - ۱۸۹

جوي‌شامي (جلال آباد) .. ۲۰۰ - ۳۰۱

۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۴ - ۳۶۶ (شف جلال آباد)

جوي صوري .. .. .. ۲۷۲ - ۳۰۴

جویبارهای بلخ ۲۸۹

جهاز کهنه .. .. ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۷

باغ جهان آرا (در هرات) .. ۲۱۳ - ۲۱۴

جهلم ۹۴

جیسلمیر ۱۸۱

• حرف چ •

چاربکار .. ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۳۰۵

چپرگته ۳۳۹

چرکس ۷۶

چرخ .. .. ۱۷۵ - ۳۰۶

چشمهٔ عجیب در دامغان ۲۱۵

آب چناب .. .. ۱۴ - ۱۷۰ ۱۷۱

قصبهٔ چندوار ۱۰۳

چندیري ۱۱۲

قلعهٔ چناوه (قلعهٔ چنار) ۱۲۳ - ۱۴۹ - ۱۵۰

.. .. ۱۵۱

قلعهٔ چندیري ۱۹۶

چولي مهیسر ۱۳۳

چرسه .. .. .. ۱۶۳ - ۱۷۰

چهار باغ اندجان ۸۷

چهار باغ دار الخلافهٔ آگره مشهور به هشت‌بهشت ۱۰۵

.. .. ۱۱۸

چهار باغ هرات ۲۱۱

چهار باغ کابل .. .. .. ۲۳۰ - ۲۳۶

چهار دره (در قندهار) ۲۳۳

چهار باغ قندهار ۲۳۶

چهار باغ نزد جلال آباد ۳۰۸

ملک چین .. .. ۵۷ • ۷۳

قلعهٔ چیتور .. ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱

چیتور .. .. ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۹۶

• حرف حاء •

دیار حبشه ۵۷

حجاز ۵۵ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۱ - ۲۰۳ - ۲۷۹

.. .. ۲۸۴ - ۳۰۸ - ۳۳۰ - ۳۹۳

حرمین شریفین ۸۰
بابا حسن ابدال .. .. ۲۳۸ (شف باء)
سرکار حصار فیروزه ۹۳ - ۱۰۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۵
قلعهٔ حصار ۳۵۲
شهر حلب ۸۰
حمید پور ۱۵۶
حوض عماد الملک ۱۳۴
حوض سلیمان ۲۱۸
قلعهٔ حوالیع جلال آباد ۳۰۸
حوض مثمّن بر بالای کشتیها ۳۶۰

● حرف خاء ●

خانوه (از سرکار بیانه) ۱۰۹
خانپور ۱۹۹
خاف ۲۱۳
خانهٔ کان ۲۵۵
خفا (خطا) ۶۳ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۴
خفتن ۷۳
خلقان مشهور به کولاب ۲۸۲ (شف کاف)
آب خجند (سیحون) .. ۸۳ - ۸۵ - ۸۸
شهر خجند .. .. .. ۸۵ - ۸۸
ولایت خراسان ۱۹ - ۵۷ - ۷۳ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱
۸۹ - ۹۰ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۱ - ۱۱۹ - ۱۲۱ - ۱۶۸
۲۰۲ - ۲۰۶ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۹۹ - ۳۳۵
قلعهٔ خرماتو ۸۱
خربه .. .. .. ۱۰۳ - ۱۱۴
خرزیل ۲۲۰
خرابه ۲۲۳
خرگاه بر عدد بروج سپهر .. ۳۶۱

خلجیان ۲۲۰
خلسان ۲۷۶
خلم .. .. .. ۲۸۷ - ۲۸۸
خملکان ۲۰۱
خوارزم .. .. ۷۵ - ۷۹ - ۹۶
خوزستان ۷۹
خوشاب .. .. ۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۹
خوست ۹۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۵
.. .. ۲۸۳ - ۲۹۳
خواجه خضر ۲۲۹
خواجه پشنه .. .. .. ۲۴۳ - ۲۶۱
خواجه ریگ روان ۲۴۸
خواجه سهاران .. .. ۲۴۸ - ۲۶۰ - ۲۹۱
خوبیر .. .. ۹۱ - ۳۲۵
خیابان نزد کابل ۲۶۱

● حرف دال ●

دار المرز ۹۶
داور زمین (زمین داور) ۱۶۱ - ۲۰۳ - ۲۲۹ - ۲۳۴
۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۹ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۶ - ۲۸۳
.. .. .. ۲۸۵ - ۳۳۳ - ۳۳۴
داصفان ۲۱۵
درهٔ کز .. ۸۳ (شف کاف)
درهٔ لار ۱۹۸
درسک (ورسک) .. ۲۵۳ (شف واو)
دروازهٔ طاقیه دوزان (دروازهٔ کابل) .. ۲۵۸
درهٔ قبچاق ۲۹۶
دشت نیل بر ۲۸۶
ملک دکن .. .. .. ۱۳۹ - ۱۴۶

دکه ۳۱۰
دلمو ۱۰۳
دمشق ۸۰
دنبوته ۱۴۱
دوکي ۲۴۹
دارالملک دهلي ۵۱ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۱۶ - ۱۲۴
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۵۳ - ۱۵۶ - ۱۶۷
۱۶۹ - ۱۸۷ - ۲۶۷ - ۳۲۵ - ۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۵۱
.. ۳۵۳ - ۳۵۶ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۵
دهولپور .. .. ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۳
ولایت دهندهیرة ۱۹۶
دهنکوة ۲۰۰
دة افغانان ۲۶۱
قلعهٔ دهلي ۳۵۱
دیلون بلدق ۷۱
دیاربکر .. .. ۷۹ - ۸۱
دیپال پور .. .. ۹۳ - ۱۱۰ - ۳۴۳
شهر دین‌پناه .. .. .. ب .. ۱۲۴
بندر دیبه ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۱ - ۱۴۳ - ۱۴۵
قلعهٔ دیورلول ۱۷۹

● حرف راء ●

راپري .. .. ۱۰۰ - ۱۱۲
رابسین .. .. ۱۰۶ - ۱۴۳
قلعهٔ رابسین .. .. ۱۳۰ - ۱۹۶
راجوري .. .. ۱۷۰ - ۱۹۹
رستاق .. .. ۲۷۱ - ۲۹۳
قلعهٔ رنتنبهور ۱۲۸
رنتنبهور ۱۹۶
ملک روم ۶۰ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۹۵ - ۱۲۸
.. .. ۱۶۸
روس .. .. ۷۳ - ۷۶
حصار روم ۸۱
روضهٔ بابا شمشیر ۲۶۱
رهتاس ۱۴۸
قلعهٔ رهتاس ۱۵۳ - ۱۵۷ - ۱۹۶ - ۳۳۶ - ۳۴۱
.. .. ۳۴۲
قصبهٔ رهنک ۱۹۷
ري ۲۱۵
ریواري ۳۳۷

● حرف زاء ●

زاوة ۲۱۳
زمزمه (زمه) .. .. ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۳۲۲
مدینهٔ زها (رها) ۵۵
زیارتگاه هرات .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۲

● حرف سین ●

سارنگپور .. .. ۱۰۶ - ۱۳۰
کوة سارنگ .. .. .. ۱۶۱ - ۱۷۱ - ۱۹۷
سالمیر ۱۸۱
چشمهٔ ساوق بالق (ساوق بالق) .. ۲۱۸
کتل ساسان ۲۵۲
سال اولنگ .. .. ۲۹۶ - ۲۹۹
سامانه .. .. ۳۵۰ - ۳۵۱
ولایت سبزوار .. ۲۰۶ - ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۳۴
دة سبز ۳۰۷
آب سندج مشهور بآب لوزهیانه .. ۱۲۵ - ۳۳۴
کوة سرندیب (قدم گاه آدم ع) .. ۵۳

سرساوه ۹۴
سروار ۱۱۳
سرکهج (سرکهج) .. .. ۱۴۱ - ۱۴۳
سرو ۱۴۸
سرای دولتخان ۱۹۷
سری نگر ۱۹۹
سرای فرهاد ۲۱۳
سرخس ۲۱۳
سرخاب ۳۱۲
سفین (سفین - سبفین) ۷۳
باغ سفید هرات ۲۱۴
کوه سفید سنگ ۳۱۸
سقلاب ۵۷
سکری (شکری - فتحپور) ۱۰۵ - ۱۰۶
.. .. .. (شف فاء)
سکندر پور ۱۱۴
سلیکای (سیلول) .. ۶۳ (شف سیلول)
دریای سلطان پور .. .. ۱۷۰ - ۳۶۶
سلطان پور ۱۷۰
سلطانیه .. .. ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷
سلیم گدهه ۳۵۱
سمرقند ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۶
.. .. .. ۹۹ - ۱۱۳
سمانه .. .. .. ۹۷ - ۱۶۱
سمنان ۲۱۵
سند ۵۷ - ۱۳۵ - ۱۷۱ - ۱۷۸ - ۱۸۴ - ۱۸۵
۲۸۹ - ۳۰۰ - ۲۲۲ - ۲۵۷ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۹
.. .. ۳۴۱

آب سنده (نهالب) ۷۳ - ۷۵ - ۷۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۴
۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۵ - ۲۰۰ - ۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۱
.. .. ۳۴۱ - ۳۴۲ (شف نون)
حصار سنبل .. .. .. ۱۰۰ - ۱۰۲
ولایت سنبل .. ۱۰۲ - ۱۱۱ - ۱۱۶ - ۱۲۳
.. .. ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۵ - ۳۵۳
سفید دره ۲۶۸
شهر سوس ۵۳
سوق الثمانین .. .. .. ۵۷ - ۵۸
اراضی سودان ۵۷
سواسنگ ۸۹
ولایت سواد ۹۲
قلعهٔ سونکر .. .. ۱۳۳ - ۱۳۴
بندر سورت .. ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۸۶
قلعهٔ سورت ۱۳۴
سورج گدهه ۱۴۸
قصبهٔ سون پت ۱۵۶
سورلیق ۲۱۵
جبال سوالک ۳۳۶
سهرند ۹۸ - ۱۲۸ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۲۲۴ - ۳۴۴
۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵ - ۳۶۶
سهسرام .. .. ۱۴۷ - ۱۴۸
سه‌گاه (سه گاه) ۲۱۴
سهند تبریز ۲۱۹
سیلول (سلیکای) .. ۵۹ (شف سلیکای)
سهرام ۸۴
سیحون (آب خجند) .. .. (شف خاء)
سیالکوت .. .. .. ۹۴ - ۱۷۱

قلعهٔ سپهران ۱۷۶
سدوی ۱۸۹
قلعهٔ سپوی ۱۹۰
سیستان .. ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۱۳ - ۲۲۱
سیاه سنگ ۳۰۹
سیاه آب میان سرخاب و گندمک ۳۱۲

• حرف شین •

ملک شام ۵۳ - ۵۷ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۱ - ۳۰۸
شاهرخیه (فناکت) .. ۸۳ (شف فاه)
شال .. .. ۱۹۰ - ۲۰۲ - ۲۳۱ - ۲۳۹
شاخدان .. .. ۲۵۳ - ۲۵۵
ممالک شرقیه .. ۱۱۳ - ۱۲۹ - ۱۴۹ - ۱۶۲
شکرتلار ۱۳۶
دریای شمال ۵۸
قلعهٔ شمس آباد ۱۱۲
شمله ۱۴۷
قصبهٔ شمّاسی ۲۲۰
دریای شور .. .. ۳۱ - ۱۳۴
شور اندام .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴
باغ شهر آرا (در کابل) .. .. ۲۲۶ - ۲۳۱
شهر کهنه (در قندهار) .. ۲۲۹ - ۲۳۳
شهر بنه بلخ ۲۸۹
شیراز ۷۹
شهره ۹۲
شیرپور ۱۵۲

• حرف صاد •

صد دره ۹۹
مسجد صفا ۱۳۹
صوفی آباد ۲۱۵

• حرف ضاد •

ضحّاک ۲۵۵ - ۲۹۸ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۳۰۰

• حرف طاء •

طایقان (طالقان) ۷۳ - ۲۵۳ - ۲۶۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵
.. .. ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳
طارم ۲۲۰
قلعهٔ طایقان ۲۷۷
آب طایقان ۲۸۰
طبل عدل ۳۶۱
شهر طوس ۲۲۹

• حرف ظاء •

قلعهٔ ظفر ۱۱۵ - ۱۲۹ - ۲۰۰ - ۲۳۶ - ۲۵۳ - ۲۵۵
.. ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۳

• حرف عین •

ملک عجم .. .. ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۸۱
عراق ۱۹ - ۵۷ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۹ - ۱۸۸ - ۱۹۰
۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۳ - ۲۳۴
.. .. ۲۵۹ - ۲۸۳ - ۲۹۹ - ۳۱۱
عراقین ۷۹
عرب ۸۱
عقبهٔ کشمیر ۱۷۱
عقبهٔ پنروج ۱۹۷
کوه عقابین .. .. .. ۲۶۲ - ۲۶۳
علیکار ۳۰۷
علیشنگ ۳۰۷
عیسی خیل ۹۲

• حرف غین •

غزني پور .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۳

قلعهٔ مجدوان ۹۱

غر (غرنگر) ۹۲

غزنين (غزنه) (غزني) ۱۳ - ۷۵ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۱
۹۲ - ۹۳ - ۱۰۱ - ۱۶۶ - ۱۷۵ - ۲۰۰ - ۲۲۵
۲۳۰ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۳
۲۷۳ - ۲۸۳ - ۲۸۶ - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۷ - ۳۰۸
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
.. .. .. ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۶۲

قلعهٔ غزنين ۲۵۷

غزو شهيدان ۳۰۷

غوريان ۲۱۳

غور بند (غوري) ۲۵۵ - ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۹۱ - ۲۹۳
.. .. ۲۹۶ - ۳۰۱ (شف غوري)

غوري .. ۲۶۰ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۶ - ۲۸۳

قلعهٔ غوري ۲۶۹

• حرف فاء •

فارس (فرس) .. .. ۵۶ - ۷۹ - ۸۱

فتحپور (سکري) .. ۱۱۱ (شف سين)

ولايت فرغانه .. .. ۸۴ - ۸۵ - ۸۸

فراه .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۸

فناکت (شاهرخيه) .. ۸۵ (شف شين)

فوشنج ۲۱۳

فيروزهٔ کوه ۸۰

فيروز آباد .. .. .. ۱۵۶ - ۳۶۰

حصار فيروزه .. ۳۵۵ - ۳۶۰ (شف حاء)

• حرف قاف •

دشت قپچاق ۷۳ - ۷۹ - ۸۳ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵

قراتيم ۳۰

قرغز ۳۳

قرباغ ۲۵۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۹

قراتگين (قراتکين) .. .. ۲۸۲ - ۲۸۳

قزوين .. .. .. ۲۰۵ - ۲۱۵

قصر روان ۳۶۰

قلات از مضافات قندهار ۸۹ - ۲۲۵ - ۲۳۱ - ۲۵۸
.. .. ۲۶۶

قلعه‌گاه ۲۲۱

قنوج ۳۳ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۳۴ - ۱۳۵
.. ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۶۳ - ۱۸۵ - ۳۵۶

قندهار ۸۲ - ۸۹ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۱۸
۹۹ - ۱۱۴ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۳۵
۱۳۶ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۵ - ۱۸۸ - ۱۸۹
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۲۰۰
۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۲۵
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۳
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲
۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶
۲۷۳ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۹ - ۳۱۱
.. .. ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۵۷

قندز (قندوز) ۸۶ - ۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۶۰
۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۳ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۳۱۱
.. .. ۳۱۶

قلعهٔ قندهار .. .. ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۲۹

• حرف کاف •

کاشغر ۷۵ - ۸۵ - ۹۹ - ۱۱۵ - ۱۳۵ - ۱۹۸ - ۲۸۵
.. .. ۲۹۱ - ۳۳۲

دارالملک کابل ۸۲ - ۸۳ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
۹۳ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۴
۱۰۵ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶
۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۹
۱۶۱ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۵
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۲۰ - ۲۲۱
۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۴
۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰
۲۶۱ - ۲۶۵ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۳
۲۷۵ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۱۰
۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۸ - ۳۰۰
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۹
۳۱۱ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳
۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۷ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷
.. .. ۳۶۳
کاسنان ۸۵
کالپي ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۲۶ - ۱۴۱ - ۱۵۴
.. .. ۱۵۶ - ۱۶۱
قلعهٔ کالنجر .. .. ۱۲۳ - ۱۹۶
کالنجر .. .. ۱۲۳ - ۱۲۸
حوض کانگریه ۱۴۱
کارپزگاه هرات ۲۱۴
کان فیروزه (در نیشاپور) ۲۱۵
کاروانسرای غوش ۲۲۱
قلعهٔ کابل .. .. ۲۴۳ - ۲۶۲
کان نقره ۲۸۳
کانت کوله ۳۵۳
کتل روغني ۲۳۰
کتل شبرتو ۲۶۰
کتل ریگ ۲۶۰
کتل صدار .. .. .. ۲۶۱ - ۲۷۲ - ۲۸۵ - ۳۰۹
کتل سجاوند ۲۶۴
کتل هندو کوه .. .. ۲۷۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۳۰۲
کتور ۲۸۳
کتل اشتر کرام ۲۸۳
کتل ناري ۲۸۶
کتل بانج ۳۰۴
کچه کوت .. .. ۹۳ - ۹۴
کوه کرناک ۶۰
کرمان .. .. ۷۱ - ۲۱۸
کره ۱۱۴
کرشو ۲۱۳
کز (درهٔ کز) .. ۹۲ - ۲۸۹ - ۲۹۰ (شف دال)
شهر کش (معروف به شهر سبز) ۷۶ - ۷۷ - ۷۸
کشمیر ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۵ - ۲۱۶
۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۴۵ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۲۹
.. .. ۳۳۰ - ۳۳۶
کشم .. ۲۵۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۰
مدینهٔ کاندرین (مدینهٔ الاسعهٔ مشرق) ۵۶
کلانور .. .. .. ۹۴ - ۳۰۲ - ۳۶۷
کلاوکان ۲۵۳
کمرد ۹۰ - ۲۵۵ - ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۱۸ - ۲۹۱
کمبات .. ۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳

قصبهٔ کنار ۱۲۶
آب کنجاس (آب سیاه) ۱۵۸
دروازهٔ کندکان حصار قندهار .. ۲۳۰ - ۲۳۱
کنور نورکل .. ۳۱۰ (شف نون)
کندمک (گندمک) ۳۱۲
شهر کوفه .. .. .. ۵۳ - ۵۷
کول ملک ۹۱
کول فتحپور (غدیر) ۱۰۶
قصبهٔ کول .. .. .. ۱۱۱ - ۱۵۳
کولاب صندسور ۱۳۰
کولي وازه ۱۳۶
کول جوگي ۱۸۰
کوچه بند (در قندهار) ۲۲۹
کولاب (در بدخشان) ۲۵۲ - ۲۷۱ - ۲۷۸ - ۲۸۶
.. .. ۲۹۲ - ۲۹۳
آب کوکچه ۲۵۳
کوچه‌بند بلخ ۲۸۹
کهت ۹۲
پرگنهٔ کهرام ۱۰۱
حصار کهندز (کندهار) .. ۱۰۲ - ۱۰۳
کهلگام ۱۵۲
کهاور ۳۲۶
کپي ۹۲
کهلکي ۲۰۵

• حرف گاف •

ولایت گهرات ۱۵۳ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۸ - ۱۳۹
۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۹ - ۱۶۹ - ۱۷۳
.. .. ۱۷۷ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۲۲ - ۳۶۳
قصبهٔ گتهي ۱۵۲
گذر چوسه .. ۱۵۹ - ۲۲۲ (شف چے)
گذرگاه (در کابل) ۳۱۳
گرجستان ۷۹
گردیز .. ۱۰۱ - ۲۳۳ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۲۳
ولایت گرمسیر .. ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۲۱ - ۲۲۷
گلبار (گلکار) .. .. ۲۶۹ - ۲۷۵ - ۳۰۹
گنبد هرمل (گنبد اهرام مصري) ۵۶
.. .. (شف الف)
دریاي گنگ ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
۱۲۳ - ۱۴۵ - ۱۴۸ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳
.. .. ۱۶۶ - ۳۳۹
گنبد سفید (در قندهار) ۲۳۸
گوالیار .. ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۱۲ - ۱۵۶ - ۱۸۶
حصار گوالیار .. .. ۱۰۰ - ۱۹۶ - ۳۳۶
گورکهپور ۱۴۸
گهات کرچي (گهات کرچي) ۱۴۳

• حرف لام •

لاهور ۹۳ - ۹۴ - ۱۲۵ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۵۶
۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۹۵ - ۲۲۲
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۶ - ۳۵۱ - ۳۵۵ - ۳۵۹ - ۳۶۶
قلعهٔ لاهور ۱۲۵
آب لاهور ۱۷۰
لکهنو ۱۱۱
قصبهٔ لکهنور ۱۵۵
قلعهٔ لکي ۲۲۱

کوه لکه ۲۳۳
لمغان (لمغانات) .. .. ۳۰۹ - ۳۱۰
قصبهٔ لهري ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸
.. .. ۱۷۹ - ۲۰۱
لهوگذه (لوه گذه) .. ۳۰۶ - ۳۱۱
لهو ۲۳۱

٭ حرف میم ٭

ماوراء النّهر ۶۲ - ۷۳ - ۷۵ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۲
.. ۸۸ - ۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۳۳۵
ماچین ۷۳
مازندران ۷۹
ولایت مالوه ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۴ - ۱۳۹
.. .. ۱۸۸ - ۳۳۹
پل مالان .. .. .. ۲۱۳ - ۲۱۴
دروازهٔ ماشور قندهار ۲۴۰
ماچیوواره .. ۳۲۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۴۷
آب ماچیوواره ۳۲۵
ولایت مانکوت .. .. ۳۲۶ - ۳۶۷
قلعهٔ مانکوت ۳۳۶
محمود آباد .. .. ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳
محمولات ۲۱۳
مدائن ۵۸
مرغینان .. .. .. ۸۵ - ۸۹
مرو ۸۶
مرغاب ۹۰
مزارات (در قندهار) ۲۲۹
بلاد مشرق .. .. .. ۵۸ - ۶۳
مشتنگ .. .. .. ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۲۳۹
مشهد مقدّس (اقصی) ۲۰۳ - ۲۰۸ - ۲۱۳ - ۲۱۴
.. .. .. ۲۱۵ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳
مصر .. .. ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۶۰ - ۷۹ - ۸۰
معموره .. .. ۲۳۷ - ۲۹۱
دیار مغرب ۵۷
مغولستان (زمین مغول) (مغلستان) ۶۲ - ۶۳
.. .. ۶۴ - ۶۸ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۵۲
مکهٔ معظّمه .. .. .. ۳۰۸ - ۳۶۳
ملتان .. .. ۹۲ - ۱۱۲ - ۱۷۱ - ۲۰۰
قلعهٔ ملوث ۹۴
مدینهٔ منوف (مدینة الحکما) ۵۶
مندرایل (مندرابل) .. .. ۹۲ - ۱۲۹
مندهاکر ۱۰۵
مندسور .. .. ۱۳۰ - ۱۵۱
مندو .. ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۴۲ - ۱۴۴ - ۳۴۶
قلعهٔ مندو .. ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵
منگیر ۱۵۲
منا (در مکهٔ معظمه) ۳۳۱
مولیه ۱۳۸
موضع نیرگران ۲۵۱
مرک ۲۸۲
مهاون ۱۰۰
آب مهندري .. ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۴۹
میدان ۸۹
میوات ۱۰۰ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۳۳۷ - ۳۵۱
میان دوآب .. .. .. ۱۰۲ - ۱۱۱
میرٹهه ۱۰۶
میانه (در عراق) ۲۱۹

میرته ۳۵۳

• حرف نون •

ناگور ۱۲۸
نارول ۱۳۷
ناري .. .. ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۹
نجف کوفه ۵۳
قصبهٔ نرباد .. .. .. ۱۳۷ - ۱۴۰
بعلبهٔ هندو ۱۳۲
نعمان ۲۳۳
نمر ۲۳۳
نمازگاه اندجان ۸۷
نورکل (گنور نورکل) .. ۹۲ (شف کاف)
ولایت نوساري .. .. .. ۱۳۱ - ۱۳۲
نوشهر .. .. ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۹۷
نیشاپور .. .. .. ۸۰ - ۲۱۵
نهر ۹۲
نهلي سبیل ۱۳۳
ملک نیمروز ۱۹۰
نیلاب (آب سنده) .. ۳۱۰ - ۳۱۲ (شف سین)
نرمان نیکنهار ۳۱۲

• حرف واو •

واصل پور ۱۷۱
ورسک (درسک) .. ۹۹ (شف دال)
ورقرا (در قرا) ۲۱۳
ولایت صالحپور .. .. ۱۷۹ - ۱۸۳

• حرف هاء •

هالول (هانول) .. .. ۱۳۷ - ۱۳۹
هتیاپور ۱۹۵
هرات (هري) ۹۰ - ۱۲۱ - ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۰۹
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۸۷
.. .. ۲۹۰ - ۳۳۳
ولایت هردوار ۱۸۹
قصبهٔ هرمانه .. .. ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۶۷
هزار جات ۹۰ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۸ (شف هزاره
.. .. درمنظر اول)
هزارچهٔ سلطان مسعودي ۱۰۱
آب هلمند (هیرمند) .. .. ۲۰۴ - ۲۱۹
هندوستان ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۲
۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۸
۸۹ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸
۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۱
۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۵۳
۱۵۷ - ۱۶۲ - ۱۶۸ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۹۱ - ۱۹۶
۲۱۶ - ۲۲۳ - ۲۳۲ - ۲۳۹ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۷
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۱۹ - ۳۲۱ - ۳۲۳
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۹ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۴
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۳
۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶
هندوکوه .. .. .. ۹۰ - ۲۷۰
سرکار هندیه ۱۳۱
هوبل ۱۲۹
هیرة پور ۱۹۹

• حرف یاء •

یانکي ۱۵
یارکند ۱۴۵
دروازهٔ یارک کابل ۲۶۴

یخ چهار چشمه	۲۱۱	برت چالاک	۲۵۱ - ۲۸۶
برت شیخ علی	۲۴۳	یکه اولنگ	۲۱۸
برت بابوس بیگ	۲۴۳	بولان	۲۳ - ۴۱

● تمام شد ●

AKBAR NAMA VOL. I

Persian Text

First Printed 1877
Reprinted Oct. 1977

Text Printed in India at
Jay Print Pack (P) Ltd.
New Delhi-110015

Cover Printed in India at
New Deer Art Press
New Delhi-110002

Price Rs. 150/-

Published by
Nusrat Ali Nasri, for Kitab Publishing House,
1214, Kalan Mahal, Daryaganj,
New Delhi-110002.

THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL FAZL I MUBARAK I 'ALLAMI,

VOL. I.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL,

BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHIM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

Phone : 274098

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI - 110002

BIBLIOTHECA INDICA:

A

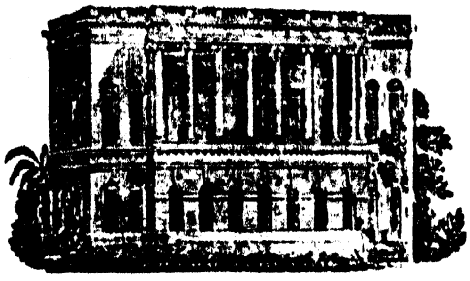
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, Nos. 374 & 375.



THE

AKBARNAMAH

BY

ABUL FAZL I MUBÁRAK I 'ALLAMÍ,

EDITED BY

MAULAWÍ 'ABD-UR-RAHÍM,

ARABIC PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

FASCICULI VII & VIII.

Phone : 274666

Kitab Publishing House

1214, Kalan Mahal, DELHI - 110002